# خلاصة المناقب

در شرح احوال رهبر کشمیر، سید علی همدانی المعروف به شاه همدان (۷۱۳-۷۸۶ هجری قمری)

تالیف

## نورالدین جعفر بدخشی

(در سال ۷۸۷ هجری قمری)

با مقدمه و تصحیح و تعلیقات

بکوشش

سیده اشرف

براهنمایی

دکتر محمد باقر ،

رئیس دانشکده و قسمت فارسی

دانشگاه پنجاب، لاهور -

بحواله :

1692/G.H/4-6-1962

1183/G.H/29-7-1963

# فهرست مندرجات

(۷) مسافرت ها



آثار همدانی

## پیش گفتار

کتاب خلاصة المناقب شرح احوال سید علی همدانی معروف به شاه همدان است که در جهان تصوف ایران مقام شامخی و درجه ارجمندی را احراز کرده و از مشاهیر زمان خود بوده و تاریخ زندگانی هفتاد و احد ساله او موضوعی پر سود مند و دلپذیر میباشد که هم عالم روحانی و هم عارف ریاضی و از طرف دیگر جهانگرد و هم نویسنده و هم شاعر و از همه بالاتر یک شخصیت ایرانی است که با مجاهدات و مساعی خود در کشمیر تعلیمات اسلام را توسعه داد و بگفتهٔ شاعر معروف اقبال در آن سرزمین "ایران صغیر آفرید" و این کتاب از حالات و مقامات وی بطور تفصیل بحث میکند و در ضمن این موضوع اطلاعات گرانبها از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوفه و معلومات با ارزشی راجع به اوضاع اجتماعی قرن هشتم هجری بدست ما میدهد.

مولف خلاصة المناقب نه تنها معاصر شاه همدان بلکه از مریدان بسیار مقرب وی است و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع بوی ذکر میکند یا خودش از زبان مرشد خود استماع کرده یا در موقع حدوث آن وقایع حضور داشته است بنابرین رویهمرفته میشود گفت که اغلب مطالب این کتاب بر مشاهده خود مولف مبتنی

میباشد در تاریخ ادبی و فرهنگ پاکستان و هند و ایران شخصیت سید علی همدانی کاملا شناخته شده است و عظمت وی مسلم است ولی از شرح احوال وی آنچه در دست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مستقل مبسوطی که در شرح زندگانی این شخصیت با عظمت داریم خلاصة المناقب بوده که تالیف مرید و معاصر وییست و تذکره دیگر متضمن ترجمه احوال سید همدانی باسم رسالهٔ مستورات که مجهول المولف است و نویسنده آن از همین خلاصة المناقب مطالب را گرفته است.

نگارنده کار تصحیح و تنقیح متن خلاصة المناقب را بنابر توصیه شادروان دکتر مولوی محمد شفیع بر عهده خود گرفتم این کتاب در نظر آن داشمند فقید که با شرح احوال بزرگان تصوف و عرفان علاقه زیادی داشت بسیار با ارزش و دارای اهمیت زیادی بوده و نگارنده براهنمائی ایشان فقط بیست و سه برگ اول را از متن آن کتاب بعنوان پایان نامهٔ دورهٔ فوق لیسانس فارسی تصحیح و تنقیح کرده ام و بتشویق و راهنمائی آنجنابی یک مقدمه راجع بمؤلف کتاب و شرح احوال سید علی همدانی بزبان اردو نوشتم که مورد پسند آن دانشمند بزرگوار قرار گرفت و مخصوصاً بمن توصیه فرمودند که سایر قسمت های کتاب را هم تصحیح بکنم و تنقیح متن کامل آنرا بعنوان رسالهٔ دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی بدانشگاه پنجاب تقدیم نمایم لذا نگارنده براهنمائی و رهبری ایشان مشغول تصحیح آن و کنجکاوی و بررسی در

اشرات آن بوده ام و برای این منظور بتوصیه و بوساطت معظم له (آدیباهی) روشوگرافت ها از نسخ خطی این کتاب که در کتابخانه بودلین (آکسفورد) و کتابخانه استانبول بوده و همچنان یک نسخه ماشینی شده از مخطوطه این کتاب در کتابخانه برلین توسط دکتر شایسته و مایکروفلمی از نسخه خطی رساله مستورات از کتابخانه" اندیا آفس" واصل گردید و مورد استفاده قرار گرفت و چون نسخه کتابخانه آکسفورد صحیح و خواناتر بود لذا بنده بفرمان استاد معظم (آدیباهی) همین نسخه را در تصحیح و تحقیق اساس قرار داده ام ـ

اینجانب علاوه از کتابخانه دانشگاه پنجاب کتابخانه عمومی لاهور کتابخانه استاد معظم دکتر محمد باقر" کتابخانه اسلامیه لاهور، کتابخانه شادروان دکتر محمد شفیع ، کتابخانه دانشگاه پشاور، کتابخانه دانشکده اسلامیه پشاور، استفاده کرده ام ولی هنوز در یک سال فقط چهل و سه برگ ازان نسخه خطی تصحیح کردم که دانشمند بزرگوار دکتر محمد شفیع در ماه مارس ۱۹۶۳ میلادی جان با فریننده جانها داد و دریای از صفا و محبت و دلنوازی را بزیر مشتی خاک برد و سرچشمه ذوق و حرارت و کار این ضعیف یک باره فرو خشکید، شکستگی، تنگدلی و افسردگی در حصار گرفت و تعطلی در کار واقع شد که استادِ معظم دکتر محمد باقر ، رئیس دانشکده و قسمت فارسی دانشگاه پنجاب لاهور، که تکیه گاهِ اهلِ فضل و اربابِ قلم

است، بشوق و ترغیب لطف آمیز ایجاب را تحریض فرموده و بصرحت شفقانه ایشان کار را از سر گرفتم، بتکمیل آن پرداختم و علاوه از تصحیح و تنقیح متن خلاصة المناقب رساله ای مجمل اما جامع پیرامون جهه های زندگانی و آثار منثور و منظوم سید علی همدانی، بر اهنمائی ایشان نگاشتم که محتوی بر پنج باب زیر است

باب اول : مؤلف خلاصة المناقب

باب دوم : معرفی خلاصة المناقب

باب سوم : شرح احوال شاه همدان

باب چهارم : آثار شاه همدان ـ

باب پنجم متن خلاصة المناقب ـ

راجع به مؤلف خلاصة المناقب جز از خود کتاب ماخذی دیگر بدست نداریم و برای شرح زندگانی سید همدانی خود کتاب مزبور را اساس قرار دادم باستفاده از سوانح و تذکره های دیگر ـ

سید علی همدانی آثار زیادی دارد که کم نسخه های خطی آنها در کتابخانه های بزرگ دنیا مانند کتابخانه های تهران و استانبول و پاریس و لندن نگاهداری میشود و در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور فقط سه تالیف وی بصورت نسخه های خطی موجود است که عبارت است از ذخیرة الملوک و رساله اصطلاحات الصوفیه و رساله مشارب الاذواق و دو از رسایل وی یعنی رساله مناجیه و رساله همدانیه در کتابفروشی مولوی شمس الدین لاهور بنظرم رسیده است که اخیرا سوره کراچی آنها را ابتاع

کرده‌از مخطوطات آثار وی که در موزه بریتانیا نگاهداری میشود، مائیکرو فلم ها مورد استفاده بنده قرار گرفته که علاوه بر آثار منثور وی شامل مجموعه غزلیات وی نیز میباشد۔

علاوه بر اشکالاتی که بواسطه غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل مهم دیگری نیز در پیش بود و آن تشخیص اشعار استشهاد شده و نام قائلین آنها بود زیرا نور الدین جز بندرت در اینمورد اشاره ننموده است و ناگزیر برای حل این مشکل بدواوین و کتب مهم از پارسی و تازی مراجعه و تا حدی که مقدور بوده در تعیین نام گویندگان اقدام شده و همچنین در باره احادیث و تعیین اسمای رجال و سخنان صوفیه تفحص کرده شده ولی باز هم بعضی ازآنها مجهول ماند -

واکنون که به یاری ایزد متعال این رساله بپایان میرسد خودم را موفق میدانم از زحمات زیاد فاضل دانشمند آقای دکتر محمد باقر که در تمام موارد مساعدت و مرحمت نموده و کمک های بیارزش فرمودند و از راهنمائی ایشان فیض یاب شدم و از کتابخانه ایشان هم استفاده کردم، ابراز سپاسگزاری و تشکر مینمایم و نیز از همکار خودم خانم پرسلاتاس که چند جزو از زبان آلمانی راجع بسید علی همدانی برای بنده بزبان انگلیسی گردانیده تشکر مایم و همچنین از آقای فتح الله مجتبائی مدیر، خانه فرهنگ ایران، لاهور که در تصحیح زبان کمک فرمودند سپاسگزارم -

در پایان از حضور اساتید محترم استدعا میکنم که اگر در بعضی موارد بیان لغزشی از قلم بنده سر زده باشد آنرا بادیده اغماض نگریسته ایجاب را شرف اشعان فرمایند که بقول شاعر شهیر علامه اقبال

" عجمی ام از پارسی بیگانه ام
ماه نو باشم تهی پیمانه ام "

* سیده اشرت *

# اختصـــــارات

1. **Bankipore:**

Abdul Muqtadir Maulvi: Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Vol. I, Calcutta:1908 A.D.

2. **Blochet E :**

E Blochet E: Catalogue Des Manuscrits Persans De Le Biblothieque Nationale Paris. Tome IV, 1934

3. **Bodleian:**

Herman Ethé: Catalogue of the Persian,Turkish Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlian Library, Pt. I, Oxford, 1889, A.D.

4. **E I :**

The Encyclopaedia of Islam, Leiden

5. **Kashir :**

G.M.D.Sufi: Kashir, Vol. I, Lahore, 1949.

6. **Pertsch ,Berlin:**

Wilhelm Pertsch: Verzeichniss Der Persischen Handschriften Der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin: Berlin: 1888 A.D.

7. **Rieu:**

Charles Rieu: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London,1879, A.D.

آ : نسخه خطی خلاصة المناقب متعلق بکتابخانه دانشگاه بادلی، آکسفورد ـ

ب : نسخه خطی خلاصة المناقب متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب (لاهور)

ج : جلد

حکمت : علی اصغر حکمت "از همدان تا کشمر" یغما پشماره هشتم ـ

رک : رجوع کنید ـ

ص : صفحه

قب : تقابل کنید ـ

ل : نسخه خطی خلاصة المناقب متعلق بکتابخانه استنبول ـ

لیسترینج Le Strange: The Lands of the Eastern Caliphate Cambridge. 1930 A.D.

ن، نسخه خطی متعلق بکتابخانه برلین ـ

در حواله ها از کتاب ها که بزبان اردو یا فارسی چاپ گردیده فقط اسم بردهیم و نام نویسنده و محل و سال چاپ آن را در متن ماخذ ها آوردهیم ـ

# مؤلف خلاصۃ المناقب

** یک **

## اسم مؤلف

درباره ی انتساب کتاب خلاصة المناقب که در شرح زندگانی سید علی همدانی میباشد سوء تفاهمی وجود دارد این تالیف را بخود سید نسبت داده اند[1] این اشتباه ظاهرا ناشی از روش نویسندگی است که درآن پیروی شده برای اینکه مؤلف کتاب که یکی از مریدان سید همدانی است بیشتر سوانح وی بزبان خود سید بیان میکند بهمین جهت اتهر[2] نه تنها عقیده بصحت این انتساب دارد بلکه مصر است که چون تاریخ وفات[3] علی همدانی هفتصد و هشتاد و شش هجری است و سنه تالیف کتاب مزبور هفتصد و هشتاد و هفت هجری میباشد باید تاریخ تالیف این کتاب نه سال پیش از سنه هفتصد و هشتاد و شش هجری یعنی سال هفتصد و هفتاد و هشت هجری قرار داده شود یا تاریخ وفات سید را سالی فراتر فرض بکنیم تا این انتساب درست در آید ـ

---

1. Ethé: Bodleian. Part I, P:783. No.1264, Zafar Khan: Persian Poets of Kashmir of Moghal Period. P.65
   قاموس المشاهیر ج۱ ص ۱۱
   Bankipore: Vol: 1, P:230

2. Ethé: Bodleian: Part I, P;783, A mystical treatise on various sufic questions, illustrated by verses of Kuran and traditions compiled by the great saint and founder of a sufic order, Sayyid Ali Hamdani, A.H. 787: A.D.1385... According to Rieu: ii: P.447 Sayyid "Ali Hamādani died already A.H. 786 in Kashmir, consequently the above data would have to be changed into A.H.778. A.D.1376, 1377.

   But Beale in his oriental Biogri. Dictionary P.238 fixes his arrival in Kashmir in A.H.782 and states that he remained there six years, which would bring us at least to the end of 787 A.H.

۳ ـ سال در گذشت همدانی ۷۸۶ هجری میباشد رک به شرح احوال همدانی ـ

استوری جزئیات کتاب را شرح داده ولی در باره ی مؤلف آن چیزی نگفته است در[1] فهرست کتابخانه بانکی پور[2] نیز از قول هرمان اته و ریو تاکید شده است جز اینکه مولوی عبد المقتدر از قاضی نور الله شوستری نقل قول کرده مؤلفِ خلاصة المناقب را اسم برده ولی بعدا این کتاب را درضمنِ نگارشات همدانی نگاشته است -

چنانکه در فوق اشاره کردیم علتِ این اشتباه همان است که کتابِ مزبور حاوی است بر احوال و اقوالِ سیّد علی هَمَدانی و مطالبِ آن طوری بیان شده است که درباوی النظر خواننده بسوءِ تفاهم دُچار میشود ولی اگر کتاب را بدقت مطالعه کنیم در آن هیچ نکته ای که دلالت کند بر اینکه سیّد هَمَدانی مؤلف آنست نمییابیم بلکه خلافِ آن در چندین جا بصراحت ازوی طوری یاد شده است که هویدا میشود که همدانی نگارنده ی کتاب نیست و نویسنده ی آن شخصی دیگر است و بند های زیر از مواردی مختلفی از خلاصة المناقب شاهدِ قول ماست :-

( الف ) شاهباز با پرواز آشیانِ عمی، شاهسوار میطانِ غیره رحمی، شمس سماءِ قدوسی کیمیای وجودِ اناسی، مختارِ خیارِ حضرت الرحمن، الشکور الغفور بجناب الدیان، قرة عین مُحَمَّد الرسول، ثمرة الفواد المرتضی ( کرم ) و البتول -- العارف المعروف بالسیّد علی هَمَدانی خَصّه الله اللطیف بِا للطف الصَمَدانی[3] -

( ب ) لاجرم محبت و تعظیمِ (آ : برگ ۹ - الف ) جمیع سادات واجب باشد و لیکن انقیادِ ایشان در امرِ مَجهول الحقیقة واجب نباشد الاوقتی که از علمای اتقیا باشد چنانکه امیرِ ما سیّد علی هَمَدانی خَصّه الله اللّطیف بِاللّطف الصَمَدانی[4] -

---

۱ - 1 : Storey : Part I , P: 947.

۲ - 2 : Bankipore. Vol I . P: 230

۳ - آ : برگ ۳ الف

۴ - ایضا : ایضاً برگ ۸ ب

** ــــ **

در یک مورد دیگر مؤلف الصّم، مرشدِ خودش یعنی اسمِ سیّد علی همَدانی را چنین آورده است که باری اخی حق گوی را قایلِ غیبی گفته که در موضع زمستانیِ علیشاهیان یک مرد دوستِ خدا میاید صحبتِ وی را باید غنیمت شمردن و چون اخی حق گوی آنجا رفت دید که درویشی باعمامه سیاه نزول کرده است - او بشناخت که "آن دوست که قایلِ غیبی حواله کرده این سیاه دستار است که اورا سیّد علی همَدانی گویند قدّس سرّه[1]" -

---

این نوع مورد را از خلاصة المناقب ازین بیشترهم میشود آوردکه این حقیقت را کاملا روشن میگرداند که سیّد علی همَدانی در این کتاب هیچ جایی از حیث نویسنده آن جلوه نمی کند و کسی دیگر که وی را در نگارشِ خود از غایتِ تعظیم بتکرار با کلمات احترام:- "جناب سیادت" و "حضرت سیادت" یاد میکند و یکی از مریدان وی میباشد که با کلماتِ "این حقیر" و "این فقیر" بخورش اشاره میکند -

اسمِ این نویسنده را دکتر سیّد محمّد عبد الله در فهرستِ مخطوطات فارسی متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب "علایی" آورده است[2] اما معلوم است که این نیز تخلص خود سید علی همَدانی بوده که در مجموعه غزلیاتِ وی موسوم به چهل اسرار دیده میشود[3] -

و بعضی از غزلیات چهل اسرار در خلاصة المناقب ضبط شده است که مؤلف آنهارا ا مینطور آورده است :

و حضرت سیادت قدس الله سره ---- در نظم فرموده است -

علائیا گر ازین حال حیرتست ترا امید قطع مکن بوقتِ مرهونی[4] -

---

۱ - آ: الخا. ۶۱ ب - ۳: نسخه خطی چهل اسرار متعلق بموزه بریتانیه (برگ ۸۸ا ب)، چهل اسرار مطبوعه امرتسر ص ۲۰
آتشکدهٔ وحدت ص ۲۰ Rieu Vol II, P: 825a:

۲ - سید عبد الله : خزائن مخطوطات اورینتل کالج میگزین نومبر ۱۹۲۶ع ص ۷۰.

۴: آ: برگ ۲۴ب. ~~ع: آ: برگ ...ب~~ -

و مقطع غزلِ دیگر است :

" در تمنای خیالت شد علایی جان فشان تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال "[1]

چون علایی نیز علی همدانی است حالا باید ببینیم مؤلف کتاب کیست - دراین خصوص خودِ کتاب ما را اهنمایی میکند که در آ : برگ ۵۴ ب نوشته شده :

" چنانکه این ترابِ قدم کلابِ کوی قدیر قدیم تعالی کبریاؤه که بنامِ جعفر است شبی در بدایتِ سلوک سرِ نیاز بحضورِ بی نیاز فرستاد عجزِ خود وصول بسرادقِ قدیر قدیم عرضه داشت بتاوّهاتِ (آ۳۰ - الف) سوزان و عَبَرات رَوان ناگاه حضرتِ قدیر قدیم از وراءِ حجاب باین عاجز نیستی از غایتِ لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرموده " مطلوبک نفسی " از ذوقِ این خطاب جعفر گشت مثلِ کاسه بر سرآب و نورالدین بنورِ آن خطاب بدید بس جواهرِ بحرِ اسرار وهّاب " -

در نثرِ مذکور دو اسم آورده شده است : جعفر و نورالدین و از سیاق عبارت پیداست که این هر دو اسم بر یک شخصیت دلالت میکند که در این عبارت مقامِ تکلم را داود و نورالدین جعفر اسمِ کامل وی است که معمولا خود را در این کتاب با کلماتِ "این فقیر" و "این حقیر" معرفی میکند -

در مکتوباتِ امیریه[2] نیز اسمِ نورالدین جعفر آمده است و دو رساله مستورات همین مطلب با ثبات میرسد زیرا هنگامیکه در رساله مذبور از خلاصة المناقب نقل میشود مؤلفِ آن چنین نویسد :

---

۱ - آ ۱۸۸ : برگ ۳ ب

۲ - مکتوبات امیریه برگ ۱۶۷ الف : این مکتوبات حضرت امیر قدّس الله سره بمولانا جعفر ارسال فرمود تا فیاضِ جود کسوتِ وجود را بر ساکنانِ خطه شهود می اندازد -

** پنج **

" نور الدین جعفر بدخشی که در خلاصة المناقب آورده است [1] "

قاضی نور الله شوشتری ضمن شرح زندگانی سید علی همدانی نوشته است :

" نور الدین جعفر بدخشی که از افاضل تلامذه اوست در کتاب خلاصة المناقب ذکر نموده [2] "

از اینجا بطور کلی میتوان گفت که اسم کامل مؤلف

نور الدین جعفر بدخشی

است -

********

---

۱ - رساله مستورات: برگ ۳٦۰ ب (بب) ، ۳٦٤ الف م ۳٦۹ ب ، ۳۷۱ الف (ب) ۳۷۲ (ب) ۳۷٦ الف ، ۳۹۲ الف ، ۴۱۵ الف -

۲ - مجالس المؤمنین ص ۳۱۱ -

********

** شش **

## شرح احوال مـــؤلف

متاسفانـه هیچ مآخذی برای شرح زندگانی نورالدین جعفر بدخشی وجـــود ندارد و سوانح احوال وی بکلی مجهول است با ستثنای بعض از مطالب جزئی که از خـــود خلاصة المناقب و مجالس المؤمنیـــن که ذکرش رفت بدست میاید در هیچ یک از تذکره هـــا و تواریخ و امثال این سال تولدش و فوتش یا واقعه‌ای از زندگانی وی ضبط نشده است تنها در رساله مستورات ضمنا از وی ذکری شده است کـه چنیـن است :

" جناب سیادت نورالدین جعفر بدخشی را بسیار دوست میداشت روزی جماعـه در خدمت ( ۳۷۱ الف ) اشرف نشسته بود شخصی از نیشا بور آمـد قدم شریف را بوسید و ایستاده شد و ( جناب ) سیادت ازو پرسید که از کجا میاید علی الفور نور الدین در جواب گفت که یا حضرت ایشان از نیشا بور میایند حالانکه او را نمیدانست آنجناب بزبان مبارک فـرمود کـه -

مقـــام نـــور الدین بلنـد تر است [1]

براساس اطلاعاتی که از خلاصة المناقب درباره‌ی نور الدین جعفر بدخشی بدست میاید میتوانیم بگوییم که وی مرید خاص سید علی همدانی بوده و بسیار تقرب بمرشد خـود داشته وارد شده[2] و چون نسبت وی بدخشی است ممکن است پیش از نقل مکانی و در سال ۷۷۳ هجری در قریه علیشاه از قرای ناحیه ختلان با این محل سکونت وی در بدخشان بوده باشد -

در زمانیکه نور الدین مؤلف خلاصة المناقب بقریه علیشاه توطن گزید ـ~~گفتنیست~~ که سید علی همدانی نیز بختلان آمده در موضع زمستانی علیشاهیان بمنزل اخی حاجی اقامت ورزیـد

---

۱ - رساله مستورات برگ ۳۶۹ ب ـ ۳۷۱ الف -

۲ - آ: برگ ۶۱ ب واز خلاصة المناقب پیش از سال ۷۷۳ هجری مصادف به ۱۳۷۱ میلادی چیزی در باره‌ی وی پیدا نمیشود -

و اینجا شخص بنام اخی حق گوی بنا بر خوابی که یک سال پیش ازین دیده بود[1] بحلقه ای ارادت سید درآمد و پس ازان سید و اخی حق گوی و اخی حاجی هر سه تن در منزل نور الدین بدخشی اقامت داشته اند نور الدین در صحبت های مختلف سؤالی از سید علی همدانی کرده است که

"یمحو الله ما یشاء و یثبت" چه معنی دارد "

سید بسا معانی لطیفه بعبارات شریفه بیان فرمود بعض از اشخاص دیگر نیز در این موقع از محضر شاه همدان استفاضه کرده اند و بعدا سید برای مدت سه ماه زمستان بقفچاق[2] رفته در منزل اخی حاجی اقامت کرده است و نور الدین بچندین بار بقصد زیارت مرشد خودش باین محل آمده ولی در هیچ بار اجازه ی شرفیابی نیافته و ازین بابت بسیار متأثر و متألم شده است ظاهرا درین مدت سید ازوی ناراض بوده و سپس چون بدخشی دو تا خواب درباره ی سید دیده و تعبیر آنها را بوساطت اخی حق گوی از سید خواسته است و وی فرموده است که بدخشی نباید ملالی داشته باشد برای اینکه من قول داده ام که اجازه ی حضور بوی ارزانی میشود ـ

پس ازین می بینیم که بدخشی بحضور سید شرفیاب شده از گذشته عذر خواهی کرده و برای استفاضه علمی ملتمس شده و سید فرموده است که وی را پس از فراغ از اربعین خود (که آنرا اربعین رجب خوانده) در محضر خود می پذیرد و اگر مصلحت داشت با فاضه ی علمی هم می پردازد و شرح این شرفیابی در خلاصة المناقب بقرار زیر آمده است ـ

"و چون اربعین رجب (در سال ۷۷۳ هجری مقارن به ۱۳۷۱ میلادی) بآخر آمد این فقیر بجناب سیادت حاضر آمد و در حالت ملاقات وجود با وجود جناب سیادت را نوری

---

۱ ـ آ: برگ ۶۲ الف ـ ۶۳ ب ـ

۲ ـ رک به پاورقی متن خلاصة المناقب در ذیل برگ ۶۳ ب ـ

خلخالی دید که میاید و صورت قالب را ندید مدهوش گشت و ندانست که چگونه بنشیند لاجرم در قفای جناب سیادت بنشست و چون دهشت زایل گشت حضرت سیادت فرمود که

در پیش روی باید نشستن (آ: ٦٤ ب) نه در قفا

برخاست و مصلای شریف خود را پیش روی مبارک خود بسط نمود و فرمود که برین مصلی بنشین وچون در نشستن درنگی شد بحسب رعایت ادب جناب سیادت فرمود که ادب آنست که اجابت کنی فلا جرم اجابت کردم و بر مصلی نشستم ------------------ و در آخر آن جمله مجلس رهش جناب سیادت فرمود که مصلحت آنست که (آ: ٦٧ الف) بعد از عید رمضان با فاضه علی اشتغال باشد که خدای خواهد زیرا که اربعین دیگر اختیار کرده شد میسر گردد إن شاء الله تعالی"[1] اهـ"

و بعد از اربعین رمضان بدخشی بخدمت سید آمد باز هم موضوع بیعت بموقع مراجعت سید از قشلاق اخی حاجی موکول گردید و وقتی سید مراجعت فرموده و بمنزل اخی حاجی چند روز اقامت نمود و در شبی نور الدین به بیعت از مرشد خود فایز گردید و همی گوید :

"و در حالت بیعت چون یک دست این فقیر گرفت درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آنجناب لمع دیده شد که در همگی خانه مملو گشت [2] ـ

فردای روز بیعت سید ببدخشان حرکت فرمود و نور الدین نیز در رکاب سید میرفت ولی اندکه مسافتی را طی کرده بودند که سید بوی امر فرمود :

" در همین موضع باید ایستادن "[3]

---

١ ـ آ: ٦٤ و الف ـ ٦٧ و الف.

٢ ـ دهش : متحیر شدن (فرهنگ عامره)

٣ ـ آ : برگ ٦٧ ب

** ۲۳ **

و خودش براه افتاد نورالدین در این موقع میخواست درباره ی "حرز یمانی" از مرشد خود سئوالی بکند ولی مجالی پیدا نکرده بود/ بعدا سید پیغامی توسط برهان الدین بوی فرستاد که فرموده بود :

" نور الدین را بگوی که "حرزیمانی" که "دعای سیفی" نامند از حضرت مصطفی صلّی الله علیه وسلّم منقولست باید که بخواند که در خواندن آن خاصیت بسیار است "[1]

برطبق دستور مرشد نورالدین بخواندن دعای سیفی شروع کرد و بعدا در یک موقع دیگر این دعا را از سیّد استماع کرده بحافظه سپرد -[2]

راجع بآنچه در صحبت های سیّد علی همَدانی اتفاق افتاد نورالدین گوید " در ایام صحبت با نزاهت جناب سیادت هرچه در خاطرم آمدی ( برگ ۶۸ ب )

آن را برمن آشکارا کردی و اگر مصلحت اظهار آن نبودی باشارت تنبیه کردی "[3]

در یک موقع که علی همَدانی بعلت کسالت خود از اندراب[4] مراجعت کرده بود خواجه عبد الله و توام الدین و محمّد سرای الحسنی وغیره در رفاقت وی بودند و در نزدیکی پل بندکه در کبوترخانه قاضی حسن شبی را ~~گذراننده~~ گذرانده بودند بدخشی امری را مشاهده کرده میخواست که بعرض مرشد برساند ولی ایشان بکنایه منع فرمودند و چون وی باشاره ایشان ملتفت نشد بالحن خشناکی فرمودند -

---

-

۱ - ایضاً برگ ۶۸ الف -

۲ - ایضاً برگ ۶۸ الف - ب

۳ ۴ - اندراب در غرب بدخشان واقع است وکه به ذیل " بدخشان " دکیهید

The Encyclopaedia of Britannica : Vol II

" ازین خانه برو والا بعصا سرت را پاره سازم " [1]

چون خواجه عبدالله ایشانرا خشمناکی دید از نورالدین پرسید که چه شد همینکه وی خواست شرح بدهد سید ویرا باز خوانده گفت :

" ما از ابلهی او گاهگاه در تشویش میشویم اورا واقعه از مقام صفاوعز نفس دست داده است و لیکن او تصور میکند که آن امر عظیم است از برای آنکه کاری نکرده است و عجائب راه خدای تعالی ندیده حق تعالی باشد که اوراشت گبود تا عجائب راه را مشاهده نماید که حوص دارد اما معلولست ". [2]

پس از سه ماه اقامت در بدخشان وقتی سید همدانی بناحیه ختلان برگشت مدتی سه ماه برای مرید صادق خود نورالدین بدخشی باقاده و افاضه پرداخت و اسرار کتب اهل طریقت را صراحت نمود . [3]

بعد از سه ماه چون همدانی بجانب ملک ختا رهسپار گردید نورالدین در بعض از مسائل متردد بود آنهارا بمرشد خود عرضه داشت و سید گفت :

" وقتی بیاید که آن مشکلات (آ: ۷۱ - الف ) حل گردد و اضعاف آنچه برمن خواندی واز من شنیدی و فهم کردی برتو لایح گردد زیرا که همت این درویش بجانب تو متوجه است "

و نورالدین بکمال عقیدت بمرشد خود برهنمایی و ارشاد وی در ریاضت نفس و مطالعه علمی اشتغال ورزید و بجهت صدق ارادتمندی اندک مدتی گشایش بسیار دروی پدید آمد و آن مشکل ها حل گردید و اضعاف آنچه از استاد خوانده بود براو آشکار گردید .

---

۱ - آ : برگ ۶۸ ب

۲ - ایضاً برگ ۶۹ الف - ۳ : ایضا برگ ۷۰ب

** یازده **

علی همدانی چون از سفر ختا بخطه ی ختلان باز آمد نورالدین در بدخشان بولایت روستا[1] آمده بود سید نیز همانجا رفت[2] و بدخشی در صحبت های وی بریاضت نفس و افاضه ی بیشتر پیشرفت کرد و تقرب بسیار بمرشد خود یافت بمقامی رسید که سید را درکمال جمال حالش مشاهده نمود و تاثیر[3] شخصیت مرشد تا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که

"در بعضی اوقات در آینه نظر میکرد و در آینه صورت (T: ۷۷ الف) روی
حضرت سیادت میدید و بعد از ادامت نظر در آن آینه روی خود میدید"[4]

نورالدین در قصبه "اند خود"[5] سه روز خلوت ببعضی از متابعان خواجه ابوالرضا رتن[6] نیز موافقت نمود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان درباره احادیث رتنیه پرسید[7].

اطلاعات دیگری راجع بمولف در دست نداریم و بنا بر ابیات زیر بمقتوب صرفی[8] میتوان گفت که مدفن نورالدین بشهری رومستا در بدخشان موجود است.

| | |
|---|---|
| چوکردم بسوی بدخشان گذار | شد از طالقان دل مرا کامگار |
| بوستاق آن بحر ذوق شهود | که اورا علم نعمة الله بود |
| وآن خانقاه فلک دستگاه | که هست از علی ولایت پناه |
| بکشف حقایق رسیدم بکام | کشیدم می عشق را جام جام |
| هم از روضه ی نورالدین جعفرم | رسیدم بفیضی که شد رهبرم |

---

۱ - برای این رک به پاروقی T: برگ ۷۱ الف
۲ - T: برگ ۷۱ الف
۳ - T: برگ ۷۵ الف
۴ - T: برگ ۷۶، ۷۷ الف
۵ - برای اند خود رک به پاروقی T: برگ ۶۵ ب
۶ - رک به پاروقی T: برگ ۶۵ ب
۷ - T: برگ ۶۵ ب
۸ - این ابیات را بمقتوب صرفی در کتاب خود موسوم به کتاب مغازی النبی ص ۱۱ تحت عنوان "در بیان حقائق سفر این بنده و مشرف شدن بدیدار بزرگان" سروده است.

## مؤلف در نظر علی همدانی

علی همدانی نورالدین را بچندین طریق در راهِ ریاضتِ نفس پیش برد و خواست بکمال رساند گاهی بانتقید و گاهی باتهدید و گاهی با مقایسه با دیگران چنانکه در یک موقع اورا جاهِ نیم کاره خوانده[1] و در یک موقع دیگر باین کلمات تشویق نمود :

" چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی "[2]

در نتیجه نورالدین بریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزوِ خواص مریدان بشمار آمد و از طرف سید بتعلیم و ارشادِ دیگران مامور گردید و بدستورِ مرشدِ خودش از نسگارشات وی شرح قصیده خمریه ی ابن الفارض را بصدرالدین الرومی[3] و شرح فصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصل بود بمحمد بن شجاع درس میداد[4] ـ

در وقت لغزش و تقصیری از مریدِ خود سید علی همدانی اگرچه زجر و توبیخ میفرمود ولی تالیف قلب اورا چنین مراعات میکرد :

" اگر نورالدین مارا بفروشد بهای ما اورا حلال باشد "[5]

کم کم نورالدین در کمالاتِ معنوی مقام بلندی را احراز کرده حقیقت و معنی تصوف را درک کرد و آن را بنوعی بیان نمود که علی همدانی گفت :

---

۱ ـ T : برگ ۱۰۵ ب

۲ ـ ایضاً برگ ۱۰٤ ب

۳ ـ رک به پاورقی متن خلاصة المناقب برگ ۱۰۵ ب

۴ ـ T : برگ ۱۰۵ الف ـ ب

۵ ـ T : برگ ۱۰۵ ب

** سیزده **

" از مشرق تا بمغرب سفر کردم و هیچ احدی بحضور من معرفت نتوانست گفتن الّا نورالدین که (آ:۱۰۵ ب) حقیقت تصوف را دریافته است و آنچه در عبارت میگنجد میگوید و خوب میگوید "[1]

وقتی مرید در ایفای خدمات تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد سید مردمان را فرمود تا بنورالدین بیعت کنند و بیعت وی را بیعت اولی گفت[1] و صورت تعلیم بیعت آن بود که جماعتی درخانه امیرعمر خوشی[2] آمدند تا بخدمت همدانی بیعت کند و ایشان فرمودند :

" دستها بیو دست نورالدین بدهید "[3]

چون فرمان را امتثال نمودند حضرت سیادت فرمود :

" دست او دست ماست نگران نباید بودن "[4]

و نورالدین را دوبار باجازت بقبول توبه ی طریقت مفتخر ساخت و اشهر این بود که چون سید بعزم سفر حج از قریه علشاه بیرون آمد و در دشت چوبکه رسید از مرکب فرود آمده دست نورالدین گرفته از میان رفیقان بیرون آورد و فرمود :

---

۱: آ: برگ ۱۰۵ الف ، ب -

۱ - آ . برگ ۱۰۵ ب - بیعت کردن بنورالدین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن بمن -
۲ - خانه امیر عمر خوشی در کولاب بوده رک به رساله مستورات برگ ۱۷ ب
۳ - ایضاً برگ ۱۰۵ ب

٤ - ایضاً برگ ۱۰٦ الف

** چهارده **

" چون من بروم مردم روی بتوخواهند آوردن باید که بخلقِ حُسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم بتحبیبِ حبیبِ حقیقی در دلِ طالبانِ صادق و امید وارم (۱۰۶ - ب) بحضورِ پادشاهِ عالم که آنچه اهلِ طلب از من می یابند از تو نیز یابند اِن شآءَاللّٰه اللّطیف الخَبیر "[1]

سپس دستِ وی گرفته بنزدیکِ اصحاب آورده فرمود که " ما نورالدین را بقبولِ توبه ی طالبانِ صادق و بیانِ اسرار بر طالبانِ صادق اجازه دادیم و بعدا بقوت تمام اورا درکنار گرفت و دعای طویل خواند و براو دمید و اورا وداع کرد و گفت : برو بخانه "[2]-

از اختصاصاتِ نورالدین بدخشی بوده که وقتی سیّد هَمَدانی بسفر میرفته در غیابِ وی این مرید خاص در ختّلان کار درس و تدریسِ مرشد خودش را از طرفِ وی بر عهده داشت این مطلب از مکاتیبِ سید کاملا باثبات میرسد که نسخه ی خطی آن موسوم به مکتوبات امیریه در کتابخانه موزه بریتانیه وجود دارد و در پایان آن تصریح شده است که شاه همدان این نامه هارا بنورالدین جعفر بدخشی باین منظور نوشته است که وی در ایامِ غیبت و مسافرت وی بتعلیمِ ارشاد اهالی ختّلان بپردازد و از فیوضِ خود آن مردم را مستفیض گرداند -

در نتیجه ی کسب فیوض و خوشه چینی از فروغِ مرشد خود در اکتسابِ علوم و کمالاتِ معنوی نورالدین باوجی رسیده بود که چون بعضی درویشان را بعزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اجزای بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و عطر شمیده و از نگردندان خود عسلِ سلوک چشیده است[4] ولی با اینهمه کمال در

---

۱- ایضاً برگ ۱۰۶ الف ح ب

۲- ایضاً برگ ۱۰۶ ب

۳- مکتوبات امیریه برگ ۱۶۷ الف

٤- آ : برگ ۱۰۱ ب -

** پانزده **

سلوک و معرفت خودش را در برابر مرشد چنین معرفی میکند :

" این فقیر اگرچه از هرکجا علم داشت اما بنسبت کمال علم و معرفت حضرت قدس سرّه چنان نادان بود که غلامی عجمی بنسبت خواجه بتبحر در جمیع علوم ظاهر و باطن ".[1]

علی همدانی مرقع[2] و پوستین و آفتابه خودش بوی ارزانی فرموده خلالی و چرک گوش گیری و موی بینی گیری از آهن نیز وی را اعطا فرمود و مرقع را پوشیده او در خودش اسرار و امر عجیبی مشاهده نمود[3] و سید چون از سفر حج مراجعت کرد بنورالدین گفت :

" تصور نکنی که این سعادت بسعی خود یافتی بلکه مدتها ست که همراه این درویش در سفر و حضر بجانب تو مصروفست تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت تو هزار بار فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام ".[4]

---

۱ - آیة برگ ۱۰۵ ب -

۲ - ایضاً برگ ٦۲ ب

۳ - ایضاً برگ ۱۰٦ ب

۴ - ۲ : برگ ۱۰٦ ب

## مولف و وفات سید همدانی

آخرین دفعه که نورالدین بدیدار مرشد خود نایل آمده وقتی بوده است که سید علی همدانی از سفر حج مراجعت کرده و آخرین دیدار در قریه علیشاه بوده، که دراین موقع سید تا راهلتی های روحی را بوی بیان نموده[1] و این آخرین موقع بود که دیگر هیچکس از مریدان و شاگردان معنوی وی در ختلان و هیچ یکه از اهل خانه وبستگانش اورا ندیدند[2].

و در اوایل ماه صفر سنه ۷۸۷ ( مصادف بسال ۱۳۸۵ م ) هجری نورالدین درخانقاه فتح آباد قصبه روستا[3] بوده و شمس الدین ماخالی[4,5] نامه ای مملو از خسون اکباد و دور جگر نوشته ی توام الدین بدخشی برای وی آورد که از رحلت سید علی همدانی درآن خبر داده بود[5] - از شنیدن این خبر اندوهناک نورالدین آنچنان ضعیف شد که " خفقان پدید آمد در جنان[6] و تأثر و تألم بی اندازه ی خودش را دربن کلمات شرح داده است:

---

۱- آ: برگ ۹۷ ب

۲- ایضاً برگ ۹۶ ب/ در خلاصة المناقب سال مندرج نشده است -

۳- قصبه ایست در بدخشان که اکنون بنام رستاق معروف است رک ~~:~~ در ذیل بدخشان -
The Encyclopaedia of Britannica Vol II.

٤- رک به یاوروقی متن خلاصة المناقب برگ ۹۶ ب

۵- ایضاً برگ ۹۷ الف

٦- ایضاً برگ ۹۸ الف -

" از صعوبتِ آن رایحه" مزلزله نفسِ هلوع رختِ حیات بلب حرص ممات کشایند و صد هزار (آ : برگ ۹۸ الف) قطراتِ حسرت از موجِ بحارِ غمومِ هجرانِ آن حبیبِ حقانی بسر وجناتِ چشمان چهانید و هزاران هزار لهباتِ نار فرقانِ احراق از خلیلِ رحمانی بر طلعتِ جنان شعله زد و سوزانید و از شدتِ احراق آن شعل مجبوره شبِ فراق از روزِ وصال معلوم نگشت و از فوتِ آن حبرت ناریه جبلِ وجود را تدکدک حاصل گشت "[1].

و نور الدین بوقتِ مرگ در خدمت مرشد نبوده و توجیه آن همینطور توضیح داده است:

" و حضرت امیر قَدَّسَ اللّٰه روحه الکبیر در حالِ حیات این فقیر را بتأخیرِ صلوة معذور داشته بود فلاجرم در حالِ ممات بتأخیر زیارت عذر دارد "[2].

صاحب جامع السلاسل[3] مینویسد که سید علی هَمَدانی در ولایتِ کبیر و سواد[4] ببسترِ مرگ خودش وصیت کرده بود که تا نور الدین جعفر بانجا نرسد ، جنازه اورا برای دفن نبرند این موقع جعفر در روستاق بوده که یکی از دیه های بدخشان است خلفای سید گفتند که بسیار مبعداست که جعفر بان زودی وارد شود و بنا برین باید جنازه اش برداریم ولی آنها هرچه خواستند تابوتش نتوانستند از زمین بردارند و آنرا همانطور گذاشته در گوشه ای نشتند بغتةً" صدایی از غیب شنیدند :

" جنازه را بردارید" و این دفعه که دست بجنازه بردند و خواستند که بردارند بکمالِ سهولت از زمین بلند شد بعداً که خلفا جعفر را دیدند ملامتش کردند گفتند که ما در محضرِ مرشد حاضر بودیم و شما ازاین فیض محروم ماندید و جعفر در جواب گفت باصلا شما نتوانستید

---

۱ - ایضاً برگ ۹۷ ب برگ ۹۸ الف

۲ - آ : برگ ۱۰۲ ب

۳ - زاد العقبی ص ۱٦

۴ - برای ولایت کبیر سواد رک به ص

جنازه را برداريد و من بودم كه نعش را بختلان بردم .

ولى در خود خلاصة المناقب هيچ ذكرى از اين مطلب نيست و نورالدين براى مسافرت بولايت كبير آماده بود ولى حضرت شاه مظفر و سلطان منصور مويد بتائيد احمد جناب شيخ محمد وفقه الله تعالى بما يحب و يرضى ازان سفر مانع آمد[1] در يك مورد درباره ى واقعه اى خودش همينطور گويد :

" درآن وقت كه تابوت جناب سيادت از ولايت كبير بجانب ماوراء النهر مى آوردند در واقعه ديده آمد كه فرشتگان بسيار بومثال ابرهاى سفيد متصل به آسمان روان تشييع تابوت سيد مينمودند و چون بر سر بالاى اين فقير رسيدند حقيقت را در وجود ايشان بديد وجود سبحانى ايشان بگداخت و بزمين رسيد و بشكل مرغان سفيد و سبز پديد آمد و بروى آب بزرگى كه آن آب هم از وجود ايشان پديد آمد درغايت صفا وجارى بجانب اين فقير و آن ملايكه اين فقير را بغايت احترام مينمودند و فهم كرده ميشد كه آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سيادتست باين فقير ".[2]

چنانكه در فوق متذكر شديم كه اطلاع وفات مرشدش نورالدين را در اوايل ماه صفر سنه ٧٨٧ " مارس ١٣٨٥م ) هجرى رسيد و وى بجاى شركت در تشييع جنازه ى سيد بتكميل خلوات و مقصوره و جماعتخانه متوجه گرديد و بعد از اتمام آنها در آواخرهمان ماه صفر بنوشتن سوانح و مناقب سيد پرداخته بود .[3]

---

١ - آ : برگ ١٠٠ ب

٢ - آ : خلاصه برگ ١٠٢ الف .

٣ - ايضاً برگ ٣ الف .

** نوزده **

نورالدین بعد از وصال سید علی همدانی بخدمت فرزند او محمد عقیدتِ خودش را اینطور ابراز نموده است -

" ای دوست بدان که سعی بسیار باید نمودن و از انوار جناب سیادت رخشیدن و بقدمِ اخلاص بخدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیه ی هدیه ی الهی و خلف سرادق پناهی البته البته "[1]

---

۱ - آینهٔ بیرنگ ۱۰۳ ب -

## آثار دیگر مولف

نورالدین علاوه براینکه شرح احوال سید علی همدانی رانوشته شرح یکی از غزلیات مرشد خودش را نیز بنا بر خواهش پسر سید نگاشته و آنرا جزو خلاصة المناقب قرار داده است [1] ـ

علاوه بر شرح این غزل ذکری از بیاضی (جنگی) نیز در خلاصة المناقب آمده است که وی گرد آورده بود [2] ـ

ذکری از یک تالیف دیگری موسوم به " احباب " از تالیفات نورالدین در مجالس المؤمنین آمده است [3] ـ

و شرح نیز از اوراد فتحیه همدانی موسوم به شرح اوراد فتحیه وجود دارد که یک نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب [4] و یک دیگر در کتابخانه عمومی پنجاب [3] در لاهور و باز یک نسخه در کتابخانه دارالعلوم اسلامیه پیشاور [5] نگاهداری میشود که اسم شارح در این نسخه ها جعفر ضبط شده است و مولوی عبد الرحیم در فهرست موسوم به لباب المعارف علمیه مکتبه دارالعلوم اسلامیه پشاور در ص ۲۷۴ درباره شرح مزبور نوشته که از لحاظ موضوع این کتاب نگارش با ارزشی است ـ

---

۱ ـ آ : برگ ۷۹ ب ـ

۲ ـ آ : برگ ۷۹ ب ـ خودش میگوید : بعد از انشاء سواد این خلاصة المناقب و قبل تحریر البیاض بالتماس جلاله ابناء الامرا و خلاصه اولاد الکبری که بنام محمد است ـ ... در شرح این نظم مذکور شروع حاصل آمد ـ مطلع زیر پایه مندرج است ـ

از کناه خویش میایم دمادم سوی یار ‌ ‌ ‌ زان همیگرم بپردم خویشتن را در کنار (آ برگ ۶۹ الف)

۳ ـ مجالس المؤمنین ص ۳۱۱ ـ

۴ ـ نسخه خطی شرح اوراد فتحیه متعلق بدانشگاه پنجاب شیرانی مجموعه نمره ۲۱۷ ـ و این نسخه بتاریخ چهاردهم شعبان ۱۱۲۶ هجری کتابت یافته ـ

۳ ـ

۵ ـ نسخه خطی شرح اوراد فتحیه متعلق بمکتبه دارالعلوم جهلانی (آنجهانی)

** بست و یک **

آغـاز : الحمـد الفتاح الذی فتح علی المستحقین ـ ـ ـ اما بعد میگوید سالک بادیـه پریشانی و ساکن زاویـه حیرانی محب طـریق جنید و سری سقطـی احقـر العبـاد جعفـر عفی الله تعالی عنـه ـ

*********

# معرفی خلاصۃ المناقب

ل: برگ اب

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ثناء سناء نا متناهی مر حضرت آن پادشاهی را که بقدرت بالغه
احدی از محض جود وجود نور احمدی را منار انوار تمر وجودات
گردانید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حاکیا عن ربه عز وجل
لولاک لما خلقت الافلاک وقال الله تعالی وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما الا بالحق وحمد مجید آن پادشاه حمید را که برش نور
آن جوهر فرید صدای ضلالت از عیون کافه سعدا بزدایید
قال الله عز وجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم
واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون قال صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه
ذلک النور اهتدی ومن اخطاه ضل ومدح شریف بیان قدیم
لطیف که کمال او را در عامه مراتب وجود به ظهور بخشید قال
الله عز وجل ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی قال
صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له وشکر جزیل کمیل
مر آن واجب الوجود جمیل را که تشنگان بیداء دوری را بلطف قدیم
وفضل عظیم آب حیوان آن جوهر نوش کردند از جام صحبت خلاصه
نتایج خیر البشر اگر چه دگرباره آن نور مر بر بنیض جد برگزید
قال الله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا
ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
وقال صلی الله علیه

ل: برگ اب

7

او قال صلی الله علیه وسلم الموت تحفة المؤمن وصلوات نا
محدود بر آن صفی محمود که طاعت رب جیود بلا صلوات او باطل
گردد وثناء خیر بود مفقود قال النبی صلوات الله علیه
الدعاء یحجب عن السماء ولا یصعد الی السماء من الدعاء شیء حتی
یصلی علی وبر اهل بیت او که مبانی نفاق باشد و مکانی نجات
قال صلی الله علیه وسلم ارفعوا اصواتکم بالصلوات علی وعلی
اهل بیتی فانها تذهب النفاق وبر یاران با صفا او که خیر
امت اند قال الله تعالی کنتم خیر امة ذکر افتتاح الکتاب
بعون الملک الوهاب ای دوست بدانکه افتتاح این خلاصة
المناقب تحریر یافت در جمعه که از اول صفر سنه سبع وثمانین
وسبعمایه نور یافت در خانقاه اعظم که بخطه مبارکه ختلان نور جناب
سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و منصوره و بعضی جماعت
خانه بسعی اهل شناخت بواسطه آنکه چون اعتقاد حبی در میدان
التماس ساخت واخلاص بخطر عظیم ملتمس انداختن ویا فتوح باخت
وان فرمان نمود بما بقه محل واجب دید اظهار محبت اهل نواخت
وحال آنکه وجه اخلاص بخطر عظیم آن اهل نوازش لازم التوجیه بود
زیرا که بجوش محبت در طریق تقریب مصلی شوق سیری می افزود
لاجرم آن ملتمس با جابت تحریر مسعف آمد و گشت موجود
بعنایة الله الذی هو بالحقیقة ودود قال الله تعالی وهو الغفور
الودود در بیان بعضی از فضایل آن عروة وثقی شاهباز
با پرواز آشیان علا شاهسوار میدان قدسی نور فضاء قدوسی

## نسخ مختلف کتاب

خلاصة المناقب بصورت نسخه های خطی وجود دارد و تا اکنون بچاپ نرسیده است و با وجود مساعی بسیار ما توانسته ایم فقط از شش نسخه خطی این کتاب اطلاع پیدا کنیم و ازین شش چهار نسخه مهم مورد استفاده ما بوده که عبارت است از یک نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب و دو روتو گراف یکی از نسخه خطی (بادلیان) آکسفورد و دیگری از استانبول و یک رونوشت ماشین شده از نسخه خطی برلین که ذیلا جزئیات هر یک را شرح میدهیم -

### نسخه آ

نخستین نسخه متعلق بکتابخانه بادلین در دانشگاه آکسفورد است که نشان خصوص آنرا " آ " قرار میدهیم و جزئیات آن بدینگونه است :

| | |
|---|---|
| عده برگ ها | ۱۱۰ (۱ ب تا ۱۱۱ الف) |
| سطور | ۱۵ سطر در صفحه |
| تحریر | بسیار روشن و خوانا |
| تقطیع | ۱۰ × ۵ ۳/۴ اینچ |

مختصات : پشت سرورق نوشته شده است : مناقب سید علی همدانی قدّس سره " - در آغاز هر یک از عبارات مهم روی نخستین کلمه خطی کشیده است از مختصات املای نسخه مزبور یکی آنست که همزه در آخر کلمات عربی حذف شده است مثلاً صحراء بصورت " صحرا " نوشته شده " اعداء " بصورت " اعدا "

9646

بسم الله الرحمن الرحيم

ثنا وستایش نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که
حضرت ذات بی‌مثالش بقدرت بالغه احدیت از مخفی
مهدی نور جوهر احمدی منشا انوار موجودات
پدید آورد کما قال الله تعالی وما خلقنا السموات
والارض وما بينهما الا بالحق وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه عز وجل
لولاك لما خلقت الكون ومحمد مراد از جمیع
کائنات نور آن جوهر فرید صلوات [illegible]
عنوان کافه [illegible] قال جل جلاله
واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من
كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما
معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءأقررتم
على ذلكم اصري قالوا اقررنا قال فاشهدوا
وانا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك
فاولئك هم الفاسقون وقال صلى الله عليه وسلم
ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من
نوره فمن اصابه ذلك النور اهتدى ومن اخطا

** بیست و سه **

در بعضی موارد اشتباهاتی باملای کلمات دیده میشود از قبیل " همسا " بجای " حمسی " و گاهی کلمات تصحیف شده است از قبیل " مکتوبات " بجای " مکنونات " حزنی " بجای "حزبی و بعضی کلمات مبدل شده بکلمات دیگر چنانکه " فلیتوکل " بجای " فلیتوکل " و " می شود " بجای " حی شود " و " تحرق القمر " بجای " تحرق القلب " وغیره و در بعضی موارد نقطه ها حذف شده و بعضی عبارات افتاده است ـ

علاوه براین در املای بعضی از کلمات علامت مد افتاده است و کاتب در نوشتن آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات دیگر عربی اعراب بکار نبرده است ـ

********

نسخـه پ

نسخه مزبور در کتابخانه دانشگاه پنجاب (لاهور) نگاهداری میشود :

| | |
|---|---|
| شماره اوراق | ۹٤ ( ۱ پ ــــ ۹۵ الف ) |
| مسطـر | ۲۱ سطر در صفحه |
| کتابت | صاف و خوانا |
| تقطیع | ۶×۹ : ۳×۶ |

این نسخه سرا سر کرم خورده آب زده است در پایان مهری دارد که بنام محمد خلق کریم بصورت [stamp] ثبت است که تحت کلمات ۱۲۲۹ هجری نوشته شده و صفحات آخرین در صحافی جا بجا شده وارتباط مطالب از بین رفته است وعبارات صفحات اولی تا اندازه ای نا خوانا است ـ

آ: برگ ۱ب

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که بر اماجب وحدت
سرمدی بقدرت بالغه اصطفا کرد مخلص جود وجودی نور جواهر
احمدی نثار انوار موجودات کردانید کما قال الله تعالی وما
خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق وقال رسول الله
حاکیا عن ربه عز وجل لولاک لما خلقت الکون و حمد مجید
مر آن حبیب را که برتش نور آن جوهر فرید صدای ضلالت
از عیون کافه عباد زدودانید قال الله جل جلاله واذ اخذ الله
میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ااقررتم واخذتم علی

ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون وقال صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصاب
ذلک النور اهتدی ومن اخطأه ضل ودرود شریف بر آن قدیم
لطیف که کمال اله او در عالم مراتب وجود بر تو ظهور بخشید
قال الله عز اسمه ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی وقال
[illegible] برای وجه الوجود
جمیل را که نقشگاه مبداء اخیر دور قمر لطف قدیم و فضل
عظیم او انتخابات آن جوهر نوش کرده از جام محبت [illegible]
تاج خیر البشر نهاده و دیگر باران فوز یه فیض وجود برگزید
قال الله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله
ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
الموت تحفة المؤمن وصلوة نامحدود بر آن سر محمود که کائنات
[illegible] مسجود [illegible] مردود و تا خبر آن بود مفقود
و ذات الموجودات موقوفه والصلوة فاتحة [illegible]

ذلکم

آ: برگ ۱ب

در نوشتنِ آیات و احادیث و کلماتِ عربی اعراب بکار رفته و معنی آن عبارات عربی در حاشیه وضهوم کلمات دقیق تحت آنها ضبط شده است و اغلاط املایی اندک میباشد ولی بعضی از عبارات بحدی آب زده بوده ـ باوجودیکه بزحمت وکومک ذره بین خوانده شده بازهم ـ پی بردن آن کلمات میسر نگردید ـ

نسخــــه "لْ"

نسخه مذکور متعلق بکتابخانه خاتم استانبول است که ازان عکس برداری شده اینجا نشان آنرا " لَ " قرار دهیم و جزئیات آن چنین است :

| | | |
|---|---|---|
| عده برگ ها | : | ۷٤ : (۱ ب تا ۷۵ الف) |
| سطور | : | ۲۱ سطر در صفحه |
| تحریر | : | صاف و خوانا |
| خط | : | نستعلیق |
| تقطیع | : | "$۵\frac{۱}{۲} \times ۳\frac{۱}{۲}$ |

پشت سر ورق نوشته آمد : کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ انور اظهر مولانا نور الدین جعفر قدس الله سره که از خلفای حضرت قطب العارفین امیر سید علی همدانی قدّس سرّه السبحانی بوده نوشته اند :

ع ـ سروسامان مطلب زانکه خداوند کریم

هر کرا نظر کرد بی سروسامانش کرد

رباعی

گر خلق بنیکی تو اقرار کنند کار غیر عشق بر تو دشوار کنند
اقرار تو آن لحظه درستست که خلق از تو ببرند بر تو انکار کنند

درین نسخه هم در نوشتن آیات و احادیث و غالباً عبارات عربی اعراب بکار نرفته و در چندین موارد نقطه ها و مدها حذف میباشد و بعضی جا در همه عبارت نقطه ها افتاده است چنانکه

* وگاه لود که لعفی ار ره اسررا سرو لک رس آرند و رس سرح نماند * (آن : برگ)

و کاتب آمده را بصورت ایمه و اویس را بصورت ولس می نویسد —

بظاهر این نسخه از همه قدیم تر بوده که در سنه ۲۱ صفر ۹۰۱ هجری کتابت یافته چنانکه در پایان مطالب کتاب نوشته شد :

* تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب بتاریخ ۲۱ صفر ختم بالخیر والظفر سنه احدی و تسعمایه {۱}

---

۱ — در پایان رساله هایی علی همدانی که در کتابخانه عظم استانبول نگاهداری میشود تاریخ کتابت ۷۹۹ هجری است — کاتب آن همان است که کاتب خلاصة المناقب است[۱b] درحالیکه کتاب موخر الذکر درسنه ۲۷۲ ۹۰۱ هجری کتابت یافته و این بعید است که یک کاتب اینقدر زندگانی طویل دارای باشد و ازروی خط نسخه آن نمیتوانیم گفت که این قبل از قرن نهم کتابت یافت و حدس میزنیم که رساله های همدانی درسال ۸۹۹ هجری نسخ شده باشد —

(۱) تمام شد بعض مصنفات و شعار جناب سید العارفین سید المحققین علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره السبحانی بجوار روضهٔ منور و مشهد مطهر حضرت سلطان الاولیاء ابوالحسن امام علی بن موسی الرضا و آبائهم التحیه والثنا بخط العبد الحقیر خادم الفقراء عبد اللطیف قلندر بن خضر سبزواری بتاریخ خامس جمادی الثانی سنه تسع و تسعین و سبعمائه —

Şarkiyat Macmaus Istanbul Universitesi Edebiyat IV
Istanbul, 1961 A.D. P39.

هجری النبویه بخط العبد الحقیر خادم الفقراْ عبد اللطیف قلندر بن عبد الله بن خضر سبزواری اللّهم اغفر لمشنعه صاحبه و ناظره و کاتبه لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و سلم تسلیما کثیرا

کثیــرا کثیــرا

م م

م

---

## نسخه " ن "

نسخه چهارمین که نشان خصوصی آنرا " ن " قرار میدهیم ـ متعلق است بکتابخانه بادلیعن برلین

| | | |
|---|---|---|
| عده برگ ها | : | ۳۹ ( ۹۰ ب ـ ۱۲۹ ب ) |
| سطور | : | ۲۸ سطر در صفحه |
| خط | : | نسخ قدیم ۲ |

و در اپایان این نسخه همان عبارت نگاشته شده در نسخه آ است جز اینکه جمله ذیل در این نسخه اضافه شده است :

" وقع الفراغ عن الکتابه فی یوم ×× وعشرین من شهر مبارك محرم سنته " [1]

چون نسخه مذکور را و نوشت ماشین شده دکتر تائیفل بدکتر مولوی محمد شفیع آنجهانی را فرستاد برای این دربارهٔ مختصات و جزئیات آن چیزی نمیتوانیم گفت ـ

یك نسخه دیگر خـــلاصة لمنا المناقب درکتابخانه استانبول نسخه ای در ترکستان وجود دارد

---

1 : Pertsch, Berlin : Nr. 6 (8) P 18 ـ ۴

2. Teufel, J.K: Eine Lebenschreibung des Sheikhs ʿAli-i Hamadāni Leiden 1962 P8.

باوجود اینکه نسخهٔ استانبول قدیم تر بود چون نسخه آ اکسفورد (بادلیهن) صحیح تر بوده آنرا اصل قرار دادم و با وقتی میتوانستم با دیگر نسخ که داشتم کاملا و بی کم و کاست بی فروگذاشتن هیچ جمله ای بر مقابله و تصحیح آوردم و از نسخ دیگر بحد لزوم بهره ها بردم و در تقابل نسخ اختلافی که بین آنها دیدم در پاورقی نوشتم و بعد از مقایسه و موازنه چیزی که بنظر میرسد این بود که نسخه آ و ب با یک دیگر و نسخه ل و ن باهم بیشتر مشابهت دارد و عباراتی که از آ افتاده است در ب نیز محذوف میباشد و بندهای که در ل اضافه شده در ن هم منضبط شده است ــ

از انجا که رسم الخط نسخ خطی برسم امروز نبود علی الرسم تغییراتی دادم در همه نسخ "ب" بجای "پ" بجز چند موارد و "ج" بجای "چ" و "ک" بجای "گ" کتابت شده باملای امروز آوردم در مواردی که نوشتن همزه مراعات نشده بود مراعات کردم و جائیکه الفهای مد دار بی مد آمده با مد نوشتم ــ

کلماتی چون نعمت، رحمت و همت وغیره بقاعده قدیم نعمة رحمة و همة آمده و این کلمات اگر در ترکیب تازی نبود باملای جدید نگاشتم ــ

------------

## موضوع و مطالب خلاصة المناقب

هرمان اته[1] خلاصة المناقب را اینچنین معرفی کرده :

"A mystical treatise on various Sufic questions illustrated by verses of the Kuran and traditions"

شکی نیست مؤلف درین کتاب بسیاری از مسایل مهم تصوف را توضیح داده است اما مطالب متصوفه از مطالب اساسی آن کتاب نیست بلکه ثانوی وضمنی است و منظور عمده مؤلف شرح احوال سید علی همدانی است ولی نویسنده کتاب را نوعی پرورده است که بنظر میرسد موضوع آن بیان طریقت و ولایت و تصوف و عرفان است ~~بالاستقلال~~ باستفاده از آیات و احادیث و از همین جهت است که در خاتمه کتاب نگارنده موضوع آن را بخوبی صراحت کرد :

" وقع الفراغ من تسوید هذا الکتاب المبین المعین المسمی بخلاصة المناقب المطوی من الاسرار الالهیه الحاوی الاکثر الاحادیث النبویة الجامع المناقب المرشد للطالبین اعنی الشیخ المحقق الصمدانی العارف المعروف بالسید علی همدانی قدس سره السبحانی "[2]

مؤلف درنوشتن این شرح زندگانی روشی دارد که بظاهر مضمون اصلی کتاب پراگنده مینماییم و اگر بامعان نظر دیده میشود و ترتیب آن کاملا پیداست مطالب این کتاب طبق ترتیبی که مراعات شده بترتیب موضوعات ذیل است —

(الف) دربیان بعضی از فضایل آن عروه وثقی برگ ۲ الف

---

(۱) Ethé : Bodleian, Part I P 783.

(۲) آ : برگ ۱۱۱ الف —

مضامین و مطالب گونا گون که در این کتاب بیان شده بعنوان های زیر میتوان مراجعت کرد ـ

(بیست و چهار)

( بیست و شش )



-----------

## نظری بر مطالب خلاصة المناقب

خلاصة المناقب طبق معمول مؤلفین از حمد الهی شروع میشود و در آغاز کتاب مؤلف عقیده تصوف را شرح داده است که در آفرینش عالم مشیت ایزدی مضمر است و باعث خلقت این جهان ذات حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم میباشد که اگر وجود آنحضرت نبود کون و مکان بوجود نمی آمد وبنی نوع بشر را ذات آنحضرت برشد وهدایت راهنمائی و رهبری کرده وبنا برین طاعت و عبادت پروردگار بدون درود فرستادن بروی قبول نمیشود ـ بعد ازین مطالب، مؤلف فضایل وحسب ونسب سید همدانی را بیان میکند وضمن شرح تحصیل و ریاضت وتربیت وی در کودکی اهمیت حب اهل بیت از شرایط زندگی معنوی قرار میدهد وبحثی کرده است در انواع واقسام حب وبغض و جنبه های ظاهری و باطنی آن در بیان تحصیلات ابتدایی و تربیت همدانی درکوچکی وموضوع ولایت را مورد بحث قرار داده گوید :

" نبوت دعوت خلق استحق تعالی وولایت تربیتست (آ : برگ ۱۹ الف) بحق تعالی پس نبی مبعوث بود از برای ارشاد خلق ومخبر از ذات وصفات وافعال واحکام ومستفیض از جهت ولایت ازملک ملك واز حق تعالی زیراکه ولایت باطن نبوتست وولی آنست که فانی گردد در نور ذات وباقی باشد ببقاء ذات و ظاهر باشد باسما وافعال " ـ واز حل الفصوص همدانی بیان ولایت را نقل کرده نویسد :

" روا باشد که ولی ولی دیگر را بشناسد وروا باشد که نادیده بدیدهٔ ظاهر بشناسد بدیدهٔ باطن (آ : برگ ۲۰ الف)

بعدا بفحوای گفته ی محی الدین ابن عربی ملامتی را افاضل اولیاء شمرده و حقیقت قطبیت را صراحت کرد که قطب در هر زمان واحد است که او را " غوث " خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت " اللهُ اللهُ " باشد و مراتب قطب و امامین و بدلاءِ سبعه را نامبرده گوید : این اولیاءِ الله معدودین وکلاءِ الله اند فی العالمین که هرگز نقصان و زیادت نشود عدد این عزیزین و چون حاجتی از حاجات عوام خلایق را معروض گردد اول نُقَبا" اِبْتِهال نماید پس نجبا" پس بدلا" پس اخیار پس عمدا فلا جرم اگر اجابت شود فیها و الا غوث اِبْتِهال نماید و تمام نشود مسئله که اجابت شود صله .- ( آ : برگ ٢٤ الف )

" و موضوع علم تصوف ذات و صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خدایست و فایده آن اصطلاح اصطلاح اینقوم و مسایل آن کیفیت صدور کثرتست از وحدت و رجوع کثرت بوحدت "( آ : برگ ٣٢ الف ) .

تجلیات و مشاهده را توضیح داده گوید که بعضی اولیاءِ الله دایم مشاهد حق تعالی باشند و بعضی گاه گاه و دعای بعضی علی الفور مستجاب شود و دعای بعضی تا یک ماه تاخیر یابد ٨ و اجابت دعای بعضی تا یکسال و بیشتر ازین مدت و کمتر نیز باشد بحسب قدر و مرتبه ی هر یک نزد ایزد متعال و مواهب اولیا" متفاوت باشد .- ( آ : برگ ٢٧ ب )

ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نمود و آداب سلوک و خلوت شمرده گوید :
هر که آداب خلوت نگاه ندارد مهابت خلوت او را از خانهٔ خلوت بیرون آرد و چون او بر خانه" خلوت رود با وضو و ادب تمام مستقبل قبله نشیند بدو زانو و ده بار بگوید : اللّهُمّ صلّ عَلی مُحَمّد و علی آلهِ و بعده فاتحه و دعای رب اعنی .... الخ خوانده از شیخ استمداد نماید و بذکر

(بحث و نه)

لااله مشتمل آید و معنی آن اضمار بکند درجنان. (آ : برگ ۳۰ ب)

در اثنای بیان و آداب ذکر * علم را مورد بحث قرار داده گفته است که علم دو قسم است : شرعی و عقلی و تطبیق بین هر دو بتوفیق الهی است.

و چون سالک بمداومت شرایط اقبال نماید انوار کثیره ساطعه مرئی گردد در باطن و کیفیات آن انوار و ظهور آن وفتح آن و بصیرت را بیبان جاذب و موثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانهٔ دل مطو یابد از اغیار و این اغیار عبارتست از وجود بشری و نفس و شیطان ــ و وجود مرکبست از چهار چیز که آن همه ظلمات متراکمه است و آن چیزها آب و خاک و آتش و باد ست که حقیقت انسان را غطا شده و ازین غطا خلاص ممکن نباشد الا برسانیدن اجزا بکلیات ــ

مؤلف صفات مذمومه آب و آتش و خاک و باد و تضاد آنهارا از همدیگر بروش بسیار جالبی شرح داده است که چطور انسان در حال عبور ازین ترکیب عناصر حقائق مختلفی را مشاهده میکند و از معاون چون عبور کند به نباتات، ظلمات آنرا ابلغ ببیند و از نباتات چون عبور کند دیدهٔ او بحیوانات اظلم رسد و از حیوانات چون عبور کند بانسان ظلوم جهول رسد و چون ازان ترقی کند بعالم غیب رسد که ملکوتست و که از ملکوت پیشرفت کرده بجبروت رسد که عالم ارواحست و از جبروت بملکوت رسد که غیب الغیب است پس بنور متابعت حبیب الله جمال جمیل را معاینه کند لا جرم عالم غیب و شهادت گردد و ازین مقام اشرفیت انسان کامل از ملک معلوم شده (آ : برگ ۳۵ ب)

سپس مؤلف از اصطلاحات تصوف و ارادت و حال و مقام وغیره بحثی کرده ابیاتی و بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادقه حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام ذکری نموده و اهمیت خواب را در سپرد سلوک و مشاهدات مختلفی در عالم رؤیا شرح داده گفته است باید برای خوبها تعبیرات خوب پیدا کنیم نه تاویلات بد ولی اینها مطالبی است مربوط به ابتدای

سلوك و بعد ازان صحبتی شده است از واقعه و وجدان و مشاهده " قدرت وغیره —

اگر نفس را تزکیه بکمال رسد بسی خیرات بر وجود افاضه کند چنانکه بسیاری از شرور افاضه میکند در زمانِ عدمِ کمالِ تزکیه —

هر عاقل بالغ مستعد قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیه نفس بکوشد و انسان صغیر که عالمِ صغیر است عبارت بود از نوع بشر که خلیفه است در ارض ( آ : برگ ٤٢ الف ) و بعدا توضیحی است از نفس و عقل و وسواسِ شیطانی و خواطر و این مضمون باستفاده از فوائح الجمال گفته شده است و چون روش مؤلف آنست که از بحثی به بحث دیگری و از یك مطلب کلی بمطالب ضمنی بپردازد چنانچه در بیانِ نفس کیفیتِ شیطان و تسویلاتش و ذکر اولاد او کرد که چطور رو به افزایش است و چگونه شیطان از اولاد خود کمکی یابد و آنها را به کارهای گوناگون وادار میسازد و اگر یکی ازینها کسی را از تحصیلِ علم دین و کسبِ معرفت یقینی مانع آمد شیطان او را در کنار گیرد و کار او از کارهای دیگران بزرگتر دارد و در ضمن آن قصه آدم و حوا و شیطان و خناس را آورد — ( آ : برگ ٤٨ الف — ب )

و غلبهٔ شیطان بدوامِ ذکر معدوم شود و شیطان با انسان بهناست و جامه" انسان بجامه" شیطان دوخته است و اگر انسان جامه" خود را از جامه" شیطان جدا کند چشمِ شیطان کور گردد و برهنه شود و انسان را نباید که با شیطان ملاعبه و معارضه کند بلکه باید از حق تعالی استغاثه بکند زیرا بگفتن " یا غیاث المستغیثین اغثنی " شیطان بگریزد — ( آ : برگ ب )

پس از دفع اخلاقِ ذمیمه و تزکیه" نفس، تصفیه قلب واجب میباشد و مراتبِ مختلفِ قلب و اسامی آنها را ذکر کرد که بعضی داعی شر و بعضی دیگر داعی خیر است قلبِ اجود قلبِ مؤمن است و قلبِ اسود قلب کافر است و قلبِ اقلق قلب اغلق قلبِ منافق و قلبِ مصفح قلبِ متردد

است ـ ( آ : برگ ٥٠ الف )

ودر ضمن بیان قلب معرفت روح را تشریح نموده میگوید که قلب بمثابه مشکوة بود و روح نباتی بمثابه فتیله و روح نفسانی بمثابه روغن و روح انسانی بمثابهٔ نور و روح معنوی بمثابه نور نور و روح قدسی نور آن مجموع بود و چون درخت روح وقلب از تایید ربانی آب حیات یافت و ثمرهٔ روحی پدید آورد استعداد وصلت بشجرهٔ کلمهٔ طیبه " لا اله الا الله " حاصل شود ازین شجره ثمرهٔ وحدت ظاهر گردد و هرچه ازجمیع موجودات صادر است از سالك مستعد قبول ثمرهٔ این شجره طیبه صادر میشود و سبب حصول این معانی استغراق وجود است در معنی حقیقی ذکر ( آ : برگ ٥١ الف ـ ب )

وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است پس هر وجودی که منکشف شود از فوق او وجود دیگر باشد که این وجود فایق اصفی ازان وجود بود تا غایتی که بوجود حقیقی تعالی منتهی گردد و هر چزوی که صافی گردد آیینه جمال نمای کلی خود شود و هر ذره از ذرات کاینات اذواق کثیره یابد و لیکن هرچه داند و بیند ویابد سالك را باید که در ابتدای سلوك بشیخ خود مشاورت کند وبعدا بفحوای فوائح الجمال گفته که آنچه سالکرا در واقعه بیند از نفس و شیطان وملك وارض وسماء عرش وکرسی وغیر آن باید که تصور نکند که خارج اوست بلکه از درون اوست و یا اوست ـ ( آ : برگ ٥٤ الف ـ ب )

واز نعره های درویشانه منکر نباید شد که اینها نتیجه اتصال اسم اعظم با روح است اگر بلا اختیار آید جائز باشد و اگر باختیار شود قدم سالك هنوز در مقام اخلاص نباشد وبعد از صعود بسی واردات روحانیه و انوار قدسیه حاصل شود ـ ( آ : ٥٤ ب )

واسرار تبدیل وجود را صراحت نموده همیگوید که چون سواطع جلال الهی برقلب و

روح استیلا آرد انوارِ جمالِ قلب و روح را حمایت کند پس قلب و روح بقا یابند ببقای حق تعالی وهوی، شهوت جز بقا یابند ببقای قلب و سالک مشرقی در هر زمان وجودِ خود را آصفی یابد و ابهی و اتنی و اوفی تا آن غایت که بصفای قدیم رسد وصفای قدیم را نهایت نیست (آ برگ ۵۶ الف- ب)

سپس مشاهده و حال ووقت و غیبِ هفتگانه را توضیح داده میگوید که مشاهده اصلی آنست که معانی در صُورِ سماویه هویدا گردد چنانکه شمس و قمر و کواکب وغیر آن و ادنی آنکه معانی در صور ارضیه ظاهر شود چنانکه هیاکل والوان وغیره ( آ برگ ۵۶ ب)

وعیانِ قلب و عرش دایم جذب و حصن بُوَد که تا هر نور و نار که از قلب بجانب عرش صعود نماید از عرش جز مثل آن نوری وناری بجانبِ قلب هبوط کند و اگر نازل قوی تر بود صاعد را جذب کند و اگر مساوی باشد جذب و حصن نماید و هر دو متحد گردد.

در ضمنِ بیان حقیقتِ اسم اعظم، بیعت خود با همدانی را تذکر داده گوید که در اثنای آن چون حاجی صفی مجنون آمده و وی با ریش تراشیده بود، و بنابرین علت بحثی درباره بدعت کرده و خواجه زمارتی و احادیث وی را بمیان آورده و راجع به امداد همدانی و حرز یمانی خواندن ترغیب بر نموده است.

غضب و جلالِ مرشد خودش را بیان کرده و بحثی راجع به غضب

و تکبیر کرده است و در تصریح مثلهٔ بروز واقعه ای از زندگانی مولای رومی و سعدی را نوشته و غزل همدانی، از کنار خویش مصاحبم دمادم بوی یار را شرح داده گوید

سید همدانی در مقام اطلاق بوده است

حکایات غریبی در بارهٔ خواجه خضر نگاشته و عجایبی که در سفر و حضر بهمدانی پیش آمده است بیان داشته و ذکر جن را نیز آورده است و غذای جنیان و تصرفاتی آنها را بیان کرده گوید شیاطین جن دو نوع باشند ظاهری چنانکه آدمی شریر و باطنی مردهٔ مفسده و شیاطین جن بعضی آدمیان را اضلال کنند و اگر در بادیهٔ جنّی پدید آید در مظهر صاحب کلب و در صورت او کوشد آن سگ نیز با جنیان موافقت کند و قصد صورت صاحب خود کند و جنیان در بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف کنند ـ

سپس مصنف موضوع حقیقی خود را ادامه میدهد یعنی سفرهای علی همدانی را بیان کرد و درین ضمن صفت رنّ را نیز توضیح داده است (آ برگ ۹۱ ب) در مورد یکه ذکر سفر همدانی برای سراندیپ کرده چیزی راجع به حضرت آدم و حوا نگاشته که چگونه از جنت خارج شده در موضع مختلف ماندند و بعداً بمقام عرفات یکدیگر را شناختند و ذکر اولاد شان و قد و قامت ایشان را از روی

احادیث آورده است (آ برگ ۹۲ الف)

در اختتام کتاب ذکرِ مناقب همدانی و وفات و تشییع جنازهٔ او را بیان نموده است و در این ضمن احوالِ صوفیه مختلفه را در عالم نزع بیان کرده است و گفته است که چگونه ایزد متعال بندگان مقرب خود را با نعام و افضال خود مینوازد بعد از زبان همدانی صفات اهالی و ساکنان شهر های مختلفه را بیان کرده و اهمیت محبت را ابراد نموده است و در خاتمه یک قصیده از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلت همدانی اظهار حزن و تاسف کرده کتاب را بپایان رسانیده است ـ

## تاریخ تألیف و وجه تسمیه

نور الدین در بارهٔ خلاصة المناقب می‌نویسد که بنوشتن این کتاب در جمعه از اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه اعظم که بخطه ختلان است، پرداخت و چون علی همدانی در ماه ذی الحجه ۷۸٦ از جهان در گذشته و ختلان مدفون شده بود که نور الدین بضبط سوانح زندگانی وی اشتغال ورزید ولی هیچ معلوم نیست که تألیف این کتاب چقدر طول کشید جز اینکه در نسخه برلین در خاتمه آورده شده که این کتاب در روز بیستم محرم بپایان رسید متأسفانه سال اختتام را ضبط نکرده است -

---

برگ ۲ ب

۱- خلاصة المناقب ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمایة نور شانت در خانقاهِ اعظم که بخطه مبارکه ختّلان نورِ جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمامِ خلوات و مقصوره و بعضی جماعت خانه بسعی اهل شناخت بواسطه آنکه جناب جواد عقیده حبیبی در میدانِ التماس بتاخت و التماس بخطر عظیم ملتمسِ انبساطی و باقتی دریافت و آن قرآن نمود بسابقه، محلی واجب دید اظهار محبت اهل مراحت و حال آنکه وجه اخلاص بخطر عظیم آن اهل نوازش لازم التوجیهه بود زیرا که بجوش محبت در طریق تمنیت محلّی شوق سمر مافزود لاجرم آن ملتمس با باجابت تحریر مقرون بسعت آمد -

آنچه مربوط است بوجه تسمیهٔ این کتاب ظاهرا چون مشتمل است بر اوصاف و مناقب و احوال و اقوال صاحب ترجمه و تمام این مطالب در حیطه تحریر آورده نشده بلکه انتخابی ازانها در کتاب آمده است آنرا خلاصة المناقب اسم گذاشته.

علاوه برین ادبیات متصوفه و ادبیات مربوط به اهل تصوف و عرفان مناقب و مقامات اصطلاحی شده بود برای کتب سوانح و ترجمه احوال چنانکه می دانیم مناقب العارفین افلاکی از همین قبیل است ـ

در خود کتاب خلاصة المناقب اسم آن در سه مورد زیر آمده است

(الف) بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از (۲ ب)

(ب) ای دوست بدان که بعد از اتمام سواد این خلاصة المناقب (۷۹ ب)

(ج) اکنون ختم کرده آید این کتاب را که نام نهاده آمد بخلاصة المناقب بالفاظ عذاب جواذب که صدور یافت از صدر این المناقب ؟ (۱۱۰ الف)

## روش نویسندگی خلاصة المناقب

خلاصة المناقب مانند کشف المحجوب و کتاب اللمع وغیره تالیفی در موضوع تصوف نیست و مثل تذکرة الاولیا و نفحات الانس در ردیف کتب طبقات متصوفه قرار ندارد بلکه کتابیست از کتب مقامات مانند مناقب العارفین افلاکی که از لحاظ تسمیه نیز باین کتاب شباهت دارد چنانکه میدانیم کتب مقامات عبارتست از کتاب هائیکه هر یک در شرح احوال یکی از چند متصوفه تالیف شده باشد و این نوع تالیفات ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز شامل میباشد و گذشته ازین بعضی از بحث های مختلفی نیز مربوط بشریعت و طریقت و اخلاق و عرفان در آن جا میگیرد.

خلاصة المناقب درست همینطور است و مؤلف در ضمن بحث در بارهٔ موضوعی به بعضی از جزئیات آن موضوع نیز می پردازد و در مواردی از مسئله‌ای بر مسئله دیگری رجوع مینماید بطور نمونه در یک مو که نوشته

"الحمد لله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت نمود" (آ: برگ ۴ الف)-

به بیان حقیقت و فضیلت حُبّ آل مُحمّد پرداخته در چهار ورق برای توضیح مطلب از احادیث متعددی استشهاد کرده و علاوه بر این ابیاتی را نیز از شیخ سعدی و شیخ عطار و خواجوی کرمانی آورده اقسام و انواع حُبّ و بغض را توضیح داده است.

همینطور در یک جای دیگر که گفته است علی همدانی از اولیاء الله اکتساب فیوض کرده در موضوع ولایت و صفات اولیا یک شرح مبسوطی را دارد و از همین قبیل است شرح مؤلف از اجنّه و شیاطین که در سه و چهار ورق آورده شده که بضمن سرگذشت شاه همدان آمده که وی در اثنای راه با اجنّه برخورد کرده بود ـ

این روش نویسندگی که چند نمونه را ازان در فوق آوردیم اگرچه در نظر خواننده از اصل مطلب دور میافتد ولی سبک نویسندگی اش بحدی ساده و دلنشین است که بیان مؤلف هیچ جا خسته کننده و ملال آور نیست بلکه اغلب این نوع مباحث جلب نظر خواننده را میکند و بسیار جذّاب است ذکر عوالم، بحث قطب، تکامل نفس، اسامی، خواطر اضافه قصهٔ آدم و حوا وغیره از همین قبیل مطالب است که در خلاصة المناقب آمده و با آوردن آیات و احادیث مؤلف بیان خودش را جالب تر و جاذب تر ساخته است ـ

مطالب تصوّف و عرفان که مؤلف ضمن شرح احوال شاه همدان آورده است باندازه‌ای اهمیت دارد که اگر از کتاب استخراج شده جمع آوری شود بصورت کتاب مستقلی در خواهد آمد که ارزش آن از حیث کتابی در تصوّف شناخته خواهد شد و ازین لحاظ خلاصة المناقب دو جنبه مهم را دار است ـ

یکی شرح زندگی شاه همدان

و دوم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوّف.

همانطور که در فوق اشاره کردیم شیوهٔ نویسندگی مؤلف ساده و بی پیرایه است و به ترصیع و تسجیع نثر و تکلف و تصنع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری بعد رواج بسیار پیدا کرده و تمام تالیفات فارسی را فرا گرفته بود مولف ما هیچ علاقه ندارد -

برای توضیح عقاید و معانی تصوّف تایید اقوال و افعال متصوفه مؤلف از آیات قرآنی و احادیث نبوی استشهاد و استمداد میکند و در حل مشکلات و مسائل و دقیق تصوّف سخنان بزرگان صوفیه توسل میجوید مخصوصا از منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و رسالة القشیریه ابوالقاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین ابن عربی و فوائح الجمال نجم الدین کبری مطالب را نقل و روایت کرده است علاوه برین از نگارشات خود سید علی همدانی نیز استفاده کرده مخصوصا" از رسالة مشارب الاذواق (که شرحی است از قصیده خمریه ابن الفارض و این شرح را بنا برو دستور همدانی مولف بدرالدین الوحشی را درس میداد) و رسالة واردات و رسالة مناجات و کتاب ذخیرة الملوک وغیره

علاوه بر مآخذ نص که در فوق آوردیم مولف از الفتوحات المکیه ابن عربی و احیاء العلوم الدین و کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نیز بعضی از مطالب را فرا گرفته است -

بالخصوص از فوائح الجمال عبارات مسلسلی را میشود گفت بعبارات

ساده فارسی برگردانیده و جزو کتاب خودش قرار داده، ما در مقاله حاضر در این موارد اصل عبارات مأخذ را در پاورقی آورده ایم تا برای خوانندء مقایسه بین اصل و اقتباس میسر گردد ـ

باوجود اینکه در خلاصة المناقب از فوائح الجمال بسیار استفاده شده است باز هم میتوانیم گوییم که مؤلف بیشتر بلکه اساساً تحت تاثیر فصوص الحکم قرار گرفته است مثلاً در موضوع ولایت آنجا که گفته است [illegible] ولایت باطن نبوت است وغیره ازفص دوم "شیثیه" از فصوص الحکم مأخوذ است و همینطور بیان ائمة الاسما و اسمای قلب و حقیقت آن وانسان صغیر و انسان کبیر و استعداد ذرات و بیان رویا ختم الانبیاء و حب نسا وغیره مطالب تصوف که در این کتاب آمده است بطور کلی تاثیر فصوص الحکم را نشان میدهد و علت آن ظاهراً همین است که مرشدش وی شرحی نوشته بود بر فصوص و رابطه بین سید علی هَمَدانی و ابن العربی [illegible] ازاینجا معلوم است که علاء الدوله سمنانی یکی از مشایخ طریقت وی بر فتوحات حواشی نوشته بود و بدخشی تحت تـ تاثیر آن قرار گرفته بود ـ

مولف در توضیح مطالب از شعرای بزرگ فارسی ناصر خسرو، شیخ فرید الدین عطار، خواجوی کرمانی، سعدی شیرازی و مولوی رومی و دیگران ابیاتی را در نثر خود آورده است که علاوه بر توضیح نکات دقیق شعریتی و شیوایی و تاثیر خاصی ببیان وی بخشیده است در عین

حال که مطالبِ فوق بر تعمقِ نظر و تبحرِ علمی مؤلف و دلالت دارد می بینیم که وی در آوردنِ احادیث و همینطور در نقلِ ابیات عدمِ دقت داشته است و در بارهٔ استنادِ احادیث و انتسابِ اشعار حتی در بارهٔ صحتِ متن آنها دقتی را بکار نبرده است ولی این نقص تخصیصی به مؤلف ما ندارد بلکه در ابیات متصوفه بالعموم همین کیفیت بنظر میرسد و خصایص نثر دورهٔ اواخر قرن هفتم هجری و اوایل قرن هشتم هجری که ملک الشعراء بهار چنین بیان کرده است: " لیکن از همین تاریخ ضعفِ ادبی و سستی وفتور و عدمِ توجه و اعتنا باصلاح و علاجِ نثر پدیدار میگردد و مقدماتِ فسادِ نثر و عدمِ غور و تعمق در ادای لغات و عبارات و از یاد رفتن دستور صرف و نحو و رکاکت لفظ و معنی آشکار میشود.

بسیاری از لغاتِ فارسی زیبا و شیرین و مثلهای فارسی از یاد میرود استعمالِ افعال بمعنی مجاز و فراموش شدن معنی حقیقی افعال ازین دوره شروع میشود -

تتبع کافی در صحت اسامی و صحت اعداد سال و صحت و روایات بعمل نمی آمده است غالب غلط های معروف لفظی و اشتباهات تاریخی درین دوره پیدا شده است، عربی دانی روی بضعف نهاده است[1] -

راجع به سبک نویسندگی خلاصة المناقب هم میتوان گفت

---

۱- سبک شناسی، جلد سوم، ص ۱۹۱ -

در نوشتن واقعه‌ای از زندگانی همدانی روش وی آنست که اسم مرشدش را زیادی ضبط نکرده بلکه از غایت احترام "جناب سیادت"، "حضرت سیادت"، "امیر ما" و "سیدنا" می‌نویسد و عبارت را بدین نوع آغاز میکند:

"جناب سیادت میگویند" یا "حضرت سیادت میگویند".

و چون نکته‌ای از ولایت یا دقیقه‌ای از تصوّف را توضیح میدهد چنان نویسد "بدان که ای عزیز" یا "ای دوست بدانکه".

نویسنده عموماً بجای واژه‌های فارسی کلمات عربی میاورد از قبیل: حمل طیران، حصر و احصار، مذموم، مزروق، ثقیل، موادیه مباشه، جبلی، ارض، سریع الزوال، بطئی الحرکة، شک، تشکل، شار وغیره.

و در چندین موارد جمع عربی بکار برده، مثلاً الفاظ زوایا شرور نفوس، نفور، حقوق، حظوظ، محابیب وغیره.

b W

## اهمیت خلاصة المناقب

همانطور که در صفحات گذشته یاد شده مقصود مؤلف در این کتاب شرح احوال و مناقب سید علی همدانی است که در تاریخ تصوف و در تاریخ سیاسی و مذهبی هندوستان و نیز در تاریخ ادبی زبان فارسی شان و مقامی بلند دارد و از عرفای شهیر قرن هشتم است[1] که مؤلف بوی معاصر و از مریدان خاص و مقرب او میباشد. مؤلف در سال ۷۷٤ هجری با مرشد خود بیعت کرد و مدت دوازده سال از ۷۷٤ هجری تا ۷۸٦ هجری یعنی سال وفات همدانی از محضر این عارف بزرگ نه تنها استفاده علمی و استفاضهٔ معنوی نموده بلکه در طول اینمدت سید علی همدانی بطریق خاصهٔ خودش همیشه متوجه بوده و در سفر و حضروی را بتقرب و مصاحبت خود مفتخر ساخته است و در مواقعیکه این رفاقت میسر نبوده، بین مرشد و مرید مرتبا مکاتبه بوده و مرید همواره ازینراه از مرشد خود اقتباس فیوض علمی مینموده است در نتیجه آنچه مؤلف در شرح احوال مرشد خود نوشته یا خودش مشاهده کرده است یا از زبان وی شنیده یا بعضی از

---

۱- «از سده هشتم هجری تصوف در کشورهای اسلامی بسرعت میان طبقات مختلفه مردم نفوذ کرده یک فرقه حقیقی مذهبی را بوجود آورد و سده هشتم دوران پیشرفت تصوف است در ایران و ترکستان».
(دیوان صفی بضمیمه تاریخچه تصوف ص ۳۷)

مطالب را از مریدان دیگر مانند قوام الدین و حاجی اخی وغیره نقل کرده و اکثر این شرح احوال بر همین اساس است و از همین جهت است که بین مآخذ ما برای شرح احوال سید علی همدانی خلاصة المناقب سر فهرست قرار دارد و مهم تر و معتبر از سایر مآخذ کوچک دیگر است ـ

رسالهٔ مستورات اگرچه بر نفحات الانس تزک بابری، آئین اکبری و مجالس المؤمنین وغیره که بعضی از اطلاعات را دربارهٔ سید علی در این کتاب می بینیم تقدم دارد ولی از خلاصة المناقب مسلماً موخر است برای اینکه نویسندهٔ رسالهٔ مستورات مستقیماً از مریدان سید نیست بلکه از مریدان یکی از مریدان همدانی موسوم به اسحاق ختلانی میباشد و اغلب معلومات و اطلاعات را از خلاصة المناقب گرفته است و ازین کتاب نقل روایت دارد اگرچه مؤلف رسالهٔ مستورات بین تذکره نویسان سید علی همدانی علاوه بر نور الدین بدخشی از یک نویسنده دیگر موسوم به قوام الدین بدخشی تذکره نموده است ولی هیچ نوشته از او بدست نیامده و میتوان گفت که قدیمترین و مهمترین تذکره های علی همدانی همین خلاصة المناقب است ـ

اگرچه از لحاظ قید بعضی حوادث و وقایع مخصوصاً دربارهٔ مسافرت های سید نقص را در این کتاب می بینیم که روز و ماه و سال را در بسیاری از موارد ضبط نکرده و از طرف دیگر عقیدت مرید خود نیز در بیان روایات دخیل و موثر بنظر میرسد ولی با وجود این

دو قسمِ بزرگ خلاصة المناقب دربارهٔ شرح احوال همدانی مستند ترین مآخذ است و گذشته ازین اطلاعاتِ خوبی بدست میدهد که در قرن هشتم هجری عقایدِ متصوفه از چه قرار بوده و چه آداب و رسومی در سلوک و طریقت رواج داشته و عموم مردم درباره اولیای اللّه چه تصوراتی را داشته اند و چه نوع خوارق و کراماتی بآنها نسبت میداده اند ـ

بعلاوه کتاب مزبور بعضی از اوضاع اجتماعی را نیز که در قرن هشتم هجری وجود داشته نشان میدهد و ازین کتاب پیداست که در قرن هشتم هجری افراد طبقه حاکم با متصوفه علاقه و عقیده داشتند و احترامی بآنها میگذاشتند و بعضی از موارد که تصادمی بآنها پیدا میکرده اند و حکومت در پی آزار آنها شده مقام روحانی و وقارِ
و بوده است و هیبت حاکم در برابر آنها تسلیم میشده است در این زمان
معنوی آنها مانع ازان می بعضی متصوفه رفت و آمدی بدر بارها داشته اند ، حاکمِ عراق را در این کتاب می بینیم مجلسی را منعقد ساخته که بزرگانِ دین و چهار صد تن از صوفیه و اولیای اللّه را بدان دعوت کرده بود ـ همینطور حاکمِ باغلتی باصرارِ تمام شاه همدان را مهمان خود ساخته بود ، خلاصه در این زمان نه تنها مردم بصوفیه عقیده داشتند بلکه امرا و وزرا و سلاطین نیز از معتقدین آنها بوده اند ـ

از نظرِ علمِ تصوف نیز چنانکه که سابقاً گفتم این کتاب با ارزش است برای اینکه بسیاری از مصطلحاتِ تصوف در این کتاب بکار رفته

و شرح داده شده است و آن قسمت این کتاب که تقریباً ترجمه ایست از فوائح الجمال نجم الدین الکبری، دارای شرح ساده میباشد و ازین لحاظ بسیار مهم است ـ

مسئلهٔ بیان ولایت در نزد صوفیه بقدری حایز اهمیت است که نور الدین جامی در آغاز کتاب نفحات الانس پیش ازانکه بذکرِ احوالِ مشایخ بپردازد در این باره بحثی وافی کرده است[1] ازین جهت نیز کتاب خلاصة المناقب شایستهٔ توجهٔ کامل است زیرا ذکر این مطلب در این کتاب بصراحت و روشنی تام بیان گردیده است ـ و مؤلف مناقب و تصوف از روی همین کتاب مورد بحث ما موضوع " ایمان و ولایت " را نقل کرده است[2] همچنین باز باید متذکر شویم که در کتاب رساله نورنامه نیز مسئله ای قلب و حقیقت قلب ماخوذ و مقتبس از کتاب خلاصة المناقب است[3] ـ

---

۱- نفحات الانس، ص ۲ ـ

۲- مناقب و تصوف (ترجمه اردو) از شریف حسن بیرداری، جالندهر ۱۹۲ م ـ ص ۲۳۷

۳- رساله نور نامه (ورق ۲۵۶ الف) نسخه خطی متعلق بکتابخانه مولوی شمس الدین ـ (لاهور) ـ

# شرح احوال شاہ ہمدان

## آغاز عمر

### اسم والقاب

نام او باتفاق تذکره نویسان[1] علی است و همین اسم را وی در رسایل خود متذکر گردید[2] و بین خواص و عوام "بعلی ثانی" معروف است، کشمیریان وی را بلقب 'شاه همدان' یاد میکنند[3] و جز شاه همدان میر[5]

---

۱- رجوع شود به آ: برگ ۳ الف، رسالهٔ مستورات برگ ۳۴۷ ب، نفحات الانس ص ۵۴۵، تذکرهٔ دولتشاه ص ۳۲۵ مجالس المؤمنین ص ۳۱۱، هفت اقلیم برگ ۲۹۷ الف، تاریخ فرشته ج ۲ ص ۳۳۹، نزهة الخواطر ج ۲ ص ۸۷ مجمع الفصحا ج ۱ ص ۴۰ ۳، ریاض العارفین ص ۱۷۷، آتشکدهٔ آذر ص ۶۷۶، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۷، واقعات کشمیر اعظمی برگ ۳۴ الف حکت ص ۳۳ - تذکرهٔ روز روشن، ص ۴۶۸ ، تحائف الابرار ص ۱۰ - طرایق الحقایق ۲:۲۷

Rieu: vol II P: 447. EI. vol I Fasciculus 7. P: 392. Kashir. vol I. P: 84.

۲- ذخیرة الملوک ص ۱، زادالعقبی ص ۱۹، رسالهٔ اربعینیهٔ امیریه برگ ۳۲۱ ب -

۳- رسالهٔ اسناد اوراد فتحیه عن احمد بن المرهدین برگ ۱۷۸ الف رسالهٔ در معرفت صورت و سیرت انسان برگ ۱۸۸ الف، رسالهٔ مستورات برگ ۳۴۷ ب،

۵- مجالس المومنین ص ۳۱۱، تذکرهٔ علمای هند ص ۱۴۸، قرآت العالم برگ ۱۰۵ ب سفینة الاولیا ص ۱۰۷، باین لقب در کشمیر معروف بود چنانکه سر و التر (Sir Walter Lawrence) میگوید

While a Saiyid retains his saintly profession Mir is a prefix" - Provincial Gazetteer of India, Kashmir and Jammu. P: 36

و امیر کبیر[1] نیز میخواندند

لقب علی- ثانی که از دیر زمان درمیان مردمان بدین صوفی روشضمیر اختصاص میدارد در زندگی خود وی شهرت نداشت که در خلاصة المناقب نوشته و بعدا مردمان شاید بمناسبت اسمش و سیادت‌اش ویرا علی- ثانی لقب داده‌اند و ممکن است این لقب را برای عادات و کمالات معنوی و روحانی وی داده باشند و باز هم امکان دارد که چون حضرت امیر المومنین علی- کرم الله وجهه در ماه رجب پا بعرصهٔ جهان نهاد، علی همدانی نیز همان ماه متولد گردید بنابرین طبعا ویرا علی- ثانی گفته باشند، در هر صورت این لقب عقیدهٔ فوق العاده ی مردم را بسوی ایشان میرساند.

مؤلف خلاصة المناقب سید را بالقاب زیر یاد میکند:

" شاهباز با پرواز آشیان صمی، شاهسوار میدان عرهٔ حمی، شمس سمای قدوسی، نور فضای قدوسی، کیمیای وجود اناسی، مختار خیار حضرت الرحمن، الشکور الغفور بجناب الدّیان، قرة عین مُحَمّد الرّسول، ثمرهٔ فواد المرتضی والبتول، المطلع علی الحقایق والناصر المرشد للطالبین فی الطریق سبحانی، الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی، العارف المعروف بها باسم علی همدانی با للطف الهمدانی."[2]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

1: Blochet: Vol I P: 114

-۱

-۲ آ برگ ۲ الف -

## تاریخ ولادت

تاریخ تولدش از روی نزهة الخواطر ج ۲ ص ۸۷، بروکلمان ج ۲، ص ۳۱، کشمیر ج ۲، ص ۸۵، تحائف الابرار ص ۱۱، تذکرهٔ علمای هند ص ۱۴۸ قاموس الاعلام ج ۵، ص ۱۰۵، دائرة المعارف اسلامیه ( EI ) ج ۱، ص ۳۹۲، بدوازدهم رجب المرجب سنه ۷۱٤ هجری مصادف به ۱۲ اکتبر ۱۳۱٤ م اتفاق افتاد سال ولادتش در خلاصة المناقب آورده نشده و فقط تاریخ درگذشتش ششم ماه ذی الحجه سال ۷۸۶ هجری ضبط شده و سنه شریفش در وقت وفات هفتاد و سه سال نشان داده شده است ازاین مطلب سال تولدش ۷۱۳ هجری استنباط میشود- قاضی نور الله شوشتری[1] همین معانی را تایید میکند - لذا ~~میتوان~~ میتوان گفت سید همدانی روز دوشنبه ۱۲ رجب ۷۱۳ هجری مصادف به ۲ نوامبر ۱۳۱۳ میلادی پا بعرصهٔ جهان نهاد[2] -

## زادگاه

دربارهٔ مولدش نورالدین هیچ نگفته ولی نسبتش بهمدان مسلم است و ازینرو میتوان گفت که در همدان پا بعرصه جهان نهاد[3] و محمد

---

۱- آقای علی اصغر حکمت. (در مقاله "از همدان تا کشمیر" رساله یغما شماره هشتم ص ۳۳۸) جی - ام صوفی (در کشمیر ج ۱، ص ۸۵ ) تاریخ تولد سید را ۷۱٤ هجری ضبط کرده میگویند که بحروف ابجدی از کلمه رحمة الله" برمیاید-

۲- مجالس المؤمنین ص ۳۱۲،

۳- سید علی همدانی در رساله خود موسوم به همدانیه برگ ۲۰۷ ب کلمه همدان را بر سه وجه شرح داده است -

# شخصیت

نوربخش یکی از مریدان اسحاق ختلانی مرید سید علی همدانی در رساله صحیفة الاولیا[1] میگوید که مولد وی الوند بوده است

دگر شیخ شیخم که او سید است

علی ـ نام و الوندی المولد است

معلوم میباشد که همدان در دامن کوه الوند واقع است و در این بیت الوند مجازاً بمعنی همدان آورده شده است[2] ـ

نسب

نسب سید علی همدانی بحضرت امام زین العابدین علیه السلام میرسد، اسم پدر بزرگوارش سید شهاب الدین بوده و شجره نسب اش بقرار زیراست

"سید علی همدانی بن سید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن حسن بن

---

۱- حکمت ص ۲۳۹ ـ

۲- 2. Percy Sykes: History of Persia. Vol I. P. 120.

و حاجی زین العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحة ص ۷۰۹ گفته است: کوه الوند ... در تواریخ مسطور است که چهار صد کس از اولیاء بزرگوار در اینجا بدرجه ی کمال رسیده اند و هرگز از ابدال و اقطاب آن کوه خالی نباشد و ملاقات حضرت خضر و الیاس در آن کوه میشود ... از قدیم الایام مسکن سادات عظام و اولیای کرام بوده و همیشه اهل عرفان و اصحاب ایقان از اینجا ظهور نموده است ـ

حسن بن جعفر الحجة بن عبدالله بن زاهد بن الحسین بن علی ع زین العابدین بن حسین الشهید الزکی بن علی ع الولی علیه الرضی السخی"[1]

مادر گرامی سید "فاطمه"[2] اسم داشته اند که نسب ایشان بچند واسطه بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم میرسد.[3]

سید شهاب الدین در دورهٔ ایلخانان حاکم همدان بوده و بدینجهت باسلاطین و امرای زمان خود ارتباط داشته است ولی سید علی تا حدی اشتغال بعبادات داشت که به کارگزاری حکومت پدر بی اعتنا بوده تا جائیکه رسید بمداخلت کردن در آن امور.

راجع بسید شهاب الدین اطلاعاتی بیشتری در دست نداریم فقط در یکی از حکایات خلاصة المناقب مطلب زیر روایت شده است که روزی حضرت سیادت در اثنای سفر با چند سواری مواجه شد و یکی از انها فرود آمد و سر بر قدم حضرت نهاده بسیار گریست، سید علی پرسید که او کیست، گفت فلان ترک بندهٔ وی که امیر شهاب الدین بفلان امیر بخشیده است.[5]

ازین مطلب پیداست که خانوادهٔ مزبور سادات در زمان ایلخانان در ایران با کمال شرافت و جاهمندی و اقتدار بسر میبردند.[6]

---

۱- آ: برگ ۳ ب.

۲- محفة الفردوس ص ۸۵، Kashu. vol I, p: 85 ، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۲

۳- آ: برگ ۳ ب.

آ: برگ ۴ الف در امور والتفات میکردم بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت بسلاطین و امرا. ۵- آ: برگ ۷۳ الف.

۶- این خانواده در قرن پنجم و ششم و هفتم هجری در همدان مقامی

## آغاز مراتب سلوک

( ۷۲۳ — ۷۲۵ هجری)

سید علی همدانی از خانواده ای محترم و معزز بوده و خودش جوهر قابل و قریحه ی فوق العاده داشته و از مفرس آثار رشد و هدایت از جبین پر تمکین ایشان به عنایات ایزد منان هویدا بوده است.[1] معلوم میشود که بهترین وسایل برای تعلیم و تربیت وی فراهم شده باشد و وی در ایام کودکی بلهوولعب توجهی نمیشود بلکه از همان صباوت علاقه باکتساب علم داشت و تحصیلات ابتدایی‌اش در محضر خال وی سید علاء الدوله سمنانی بود و در همان محضر قرآن پاک را حفظ کرده بود[2] و علوم معقول و منقول ازوی فرا گرفت[3] و خالش هم موجبات تشویق کودک را کاملا فراهم ساخت و یکی از مردان متقی را بتربیت وی گماشت.

این مرد متقی کی بود ؟

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

عالی و طوقی بسیاری داشته اند و رئیس آنها به علاء الدوله ملقب بوده است که بموجب خلاصة المناقب برگ ٤ الف خال میر سید علی همدانی بوده و اورا تربیت کرده است رک به حکمت ص ۳۲۸،
راحة الصدور فی آیة السرور، ص ٤٥ ، ۱۲۳-

۱- نهایة الابرار ص ۱۲ -

۲- آ برگ ٤ الف مرا خالی بود ملقب سید علاء الدین کلتندی و از حسن تربیت او در مفرس مرا قرآن محفوظ گشت - ۳- نهایة الابرار ص ۱۲-

از روی خلاصة المناقب[1] و فحوای تذکره های دیگر[2] این مرد متقی ابوالبرکات تقی الدین علی دوستی بود که ویرا علاء الدوله سمنانی تربیت کرد و بسیار گرامی میداشت و میگفت:

«علی دوستی مارا مریدی و شاگردیست که صد هزار شیخ و استاد را شیخ و استاد است»[3]

علی همدانی چون بسن دوازده رسید در حال استاد متقی نظر کرد و دید که بخلوتخانه میرود و در وظیفه‌ی خود سر می جنباند همدانی ازو پرسید که حال چیست؟ جواب داد که وی ذکر گوید، بار دیگر پرسید که ذکر را بسر جنباندن احتیاج است و استاد گفت:

«آری مرا شیخ محمود مَزْدَقانی[5] چنین تعلیم داده است»[6]

سید برای تعلیم ذکر از استاد ملتمس شد و استاد ذکری را بوی تعلیم داد و سه روز مرتب در ذکری بوی موافقت نمود که ناگاه غیبتی موصول گشت و حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه و آله وسلّم را بر بام بلندی دید و خواست تا در آن مقام برود اما آنحضرت فرمودند که

---

۱- آ، برگ ۱ ب -

۲- نفحات الانس ص ۵۱۵، رجال کتاب حبیب السیر ص ۶۲، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۳ -

۳- آ برگ ۱۵ الف -

یعنی در سال ۷۲۵ هجری مقارن به ۱۳۲۴ میلادی -

۵- شیخ مزدقانی و اخی علی دوستی هر دو تربیت یافته‌ی علاء الدوله سمنانی بود و مزدقان قریهٔ ری است که آنجا یک رباط صوفیه بود (معجم البلدان ج ۴، ص ۵۳) -

۶- آ: برگ ۱۰ ب -

"حمزه، شیخ محمود مَزْد قانی برو تا ترا درین مقام بیارد". [1]

وقتی سید از این "غیبت" بشعور باز آمد از استاد خود التماس نمود که ویرا به محضر شیخ مَزْد قانی ببرد و همینطور شد و برای اکتساب تعلیمات باطنیه از شیخ محمود بمزد قان آمد و چون نزد شیخ رفت وی گفت :

"اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من از سر قدم میسازم که مرا نباید از خدمت تقصیر کنم و اگر از برای خادمی آمدی، کفش این غلام سیاه که اوست کنّاس خانقاه، پیش او باید نهاد تا بمقصود رسی". [2]

بدینگونه در زمان ریاضت، شیخ برای تهذیب و تربیت نفس و ایجاد تواضع پست ترین خدمت را در خانقاه بسید واگذار نمود و سید همدانی آنرا بکمال میل بپذیرفت و با شیخ بیعت کرد و ذکر گفت ولی توفیق حضور نیافت - روزی از شیخ التماس کرد که کار کنّاسی بوی ندهند و کنّاس را بجای او بذکر در خلوت امر فرمایند، شیخ در جوابگفت "کنّاس مُبَرِّز خانقاه را پاک میسازد و تو نفس خود را پاک میتوانی ساخت برو در خلوت و همّت بلند دار تا بر آید کار". [3]

مجددا سید در خلوت نشست و با پشتیبانی همت کاملهٔ شیخ در

---

۱- آ برگ ۱۰ ب ؛ برگ ۱۱ الف ؛ رسالهٔ مستورات برگ ۸ ۳ الف -

۲- آ، برگ ۱۱ الف ، رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۰ الف -

۳- آ برگ ۱۱ الف رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۰ الف -

ذکر مشغول شد و کم کم کیفیت حضور را دریافت و بعدا در حضور چنان مستغرق شد که طاقت ذکر شنودن نداشت و شیخ دیگران را منع فرمود از ذکر بلند گفتن مانع آمد زیرا که خوف انزعاج روح میشد بود[1] و در همان سن سیزده سالگی مدت سه ماه شیخ را پایه زنجیر داشت[2] و تا اضطراب وجود به تسکین نرسید طعام بازار بوی میداد[3].

باز شیخ ویرا فرمان داد تا مُبْرَز خانقاه را پاک بکند، همدانی این خدمت را برضایت و خوشدلی پذیرفت و چند کلوخی که برای بیت الخلای شیخ میگذاشت با جیبی خود پاک کرد رفته رفته پوست و گوشت از ناصیه وی دور شد، استخوان بنظر آمد، امّا در زیر کلاه میگذاشت روزی شیخ از بهارت خود داست و خدمت آب آوردن بوی تفویض کرد[4] و مدتی این خدمت را انجام داد[5] ولی نورالدین بدخشی هیچ ذکری از آب کشی نمیکند جزاینکه در جای دیگر میگوید:

" جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم، بخدمت شیخ

---

۱- آ برگ ۱۲ الف ـ رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۰ الف ـ

۲- آ برگ ۱۲ الف ـ آ برگ ۳٤ ب ـ و در حزن حضرتش را در چاه زندان انداختند ـ محتملا در این اشاره بهمان زمان تربیت و بریاضت میباشد و جهت دیگری مقید شدن او بنظر نمیرسد ـ

۳- آ برگ ۱۲ الف ـ رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۰ الف ـ

٤- رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۱ الف ـ ۵- ایضا ․

محسود و حال آنکه خدمتِ شیخ با درویشان پیروزه بود و آبِ افطارِ شیخ را من برداشته بودم، شش فرسنگ راه رفتند و در اول وقت عصر بادای عصر اشتغال نمودند، درمیان نماز بودم که یکی از سفها که همراه بود ازآن آب بخورد، لاجرم آن بقیه را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود برفتم و آب گرفتم و بمنزلِ پیشوته رسیدم در وقت افطار و شیخ بغایت خندید در من بدید و ضحکه تبسم نمود و در آن شب گشود بر من اسراری که هرگز نبود بار بمیحات مرا در وجود بیرکهٔ نظر آن صاحبِ وجود.[1]

در اثنای تربیت چون حضور میسر گردید کم کم تمایلی بسماع شد و در هر هفته در صحنِ خانقاه دو بار سماع می بود و همَدانی در آن رقص میکرد.[2]

مدت شش سال در خلوت خانه بسر برد و در این دوران هیچ حرفی از دنیا بزبانش نیاید یا [illegible] در اربعین می نشست یا بفرمانِ شیخ بعد از

---

۱- آ برگ ۷۲ ب و همزقب رسالهٔ مستورات برگ ۲۵۱ الف، ب ... بعد از نمازِ عصر بیست و چهار فرسخ راه برفتم ... پیش از مغرب رسیدم آن قدر آب گرفتم که دو روز در آن مقام قرار کردند کفایتِ خوردن و طهارتِ تمام یاران کرد بعده چندگاه گذشت بذکر دیگر باجازت شیخ مشغول شدم.

۲- آ. برگ ۱۲ الف، م رسالهٔ مستورات برگ ۲۵۱ ب.

وظیفه‌ی صباح به بیل زدن اشتغال داشت، پس از شش سال (۷۳۱ هـ ۱۳۳۰ میلادی) باز بحضرِ اخی علیء دوستی در ایامِ اربعین مسرفت در خانقاه وسیع و بزرگ همدان که آنجا در همه سال در ایام اربعین اجتماعِ فقرا میبود.[2]

در محضرِ اخی علی دوستی پس از فراغت از وظیفه‌ی صباح در صورتی که کاری دیگی یا دیخاوی میکرد، بفرمانِ اخی درویشان سنگ ها از موضع بموضعِ دیگر میبردند و روزی علی همَدانی پرسید که نقلِ سنگ چه فایده دارد ؟ اخی با وجود یکه سید را آنقدر تعظیم نمود که شیخ علاء الدوله را عزّ مینمود، کفش از پا بیرون آورد و برقفای اوزد، همدانی گوید

"نعلِ کفش در گوشتِ من نشست و حالی گویا خوشی آن آوازِ کفش در گوش بگوشِ من میرسید" - بعدا اخی فرمود که فایده

---

۱- راجع باین مسجد سیّد چنین گوید در همدان خانقاهی بود بغایت وسیع امّا بنای آن خانقاه هنوز تمام نبود لاجرم چون شب در آمدی برفتمی و خشت مالیدمی تا بنزدیکِ صبح و باز بخانقاه آمدی و بخدمت شیخ نماز ادا کردمی و بعد از سه ماه تمام کردم و فقرا در ایامِ اربعین در آن جمع میشدند در فصل شتا ـ آ برگ ۷۲ ب -

۲- آ ۱۲ ب -

آنست که کفارِ ختوس در زمرهٔ اهلِ اسلام در آمدند۔[1]

بعد از دو سال اخی علی دوستی سید را امر فرمود تا بحضرِ محمود مَزْدَقانی برود و سید برای امرِ جازم ده روز توقف کرد و اخی در وقتِ معتاد که چاشت بود از خلوت بیرون نامد۔ بالتماس درویشان هَمَدانی در خدمت اخی رفت، دید که وی بجانب اثباتِ ذکر سر بر زانو نهاده رحلت کرد بعد از دفن بسه روز سید مجددا (در سال ۷۳۳ هجری / ۱۳۳۲ میلادی) بخدمتِ شیخ محمود مَزْدَقانی باز گشت۔

سید علی همدانی بگروه کرویه از صوفیه متعلق بود،

---

۱- این همه ذکر رسیدنِ همدانی بخدمتِ اخی و باز رفتنِ وی مجددا در محضرِ شیخ مزدقانی در نسخ آ، پ: فاقد است و از روی ل، برگ ۹ الف، ن برگ ۹٤ الف نوشته شده۔

راجع بمحمود مزدقانی سید علی همدانی چنین گوید "این ضعیف بعضی از آثار ثمرات صحبتِ ارباب قلوب و درجاتِ عالیهٔ اهل کشف و شهود در صحبتِ شیخ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین و حجت العارفین، سلطان المحققین و برهان الموحدین من الله فی الارضین ابوالمعالی مشرف الحق والدین محمود بن عبدالله المزدقانی افاض الله علی روحه الکریم بخار الرحمة والغفران یافته و شاهده کرده است" رسالهٔ داودیه برگ ۲۲٤ ب۔

اسامی مشایخ این گروه در رسالهٔ شوریهٔ بزرگ ۱۵۲ الف بصورت منظوم آمده

سید همدانی در پایان دو رساله از رسائل خود، داودیه و فقریه

سلسله همین مشایخ را ذکر نموده است و در خلاصة المناقب بزرگ ۱۰ الف

ب چنین منضبط شده است ـ

" و هو (علی الهمدانی) صحب الشیخ المحقق السمنانی المرشد محمود

المزدقانی و هو صحب الشیخ الاکبر علاء الدولة السمنانی و هو صحب الشیخ

الانوار عبدالرحمن الاسفراینی و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجوزقانی

* وهو صحب الشیخ نجم الدین الکبری و هو صحب الشیخ احمد الغزالی وهو صحب الشیخ ابابکر النساج و

و هو صحب الشیخ الا علی علی لالا و هو صحب الشیخ ابا القاسم الجرجانی و

هو صحب الشیخ ابا عثمان المغربی و هو صحب الشیخ ابا علی الکاتب و هو صحب

الشیخ ابا علی الرودباری و هو صحب الشیخ سری السقطی و هو صحب الشیخ

معروف الکرخی و هو صحب علی الرضا و هو صحب اباه موسی الکاظم

جعفر الصادق و هو صحب اباه محمد الباقر و هو صحب اباه علیا زین العابدین و هو

صحب اباه حسین الشهید و هو صحب اباه اسدالله الغالب علی کرم ابن ابیطالب

و هو صحب سیدالمرسلین ـ

در نزهة الخواطر ج۲، ص ۸۶ آمده علی همدانی علم حدیث را از

شیخ نجم الدین ابی المعالی محمد بن احمد الموفق الاذکانی کسب کرد

و از او خرقه هم داشت رسیدن سید علی همدانی بخدمت شیخ اذکانی

در رسالهٔ مستورات چنین آمده است که روزی وی در اسفراین در میان

بازار میرفت، صاحب جمالی دید و بیخود شده که تمام مردم بتماشای سید

آمده‌اند و در آنها درویشی از کبارِ شیخ ازکانی بود، در خدمت شیخ رفته گفت که قلندری در حسن پسری نظر کرد و وا رفته م شیخ امر کرد تا سید را بخدمت وی بیارند، چون او بهوش آمد و بفرمانِ شیخ وقوت یافت با خوشدلی و شادمانی بصحبتش آمد و بشب در واقعه دید که حضرت رسالت پناه صلعم ویرا گفت:

"یا ولدی خدمت شیخ محمد ازکانی را غنیمت شمر"۔

فردای روز با شیخ بیعت کرد از ایشان خرقه گرفت که بمالکها تفاخر آمد[1]۔

اگرچه نور الدین این واقعه و شیخ ازکانی را از حیث مرشد حضرت همدانی ذکر ننموده است ولی اسم شیخ را جزو فهرست حضرت[1] مخیر ضبط کرد[2] و در یک مورد ضمنا از او یاد کرده است[3]۔ و خود رساله اربعینیه امیریه برگ ۳۲۱ ب باثبات میرساند که وی از شیخ ازکانی احادیث،علمِ احادیث را فرا گرفته و //// رساله فتوتیه (برگ ۲٦۱ ب) آمده که از ایشان خرقه دریافته بود ۔

---

۱- رساله مستورات برگ ۳۵٦ الف، ب ۔

۲- آ برگ ١٤ الف ۔

۳- آ ۱۰۲ الف ۔

## مسافرت ها

۷۳۳ هجری ——— ۷۵۳ هجری

برای یک سالک راه حقیقت شهاب الدین سهروردی عقیده دارد که وقتی اساس معنوی سالک مستحکم گردد و او در صحبت شیخ طبق هدایت وی عمل کرده از چشمهٔ معنویت وی سیراب گردد مرد کاملی میشود که از قلب وی چشمه های آبحیات سر میزند و وجود وی سزاوار نکوئی و سعادت میگردد و میتواند از فیوض معنوی اخوان روحانی در نقاط دور دست در روی زمین اکتسابی کند و برای دیدار آنها در آفاق بسیر و سیاحت پردازد و ایزد متعال او را امر خواهد کرد تا برای افاضه به بندگانش بسیاحت عالم برود و آنوقت وی خواهد توانست با ساعی جاذبهٔ خود حق و حقایق را بروز آورد ـ

اینمطلب در حق سید علی همدانی کاملا صادق و درست آمد زیرا که وی

"یکی از اکابر سیاحت مطلقه بوده و جهانش مسافر مقیم و مقیم مسافر بود."[۲]

نور الدین جعفر اهل سیاحت را چنین صراحت نموده است:

"بعضی از اولیا را که اخیار ابرار نامند و بعدد هفت باشند سیاح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را کمال معرفت بخشیده است و در بساط دنیا بسیاحت امر کرده است از برای مصالح عباد و طالبی را که در اطراف دنیا باشند اهل سیاحت ارشاد میکنند."[۳]

چنانچه بعد از اکتساب علم و ریاضات معنوی همدانی را شیخ

---

۱- عوارف المعارف اردو ترجمه ص ۱۶۹ - ۲- آ برگ ۲ الف -
۳- آ برگ ۲ الف -

شیخ محمود مَزدَقانی بسفر اشارت فرموده گفت که در اقامت آن نوع افاضه و استفاضه میسر نگردد[1] و فرمانِ شیخ را برضایت و خوشنودی تمام تسلیم نموده سید همدانی برای سیاحت عالم رهسپار گردید و بیشتر زندگانی خود را در مسافرت بسر برده و سه بار تمام عالم را پیمود[2] و آنهم باین ترتیب که "در دفعه اول شهر بشهر و دفعه دوم قریه بقریه و دفعه سوم خانه بخانه".[3]

و خودش میگوید

"سه بار از مشرق تا بمغرب سفر کردم بسی عجایب (آ برگ ۸۶ الف) در بحر و بر دیده شد و هر بار که بشهری و ولایتی رسیدم و عادت و اهلِ آن موضع طریقِ دیگر دیدم".[4]

---

۱- آ برگ ۸۵ ب به ۸۶ الف، رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۱ ب.

۲- آ برگ ۸۵ ب، رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۱ ب، رسالهٔ معرفت صورت و سیرت انسان برگ ۱۸۷ الف، نفحات الانس ص ۵۱۵، ریاض العارفین، ص ۱۷۸، مجالس المؤمنین ص ۳۱۱، رجال کتاب حبیب السیر ص ۶۲، سفینة الاولیا ص ۱۶۷، واقعات کشمیر اعظم برگ ۳۴ الف، مجمع الفصحا ج ۱، ص ۳۴۰، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸
Bankipore. Vol I. P: 230, EI. Vol I, Fasciculus: 7. P: 392, Kashir. Vol I. P: 86

۳- رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۱ ب، نفحات الابرار ص ۱۴، و در رسالهٔ صحیفة الاولیا شیخ محمد نوربخش چنین گوید

دگر شیخ شیخم که او سید است ‌ ‌ علی نام والوهدی المولد است
بگشت او جهان را اسراسر سه بار ‌ ‌ بدید اولیا چار صد با هزار
نموده است پنجاه سال اختیار ‌ ‌ * تتجافی ز مضجع ز هی مردکار"
(۱. قب قرآن مجید ۳۲ (سوره سجده) ۱۶) - ‌ ‌ حکمت ص ۲۳۹-

۴- آ: برگ ۸۶ الف.

# آغاز سفر

سید همدانی، چنانکه سابقا گفتیم، بسال ۳۲ هجری / ۱۳۲۲ م مجددا بخدمت شیخ محمود مَزْدَقانی رسید و از طرف وی بسیر و سیاحت مامور گردید و اسفارِ وی از همان سال شروع میباشد از حکایاتی که در خلاصة المناقب آمده استنباط میشود که وی بمَزْدَقان[1]، ختلان[2]، بلخ[3]، بدخشان، ختا[5]، یزد[6]، شام، بغداد[8]، حجاز[9]، روم[10] ماوَراء النهر[11] و کشمیر[12] کرارا رفته است می بینیم که وی وقتی از سفرِ حج برگشته[9] و وقتی در مسجدِ روم معتکف است و گاهی[6] در بازارِ بغداد و شام میرود و وقتی در شهرِ یزد اقامت ورزیده و گاهی درختّلان بتدریس و تعلیم و بمراقبه و ریاضت مصروف است[2] و یک وقت دیگر بجزیره سراندیب رسیده است[13] -

سفر وی بسراندیب بمنظورِ زیارتِ نقشِ قدم حضرت آدم علیه السلام بوده و اینراه بسیار دشوار گذار و پر صعوبت بوده در اینجا بکمکِ زنجیرها سه روز پشت سر هم از کوه بالا میرفت تا بآن قله رسید که قدمگاهِ حضرت آدم علیه السلام است و در اینجا دید که فقط از یک قدم آنحضرت نقشی بر جا مانده و دومی را از اینجا برداشته بشهرِ

---

-۱ آ: برگ ۱۱ ب -

-۲ آ: برگ ۹٤ ب -

-۳ و ٤ آ: برگ ۶۳ ب، ۶۷ ب -

-۵ آ: برگ ۷۵ ب -

-۶ آ: برگ ۹۳ ب -

-۷ آ: برگ ۹٤ الف -

-۹ آ: برگ ۷۵ الف -

-۱۰ آ: برگ ۷۲ الف -

۱۱ آ: برگ ۷۶ الف -

-۱۲ آ: برگ ۹۲ الف -

-۱۳ رک به پاورقی متن خلاصة المناقب برگ ۹۲ الف -

دیگر بوده بودند و سید علی همدانی باشغر هم رسیده است که اسمش در خلاصة المناقب آمده ولی این مخطوطه آن شهر را "زیتون" گفته است[1] _

و در رسالهٔ مستورات از مسافرت سید بشیراز، اردبیل و مشهد مقدس ذکری آمده است[2] و بروایاتی که در مستورات برگ ۳۶٤ ب آورده شده میتوان گفت وی بفرنگستان هم مسافرت کرده بود و آنجا عده ای از مسیحی ها مشرف به اسلام کرد[3] و در یک موقع بعد از فریضهٔ حج تمام ملک عرب را سیاحت کرد[4] و در مجله کشمیر ج ۱ ص ۸۶ و در رسالهٔ معارف از مسافرت وی به ترکستان ولداخ هم ذکری شده است _

غیر از این اسامی اماکن دیگر مذکور نیست ولی میشود گفت که وی در بعضی از موارد در رفاقت مرشد خودش بسفر رفته[5] و در مواقع دیگر روزها پشت سرهم در کوه و صحرا و دشت و دریا بدون اینکه ماکن و ساکنی رفته باشد، در سفر بوده است و اغلب اوقات

---

۱- رک به پاورقی خلاصة المناقب برگ ۹۲ الف _

۲- رسالهٔ مستورات برگ ۳۷۱ ب جناب سیادت فرمود که چون بزیارت روضهٔ متبرکه حضرت امام العرضات شاه موسی رضا رسیدم ... (۳۷۲ الف) ... چندگاه در خدمت مرقد مطهره بودم، چون در من گذشت که باز بحضرت شیراز روم، شب در زیارت بودم، حضرت امام حاضر شد (۳۷۲ ب) و مارا رخصت داد و باذن مبارک ایشان باز پای بسیاحت نهادم _

۳- اسم این ملک فرنگستان نوشته _

٤- رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۸ الف ـ سپتامبر ۱۹۶۰ ص ۴۷ . ۵ : آ: برگ ۹۹۳ الف _

۵- بلد رسالهٔ معارف مطبوعهٔ ...

هفتاد و پنج

در صحرای بی آب و گیاه بدون آب و غذا راه میرفته است، باری مدت بیست و هشت روز بدون خورد و خوشی در مسافرت بوده است[1] و وقتی بیست و چهار فرسنگ راه بدون خورد و خوش پیموده است[2]

گاهی شده است که در نتیجه ایثار برای دیگران هرچه غذا همراه داشت تمام میشد[3]، وقتی می بینیم در شوق ریاضت و عبادت از کار آن عقب نمیماند و دچار زحمت میشود[4] و در اثنای عبور از کوه به کوه ها و غار ها با اجنه و شیاطین بر میخورد و در صحرا ها باغول های بیابانی مواجه میشود[5] و گاهی هم در اثنای سفر با کشتی در دریا با امواج متلاطم دست و گریبان میبود و کشتی او می شکند[6] و گاهی در یک محل بسیار پر خطر اقامت کرده[7] و در مواردی بسبب جهالت یک رفیق نادان کار به صعوبت می انجامد[8] ولی شاه همدان در تمام این موارد و مواقع امتحان قلب خود را یک ذره از دست نمیداد و در هر جایی و هر موقعیتی توکل به ذات الهی ویرا کاملا در حفظ و صیانت میدارد.

در دوران این سیاحت ها وی چندین بار بحجاز رفته بود[9]، در یکی از سفرهای حج همینکه به برد رسید هرچه داشت بمستحقین بخشید و

---

۱- آ: برگ ۹۳ الف -
۲- آ: برگ ۹۱ الف -
۳- آ: برگ ۹۳ الف -
۴- آ: برگ ۹۳ ب -
۵- آ: برگ ۸۶ الف -
۶- آ: برگ ۹۰ الف -
۷- آ: برگ ۸۶ الف -
۸- آ: برگ ۹۱ الف -
[illegible]- آ: برگ ۹۱ الف -
۹- آ: برگ ۹۲ ب (بقیه در پاورقی صفحه آینده)
۱۰- آ: برگ [illegible]

بعدا یک زن نیکوکار آمد و دوازده هزار دینار سفید اهدا نمود و بعرض رسانید که این مبلغ را بفرمان حضرت پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ بخدمت شما آوردم و چون پرسیدند چطور؟ گفت این مبلغ را برای سفر حج نگاهداشته بودم ولی در رویای صادقه آنحضرت ملعم بمن فرمودند که این دینار را ببر و بفرزندم علی همدانی بده و سید بهمان مبلغ از راه شام و بغداد فریضه حج را بجا آورد[1].

بنا بگفته ی علی قزوینی، سید دوازده بار به حج بیت اللّٰه شرفیاب شد[2] بدوازده همین حج در رساله شوریه نیز اشاره ای داریم[3].

در تمام تالیفاتی که شرح احوال سید را دارد از سیاحت جهانی ایشان ذکری آمده است و نور بخش در صحیفه الاولیا[4] با آوردن این مصرع

" بگشت جهان را مرا سر سه بار "[5]

این مطلب را تصدیق کرده است و حتما میدانیم که وی در تمام بلاد اسلامیه سه بار بسیاحت پرداخته بود ولی مسافرت وی به ملکی از فرنگستان و سرانديب وغیره که در فوق اشاره بدان کردیم دال بر آنست که وی خارج از بلاد اسلامیه نیز مسافرت ها کرده بوده است و قول خودش

" سه بار از مشرق تا بمغرب سفر کردم "[6]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )
کرات بحج رفته ام بهر کیفیتی که قضا و قدر برده است -

۱- آ برگ ۹۳ ب . ۲- آ برگ ۹ ب. ۳- رساله شوریه برگ ۱۵۶ الف -
٤- سرودهٔ صحیفة الاولیا نور بخش یکی از مریدان اسحاق ختلانی وی یکی از مریدان سید همدانی بود -
۵- حکمت ص ۳۳۹- ٦- آ: برگ ۸٦ الف -

** **

مراجعت میکند که وی باقتضای طبع درویشانه و عرفان پیشهٔ خود بهر سوی جهان آنزمان رفت ~~سراسی سید علی همدانی مسافرت بابجا کرده در صفحه مقابل است~~[1]۔

این مسافرت ها تا چه سالی طول کشید دقیقاً معلوم نیست ولی در سنه ۷٤۰ هجری/ ۱۳۳۹ میلادی وی بکشمیر رفت[1] ۔ حاجی محی الدین در تمایت الابرار ص مدت سیاحت ویرا بیست و یک سال گفته ازینرو وی در سال ۷۵٤ هجری بوطن مراجعت کرده بود و در رساله مستورات برگ ٤۱۶ الف آمده است که سید علی همدانی در اسفرائن بود که شیخ ازکانی مژده داد که او صاحب فرزندی خواهد شد در صورتیکه وی تا آنزمان برای پیروی از مرشدِ خود شیخ محمود مزدقانی از تاهل رو گردان بوده است و در اینوقت که چهل سال داشت بتلقین شیخ ازکانی تاهل اختیار کرد و تزویج او در همان محل وی همدان بعمل آمد[2] و ازین مستفاد میشود که علی همدانی چون در سنه چهل رسید یعنی در سال ۷۵۳ هجری مقارن به ۱۳۵۲ میلادی مسافت ها را طی نموده بهمدان مراجعت نمود۔

سید در سیاحت طولانی خود بیک هزار تن از اولیا درکِ فیوض

---

۱-

۱- رساله مستورات برگ ۲٤۷ ب

۲- آ: برگ ۱٤ ب ۔

محتوی کرده و از قراری که مولف خلاصة المناقب میگویند در اوایل عمر بیدادار چهار صد تن از مشایخ و اولیا نایل گردیدند[1] و آنها در حق او دعا کردند و هر یک یکی از احادیث نبوی بوی تعلیم دارند و سی و سه تن از مشایخ برای تعلیم و ارشاد خلایق ویرا اجازه دادند.[2]

---

1- آ برگ ۱۲ ب - ۱۳ بد

و در خلاصة المناقب آمده که سید در صغر سن چهار صد اولیا را دریافته (۱۲ ب) ولی بعدا نویسند که ازین اولیا سی و سه وی را ... بارشاد غریباء دیار طلب حق قدیم جلّ جلاله اجازت کردند ولیکن باوجود آن اجازت ملتفت آن اشغال نبودم ... بدان سبب که باسفار اشتغال داشتم (برگ ۱۲ ب) -

2- آ: برگ ۱۳ ب -

حوادث بعدی را تا سال ۷۷۳ هجری میدانیم محتملا اینمدت که تقریبا بر بیست سال (۷۵۳ هجری — ۷۷۳ هجری) مشتمل است و سید در شهر ختلان خودش گذارشده آنجا محتملا تربیت مریدان و رهبری سالکان کرده و بتالیف رسایل خود از قبیل ذخیرة الملوک و مشارب الاذواق و حل الفصوص وغیره مشغول بوده باشد-

پس دفعه دوم بسال ۷۷۳ هجری بسفر ها پرداخت ازینقرار مسافرت همدانی بدو بخش قسمت میشود

(الف) از سال ۷۳۳ هجری / ۱۳۳۲ میلادی تا سال ۷۵۳ هجری/ ۱۳۵۲ م که یاد آوری کرده شد-

(ب) از سال ۷۷۳ هجری / ۱۳۷۱ میلادی تا سال ۷۸۶ هجری / ۱۳۸۴ میلادی یعنی تا دم مرگ که بعدا متذکر میشود-

این مسافرت دوم برای چه بوده؟ راجع بان نورالدین جعفر چنین صراحت نمود:-

" حضرتش دایم از منزلی بمنزلی رفته است از خوف جبابره "[1]

---

۱- آ برگ ۲٤ ب - چون مسافرت همدانی از خوف جبابرة بود بنابرین لازم بنظر که پیش از بیان سفروی، مصایب و آلام که بوی رسیده، ذکر نمایم-

**

## مصایب

سید علی همدانی در زندگانی خود با چندین حادثه ی ناگوار مواجه شده بود چنانکه میگوید

" پس ابتلا بما رسیده در سفر و حضر که بعی ازان ابتلا بسبب فقها رسید و علما و بعضی بسبب ملوک و امرا و بعضی شاید که بود بشرور نفس ما و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا اگرچه بصورت آن نمود بلا ـ "[1]

علت بعضی از این ابتلا ات شاید آن بوده که وی در حق گوی کمال صراحت لهجه و بیباکی و طبعا یک هیبت و جلالی را داشت و اندک لغزشی از اشخاص موجب خشمناکی و غضب وی میشد و چون آنها را اشتباه میکرد مخالفت مور زیدند و خودش نیز در مکتوبات برگ ۱۶۸ الف گفته است ـ

" و سنت الهی چنان رفته است که هر که حق گوید در اظهار حق کوشد همه خلق دشمن او گردید ۱۶ ـ

فتنه های علما زیاد بود که بآن دچار شد ولی یکی از آنها اینست که در یک موقع در مجلس علما نشسته بود و چند کلمه از قول حق گفته علما را ازان سخن ها خوش آمده با همدیگر گفتند اگر بار دیگر عوام این نوع سخنان از سید بشنوند از علما عقیده بردارند، پس تدبیری باید کرد که سید بمیرد و پس از مشورت به زهر دادن وی [کہ میراث است] و متفق شدند و ضیافتی ساختند و سید را دعوت کردند و او در راه یکی

---

۱ـ آ : برگ ۹۵ الف ـ

از اولیا بر خورد که چند دانهٔ حبّ الملوک بدهان سید نهاد و برفت چون سید بمجلس رسید آنها بغایت تعظیم نمودند و مشروبی عرضه داشتند و سید نوشید و سرایت کرد بحجرهٔ خودش و قی و اسهال پدید آمد و از هلاکت مصون گردید ولی اثر آن زهر درتن وی باقی ماند و در سالی یکبار ورمی پیدا میشد و زرداب میرفت و باز خشک میشد و بعدا سید هیچوقت بصحبت علما نرفت و آنها در تهمت و غیبت بسیار کوشیدند.[1]

چنانکه علما و فقها بسوی مخالفت در زدند، سلاطین و امرا و عمال حکومت نیز او را مورد عتاب قرار داده و هدف تعدی و تشدید خود ساختند و در ذخیرة الملوک باب دوم ص ۸۱ گوید که سلاطین برای اظهار شان و شوکت و جاه و چشم خود وی را در دربارهای خود میطلبیدند او جاه و مال و دنیوی را حقیر میشمرد؛ ازین کناره میجست و این امر موجب اشتعال خشم سلاطین شده و او را اذیت و تهدید میکردند و از دست آنها مهٔکه نتنه هاییکه برایش برها گردید یکی این بود که وقتی وی به ناحیه ای رسید و حاکم وی را پیش خود خواند و سید باستغنای طبع و شان فقر که داشت قبول نکرد و این امر موجب غضب حاکم گردید و او فرمان داد تا اسپی از فولاد درست کنند و آنرا در آتش سرخ کرده

---

۱- آ: ورق ۹۵ ب -

ببرند و در شهر منادی کنند که سید را باید که پیش سلطان ببرود و گرنه سوار اسب آتشین میکنم و تا چهل روز بهمین ترتیب عمل کردند و او زیر بار نرفته و نپذیرفت بالاخره پس از چهلمین روز

" سلطان در صحبت آمد بادب تمام قیام نمود و عذر ماضی خواست[1]

همین استبداد طبع سلاطین بوده که ویرا بر مسافرت از محلّی به محلّی وادار ساخت و نور الدین جعفر میخویسد ابتلای عظیم که برای وی پیش آمد کرد در ماوراء النهر بوده که باعث شد وی وطن خودش را ترک گوید.[2]

ازین ابتلا نور الدین × صراحتی نکرده و در رسالهٔ مستورات برگ ۴۰۳ الف چنین آمده است: روزی شاه همدان در خانقاه بود و کسانش بخدمت حضور داشتند وی گفت بعد از بیست سال چنان شوری در ولایت خواهند که نه پادشاهی ماند و نه مردم آسایش میکنند و باعث جلای وطن او بشود، آنان پرسیدند که کی میشود؟ در جواب گفت بعد از بیست سال که پای ملوک غرجستان خواهند در آمد و چنان / میشود که ما روی خانقاه خود نمی بینیم و همچنان رفته و اهل ولایت ترک وطن کردند و جمعیتی از اولیا کشته شدند.

میتوان گفت این فتنه که طبق خلاصة المناقب برگ ۹۶ ب، از طرف

---

۱- آ برگ ۹۶ ب.
۲- آ برگ ۹۶ ب.

ماوراءالنهر و بگفتهٔ رسالهٔ مستورات برگ ٤٠٣ الف از فرجستان بروز کرده،

هجوم امیر تیمور بود که در قرن هشتم هجری سر زمین ایران و کشور های دیگر را زیر و رو ساخته بود چنانکه در کشمیر ج ۱، ص ۸٤ نوشته بعد از سیاحت اطراف اکناف عالم وقتی رسید علی همدانی بهمدان برگشت بر اثر حملهٔ تیمور مجبور شد وطن را بگذارد و استوری[1] میگویند که تیمور بعد از وفات سید بهمدان رسیده بود لذا علت شرکت میر سید علی همدانی وی حملهٔ تیمور نتواند باشد ولی بیرو کلمان، تکلمه ج ۲ ص ۳۱۱ مترجم تاریخ رشیدی ۲، تامس بیل[3] ۴ همین نوشته اند که سید از برابر تیمور فرار کرده بهمراهی هفتصد جوان بکشمیر رسید.

حالا سوالی پیش میاید که در موقع تهاجم تیمور بر ایران سید علی هَمَدانی کجا بود؟ پروفسور براون در تاریخ ادبیات ایران ج ۳ ص ۱۶۰ آورده است.

تیمور سه بار پشت سر هم بایران تاخت.

(الف) در ۱۳۸۰ میلادی خراسان و مازندران و سیستان را تسخیر کرد.

(ب) در ۱۳۸٤ میلادی و ۱۳۸۵ میلادی بر مازندران و آذربایجان و عراق و عجم و شیراز حمله کرد.

(ج) در ۱۳۹۲ میلادی بشیراز آمد و خانوادهٔ مظفری را منقرض است

---

1: Storey, C.A: Persian Litrature (A Bio-Bibliographical Survey) Vol I. P: 947, Kashir Vol 1. P. 86.
2. Elias and Ross Denison: Tarikh-i Rashidi. P: 443.
3. Thomas Beale: Oriental Biographical Dictionary. P: 338.

از ین هویدا است که تیمور در سنه ۱۳۸٤— ۱۳۸۵ میلادی مصادف با ۸۶ هجری بهمدان رفته باشد که در همان سال سید علی همدانی از کشمیر به کنار ( Kunar) آمده درگذشت پس چطور ممکن است که تیمور ویرا برای ترکِ همدان مجبور ساخته بود۔

بنا برین گمان میرود که سید علی همدانی با تیمور در ماوراء النهر دچار شدنه در همدان چنانکه از خلاصة المناقب برگ ۹۶ ب مستفاد میشود:۔

" اما ابتلای شدید و بلای مدید که در دیارِ ماوراء النهر بآن جناب رسید تا بحدی که بارِ سببِ جلای وطن ورزید وعنانِ براقِ سیادت را بحشر (بکشمیر ؟؟ ) کشید و اهل بیت شریف که بودند احباب آنجناب واحبّا و اخلا منتظرانِ لقای مبارکش گشتند تا روزِ حساب "۔

بفحوای ظفرنامه یزدی ص ۵۲ و بگفته لینپول[1] امیر تیمور در سال ۷۷۱ هجری فرمانروای ماوراء النهر شده و بین سالهای ۷۷۳ تا ۷۸۱ هـ چهار بار بخوارزم لشکر کشید تا عاقبت آن خطه را ضمیمه ملک تیموری نمود و میتوان گفت دوران در همان سالها بینِ هر دو در ماورا النهر اختلافی بوده اما چگونه باشد بین هر دو مخالفت باین شدت رسید که وی بهجرت مجبور گشت جواب این سوال از خلاصة المناقب روشن میشود بازهم گمان میرود سید به جهت اعلای کلمه حق پند و اندرزی به

1. Stanley Lane Poole : The Mohammadan Dynesties . P266-267

تصور داده باشد و سبب اشتعال غضب او شد و سید بمنظور حفظ نفس از ممالک از ایران بیرون رفت و ناراحتی فکری که برای وی در این روزها ایجاد شده بود بعبارت زیر میداست

"در وقت رجوع از حج فرمود که ده ماهست که هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود که برو مردم را ارشاد کن و امشب که درین قریه رسیدم فتنه ای در واقعه دیدم و بر اهلِ این دیار اعتنادی میتوان کرد و چون آن فتنه واقع شد فرمود که مارا ده ماهست هیچ جا قرار ندادند و چون در اندک زمانی متوجه ارشاد آمدیم فتنه برانگیختند"

در تحایت الابرار ص ۱۲ آمده است که آنجناب را با امیر تیمور گورگانی که پادشاهِ نامی بود کدورت و ملالتی واقع شد و پادشاه گفت از قلمرو ما بیرون رو، موجب آن جناب سیادت پناه ولایت دستگاهِ خوردن خوردن و آشامیدن در قلمروِ وی بر نفس مبارک حرام کردند، فی الحال در مسجد نشستند و فرمودند که این ملکِ خداست و سامان درست کردند و

بطی مکان بر کوه بهر بچال رسید

حالا باید بداهم سید از حدود مملکتِ تیمور خارج شده بکجا رفت ؟ مؤلفین متفق هستند که پس از هجرت وی در کشمیر

(هشتاد و شش)

شوطی گزید[1] و هفتصد نفر از همراهیان خود نیز بکشمیر آورد[2] و در خلاصة المناقب توضیح مطلب نشده و اسم کشمیر نوشته جز اینکه در مورد وفات سید ذکری از ولدیت سری[3] آمده است -

---

1. Kashir Vol I P 86; EI, Fascicule 7 P 392; -۱
Beale: Oriental Biographical Dictionary. P238;
Elias & Denison Ross. Tarikh-i Rashidi P443.

نزهة الخواطر ج۲، ص ۸۸، رسالهٔ نورالدین نامه برگ ۱۱۰ الف، تاریخ کشمیر نراین کول برگ ۶۰ ب واقعات کشمیر اعظم برگ ۳٤ الف - خزینة الاصفیا ج۲، ص ۲۹۵، مجالس المومنین ص ۲۱۳-

۲- بحر و کلمان تکلمه ج۲، ص ۳۱۱- نفحات الابرار ص ۱۲

۳- "چنین بر گذارند که کشمیر در دوران پیشین بستی سره معروف بود ... براهمه گزیده اخلاق از آفاق گرد کرده درین سرزمین بهشت تزیین ساکن گردانیدند بنابرین بستی سر بکثرت معروف سر گردید چه بزبان کشمیر سر صارت را گویند یعنی صارت کثرت محلت آن کشمیر شده" گلزار کشمیر کرپا رام ص ۷ و نیز نک تحقیق اللغات مولفه دکتر شیخ عنایت الله ص ۱٤-

Srinagar means the City of Sri or Lakhshami the Goddes of future, but to the people of valley the city is still known as Kashmir."
Walter Lawrence Bart:
Provincial Gazetteer of India, Kashmir And Jammu. P118

## ورود در کشمیر

سید همدانی چندین بار بخطهٔ دلپذیرِ کشمیر آمده است[1] در سیاحت دورهٔ اول بسال ۷٤٠ هجری (مطابق به ۱۳٤٠ میلادی) وی را در کشمیر می بینیم و سپس چون در سال ۷۷۳ هجری (۱۳۷۱ م) سید در قریهٔ علیشاه بناحیهٔ ختّلان آمد و چند روزی بمنزل نورالدین جعفر بصحبت اخی حق گوی و اخی حاجی اقامت کرد و ازانجا به قنجاق رفته در منزل اخی و تا سه ماه اقامت گزید و اربعین رجب و اربعین (اربلعین) رمضان را همانجا گذرانید و چند روز پس از عید الفطر ببدخشان رفت و بعد از سه ماه بختّلان آمد و باز سه ماه دیگر بتعلیم و تربیت نور الدین پرداخته بسمت ملک ختا عزیمت نمود یعنی در سال ۷۷٤ هجری / ۱۳۷۲ میلادی بمسافرتِ ختا رفت[3] در اثنای این سفر بکشمیر هم رسیده بود و در تحائف الابرار ۱۲ ، EI. Vol I. Fasciculus 7. P. 392 روزِ ورود همدانی دوازدهم ربیع الاول سنه ۷۷٤ هجری ۱۳۷۲ م ضبط شده است و این تاریخ در ابیاتِ سید محمد خاوری چنین آورده شده است:

---

۱- J. Loewenthal: "Some Persian Inscriptions Found in Srinagar, Kashmir." Journal of the Asiatic Society of Bengal. Vol XXXIII. P: 280

۲- رساله مستورات برگ ۳٤۷ ب -

۳- آ برگ ٦۱ ب تا ٦۷ ب -
امین احمد رازی برگ ۲۹۹ الف (بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

" میر سید علی شه همدان سرِ اقلیمِ سبعه کرد مکو
شد مشرف ز مقدمش کشمیر اهلِ آن شهر از و هدایت جو
سال تاریخ مقدمِ او یابی از مقدم شریفِ او " ۱

پیش از ورود در کشمیر سید دو نفر از معتقدینِ خود یعنی سید تاج الدین و سید حسین سمنانی را برای کسبِ اطلاع درباره‌ی اوضاع آن محل فرستاد این دو نفر طبقِ مندرجات واقعات کشمیر اعظم (برگ ۳٤ الف) در زمان حکومتِ سلطان شهاب الدین (۷۵۲ - ۷۷۲ هجری/۱۳۵۰-۱۳۷۰ م) بکشمیر آمدند، شاه همدان با این دو نفر در محلهٔ علاء الدین پوره سکنی گزیدند[۲] و

---

آورده که وی در زمان حکومت سلطان قطب الدین (۷۷۳-۷۸۱ هجری / ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۹ میلادی) بکشمیر تشریف آورده و فقط چهل روز توقف کرد و ابوالفضل در آئین اکبری برگ ۳٦۷ ب می نویسد در روزگارِ سلطان قطب الدین میر سید علی همدانی بکشمیر آمد و سلطان او را بس گرامی میداشت - جز برای ورود همدانی در کشمیر قب تاریخ فرشته مقاله دهم، ص ۳۳۹، سیر المتاخرین، ص ٥٦ -

واقعات کشمیر اعظم برگ ۳٥ الف، خزینة الاصفیا ج۲ ص ۲۹۸

آب کوثر ص ٤١٣

واقعات کشمیر برگ ۳٥ الف - اسرار تاریخ کشمیر گول، برگ ٦٠، ٦١ الف -
تحایف الابرار، ص ۱۲ -

۲ - تحائف الابرار ص ۱۲- تذکره علمای هند ص ۱٤۸، خزینة الاصفیا ج۲ ص ۲۹۸

اقامت
بعد از شش ماه اقامت عازم حجاز شد[1] ـ

دفعه دوم سید در سال ۷۸۱ هجری / ۱۳۷۹ میلادی در دوره فرمانروایی سلطان قطب الدین ( ۷۷۳هـ - ۷۸۱ هـ / ۱۳۷۱م - ۱۳۷۹ م ) بکشمیر آمد[2] و شاعری این تاریخ ورود را بحساب ابجد در نظم زیبا آورده است

" شکر کز مقدم امیر کبیر　　　تاریخ کشمیر همچو گل بشگفت

هاتف غیب سال مقدم او　　　آمد اینجا علی ثانی گفت "[3]

بعد از اقامت دو سال و نیم در سال ۷۸۳ هجری / ۱۳۸۱ میلادی وی از راه لداخ بترکستان رفت و در نواحی مختلف سیاحت نمود و در شهر افسو (افس Ephsus )[4] جای اصحاب کهف را زیارت کرد[5] ـ

---

۱- تحائف الابرار، ص ۱٤

۲- واقعات کشمیر اعظم برگ ۳٤ بعد

Thomas Beale: Oriental Biographical Dictionary P.238,
EI Vol I Fasciculus 7 P 392, Kashir Vol I P 86,
Leowenhal: "Some Persian Inscriptions Found in Srinagar, Kashmir". Journel of the Asiatic Society of Bengal. Vol XXXIII P.280.

۳ - تحائف الابرار، ص ۱٤ نگارستان کشمیر، ص ۱٤۸ ـ

٤ - در ترکستان جای مختلف اصحاب کهف نشانداده شده و افس Ephsus یکی از آنهاست ـ رک به معارف اسلامیه ( EI ) ج 2 ص 691 ـ

۵ - تحائف الابرار ص ۱٤، EI. Vol I, Fasciculus 7. P. 392.

سپس وی سومین بار بکشمیر در سال ۷۸۵ هجری / ۱۳۸۳ میلادی بکشمیر آمد[1] و در سال ۷۸۶ هجری / ۱۳۸۴ میلادی بعزم حج بیت الله حرکت کرد[2] ـ از کشمیر به پاخلی[3] و ازانجا

---

۱- آقای علی اصغر حکمت "از همدان تا کشمیر" یغما شماره هشتم ص ۳۳۶ نوشته اند " ظاهرا دفعه سوم که بکشمیر آمده است ازان سبب بوده که تیمور در یورش سوم خود بایران بسال ۱۳۸۳ میلادی وقتی که عراق را فتح کرد، قصد آن نمود که سادات علویه همدان را که درآن تاریخ جماعه کثیر بودند و قدرتی بسیار داشتند قلع و قمع نماید از بیم و میر سید علی همدانی و اکثر سادات علوی راه مهاجرت را در پیش گرفته اند" ـ

۲- آ: ورق ۹۹ الف ـ و حاجی محی الدین در تحائف الابرار، ص ۱٤ نوشته که سید بنا بر کمالات خود خواست بیشتر در کشمیر اقامت کرد ـ

۳- 3. Pakhli was an ancient district of Panjab (The Imperial Gazetteer of India, Vol XIX P314) now included in the Hazara District of the North West Frontier Province. (King's Edition of Babur's Memoirs vol II Note P 201) After crossing the Sind's river (eastwards) there are countries, in the nothern mountains appertaining to Kashmir and once included in it, although most of them, as for example Pakli ... do not now obey it. (Beveridge's Babur Nama, 1921, vol II P 484) Pakhli was a Sarkar in Akbar's time. (Colonel Jarret's Translation: A'in-i Akbari 1891, vol II P 390-1). (Gazetteer of the Hazara District. P. 122,)

تواریخ هزاره، محمد اعظم بیگ، لاهور ۱۸۷٤ م ص ٤، ۱۲۲ـ

(الوح)

به کنار[1] ( در کافرستان ) رفت که در انجا حاکم سلطان مُحَمّد خضر شاه او را ا/ مهمان کرد[2] -

---

۱- کنار در افغانستان. 34.36N. 70.48E

The Times Survey Atlas of the World, London 1922 A.D.

Encyclopaedia of Britannica Atlas, London 1950 A.D.

۲- آ برگ ۹۹ الف -

(نوروکیب)

## آخرین ایام زندگی

در بارهٔ پایان زندگانی شاه همدان نورالدین چنین گویند

"در ماه ذی قعده (سنه ۷۸۶ هجری / دسامبر ۱۳۸٤ میلادی) حضرت امیر از ولایت سری بجهت سفر حجاز بیرون آمد چون در ولایت ملک خضر شاه رسید خدمت ملک خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر میباید که چند روزی اقامت شریف فرمایند تا از منبع فواید جناب سیادت فایده گیرد لاجرم اجازت نمود و چون ماه ذی الحجه (١٤ ژانویه ۱۳۸۵ میلادی) آمد حضرت امیر با درویشان بهم همت و عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت امیر را ملالتی پیدا شد و تا پنج روزکشید و درین پنج روز هیچ از طعام و دعاوی تناول ننمود مگر در روز آخر چند کرت آب میخورد و چون چهار شنبه ماه ذی الحجه در آمد وقت نماز خفتن اصحاب را طلب کرد و نصیحت فرمود و وصیت کرد" [۱]

### وصیت

شاه همدان وصیتی که اصحاب را کرد چنین بود:

"همیشه با حق باشند و

بر ملازمت اوراد ثابت قدم باشند و

حاضر با ما باشند و ما را بحل کنند و

---

۱- آ: برگ ۹۹ الف -

تا یک سال اگر در وفاداری ثابت قدم باشید شرف مشهد ما مجاور باشید و اگر بخواهید

این سعادت را قبول کنید تا بسعادت دنیا و آخرت برسید

و اگر غیر آن باشید شما دانید.[1]

بعد فرمود

غسل بدهید و بروید و نماز بگزارید

اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و بوظیفه

مشغول شدند.[2]

---

۱- آ. برگ ۹۹ الف.

۲- آ. برگ ۹۹ ب.

## درگذشتِ سید

تا صبح شب کلماتِ زیر بر زبان مبارک وی جاری بود

" یا اللّه یا رفیق یا حبیب "

حتی داعی اجل را لبیک گفت ـ[1]

مؤلفین که شرحِ احوالِ وی راه نگاشته متفق هستند که وی هنگامِ رحلت به وردِ "بِسْمِ اللّهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم" مشغول بوده و در سری نگر روی محراب خانقاه شاه همدان قطعه زیر حکاکی شده است

حضرت شاهِ همدان کریم — آیهٔ رحمت ز کلامِ قدیم

گفت دم آخر و تاریخ شد — "بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْم "[2]

ولی نور الدین در خلاصة المناقب نوشته است:

" و قال سیدنا و سندنا ... عندالرحلة یا اللّه یا رفیق یا حبیب "[3]

و موردیکه ذکر دم پسین آنحضرت کرده گفت ؛

" شنوده می آمد که بر زبان مبارک حضرت امیر این اذکار جاری بود :

" یا اللّه یا رفیق یا حبیب "[4]

مؤلف رسالهٔ مستورات هر دو روایت را نقل کرده گوید سید دمِ مرگ طبقِ قولِ بعضی "بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم " و بفحوای بعضی " یا اللّه یا رفیق یا حبیب " گفته ـ[5]

---

۱- آ: برگ ۹۹ ب

۲- حکمت ص ۳۲۸، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸ - ۳- آ: برگ ۸۲ الف ـ

٤- آ: برگ ۹۹ الف ـ

۵- رسالهٔ مستورات برگ ٤۲۱ ب ـ

## تاریخ وفات

روزِ وفاتِ سید علیا* ششم ذی الحجه سنه ۷۸۶ هجری مطابق ۲۰ دسامبر ۱۳۸۵ میلادی است و علاوه از کلمه‌ای «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم» بحسابِ ابجد در قطعاتِ زیرا منظوم شده است:

«چو شد از گاهِ احمد خاتمِ دین — ز هجرت هفتصد و ستّ و ثامن
برفت از عالمِ فانی بباقی — امیرِ هر دو عالم آلِ یس»[1]

---

مفخرِ عارفان شه همدان — کز دمش باغِ معرفت بشگفت
مظهرِ نورِ حق که رویش بود — فائق از جهانیان بصفت*
عقل تاریخِ سالِ رحلتِ اُو — «سیدِ ما علی ثانی» گفت[2]

---

پیر همدانی علی قرة العین نبی — محرم سرِ الهی واقف ما فی الضمیر
سال ترحیلش علی نورِ هدایت گفته ام — جز هادی سید همدان علی میر کبیر[3]

---

همه داشت سید همدان — اسمِ او شافعی علی همدان
خانقاهش بخطهٔ کشمیر — فیض بخشد بپیر صغیر و کبیر
مرقدش در ولایتِ ختّلان — فیض میدهد به پیر و جوان
شد رقم سالِ نقلِ آن والا — «قطبِ عالی جنابِ اعلی»[4]

پس نتیجه میگیریم که سالِ وفاتِ وی همان است که گفته شد و همه تذکره‌ها در این باب توافق دارند و جای بحث و گفتگوی باقی نمیماند -

---

۱- آ: برگ ۱۰۰ الف خزینة الاصفیا ج۲، ص ۲۹۸-
۲- واقعات کشمیر برگ ۳۶ الف، نگارستان کشمیر ص ۲۷۷- خزینة الاصفیا ج۲، ص ۲۹۸
۳- خزینة الاصفیا ج۲، ص ۲۹۸ - ۴- ثمرالواصلین برگ ۳۷ ب -

## محل رحلت و آرامگاه

نور الدین محلِ رحلت سید همدانی را کنر ولایت ملک خضر شاه نوشته[1] و بعضی آن ولایت را کنر و سواد گفته‌اند[2] و ابو الفضل در ضمن شرحی که از کنار سند هند می‌نویسد که علی هَمَدانی اینجا رحلت فرمود و [illegible] همانجا خانقاهی را احداث کرده اند[3] و بابر در اثنای بیان کافرستان آورده که وی در سال ۹۲۰ هجری آنجا رسیده و خانقاه سید را طواف کرده است و چنین گوید

«کونر در شرق، قبر سید علی همدانی سیاحت نموده و از کونر یک شرعی بالاتر نقل کرده اند و مریدان ازینجا بختلان برده اند و بقعه ای برای وی برپا شده که در هنگام تصرف چغان سرای در سال ۹۲۰ هجری در آن طواف نمودم».[5]

---

۱- آ: برگ ۹۹ الف ـ ۱۰۰ ب

۲- رسالهٔ مستورات برگ ۴۲۰ الف ، نفحات الانس ص ۵۱۵، تذکره دولتشاه ص ۳۲۵، واقعات کشمیر اعظم برگ ۳۵ ب (سواد و کنر) ریاض العارفین ص ۸ (ماوراء النهر نوشته) نزهة الخواطر ج ۲، ص ۸۸، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸
Colonel Jarret: Translation of the A'in-i Akbari Vol II P 398

۳- آئین اکبری برگ ۲۷۹ الف ـ

٤- Mrs. Beveridge در ترجمه تزک بابری (ص ۲۲۰، ۲۱۱) شرعی = ۲ میل نوشته ـ

۵- تزک بابری ترجمه فارسی عبدالرحیم خانخانان ، ص ۸ـ

سلطان مُحَمَّد خضر شاه میخواست وی را بمقامِ باغلی دفن کند ولی مریدانش که هم رکابِ او بودند مُصر شدند که جنازه اش را بختلان ببرند وقتی اصرارِ طرفین بشدت رسید، مریدِ شاه همدان شیخ قوام الدین بدخشی گفت، جمعیتی که بتوانند که تابوتش را از زمین بردارد در جای که بخواهد ویرا دفن سازد، ملخص کلام اینکه سلطان و ملازمینِ وی باوجود کوشش فراوان موفق نشدند که تابوتش را از زمین بردارند، شیخ قوام الدین بدون کمک دیگری نعش را برداشت و بالاخره برای تدفین عازم ختلان گردیدند.[1]

سلطان و مردم فکر میکردند که شاید نعش سید تعفنی پیدا خواهد کرد ولی بقولِ نور الدین و قاضی نور اللّٰه شوشتری خلاف آن پیش آمد کرد[2] و خضر شاه یک روزی راه در تشیع جنازه رفت[3]

تابوت سید در روز چهار شنبه ۲۵ جمادی الاولی ۷۸۷ھ مطابق به ۱۳۸۵ میلادی در خانقاه ختلان رسید[4] و بکولاب مدفون ساختند. در رساله

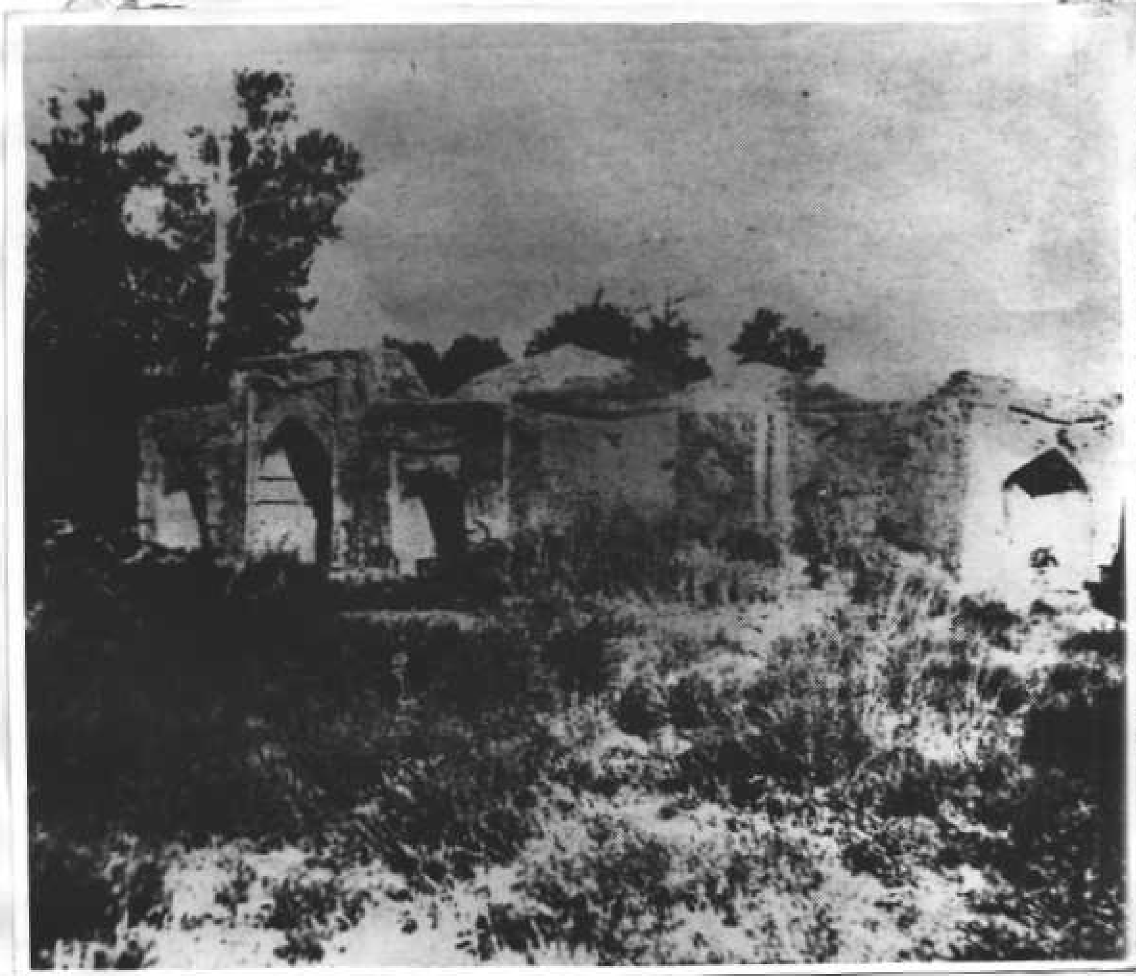
---

۱- رساله مستورات برگ ۲۱ ۤ الف ب - واقعات کشمیر برگ ۳۶ الف - خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸، تواریخ اقوام کشمیر ص -

۲- آ برگ ۱۰۲ الف - مجالس المؤمنین ص ۲۱۳-

۳- آ برگ ۱۰۱ ب -

- آ برگ ۱۰۱ ب - واقعات کشمیر برگ ۳۶ الف -



قبرِ میر سید علی همدانی در ختلان که اکنون کولاب (تاجکستان شوروی) گویند.

(From Kashir vol I p 1166)

مستورات برگ ۱۸٤ به آمده است که سید علی همدانی چون حیات
بکولاب رفته حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رویا بسوی اشاره
فرموده بود که مدفنش باید در کولاب باشد و سید علی بمناسبت این

مستورات برگ ۱۸٤ ب آمده است که سید علی همدانی چون حیات بختلاب رفته حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رویا بسوی اشاره فرموده بود که مدفنش باید در کولاب باشد و سید علی بمناسبت این رویای صادقه دو رکعت نماز ادا کرده بمریدان ِ خودش گفته بود:

"قبر ِ خود را همین جا خواهیم کرد".

و همراهیان پرسیدند کی میشود؟ فرمود: سه سال و یک روز و یک شب پس ِ امروز ما اینجا خواهیم بود.[1]

گنبد مدفن شاه همدان در کولاب (تاجکستان جمهوریهٔ شوروی) هنوز پابرجاست و راجع بمزار او پاولوسکی اکادمیسین شوروی اطلاعات و عکسهای ذیقیمت به ح. م. صوفی فرستاده است. این مزار در وسط ِ کولاب واقع است و ساختمان آن در سال [illegible] (قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)) احداث شده بود، این ساختمان از

---

۱- ~~راجع باین روایت عالم سوادی چنین نویسد~~ "در سنه هفتصد و هشتاد ست ترکستان از راه ِ لداخ توجه فرموده". ـ تحایت الابرار، ص ۱٤.

۲- و عالم شوروی Kolpakoff در روزنامه "The Kolab Truth" ۱۱ اوت ۱۹٤۷م چنین نویسد:

"At the end of his migrations Amir Sayyid ʿAli Hamadani settled in Kolāb, where he acquired a big plot of land for the erection of a mosque and mausoleum".

رک به: Kashir. Vol I P 116.

آجراست که السامتک کرده شده و دو اطاق بزرگ و سه حجرۀ کوچک را دارد و سقف هریک ازینها بصورت گنبد گردی ساخته شده است قبر سید علی همدانی در وسط این ساختمان قرار دارد.

و در همین جا یکی از خواهران وی ماه خراسانی و یک فتی (زن) موسوم به آفتاب پنهانی و ده نفر از اخلاف وی همین جا مدفون بوده که فرزند وی محمّد همدانی جز xxxxx جزو آنهاست.

---

1. Kashir Vol I P 116C. -۱

## خانقاه شاه همدان

خانقاهی که در شهر سرینگر در کشمیر بنام "خانقاه معلی" یا "خانقاه شاه همدان" برپا است و از آثار تاریخی اسلامی آن شهر است مکانی است که میر سید علی در آنجا بعبادت مشغول بوده و نماز جماعت میگذارده است (بر کنار رود خانه بهت)[2] مابین دو پل سوم و چهارم بنائی از قطعات چوب که ظاهرا پسرش سید محمد در سال ۷۹۸ هجری / ۱۳۹۵ میلادی در زمان سلطان سکندر ساخته است، وجود دارد و هندو مسلمان هر دو آنرا زیارت میکنند و بسر در آن این قطعه را کتیبه کرده اند -

---

۱- I. Loewenthal: "The Mosque of Shah-i Hamadān" Journal of the Asiatic Society of Bengal. Vol XXXII 1864 A.D. P: 278-280

وقف نامه خانقاه در سال ۷۹۷ هجری نوشته شده رک به تذکره جواهر زواهر (جواهر میوزیم، اشاره ۱۲)، محمد حسین فاروقی، اشاره ۱۳۷۸، ص ۵.

واقعات کشمیر اعظم برگ ۳۵ الف

حکمت ص ۳۴۱، ۳۴۲- تاریخ حسن کول برگ ۶۲ ب -

شہر کے قلب میں ہے مسجدِ شاہِ ہمدان جس سے ہر دیدۂ مسلم میں ہے نورِ عرفان
کہ درخشاں ہے ہر اک سمت کلامِ یزدان خانۂ دل کو ضیا بخش چراغِ ایمان

Kashir. Vol I P 89

۲- بهت رود خانه جهلم را میگویند رک به Moorcraft And George: Travels in Ladakh And Kashmir" Vol II P 114.



خانقاه معلی      خانقاه شاه همدان که شامل مسجدی بین سومین
پل و چهارمین پل در سرینگر واقع است

(Kashir vol I P92)



نمای داخلی مسجد شاه همدان (سرینگر).
(Kashir vol I P 89)

هر فیض که در سابقهٔ هر دو جهانست　در پیروی حضرت شاهِ همدانست
شاهِ همدان بلکه شهنشاهِ جهانست　ای خاک بر آن دیده که در ریب و گمانست

ابیاتِ زیر هم بالای در آن حقانی شده است

چو شد از کاه احمد خاتمِ دین　ز هجرت هفتصد و هشتاد و شش
برفت از عالم فانی بباقی　امیرِ هر دو عالم آلِ یس

---

ایدل اگر مطلب فیض دو جهانست　رو بر در شاهنشه شاهِ همدانست
مقرون اجابت ز درِ اوست دعا را　عرش است درت بلکه عرش نشانست

اسلوبِ ساختمان آن برخلافِ اسلوبِ متداول در ممالک اسلامی است و مشتمل است بر یک تالار مربع وسیع و خانقاه، این بنا چند بار طعمهٔ حریق شده و سپس مرمت یافته و در تاریخ کشمیر اعظم بزرگ حریقی که بسال ۸۸۰ در آن روی داده و حسن شاه آنرا تعمیر کرده است اشارتی رفته ـ

خانقاه و مسجدی در ترال (واقع پور ؟) است که بدستِ پسرش میر محمّد همدانی در زمانِ سلطان سکندر ساخته شده ـ

همین خانقاه و مسجدی و ساختمان در کشمیر مرکزِ تبلیغاتِ اسلامی بوده است ـ

در خلاصة المناقب ذکری از خانقاهی آمده است که در ختلان مرکزِ درس و تدریسِ سید علی همدانی میبوده و بتوسطِ کر نور الدین

جعفر بدخشی ساخته شده است[1] ولی راجع بآن اطلاعاتی بدست نداریم ـ

سید علی همدانی در همدان مسجدی بنا کرده بود[2] و چله خانه یا معبدی داشت که بدو قسمت فوقانی و تحتانی تقسیم میشود و از قسمت تحتانی بخانه سکونی سید راهی بود که در لیالی جمعه و اوقات سحر سید ازان راه بمعبد آمده و تا صبح بتهجد و قیام و قعود مشغول بوده است ـ

درقسمت تحتانی این بنا چند تن از اولاد سید مدفونند و ازین جهت این بنا در همدان بگنبد علویان معروفست ـ و بهتر باشد که در اینمورد قول آقای حکمت را درک کنیم ـ

---

۱- آ بیرگ ۲ ب ـ

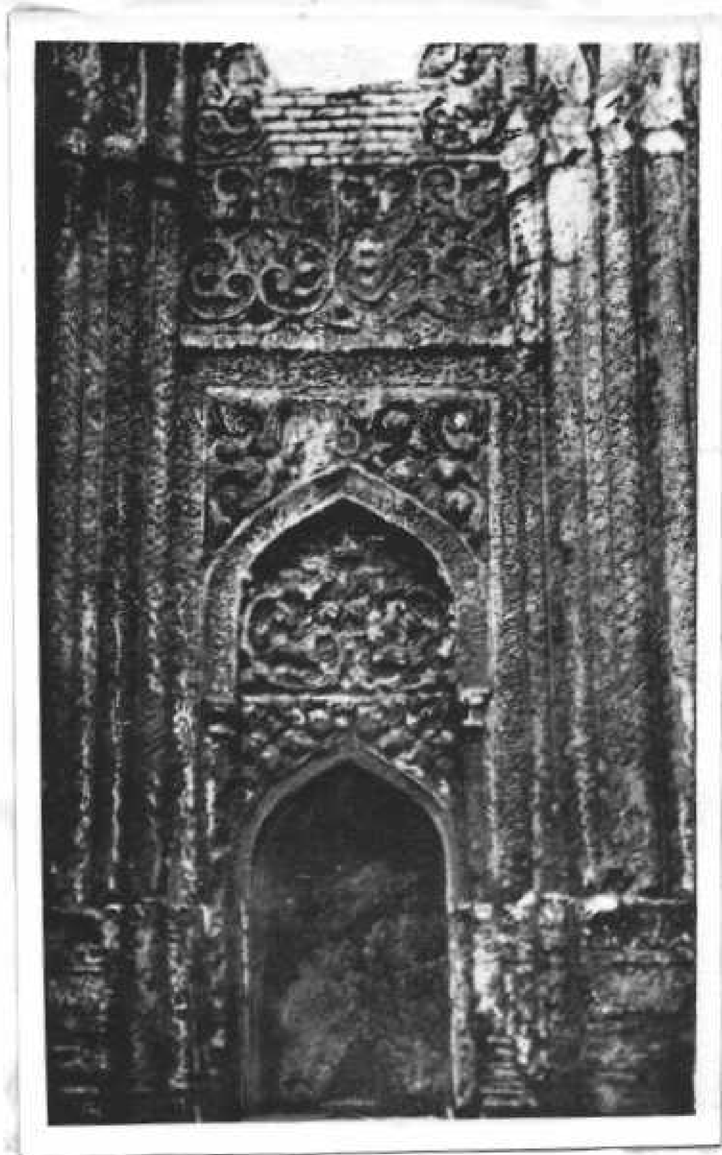
۲- آ بیرگ ۷۲ب الف ـ

۳- مشاهیر همدان • از کتاب تاریخ همدان آزاد همدانی مجله ارمغان سال هفدهم شماره ششم، شهر یور ماه ۱۳۱۵، ص ۳۲۷ ـ

## گنبد علویان

در اینجا مناسب مینماید چند کلمه راجع به بنای تاریخی مهمی که بخاندان سید مربوط است و از قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) در همدان باقی مانده سخن بگوییم - این گنبد ظاهرا متعلق است به خاندان علوی که در دوره سلجوقیان و بعد در همدان نفوذ و قدرت بسیار داشته است و با آنکه هیچگونه کتیبه ای که اشاره بتاریخ بنای آن بنماید ندارد علی الظاهر از ابنیهٔ دوره سلجوقی است و با آجر پخته ساخته شده و داخل آن گچ بری فراوان دارد و یک بنای مربعی است که از داخل نیز یک سالون مربع میباشد، بعضی معتقدند که سابقا روی آن گنبد بوده ولی این شایعه هم که بنای علویان بصورت خانه کعبه بوده است ممکن است صحت داشته باشد یعنی گنبد روی آن نبوده است -

یک کتیبه بخط کوفی و گچ بری از قدیم دورا دور آن بنا باقی است مشتمل بر آیات قرآنی که سه ضلع شرقی و غربی طالار را تزیین می نماید از بیرون نیز بقایای کتیبهٔ آجری کوفی پدیدار است این بنا در وسط فضای وسیعی جای دارد که بباغ صمر عقیل معروف است و شاید قدیما در اطراف آن قبرستان بوده و بعد ها میر عقیل نامی آن را بصورت باغ در آورده است -



گنبد علویان نمای داخلی (همدان، ایران) که شاه همدان و
بعضی از اسلاف و اخلاف وی در انجا مشغول ریاضات
روحانی بوده اند



گنبد ع

(صد و سه)

این بنای معماری تاریخی از طرف ادارهٔ کل باستان شناسی ایران از سال ۱۹۳۲ جزو فهرست آثار ملی درآمده و در سال ۳۹-۱۹۳۸-۲۹ میلادی بخرجِ وزارت فرهنگ و بازرسان مسواهد ره گذار آنرا مرقبی بنا نموده اند و سقفی از چوب برآن نهاده اند[۱] -

---

۱- آقای علی اصغر حکمت "از همدان تا کشمیر" یغما سال چهارم شماره هشتم ص ۳٤۲- ۳٤۳

در زیر طالار مربع گنبد سردابی است که اکنون یک قبر در انجا مستور از کاشی نو وجود دارد، بعضی این قبر را متعلق به میر سید علی همدانی داشته اند و این اشتباه محض است ظاهرا آن قبر متعلق به میر سید علی نام دیگری است از اعقابِ سید که چون پیرو سلسله نور بخشیه بوده و برسم آن طایفه جامه سیاه می پوشیده به سیاه پوش معروف گردیده است حکمت، ص ۳٤۳ -

## روایات و اخبار

درالسنه و افواه مردم همدان روایات و اخبار زیاد راجع باین بنا معروف

معروفست که مشهور ترا همه از این است ـ

۱ـ گویند که از زیر این بنا نقبی بوده که متصل بخانه کعبه می شده است و ممکن است این افسانه از اینجا ناشی باشد که از خانه میر سید علی سیاه پوش تا این بنا زیر زمینی معبری یا دهلیزی مخفی بوده است که سید برای گرفتن چله و یا عبادت از خانه خود به این مسجد که چون کعبه مکعب بوده است آمد و رفت میکرده ـ

۲ـ گویند که در این دهلیز تحت الارضی دو شمشیر بطور متقاطع نصب شده و تابوتی در جنب آن قرار دارد که هرگاه کسی از آن راه برود اگر حاجی و رستگاری باشد بی گزند عبور نماید و اگر گمراه و گناهکار باشد با آن شمشیر ها کشته می شود و جسد او در آن تابوت فرو می افتد (فعلاً در زمین بجز جوجه اثر مدخل دهلیز یا منفذ روزنه ای وجود ندارد) ـ

۳ـ گویند که اگر کسی مسافری داشته و از او بیخبر مانده و از حیات و ممات او بی اطلاع باشد (ص ۳ ) در آن زیر زمین با صدای بلند نام او را بخواند صدائی شبیه بخنده یا گریه خواهد شنید خنده دلیل بزندگانی و گریه دلیل به مرگ آن مسافر است ـ

ـ اگر کسی در آن زیر زمین دیگجوش بپزد و فقرا را طعام کند هر حاجت که خواهد روا گردد و زنان عقیم برای آوردن فرزند بیشتر آنجا میروند و طلب فرزند می کنند

---

۱ـ حکمت ص ۳۴۲ ببعد ـ

## فرزند و اعقاب سید همدانی

از اولاد سید جز یک فرزند[1] اسمی دیگری همناسم ـ نام فرزندش سید میر محمد همدانی است که در سنه ۷۷٤ هجری / ۱۳۷۲ میلادی با عرصه وجود نهاد و هنگام ارتحال پدر بزرگوارش دوازده سالگی بود. مولف نهایت الابرار ص ۲۳ می‌نویسد " جناب قطب ربانی (سید علی همدانی) قبل از انتقال خود دو کاغذ شریف یکی خلافت نامه و دوم وصیت نامه بدست مبارک خود تحویل مولانا سرائی نموده فرمودند که نزد خواجه اسحاق ختلانی و مولانا نورالدین بدخشی که از خلفای خاص حضرت سید بودند این دو کاغذ شریف را بگذار وقتیکه خواجه اسحق ختلانی و مولانا نورالدین بدخشی در خدمت حضرت امیر محمد همدانی رسیدند حضرت میر کاغذات پدر نامدار از ایشان درخواست فرمود حضرت خواجه هنگی کاغذ و وصیت نامه بحضرت میرداده گفت که کاغذ دوم بکسی دادن جایز است که بطلب حق سبحانه تعالی بمقام مطلبه مطلوبیت رسد و خود را از درجه خادمیت بمخدومیت رساند ... هنوز آن وقت نیست بعد چندگاه نوش کرده شود پس باستماع این سخن جناب میر تغیر تغییر حال شده سجاده شیخیت را ترک داده در خدمت و ملازمت

---

۱- رجوع شود به آ: برگ ۱۰۳ الف. تاریخ کشمیر برگ ۱۶۱ ب، واقعات کشمیر برگ ۴۳ ب، نگارستان کشمیر ۳۷٤، Kashir vol I p 92.

حضرت خواجه مدت سه سال و پنج ماه بسر رسانیده منازل سلوک طی فرموده آنگاه در خدمت مولانا تعلیم(ص ٢٤) آداب طریقت گرفته کامیاب شدند و در سن شانزده سالگی خط ارشاد حاصل نموده بمسند ارشاد و شریعت نشستند بعد در شهور سنه هفتصد و نود و شش هجری (١٣٩٣ میلادی) و بقولی در سنه هشتصد و یازده هجری در خطه کشمیر مع سه صد کس و بقول بعضی ششصد کس حضرات سادات و علما و فضلا همراه گرفته تشریف شریعت ارزانی ساختند ... وی در سال ٨١٧ هجری عازم حج بیت الله گردید و بمراجعت بختلان رفته و همانجا در سال ٨٥ هجری (١٥٠ ميلادى) رحلت نمود و متصل مرقد پدر خود مدفون گردید-

راجع به اعقاب سید آقای علی اصغر حکمت[1] مینویسند:

اعقاب و احفاد سید علی در نقاط مختلفه هنوز باقی هستند اولاد در همدان سادات علوی از باز ماندگان وی بشمارند و هنوز از عواید موقوفه باغ علی که در قسمت شمالی همدان در نزدیکی مقبره بابا طاهر واقع است حق الارتزاق میگیرند-

دوم در سرینگر-

سوم در بلخاب نزدیک کشمیر-

---

١. حکمت ص ٣٤١-

## مریدان سید همدانی

از مریدان و همکاران سید همدانی اسامی زیر را شمرده میشود

۱- نور الدین جعفر بدخشی مولف خلاصة المناقب ـ

۲- شمس الدین اسحاق ختلانی که ویرا شاه شهیدان گویند و مرشد میر محمد نور بخش موسس فرقه نور بخشیه بود (آ برگ رساله مستورات برگ واقعات کشمیر، اعظم برگ ۳۶ الف. طرایق الحقایق ج ۲، ص ۳۰۴، ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۴۳) اورینٹل کالج میگزین، فروری ۱۹۲۵م ص ۵۰

۳- قوام الدین بدخشی (آ برگ ۸۲ ب، ۹۹ ب رساله مستورات برگ ۳۶۴ ب، واقعات کشمیر، اعظم برگ ۳۶ الف.

۴- میر سید حسین سمنانی (تاریخ کشمیر اعظم برگ ۳۷ الف)

۶،۵ سید حسن بن سید حسین سمنانی و سید حیدر برادر زاده وی (ایضا)

۷- میر سید حیدر (ایضاً)

۸- سید جمال الدین عطایی (ایضا)

۹- سید کمال الدین (تاریخ اعظم برگ ۳۸ الف تحایف الابرار، ص ۱۹)

۱۰- سید کمال شانی (تاریخ کشمیر اعظمی برگ ۳۸ الف، تحایف الابرار ص ۲۰)

۱۱- سید جمال الدین (تاریخ کشمیر برگ ۳۸ الف ، تحایف الابرار ص ۲۰)

۱۲- سید فیروز (تاریخ کشمیر برگ ۳۸ الف ، تحایف الابرار، ص ۲۰)

۱۳- سید محمد کاظم حوالدار کتب سید علی همدانی بود (تاریخ کشمیر برگ ۳۸ ب ، تحایف الابرار، ص ۲۰)

(صدر هشت)

۱۴. میر سید رکن الدین (تاریخ کشمیر اعظم ورق ۳۸ ب ، تحایف الابرار، ص ۲۰)

۱۵. قطب امجد سید محمد قریشی (تاریخ کشمیر اعظم ورق ۳۸ الف ، تحایف الابرار، ص ۲۰)

۱۶. میر سید عزیز و سید مراد (تاریخ کشمیر اعظم ورق ۳۸ ب ، تحایف الابرار، ص ۲۰)

۱۷. میر محمد قاری (واقعات کشمیر اعظم ورق ۳۹ الف ، تحایف الابرار، ص ۲۱)

۱۸. شیخ احمد خوشخوان (واقعات کشمیر اعظم ورق ۳۹ ب)

۱۹. سید جلال الدین عطائی (تحایف الابرار، ص ۱۹)

۲۰. سید محمد قریشی (تحایف الابرار، ص ۲۱)

۲۱ سید بهاء الدین (تحایف الابرار، ص ۲۱)

۲۲. سید جعفر (تحایف الابرار، ص ۲۱)

۲۳. سید محمد کبیر (تحایف الابرار، ص ۲۱)-

(صدونه)

## تبرکات شاه همدان

اهالی کشمیر بعضی از تبرکات سید را نگاهداری کرده اند که ذکر آنها در ثمایت الابرار، ص ۳۵۶، چنین آمده است

در خانقاه معلی گویند که حضرت علی شاهی امیر کبیر سید علی همدانی قدس الله سره و افاض علینا بره هنگام یافتن ارشاد از حضرت شیخ محمد ازکانی رحمة الله علیه دو عدد تبرک حاصل فرموده اند یکی: درفش مبارک حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که در غزوات عالیات با خود میبردند و دوم: ستون خیمه شریفه حضرت آنحضرت و این دو تبرک را حضرت امام حسین رضی الله عنه در واقعه کربلا همراه بوده اند فقط چون حضرت علی شاهی بقدوم میمنت لزوم خود شهر کشمیر را مشرف فرمودند و تبرکات موصوفه همراه خود آوردند و خدمت علداری و برداشتن این تبرکات بملک لدی ماگری که از میان کشمیر بود تفویض فرمودند و آنجناب سیادت هنگام مراجعت در کنر و سواد رسیده ملک لدی ماگری را فرمودند که این علم مبارک را در آن شخص بگذارد همه این علم مبارک بهفت مرتبه در حرمین شریفین رسیده است ازانجمله دو مرتبه همراه قطب المحققین شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره، پس بشیخ محمد ازکانی عطا کردند و سه کرت در حرمین محترمین باشیخ موصوف رسیده اند و شرافت بسیار

و کرامت بیشمار این دو تبرک دارد۔ پس لدی ماگری بموجب ارشاد آنجناب
این هر دو گر تبرک و عصای مبارک حضرت علی شاهی قُدِّس سره همراه
خود از انجا آورده در خانقاه معلی گذاشت پس وقتیکه سلاطین این سر
زمین احتیاج لشکر کشی بردشمنان می افتادی علم بدا حضرت پیش پیش
خود برده رو بروی خصمان داشتندی و بقدرت حضرت حق سبحانه و
تعالی بر لشکر دشمن خوفی و ترسی مستولی گردیده هزیمت بجای
غنیمت شمردندی و اینها فتح و ظفر یافتندی و جز در اوقات نزول
آفات و بلیات و قحط و جابر موقع بقد نقل در عید گاه تبرکات موصوف
را میبرند که مروج و معمول است و وقتیکه وقوع واقعه و نزول
نازله شدید تر میباشد در صحن خانقاه معلی بوقت نصف شب تبرکات
مذکوره بر آرند و بخدا التجا و عجز و زاری میکنند تاکه دفع بلا
میشود چون سکان بر شهر کشمیر تسلط یافتند ستون مبارک موصوف
را از بالای خانقاه معلی بکمال عداوت و تعصب جبلی بزیر افگندند
تا که از میان شکسته شد و هر دو قطعه مبارکه و علم شریف جو
موجودند و عصای مبارک حضرت سیادت پناه که با این تبرکات بود شخصی
از مردمان پاکلی در خانقاه معلی بچندی خلوت نشست آخر الامر بوقت
فرصت آن عصای مبارک را بدزدی برده رفت۔

## روابط ختلانی با حاکمان وقت

علاوه بر اینکه سید علی ختلانی با اغلب صوفیا و عرفا و اولیای زمان خود پیوستگی نزدیکی داشته با سلاطین و حکام معاصر هم در تماس بوده و مکاتبه داشته چنانکه می بینیم مکاتیب او بنام طغانشاه حاکم کنهاد و سلطان علی الدین حاکم باغلی و سلطان غیاث الدین حاکم باغلی هم، سلطان قطب الدین حاکم کشمیر دستیاب میشود و ازین نامه ها هویدا است که سید در پند واندرز و راهنمایی و خرده گیری به پادشاهان و حکام چه اندازه بیباکی و صراحت لهجه داشته و درس وظیفه شناسی و عدل و عفت و تهیه ترفیه احوال رعایا را بانها میداده است ـ

در یک نامه خطاب بسلطان قطب الدین نوشته است که نخستین چیز که در آخرت در باره ی وی از پادشاهان سوال خواهد شد عدل و عفت است و گفته است کار دنیا سهل است ولی کار آخرت بسیار ~~بشتر~~ دشوار میباشد که ترس و بیم آن روز باندازه ای خواهد بود که پدر مانند حضرت ابراهیم علیه السلام از حال خود بحال فرزند خویش مثل حضرت اسماعیل علیه السلام نخواهد پرداخت و حال عامه ی مردم چگونه باشد و در همین نامه گفته است که حاکم مکلف و موظف است که رعایا را امر به معروف

---

۱- مکتوبات امیریه (برگ ۱٦٤ الف ـ برگ ١٦٩ ب)

کند و بآن آشنا سازد و بین رعایای خودش محبت بمردم پیر مانند فرزندی و محبت بکودکان آنها مانند پدری رفتار کند و استیصال ظالمان و دادرسی از مظلومان و کمک بآنها و صحبت بفاجران از وظایف عمده‌ی حاکم است که و نیز باید از محرمات و اکل حرام برحذر باشد.

طغانشاه از شاه همدان خواسته بود در ناحیه‌ی باخلی راهنمای دینی و اخلاقی مردم و تعلیم احکام شرعی را بعهده‌ی خود بگیرد و باین مناسبت در شهر اعلام کرده بود که هر که فرمان شرع را گردن ننهد با شمشیر سیاست کشم ولی با وجود این منادی بعضی از فتنه انگیزان باهم سازش کردند و طریقه‌ی شقاوتی را بکار بردند و در اینمورد سید همدانی بپادشاه نسبت بآنها گفته بود:

"این حد ایشان نیست بر شما از جانب عزیز تقویت باشد ... اگر شما میخواهید که مردم این ناحیه همان رفتار را با من پیش گیرند که یزید با حسین علیه السلام داشت سهل است این جور و جفا بر من عین سعادت است که هر کس حق گویی را اساس کار خود میسازد مردم با او عداوت میورزند".[۱]

در یک نامه بحاکم باخلی علی الدین نوشته بود که دنیا عارضی و فانی است و بهارش مانند بهار گل و ریحان است که بعد از چند روز پژمرده

---

۱- مکتوبات امیریه برگ ۱۶۸ الف.

میشود لذا باید حکومت و اقتدار را طوری بکار ببریم که وسیلهٔ سعادتِ ابدی گردد و سپاس نعمتِ حکومت و جاه آنست که نسبت بمردم عدل و احسان را مراعات کنیم.[1]

حاکمانِ ناحیهٔ پاخلی از شاه همدان بسیار احترام میکردند چنانکه می بینیم که والی پاخلی محمد خضر شاه در آخرین مسافرتِ همدانی، وی را باکمالِ احترام و اکرام مهمان خود ساخت و پس از درگذشت او اصراری داشت که جنازه نعش را در پاخلی دفن بکنند و سپس این حاکم در تشییعِ جنازهٔ وی هم شرکت داشت.[1]

همچنین محمد شاه حاکمِ بلخ هم بسوی روابطِ خوبی داشت و وقتی حکومت بلخ از دستش رفت، سید میگفت:

"زود باشد که ملکتِ بدخشان بشیخ محمد باز گردد." [2]

چون سید بکشمیر آمده سلطان قطب الدین و اکثر اعیانِ سلطنت بآن صفه که امروز هم وجود دارد و موسوم است به حجره خاص و در زندگانیش عبادت گاهِ خمس الاوقات او بوده است برای زیارتِ وی نامدند.[3]

در محلِ او هند در جنگی که بین دو حاکمِ مسلمان شده بود، سید حاکمِ کشمیر سلطان شهاب الدین را با وجود اینکه غلبه در جنگ با لشکری

---

۱- آ: برگ ۹۹ ب، ۱۰۱ ب - ۲- آ، برگ ۷۱ ب -

۳- رسالهٔ مستورات، ۴۱۵ ب، واقعات کشمیر، ۳۵ الف، تاریخ اقوام کشمیر ص ۱۳۶

بوده است بصلح وادار کرد[1] ـ

و در یک موقع دیگر می بینیم که وقتی سید همدانی در یک مسافرت نزدیک به اردبیل رسید حاکم آنجا باستقبال وی از شهر بیرون آمد و به تعایشی بخدمت وی عذر آورد و در مهمانی در قدوم نثار کرد[2] ـ

حاکم کشمیر سلطان قطب الدین کلاهی را که شاه همدان بوی اعطا نموده بود بسیار عزیز داشت و همیشه بر سر میگذاشت گفته اند که سید پیشگوئی کرده بود که تا این کلاه مخفی نگردد اولاد قطب الدین فرمانروائی خواهد کرد تا زمان فتح شاه سلاطین این سلسله همین کلاه را بر سر گذاشته بعد بار می آمدند و موخر الذکر وصیت کرده بود که این کلاه را با میت وی دفن کنند و بر آن وصیت عمل کردند[3] و یکی از بزرگان وقت گفته بود

"برکت و سلطنت را زیر زمین برد[4]" تاج شاهی از سر شاهان کشمیر برفتاد[5] این درست بوده یا نه ولی تاریخ شاهد است که پس از فتح شاه حکومت ازین خانواده منقرض گردید ـ

---

---

۱ـ 1: Kashir Vol I P 86.

۲ـ رسالهٔ مستورات برگ ۳۸٤ الف ـ

۳ـ واقعات کشمیر برگ ۳۵ الف، تاریخ کشمیر حزانی کول برگ ۹۰ الف، آب کوثر ص ٤۳۱ ـ

٤ ـ نگارستان کشمیر ص ۱۵ ـ

۵ـ ایضا ص ۲۱۷ـ

## مساعی همدانی در کشمیر برای توسیع اسلام

زندگانی سید علی همدانی با فعالیت وجد و جهد همراه بود است و مقصود مساعی وی هانا تعلیم و ارشاد و راهبری مردمان بوده است که همگان را براه راست و درست ایمان و اعتقاد بخدا و پیروی از شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان وی میخواهنده و هر جائیکه رفت تعلیمات و احکام اسلام را انتشار داد و اهالی ملک ترکستان را مشرف باسلام کرد[1] همدان و ختلان و کشمیر مرکز تعلیمات وی بوده و از همه بیشتر مساعی وی در کشمیر بار آور شد که اینجا برای رشد و هدایت و تبلیغات دین اسلامی شهرتی و صیتی یافت و کوشش های وی بود که اکنون هیچ[2] مورخ و تذکره نویس کشمیر در نوشتن تاریخ اسلام آنجا اسمش را فرو گذاشت میتواند کرد.

دارا شکوه نسبت به شاه همدان نوشته است

---

۱- رسالهٔ مستورات برگ ۳۶٤ ب ـ

۲- رسالهٔ مستورات ۳٤۷ ب، ۳٦٤ ب، مجالس المؤمنین ص ۳۱۲ ببعد، واقعات کشمیر برگ ۲۵ الف ببعد، تاریخ کشمیر سرائی کول ۶۰ الف ببعد ـ آب کوثر ص ۴۳۰ ببعد

Kashir Vol I P 84-92, Arnold : The Preaching of Islam (1945) P 292,
Lieut. : "A Sketch of Muhammadan History of Cashmere" P 414 (Journal of the Asiatic Society of Bengal Vol XXIII)
Sir Walter Lawrence : Travels In the Valley of Ladakh P 285
Do The Gazetteer of India, Kashmir And Jammu P 118

"ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم ایشان است ـ[1]

در دائرة المعارف اسلامیه ( EI ) ج ۱، ص ۳۹۲ سید همدانی بالقاب یک صوفی و عارف و رهبر مقدس کشمیر[2] معرفی شده است ـ

مترجم تاریخ رشیدی (ص ۴۳۲ ) میگوید که وی را میتوانیم از اولیا و یک نوع مربی جمعیت مسلمین دره کشمیر تلقی کنیم ـ[3]

تامس بیل[3] ضمن ذکر سید علی همدانی و پسر وی محمد همدانی نوشته است که این دو تن سید مهاجر دین و مذهب مردم کشمیر را وجودی بخشیدند و استوارش ساختند و برای جنبش های دینی در این وادی از راهبران برجسته بوده اند ـ

( Lient ) بدینگونه اظهار نظر کرده است که سید علی همدانی عشق و طبع شور انگیزی را برای جذب و قبول روحیه اسلامی در کشمیر بوجود آورد ـ

---

۱- سفینة الاولیاء، ص ۱۰۸ ـ

2. EI vol I, Fascicule 7 P 392.

3. Elias & Ross Denison : Translation of Tarikh-i Rashidi P432.

4. Thomas Beale : Oriental Biographical Dictionary P238.

5. Lient : "A Sketch of the Muhammadan History of Cashmar" The Journal of the Asiatic Society of Bengal Vol XXXII P 414

سید علی همدانی در همان موقع ورود خود بکشمیر دو نفر از سرشناس بزرگ هندو را با شخصیت گفتار و کردار خود بحلقه‌ی اسلام در آورده بوده و در همان آغاز این حادثه‌ی مهم باعث شهرت وی شده بود[1]

و طبق قول حاجی محی الدین وی سی و هفت هزار نفر را از اهالی کشمیر مسلمان ساخته بود[2] ـ

در هر حال مسلم است که در ردیف مبلغین برجسته‌ی اسلام در شبه قاره پاک و هند اسم سید همدانی فراموش شدنی است زیرا وی یک [illegible] سابقه‌ی اسلامی و ایرانی بوده که نه تنها عوام مردم بمساعی وی با حقایق دینی آشنا شدند بلکه سلاطین ناحیهٔ کشمیر هم تحت تاثیر

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کلمات حیدریه فی احوال اولیاء الله موسوم به تحفة الابرار ص ٢٤،

آب کوثر ص ٤٣٠، تواریخ اقوام کشمیر ص ١٣٦،

حکمت ص ٣٤١ ـ

۱- واقعات کشمیر برگ ۲۳ ب تحایف الابراره ص ۱۳ ـ

۲- تحایف الابراره ص ١٤ ـ

تبلیغات وی قرار گرفته از ایمان و عرفان بهره مند گردیدند اگرچه پیش از ورودِ وی در کشمیر بعضی از اهالی آنجا بدایرهٔ اسلام در آمده بودند و اسلام اینجا معرفی شده بود، بلبل شاه[1] و مخدوم جهانیان جهان گشت[2] تعلیمات اسلام را بکشمیر برده بودند ولی هنوز عقیدهٔ توحید در دل آنها خوب نکرده بوده و باوجود مسلمان بودن هاهنوز رفت و آمدی به بتخانه ها داشتند و قوام الدین یکی از مریدانِ همَدانی که بمعیتِ وی درین ناحیه آمده بود گفته است

"چون نزدیک بآن مالک رسیدیم دیدیم که بوی از ایمان و اسلام در آن ملک نیست چون در شهر در رسیدیم بجای مسجد هر جا بتخانه دیدیم[3] مردم کشمیر و والی کشمیر از راهبان و مرتاضین هند و متاثر بودند و ازانها تعظیمی میگردند- بعضی از معاملات شان از غیر مسلمین گرفته شده بکلی خلاف شریعت بود -

و سید علی همدانی درس حقانیت و وحدانیت را بانها داده باصلاح و تکمیل عقاید آنها کوشید و قلوب را بمعرفت ربانی منور ساخت و حاکمِ

---

1.2. Arnold : The Preaching of Islam (1948 A.D) P 292, ۲-۱

Kashir Vol I P 83, 84:

بگفتهٔ جهانگیر کشمیریان بسال ۷۱۲ هجری متعارف باسلام شدند ترجمه تزوک جهانگیری ص ۲۹۷ -

۳- رسالهٔ مستورات برگ ۴۰۲ الف ، ب -

کشمیر که هنوز لباسِ غیرِ اسلامی را در بر میکرد، بجای سید لباسِ سلاطینِ اسلام را اختیار کرد[1] و برخلاف آیینِ اسلام دو خواهر حقیقی را در زوجیتِ خود داشت بامرِ سید علی هَمَدانی یکی ازان دو را طلاق داد.[2]

خلاصه وی یکی از مبلغینِ برجسته‌ی اسلام در کشمیر بوده که بنابر گفته‌ی غلام سرور لاهوری:-[3]

"احکامِ شریعتِ غرا بطفیل آن محبوبِ کبریا در کشمیر رواج یافتند و هزار ها گمراهانِ لا یعقل رو براه آوردند" -

اینطور به کاوشِ روحانی و عظمتِ مقامِ معنوی خویش در تهذیب و دین و فرهنگِ کشورِ کشمیر تغییری برپا کرد و بقول علامه اقبال ایرانِ صغیر را آفرید و همین کمالاتِ معنوی وی را در نظر داشته حکیمِ ملت شاعرِ ارجمند اقبال' شاهِ هَمَدان را سیّد السادات و سالارِ عجم خوانده چنین در حضورِ وی ابراز عقیدت مینماید[4]

سید السّادات، سالارِ عجم — دستِ اُو معمارِ تقدیرِ اُمم

تا غزالی درس اَللّه هُو گرفت — ذکر و فکر از دودمانِ اُو گرفت

---

۱- مرآت العالم برگ ۱۰۶ الف، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸، آب کوثر، ص ۴۳۱

۲- تاریخ کشمیر، حزائن کول برگ ۶۰ الف م مرآت العالم برگ ۱۰۶ الف، آب کوثر ص ۴۳۱

۳- خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۸ -

۴- جاوید نامه ص ۱۸۵ -

مرشدِ آن کشورِ مینو منظر — میر و درویش و سلطان را شمر

خطّه را آن شاهِ دریا آستین — داد علم و صحت و تهذیب و دین

آفرید آن مردِ ایرانِ مغیر — با هنرهای غریب و دلپذیر

یک نگاهِ او گشاید صد گره

غمز و تیرش را بدل راهی بده[۱]

## سلوک و ریاضتِ خدائی

نور الدین راجع بعباداتِ سید نوشته است:-

" جناب سیادت دوازده ساله بوده است که بسلوکِ راهِ خدای توجه نموده است و در سن هفتاد و سه از دارِ فنا بدارِ بقاء رحلت کرد پس مدتِ توجهٔ آنجناب بحضرتِ ربّ الارباب شصت و یک سال بوده باشد."[1]

سید دربارهٔ ریاضاتِ خویش می فرماید:

" هر ریاضتی که مشایخ سلف کرده اند من آن همه ریاضات کرده ام اگر اسرار آن ریاضات در من اثر کرده باشد یا نکرده باشد امید است که پادشاه عالم اسرار آن ریاضات را در تبع باخلاص ظهور بخشد ... و حضرت مصطفی(ص) فرموده است: نحن و من اتبعک "[2]

در یک مورد دیگر میگوید:

" آنچه بزین العابدین دادند بمن داده اند وصف علمای زین العابدین از لقب شریفش معلوم میشود"[3]

ازین عبارت آخرین مستفاد میشود که سید بکثرتِ عبادت اشتغال داشته است چنانکه سابقاً گفتیم که وی در صغر سن در محضرِ خالِ خودش سید علاء الدوله سمنانی قرآن مجید را بحافظه سپرد و سپس

---

۱- آ برگ ۱۰۱ ب - ۲- آ برگ ۷٤ الف -
۳- آ برگ ۲٤ ب -

چون بزمرهٔ مریدان شیخ محمود مَزدقانی آمد، در ایام مجاهدهٔ خود بخانقاه کفش کهای را تمیز میکرد و گاهی در صحنِ خانقاه جاروب میکرد گاهی در زمین کلنگ میزد و یک موقع برای شیخ خود در بیت الخلا کار کناسی انجام میداد و بعدا بآب کشی مامور گردید وقتی در محضرِ اخی علی دوستی بوده که حمل و نقلِ سنگهارا برعهده داشت و خود اخی زمین را شخم میزد و بذر میافشاند و سید را هم بشخم زدن میگماشت ـ

در محضرِ شیخ مَزدقانی چون سید بذکر گفتن پرداخت حضور باندازه ای پیدا شد که طاقت نداشت[1] و در همان سفر سی وی را در چاهِ زندان انداختند[2] و در صحنِ خانقاهِ شیخ در هر هفته دو بار سماع بود و سید رقص میکرد[3] ـ

هیچ وقت بریاضت و عبادت های خویش اکتفا نمیکرد و همیشه هرچه بیشتر / میخواست مجاهده کرد گفته است:

« الله گفتن باشد نه الله دیدن تا از چشم خون نچکانیدن یا آب نریزانیدن یا بشکلت وجد پیدا کردن »[4]-

دربارهٔ سرعت رفتار و قرآن خواندن وی نورالدین آورده است:

« تا دیگری چند قدم برفتی حضرت سیادت مسافتی قطع کردی و در

---

۱- آ برگ ۱۲ الف -
۲- آ برگ ۲٤ ب -
۳- آ برگ ۱۲ الف -
٤- آ برگ ۳۱ الف -

وقت قرآن خواندن تا دیگری چند کلمه خواندی جناب سعادت بساری از قرآن خواندی» [1]

راجع بحقیقت اسم اعظم گفته است:

«باید که سعی بلیغ بحقیقت اسم اعظم رسیده شود تا عظمت او مشهود گردد زیرا که در آن وقت که اسم اعظم بر من کشف گشت چنان عظیم دیده آمد که من یک انگشت او بودم» [1]

وقتی در تربیه علی شاه باصحاب خودش گفته است:

«شما را شرم نماید که با این رنگ و بوی درویشی فرج مطلبید بخوردن و خفتن واللّه که پنجاه سالست که من باختیار خود پهلو بر زمین نهاده خواب نرفته ام و بآن محنت ~~چه~~ بعد هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمیدانم». [2]

یک دفعه دیدم در تالیفات شیخ محی الدین ابن عربی باین مطلب بر خوردم که وی هفتاد روز گرسنه مانده بود و بعداً نیز همتای خودش را نیز آزمون کرد و صد و هفتاد روز بدون اکل و شرب بسر برد و گفت:

«اگر چیز خوردن سنت نبودی در باقی عمر این درویش چیزی نخوردی» [3]

چندین سال غذای غیر از جو نداشت روزی ملش کشید گوشت

---

۱- آ برگ ۷۰ ب -
۲- آ برگ ۷۴ ب -
۳- آ برگ ۷۱ ب -

بخورد، خریدند و آورد چون خواست آنرا بپزد خواب بروی غلبه کرد

و در رویا حضرت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلّم را زیارت کرد

که میفرمود اصدا صدوک یمن طشک

همینکه بیدار شد گوشت را دور انداخت و مدت دو سال از خاصه[1] جامد/ بود/

خودش گفته است که

هفت سال از جامه جز خرقه نپوشیدم و از طعام جز نان نخوردم[2]۔

وقتی در ملکِ روم چهل روز پشت سر هم یخ را بشکست و شست و شو

میکرد و از جامه جز خرقه کهنه نداشت۔[3]

حتی آنقدر ریاضت کشید که روزی حضرت فخر موجودات صلّی اللّه

علیه و آله وسلّم را در واقعه دیده که ایشان فرمود یا ولدی بر جانِ

خود چندان محنت منه که مقبولِ درگاهِ حق شده،[4]

با اغلب اوقات بعد بیدار حضور سرور کاینات صلّی اللّه

علیه و آله وسلّم مشرف میشد و در یک موقع معنی فصوص را از انحضرت

پرسید و دریافت[5] و دعای بعد از طعام را هم از آنحضرت بعد تعلیم

فرمود[6] و کسب کلاه دوزی هم بفرمان جناب رسالتمآب صلّی اللّه

علیه وسلم ورزید[7] و رساله اربعین امیریه که مجموعه احادیثی است راجع

---

۱- رساله مستورات برگ ۱۴ و ۱۴ الف ۔ ۲- آ برگ ۷۲ الف ۔

۳- رساله مستورات برگ ۱۳ و ۱۳ ب ۔ ۴- آ برگ ۷۲ الف ۔

۵- آ برگ ۷۴ الف ۔ ۶- آ برگ ۷۴ الف ۔ ۷- آ برگ ۷۳ الف و ب ۔

به امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه جز باشارهٔ حضرت پیغامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم صحبت کرد[1]. و نخستین بار که سید بدیدار ایشان نایل گردید وقتی بود که سید بخدمت اخی علی دوستی x رفته و بوی در ذکر موافقت نمود و در اول غیبتی دیدار حضرت پیغامبر یافت[2] و وقتی گفت:

«در اوایل سلوک مارا در هر دو شنبه بحضرت مصطفی صلّی الله علیه و آله وسلّم صحبت خاصه میبود و از غضب خود ملالتی در خاطر می آمد، لاجرم حضرت مصطفیٰ فرمود که ملول مشو که غضب تو موجب رحمتست»[3]

سید مظهر جلال ذات بوده و در اغلب مواقع زود خشمناک میشد و در یک مورد در جواب استفسار نورالدین فرمود که خشم گرفتن ما موجب ترقی و باعث فضل ریاضی است بر اشخاص[4].

بعضی فضایل روحانی و کمالات معنوی سید را بستان شاه در دیوان آتشکده وحدت ص ۳۷۱— ۳۷۲ چنین ابراز نماید:

ای حریم وصال ربانی — عارف حق فاعلی ثانی
شاه کوئی خلاصهٔ ایجاد — شمع عرفان نور یزدانی
ای مرا مصطفای وقتی تو — من ترا بوذر و چو سلمانی

---

۱- رسالهٔ بعض المناقب برگ ۳۱۶ الف - برگ ۳۲۱ ب -
۲- آ برگ ۱۱ الف - ۳- آ برگ ۶۹ ب -
۴ - آ برگ ۶۹ ب -

(ص ۳۷۳)

یا دل در دو دیده بریان | یا ر اندوه و چشم گریانی
سائلم بر درت فلا تنهر | شیئاً لله ز فیض یزدانی
دست من گیر و دستگیری کن | تا نیفتم بچاه ظلمانی
بهر پابوس تو ز کابل و هند | سوی کشمیر گشته ام جانی
در جوارت فتاده ام مضطر | رحم کن بر من خراسانی

شاه عرفان و لمعهٔ وحدت
نور ایمان یا علی ثانی"

و محرم علی چشتی در مقدمه آتشکده وحدت ص ۲۹ - ۳۰ گوید

"در مرتبه و شان تو بی مثل و نظیری
مشهور دو عالم تو امیری و کبیری
فانی شده در ذات سمیعی و بصیری
از بحر حسن بر همه احوال خبیری
احوال دل ای شاه نگویم که تو دانی
بالله همه دانی که تو شاه همدانی"

## مذهب همدانی

قاضی نور الله شوشتری در ضمن بیان و اوصاف معنوی سید علی همدانی ویرا شیعه دوازده امامی شمرده است و در اثبات این مطلب بعضی از ابیاتش آمده است و درین شکی نیست که سید در حُبّ حضرت علی کرم الله وجهه اشعاری دارد که در انها ادعا میکند من علی را میشناسم و میدانم ولی معرفت امیر المؤمنین و محبت مولای مومنان مخصوص با فراد شیعه نیست و یک فرد مُسلم شکل پیدا میشود که حُبّ علی نداشته باشد چنانکه امام شافعی فرموده است :

---

مجالس المؤمنین ص ۳۱۲ -

ابیات بدینگونه است

گر مهر علی و آل بتول نبود امید شفاعت رسول نبود
گر طاعت حق جمله بجا آری بجان بی مهر علی هیچ قبول نبود

---------- مجالس المؤمنین ص ۳۱۲، مخزن الغرایب برگ ۲۲۵ ب

گر بدر منیری و سما منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو وسعیهای بیحاصل تو

---------- مجمع الفصحا ج ۱، ص ۳۰

هر سید عزیزی که علامی زکجای گفتم بولایت علی کز همدانم
نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همدانم

مجالس المؤمنین ص ۳۱۲ -

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

* لَوْ کَانَ رَفضاً حُبّ آلِ مُحَمَّد
فَلْیَشهدُ الثَّقلانِ انّی رافِضی ۱

باوجود بیت فوق ما امام شافعی را جزو علمای شیعه محسوب میکنیم پس چطور میتوانیم سید علی همدانی را فقط برای اینکه ولای علی را داشت جزو شیعیان بگردانیم.

از بیان قاضی نور الله شوشتری هویدا میشود که سید علاء الدوله سمنانی هم شیعه بوده و از صاحب دو نفر از امرای سلطان

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

دکتر معین در تالیف خود حافظ شیرین سخن ص ۲۱۱ پاورقی همین رباعی اخیر را آمده گفته است که امیر سید علی همدانی عارف بزرگوار (متوفی بسال ۷۸۶ هجری) شیعه بود
علاوه از اشعار گفتن سید همدانی احادیثی که در تالیفات خودش مودة القربی و روضة الفردوس آورده بیشتر در بارهٔ علی علیه السلام میباشد و در باب مجموعه اربعینه امیریه که در آن همه [illegible] احادیث راجع بمولای موحدان نوشته است، گفته که تالیف منظور را باشاره حضرت پیغامبر صلوات الله علیه جمع آوری کرده است تا عامه مردم را بفضل و کمال حضرت امیر المومنین مطلع سازد.

۱- تذکرة الاولیا صفحه ۹ .

۲- مجالس المومنین ص ۳۱۰ - و دارا شکوه در سفینة الاولیا ص ۱۰۷ میگوید که وی یکی از رسائل علاء الدوله سمنانی را خوانده که بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت والجماعت بوده است.

غازان کنارہ میجست برای اینکه اینجا اهل تسنن بودند و نیز درینک موقع از خوردنِ گوشت ابا کردہ گفت

" نمیخورم ... بقولِ امام جعفر صادق علیه السّلام حرام است " [1]

و علاء الدوله سمنانی نخستین مرشدِ سید علی همدانی است ـ

چنانکه از راحة الصدور استنباط میشود خانوادهٔ علویانِ همدان شیعه بود [2]

علاء الدوله و سید علی همدانی هر دو متعلق بگروہ کبرویه بودند و این سلسلهٔ متصوفه دارای مذهب اهلِ تشیع بود و دکتر ذبیح اللّه صفا مینویسند که طبق عقیده اغلب نویسندگان همه صوفیان اهلِ تسنن بوده اند و از مسایلِ قابلِ توجه یکی آنست که صاحبِ تبصرة العوام[4] چند بار تصریح میکند بدینکه صوفیه همه اهلِ سنت اند نه از شیعه ـ [3]

---

۱- ملفوظات سید علاء الدوله سمنانی ، نسخه خطی متعلق دانشکده اسلامیه پشاور ـ برگ ۱٤ الف ـ ولی در این ملفوظات بجز عبارت فوق جایی دیگر خلاف عقیده اهل تسنن نیامده است و در و دیگر تذکره ها ویرا یکی از بزرگان اهل تسنن و معتقد ایمان متصوفه میدانسته اند و دکتر معین (ص ۳۱۱) سمنانی را جزو علمای شیعه گردانیده است ـ

۲- راحة الصدور ص ٤٥، ۱٦۳ ـ

۳- تاریخ ادبیات ایران (صفا ) ج ۲ ص ۲۲۳- نیز قب مقاله تصوف اردو معارف اسلامیه که فرقه های امامیه میان تصوف راه نمو شمردند ـ

٤ - کتاب تبصرة العوام فی معرفة الانام ، سید مرتضی بن داعی حسنی رازی ، بتصحیح عباس اقبال ، طهران ۱۳۳۸ ھ ش

(مقالات)

(صدوسی و یک)

"صحابه کرام او بعد از نبی بهترین خلق اند و بهترین ایشان چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین." [1]

محتملا بنابرین علت مولوی مظهر حسین بعنوان مولف کتاب ایضاح رشید الدین دهلوی، سید را جزو بزرگان اهل سنت و جماعت محسوب داشته است. [۴]

سید همدانی مردی است عارف و دچار تعصب مذهبی نبوده و از قید و بند این مطالب آزاد می زیسته و محبت بخاندان رسالت عقیدت فوق العاده را ابراز نموده است و بدینجهت باید که سید را شافعی متمایل بشیعه بخوانیم. [۳]

---

۱- ذخیرة الملوک ص ۷ ، رسالۀ اعتقادیه ابرویه برگ ۲۴٤ ب.

۲- (۱) بنابرین دلایل که رسالۀ مودة القربی که محتوی است بر چهارده مودت و در هر یک از انها احادیث آورده است راجع به فضایل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان عصمت و اطهار و مولای مومنان علی علیه السلام.

(۲) سخن زیر سید همدانی: مردم این ناحیه همان رفتار را باین پیش گیرند که یزید با حسین علیه السلام داشت."

مکتوبات ابرویه برگ ۱۲۸ الف - نیز دلیلی است بر محبت و عقیدت سید با حضرت امام حسین علیه السلام.

(۳) نور الدین جعفر بدخشی مرید سید و مولف خلاصة المناقب

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

سید در مجالسِ سماعِ شیخِ محمود مُزدقانی رقص میکرد و سماع را یکی از شرایطِ ریاضات و لوازمِ سلوک و معرفت میشمرده است[1] و در محافلِ مختلفه رقص میکرده است[2] و رقص و سماع که متصوفهٔ اهلِ تسنن آنرا از لوازمِ ریاضت میگردانیده اند جزوِ عقایدِ سید همدانی هم بوده است حالانکه در نظر اهلِ تشیع هیچوقت بهیچوجه پسندیده نبوده است۔

طریق وضو کردن و نماز گذاردن سید همدانی که در رسالهٔ اسرار فتحیه آمده است بطریقِ شافعیان بوده است نه برروشِ شیعیان[3] محتملا بدینجهت مؤلف مجمع الواصلین برگ ۳۷ ب سید را شافعی گفته است

همه داشت سیدِ همدان اسمِ او شافعی علی همدان

و پیروان وی در کشمیر دارای مذهبِ شافعی میبوده اند و از همه بالاتر بیانِ خود شاه همدان برتسنن وی دلیلِ روشن است که میگوید۔

---

۱- آ برگ ۱۱ ب - ۱۲ الف - ۲- رسالهٔ مستورات برگ ۳۹۷ بد ۳۹۹ ب

۳- در رسالهٔ فتحیه برگ (۱۷۱-۱۷۹ الف) برای مسح گوش و گردن و شستن پای را در آخر وضو گفته است و اهل تشیع مسح گوش و گردن نمیکنند و پایرا در اول وضو شست وشو میکنند و درضمن بیان نماز ها برای و تر نماز خفتن هم تاکید کرده است و در مذهب اهل تشیع و تر نماز خفتن نمیباشد۔

۴- کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ص ۱۳۷ - ۱۳۸

5. Sir Walter Lawrence: The Valley of Kashmir P285

(ضمارۀ ۲ دوم)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

احادیث و اشعار و بحث که در ضمنِ محبتِ آلِ رسول آمده تمایلِ شیعه بودن جعفر را ابراز مینماید و میتوان گفت که میرسد تحت تاثیرِ تعلیماتِ مرشد خودش آمده باشد ـ

(٤) در موردیکه شقشقه علما را بیان نموده آورده است که

بعد از مشورت متفق شدند بزهر دادن (وی) که میراث است آ برگ ٩٥ ب

چون شیعیان دوازده امامی متفق هستند که حضرت امام حسن علیه السلام و همه امامان دیگر از حضرت زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام مسموماً* شهید گردیدند و مورخانِ اهلِ سنی این روایات زهر دادن بامان را تسلیم میکنند و اینجا بآوردن کلمه میراث مولف کنایتاً* مسموم شدن ائمه را ذکر نموده است ـ

(٥) نور الدین لعنت کردن بر یزید جایز شمرده ازان آنحضری که شیعیان را با یزید باشد، هویداست (آ برگ ٩٦ الف)

(٦) اهل تشیع بظهور حضرت مهدی عقیده دارند و در خلاصة المناقب برگ ١٩ ب از روی حل الفصوص همدانی از ایشان ذکر آمده است ـ

( ) و از احادیثی که سید همدانی در رساله اربعینیه آورده میتوان گفت که وی متعلق میباشد بفرقه ای ازا اهلِ تشیع که درباره آن در کتاب فرق الشیعه ص ١٨ چنین آمده است ـ

و فرقة قالت انّ علیا کان اولی الناس بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بالناس لفضله و سابقته و علمه و هو افضل الناس کلهم و اشجعهم و اسخاهم و اورعهم و ازهدهم و اجازوا مع ذلک امامة ابی بکر و عمر ـ

ولی اختلافِ فرقه را بزرگانِ بلند نظر از مسلمین هیچ وقت اختلاف اساسی دینی تلقی نکرده اند چنانکه مولوی رومی میفرماید

"سِرِّ حق کی بر تو گردد منجلی
ای گرفتارِ ابوبکـــــــــو و علی" ۱

کسانیکه محو این اختلاف شده اند از حقیقت دور مانده اند و شاه همدانی هم از حیثِ مبلّغِ دین که کردار و رفتار و گفتار خودِ برابرِ دستور های دینی و قرآنی کرده است و همگان را براه راست و درست ایمان و اعتقاد بخدا و پیروی از شریعت پیغمبر صلّی اللّه علیه وسلم و جانشینانِ وی میخواند، مانند مولوی رومی خودش را ازین تفریقات بالاتر میشمرده است و از اختلافاتِ فِرَق مبرّا داشته و دلش از حبِّ آلِ محمّد مملو بوده و حُبِ علی وجودِ ویرا فرا گرفته و در اعماقِ وجودِ وی سرایت کرده بود. وی از کینه و تعصب پاک بود در هر موردی که ذکری از خلفای راشدین رضوان اللّه علیهم کرده است ذکر آلِ مُحَمّد فراموش نکرده و در موردیکه امثالِ حضرت علی و امام جعفر صادق را آورده از حضرت ابو بکر و حضرت عمر نیز نقلِ روایت نموده است و خودش باین بی تعصبی خود افتخار میکرده است چنانکه میفرماید

"الحمد للّه الهادی الاسلام که مرا از خواص و عوامِ اهلِ اسلام توفیق

---

۱-

محبت و متابعت آل طه و بس کرامت نبود و سعادت جز در موافقت ایشان محصود نبود ۱۰

بواسطه‌ی همین عدم تعصب از لحاظ فرق بوده که بآن مقام بر جسته فایز آمده است که هر فرقه و جماعتی ویرا از خود میشمارد و بوی عقیدت دارد اگر یک طرف ملا عبدالرحمن جامی در باره‌ی منزلت معنوی وی رطب اللسان است[2] از طرف دیگر قاضی نور الله شوشتری هم فضایل صوری و معنوی ویرا میستاید[3] حتی می بینیم که شاه ولی الله محدث دهلوی ویرا محقق کامل خوانده و با کمال احترام و عقیدت از "اوراد فتحیه" وی یاد کرده است از طرف دیگر شارح نهج البلاغه عبدالباقی صوفی از وی نقل قول میکند و در زمان خودمان می بینیم که یکی از مجله های معروف اهل تشیع در پاکستان موسوم به "معارف اسلام" ویرا جزو مبلغین اسلام که از شیعیان بوده اند محسوب داشته و خدمات و مجاهدات ویرا درین راه بسیار ستوده است گذشته ازین بزرگترین شاعر متفکر اسلام در عصر حاضر علامه اقبال در شعر خود ویرا "کامد سر یزدان" خوانده است ـ

---

۱- آ برگ ۱٤ الف ـ ۲- نفحات الانس ص ۵۱۵ ـ

۳- مجالس المؤمنین ص ۳۱۱-۳۱۲- ـ انتباه فی سلاسل اولیا ص ۱۲۵-

۶م- رساله معارف اسلام لاهور، سپتمبر ۱۹۶۰ م ـ ص

۷-٦- جاوید نامه ص ۱۸۵ نظم در حضور شاه همدان ـ

۵: فهرست کتابخانه، مدرسه عالی سپه سالار، جلد دوم، ابن یوسف، شیرازی، تهران ۱۳۱۸ هجری ص ۳۱۱ ـ

# آثارِ شاہ ہمدان

رسایل دوی

# رسایلِ وی

از اوراق فوق دانسته آمد که سید علی همدانی زندگانی خودش را در کسب معرفت و تکمیل نفس و خواستاری فضایل و خدمتگزاری حقیقت بینان و راهبری سالکان و ارشاد طالبان و تربیت خاصان و توسعه‌ی اسلام و نشر حقایق مصروف داشت و احوال وی سراپا فعالیت و جهد و سعی و ~~موجب~~ بروز آثار معنوی بود بدین جهت احصای آثار و تشخیص درجه تاثیر اعمال و اقوال او بر مریدان خود و موضوعات متاخر کاری بس دشوار است در تاریخ کشمیر ص ۱۱ عده آثار وی صد و هفتاد ضبط شده است و نوشته های وی در ایران و شبه قاره هند و پاک و اروپا و استانبول موجود و در کتابخانه ها محفوظ میباشد و این آثار وی چنانکه خودش ما را متوجه ساخته مهم و با ارزش است که وقتی در حالت غیرت فرمود

"مرا درین روزگار کسی نشناخت ولکن بعد از فوت من صد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من فواید گیرند و قدر من بشناسند"[1]

[2] دو مجموعه از رسایل وی در کتابخانه ملی تهران وجود دارد که یکی از این دو مجموعه در قرن یازدهم هجری کتابت شده است و محتوی است بر بیست و پنج رساله از تالیفات وی که بعضی از آنها

---

۱- خلاصة المناقب برگ ۲۵ الف .

۲- علی اصغر حکمت یغما "از همدان تا کشمیر" شماره هشتم ص ۳۴۰-۳۴۱

بزبان عربی و اغلب اینها بزبان فارسی است و اسامی این رسایل بقرار زیر است

(۱) رسالهٔ مرآة التابعین (۲) رسالهٔ ده قاعده

(۳) رسالهٔ مشابهه (٤) رسالهٔ اضاعه

(۵) مجموعهٔ مکاتیب (٦) رسالهٔ همداعیه

(۷) رسالهٔ مشارب الاذواق (۸) رسالهٔ اسرار النقطه

(۹) رسالهٔ حل المشکل (۱۰) رسالهٔ ذکریه

(۱۱) رسالهٔ اربعین (۱۲) رسالهٔ امیریه

(۱۳) رسالهٔ اعتقادیه (۱٤) رسالهٔ نوریه

(۱۵) رسالهٔ داودیه (۱٦) رسالهٔ سیر الطالبین

(۱۷) رسالهٔ ذکریهٔ عربیه (۱۸) رسالهٔ واردات

(۱۹) رسالهٔ عقلیه (۲۰) رسالهٔ مخطوبات

(۲۱) رسالهٔ درویشیه (۲۲) رسالهٔ وجودیه

(۲۳) رسالهٔ فتوتیه (۲٤) رسالهٔ فقریه

(۲۵) رسالهٔ تلقینیه

دومین مجموعهٔ خطی که در کتابخانهٔ ملی تهران نگهداری میشود متضمن رسایلی است که در سال ۹۰۷ هجری کتابت شده و باضافه بخط روشن تر و خواناتر نوشته شده است و بیست و هشت رساله

وحده‌ای از غزلیات ویرا در بردارد و این بیست و هشت رساله شاخزده هاست که جزو مجموعه اول میباشد و دوازده رساله دیگر علاوه بر آنست و باین ترتیب مجموع رسائل وی در کتابخانه ملی تهران بالغ بر سی و هفت است و اسامی دوازده رساله مزبور چنین آمده است

(۱) رساله اسرار وحی
(۲) رساله ذخیرة الملوک
(۳) رساله اورادیّه
(۴) رساله چهل مقام صوفیه
(۵) رساله مشیتیه
(۶) رساله بهرا مشاهده
(۷) رساله عقبات
(۸) رساله حقیقت ایمان
(۹) رساله موچلکه
(۱۰) رساله حق الیقین
(۱۱) رساله در باب علمای دین
(۱۲) رساله مشة الفقرا

نسخ خطی آثارِ سید علی همَدانی در موزه بریتانیا[1] بدین گونه است

(۱) ذخیرة الملوک
(۲) رساله نوریه
(۳) رساله مکتوبات
(۴) شجره روحانی شیخ محمود مزقانی
(۵) اسناد اورا د فتحیه عن احد من المریدین
(۶) در معرفت صورت و سیرتِ انسان
(۷) غزلیات
(۸) در بیانِ آداب مبتدی و طالبانِ حضرت صمدی

---

1. Rieu Vol II P836

(۹) رساله همدانیه (۱۰) مکتوبات امیریه و چند رسایل دیگر که

اسامی آنها بقرار زیر است

رساله داودیه ده قاعده

مکارم اخلاق کشف الحقایق

مشارب الاذواق رساله اعتقادیه امیریه

رساله درویشیه رساله فتوحیه

کتاب حامیه رساله شرح مشکل حل

رساله مشیه صفة الاداب

(۱۱) هفت مقاله های دیگر همدانی که پنج ازانها اینطور (چنین) نامبرده شده است

اسناد حلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

خطبه امیریه رساله خواطریه

رساله سادات نامه رساله مناجات

(۱۲) سه رساله محتوی است بر مجموعه های حدیث

(۱۳) در حقایق توبه

(۱٤) دو رساله بزبان عربی نوشته بوده

(۱۵) رساله واردات (۱٦) رساله در بیان عقل

(۱۷) رساله سیر الطالبین    (۱۸) ده قاعده و رساله داودیه و مکارم اخلاق

(۱۹) حل الفصوص که مشکل است

بلوشه از آثار های وی رسایل زیر را شامرده است [1]

(۱) رساله مرآة التائبین    (۲) رساله اوراد امیریه

(۳) رساله اربعین امیریه    (٤) مناجات حضرت سید علی همدانی بدرگاه قاضی الحاجات

(۵) رساله مکتوبات

(۶) اسناد اوراد فتحیه من احد جد من المریدین    (۷) مقاله های مختلفه

(۸) ذکریه امیریه

(۹) رسایل مختلفه بر موضوع تصوف

(الف) رساله مکتوبات امیریه    (ب) رساله داودیه

(ج) رساله ده قاعده امیر کبیر    (د) رساله مکارم اخلاق

(ه) رساله کشف الحقایق    (و) رساله مشارق الاذواق

(ز) رساله اعتقادیه امیریه    (ح) رساله درویشیه

(ط) رساله فتوتیه از مصنفات حضرت سیادت مابی قطب الاقطاب و امام الموحدین و سلطان الواصلین

---

امیر سید علی همدانی    (ی) رساله اسان نامه

(یا) رساله منامیه    (یب) کتاب شرح مشکل حل

(یج) رساله معرفت    (ید) رساله مشیة میریه

---

1. Blochet, E : Vol I P 114-117.

(۱۰) رساله اصطلاحات الصوفیه (۱۱) جنة الادب

(۱۲) رساله منازل السالکین (۱۳) کتاب الواردات الغیبیه و لطائف

(۱٤) کتاب عقلیه (۱۳) قدسیه

(۱۵) سیرالطالبین -

در جلد چهارم[1] علاوه از چند رسایل متذکره بالا از نوشته های همدانی بقرار زیر است.

(۱٦) غزلیات علی همدانی (۱۷) کتاب ذخیرة الملوک

قطع نظر از اینها در نزهة الخواطر، ج۳، ص ۸۸- ۹۰، از آثار همدانی ۴۳ چهل و سه رساله بجملات افتتاحی آنها ضبط شده است و بعضی از تالیفات وی در کتابخانه استانبول نگاهداری میشود[2] که بخط عبد اللطیف بن قلندر بن عبدالله کتابت شده در سنه هشتصد و نودونه هجری

در خلاصة المناقب از آثار همدانی تنها از هفت رساله زیر یاد آوری شده است -

چهل اسرار برگ ۲ الف

ذخیرة الملوک برگ ۷۰ الف

اوراد فتحیه برگ ٦٦ الف

واردات برگ ۸۵ الف، ۹۸ ب

---

1. Blochet, E: Vol IV P 197-198.
2. Şarkiyat Mecmuasi Istanbul Universitesi: EdiBiyat Fakültesi IV, Istanbul 1961 A.D. P39.

مرآة التابعین برگ ۱۰۳ ب

حل الفصوص برگ ۱۰۵ الف

شرح قصیدهٔ خمریه برگ ۱۰۵ الف

## ۱ ـ ذخیـرة الملوك

این کتاب معتبرین ومفصل ومبسوط ترین تالیف سید علی همدانی است که از دستبرد روزگار مصون مانده است نسخه های خطی این کتاب در کتابخانه های مختلف دنیا (۱) وجود دارد ویك نسخهٔ خطی آن در کتابخانه ی دانشگاه پنجاب است که ناقـــص الآخر

---

1 _ M.A. Shakur : A Catalogue of Exhibits Displayed At the First N. W. F. R. Arts And Crafts Exhibition in Peshawar Museum. 1948 A.D. P 16.

Sarfraz, Shaikh Abdul Qader : A Descreptive Catalogue of the Arabic, Persian And Urdu Mss. in the Library of the University of Bombay. P: 35

Nicholson : A Descreptive Catalogue of the Oriental Mss. Belonging to the Late E. G. Browne. P: 155.

Rosen : Les Manuscrits Parsans Le ᶜLinstitut Des Langues Oriental Vol II P: ~~66 (811)~~ 291

Blochet, E. Supplement, Paris. Tome II P 66 (811)

Zettersteen, K.V. Le Monde Oriental Archives Upsala Vol XXII 1928 A.D P 238.

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

است و بنظر میرسد که بچندین خط و کتابت یافته و بازهم ناقص مانده است (1) .

در موزهٔ بریتانیه (2) نسخه ایست از این کتاب که دویست و پنجاه برگ دارد و بخط نستعلیق روشن و در کتابخانهٔ آکسفورد (3) نیز نسخه ایست که باکمال احتیاط کتابت شده است ولی تاریخ کتابت را ندارد و در حواشی آن تصحیحاتی درج شده است نخستین صفحه این نسخه مذهب و هر صفحه جدول طلایی دارد و دارای دویست و پنج ورق است و در همین کتابخانه یک نسخهٔ خطی دیگر وجود دارد که آنرا عبد الرحیم بدخشی در احمد آباد گجرات نوشته و سال کتابت آن چهارم جمادی الاولی هزار و سی هجری است مصارف با هزار و شش صد و بیست و سه میلادی و در همین کتابخانه یک نسخهٔ دیگر ناقص الآخر است ـ

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)


Browne : A Supplementary Handlist of the Muhammadan Mss. in the Libraries of the University And Colleges of Cambridge. P. 104.

Charles, Stewart : Catalogue of the Oriental Library of the Late Tippoo Sultān of Mysore. Cambridge. P. 164

Ivanow, Wladmir : Concise Descreptive Catalogue of the Persian Mss. in the Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal. P: 689.

Mohammad E. Moghadam : Descreptive Catalogue of the Garret Collection of the Persian Mss. in the Princeton University. P 32.


۱ ـ نسخه خطی ذخیرة الملوک متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب شماره : P. e I. 1۵

2, Rieu . vol I P: 447.

3: Ethé , Bodleian : P: 889.

درکتابخانه مجلس شورای ملی تهران[1] یک نسخه بسیار خوشخط نگاهداری شده است که تقریبا دویست سال بعد از وفاتِ مؤلف کتابت شده یعنی روز نهم ماه شعبان سال نوصد و هفتاد و شش هجری و نسخه خطی دیگر آنجاست که سال کتابت آن نوصد و هفت هجری میباشد ـ

درکتابخانه بانکی پور[2] یک نسخه خطی این کتاب بخط نستعلیق بسیار زیبا وجود دارد که جملاتِ عربی درمتن آن بخطِ نسخ نوشته شده و سال کتابت این نسخه نه صد و شصت و هشت هجری است ـ

سه تا نسخه ذخیرة الملوک درکتابخانه ایا صوفیه[3] چهار نسخه درکتابخانه برلین[4] و چهار نسخه دیگر در کتابخانه دفتر هند[5] است ـ

آقای علی اصغر حکمت در مقاله خودش[6] کتاب ذخیرة الملوک را از حیث یکی از نفائس آثار منثور فارسی در قرن هشتم معرفی کرده نوشته اند :

" یکی از آثار لطیفهٔ نثر فارسی که در قرن هشتم هجری . . . کتابی است بنام " ذخیرة الملوک " که هنوز در پردهٔ اختفا مستور میباشد و چون شاهدانِ خوبروی در گوشهٔ کتبخانها چهرهٔ زیبای خود را از دیدهٔ عاشقانِ معرفت پوشیده است "

---

۱ ـ علی اصغر حکمت " یغما " شماره ششم ص ۲٤٤، شماره هشتم ص ۳٤۰

2. Bankipore Vol IX P 194.

۳ ـ دفتر کتابخانه ایا صوفیه : ص ۱۷۳ نمره ۲۸۷۱، ۲۸۷۲، ۲۸۷۳ ـ

4. Berlin : P 321 - 323.

5. Ethe's India: P 889.

۶. علی اصغر حکمت شماره ششم ص ۲٤۳

۶ ـ علی اصغر حکمت " یغما " ذخیره الملوک " شماره ششم ص ۳ ـ ۲ ـ

ولی این کتاب در سال هزار و سیصد و بیست و یک هجری در مطبع افغانی امرتسر توسط نیاز علیخان بچاپ رسیده است و ارزش و اهمیت این اثر گرانبها را ازین میتوان شناخت که به چهار زبان مختلف آنرا ترجمه کرده اند :

(الف) این کتاب بتوسط مولوی غلام قادر بزبان اردو ترجمه شده و در سال هزار و سیصد و سی و یک هجری در مطبع کشمیری بازار لاهور باسم " نهج السلوك " چاپ گردید —

(ب) در سنه ۱۸۲۵ میلادی Ernest Friedrick Carl Rosenlmuller بزبان لاتین ترجمه کرده — (۱)

(ج) درسال ۱۸۲۹ میلادی C. Solvent آنرا بزبان فرانسه برگردانید — (۲)

(د) مصطفی ابن شیبان متخلص بسروری آنرا بترکی ترجمه کرد — (۳)

کتاب بدین گونه شروع میشود :

" حمد بسیار و ثنای بیشمار حضرت ملکی را که اسباب معاش سکان خطهٔ ملك دنیوی را به تمهید قانون سیاست حکمی نظام داد و حکیمی که عرصهٔ ملك معنوی را باستحکام قواعد مکارم اخلاق و محاسن اوصاف بنای انتظام نهاد — (٤)

سبب تالیف آن را شاه همدان تقاضای سلاطین و حکام قرارداده که میخواسته اند چیزی برای آنها بنویسد ولی حوادث روز گار باعث می شده که

---

۱ . 1, 2: Kashir Vol I P 90.

۲ — حاجی خلیفه : کشف الظنون مطبوعه لندن ج ۳ ص ۲۲۹ — واین ترجمه ذخیرة الملوك سروری در کتابخانه آیا صوفیه تحت شماره ۲۸۵۸ ۲۸۵۹ بصورت نسخ خطی نگاهداری میشود — رك به فهرست کتابخانه آیا صوفیه ص ۱۷۲ ا — ٤ ـ ذخیرة الملوک ص ۱ -

ـ ذخیرة الملوك طبع امرتسر ۱۳۲۱ ص ۱

تالیف آن مرکول بماند سپس بالتماس و اصرارِ یکی از معتقدینِ وی برای تالیف آن تصمیم گرفت و این شاهکارِ ادبی بر منصهٔ شهود جلوه نمود چنانکه خود ش میگوید :

" اما بعد فیقول العبد الفقیر الحقیر الجانی الموصوف بالتقصیر والتوانی سید علی ابن شهاب الدین الهمدانی عفا الله عنه بکرمه وفقه بشکر نعمه مدتی بود که جمعی از ملوك و حکامِ اهلِ اسلام واماجد واشراف نوع که در استصلاحِ امورِ دین اهتمام می نمودند و آیینهٔ دل را از غبارِ اوناس می زدودند کرمهم الله تعالی فی الدنیا امثالهم وحسن فی الآخرة مالهم ومئالهم واموالهم بسببِ عقیدهٔ محبت ورابطهٔ مودت که باین ضعیف داشته اند ازین فقیر هر روز و هر وقت التماسِ تذکره مفید میکردند وباعثِ عزم در ابرازِ این معنی متردد می‌بودند وهر نوع از عوارضِ حوادث وصارفِ صوارف مانع آن میگشت تا درین مدت بموجب التماس عزیزی آن عزم متجدد گشت وبمقتضای آن التماس این مختصر تحریر افتاد " (۱) ـ

دربارهٔ وجه تسمیه کتاب نوشته است :

" این کتاب را بحکم باعث اصلی ذخیرة الملوك نام کرده شده است امید که بحضرت ذوالجلال واثق است که آنرا ذخیرهٔ سعادتِ ابدی و وسیلهٔ حصولِ سرمدی هر خواننده و نویسنده وعمل کننده گرداند " (۲) ـ

مقصود این تالیف آشنا ساختن خوانندگان است بمعرفتِ الهی ودینِ حقانی واوامر و نواهی وفرایض انسانی ووظایف جهانبانی وآئین فرمانروایی وکسبِ سعاداتِ دنیوی وآخروی بوسیله ی اتصاف باخلاقِ عالیه که بگفتهٔ خود مولف این کتاب مشتمل است بر لوازمِ قواعدِ سلطنتِ صوری ومعنوی ومبنی بر ذکرِ احکامِ حکومتِ ولایت وتحصیلِ سعادتِ دنیوی وأخروی ومهبد بوده باب (۳) ـ

ا- ذخیرة الملوک ص ۱-۲ـ ۲- ایضاً ص ۲ـ ۳: ایضاً ص ۲

۱- : ذخیرة الملوك ص ۱ ـ ۲ ۲ : ـ ایضاً ص ۲ ۳ـ : ایضاً ص ۲

بحثی از این ده باب منقسم است بچندین بخش که قسم خوانده است و تعریف کتاب بقرار زیر است :

باب ششم : در شرح سلطنت معنوی واسرار خلافت انسانی وکیفیت سیاست روحانی و اطلاع وصلاح وفساد مملکت جسمانی ـ (ص ۱۱۱)

باب هفتم : در بیان امر معروف ونهی منکر وفضایل و شرایط وآداب آن وبیان عادات مالوفه ورسوم معتاده که در میان خلق متداول ومتعارف گشته وآن جمله از منکرات است ومنع ازان جمله واجب است ۰ (ص ۱۳۸)

باب هشتم : در بیان حقایق شکر نعمت وذکر اصناف انعام وافضال حضرت صمدیت عز شانه بر بندگان علی التوالی خاصه بر ملوک وحکام ـ (ص ۱۶۷)

باب نهم : در بیان حقیقت صبر بر مکاره وبر مصائب دنیوی که آن از لوازم امور ولایت و سلطنت است ـ (ص ۲۰۲)

باب دهم : در مذمت تکبر وغضب وحقیقت آن ـ (ص ۲۳۰)

مؤلف برای توضیح هریک از مطالب آن از آیات قرآنی واحادیث نبوی استناد واستشهاد کرده است واز اقوال بزرگان نیز استفاده نموده است و شیوهٔ بیان وی منطقی یا استدلالی نیست بلکه تمثیلی است ودر اغلب موارد امثالی از زندگی علما و اولیا وانبیا آورده شده است ودر بعضی از موارد سبک این کتاب بشیوهٔ گلستان سعدی مشابهت دارد ومطالب را اگرچه بروانی وجذابیت بیان آورده است ولی طرز نگارش آن سلاست وایجاز گلستان سعدی را ندارد وعبارات اگرچه مسجع ومرصع است ولی از تصنع واغلاق سبک تاریخ وصاف وامثال آن مبراست ـ

در عبارات آن از اشعار قدما نیز استفاده کرده بطوریکه زیبایی وشیوایی بیان آن افزوده شده است و ازلحاظ مضامین وموضوعات آن ومتانت بیان در بسیاری ازموارد این کتاب باخلاق ناصری

مشابهت دارد و اگر متقدمین و مورخین ادبیات باین شاهکار ادبی متوجه میشدند شاهد میتوانستند آنرا در ردیف اخلاق ناصـــــری قرار بدهند که اقلا بعد ازین شاهکار معروف در ادبیات اخلاقی فارسی جا بگیرد که تاثیر کلمات شیخ سعدی درآن کتاب بخوبی نمایان است ـ

آقای علی اصغر حکمت چنین اظهار نظر کرده اند :(۱)

" کتاب ذخیرة الملوک نمونه ای کامل و فرد بارزی است از نثر رایج قرن هشتم . . . بعبارت دیگر نثری است فصیح بزبان فارسی آمیخته بکلمات و استعارات و اشعار حکایات عرب مبادی شریفه ومکارم اخلاق عالیه موضوعات را بصورتی منظم بیان فرموده وصدر و ذیل آن بخلاف بآیات قرآنیه واخبار واحادیث مرویه از پیغمبر صلم وائمه دین موشح است " ـ

در شبه قاره پاک وهند دانشمندان دورهٔ پیش از پادشاهان مغول باکمال اشتیاق این کتاب را مطالعه میکردند(۲) وگذشته ازین این کتاب یکی از کتب ماخذ دلیل الفراست است(۳) واین مطلب شاهد آنست که در قرنهای گذشته ذخیرة الملوک اهمیت شایانی داشته است ـ

---

۱ : علی اصغر حکمت ذخیرة الملوک " یغما " سال چهارم شماره ششم ص ۲۴۴ آ ـ

2. Kashir: vol 1. P: 90.

3: Edward Browne: A Catalogue of the Persian Mss. in the Library of the University of Cambridge. P: 225.

## ۲ ــ رساله مشارب الاذواق

این رساله مفصلی است در شرح قصیده میمیه عارف شهیر ابوحفص عمر ابن الفارض المصری[۱] (۴۰)

که باین بیت شروع میشود :

شربنا علی ذکر الحبیب مـــدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکـــرم

نسخه خطی این رساله در اغلب کتابخانه ها محفوظ است[۲] (۹۱) نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب دارای ۲٦ ورق و بخط نستعلیق وروشن و خوانا نوشته وجدول طلایی وکبود وسرخ و سر ورق آن رنگین ومنقش و مطلاست و درباره ی غرض تحریر این رساله سید همدانی خود نوشته است :

" یقول العبد الفقیر الجانی علی بن شهاب الدین الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه بشکر نعمه چون طایفه از امین اولیا و وارث انبیا علیهم السلام که والهان عرصهٔ هیمان و سازمان خلاصه

---

برای این رساله رك به :

۲ : رساله مشارب الاذواق نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب مجموعه آذر شماره ۱۲ ــ

تهران : یغما شماره هشتم ص ۰ ۳ این رساله داری ۱۲ ورق است

Blochet E. Vol I P 65, 96, 102, 116. Vol II P 198. Ethé, India P. 1068, Rieu Vol I P 837

مائیکروفلم نسخه خطی رساله مشارب الاذواق متعلق بموزه بریتانیا (برگ ۲۳۵ دالف ــ ۲۴۳ دالف) مشارق نوشته جای مشارب

Flügel: Die Arbischen, Persischen Und Turkischen Handschriften der Kaiserlich – zu Wien. P 414. Pertsch, Berlin. P 275.

Sarfraz. Sheikh Abdul Qader: A Descreptive Catalogue of the Arabic, Persian And Urdu Mss. in the Library of Bombay. P 35.

۱ ــ ابوحفص عمر بن علی بن مرشد بن الحموی ابن الفارض متوفی ٦۳۲ هـ / ۱۲۳۵ م رك به قاموس الاعلام ج ۵ ص ۱۷۸ ــ

مرام عرفانند قومی که ارواحِ ظاهره و اسرارِ باهره ایشان در حظائر سرمدی اسرارِ قدم دیده .... حقایقِ اسرارِ احوال این قوم در لباسِ می و میخانه و زلف و خال بر سامعِ (برگ ۲ ب) ارباب حال عرضه دادند و گروهی از ظاهر بینان محجوب که حوصلهٔ درکِ آن معنی نداشتند و اشارتِ این قوم بیحاصل پنداشتند از سرِ جهل و عنا و طعن و انکار بر احوال و افعالِ اهل حق روا داشتند و چون قصیده میمنه شیخِ عارف محقق ابو حفص عمر بن فارض مصری قدست اسراره از انجمله بوده که ابواب ابیات آن مشحون لطایف و حقایق و اصدافِ الفاظ آن مملو جواهرِ دقایق منتهی بر استعارات از ذکرِ مدام می و میخانه و کاس و ساقی مؤسس بر اشارات بنتایج آثارِ تجلیات جمال وجه باقی رد انکار محجوبان جاهل .... بر اثر هر بیت کلمه چند بر سبیلِ اختصار تحریر افتاد " (۱)

چون هر سالکی را از حقایق شراب عرفانی ذوقی و هر ذایقی را شرابی و هر شاربی را سکری خاص بُوَد برای این بتمهید مقدمه در شرح اصطلاح محبت و عشق و وجد وغیره اصطلاحات را بیان نمود و بعدا ابیات قصیده را شرح داده است و در اختتام گفته است که مدبری که حیران عیش ضلال اوقات فرصت را غنیمت ندارد و ساعات مهلت بلهو غفلت و لعب شهوت گذارد بالب خشک و دیدهٔ گریان بظلمت خانه عدم باز گردد ـ (۲)

آغاز : حمد اتم و ثنای اتم حضرت ودودی را که صفای مودت و وفای محبت را تاج و طوق جانهای شیفتگان عکس جمال و مفتاح ذوقِ سوختگان سبحات جلال ساخت ـ (۳)

---

۱ : رساله مشارب الاذواق نسخه خطی متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب : برگ ۱ ب و ۲ الف

۲ : ایضا : برگ ۳ الف ـ

۳ : ایضا : برگ ۱ ب ـ

## ۳ ـ رساله اصطلاحاتِ صوفیه

این رساله مختصریست محتوی بریک ورق و درین اصطلاحاتِ صوفیه مثل میخانه بتکده ترسا گبر و کافر می و ساغر ساقی و مطرب وغیره بتوجیهاتِ متصوفه صراحت نموده است

آغاز : باسمه سبحانه بدانکه میخانه و شرابخانه باطنِ عارفِ کامل را گویند۔ (۱)

## ٤ ـ رساله اصطلاحات الصوفیه

این نیز رساله مختصریست در توضیحِ مصطلحاتِ متصوفه اما از رساله فوق متفاوت است و بدین گونه شروع میشود :

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین ... وجود را من غیب ـ (۲)

درین رساله سید همدانی گوید که ذات باری تعالی را در عین احدیت شناختن ممکن نیست زیرا که نه وصف دارد و نه اسم و نه رسم و اسمای الهی اگرچه نا متناهی اند و در احصا در نمی آید لیکن متحدند در ائمه سبعه اسماکه عبارتند از علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و هر اسمی که غیر ائمه سبعه است فرع انهاست پس در تحت هریک از ائمه اسمای سبعه اسمای نامتناهی باشند که واسطه شوند میان ذلت و مُؤثِّرات ـ

عالم کلیه پنج باشد : عالم غیب ، عالم جبروت ، عالم ملکوت ، عالم ملك

---

۱ : رساله اصطلاحاتِ صوفیه نسخه خطی متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب مجموعه مخطوطات فارسی شیرانی برگ ۲۵٤ ب ـ

۲۵۵ ـ الف ـ تحت شماره : ۹۱۸/۲

و عالم انسان کامل و روح محمدی را که خلیفه الله است عقل اول و نور محمدی و سراج منیر و اسم اعظم و ابوالارواح گویند و آدم (ع) را ابو الاشباح خوانند و انسان را عالم صغیر گویند و تمامی موجودات را عالم کبیر و انسان کبیر گویند —

اسرار بر دو نوع است یکی آنکه بقالب و روح همباشد چنانکه هیکل روحانی نرسند تا او را ببرند مثل براق نبوی محمدی علیه افضل الصلوة والسلام و فرس تازی الیاس علیهم السلام دیگر اسرار روح را بود بحسب بکشف ابواب ملکوت —

سپس اصطلاح دیگر صوفیه مثل وقت و حال و وجد و تواجد و مقام و ذوق و سکر و شرب صحو و محو جمع و جمع الجمع وغیره را صراحت نموده است و حقیقت قلب را توضیح داده بعلک نوشت که علم الیقین باستدلال آیات و عین الیقین بمکاشف ملکوت صفات و حق الیقین بظهور ذات حاصل آید —(۱)

این رساله در برلین (۲) و پاریس (۳) نیز نگاهداری میشود و دو تا نسخه رساله ای بنام اصطلاحات صوفیه سید علی همدانی در مجموعه وقفی آقای علی اصغر حکمت نیز وجود دارد —(٤)

---

۱ : مائیکروفلم نسخه خطی رساله اصطلاحات الصوفیه (ج ۱ ۷ ۲ الف ـ ۲ ۷ ۲ ـ ب) متعلق بموزه بریتانیا —

2: Pertsch, Berlin : P: 275.

3: E. Blochet . Vol I. P: 116.

٤ : فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات محمد تقی پژوه : ضمیمه سال دهم "مجله دانشکده ادبیات" تهران ۱ ٤ ۱۳ ش : ص ٤ ص ٦۱ —

## ۵ - مرآة التائبین -

رساله مرآة التائبین را سید علی همدانی بالتماس بهرام شاه بحیطهٔ تحریر آورد[1] و از همه رساله ها مبسوط است و محتوی بر بیست و دو ورق و درباره ی تصنیف این رساله گوید :

" مدتی خاطر این ضعیف در ابراز بعضی ازین معانی وحقایق توبه متأمل می بود تا بواسطهٔ التماس عزیزی که بحسن اعتقاد معروفی و بمکارم اخلاق موصوفست این مقصود بحصول پیوست[2] "

اسم این رساله ریو[3] " در حقایق توبه " ضبط کرده ولی در خود رساله مرآة التائبین مندرج است -

این رساله متضمن چهار باب است :

(الف) باب اول در حقیقت توبه و وجوب آن در جمیع حال -

(ب) باب دوم در آنچه توبه ازوی واجبست و اقسام صغایر و کبائر -

(ج) باب سوم در شرایط توبه و کیفیت بکفر گناهان و تدارک آنها -

(د) باب چهارم در ریاضت توبه و علاج و حل عقدهٔ اصرار آن -

درین رساله گوید که حقیقت توبه ندامت است و علم مقدمهٔ آن و ترک فعل مذموم که سمر قوت مطلوبست ثمرهٔ آن و توبه از گناه علی الفور واجبست که معصیت سبب نقصان ایمانست ( برگ ۲۲۸ ب ) بعداً اقسام ایمان بیان کرده و مراتب و وجوه توبه نوشته آورد که تمیز کردن میان حق و باطل نشان عقل است ولی ظهور کمال عقل بعد کمال بشریت است و چون شهوت

---

۱ : خلاصة المناقب برگ : ۱۰۲ ب
برگ ۳۲۶ الف

۲ : نسخه خطی مرآة التائبین متعلق بموزه بریتانیه برگ ۳۲۶ الف .

3. Rieu II P 836.

وغضب وحرص وبخل و ریا و کبر وعجب وغیره صفات ذمیمه بکمال تمیز میرسد سطوع نور آفتاب از مشرق غیب طلوع بر صحرای دل میکند ودشوارترین چیزی از درجات توبه باز کشیدن عنان نفس از مالوفات نفسی وعادات رسمی است ( برگ ۲۳۰ الف )ـ

ودر روز قیامت هر بنده را سه دیوان باز کنند دریک دیوان امید عفو وآن گناهی بود که میان بنده وحق باشد ودر یک دیوان امید عفو نباشد وآن شرک باشد ودر دیگر دیوان هیچ فرو گذاشته نشود وآن دیوان مظالم بندگانست ـ

بعدا از همه گناهان صغیره وکبیره مثل شرک ومیخواری وزنا وغیره نامبرده ازانها احتراز کردن واجب شمرد ( برگ ۲۲۹ ب ) وبسا معاصی که در نظر خلق عظیم بود ودر علم حق بتدارک عفو نزدیکتر باشد وبسا صغیره که بنده بدان التفات نکند وآن سبب هلاک اوگردد (برگ ۲۲۹ب)ـ

اهل توبه را چهار درجه است درجه اول آنست که بر شرائط توبه استقامت ورزد تا آخر عمر واصلا نیت بعود حال اول نکند ودر خاطر نگذارند واین توبه توبه نصوح است ـ

درجه دوم : تائبی که طریق سلوک استقامت در مواظبت طاعات واجتناب کبائر رعایت میکند اما در اکثر اوقات بحسب مجاری احوال رسمی ببعضی از صغائر مبتلا می شود بی آنکه از سر قصد برآن اقدام نماید ـ

درجه سوم : احوال صاحب نفس لوامه است که منتج خیر و شر باشد ـ

درجه چهارم : احوال مغروران جاهل است که باوجود اصرار بر معاصی انتظار مغفرت و طمع وصول درجات عالیه کنند ـ

وعاقل کسی است که بفحوای آیه کریمه لیس الانسان الا ماسعی بر سفینه ی عزم

سوار باشد و از دریای حوادث و آفات بگذرد[1] —

آغاز : حمد و ثنای نامتناهی مر حضرت حکیمی را که حقایق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید[2] —

---

1 : مائیکروفلم نسخهٔ خطی مرآة التائبین برگ ۲۲۶ الف — ۲۳۲ ب متعلق بموزه بریتانیه ۰

2 : ایضا : برگ : ۲۲۹ الف — بولی رك بهٔ : حکمت ص ۰ ۳٤

Rieu : vol II · P · 836 ;

E. Blochet : vol I · P · 114 ·

مکتوبات امیر ۹ (از مائیکروفلم نسخه خطی متعلق موزه بریتانیا)

## ٦ ـ مکتوبات امیریه

این مجموعه مکاتیب است که شاه همدان بمریدان خود جعفر بدخشی، محمد خوارزمی، میرزاده میرکا و بحاکمان معاصر خویش مثل سلطان قطب الدین، سلطان طغانشاه، سلطان غیاث الدین وسلطان علاءالدین را نوشته محتوی بر مضمون اوامر و نواهی ـ

در نامه نخستین گوید که ایزد تعالی نوع انسانرا سفر بی نهایت و راه خطرناک بی غایت تعیین کرده است و بیشتر خلق از خطرهای این سفر مهالک بیخبرند و از استعداد زاد این راه بی پایان غافل هستند وحالانکه این سفر را منازل بسیار است اما از روی اجمال شش منزل است : منزل اول : صلب پدر منزل دوم : رحم مادر منزل : سوم فضای عالم فانی منزل چهارم : لحد منزل : پنجم عرصات دار منزل : ششم بهشت یا دوزخ ـ

وکمال انسان در منزل سوم ظاهر می گردد و اکتساب سعادت ابدی درین منزل می توان کرد بوسیله ی طاعات واقسام انواع طاعتی بسیار است اما مجموع آن بدو اصل بازگردد که عبارتست از التعظیم لامر اللّٰه و الشفقة علی خلق اللّٰه واستکمال این دو صفت درجناح مومن خواهد بود قسم اول عبادات بدنیست که افضل آن نماز است که انوار هدایت در دل خاصان الهی می افروزد وچون شاهان وحاکمان قیام باوای عبادات بدنی نمیتواند کرد ایشانرا باید که قسم دوم را غنیمت بشمرند که روز قیامت عامه مردمرا پرسش از نماز بُود وپادشاهان را اول چیزی که سؤال کنند از عدل و احسان بُود بنا برین ایشانرا باید که پیران رعایا چون فرزند وجوانان را برادر و طفلان را چون پدر و مظلومان را ناصر و ظالمان را قامع مطیعانرا یاور ودرسخن راستباز ودر نعمت شاکر و در محنت صابر و در عمل مخلص و در جهان نیکوکار بشوند و سپس بسلطان خطاب کرده گوید :

---

١ : مائیکرو فلم مکتوبات امیریه نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا . برگ ١٦١ ب ـ ١٦٥ ب

* ای عزیز حرام مکن و حرام مخور و ضعیفان را محروم مگردان *

در نامه ی دوم و سوم که بنام نور الدین جعفر بدخشی نوشته او را بالمجاهدات و طاعات ترغیب نموده گوید : ای عزیز خود را بجای مبتلا کردی که آسمانیان بر حال تو نوحه کردند و ایضاً ای ضعیفان بر فعل تو افسوس داشتند .... نمیدانم دریای غضب الهی را بچه جرأت استقبال میکنی و موقف فزع اکبر ز چه حجت پیدا کرده ای ..... دیده ی انصاف بین بگشای و دوست از دشمن بشناس و بر مرکب عمر اعتماد مکن و به افسوس و افسانه ی دنیای فانی مگذر مردار فریبنده فریفته مشو و یقین دان که هر که از حال دیگران عبرت نگیرد ویرا عبرت دیگران گردانند - (برگ ۱۶۵ ب - ۱۶۷ الف)

نامه * چهارم بنام سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی ارسال فرموده گوید :
اگر آن عزیز بادای احکام ایزد متعال مشغول است هرجا که هست مقبول است و از خواطر این طائفه متمتع و محفوظ و اگر سرمایه ی حیات در ظلمات بطالت گذاشت این جای مصیبت است (برگ ۱۶۷ الف - ب)

مکتوب پنجم صوفی به طغانشاه (حاکم کبر (کنار)) نوشته و ویرا بدینگونه پند و موعظت کرد :

* حضرت صمدیت عز شانه ترغیب بجهت عاقلان و تنبیه غافلان میفرماید که ای متعبّد[۴] می بینی این هوا پرستان غافل را که ما روزی چند ایشانرا مهلت داده ایم بجهت حقوق عبودیت و زاد قیامت و ایشان در همه عمر در پی لذت فانی می پویند .... و چون قلاقل بلجل آن مدت منقضی گردد آن لذات ایشانرا دستگیر نشود * (برگ ۱۶۷ ب)

سلطان علا الدین حاکم پاخلی سید را برای ارشاد و راهنمایی عوام مامور کرده و چند کس

از ساکنان بوی اذیت رسانید و سبب بدل گرفتگی و شکستگی خاطر حاکم را باوضاع محلی آگاه‌گردانیده در نامهٔ ششم از انها و جفای آنها ذکر نموده است ( برگ ۱۶۸ الف )

در نامه هفتم نوشته است :

زندگانی دنیا بازیست مشغول کننده و عارضیست و گذرنده بلکه ناپاینده و خیالی است فریبنده که بندگان حضرت صمدیت را از راهِ سعادت بازمیدارد و از تحصیلِ دولتِ جاودانی وکسبِ سعادتِ آنجهانی محروم میگردانند هر کرا در کده دنیا حکومت و ولایت داده وجود او را میان سعادت ابدی و شقاوت سرمدی بازداشته اند و ملك فانی را محك و معیارِ همت اوساخته اگراین طایق در ادای حق بندگی سعی نماید و در او امر و نواهی بطن تسلیم و رضا پیش آید این نعمت فانی تخم سعادت جاودانی اوگردد پس حاکم عاقل باید که از خطرِ حکومت غافل نباشد و قدر نعمت حق در حق خود بشناسد و در اوان فراغت عدل و احسان را بجنابِ قربِ حضرت پروردگار وسیله سازد و نظر رحمت و شفقت از حال زیردستان ضعیف دریغ ندارد و از حالِ مغروران گذشته عبرت گیرد (برگ ۱۶۸ ب ـ ۱۶۹ الف )ـ

آغاز : تا مهندسیانِ کارگاه تقدیر نقوش صُوَرِ الوان بر صفحاتِ وجود می‌نگارند

در موزه بریتانیا دو نسخه ازین مجموعه نگاهداری میشود[1] و در پیرس[2] ناتجرر وتهران[3] هم موجود است و مترجمِ تذکره ی علمای هند نیز ذکری ازان کرده است ـ

و طبق قول آربری مکتوبات علی همدانی در مطبع مجددی امرتسر بسال ۱۳۲۷ هجری معارف به ۱۹۰۹ ـ ۱۹۱۰ میلادی طبع گردید[5] ـ

---

۱ : مائیکروفلم هرد و مجموعه : مکتوبات امیریه (برگ ۱۶۱ الف ـ ۱۶۹ الف ) برگ ۱۲۸ الف ـ ۲۲۳ الف ) متعلق بموزه بریتانیا و نیز رك به Rieu: II. P. 835.

2. E. Blochet. Vol I. P. 115-

۳ : حکمت ص ۲٤۰ ـ

٤ : Arberry: Catalogue of the Library of the India Office. (Persian Mss.) : Vol I. Part VI. London: 1937 A.D. P. 289

٤ : محمد ایوب قادری ، ترجمه تذکره علمای هند کراچی ۱۹٦۱ ام ص ۲۵۱ ـ مکتوبات امیرالطف پیرجماعت علی شاه کراچی ۱۱۵۸ه حصه اول ص ۵۵

## ۷ ــ رساله فتحیه

سید علی همدانی رساله فتحیه را بالتماس ملک شرف الدین خضر شاه در حیطهٔ تحریر آورد و در آن نسبت و ذکر خرقه خودش را ضبط نموده چنانکه می گوید :

" چون خلاصهٔ اهل عالم بعد از انبیا علیهم السلام اعیان اولیا اند که ریاض دلها ی ایشان مظهر الهی و سینه ها مهبط اسرار ذات نامتناهی است ..... مراد حضرت قدسی از نشر بساط کون ومکان .... ظهور وجود این فریق بود ..... پس بر مقتضیت سنت الهی متعطشان این میدان و مستقیمان این راه بی پایان را ..... از مهمات دین و مقامات ارباب یقین است .... چون خسیس همتان جاهل و هوا پرستان غافل منتشر گشتند ... تسویلات نفس را معرفت خواندند و الحاد و زندقه را فقر نام کردند مگر تیر ذمه از طالبان صادق و راهیان موافق که بمتابعت عنایت ربانی دامن همت ایشان بلوث صحبت این قوم آلایش نیافت ... مطالب صادق ملک شرف الدین خضر شاه اصلح الله شانه که ازین زمره است ازین ضعیف التماس وصیت کرده که متضمن آداب و سیرت کمال سلوک و مشرک بذکر و نسبت خرقه ارباب کشوف و احوال کثّرَهُمَ الله فی الأنام ــ

بعدا گوید که تقوی شرف دنیا و زاد آخرتست و امر معروف و نَهی عَنِ الْمُنکر باید کرد و چون طالب صادق با نفس بمحاربت باشن بمجاهدت بادوست بمجاملت با همسایه بمعاونت با خویش بموافقت با بیگانه بملاطفت با زیردست برحمت در دین بحمیت در دنیا بقناعت و در نظر بصیرت وغیره را کما ینبغی بمداومت کند و خصال پسندیده مثل زهد و ورع و اخلاص و توکل و تفویض و

---

۱ : رساله فتحیه : مائیکروفلم نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا : برگ ۱۶۹ ــ الف ۱۲۱ الف ــ

Rieu, Vol II P: 835

تسليم وصبر و رضا وشكر وحيا وصدق وايثار وتوت وانبساط وارادت ويقين و انس وغيره را دثار خود گرداند آثار ثمرات آنها مشاهده تواند كرد ــ وسپس همــــدانى نسبت فرقه خودش صراحت نموده است ــ

..........

xx صدور شدیت دیگ xx

## ۸ ـ رساله اوراد فتحیـــه

اوراد فتحیه اورادیست که سید علی همدانی ازبرکاتِ انفاسِ هزار و چهارصد ولی جمع کرده[۱] وبخواندنِ آن در یک وقت ترغیب نموده است[۲] ویکی از مریدانِ سید گفته :

" اگرفضایلِ کثرت و خواصِ این اوراد گفته شود بتطویل (بتطویل) انجامد اما شمّهٔ ازانچه این فقیر از حضرت روح الله شنوده است بگوید بدانکه در ماهِ ربیع الاخر در سنه ثمان وسبعین و سبعمایه ( ۷۷۸ هـ ) هجری جماعتی از اصحاب ایشان نشسته بود این فقیر نیزحاضر بود در اثنای کلمات چنین تقریر کرد که در زمانِ ساحت قربِ هزار و چهارصد ولی کامل یافتم چهار صد ایشان را در یک مجلس در مجمع سلطان ابو سعید عَلَیهِ الرَّحمَة دیدم از هر ولی وقتِ ودامن دعایی و رقعه ای از جامه مبارک ایشان التماس نمودم وآن رقعها بر خرقه خود دوختم و ترقع میکردم و آن ادعیه واذکار بر زبان ایشان بی اختیار جاری میشد ( برگ ۱۷۷ ب ) که فتح اوراد بوده است جمع ساختم این اوراد شده چون کتاب احادیث را در نظر آوردم مجموع این اوراد در احادیث رسول عَلَیهِ السَّلام یافتم بطریق مشتی واین بارکه بزیارتِ کعبه رفته بودم مسجد اقصی رسیدم شبی حضرت رسالت علیه اَفضَل الصَّلوات واَکمَل التَّحیات را در واقعه دیدم بجانب این فقیر آمدند چون برخاستم وپیش رفتم وسلام گفتم از آستین رقعه مبارک جزوی بیرون برآورد و مرا داد و فرمود که :

خـذ هـذا النسخـة

چون از دستِ رسول علیه السلام گرفتم ونظر کردم همین اوراد بود که جمع ساختم وآثار برکات آن را مشاهده کرده شد "[۳]

---

۱ : رساله استاد اوراد فتحیه عن احدمن المریدین برگ ۱۷۷ / الف ٤ : ۲ : خلاصة المناقب ۲٦٦ / الف . ۳ . رساله استاد اوراد فتحیه عن احد من المریدین نسخهٔ خطی متعلق موزه بریتانیا برگ ۱۷۷ الف ، ب .

۲ : رساله استاد اوراد فتحیه عن احدمن المریدین نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا برگ ۱۷۷ / الف ـ ب

×× صد و شصت و ده ××

این مجموعه اوراد بتوسط معین الدین که مرید سید علی قادری ابو العلائی العلائی

مریدیکی از احفادانِ سید علی همدانی بود بدفعه پنجم درسال ۱۳۰۰ هجری مطابق به

۱۸۸۲ میلادی طبع گردید[۱] ـ

درکتابخانه های[۲] مختلفی نسخه آن نگاهداری میشود ـ

آغاز : استغفر اللّٰه العظیم الذی لا اله الا هوالحی القیوم واتوب الیه ـ

شخصی موسوم به جعفر شرح این اوراد فتحیه نوشته[۳] ـ

---

۱ : اوراد فتحیه : طبع معین الدین کانپور ۱۳۰۰ هجری ـ برای این رساله تلخ تب رساله مستورات برگ ۳۶۸ الف ـ ۳۵۹ الف ـ

2. Rieu, Charles: Supplement to the Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum. London (1895 A.D) P: 12.

, Voorhoeve : Handlist of the Arabic MSS. in the Library of the University of Leiden And the Collections in the Netherlands. (1957) P: 31.

, Maitra, K.M. : Descriptive Catalogue of the Persian Mss. in the Kapurthala State Library. Lahore. (1921) P 153.

, Stewart, Charles : Catalogue of the Oriental Library of the Late Tippoo Sultan of Mysore. Cambridge. 1809 A.D. P: 176.

, Wladimir : Catalogue of the Persian Mss. in the Bengal Asiatic Society. Calcutta. 1926. A.D. P: 436.

, Loth : A Catalogue of the Arabic Mss. in the Library of the India Office. London (1877 A.D) P: 94.

E. Blochet : vol I. P: 115, Brockelmann Supplement: vol II. P. 311.

## ۱ ـ مناجات

مناجاتِ سید علی همدانی بدرگاه قاضی الحاجات اینطور (چنین) شروع میشود :

الها ملکا پادشاها ! قبله ی دل مارا مشرف، رَبِّ اشْرح لی صَدْری در اشعه ی آفتاب کبریا منور دار ـ

در این مناجات در بارگاه ایزدی ملتمس هست که سوختگانِ آتش فراق را بدریای اتصال خود منعش وخستگانِ بادیه اشتیاق را سوابقِ الطاف عنایت دستگیری بکن واقوال افعالِ مارا از شایست وناشایست محفوظ ومصون دارکه نواخته لطف توهرگز نمیرد وانداخته قهر ترا کس نتواند که برگیرد ..... ازدلهای شکستگان تیه غفلت بردار ونظر رحمت ازحال ما دریغ مدار در شب وحشت گور شمعهٔ ضواز فیضِ سحابِ کرم وأنس پناه دارو در روزهٔ منشور امیدِ ما بشومی نتایج افعال ما سیاه مگردان[۱] ـ

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله مناجات (برگ ۲۹۸ الف ـ ۲۹۹ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu: vol II P: 836.

E. Blochet: vol I. P: 115.

Flugel, Gustav: Die Arabischen, Persischen Und Turkischen Handschriften der K.K. Hofbibliothek Zu Wein : 1867 A.D. III. P: 413.

## ۱۰ ـ رساله واردات

رساله واردات که در فهرست کتابخانه برلین تحت عنوان " الواردات الغیبیه واللطائف القدسیه " مندرج است بر روش نگارش مناجات نامه خواجه عبد الله انصاری نوشته شده واحساسات روحی بالفاظ عذب بیان شده و اینطور چنین آغاز میشود :

ربّ اشرح لی صدری و یسرلی امری و حلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

ای مرهم جراحت هر دل ریش وای مونس هر درویش ، ای کرمت دستگیر هر بیچارهٔ و ای راحت پای مرد هر آوارهٔ

سپس گفته است که روندگان راه حقیقت دوگونه اند :

راکبان مرکب هوا وسالکان منهج رضا

شعار اهل رضا منت وحکمت و دثار اهل هوا غفلت وبدعت ، غفلت وهوا غافل را بهاویه رساند وحکمت و رضا عاقل را در مسند قرب نشاند و اصل سلوک دو چیز است :

صدق اقوال وحسن افعال

صدق اقوال نتیجهٔ قطع علایق وحسن افعال نتیجهٔ تزکیهٔ خلایق است ـ

بعدا مصطلحات اصطلاحات صوفیه را چنین صراحت نموده :

صدق آنست که آنچه داری بخدا بنمای واخلاص آنست که از غیر حق مبرای ـ

مبتدی راغب کرامت است و منتهی طالب استقامت ظهور کرامت ـ

تسلیم دل از خود برداشتن است و تفویض علت با حکیم گذاشتن ـ

تفرد روش قطب آسا جفاست ولباسش خوف و رجاست و مرکبش عزم و رضا ـ

ولی آنست که از احوالی مبرا بود و آیینهٔ دلش بنور ازلی صفا بود [1] —

درین رساله دربارهٔ خودش گفته است :

" همدانی کنجی یافت که از افهام و عقول مبراست ظهور سطوت جلال و جمال صاحب کمال شیخ خرقانی شده " [2]

علاوه از موزه بریتانیه [3] این رساله در کتابخانه ملی تهران [4] و بیرس [5] و برلین [6] نیز نگاهداری میشود —

---

[1] : مائیکروفلم نسخه خطی : رساله واردات ( ۳۸۵ ـ الف ـ ۳۸۱ ـ ب ) متعلق بموزه بریتانیه —

۲ : رساله واردات (برگ ۲۸۲ ب )

٤ : حکمت : ۳٤۰ —

3. Rieu Vol II P 836.

5. Blochet, E. Vol I P 117.

6. Pertsch, Berlin P: 16

این نسخه بتاریخ ۲۹/ محرم سنه ۸۳ هجری کتابت شده مصارف به ۲۲ جولایی ۱٤۳۸ م —

## ۱۱ ــ رسـالة همدانیه

رساله مختصری بفارسی است در جواب کسی که در باب کلمهٔ همدان سوال کرده و شاه همدان بسه طریق جواب آن گفته داد:

جواب اول : بباید دانست که در اصطلاح صرف و لغت همه بر وزن فعل و همدان بر وزن فعلان باشد همچو خلجان و دوران دردان وغیرهما و این کلمه همه دان و در ذکر بحرفهای آن روحاجت نیست تا شخصی اعتراض نکند که همدان عالم کل را گویند و عالم کل نتواند بود مگر ذات متعالیه ــ

جواب دوم : همدان اسم دو موضع است یکی از یمن دوم از عراق و اول بسکون میم آمده است و دوم بفتح میم و آنکه در بعضی از کتب عربی آمده است همدان بسکون میم آن در یمن است نه در عراق ــ

جواب سوم : همدان علم است بر بلدهٔ مخصوصه را .... اگر شخصی این بیست و نه حرف تهجی را یاد گیرد و در کتب خانه رود که در آنجا هزار مجلد کتب بود پس بگوید هرچه درین هزار مجلد است من آن همه را میدانم این کس از وجهی راست گفته باشد چه هر کلمه که درین کتب است ازین حروف مرکب است .... اما اگر بتفصیل بیان این مسایل که درین کتب مسطور است ازو سوال کنند متحیر شود و همچنین اسامی اشیا را در مجلدات بسیار بنویسند و بر رقعه اسم عالم رقم کنند پس عاقل گوید هرچه درین مجلدات ذکر کرده شد یک کلمه بیش نیست آنکس راست گفته است و همچنین ولی که وجود محدث موهومات را ذره وار در اشعه ی انوار آفتاب جلال احدیت مستهلک یابد و هیچ نه بیند الا ذات قدیم و هیچ نداند الا وجود حقیقی مطلق پس اگر درین مقامات .... گوید همه بینم یا همه دانم از وجهی راست گفته باشد که ز ترک او مستغرق وجود بیست که وجود همه اشیا از دست و قیام همه بدوست بلکه همه خود اوست اگر سالکی درین مقام رسد هرچه بیند بحق بیند و هــر چه

××صد و شصت و هفت××

گوید بحق گوید و هرچه داند بحق داند [1] ـ

آغاز : شاهراه طریقت محمدی ص و مسالک طریقت احمدی ص بر سالکان بیابان طریقت و روندگان میدان حقیقت بضیای اشعه ی انوار حقایق عیون آن عزیز روشن باد ۔

این رساله در تهران [2] و موزه بریتانیا [3] نگاهداری میشود و بکتابخانه مولوی شمس الدین در لاهور بوده که وی بتحویل موزه کراچی داد [4] ـ

---

۱ : مائیکروفلم رساله همدانیه ( برگ ۲۰۷ ب ـ ۲۱۰ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

۲ : حکمت ـ ص ۲٤۰ ـ

3. Rieu vol II P836.

٤ : مولوی شمس الدین یک مجموعه ی رسائل خمسه عشر بتحویل موزه کراچی داد و در این رساله شامل همین مجموعه بود ـ

## ۱۲ ــ رساله عقبات

دراین رساله احکام دین را صراحت فرموده گفته است :

ای عزیز چون وقت نماز درآید نمازی از سر رسم بگذاری وچون رمضان درآید روزه داری و هر سوره یا بیشتر قرآن خوانی اما ندیده ام که از حقایق و اسرار ایمان و قرآن چه خبرداری زیرا هر دل که بلوث خباثت آثام مدنس گشت لوامع انوار حقایق کلام ازلی بروی تجلی نکند خواستم که تذکره مخلصانه بنویسم ــ

بعدا نوشته است که خدای متعال به قیام نماز و بادائیگی زکات و بنیکوکاری فرمان داده است و ای انسان اگر تو دانستی که حق تعالی در قول خود صادقست از امر حق تجاوز نکردی ......

وآدمی بواسطهٔ استیلای ظلمات بشری و بهیمی و سبعی و شیطانی ازان حضرت محجوبست و اصل جمیع صفات ذمیه و اخلاق ردیه چهار است :

بخــل وکبر و ظـلم و ریا

که غلبه این چهار صفت اعظم حجاب سالکانست که در حقیقت چهار عقبه راه حقیقت حقست ــ

این رساله درتهران [1] و در موزه بریتانیا [2] محفوظ است و از تهران باتذکره شیخ محمد بن صدیق الکُجُی در سال ۱۳۲٦ شمسی طبع گردیده و در آغاز آن نوشته ــ

رساله عقبات ازحضرت عارف ربانی مظهر تجلیات مرآت انوار حضرت علی عرفانی امیر سید علی همدانی قُدِّسَ سرّه که جهة پادشاه کشمیر نوشته که مرید ایشان شده و التماس تذکره کرد ــ

آغاز : تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانهٔ تقدیر نقوش اقبال وادبار بر لوح استعــــداد قــاصدان ــ

---

۱ : مائیکروفلم دربارهٔ اوامر دین برگ ۲۱۳ ب تا ۲۱۸ الف نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا

Rieu vol II P 836.

۲ : "حــــکمت" ص ۳٤۱ ــ ×۷×

۳ : رساله عقبات : شامل به تذکره شیخ محمد بن صدیق الکُجُی + ص ۷۱ - ۷۸

۱۳ – در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی

در این رساله مصطلح " ارادت " را توضیح داده است وگفته است : این رساله بموجب التماس یکی از خلص اخوان که در انکشاف این (وصول بمقصود اصلی) معانی اهتمام دارد بتحریر موصل گشت !

خلاصهٔ مطالب رساله مزبور اینست :

چون حضرت صمدیت عز شانه میخواهد که بنده را بخلعت کرامت مطلی سازد و بر حقایق ذات وصفات خودش وقوفی بخشد و بتزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح مُشَرّف گرداند تا روح آن بنده مهبط انوار تجلیات و اسرار ذات وصفات او باشد اول از انوار قدیم نزول فرماید او را در تحصیل این سعادت داعیه پیدا شود و این داعیه را در اصطلاح صفحه ۱۸۱ ارادت نامند وصاحب این داعیه را مرید گویند و چون این داعیه بارادت بفعل پیوندد آنرا توبه گویند –

مرید را باید که باطن خود را از خیالات فاسد وعقاید باطله مثل شرک وکفر و شک وحسد وعناد وعجب وریا واعتقاد بدعت وظلم بر مسلمانان وحُبّ جاه ومال وغیره پاک گرداند وروضه ی دل را بانواع ازهار ورياحين اخلاق حميده وعقايد مرضيه چون توحيد وايمان واخلاص وصدق و توکل وصبر وشکر ورجا وحزن واعتقاد سنت فقر وزهد وتسليم ورضا وشوق وانس ومحبت ومعرفت ومحاسبه ومراقبه ومکاشفه وتفکر وتدبر وغیر آن مصفا ومنور بگرداند –

جمیع افعال واقوال خود ظاهر ومشابه افعال واقوال حضرت رسول ص وصحابه رض وصلحای سلف گرداند وخود را محبوس مقید شیخ عارف کامل بینا سازد وذکر خفی گوید وادعیه ماثوره بخواند ونفس خود را در انواع ریاضات واصناف مجاهدات بیازماید –

چون سالکِ طریقت خود را بکمالِ تشبه که عبارت از شریعت است آراسته گرداند و باطن خود را بکمالِ تثبت و استقامت بمجاهدات و ریاضات متحلی گرداند انواعِ ازهارِ وارداتِ غیبی و الهاماتِ ملکی در ریاضِ دل دمیدن گیرد[1] ـ

درین رساله بیانِ صدق و اخلاص تحتِ تاثیر بیانِ صدق و اخلاص احیاء علوم الدین است و تفصیلِ فکرِ طریقه، ذکر سیه همدانی و آدابِ طریقت و شرائطِ خلوت و وظیفهٔ سالک بصراحت بیان شده است ـ

آغاز : الحمد لله الذی لقننی دقایق الفرقان بترجمان اللسان تلقینا و علمنی معرفة ابواب العبودیة فی حضرة ربوبیة ... اما بعد این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیانِ آدابِ مبتدی و طالبانِ حضرتِ صمدی و کیفیت وصول بمقصودِ اصل و مطلوبِ حقیقی ـ

در کتابخانهٔ ملی تهران این رساله باسم " رساله تلقینیه " وجود دارد[2] ـ

---

۱ : مائیکرو فلم رساله مزبور (برگ ۲۰۰ ب تا ۲۰۷ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا
Rieu Vol II P836.

۲ : حکمت : ص ۳٤۱ ـ

## ۱۴ ــ رســـاله داودیه

این رساله[1] متضمن همان مطالب است که سید علی همدانی در مکتوبات بیان نموده است وصیت کرده میشود آن فرقه ناجیه را بتقوی که آن شرف دنیا و زاد آخرت است و امتثال اوامر حق و عمارت دل بمداومت ذکر و طاعات ملازمت و اجتناب از مخالفات و صبر بر شداید و مصیبات ۰۰۰۰۰ و امر معروف و نهی منکر و تعظیم فرمان حق و شفقت بر خلق الله و صدق در اقوال و انصاف در اعمال و نصیحت با نفس و عداوت با تن و با دوست مجاملت با همسایه معاونت ۰۰۰۰ در نعمت شاکر و در بلا صابر و چون طالب بدین صفت متصف شود انوار روحانی دمیدن گیرد ــ

سید این رساله را بالتماس شخصی داود نامی نگاشته بود چنانکه گفته است :

"برادر اعز طالب راغب داود اصلح الله حسابه که ازین (طائفه که در راه طلب نفس اماره را در بوته ریاضت بگداختند و روح قدسی را از کدورت هوا بصقلهٔ ارادت پاک ساختند ) جمله بود ازین ضعیف التماس وصیتی کرد که متضمن آداب و سر اهل کمال بود و متبرک بذکر نسبت بیعت شریفهٔ ارباب احوال " ــ

در این رساله ذکر مشائخ سلسله خودش نیز آورده است ــ

آغاز : الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد چون خلاصهٔ اهل عالم بعد از انبیا ۰۰۰

---

۱ : مائیکروفلم نسخه خطی هر دو رساله داودیه ( برگ ۲۲۳ ب ــ ۲۲۵ الف ) ( برگ ۳۹۹ الف ــ ۴۰۰ ب ) متعلق بموزه بریتانیا ــ

Rieu Vol II P 836.

Blochet, E: Vol I P116.

حکمت ــ ص ۱ ۴ ۳ ــ

## ۱۰ ــ رساله ده قاعده

در این رساله سید حقیقت « مُوتُوا قَبل أَن تَمُوتُو » را برده قاعده مبنی قرار داده گفته است :

« بدان ای عزیز که راههای طالبان حق بجناب بارگاه احدیت بیشتر از آنست که آنرا حصر توان کرد اما همگی آن را ههها بسه قسم بازگردد :

قسم اول : راه ارباب معاملات است و آن به بسیاری نماز و روزه و تلاوت قرآن و زکوة وحج و غذا وغیر آن از اعمال ظاهره میباشد و این راه عامهٔ مسلمانست ـ

قسم دوم : راه اصحاب مجاهدات است بتبدیل اخلاق و تزکیهٔ ی نفوس تصفیه ی دل و تجلیه ی روح و سعی درآنچه تعلق بعمارت باطن دارد و این راه ابرار است و این قوم نیکان امت و این طایفه را مقتصدان خوانند و اصلان این گروه اندك باشند ـ

قسم سوم : راه سائران حضرت صمدیت است و وصول این قوم در بدایت او بیش از دیگرانست در نهایت کار و این راه که اشرف طُرقست مبنی است بر موت اختیاری چنانکه رسول علیه السلام فرمود : مُوتُوا قَبل أَنْ تموتو وظهور این سعادت موسس بر ده قاعده است :

قاعده اول : توبه ، قاعده دوم : زهد ، قاعده سوم : توکل ،

قاعده چهارم : قناعت ، قاعده پنجم : عزلت ، قاعده ششم : ذکر ،

قاعده هفتم : توجه ، قاعده هشتم : صبر ، قاعده نهم : مراقبه ،

و قاعده دهم : رضاست ـ

درین رساله حقیقت هر یک قاعده را صراحتا بیان نموده است ـ

آغاز : حمد و ثنای نامتناهی پروردگاری را که استحکام قواعد اسلام را منبعی طالبان سعادات ملکوتی

گردانیده و اهتمام تزکیهٔ نفوس را معراج سالکان درجات جبروتی گردانیده[1] ـ

این رساله در کتابخانه های تهران[2] پیرس[3] موزه بریتانیا[4] وی آنا[5] برلین[6]
نگاهداری میشود و در مجله "فرهنگ ایران زمین" بامقدمه موله ماربن (بزبان فرانسوی) طبع گردید[7] ـ

---

۱ : مائیکرو فلم هر دو نسخه رساله قاعده (برگ ۲۲۵ ب ـ ۲۲۸ الف) (برگ ۴۰۰ ب ـ ۴۰۲ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

۲ : "حکمت" ص ۳٤۱

3. Blochet E : vol I P 116.

4: Rieu vol II P 829, 836.

5: Flügel: Die Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften der K.K. Hofbibliothek zu Wien (1867 A.D) P.420.

6. Pertsch, Berlin :

۷ : ایرج افشار : "فرهنگ ایران زمین" مقدمه فرانسوی موله ماربن ص ۳۸ ـ ٤٦ متن رساله ده قاعده ص ٤٦ ـ ٦٦ ـ (ج.٦، طهران ۱۳۳۷ هجری)

## ۱۶ ـ رساله مکارم اخلاق

در رساله مزبور فرموده که دنیای دنی زندانِ روحانیات است و در زندان با وجود سلاسل و اغلال جسم کثیف که بر پای روحِ لطیف است و بعضی از اجسام بر اراذل در صحبتِ روحِ انسانی افتاده اند و بحکم الصحبة تؤثر روحِ انسانی مزاجِ اراذل گرفت که روش ذمایم عبارت است :

" یکی بخل و دوم خشم و سوم آز    چهارم حقد پنجم شهوت و ناز
ششم کبر و حسد بر هفت یارت    که ازین یاران خلل گرفت کارت "

اما صحبتِ شیخ کامل عنانِ اختیار از دستِ اماره و ذمیمه بستاند و در پیشِ تصرفِ او در مدتِ اندک خیرِ کثیر حاصل توان کرد و وی بنورِ حکمت و قیافت معلوم کند که کدام صفت از صفاتِ ذمیمه دارد و در ازاله آن بکوشد ـ

سپس هفت رذایل نامبرده راصراحت کرده و علاج و تدبیر هر یک آنها نوشته است و چون انسان در تبدیلِ اخلاق کوشد ذمایم مرتفع گردد و اخلاقِ حمیده ظاهر گردد و بصحبتِ ولی در اندک مدت از جمیع بدی ها خلاص یابد و هرکه ولی یا مرشد نیافت یقین بداند که حضرت حق ویرا ضلالت کرده و دست بدامنِ صاحب وقتی باید داشت که وی در طریقت و حقیقت کامل و مکمل باشد و علامتِ ولی کامل آنکه متشرع و دانا باشد و در علمِ قیافت و فراستِ اشکال و صور و اعضا و جوارح مناقی نبود و در سلسله مشایخ باشد .... و در اخذِ بیعت و ارشاد و سلوک و ریاضت اربعیناتِ وی موافق سنت بود ـ

آغاز : شکر و سپاس حکیمی را که لطائفِ ملکوتی را بکثائفِ ملکی ممتزج گردانیده جهتِ تکمیل مراتبِ عرفان و قوی طوی را بدنیای سفلی ارسال فرمود ـ

---

برای این رساله رک به :
۱ : مائیکروفلم رساله مکارمِ اخلاق ( ۲۲۸ ـ الف ـ ۲۳۰ ـ ب ) ( ۴۰۳ ـ الف ـ ۴۰۵ ـ الف ) متعلق بموزه بریتانیا ، Blochet E Vol I P116 , Rieu Vol II P 836 ، حاجی خلیفه، کشف الظنون ج ۱ ص ۲۰۴

حاجی خلیفه : کشف الظنون :

## ۱۷ ـ رساله اعتقادیه امیریه

درین رساله سید علی همدانی اعتقاد و عقیده خویش دربارهٔ حقیقتِ دین نگاشته است که[۱] بیانِ ارکانِ دینِ اسلام است چنانکه می گوید :

* ارکانِ مسلمانی پنج است :

کلمه شهادت و نماز و روزه و حج و زکوة - رکن حج و زکوة از درویش ساقط است و رعایت سه رکن واجب و اول چیزی که بر بنده لازم است معرفتِ پروردگار و شناختن آن اساس و عرفانِ معراجِ انبیا علیهم السلام است و اهمال درآن سببِ تاریکی دل و جان و نقصانِ ایمان و اسلام است و جمیع کتب که بانبیا علیهم السّلام فرستاد کلام ویست و بعد از معرفت کردگار معرفتِ آداب بندگی واجب است که سببِ قرب بنده است بحق -

و سرِ همه طاعتها نماز است و کلید نماز طهارت و دربارهٔ طهارت و وضو بحثی طویل کرده است و شناختنِ اوقات نماز از مهماتِ دین است و شرایطِ نماز چهار ست و در دو رکعت نماز سی و سه چیز فرض است و شصت و دو سنت و هر فعلی از افعال و رکنی از ارکانِ نماز اشارتست بحقیقت و سری از اسرارِ عبودیت و کمال ربوبیت -

همچنین هفده چیز در روزه سنت است و روزه را سه درجه است :

نگاهداشتنِ اعضا و جوارح از افعال و اقوالِ ناشائسته و نگاهداشتنِ دل از هرچه غیر حق است -

آغاز : الحمد لله الذی نور بانوار تجلیات ذاته و صفاته قلوب کمل اطاعة و اطاعه انبیائه و اولیائه -

---

برای این رساله رک به

۱ : مائیکروفلم رساله اعتقادیه امیریه (برگ ۲۴۳ ب ـ ۲۴۸ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا -

Rieu : Vol II . P: 836 630, 836, E. Blochet : Vol I . P: 116

حکمت ـ ص ۲۴۱ -

## ۱۸ ـ رساله درویشیه

در این رساله آیه کریمه ـ

" یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور "[۱]

را توضیح داده و خلاصه مطالب بقرار زیر است :

چون موادِ امراض باطنی مختلف بُود نتایج آثارِ آیات و اخبار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سببِ سعادت گشت قومی دیگر را هم آن معنی سببِ شقاوت آمد و از اینجهت بُود که محبتِ رسول عَلَیهِ الصلوة و السلام که وجودِ مبارك او رحمتِ جهان و جهانیان بود بعضی خلق را از صحابهٔ کرام سعادتِ ابدی گشت وقومی را از مخذولان گردانید .... و هرطاعت که آن سببِ عجب و غرورِ بنده گردد عینِ معصیت است و هر معصیتی که طالب را در مقامِ عذر و اعتراف کند آن حقیقت طاعت شده است ـ

آدمی از دو جوهر آفریده شده است : جوهرِ لطیفِ نورانی را روح خوانند و جوهرِ کثیفِ ظلمانی را جسم گویند ـ

و هر جوهری را ازین دو جوهر صحتی و مرضی و دوایی خاص است چنانکه غذای بدن نان و آبست غذای دل و روح ذکر و محبت و معرفتِ حقست و چنانکه بیماری تن را اسبابیست و دفع هر سمی را ازان اسباب دوایی خاص است و آثارِ طبایع و خواصِ آن را جز طبیبانِ حذوق ندانند همچنین بیماریهای دل و روح را اسبابی است و دفع هر سمی را از اسباب دواییست روحانی از اسبابِ طاعات و اصنافِ عبادات که حقیقت آن جز حکمای دین که انبیا ' اولیاء مشایخِ طریقت و علمای دین اند کس ندانند بیشتر عباداتی که عامه ی خلق را از سرِ رسم و عادت پیش گرفته اگر انجمله را در میزان عدل نهند همه سبب گرفتاری ایشان خواهد بود طلعهای بُود که ایشان طاعت تصور میکردند وروز قیامت آنهمه را در کفهٔ معصیت می بینند ـ اینجا بدانی که طالب حق را از صحبت

پیری راه دیده و منازلِ شریعت و طریقت بریده ناگزیر است زیراکه آدابِ خدمتِ پادشاهان جز مقرب آنها ندانند ـ

درباره ی عصر خویش انتقاد کرده و رفتار و کردار شاهانِ زمان خود‌ش را چنین هویدا می سازد :

درین ایام و روزگار امورِ مملکت و سلطنت کسانی را مسلم گشته است که از اسرارِ علوم و دین بهره ندارند و همگی همت ایشان بلهو و لعب مصروف شده و فسق و فجور را مذهب خود ساخته و باصحبتِ فاسقان و فاجران میل داشته بندهٔ نفس و اسیرِ هوا گشته اند ۰۰۰۰ صفای احوال مسلمانی از خباثت دور است و هرکه افعال و اعمالِ او مقرون باخلاص نیست او را از مرضِ رذائل نفسانی رستگاری نیست و تا دل از لوثِ اوصاف بشری پاک نگردد انوارِ ایمان و اسلام لایح نشود ـ

برای صلاح این فساد و کدورت ها گفته است

دنیا بازار تجارتِ طالبان حقست و سرمایه ی این تجارت عمرست پس قدرِ منزلِ دنیا مخلصان دانند و هرکه اینجا کسبِ سعادت نکرد آنجا محروم است ـ

آغاز : الحمد لله حق سبحانه والصلوات علی خیر خلقه اما بعد قال الله تعالی : یا ایها الناس ۰۰ الخ

---

برای این رساله رک به :

مائیکروفلم رساله درویشیه ( برگ ۲٤۸ ب ـ ۲۵۲ ب ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

علی اصغر حکمت : از همدان تا کشمیر : رساله یغما : شماره هشتم : ص ۳٤۱

Rieu : Vol II · 836 ·

E. Blochet : Vol I : P. 116

۱۹ – رساله فتوتیه

در این کلمه " اخی " را بسه نوع توضیح کرده است :

اول عام : لغوی و رسمی –

دوم خاص : لغوی و حقیقی

سوم اخص : اصطلاحی –

اول بآنکه اسم "اخی " در لغت معنی برادر است و عامهٔ مردم برادر کسی را دانند که از یك پدر و از یك مادر باشند –

رتبه دوم خواص مومنان راست و علمای دین که بقوت علم و نور ایمان از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بقدر حوصله هرکس احوال و اسرار حقایق دین از شواهد اخبار و آثار و کتاب و سنت استدلال کنند :

مرتبه سوم اصطلاحی میان ارباب قلوب و اهل تحقیق متداولست که این طایفه اسم اخی را اطلاق میکنند بر اهل مقامی از مقامات سلوك که عبارت ازان مقام فتوت است که مقامیست از مقامات سالکان و جزویست از فقر و شعبهیست از ولایت و مشایخ طریقت کسی را که نوعی از کمالات یافته باشد و انوار اسرار حقایق نظر بر جان او تافته خواهند که خلیفه ی خود سازند ویرا خلقی تمام پوشانند که عبارت ازان خرقه است و چون کسی که متصف بکرم وسخاوت و عفت و امانت و شفقت و حلم وتواضع و تقوی بود ارباب فتوت او را "اخی " خوانند –

فتوت اگرچه مقامی است از مقامات فقر اما همه مقامات مبنی بر آنست بلکه قواعد و اساس جمیع کمالات انسانی بدو منوط است و این معنی جمیع درجات مکارم اخلاق را شامل است و شیخ ابو القاسم جنید رحمه فرمود که

فتوت ..... چندانکه طاقت داری وجود خود را بسبب خیر و احسان و واسطه راحت بندگان حق سازی بر بساط احسان —

اخی باید که هیچ سنت از سنتهای رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فرو نگذارد و اخی را باید که آمیزکار باشد بخلق و باهمه بندگان حق بشفقت و نصیحت و مودت و احسان کند و زندگانی و باطن از همه بریده بُود و در سر پیوسته بحق مشغول باشد امیر المؤمنین علی کَرَّمَ اللهُ وجهه فرمود :

ارکانِ فتوت چهار چیز است :—

عفو کردن با توانائی بردباری کردن در وقتِ خشم نیک اندیشی کردن با دشمن و ایثار کردن با وجود احتیاج بمولّد باید —

قافله نوع انسانی بدو فریق منقسم گشته :

١ — مقبولانِ حضرت صمدی که بر دو قسم اند : قسم اول ابرار و قسم دوم مقربان —

٢ — مردودان هم بر دو قسم اند : اهلِ شقاوت و اهل خسارت —

جمیع مراتب و منازلِ شریفه جمله ی درجاتِ عالیه و همگی سعاداتِ آخروی نتیجه ی طاعات و ثمره ی اشجارِ عبادات بنده است و انواعِ طاعات اگرچه بسیار است اما همگی آن بسه نوع باز گردد : قلبی و بدنی و مالی —

این هر سه طاعات را صراحت نموده گفته است که اخی را باید که همه آن طاعات را بجا آرد و بمکارمِ کو اخلاق موصوف و بخصایلِ و اوصافِ پسندیده آراسته باشد با پیران بحرمت و با جوانان بنصیحت و با طفلان بشفقت و باضعیفان برحمت و با درویشان ببذل باشد —

در خاتمه چندین نامهای اخی برده گفته که وی خرقه به الشیخ حاجی بن المرحوم طوطی

طیشاهی الختلانی را تفویض کرده است و این خرقه جزو خرقه خود همدانی بوده که اورا شیخ الذکانی ارزانی فرمود —

و در پایان مطالب یک نعت آورده که چنین آغاز میشود :

| | |
|---|---|
| خواجه دین و دنیا گنج وفا | صدر و بدر هر دو عالم مصطفی |
| آفتاب شرع و دریای یقین | نور عالم رحمة اللعالمین |

آغاز : شکر و سپاس آن صانعی را که حدائق ریاض موجودات را از بیدای ظلمت آباد عدم بفضای بصحرای وجود آورد[1] —

این رساله در استانبول سال ۱۹۶۱ میلادی چاپ شده است[2] —

---

برای این رساله رک به :

۱ ; مائیکروفلم نسخه خطی رساله فتوتیه ( ۲۵۴ الف — ۲۶۲ الف ) بموزه بریتانیا —

حکمت : ص ۱٤ ۳

Rieu vol II p836.
Blochet. E. vol I p116, vol IV p 197.

2. Şarkiyat Mecmuası. İstanbul Universitesi Edebiyat Fakültesi. Şarkiyat Enstitüsü. Tarafindan Çikarilir 17. Instanbul, 1961. "Risala-i Futuwwatiya"

## ۲۰ ـ رسالهٔ مثالیه

رساله مثالیه در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و کیفیت مراتب و مقامات و رؤیا و درجات خلق و ادراک علوم و معانی از عوالم علوی آورد و چنین شروع میشود ـ

آغاز : الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اما بعد عجاله ایست موجب التماس عزیزی از اخوان صفا که مودت حقوق ایشان برین ضعیف واجب است :

در رساله مزبور گفته است :

نزد ارباب کشف وعرفان سه مرتبه است :

مرتبه اول : نور حقیقی مطلق ، دوم : ظلمت ، سوم : ضیا ـ

مرتبه اول : رویت تجلی نور مطلق ازان روی که مجردست از نسب و اضافات و عین هویت مطلقه است و عتبهٔ بارگاه حضرت صمدیت رفیع تر ازانست که ظاهر افهام و عقول هیچ مخلوق به پیراهن طرف سرادقات جلال آنحضرت تواند رسید ـ

مرتبه دوم : ظلمت در مقابل نور است و مشتمل بر سه قسم :

قسم اول : ظلمت حقیقت است که رویت آن بهیچ وجه ممکن نیست وآن عدم محض است

قسم دوم : ظلمت جهل استکه رویت آن اگرچه ببصر حسی ممکن نیست اما بنور بصیرت آثار قبیح آن هویداست ـ

قسم سوم : ظلمت محسوس است چون ظلمت شب و منازل مظلمه که در حس ادراک آن تواند کرد و شرف ظلمت آنست که واسطهٔ ادراک نور مطلق میگردد ـ

مرتبه سوم : ضیا : وآنحضرت جمع نور و ظلمت است و حقیقتی منتج گشته از

××صد و هشتاد و دو××

طرفین و برزخ میان وجود و عدم وضیا دو نوعست :

یکی نور محور است و مظهر اسرار غیب که در کسوت خیال

و دوم مقید بعالم مثال مطلق —

اسباب موجبه صحت خیال و رویای نوع انسان چند چیزی است بعضی ازان مزاج و بعضی خارج از مزاج و آنچه مخصوص از دماغست صحت هیئه دماغ و اعتدال مزاج و قوت تصرف متصوره است —

طبقات نوع انسانی از ادراک اسرار و معانی عالم مثال و ارواح وغیره بواسطه خیال مقید در حالت نوم بر چند قسم است بعضی آنانند که رویای چند قابل تعبیر نیست و این دو قسم اند : قسم اول : محجوبان اند که صفات ذمیمه و احکام انحرافات خلقیه بر نفوس ایشان غالب گشته است و کدورات نفسانی و فساد هیئه قوای خبیثه از مطالعه اسرار دور افتاده و از خلقت کرامت و تعریفات الهی محروم گشته[1] —

این رساله در کتابخانه های تهران[2] و پیرس[3] موزه بریتانیا[4] و موزه کراچی[5] نگاهداری میشود —

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم نسخه خطی رساله منامیه ( برگ ۲۶۲ الف — ۲۶۶ الف ) متعلق بموزه بریتانیا —

۲ : حکمت : ص ۴۰ ۲ ج فهرست آستانه قدس رضوی ج ۴ ص ۹۱ — نسخه موخر الذکر در سال ۸۶۵ هجری کتابت شده —

3: E. Blochet: Vol I. P. 116.

4: Rieu: Vol II. P. 836.

۵ . این رساله در کتابخانه مولوی شمس الدین در لاهور محفوظ بود و وی در سال ۱۹۶۳ میلادی بتحویل موزه کراچی داده است —

## ۲۱ – طایفه مردم

رساله ای مختصر است مشتمل بر دو ورق است که در آن طبع مردمان گوناگون را بیان کرده گفته است :

کمال سیر هر فردی از افراد وجود بمرتبه ای از مراتب عالم ملکوت که مصدر ظهور وی است بمقتضای استعداد وی منتهی گردد درجات مراتب انسانی همها کمال انوار و امتیاز از جمیع مظاهر وجود در ملاحظهٔ انوار جبروتی و مطالعهٔ انوار ملکوتی متفاوت افتاد و بچهار طریق منقسم گردانید و هر گروهی را ازین فریق بحسب فیض وکمال استعداد ملازمت عالم از عوالم غیب و شهادت متعین کرده :

گروه اول : غافلان تیه جهالت اند –

طایفه دوم : محظوظان سوابق و مجذوبان خواطف عنایت اند که در بارگاه جلال قدوسی بملاحظه جمال قدسی کنند –

طایفه سوم : پاکبازان سده ی حقیقت اند که ساکنان ذروه ی معارف اسرار و اعلی الاعراف رجال و مشرفان بمالك و ملکوت ینظرون من طرف خفی اند –

طایفه چهارم : مخصوص خلعت اصطفا ومحظوظان کرامت اجتبا اند برکات آثار اوصاف ایشان مشر هدایت اهل امصار و دهور گشت –

هر طایفه ای از طوایف مذکور بدو فریق شدند –

قسم اول : آن توسند که کمال ونقصان ایشان منتج ومثمر کمال و نقص دیگر است –

قسم دوم : عیاران کوی طریقت وجانبازان چار سوی حقیقت اند که خورشید کمال ایشان در اطراف آفاق متواری گشت –

آغاز : الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه وآله وصحبه اما بعد بدان وفقك الله تعالی که[۱] –

۱ – مائیکروفلم رساله طائفه مردم برگ ۲۹۶ ب – ۲۹۸ ب) نسخه خطی متعلق موزه بریتانیا . Rieu Vol II P 836 .

۱ • مائیکروفلم رساله طایفه مردم (برگ ۲۹٦ ب – ۲۹۸ ب) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا Rieu. II. P. 836.

## ۲۲ – رساله شرح مشکل حل

در این رساله ی مختصری معرفتِ حقیقی را صراحت نموده گفته است :

غرض جمیعِ علما و حکما از تصانیف و اوضاعِ انواعِ علوم معرفت کتاب و سنت است و درجاتِ معرفت متفاوتست بحسبِ کمال و استعدادات و قوت :

درجه اول : که ادنی‌ترین درجات است آنست که بدانند که او را خداوندی هست یگانه قادر قدیم ولی مثل –

درجه دوم : معرفتِ استدلالی که علمای رسوم از مفهومات و مضمونات و لوازمِ الفاظِ کتب و سنت درک کنند –

درجه سوم : معرفتِ شهودیست که بعد از تزکیه ی نفوس و تصفیه ی قلوبِ انبیا و اولیا بواسطه ی جبروتِ الهی از وحی و الهام و القاءات ملکی و الهاماتِ ربانی و وارداتِ غیبی مکشوف گردد –

آن ذات متعالیه که از معرفت آن افهام و عقول عاجز اند ولی اشکالِ جمیع مخلوقات و اسرارِ جمیع موجودات در حضرت علم چون آفتاب هویدا است وچون فیض وجود که مطلع جود هویتِ غیب است طلوع می کند تاآنکه بعقربِ عالمِ جسمانی منتهی گردد بر هفت منزل از مراتبِ جبروتی و ملکوتی گذر می یابد و این هفت منزل از اسمای سبعه :

وجود ، علم ، ارادت ، قدرت ، سمع ، بصر و کلام

هست که آنرا آئمه اسما نیز گویند در منزلِ هفتم استعدادِ استکمالِ این صفات مهیا گرداند و حضرت هویه که مطلوبِ حقیقی است ورای آن در منزل هشتم بوده –

××صد و هشتاد و پنج××

آغـاز : ای مشکل حل و حل مشکل ! ای عزیز بدان که غرض جمیع علما و حکما -

---

برای این رساله رك به :

۱ : مائیکروفلم رساله شرح مشکل حل ( برگ ۲۶۸ ب - ۲۷۰ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا -

Rieu. vol II. P: 836.

حکمت : ص ۲۴۰ ملك فهرست نسخه های خطی دانشکده ادبیات : ضمیمه سال دهم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱۳۴۱ - ص ۷ .

E. Blochet. vol 1. P: 116, vol IV: P: 197.

## ۲۳ ـ رساله مشیه مهریه

رساله ای مختصریست که در آن یکی از مریدان رااشتباه کرده گفته است :

" طریق تحصیل آنست که اول مدتی در تحقیر آن محل ( منازل عامه و نفسانی ) سعی بلیغ می باید نمود تا بمعین اصلی برسد و اکتفا بدانستن این نوع کلمات جز حرمان نیفزاید بلکه باید که نفس خبیثه حیوانی و صفاتی رویه انسانی را تا سالها از توبه به توبه بانواع مرارت مجاهدات و شکنجه ی اصناف ریاضیات تصفیه بدهد چنانکه ذکر شنیدن بگوش و ذکرعسل کردن بزبان دیگر است و چشیدن چاشنی عسل دیگر و تلذذ با دراک حلاوت عسل دیگر همچنین معانی ارشادات و مصطلح مشایخ شنیدن عسل است و اسباب تحصیل و ظهور نتایج تاثیرات عنایت در باطن مشایخ چشیدن و همچنانکه حال خورنده عسل را باحال گویندگان حاصل نیست همچنین میان پویندگان راه این درگاه و گویندگان این حدیث بی آگاه نه چندان دوریست که در حد امکان گنجد ـ

آغاز[۱] : بی تیری ذره آنچه طلب میکنی تا نشوی درزه واراز غم او تا پدید ( ؟ کذا )

...... ای عزیز گفت و شنود تو و امثال تو بدین نوع کلمات و اظهار این نمط ......

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله مشیه مهریه (برگ ۲۷۰ الف ـ ۲۷۱ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا

Rieu : Vol II . P.836 .

E. Blochet : Vol I . P. 116.

## ٢٤ ـ رســـاله چهل مقام صوفیه

رساله چهل مقام صوفیه درباره ی مقامات واحوال ودرجاتِ فقر است که صوفی را چهل مقام است واگر ازین چهل مقام یکی را فروگذارد بصفای صوفی راه نیابد وآن چهل مقام بقرار زیر است :

اول: نیت ـ دوم: خلوت ـ سوم: توبه ـ چهارم: ارادت ـ پنجم: مجاهده
ششم: مراقبه ـ هفتم: صبر ـ هشتم: ذکر ـ نهم: مخالفت نفس ـ دهم: رضا
یازدهم: موافقت ـ دوازدهم: تعلیم ـ سیزدهم: توکل ـ چهاردهم: زهــــد
پانزدهم: عبادت ـ شانزدهم: ورع ـ هفدهم: اخلاص ـ هیژدهم: صدق ـ نوزدهم: خوف
ابدال ابدال ابدال ـ بیستم: رجا ـ بیست و یکم: فنا ست نفس خود را ـ بیست و دوم: بقا
بیست و سوم: علم الیقین ـ بیست و چهارم: حق الیقین ـ بیست و پنجم: معرفت
بیست و ششم: ولایت ـ بیست و هفتم: محبت ـ بیست و هشتم: شوق
بیست و نهم: هیبت ـ سی ام: قرب ـ سی و یکم ( ؟ )
سی و دوم: انس ـ سی و سوم: وصال ـ سی و چهارم: کشف ـ سی و پنجم: مخاطره
سی و ششم: تجربه ـ سی و هفتم: تفریه ـ سی و هشتم: انبساط ـ سی و نهم: حیرت
و چهلم: تصوف ـ

آغاز : الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین الکلام فی مقامات الصوفیه .....

وبعد تصریح کرده که این بیان از سخنان شیخ معین الدین ابی عبد الله محمد بن حمویه گرفته شــــده این رساله از تهـــران بســــال ١٣٢٦ هجــــری

شمسی چــاپ گردید[2] ــ

---

۱ : رساله مائیکروفلم مقامات الصوفیه ( برگ ۲۷۳ ب ــ ۲۷۸ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ــ

حکمت : ص ۱٤۳ ــ

۲ : رساله چهل مقام صوفیه شامل به تذکره شیخ محمد بن صدیق الکججی تهران ۱۳۲٦ هـ شمسی ص ٦۷ ــ ۷۰ محتملا در فهرست کتابهای چاپی فارسی تهران ۱۳۳۷ هجری ص ٥٤ ــ همین چهل مقام صوفیه را چهــل اسرار صوفیه نوشته و گفته شد که با اسرار و رساله ذکریه دریک جلد هند بچاپ سنگی طبع گردید ــ ولی حالا یافت نمیشود ــ

## ۲۵ ـ رساله آداب

این رساله از سخنان و بیان شیخ نجم الدین کبری ماخوذ است و تبویب آن بدین گونه بوده :

| | | | |
|---|---|---|---|
| باب اول | : | فی لبس الخرقه | (۲۷۶ ـ ب) |
| باب دوم | : | در نشستن و برخاستن | (۲۷۸ ـ الف) |
| باب سوم | : | رفتن در خانقاه | (۲۷۸ ـ الف) |
| باب چهارم | : | در طعام خوردن | (۲۷۹ ـ الف) |
| باب پنجم | : | در دعوت | (۲۷۹ ـ الف) |
| باب ششم | : | در سماع | (۲۷۹ ـ الف) |
| باب هفتم | : | در سفر | (۲۷۹ ـ ب) |

آغاز : صنف هذه آداب الشیخ الکبیر ..... باب اول باید که خرقه از دست پیری پوشد

---

برای این رساله رك به :

رساله صفة الآداب ( برگ ۲۷۶ ب ـ ۲۷۹ ب ) مائیکروفلم نسخه خطی متعلق بموزه برطانیا ـ

Rieu, Vol II. P. 836.

E. Blochet, Vol I. P. 115.

## ۲۶ ـ رساله ذکریه

در این رساله گروه مردم و خصایص انسانیه بیان کرده است و خلاصه مطالب رساله مزبور اینطور است :

ایزد تعالی چون خواست که اظهار قدرت بی نهایت و آثار حکمت بی نهایت کند وجود انسانی را بوجود آورد پس انسان سه فریق گشتند :

یکی ظالم لنفسه که مقصد حقیقی را فراموش کرده بلعب و لهو فریفته شدند ـ

دوم : مقتصدان که قدم همت از بهیمی فراتر نهادند ـ

سوم : سابقان ولایت و مقربان بارگاه بودند و منهم سابق بالخیرات ـ

دنیا همه رنگ و بوی بیش نیست و برنگ و بوی فریفته شدن خاصیت زنانست پس هر که این خاصیت بروی غالبست بحقیقت زنست و سرمایهٔ مردی همت است و بنور یقین باید دید که نوع انسانی بکدام صفت مستوجب مسجود ملائکه شد که آدم نه از حیث خواب خوردن یا بشهوت و غضب از حیوانات و سبعی شرف دارد بلکه خاصیتی که بدان مخصوص گردید جوهر محبت و نائره عشق است و تا محبت غیر حق از درون بیرون نشود سلطان عشق سراپردهٔ جلالت در ساحت دل نزند ـ

و مبدای محبت ارادت است و ارادت ثمرهٔ معرفت و مفتاح ولایت سالکان است و حقیقت ارادت آنست که ارادت تو در ارادت او گم شود و تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرستی نتوانی بود و تا بنده نشوی و پشت بر هر دو عالم نکنی بآدم و آدمیت نرسی و غرض ارادت ورود بدریای زلال توحیـــد ست ـ

و توحید را ظاهری است و باطنی وصورتی و معنی و دل انسان محل معانی باطن و زبان ترجمان

×× صد و نود و یک ××

صورتِ ظاهر و باطنِ آن معرفت و ظاهرِ آن ذکر و ذکر مختار نزدیکِ اربابِ بصیرت "لا اِله اِلا الله" است و خیر الذکر ما یخفی است که ذکر جز مشهیست –

و چون سالک عزلت و خلوت اختیار کند باید رعایتِ آداب بکند و نزدِ اربابِ طریقت ارکان آدابِ سلوک چهار است :

اول : طریقت ، دوم : توکل – سوم : توبه و چهارم : عدل [1] –

این رساله در تهران بطبع رسیده است [2] –

آغاز : حمد و سپاس پروردگاری را که حقایقِ اثمار قدسی را حدایقِ اشجارِ اشباح انسی بکمال رسانید [1] –

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله ذکریه (برگ ۲۶۹ ب – ۲۷۸ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا –

Rieu : Vol II · P:836,
E. Blochet : Vol II P:197

حکمت : ص ۲۴۰ –

۲ : تذکره شیخ الکمجی تبریزی – طهران ۱۳۲۶ هج ضمن رساله ذکریه ص ۵۲ – ۶۶ –

## ۲۷ ـ رساله اسناد حلیه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام

رساله مختصریست در بیان حلیه ی مبارک حضرت پیغامبر علیه السلام و نسخه آن تنها در موزه بریتانیا نگاهداری میشود و این را بعینه نقل کرده ام :

اسناد حلیه ی حضرت مُحَمّد رَسُول الله صَلّی الله عَلَیهِ وَسَلّم دراخبار آمده است که خواجه عالم از دار فنا بدار بقا رحلت می فرمودند حضرت فاطمه زهرا رَضِی الله عَنها بسیار می گریست حضرت رسالت صَلّی الله عَلَیهِ وسَلّم فرمود که یا فاطمه چرا می گریی حضرت فاطمه گفت : چرا نگریم که از جمال جهان آرا محروم می مانم بعده رَسُول الله صَلّی الله عَلَیهِ وَسَلّم فرموده که یا علیکرم هرکرا ما را دیده باشد و ایمان بحضور من آورده باشد حق تعالی تن آنکس را از آتش دوزخ نگاهدارد و در گور از سوال منکر و نکیر ایمن باشد ـ

و در اخبار آمده است که روزی مرد غریب مستحق این حلیه را نوشته و ببغداد بخدمت هارون الرشید برد هارون حلیه مُحَمّد صَلّی الله عَلَیهِ وَسَلّم چون بدید برخاست و بتعظیم و تکریم بسیار بگرفت و در سر و چشم خود مالید و آن غریب را خوشنود ساخت هم در آن شب جمال جهان آرای پیغامبر صلعم در خواب دید که رَسُول الله صَلّی الله عَلَیهِ و سَلّم بزبان معجزه بیان میفرمایند که ای هارون چنانکه تو بدیدن حلیه ی من شاد شدی و این غریب را شاد کردی من نیز از تو شادم و ترا شاد گردانم و بشارت ترا بدیدار خدای عزّ و جلّ بدهم که حق سبحانه وتعالی مرا امر کرده است که یا مُحَمّد هرکه حلیه ترا ببیند و شاد شود من که خدا وندم بفضل و کرم خود آتش دوزخ برتن آن بنده حرام گردانم و بدیدار بیچون و چگونه خود را بار می نمایم ـ پس رسول عَلَیهِ السَّلام فرمودند که هرکه بهر دیدن این حلیه مرا شفیع آرد همه مقصود او حاصل شود یا علیکرم حلیه مرا بمنافقان ندهی که ایشان قدر این حلیه ندانند و عزت و حرمت نگاه ندارند ازین سبب محروم مانند یاعلی هرکه ماه نو ببیند و درین حلیه نظر کند تمامی آن ماه بروی بخوشی گذرد و هر دعایی که کند مستجاب شود هرکرا این حلیه باشد از رنج و زحمت و آسیب دیو و پری و از سحر جادوی ایمن باشد و از شر کژدم و کردم و غول بیابانی و از چشم زخم و از باد خورده و باد (برگ ۲۹۱ ب) و باد خام و باد سرد و باد تند و باد خنزیر (؟) و از جمله بلاهای آخر

×× صدر و نور و سنه ××

زمان حق سبحانه و تعالی در پناه عصمت خود نگاه دارد وهرکه در جنگ ومصارف رود مظفر و منصور وبا فتح و نصرت باز گردد و در پیش پادشاهان [illegible] و در پیش پادشاهان وطولتواهل معارف منصور و سرخ روی باشد اگر قرض دارد حق سبحانه از خزانه ی کرم خود ادا کند و روز قیامت امنا و صدقنا رسول علیه السلام دست آنکس گرفته در بهشت اورا آرد و شیطان لعین گرد آنکس نگردد و غارت ایمان آنکس نتواند کرد حلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اینست :

اسمر اللون
گندم گون بود

بیاض و قمل الصفرة
سفیه پوشی بزروی زند

مدور الوجه
گرد روی بود

ادعج العین بود
فراخ چشم بود

طویل الیدین
دستها دراز بود

رقیق الانامل
سر دستها رقیق بود

مجتمع اللحیة
گرد ریش بود

رحب الجبهة
کشاده پیشانی بود

ابلج البروج
ابرو باریک بود

اشهل
سیاه چشم بود

ملیح
نمک وار بود

اسلیج
کشاده دندان بود

تام القد
بلند بالا بود

اقنی حطه
بلند بینی بود

الشعر من الصدر محمد رسول الله
در اندام مبارك هیچ موی نبود الا از سینه ی مبارك او علیه السلام

الی سرته
تا ناف خط باریك بود

صلی الله علیه وسلم
درود و رحمت خدای تعالی بروی باد

ملایم این حلیه دو بیت یاد آمد :

مشتاق آفتاب جمال مُحَمَّدیم — تابنده مُحَمَّد و آل مُحَمَّدیم
پروانه وار سوخته از آتشِ فراق — در آرزوی شمع وصالِ مُحَمَّدیم " 1

---

1 ـ مائیکروفلم رساله استاد حلیه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام (برگ ۲۹۱ الف ـ ۲۹۱ ب) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu Vol II P836.

۲۸ — رساله دربارهٔ حفظ صحت

این رساله ای کوچکی است دربارهٔ معده وهضم و غذا که معده را خانه علتها بدان سبب گفته اند که طعامهای مختلف وآبهای مختلف درآن جمع میشود وهضم مختلفات وجمع متضادات بروی دشوار میگردد وبدان سبب اکثر مردم را معده ضعیف وعلیل باشد ودرجمیع معالجها جمیع اعضا عادت را تقدیم کند که عادت را مرتبه ایستکه زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او ماده زهر نشود وهر غذا که غلیظ تر بود جوهر کثیف تر باشد —

ومردمان که بحسب ریاضات وعادات اندک مشقتی بر نفس خود کرده باشند وجمعی ازانها از حقیقت این مسئله خبر ندارند که گرسنگی و تشنگی کشیدن عادت است وهرچه خورد باید که هنوز اشتهاقی باشد که بس کند و شب هم بسیار خفتن زیان دارد و خواب وبیداری را نیز بر سبیل ریاضت عادت باید کرد وبرای حفظ بهداشت تن ورزش هم ناگزیر است —

در نزهة الخـواطر[۲] محتملا همین رساله بعنوان " رساله طب " مندرج است —

آغاز[۱]: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّم : المعدة بيتا كُلّ داء —

---

برای این رساله رك به :

۱ : مائیکروفلم رساله مزبور ( برگ ۲۲٤ ب — ۲۲٥ ب ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا —

Rieu: Vol II. P. 836

۲ : نزهة الخـواطر — ج ۲ ص ۸۹ —

۲۹ ـ رساله عقلیه

درباره ی تألیف رساله عقلیه گفته است :

اما بعد فیقول العبد الفقیر الحقوی علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه بشکر نعمه چون نزد ارباب عقول مقرر است که سبب شرف رتبت و امتیاز نوع انسان بر دیگر حیوانات علم است ۰۰۰۰ و انتفاض حقایق این جوهر خطیر ممکن نمیگردد و الا بواسطهٔ ترجمان عقل و اقتباس انوار علمی ازین سراج منیر متصور نمی شود الا بوسیلت بیان لسان عدل ( ۰۰۰ چند احادیث در فضیلت عقل و علم بیان کرده است ) مفهوم شد قوه ی عقل را بمنزل نور است ۰۰۰۰۰ و بدان سبب این سطور مسطور گشت در بیان فضیلت عقل و اسامی و صفات آن و اختلاف حکما و نظار و اقوال اهل تحقیق و ارباب کشف و شهود ـ

این رساله بر سه باب معد است :

باب اول : در فضیلت عقل و آنچه در این وارد استاز آیات قرآن مجید و اخبار نبوی و آثار صحابه و تابعین (برگ ۲۹۰ ب ) ـ

باب دوم : ذکر اسامی و صفات عقل از اقوال متکلمان و حکما و اقوال اهل کشف و تحقیق از مشایخ عظام (برگ ۲۹۱ ب ) ـ

باب سوم : در تفاوت درجات خلق در اکتساب انوار حقایق عقلی (برگ ۲۹۲ ب )

آغاز : حمد و ثنای نامتناهی آن فاطر حکیم که اشعهٔ انوار مصباح عقول را جناح همم سایران منازل غیب و شهادت گردانید ـ

---

برای این رساله رك به : مائیکروفلم : رساله عقلیه (برگ ۲۸۹ ب ـ ۲۹۵ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu. Vol II. P: 836.

فهرست کتابخانه آستانه قدس ج ٤ ص ۱۲۶ ص ۱۳۹ ، حکمت ص ۲٤۰ ،

E. Blochet: Vol I. P: 117, Vol IV P: 198.

۳۰ ــ رســــاله سیر الطالبین

در این رساله دربارهٔ مرید صادق بیان کرده است که مرید صادق آنست که هر دم بهزار جان منزل راه سازد و در هر قدم هزار علم برافرازد از طاعت و در هر نفس باب ریاضت هزار طهارت کند ــ

این رساله مزبور را سید علی همدانی تالیف کرده و مرید شخصی بنام برهان الدین ابن عبد الصمد ترتیب داده است چنانکه در آغاز رساله ضبط شده است :

.... اما بعد این جواهر الفاظیست از الهامات ربانی در بیان حقایق عزبانی و دقایق طیبانی شیخ الکامل المحقق الصمدانی العارف المعروف سید علی همدانی عبارت مؤلف اینست که روح الله روحه و دام لنا فتوحه بر اوراق مختلفه نوشته بود و از برای روندگان راه و طالبان درگاه اله جمع کرد و ترتیب را اضعف عباد الله فقرهم برهان ابن عبد الصمد ( ... خوانا ) و این رساله را سیر الطالبین نام نهاد امید بحضرت صمدیت آنست که ببرکت روح آن بزرگوار این را سبب سعادت جمع کننده و نویسنده و خواننده گرداند ــ

آغاز : حمدی که بر ورق احداق بصایر اولی الابصار از ملاحظه آثار غایت ، در این رساله سه تا غزل در این طالبین که من غزل از سید همدانی نوشته شده است :

( ۱ ) ولی را کز غم عشقش خبر باشد — برگ ۳۶۶ ب ــ

( ۲ ) درد عشقت بدوای دل شوریدهٔ ماست — برگ ۳۹۷ الف ــ

( ۳ ) عالم اگر بصورت اندر سجود باشد — برگ ۳۱۹ الف ــ

---

برای این رساله رک به :

مائیکروفلم رساله سیر الطالبین (برگ ۳۹۵ الف ــ ۳۹۹ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ــ Rieu. Vol II - P: 836, E. Blochet: Vol I: P. 117

علی اصغر حکمت ــ از همدان تا کشمیر ــ یغما ــ شماره هشتم ص ۳٤۱ ــ

۲۱ ـ حـــل الفصوص

این رساله که یکی از مهمترین تالیف سید همدانی میباشد متاسفانه نمیتوانستم خواند که مائیکروفلم نسخه های خطی رسایل همدانی متعلق بموزه بریتانیه بدستم زد و نسخهٔ رساله مزبور آنها نا مکمل است و اینطور آغاز میشود :

" حمد بیغایت آن فاطرِ حکیم را که آثارِ انوارِ صبحِ وجود از قعرِ چاهِ ظلمت آبادِ عدم بر آرد و ثنای بی نهایت آن قادر عظیم را که بمقتضای جود" ....

چنانکه از اسم رساله مستفاد میشود این شرح کتاب معروف فصوص الحـــکم تالیف عارفِ شهیر شیخ محی الدین ابن العربی است و مقصود از نوشتن این شرح بگفته " خود همدانی این بود :

" ... چون فصوص الحکم .... ازانجمله است که تا کسی باکمال انقطاع و توجه و تسلیمِ پیش نیاید عرایس انکار آن نقاب نکشاید و طلعت معانی جمال ننماید و جمعی از محققان رَحِمِ اللّٰه در شرح و بیانِ مشکلات این کتاب ید بیضا نمودند و این حصار محکم بنیاد را بقوت بازوی بیان بکشودند اما در میدان (برگ ۴۰۶ الف) بسط عنان بیان فرو گذاشتند و تطویل بیان در شرح فصلات آن لازم داشتند و بعضی از ضعفای طلبا بسبب 19 بسط کلام و قصور انهام حقایق و رموز کتاب که اصل مطلوبست ضبط نتوانستند کرد بدین سبب بجهتِ ایضاح مشکلات این کتاب در هر محل کلمه چند که خلاصه آن مطولاتست بر سبیل ایجاد تحریر افتاد تا مفتاحی بُود ابوابِ حقایق و معانی آنرا آنرا ". ـ

---

برای این رساله رجوع میشود به مائیکروفلم نسخه نامکمل رساله حل الفصوص (برگ ۴۰۵ الف ببعد) متعلق بموزه بریتانیا ـ Rieu : Vol II. P. 836., Sarfraz : A Desceptive Catalogue of the Arabic, Persian And Urdu Mss. in the Library of the University of Bombay P: 35.

قاموس المشاهیر ج ۱ ص ۲۱۷ کشف الظنون ج ۴ ص ۵۲۷ تذکره روز روشن ص ۶۸ ـ ۳۵۰

(بقیه برپا ورقی صفحهٔ آئینده)

و خلیق احمد نظامی در مقاله‌ای خودش که بعنوان فصوص الحکم نوشته است گوید که یک نسخه نادر حل الفصوص از طیکره بسجاده نشین گولره رسیده است و این شرح را سید علی همدانی بزبان عربی نوشته است [1] ـ

---

( بقیه ازپاورقی صفحه گذشته ) فهرست کتابخانه آصفیه ج ۱ ص ۴۸۸ ۰ کرم خورده و وصله کرده.

۱ : رساله برهان : دهلی ـ ۱۹۵۰ ص ۱۶ ـ

Şarkiyat Mecmuasi, Istanbul Universitesitesi Edebiyat Fakültesi, Risala Futuwwatiya : P:39.

xx صدر ۲۹۶ xx

## ۳۲ ـ رساله نوریه

این رساله متضمن بیان قرب حق و کشف اسرار و سلوک است و مطالب آن به بیان خلاصة المناقب (برگ ۳۰ الف ، ۳۲ب ، ۳۵ب) متقارب است که درآن طریق سلوک صراحت نموده شده است واین رساله نیز آداب بیعت و طریق ذکر گفتن همدانی را داراست و درباره غیب گفته شده است :

طبقات غیب هفت است : غیب الجن وغیب النفس و غیب القلب و غیب السر و غیب الروح و غیب الخفی وغیب الغیوب ـ

وکشف غیب الجن اینست که جنیان دیده شود وبا ایشان التفات نماید کرد و علامت غیب النفس اینست که صد صفات بشری را صورت ابر سفید و انهار وغیره دیده شود .... وعلامت غیب الروح اینست که دیده شود صفات الهیه را وسالک مستشود وعلامت بدایت کشف غیب الغیوب اینست که معاینه کند حقیقت نوریه را ـ

رسالهٔ مزبور نوشته" علی همدانی نیست بلکه میتوان گفت که یکی از ملفوظات اوست که کسی از تالیفات وی طریق ذکر و سلوک را ملتمس نموده است چنانکه ازآغاز رساله مستفاد میشود :

" حامد الله تعالی مصلیا علی محمد واصحابه اجمعین حضرت سید علی همدانی قدس سره العزیز بخط شریف خویش در بعضی از مصنفات خود نوشته اند که هر یکی مشایخ را قدس الله اسرار هم طریقه باشد در قرب و در کشف اسرار و سلوک . ولیکن احسن طریق آنست که حضرت جناب سیادت گفته است ـ

---

برای این رساله رک به : مائیکروفلم رساله نوریه : (برگ ۱۵٤ الف ـ ۱۵٦ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

## ۳۲ ـ استناد اوراد فتحیه من احمد من العرید ین

سید علی همدانی هرچه دربارهٔ وظیفه روزانه گفته است یکی از مریدان وی فرمودات او را جمع آوری کرد که خلاصهٔ آنها چنین است ـ

باید که در جمیع اوقات بانواعِ طاعات و اصناف عبادات و خیرات و ریاضت مشغول باشد و بوقت برخاستن از خواب و تا باز بوقت خفتن هیچ ساعتی را مهمل و لحظه ضائع نگذارد و بوقت خفتن و برخاستن و طهارت ساختن وغیره دعا ها بخواند (و دعای هر یک مورد نیز ضبط نموده شده است) و طهارت را چهار درجه است :

درجه اول : طهارتِ جامه و تن است از نجسات و فضلات وغیره و این طهارت عامهٔ خلق است ـ

درجه دوم : طهارتِ جوارح و اعضا ست از اوثانِ جرائم و معاصی و این طهارت ابرار است .

درجه سوم : طهارت نفس است از کدورات صفات ذمیمه چون عجب و حسد و بخل و ریا وغیره آن و این طهارتِ سالکانست ـ

درجه چهارم : طهارت دل است از غیر حق جلّ ذکره واین طهارت صدیقانست ـ

و سالک را باید که بعد از ادای نماز تهجد باوراد مشغول شود و نماز صبح بگذارد و تا برآمدن آفتاب بذکر پردازد و چون آفتاب برآید دو رکعت نماز اشراق بگذارد وبعده نماز استخاره وبعده دو رکعت برای رضای والدین و چهار رکعت نماز چاشت بگذارد وسپس بکارها مشتغل شود و باید که همه نماز باولِ وقت بگذارد مگر نماز دیگر راکه در آخر وقت نیکو باشد و اوراد بخواند تا وقت نماز شام بعد از نماز شام دو رکعت نماز برای روح حضرت مُحَمَّد علیه السلام بگذارد و دو رکعت برای مادر و پدر و

xx دولیست ویک xx

بعد از فریضه نماز خفتن اوراد بخواند و بکس سخن نگوید و باید که هر هفته روز پنجشنبه و دوشنبه روزه داری و اگر توانی هر ماهی ایام بیض و شش روز بعد از عید رمضان •••• روزه داری ـ

و درباره اوراد گفته است که اینها از برکات انفاس هزار و چهار صد ولی جمع شده و فتح هر یک در کلمه اوراد آن بوده است هر که از سر حضور ملازمت نماید از [illegible] ولایت چهار هزار و چهار صد ولی نصیب یابد ـ

و بعدا گفته است که حضرت سیادت این اوراد چه طور یکجا کرده است و تفصیل آن در ضمن رساله اوراد فتحیه[1] در اوراق فوق ضبط شده است •

آغاز : الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد قال الله تعـــالی : فان الذکر تنفع المؤمنین[2] ـ

---

۱ : رساله اوراد فتحیه در تحت نمره ۸ در اوراق فوق بذکر آمده است ـ

۲ : قرآن مجیـــد :

برای این رساله رک به : مائیکروفلم رساله اسناد اوراد فتحیه عن احد من المریدین ؟ [illegible]

[illegible]

Rieu . [illegible] . P. 536

۳۴ ــ رساله در معرفت صورت و سیرت انسان

یکی از مریدان خواجه اسحاق ختلانی که وی مرید سید علی همدانی بوده از سخنان سید جمع‌آوری کرده رساله ای مرتب کرد که محتوی بر دو گونه مطالب است ــ

اول در صورت انسان و

دوم در سیرت انسان ــ

مصنف گوید که انسان عبارت از مجموع ظاهر و باطن خویش است بنا برین در معرفت صورت و سیرت انسان خواص ظاهر و باطن او نوشته شده که این طبیعت شریف و معرفتی است لطیف سپس درباره ی حلیه انسان نوشت :

برکت در مردم بالاست و دانش و زیرکی در مردم میانه بالا و فتنه انگیزی و عداوت در مردم کوته بالاست سر بزرگ دلیل همت عالیست سر خورد دلیل بی خردیست سری درشت دلیل شجاعت است رنگ زردی بی علت دلیل خبث است پیشانی بزرگ دلیل کاهلیست پیشانی متوسط دلیل اعتدالست در الفت و موانست چشم بسیار بزرگ دلیل کاهلست چشم خورد دلیل سبکساریست چشم متوسط دلیل وفا و نیکو سیکروحیست چشم کبود مایل بزردی زعفران رنگ دارای بسیار صفتهای بد است و چشم سهلا بهترین چشمهاست اگرچه جمیع اعضا بر اوصاف ذمیمه وحمیده دلالت نیک میکند اما دلالت چشم از همه اعضا زیاده است ..... حضرت ولایت مابی قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علی همدانی که مظهر جامع بود بحسب ظاهر و باطن در کتاب ذخیرة الملوک [1] آورده است که اگر شخصی کبود چشم سرخ موی و باریک زنخ باشد و بر سر موی بسیار دارد همچنانکه از مار وافعی حذر کنند ازان شخص حذر باید کرد (برگ ۱۸۳ ب)

۱. ذخیرة الملوک ص ۱۱۹

اما اگر بتربیت کاملی از اولیا یا بصحبت عاقلی ازحکما جستی اخلاق ذمیمه را باوصاف حمیده تبدیل بکند حکم دیگر است چنانکه افلاطون که اوصاف ذمیمه از علم قیافت داشت اما آنها را بریاضت و بحکمت باخلاق محموده متبدل گردانید —

آقای علی‌اصغرحکمت[۲] رساله مزبور را "رساله انسانیه" بلوشه[۳] "انسان نامه" گفته است

آغاز : حمد بی سپاس وثنای بی قیاس حضرت صانع حکیم‌راکه موجب مخمر طینت آدم .......

---

برای این رساله رك به : مائیکروفلم رساله در معرفت صورت و سیر انسان (برگ ۷۹ ۱ ب — ۸۷ ۱ ب ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا

۲ : "حکمت" ص ۲۰۴ —

1– Rieu: Vol II · P: 836.

3– E. Blochet: Vol I. P: 116.

۲۵ – رسـاله کشف الحقایق

چنانکه ازاسم رساله مستفاد میشود حقایق حق الیقین و عین الیقین وحق الیقین را مورد بحث قرار داده شده است که گروهی ذات وصفات خدای متعال را بعلم الیقین شناسد وفریقی بعین الیقین وجمعی از کاملان انبیا وسابقان اولیا بعلم الیقین وعین الیقین وحق الیقین بشناسد –

رساله مزبور را سید همدانی ننوشته بلکه تالیف مُحَمّد بن عبد اللّه مرید خواجه اسحاق ختلانی است که درآن مراتب تجلیات وعرفان وحقایق ذات را طبق فرمودات همدانی صراحت نموده است – بنابرین فهرست نویسان [1] رساله را به سید همدانی انتساب داده اند –

آغاز [2] : حمد وثنا خدای را که شوارق عنان ممکنات متجلی در ذات اوست –

---

1: Rieu vol II . P: 836 ,
E.Blochet : vol I . P: 116 ,
Pertsch , Berlin . P:

۲ : رک به مائیکروفلم رساله کشف الحقایق (برگ ۲۳۰ ب – ۲۳٤ ب) نسخه خطی موزه بریتانیا –

## ۳٦ ـ رساله منهاج العارفین

رساله مختصریست محتوی برصد و چهل و چهار پند و موعظت که از فرمودات وسخنان سید همدانی جمع‌آوری شده است و به آخر ذخیرة الملوک مطبوعه امرتسر بچاپ رسیده است[۱] چند نصایح اینگونه است :

زنهار از حق غافل مباش ـ

از جهت دنیا اندوهگین مباش تا پریشان نگردی ـ

افتاده را دریاب تا دستگیر یابی ـ

بر نعمت کس حسد مکن تا عافیت یابی ـ

بار خود بر کسی منه اگر عزت خواهی ـ

بکوش تا بیابی ـ

توفیق از حق بین تا غره نشوی ـ

خدمت بزرگان کن تا ببزرگی رسی ـ

دل از حرص خالی کن تا راحت یابی ـ

در تنگیها صبر کن تا فرج یابی ـ

دیگران را از خود بهتر دان تا از خود خلاص یابی ـ

همت بلند دار تا قیمت بیفزاید ـ

---

۱ ـ منهاج العارفین درآخر کتاب ذخیرة الملوک امرتسر ۱۳۲۱ هجری ـ ص ۱ ـ ۸

## ۳ ــ رساله معاش السالکین

رساله معاش السالکین در بیان تمیز حلال و حرام است و بجواب سوال حاجی قوام الدین نوشته شده است :

" اما بعد صاحب الاطوار القلبیه و معدن الانوار الغیبیه سیار الملکوت و طیار الجبروت و قدوه ارباب المقامات مظهر تجلیات الذات والصفات العارف المکاشف الوالی حاجی قوام پرسید که حلال و حرام چون در اقاویل علمای اسلام و زعوام خواص و عوام متفاوتست طائفه که سلوک طریقت کمل مرشدان شعار ایشانست چگونه معاش کنند " ــ ( برگ ۲۸۷ الف )

و خلاصه جواب اینست :

حرام را حلال و حلال را حرام دانستن رسوم اهل ریاست و حرام را حرام و حلال را حلال و شبهات را شبهات دانستن طریقه اولیا و طماست و همان را باید ورزید و سالکان را باید که نظر بر سخن عوام نکنند و ماسوا الله را معدوم صرف انگارند تا از مهلکه ریا خلاص یابند ــ

اما نویسنده ی جواب خود سید علی همدانی نیست بلکه کسی دیگر است که از سخنان وی استفاده کرده است چنانکه در رساله آمده است :

" مرشد صاحب کشف باید که .... در مجاهدت طریقه محمدیرا سلوک دارد اگرچه در مشاهدات مقام محبوبان داشته باشد برکات و مجاهدت وی در سلسله ی اصحاب وی مثمر حالات عینیه و نتیجه مقامات علیه گردد چنانکه حضرت سیادت مابی قطب الاقطابی علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس سره میفرماید ــ

آغاز : الحمدلله علی نعمائه والصلوه علی محمد و آله و خلفائه اما بعد ...[1] (برگ ~~۲۸۹~~ الف)

---

۱ ــ برای این رساله رک به : مائیکروفلم رساله معاش السالکین ( برگ ۲۸۷ الف ــ ۲۹۰ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ــ

Rieu vol II P536. نسخه خطی متعلق موزه بریتانیا

## ۳۸ ـ رساله المودة فی القربی

این رساله اولا بسال ۱۳۱۰ هجری در بمبئی مطبع لیتوگرافی مخلوط چاپ گردید[۱] ـ و باز درسنه ۱۹۶۰ میلادی "کتبخانه امامیه متن المودة فی القربی" را بترجمه اردو پس از سید شریف حسین سبزواری باسم "زاد المتقی" بطبع رسانید ـ

درباره مقصود از تالیف رساله مزبور سید همدانی چنین نوشته است :

" ولقد جمعت الاخبار فی فضائل العلماء والفقهاء اربعینات کثیرة ولم یجمع فی فضائل اهل البیت الا قلیلا فلهذا انا الفقیر الجانی سید علی ابن شهاب الدین العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره ولآلی آثاره ما ورد فیهم مختصرا موسوما بکتاب المودة فی القربی تبرکا بالکلام القدیم کمافی ما مولی ان یجعل الله ذلك وسیلتی الیهم ونجاتی بهم ـ

این رساله منقسم است بچهارده بخش که از روی عدد باچهارده معصوم مساوی است تبویب فرموده و هر یك ازانهارا "بمودت" موسوم کرده است ـ

المودة الاولی : فی سیدنا وصفینا و مولنا محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که دارای سی و پنج حدیث است ـ ( ص ۲۱ ـ

المودة الثانیه : فی فضائل اهل البیت جملة علیهم السلام دارای بیست و پنج حدیث است ص ۳۱

المودة الثالثة : فی فضائل امیر المومنین علی علیه السلام : دارای نوزده حدیث است ـ ص ۴۰

المودة الرابعه : ان علیا علیه السلام امیر المومنین و سید الوصیین و حجة الله عزوجل علی العالمین دارای یازده حدیث است ـ ص ۴۶ ـ

---

۱ : علی اصغر حکمت : "از همدان تا کشمیر" یغما شماره هشتم ص ۳۳۹

المودة الخامسة : فی ان علیا کان مولی من کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم مولاه دارای شانزده حدیث است ــ ص ٥٠ ــ

المودة السادسة : فی ان علیا اخو رسول الله و وزیره و طاعته طاعة اللّٰه دارای بیست و پنج حدیث است ــ ص ٥٦

المودة السابعة : فی فضل علی ۰۰۰۰ وانه اعظم الناس بعد الرسول ــ دارای بیست حدیث ص ٦٧ ــ

المودة الثامنة : فی ان رسول اللّٰه و علیا من نور واحد دارای هفده حدیث ــ ص ٧٦ ــ

المودة التاسعة : فی ان مفاتیح الجنة و النار بید علی دارای بیست حدیث ص ٨٧ ــ

المودة العاشرة : فی عدد ائمة الاطهار و ان المهدی منهم دارای هفده حدیث ص ٩٣

المودة الحادی عشر : فی فضائل سیدة النساء فاطمة الزهراء دارای شانزده حدیث ص ١٠٠

المودة الثانیة عشر : فی فضائل اهل بیت معاملته زیادة علی سائر ــ دارای بیست و پنج حدیث ص ١٠٦ ــ

المودة الثالثة عشر : فی فضائل خدیجة و فاطمة و محبة اهل البیت دارای پانزده حدیث ص ١١٢

المودة الرابعة عشر : فی فضائل النبی و اهل بیته و نوح النبی و فاطمة (ع) دارای پانزده حدیث ــ ص ١٢٣ ــ

آغاز [1] : الحمد للّٰه علی ما انعم علی اولی النعم والعطی الی مودة حبیبه جامع الفضائل و الکرم الذی بعثه رسولا الی کافة الامم محمد ن الامی العربی صلی اللّٰه علیه وآله و سلم وبعد فقد قال اللّٰه تعالی ۰ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [2] ــ

٢- قرآن مجید : ٤٢ (سوره الشوری) : ٢٣

١ : برای این رساله رک به : زاد المتقی اردو ترجمه مودة القربی لاهور ١٩٦١ میلادی

Zubaid Ahmad : The Contribution of India to the Arabic Literature p 252.

بقیه در ورق بعد آمده

×× دوليست ونه ××

---

ومائيكروفلم رساله مزبور (برگ ٢٦٩ الف ــ ٣١٦ الف) نسخه خطى متعلق بموزهء بريتانيا ــ

Hidāyat Husain : Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library, Calcutta. 1923 A.D. No 206.

٢ : قرآن مجيد : (سوره الشورى) ٢٢ ــ

## ۳۹ ـ رساله السبعین المناقب

این رساله محتوی است بر هفتاد احادیث که غالب آنها در باره ی حضرت علی کرم الله وجهه است و بدین جهت مولف اسم آن سبعین فی فضائل امیر المؤمنین آورده چنانکه گفته است :

..... و هو الامام الباهر و البحر والبراقی والسیف الباتر والبدر الزاهر و قاتل الفجرة قسیم النار و امام الاخیار و صاحب المناقب المرتضی علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و ورد عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال : ذکر علی عبادة سر سری بشارة رحمتی اشارة علی ان جمعت سبعین حدیثا مما ورد فی فضائله و مناقبه و فضائل اهل البیت ترغیبا لمحبه و ترغیبا لمبغضیه و اردفت ( ۰ ) کل حدیثا بلطیفة من اللطایف کلامه و جواهر الفاظ التی آخرجه .... وسمیه کتاب سبعین فی فضائل امیر المؤمنین ـ

آغاز [۱] : الحمد لله الذی جعل مبامن آثار السیادة الی السما السعادة اعلی ..........

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله سبعین المناقب (برگ ۳۱۶ الف ـ ۳۲۱ ب) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu Vol II P 836

٤٠ ــ رسـاله روضه الفـردوس

درباره ی رساله مزبور سید همدانی خودش گفته است :

..... اما بعد یقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه بشـکر نعمه مطالعت کتاب الفـردوس من مصنفات الشیخ الامام اللعامه قدوة المحققین حجه المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنه ابو الحامد شیرویه بن شهروار الدیلمی الهمدانی ــ

غرض تصنیف رساله که به روضه الفـردوس موسوم شده است این بود که چون هم عصران وی از کتاب و سنت اعراض کردند و بعلوم مزخرفه اشتغال ورزیدند و از علم دین بی بهره بودند تا گزیر بود که چیزی از سخنان پیغامبر صلوات الله علیه جمع آوری بشود ــ

تبویب رساله بقرار زیر است :

باب اول : مایروی علی کرم بن ابی طالب که محتوی است بر صد و سی و یک حدیث ( برگ ٣٤٨ ب )

باب الثانی : مایروی الحسین بن علی رضی الله عنهما که چهل حدیث دارد ( برگ ٣٥٢ الف )

باب الثالث : ماروی عن ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها دارای پنجاه و یک حدیث ( برگ ٣٥٢ ب )

باب الرابع : ماروی عن ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها مشتمل سیصد و هفتاد و هشت حدیث ــ ( برگ ٣٥٣ ب )

باب الخامس : ماروی عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه متضمن به دوازده حدیث ( برگ ٣٥٥ الف

باب السادس : ماروی عن ابن العباس رضی اللّٰه عنه ـ دارای پانصد و سی و هفت حدیث ـ برگ ۳۵۵ ب ـ

باب السابع : ماروی عن ابن عمر رضی اللّٰه عنه ـ دارای هفتاد و دو حدیث ـ برگ ۳۵۹ الف

باب الثامن : ماروی عن انس بن مالک رضی اللّٰه عنه ـ دارای صد و نود و پنج حدیث ـ برگ ۳٦۲ الف ـ

باب التاسع : ماروی عن ابن مسعود رضی اللّٰه عنه ـ دارای سی و هشت حدیث ـ برگ ۳٦٦ الف ـ

باب العاشر : ماروی عن ابی ذر غفاری رضی الله عنه ـ دارای شانزده حدیث برگ ۳٦۷ الف

باب الحادی عشر : ماروی عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه ـ دارای پنجاه حدیث برگ ۳٦۷ الف ـ

باب الثانی عشر : ماروی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ـ دارای شصت و هفت حدیث ـ برگ ۳٦۹ الف ـ

باب الثالث عشر : ماروی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ـ دارای نوزده حدیث ـ برگ ۳۷۰ الف

باب الرابع عشر : ماروی عن حذیفه رضی الله عنه ـ دارای نوزده حدیث ـ برگ ۳۷۱ الف

باب الخامس عشر : ماروی عن ابو الدرداء رضی الله عنه ـ دارای سی حدیث ـ برگ ۳۷۱ الف

باب السادس عشر : ماروی عن ابی امامة رضی الله عنه ـ دارای بیست و شش حدیث ـ برگ ۳۷۱ الف

باب السابع عشر : ماروی عن معاذ بن جبل رضی الله عنه ـ دارای سی و چهار حدیث ـ برگ ۳۷۲ الف ـ

باب الثامن عشر : ماروی عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه ـ دارای سیزده حدیث برگ ۳۷٤ الف ـ

باب التاسع عشر : ماروی من أبی هریره رضی الله عنه ـ دارای صد و چهل و سه حدیث ـ
برگ ٣٧٤ ب ـ

باب العشرین : یحوی علی روایات ابی بکر الصدیق رضی الله عنه دارای صد و شصت و هفت
حدیث ـ برگ ٣٧٧ ب ـ

آغاز : الحمد لله الذی انزل جوامع الحکم لجلاء قلوب العارفین ....

---

١ : مائیکرو فلم رساله روضة الفردوس (برگ ٣٤٧ ب ـ ٣٧٨ ب) نسخه خطی متعلق
موزه بریتانیا ـ Rieu Vol II P 836.

## ۴۱ ـ رســـاله اربعین امیریه

در فهرست کتابخانه موزه بریتانیا اسم رساله مزبور " سادات نامه " ضبط شده است که بیمورد است برای اینکه رساله محتوی است بر چهل حدیث که در فضایل امیرالمؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه و اهل بیت کرام بسند زیر آورده است ـ

" روی هذه الاحادیث عن قدوة الاولیاء علی بن موسی رضا علیه السلام عن ابیه علیه السلام عن ابیه جعفر صادق علیه السلام عن ابیه محمد ن الباقر علیه السلام عن ابیه زین العابدین عن ابیه امیــــر المؤمنین علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم :

آغاز : روی هذه الاحادیث عن قدوة الاولیاء ......

---

برای این رساله رك به :

مائیکروفلم رساله اربعین امیــریه ( ۲۹۵ الف / ۲۹۸ الف ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu vol II p 836; Blochet, E: vol I p 115.

٤٦ – رساله اربعینیه امیسریه

این رساله مشتمل به چهل حدیث حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است و جمع آورنده

آورنده این احادیث را بسند شیخ و استاد خویش محمد بن احمد الموفق نجم الدین ازکانی تخریج کرده است –

آغاز : الحمدلله رب العالمین و العاقبة للمتقین ...... اما بعد فیقول شیخ الکامل المحقق

الهمدانی العارف المعروف بسید علی الهمدانی روح اللّٰه روحه و زادلنا فتوحه اخبرنی شیخی و سندی و استادی

من علوم الدینیه اعتمادی سلطان المحققین قدوته المحدثین وارث العلوم الانبیاء والمرسلین نجم الحق

والدین ابو المیامن محمد بن احمد الموافق الاذکانی متمتع المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه –

---

رساله مائیکروفلم رساله اربعینیه امیسریه برگ ٢٢١ب – ٢٢٤ الف – نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا

برای این رساله علی اصغر حکمت : " از همدان تا کشمیر " " یغما " شماره هشتم ص٠ ٣٤٠ –

Rieu vol II P836.

۴۳ ــ رساله عربیه

رساله مختصریست مشتمل بر یک ورق متضمن به سه علامت باطنی زیر :

الاول : ان لا یفرح بموجود ولا یحزن

الثانی : ان لیس عنده ذاته : فالاول علامة الزهد فی المال والثانی علامة الزهد فی الجاه ــ

الثالث : موانعته بالله و ترک الصحبت الدنیا ــ

آغاز : وینبغی ان یقول فی باطنه علا ثلاثة علامات الاولی ان لا یفرح ــ [1]

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله عربیه (برگ ۲۱۰ ب ــ ۲۱۱ الف) متعلق بموزه بریتانیا ــ

Rieu Vol II P 836.

## ٤٤ ـ رساله التوبه

دربن رسالهٔ مختصری گفته است که مردمانیکه قلوب شان از کدورت صافی شده از انوار تجلیات الهیه استفاده میکنند وبرای یافت استعداد بعزیمت و ارادت متوجه بحق شوند و اسم این جذبه توبه و انابت است وبعد از توبه لسان وجوارح وجنان باید که بذکر مداومت نمایند مثل سبحان الله والحمد لله و افضل الذکر لا اله الا الله است و ذکر خفی که ثمرهٔ اخلاص است از ذکر ظاهر و جهر رجحان دارد و ذکر حقیقی اتحاد ذکر و ذاکر ومذکور است ـ

آغاز : الحمد لله علی عباده الذین اصطفی اما بعد فاعلم : ایها الناس جعلک الله لمن صفی[1] :

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله التوبه (برگ ۲۱۱ ب ـ ۲۱۲ الف) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

## ۴۵ ـ رساله خطبهٔ امیریه

این رساله محتوی است بر دو خطبه :

در خطبه ی نخست گفته است که ایزد تبارک و تعالی برای بندگان سفر در مهالک مقومت تعیین کرده که اول آن مهد است و آخر آن جنت و زندگانی چند روزه فرصت و مهلت است تا از ساز و برگ منزل آخر ساز بکند و برای آن ناگزیر است که روز و شب بادکار و طاعات بپردازیم و ترک صحبت دنیا بکنیم و از تمایلات نفسانی تعرض بورزیم ـ

در خطبهٔ دوم این معانی آیهٔ کریمه را بصراحت بیان نموده است :

" واذکر اسم ربك بکرة و اصیلا و فسبح بحمد ربك قبل طلوع

الشمس و قبل غروب من اناء اللیل " ـ

آغاز : الحمد لله الذی جعل اللیل والنهار خلفه لمن اراد ان یذکر اورادو شکورا "

---

برای این رساله رك به :

۱ : مائیکروفلم رساله خطبه امیریه (برگ ۲۹۲ الف ـ ۲۹۲ ب ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا ـ

Rieu vol II p 836.

## ٤٦ – رساله خواطریه

در این رساله از شر شیطان و وسوسه هایش استعانت خواسته است و شیطان و خاطرات آن توضیح نموده گفته است که شیطان سه نوع اند :

شیطان الجن – شیطان الانس – شیطان الاواب –

و شیطان الانس در خواطر تصرف میکند و خواطر هم چهار گونه است :

خاطر ربانی و خاطر ملکی و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی –

خاطر شیطانی هم دو است : قسم معنوی و قسم حسی –

و قسم حسی هم دو نوع مشتمل است : شیطانی انسی و شیطانی جنی.

و ازاینها مصون و محفوظ نمیتوانیم شد تا یا غیاث المستغثین اغثنی نگویم که بگفتن آن کلمات شیطان خوار کند –

آغاز : والله یقول الحق و هو سید السبیل قال الله تعالی :

الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین "

---

برای این رساله رک به :

۱ : مائیکروفلم رساله خواطریه (برگ ۲۹۲ ب – ۲۹۵ ب) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا

## ۴۷ ـ رساله منازل السالکین

درین رساله واردات و کیفیات و مصطلحات متصوفه را بیان کرده است که آنها را منازل سالك گفته است و محتملا به پیروی منازل السایرین خواجه عبد الله انصاری نوشته شده است و محتوی برده باب زیر است :

اولها : البدایات : وهی الیقظة والتوبة والانابة والمحاسبة والتفکر و التذکر والفرار والسماع والریاضة والاعتصام ( ۲۸۴ ـ ب )

و ثانیها : وهی الحزن والخوف والاشفاق والخشوع والامتحان والاحسان والزهد والورع والتعقیل والرجاء والرغبة ـ

و ثالثها : نعمات والرعایة والمراقبة و الحرقة والحرقة والاخلاص والتهذیب والاستقامة والتوکل والتفویض والثقة والتسلیم ـ

و رابعها : الاخلاق : وهی الصبر والرضا والشکر والحیا و الصدق والایثار واللین والتواضع والفتوت والانبساط ـ

و خامسها : الاصول : وهی القصد والعزم والانوف والیقین والانس والذکر و الفقر و الغنا والمرادیه

و سادسها : الادویه : وهی الاحسان و العلم والحکمة والبصیرة والفراسة والتعظیم و الالهام والسکینة و الطمانیة والهمة ـ ( ۲۸۵ ـ الف )

و سابعها : الاحوال : وهی المحبة والشوق والوجد و الدهش والهیمان والبرق والذوق ـ

و ثامنها : الولایات : وهی اللحظة والوقت و الصفا و السرور والنفس و العزلة والفرق والغیب والتمکین ـ

وتاسعها : الحقایق : وهی المکاشف والمشاهدة والمعاینة والحیوة والقلب والبسط والسکر والصحو والاتصال والانفصال —

وعاشرها : النهایات : وهی المعرفة والفنا والبقا والتحقیق والتلبیس والوجود والتجرید والتفرید والجمع والتوحید —

و دربارهٔ این مثال بخاتمه چنین نوشته آمد :

" وان اربعة من هذا الامهات لها سواها وقد سمیتها بعناصر التکمیل وهی الذکر والصبر والشکر والاخلاص لمن حافظ علیها فقد استقام علی الطریق وکرم محبه راست القطی هذا آخر المختصر المسمی لمنازل السالکین الله تذکره لمن اراد من الصادقین " —

آغاز : الحمد لله الذی افاض جوده المجود کل موجود اصناف کرمه الی ذلك الذین الکمال المشهود الصلوة علی رسول محمد صاحب المقام المحمود " —

.... فهذا المختصر فی الکشف من الاقسام العشرة المشتمل کل قسم منها علی المنازل العشرة التی لها سائرون الی الله —

---

برای این رساله رك به :

۱ : مائیکروفلم رساله منازل السالکین ( برگ ۲۸٤ الف — ۲۸۵ ب ) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا —

Rieu vol II p 836.

Blochet, E: vol I p 117

رساله های دیگر همدانی در کتابخانه مختلفه ی دنیا نگاهداری میشود و متاسفانه نمیتوانستیم

که مایکروفلم یا عکس آنها را بدست آریم و حالا فقط بنقل اسم آنها اکتفا مینمایم که بدینقرار است ـ

فـــارسی

۴۸ : فرهنگ میر سید علی [1] :

آغاز : الحمد لله النفی آلائه والصلوة علی محمد وآله اجمعین و بعد بدان ...

اسعدك الله تعالی فی الدارین این کتابیست در فرهنگ مفردات قرآن ـ

رساله بر بیست و هشت باب مشتمل است و بر شش تا فصل مرتب است که

ازانها سه بابیست که عبارتند :

۱ : در بیان ادات

۲ : در بیان اسمای ضمائر

۳ : در بیان اسمای اشاره و موصولات ـ

۴۹ : فرالتنامه [2] :

آغاز : بدان .... اسعدك الله تعالی فی الدارین که این رساله ایست خیلی مفید

۵۰ : اختیـــارات منطق الطیر [3] ـ

آغاز : حمد پاك از جان پاك آن پاك را ـ

---

1. Storey Part I P 36, Bodleian Part I P 985.
2. Blochet, E: Vol II P 101, Brockelmann, Supplement Vol I P 106.
3 : کشف الظنون ج ۴ ص ۹۰ هدیة العارفین المجلد الاول ص ۷۲۵ ~~.....~~ اسماعیل پاشا البغدادی :

٥١ : رسالهٔ انهای زمان و مکان[1] :

آغاز : حمد بیحد احدی را سزاست که ریاض ـ

٥٢ : الرسالة مکانیه والزمانیه[2] :

آغاز : پرواز نکند شکار او جز .....

٥٣ : ترجمان مرادات دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی[3] :

آغاز : نقل است از حضرت امیر کبیر سید علی همدانی ـ

٥٤ : رسالهٔ شریفه در بحث وجود[4] :

آغاز : بدان وفقك الله[1] تعالی و ایانا که اصحاب بحث و نظر از

٥٥ : رسالهٔ معرفت النفس[5] :

آغاز : شکر و ثنا آن خدای را ـ

٥٦ : رساله در بیان روح و نفس[6] :

٥٧ : رساله بحرا شاهیه[7] :

---

1: Pertsch, Berlin: P 279.
2: Pertsch: Die Orientalischen Handschriften der Herzoglichen Bibliothek zu Gotha. Teil I P 22.
3. Rieu vol II P 836.
4. Blochet, E.: vol I P 118, vol IV P 198.
٤- نزهة الخواطر ٢. ج ٣ ص ٩٠ـ
٥- نزهة الخواطر ٢. ج ٣ ص ٩٠.
6: Arberry: Catalogue of the Library of the India Office. (Persian MSS) vol I part VI, London 1937 A.D. P 432
٧- : حکمت : ص ٤١ ج ٣ کتاب Afidila مخطوطات الموصل ص ٤٨ (٢) ـ

۵۸ : رساله فی الطلب[1] :

آغاز : آفتاب عنایت در فلك درایت و برج هدایت –

۵۹ : رساله اسرار وحی[2] –

۶۰ : رساله میلکه[2] –

۶۱ : رساله در باب علمای دین[2] –

۶۲ : رساله حقیقت امام[2] –

۶۳ : رساله حق الیقین[2] –

۶۴ : ادعیه فارسی[3] –

۶۵ : رساله صفریهٔ[4] –

۶۶ : الانسان الکامل وهو معروف الروح الاعظم[5] –

..... امابعد فقال النبی العربی الامی : انا من الله والمؤمنین منی –

رساله هائیکه بدون عنوان در فهرست کتابخانه ها بوی انتساب داده شده است :

۶۷ : آغاز[5] : الحمد لله حق حمده اما بعد قال الله تعالی فی القرآن المجید –

۶۸ : آغاز[5] : الحمد لله رب العالمین والصلوة علی عباده المصطفین الذین ...

۶۹ : آغاز[5] : قال الشیخ الکامل المحقق الصمدانی العارف المعروف سید علی همدانی قدس سره –

---

۱ : نزهة الخواطر : ج ۲ ص ۸۹ – ۲ : حکمت : ص ۱ ۳

۳ : سید تصدق حسین کاظمی : فهرست کتب عربی و فارسی و اردو مخزونه کتبخانه آصفیه ج ۱ ص ۵۸

۴ : اردو ترجمه تذکرهٔ علمای هند ص ۳۵ ( پاورقی بحواله مکتوبات پیرجماعت علی شاه پوری ج ۱ ص ۵۵ )

5: Teufel: Eine Lebensbeschreibung Des Scheichs ʿAlī-I-Hamadānī. Leiden. 1962 A.D. P. 49.

۷۰ : نسخ القرآن و المنشورات[1] :

آغاز : الحمد لله حق حمده والصلوٰة على خير خلقه و بعد فيقول العبد الحقير الجانى على بن شهاب الدين الهمدانى —

۷۱ : الرساله القدسيه فى اسرار النقطه[2] :

آغاز : الحمد لله الذى ظهر بها شاء لمن شاء ~~لحقيقة الازل~~ بمشيه الازليه —

۷۲ : شرح اسماء الحسنى[3] :

آغاز : بعونك اللطيفى افتتاح العمى باب الدخول فى شواكل ~~الا~~ الاسماء

۷۳ : رساله فى آداب الشيخ[2] :

۷٤ : رساله فى آيات الاحكام من القرآن الكريم[4] :

آغاز : سلام الله تعالى على فلان و رحمة الله و بركاته —

۷۵ : رساله اوراديه اميريه[5] :

مشتمل است بر سه باب زير :

(الف) فى فضيلة الاوراد

(ب) فى بيان احتياج الطالب اليها

(ج) فى مايوضح اوقات فى وظائف الاوراد والاذكار

---

1. Hitti : Desereptive Catalogue of the Garret Collection of Persian, Turkish And Indica Mss. in the Princeton University. P 6-8.
2. Sarfraz : A Desereptive Catalogue of the Arabic, Persian And Urdu Mss. in the Library of Bombay. P 35
۳ : هدايه هدية العارفين ج ۱ ص ۷۲۵ — ٤ : نزهة الخواطر ج ۲ ص ۸٦ —
5 : Blochet, E. Vol I P 115.

آغاز : اما بعد فان الله تعالی خلق عباده بسفر هایل ذات من هایه ـ

۷۶ : رساله فهیه[1] :

۷۷ : الرساله الشریفیه[2] :

آغاز : الحمد لله علی ملك الحمید ذی العرش المجید اما بعد فقد سلطان .....

رساله هایی بدون عنوان :

۸ : آغاز[3] : الحمد لله ...

۹ : آغاز[3] : الحمد لله العزیز طلوع البلیغ ـ

۸۰ : آغاز[3] : الحمد لله الذی بحمده یفتتح ـ

۸۱ : آغاز[3] : الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اما بعد فیقول العبد الحقیر الفقیر الی الله الغنی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی ـ

---

۱ : نزهة الخواطر ج ۲ ص ۸۹ ـ

2. Teufel, J.K : Eine Lebensbeschreibung Des Scheichs 'Alī-i Hamadānī, Leiden 1962. P 57

3 - Do Do P 60

# اشعارِ وی

در نگارستان کشمیر آمده است که سید علی همدانی از شعرای نواهای فارسی زبان بوده[1] ولی اشعار وی بسیار محدود است مجموعه غزلیات وی مختصر و موسوم به چهل اسرار میباشد نسخه های خطی این مجموعه در کتابخانه ملی تهران[2]، موزه بریتانیا لندن[3]، کتابخانه بانکی پور هند[4] و کتابخانه پاریس[5] وجود دارد در کتابخانه دانشگاه پنجاب متاسفانه نسخه ای ازین کتاب نداریم در «دیوان مستان شاه موسوم به آتشکده وحدت[6] شرح چهل اسرار آمده که عبارت است از تخمیس غزلیات همدانی بصورت مخمس باین ترتیب که سه مصرع در هر بند در شرح بیتی است که تخمیس شده است ـ

نسخه چهل اسرار را میرزا علیخان در سال ۱۳۰۳ هجری در امرتسر بچاپ رسانیده بود و چاپ دوم آن در سال ۱۳۳۳ هجری انتشاریافت زیرا پروفسور آربری نشان داده است که این کتاب در یکی از چاپخانه های لاهور موسوم به ستیم پریس در سال ۱۳۳۳ هجری باسم اسرار الاخبار بچاپ سنگی منتشر شده است و یک غزل و چندین ابیات از پنج تا غزل ازاینها در خلاصة المناقب آمده که ذیلا فقط مطلعهای غزلهای مندرج

---

۱- نگارستان کشمیر ص ۲۷۶ ـ
۲- علی اصغر حکمت از همدان تا کشمیر یغما، شماره هشتم ص ۳۴۰ ـ
3. Rieu. Vol II P 825, 836.   5. Blochet, E: Vol IV P 198
4. Bankipore: Vol I P 230
۶- آتشکده وحدت دیوان مستان شاه، ص ۳۷۴ - ۴۴۳
7. Arberry: Catalogue of the Library of India Office. P 88.

ولی یک نسخه [illegible] چاپی ازین در کتابخانه دانشگاه پشاور نگهداری میشود

در خلاصة المناقب می آریم

(الف)

"ای گرفتارانِ عشقت فارغ از مال و منال

والهانِ حضرتت را از خود و جاه ملال" ۱

(ب)

"راحت ار خواهی بیابا دردِ او همراز شو

دولت ار جوئی برو در عشقِ او جانباز شو" ۲

(ج)

گوکان گوهر کافی و گوهر جوئی

چه کان و چون که ز کان و ز چون تو افزونی" ۳

(د)

"از کنارِ خویش میابم دمادم بوی یار

زان همی گیرم ببودم خویشتن را در کنار" ٤

(٥)

خوشا سری که بود ذوق سرها دیده

چشم دل رخ اسرار آن سرا دیده

---

۱- آ برگ ۳ الف　　۲- آ برگ ۱۱ الف

۳- آ برگ ۲٤ ب　　٤- آ برگ ۲۸ ب

۵- آ برگ ۹۶ ب -

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

قبله دل آفتاب روی اوست | کعبه جان خاک راه کوی اوست

[illegible]

... روی اوست

[illegible]

چهل اسرار (از مایکروفلم نسخهٔ خطی متعلق موزهٔ بریتانیا)

## وجه تسمیه

از اسم چهل اسرار مستفاد میشود که این مجموعه دارای چهل غزل بوده که در بیان اسرار و معانی حقیقت گفته میباشد و مناسبت سرودن این غزل ها چنین بیان کرده شده که[1]

روزی آنجناب در خانقاه بودند و جماعه کثیره آمدند و هر یک گفت یا بزرگوار بدر خانه این فقیر سوالست، بهر کس اجابت کردند، قوام الدین پرسید که یا مرشدی و مولای بهر کس اجابت فرمودید ... اگر حکم باشد باینها مانع میشویم که اگر برای درویشان حضرت میکنند چرا بتفرقه کشد آنجناب سیادت مانع آمدند و چون وقت نماز شام رسید چند کس دیگر بتفرقه آمدند و سایل شدند نماز عشا ادا کردند و در حجره مبارک خود رفته دوگانه شکرانه گذاردند و بیرون بر آمدند و از خادم پرسیدند که چند کس سایل امروز آمده بودند؟ خادم گفت که سی کس از مهمان آمدند و ده کس از فقرا جمله چهل کس در شمار شدند - آنجناب سیادت بهر کدام رخصت کرد و چهار کس از یاران خود گرفت و در خانه هر یک برای طعام خوردن رسید و در هر جای یک غزل تصنیف فرمود چون صبح

---

۱- رساله مستورات (برگ ۴۰۳ب ۴۰۶الف) مائکرو فلم نسخه خطی متعلق به اهدیا آفس دیوان آتشکده وحدت ص

روشن شد مردم سخن کردند که امروز سید در خانه‌ی من مهمان بودند بعد از طعام این غزل بیان فرمودند، دیگری برخاست که در وقت طعام در خانه ی من تشریف آورده بودند، این غزل صحبت کردند رفته رفته تمام چهل کس جمع شدند د این ابیات را جز جمع کردند چنانچه در اول صحبت این بود

مصرع

ای گرفتاران عشق فارغ از مال و منال

در نسخه خطی موزه بریتانیا اگرچه عدد غزل ها چهل است ولی یکی ازین غزلها بشماره ۱۶، ۳۶ تکرار شده است که مطلعش بقرار زیر است

"ای راح روح پرور ای روح ریح تام

بوی حیات هر نفست میدهد مدام"

و نسخه‌ی چاپی امرتسر دارای چهل و یک تا غزل است و دو تا غزل که در نسخه مذکور از نسخه خطی موزه بریتانیا زاید است مطلع آنها چنین آمده است

(الف) ای شده نور خدا از مه روی تو پدید

خرم آنکس که درین عهد مه روی تو دید

(ب) گشته تا محو تجلی جمالش جانم

دیده ام حسن و جمالی که در وصف حیرانم

بر فرض که تعداد غزل ها سی و نه یا چهل و یک باشد بهر حال حکم بر عدد چهل که عددی کامل است رفته و مجموعهٔ اشعارِ سید همدانی را چهل اسرار خوانده اند

شاه همدان علایی تخلص کرده و در بعضی از غزلها تخلص خودش را علی هم آورده است و در مجله یغما[1] بعضی از غزلیات ویرا بر مرشد و خال او علاء الدوله بنظامی انتساب داده آقای سعید نفیسی چنین مینویسند:

" تا اکنون دیوانی یا مجموعه ای مستقلی از اشعاروی جانی ماننده ایم تنها در برخی مجموعه ها و سفینه ها غزلیات و رباعیات بنام او (سمنانی) دیده ام در غزل گاهی علایی و گاهی علاء الدوله تخلص کرده است و این خود دلیلست که این غزلیات از دست زیرا شاعری دیگر با تخلص علایی در میان متقدمان نمی شناسم " [2]

ولی تذکره ها مثل خلاصة المناقب، رساله مستورات، مجالس المومنین وغیره همین امر را باثبات میرسانند که علی همدانی علایی تخلص میکرد بنابرین میتوان گفت غزلهای که در مجله یغما بلقب علایی ضبط شده است از شاه همدان بوده نه از علاء الدوله سمنانی و مقطع را از غزلیاتی که صاحب خلاصة المناقب بتصریح از سید همدانی داشته است و در آن بتخلص علایی مندرج است نقل میکنم

---

۱- مجله یغما سال هفتم، شماره نهم ص ۴٤۹    ۲- ایضاً - ص ٤٤۹

۱- در تمنای خیالت شد صلایی جان فشان — تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال ۱

۲- قفلِ این در شد طلب و کلید آن نیاز — گر نیاز داری اینجا بر سرِ نیاز شو ۲

۳- صلاییا گر ازین حال چیرگیست ترا — امید قطع مکن چون بوقتِ سر هوسی ۳

٤- صلایی از چه شدی مست چون نخوردی می — ز دیده مست شود هر کس و تو نادیده ٤

مطلع های غزلِ چهل اسرار بقرار زیر است

۱- ای گرفتارانِ عشقت فارغ از مال و منال — والهانِ حضرتت را از خود و جهت ملال

۲- حرز آن دل کز غمش بروی رقم نیست — ندیمش در دو عالم جز عدم نیست

۳- قبلهٔ دل آفتابِ روی اوست — کعبه جان خاکِ راه کوی اوست

٤ - اربابِ ذوق در غمِ تو آرمیده اند — از شادی و نعیمِ دو عالم رمیده اند

۵- راحت ار خواهی بیا با دردِ او همراز شو — دولت ار جویی بیا در عشقِ او جانباز شو

۶- گر آتش فراقش با صبر یار نبودی — ز اندوه و اشتیاقش در دیده خار بودی

۷ - عارفان سرِ خطاب از که و صحرا شنوند — رمز چِیر سوز و شتاب از کفِ دریا شنوند

۸- از شعاعِ قدم حضرتِ اسما گشود — و ز تماشاِ کرم صورتِ اشیا بود

۹- رندان جانفشان که قدم بر فنا زنند — بر خوانِ دردِ هجر صلای فنا زنند

۱۰ نقاب غیر اگر یکدم ز روی خود براندازی — هزاران بدل از هر سو در آید در سراندازی

۱۱ دلی را کز غمِ عشقش سر موی خبر باشد — ز شربت بلای دوست بروی صد اثر باشد

۱۲ هر سری کز سر عشقش واله و شیدا شود — از بد و نیکِ وجود خویش بی پروا شود

---

۱- آ برگ ۲ ب — ۲- آ برگ ۱۱ ب -

۳- آ برگ ۲٤ ب — ٤ - آ برگ ۹۷ الف -

۱۳ دوش دل در غمِ او باجان سپرد راستی — که ترا در پی این شه سود شد سودایی

۱۴ خوشا سری که بود ذوقِ آن سرا دیده — بچشمِ دل رخِ اسرار آن سرا دیده

۱۵ نقاب گر با روزی اگر از روی بگشاید — هزاران بیدل شیدا از هر سو برقص آید

۱۶ چون جمالش را نظر خورشیدِ تابان میکند — آفتاب از رشک حسنش روی پنهان میکند

۱۷ ای راحِ روح پرور ای ریحِ روح شام — بوی حیات هر نفس میدهد مدام

۱۸ شهدِ حیات ار خواهی جان کن فدای جانان — کین ست در رهِ عشق آئینِ مهربانان

۱۹ تا چند دردِ عشقش دارم نهفته در جان — پنهان چه دارم آتش چون هست درد پنهان

۲۰ از کنارِ خویش می یابم دمادم بوی یار — زان همی گیرم هردم خویشتن را در کنار

۲۱ عارفان عکسِ رخت در همه اشیا بینند — سر سودای تو در سینه هویدا بینند

۲۲ ای خوشا دم کین دل ازخودها قدم بیرون زند — در فضای لامکان جان خیمه برگردون زند

۲۳ هر سحرگه بوی لطفش دل ببالا میکشد — صورتِ موهوم را خط در من و ما میکشد

۲۴ اگر تو بر سر کویش دمی گذر یابی — کنوزِ غیبِ دو عالم بیک نظر یابی

۲۵ تو کانِ گوهر کانی و کانِ گوهر خوبی — چه کاف و نون که از کاف و نون تو بیرونی

۲۶ گر سحر اندازد زمانی از جمال خود نقاب — از خجالت در کسوف آرد رخِ خود آفتاب

۲۷ بر جانِ مستمندان داغی ز غم نهاد شد — کز سوزِ او دو عالم در حسرت افتاد شد

۲۸ میان آب حیوتی و آب مجهوبی — فراز گنجی و از فاقه در تنگ و پوی

۲۹ سر همای عشقش والا بود همیشه — ظل جلال حکمش بر ما بود همیشه

۳۰ تا نقشهای دیرین راه راسی ازجان و جهان — در جهان و جان هایی فیض از سر جاودان

۳۱ گرهمیم وادی اسرار خواهی ترکتاز — ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز

۳۲ آنکه از سایهٔ لطف تو شاهی دارد — که ببیند رخ او تازه روانی دارد

۳۳ صبح وصلت دمد از مشرق رویت روزی — شب هجرت شود اندر سر مویت روزی

۳٤ آنکه بر ورقی عکس جمال تو بدید — غرق آبی است که یکقطره بلذت بخشید

۳۵ زعکس رویتو یابد مقبولان هدایت ها — زخاک کوی تو یابند مسعودان سعادت ها

۳٦ در محیطی فکنده ام زورق — که دو عالم دروست مستغرق

۳۷ آن دل که یافت یکدم از کوی تو نشانی — کرده نثار راهش در هر نفس جهانی

۳۸ درد عشقش که دوای دل شوریدهٔ ماست — یکسر موی ازان هر دوجهان ازدر ماست

۳۹ درین ره هر که او ثابت قدم هست — ره جانش باسرار قدم هست

٤۰ ای شده نور خدا از مه روی تو پدید — خرم آنکس که درین عهد مه روی تو دید

٤۱ گشته تا محو تجلی جمالش جام — دیده ام حسن و جمالی که در او حیرانم[1]

در آتشکده وحدت[2] راجع به تخمیس غزلیات سید همدانی مرحوم علی چشتی چنین نوشته است که درین مورد میتوانم از ذکر مخمس چهل

---

۱- آقای علی اصغر حکمت مینویسد که در آخر نسخه خطی شمارهٔ ۲ کتابخانه ملک چند غزل ها تمام با حذف و اسقاط از وی (سید علی همدانی) مذکور است و مینویسد که این غزل ها در یک شب سروده و بامدادان شعر گوئی را ترک کرده است رک به مجله "یغما" سال چهارم شماره هشتم ص ۳٤۱ -

۲- آتشکده وحدت ص ۲۹ -

اسرار خود داری کنم که سابقا جز بصورت رساله جداگانه منتشر شده است و حالا جزو این دیوان جز برای خوانندگانِ گرامی تقدیم خدمت می باشد اینها عبارت است از تخمیساتِ چهل غزلیاتِ قطبِ ربانی، غوثِ صمدانی امیر کبیر حضرت میر سید علی همدانی الله الله چه کلام لطیفی است یک قلزم عرفان است که شناورانِ بزرگ ورزیده و در یابی است که عارفانِ الهی را بخواصی دعوت میکند وقتی این رساله تخمیساتِ چهل اسرار را آنجناب بمن اعطا فرمودند با همه ذوق شعر و سخن فهمی که داشتم خواستم معانی آنرا درک کنم و اهمیت آنرا بشناسم ولی پس از آن وقتی در ظلِ توجهاتِ آن جناب چشمانم باز گردید یک شوقی در دلم ایجاد شد و بالآخره وقتی مسافرت به کشمیر اتفاق افتاد در سرینگر هر روزی این جا در خانقاه معلای حضرت شاه همدان قدس الله العزیز سره مشرف شده روبروی حجره مبارک یکی از این مخمسات را پس از فاتحه و درود میخوانده ام -

و از غزلیات که تخمیس شده در آتشکده وحدت بطور نمونه مخمس زیرا میآریم[1]

آنانکه جلوهٔ رخِ خوب تو دیده اند    سر تا بپای بهر جمال تو دودیده اند

---

۱- ایضاً - ص ۲۸۱ ــــ ۲۸۳ مخمس چهارم -

جان داده‌اند اندوه عشقت خریده‌اند　　　ارباب ذوق در غم تو آرمیده‌اند
از شادی و نعیم دو عالم رهیده‌اند

ذره صفت بمهر جمال تو در پرند　　　هر دم ز جان بشوق تو صد جامه می‌درند
از عرش و فرش و کرسی و کونین برترند　　　حوران خلد را به پشیزی نمی‌خرند
تا از صفای حسن تو رمزی شنیده‌اند

از پای تا بسر همه شهد اند چون رطب　　　بیخود اگر ز گردش ایام بوالعجب
نی قید ننگ و نام و نشانندی نسب　　　پالودهٔ شکنجهٔ عشقند از آن سبب
ز آلودگان جیفهٔ دنیا بریده‌اند

آن کس که در غم تو دلا را ثبات (؟) نیست　　　بر قول منکران حقایق حیات نیست
جز حلقه‌های زلف تو جای نجات نیست　　　مرغان عشق را بدو کون التفات نیست
تا در فضای شوق تو روزی پریده‌اند

اندر ازل که عالم و آدم عیان نبود　　　نی طاق نه رواق و نه آینه و شهود
از شوق عارض رخ زیبایی آسودود　　　از صحن خانقاه صور خرقهٔ وجود
بر طارم منابر قدسی کشیده‌اند

عشاق داشت در غم آن شاه دلپسند　　　بیمار و زار و زرد و نحیفند و مستمند
در عهد بند عشق جدا اند بند بند　　　از ساز یار و محنت اغیار فارغند
چون در سرای قاف جلالش رسیده‌اند

گه خاک و گاه باد و گهی مشک و گه تتار　　　دارند ز آتش دل خود شعله چون شرار
فارغ ز کن فکان و بیاد رخ نگار　　　در مجلس شهود نشسته ملوک وار

ذوقی ز جامِ اُنس بصد جان خریده اند

آن محرمانِ کعبه‌ی وصل و جمالِ عشق — دارند صلای بادهٔ رخِ ذوالجلالِ عشق
از شوق وصل جمله شده اشغالِ عشق — جان را بباد داده و دل پایمال عشق

اسبابِ نام و پردهٔ دعوی دریده اند

ای شاهِ ترک و ماهِ عرب و فتنه عجم — رحمی بکن بحال ضعیفانِ پُرالم
مستانه شد ز هجر بشد لقمهٔ جمیع عدم — بر بوی مهر تست صلای رهین غم

کاین دولت از ازل بگلش در دمیده اند

علی همدانی چنانکه از اشعارش هویداست از باده عشق حقیقی سرشار بوده و این کیفیت تمامِ غزلیات ویرا فرا گرفته است [illegible] شاعرانه وی آسمانی است زمینی نیست و احساسات وی معنوی است مادی نیست ولی در عین حال مانند شعرای متصوف مطالبِ معنوی و حقایقِ روحانی و اسرار و رموزِ عرفانی را باصطلاحات مادی و مجازی در شعر آورده است و از استعاراتِ غیر معمول شعرا و تشبیهاتِ رایج شعر فارسی که از بتخانه و میخانه گرفته شده استفاده میکند ـ

سید همدانی باوجود اینکه خود عده ای شاعری ندارد و هیچکس جز او را در شمار شاعران نیاورده است و تعدادِ غزلهای او چنانکه گفتیم از چهل تجاوز نمیکند با اینهمه در همین مقدار کم طبعِ توانا و ذوق [illegible] و سرشار خود را آشکار ساخته است، میتوان گفت که سید هر چند مبتکر

سبک و شیوهٔ جدیدی نیست لکن او را از مقلدین هیچ یک از شعرای متقدم فارسی زبان هم بشمار نتوان آورد، هر چند گاه آثاری از تاثیر کلام سنائی و عطار در اشعارِ او هویدا میگردد ولی این حکم کلیت ندارد و دیرپیشرفته شد. تحتِ تاثیر و نفوذِ محیطِ عرفانی قرن هشتم هجری ایران قرار داشته و از مشربِ عرفانی شعرا و متصوفه‌ی پیش آن زمان برخوردار بوده است اگر چه در شعرِ او لطافت و شیرینی معاصرِ وی حافظ شیرین سخن را نمی یابیم // با آن جذابیت و بیساختگی که مخصوص به سعدی است نمی بینیم باز هم هر شاعر را به پایه‌ی سعدی و حافظ نتوان سنجید. سید همدانی یک مرد متصوفه و دیندار است که احساسات و وارداتِ روحانی خودش را ابراز نموده است و راجع به سخنسرائی وی در چهل اسرار، دکتر محمد ظفر خان مینویسد:

"In our Opinion Chehl Asrar is a real Contribution to Persian Litrature. It is very refreshing and the admiration for it increases when the reader Studies it".

با در نظر گرفتن غزلیات شاه همدان میتوانیم بگوییم که بطور کلی موضوعاتِ اشعار وی عبارت است از توحید و حقیقت و استمداد فوق العاده‌ی روح و حدوث و قدم و جبر و اختیار و خیر و شر و وجود و عدم و فنا و بقا و عرفان و حکمت و اسرارِ غامض آنها و معانی لطیف و حقایق

---

1. Muhammad Zafar Khan: Persian Poets of the Moghal Period. A thesis p. 72.

عمق سیر و سلوک و مهمترین موضوع وی ریاضت و مجاهده و تسخیر نفس اماره و صدق و اخلاص است

گذشته از غزلیات شاه همدان رباعیات نیز دارد که در تذکره های مختلف بنظر میرسد، احمد علی در مخزن الغرائب برگ ۲۲۵ ب نوشته است:

«طبع شریفش را اکثر بگلشن رباعی گل فشان مایل میبودند بحکم تیمن این چند رباعی ازان حضرت مرقوم گشته

گر مهر علی و آل بتول نبود
امید شفاعت رسول نبود
گر طاعت حق جمله بجا آری تو
بی مهر علی هیچ قبول نبود

حاشا که ز زخم تیغ و خنجر ترسیم
و ز بستن پای و رفتن سر ترسیم
ما گرم روان دوزخ آشامیم
از گفت و شنید خلق کمتر ترسیم

ضحاکم و از در تو باغم نروم
جز شاد و امیدوار و خرم نروم
از درگه همچو تو کریمی هرگز
نومید کسی نرفت من هم نروم»[1]

---

۱- تذکره روز روشن - ص ٤٦٨

همه دیده بود که جستجویش نکند

همه کام و زبان که گفتگویش نکند

هر دل که درو مهر الهی نبود

گر پیش سگ افگند بویش نکند[1]

~~خان آرزو در مجمع النفائس (برگ ۲ الف) گفته است~~

رضا قلی هدایت در مجمع الفصحاء ج ۱، ص ۲۴۰، ریاض العارفین، ص ۱۷۹

این دو رباعی را از شاه همدان ضبط کرده است

گر بدر مصری و سما منزل تو

و ز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

گر مهر علی[2] نباشد اندر دل تو

مسکین تو و سعیها بی‌حاصل تو

پرسید عزیزی که فلانی ز کجایی

گفتم بولایات علی کز همدانم

نی زان همدانم که ندانند علی را

من زان همدانم که علی را همدانم

یک مجموعه منظوم سید همدانی موسوم به گلشن اسرار در کتابخانه آصفیه[3] هم نگاهداری میشود -

---

۱- ریاض العارفین ص ۱۷۹ صحبت او ۳- فهرست کتابخانه آصفیه ج ۱، ص ۲

۲- خان آرزو در مجمع النفائس برگ ۲۴۲ ولف از هر دو رباعی یک یک بیت آورده است.

(متن) در پایان نسخه رسائل سید علی همدانی متعلق بکتابخانه ملی ملک دو رباعی از سید نقل می نماید[1] که بقرار زیر است

هر کو ره پیرو علی عرانی شد
چون خضر بسر چشمهٔ حیوانی شد
از وسوسهٔ غریب شیطان و ارشت
مانند علاء دوله سمنانی شد [2]

عیب است بلند بر کشیدن خود را
و ز جملهٔ خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیدهٔ بباید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود ر[ا]

---

۱- علی اصغر حکمت ذخیرة الملوک "یغما" سال چهارم، شمارهٔ ششم، ص ۲۴۹

۲- بعضی رباعی مزبورا به خواجوی کرمانی انتساب داده اند رک به ریحانة الادب ج۳، ص ۱۰۰ -

۳- حکمت: ص ۲۳۹، آخر نسخه خطی رسالهٔ همدانی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران نگاشته شده است -

# متن خلاصة المناقب

۱-ب[1]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ[2]

ثناءِ سپاسِ[3] نامتناهی* مر حضرتِ آن پادشاهی که برای حبِّ ذاتِ سرمدی[4]، بقدرتِ بالغهٔ احدی از محض جودِ وجودی[5] نورِ جوهرِ[6] احدی را[7] مظهرِ انوارِ موجودات گردانید، کما[8] قالَ اللّٰهُ تعالیٰ:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»[9]

---

۱- آ، بَ، لَ: برگ ۱-ب نَ: برگ ۹۰ ب

۲- لَ: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، نَ: بسم الله الرحمن الرحیم ربّ یسّر و تمّم بالخیر.

۳- بَ: حاشیه: برگ ۱-ب روشن.

۴: لَ: مر حضرت آن پادشاهی را (بجای مر حضرت ذات سرمدی). ب برگ ۱-ب السرمد تحت کلمه همیشه نوشته شده.

۵- بَ: جودی، لَ: وجود (بجای وجودی).

۶- لَ: کلمه «جوهر» را ندارد.

۷: آ، بَ، نَ: کلمه «را» ندارد.

۸- لَ، نَ کلمه «کما» را ندارد.

۹- قرآن مجید: ۱۵: (سورة الحجر): ۸۵ و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه درمیان آنها است مگر بحق. (کشف الآیات)

وَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلّی اللّٰہ عَلَیْہِ وَ سَلَّم حَاکِیًا عَنْ رَبِّہٖ عَزَّ وَ جَلَّ

• لَولَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الکَوْنَ[1] •

و حمدِ مجید[2] مر آن پادشاہِ حمید را[3] کہ بپرتَوِ[4] نور آن جوہرِ فرید[5] صداءِ[6] ضلالت از عُیُونِ[7] کافّہ[8] سُعداء[9] بزدایید ، قَالَ اللّٰہ جَلَّ جَلالہ[10]

---

۱- ب : حاشیہ برگ ۱ ب یعنی اگر تو نبودی توای محمّد ہر آینہ نمی آفریدم من مکوّنات را تذکرۃ الموضوعات ص ۸۶ الافلاک (بجای الکون) - اللآلی المصنوعۃ ج ۱ ص ۱۱ الدنیا (بجای الکون) در ہر دو نوشتہ شدہ کہ این حدیث موضوع است -

۲- ب : حاشیہ برگ ۱ ب : بزرگ

۳- آ، ب مرآن حمید را ، ل آن پادشاہ حمید را ، ن آن پادشاہ حمید

٤- ب : حاشیہ برگ ۱- ب پاشیدن

۵- ب : حاشیہ برگ ۱- ب یگانہ -

٦- صدا ازال صداۃ (المنجد طبع بیروت)

الصدّا ما ارتکب علی وجہ القلب من ظلمۃ ہیئات النفس و صور الاکوان محجبۃ عن قبول الحقائق (اصطلاحات الصوفیۃ کاشی ص ۱۳٦) و نیز قب کتاب الطواسین ص ۱۲

۷- عیون بمعنی، چشم ہا (فرہنگ آنندراج) ،منظرالرجل (المنجد ،طبع بیروت) -

۸- کافّۃ ہمۃ (المنجد طبع لاہور - ۹- سعدا جمع سعید ، کامران (المنجد طبع لاہور)

۱۰- ب:قال جل جلا ، ل ، قال اللّٰہ عز و جل -

*وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ
وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ
لَتَنْصُرُنَّهُ، قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ (آ: برگ ۲ الف) ذَٰلِكُمْ
إِصْرِي ط قَالُوا أَقْرَرْنَا ط قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ
الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۲.

---

۱- پ: ندارد.

۲- قرآن مجید: ۳: (سورهٔ آل عمران): ۸۱، ۸۲ -
از حاشیهٔ پ. برگ ۱-ب یعنی یاد کن ای محمد ص که چون بگرفت حضرتِ حق عهد و میثاقِ پیغمبران و بایشان عهد کرد چون بدهم شما را کتاب و حکمت و باز بیاید بشما رسول که مصدّقِ قرآن است، هر آینه باوی بیقین بگروید و نصرتِ وی بکنید با احیای سنتِ او و امتانِ خود را فرمایید بگرویدنِ او و حضرت حق فرمود که ای پیغمبران اقرار کردید بدین عهد و قبلِ او و پذیرفتید بدین که گفتم، پیغامبران گفتند که اقرار کردیم بقبولِ این عهد، حضرتِ الهی فرمود که ای فرشتگان گواهِ اقرار باشید بدین قبولِ انبیا در حقِ مصطفی ص و من که خدای شما ام نیز گواهم بدین قبولِ عهدِ ایشان، هر که بر گردد ازین عهد، او از فاسقانست.

(بقیه بر ص ٤)

(بقیه از پاورقی صفحهٔ گذشته)

(لام الموطئة لأن : کشاف ج ۱ ص ۳۷۹)

و لام در لَمَا آتَيْتُكُم (لام دو سه کلمه محو شده) بعد
فی معنی: کشاف ج ۱ ص ۳۷۹

میثاق (دو سه کلمه محو شده) استغلات است و لام در لَتُؤْمِنُنَّ
(دو سه کلمه محو شده) احتمال آن وارد که متضمن معنی شرط بود و
(آب زده شده) جواب قسم و شرط هر دو باشد و میخواهند که ما
(آب زده شده) بمعنی لِلَّذِی آتَيْتُكُم بَعْضَ الْكِتَابِ وَالْحِكَم ، بتشدید و
جمع هم خوانده‌اند و لَمَّا آتَيْتُكُم هم خوانده‌اند و بتشدید میم هم
خوانده‌اند بمعنی حِين آتَيْتُكُم بَعْضَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَة ثُمَّ جَاءَكُم رَسُول
وُجِبَ عَلَيْكُمُ الْإِيمَان بِهِ و بعضی برآنند که لَمِنْ ما بوده
است و اجتماع (آب زده شده) داشتند، چه نون و لام و میم
در میم و یکی (آب زده شده) مَعْنَاه لَمِنْ أَجْلِهَا آتَيْتُكُم
بِهِ وَ اقْرَرْتُم هم خوانده‌اند و مِنًا لا مُؤْمِن ای بعدو (کذا)
(آب زده شده) وَاشْهَدُوا ای بَعْضُكُم عَلَى بَعْض بِإِقْرَارِهِمُ الْفَاسِقُون
الْمُتَمَرِّدُون مِنَ الْكُفَّار و نزد اهل تحقیق مراد از میثاق عهد
معرفت ازلی است، چون انبیاء و رسل سلف (آب زده شده)۔

أُولَئِكَ بِاللَّهِ و هر عارفی که هست منزلت و مرا (کذا)
سایر عرفا میشناسد پس عهد دو بود، یکی : عهد توحید
که هر بنی آدم را، و دوم : معرفت که انبیاء مخصوص‌اند
بآن از انبیا دو عهد ماخوذ باشد ،

عهد توحید و عهد معرفت، « وَ أَخَذْنَا مِيثَاقًا غَلِيظًا »
اشارت هم بدین عهد است و هو عهد الْعِمَارَت وَ إِقَامَةُ الدِّين وَ عَدَم

(ادامه دارد بر صفحهٔ آینده)

التمرت فيه وَ تَصْدِيق بَعْضُهم بَعْضاً دَعْوَة الْخَلْق اِلَى التَّوحِيد و تَخْصِيص الْعِبَاد بِالله (محو شده) و شناسا گردانيد بعضی ايشانرا به بعض باسم (محو شده) معرفت حق در صُورِ تفاصيل و حجت صفات بشر (ت) مظاهر دقيق تر و پوشيده تر است از معرفت در ... (دو سه كلمه محو شده) جمع و ايشانند كه مرزوقند بحق مشابهت كه (دو سه كلمه محو شده) و باحكام صفات كه شرايع عبارتند زان قوله فَمَنْ تَوَلَّى بعد ذَلِك، يعنی هر كه بر گردد بعد آن كه معلوم شد عهد و ... (آب زده شده) با پيغمبران فاولئك هم الخارجون عَنْ دِين الله، چه غير اين دين بحسب حقيقت عقلا به پير هست الا توهما آنچه ميان ايشانست مگر آفريدی كه ملتبس بحق باشد بيطلان و عبث، يعنی بحكمت و غرض * صحيح آ آفر ... (محو شده) تحقيق مراد از حق درين آيت وجود مطلق است كه موجد و معين هر چيز اوست يعنی ... (محو شده) اللّهُ نُور السَّمٰوات وَالْأَرْض ... (محو شده)

بـرای اين مضمون قب كشف الاسرار وحدة الاسرار ج ۲ ص ۱۸۰ بعد الكشاف ج ۱ ص ۳۷۹

إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی[1] خلقَ الْخَلْقَ فِی ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَ[2] ذٰلِکَ النُّورِ اهْتَدٰی وَ مَنْ أَخْطَأ(ب)[3] ضَلَّ[5]۔

و مدحِ شریف بر آن قدیمِ لطف که کمالِ او را در عامهٔ[4] مراتبِ وجود به پرتوِ[6] ظهور بخشد ۔

---

۱- ب، ن : ندارد ۔

۲- ل، ن : اصابه ۔

۳- ن اخطا

ب : برگ ۲ الف ۔

۵- ب : حاشیه برگ ۱ ب: یعنی حق تعالی آفرید خلق را در تاریکی بعد ازان پاشید بر او نور خود، پس هر که برسید بان، از اهل هدایت گشت و هر که نرسید، گمراه شد، برای این حدیث بخاری ص ٤٨ ، مشکوة المصابیح ص ٤١٢، کنز العمال ج ۱ ص ۳۲ ۲۲/ الفتوحات المکیه ج ۲ ص ۸۱ ۔

٦: آ : وجود پرتو ل، ن : کلمه "پرتو" را ندارد ۔

قَالَ اللّٰه عزّ إسمهُ

"رَبُّنَا الَّذِی أَعطَیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هَدَیٰ"[1]

و قال صَلَّی اللّٰه عَلَیهِ وَ سَلَّمَ :

"إِعمَلُوا فَکُلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ"[2]

و شکرِ جزیلِ[3] کمیل عرآن واجب الوجود

---

۱- قرآن مجید : ۲۰ ( سوره طه ) ۵۲

بَ : حاشیه : برگ ۲ الف یعنی موسیٰ ع گفت که پروردگارِ ما آن خدای خدایست که ( دو سه کلمه محو شده ) آفریدن کذا و از شریعت و عادیه، پس راه نمود ( دو سه کلمه محو شده ) بعادیه آمدن و فی الکشاف ( ج ۳ ص ۶۷ ) لفظ کلا وَ خلقه مِن لِاحِمَا مَفعُولان وَ مَن قرأ بِفتح اللام جَعله فعلا وَ مَعناه أَعطَی کُلّ شَیْءٍ صُورَة وَ شکله الّتی (الّذی) یطابق المَنفعة المَنوطة بِهِ، کَمَا أَعطی العین الهیئة الّتی تطابق الابصار، وَالأذن شکل الّذی مُوافِقُ الاستماع یعنی بخشید هر چیز را صورت و شکل که موافقِ منفعت (آب زده شده ) است که چشم را قوّهٔ ابصارِ مظاهر و گوش را قوّهٔ استماعِ موافق -

۲- بَ : حاشیه ( برگ ۲ الف ) یعنی عمل کنید که هر چه میسر عامل است از بهر آن عامل مخلوق گشته است المسلم ج ۴ ص ۲۰۴۱ بخاری ج ۲ ص ۲۵۲ ص ۹۵ ، ابن ماجة ج ۱ ص ۳۱۰ ، احمد بن حنبل ج ۱ ص ۶ مشکوة المصابیح ص ۱۲ ( عن علی کرم الله وجهه )

۳- بَ ، حاشیه (برگ ۲ الف) بزرگ - ع - کمیل، بمعنی کامل (المنجد) و از حاشیهٔ ب (برگ ۲ الف)

جمیل را که[1] تشنگان بیدای[2] آخرِ[3] دورِ قمر[4] بلطفِ قدیم و فضلِ عظیمِ او[5] آب حیاتِ[6] آن جوهر خوش کردند از جامِ صحبتِ خلاصهٔ نتایج خیرالبشر. اگرچه دیگر[7] بار[8] آن خور مدید[9] بشیشِ[10] وحید بر گزیند.

---

۱- آ: بر آن واجب الوجود جمیل را که. بَ، لَ: مر ... جمیل را که - نَ: بر آن . واجب الوجود جمیل که.

۲- بَ: برگ ۲ الف زیر کلمه نوشته شده بیابان.

۳- آ: اخضر. بَ، لَ: ندارد.

۴: دور قمر باین معنی مستعمل است چنانکه در رساله در معرفت صورت و سیرت انسان (برگ۱۸۷ ب) نوشته جاماس حکیم احوالِ نبیِ امّی حجازی صاحبِ دور القمر من العرب والفرقان ابدی رفع من بدع العرب و کیفیت و شریعت آنحضرت باز نمود الفتوحات المکیه ج ۱، ص ۱۶۱ ثم ابتدأت دورة آخری من الزمان بالاسم الظاهر مظهر فیها جسم محمد صلی الله علیه وسلم.

۵- فقط بَ ندارد.

۶- لَ: آب حیوان.

۷- لَ: دگر.

۸- بَ، لَ، نَ: باره

۹- بَ: حاشیه برگ ۲ الف دراز

۱۰- بَ، نَ: بتیش.

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَیٰ

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا» (آ)[۲]

---

۱- قرآن مجید ۲۵ ( سورة الفرقان ) ۸ -

آ : از حاشیه ( برگ ۲ الف ) یعنی آیا نمی بینی تو ای محمّد ؟ ( یک دو کلمه محو شده ) چگونه بکشید و بگسترانید سایه ی زمین را در شب ، ( دو سه کلمه محو شده ) هر آینه این سایه ی شب را ( دو سه کلمه آب زده شده ) ، هرگز آفتاب نبودی ( دو سه کلمه آب زده شده ) که مراد ازین سایه از طلوع ... ( دو سه کلمه آب زده شده ) و طلوعِ آفتاب را به ظلِّ ممدود الشمس ( دو سه کلمه آب زده شده ) بعده بگردانیم آفتاب، ( دو سه کلمه آب زده شده ) بقدرتِ بالغهِ خدائی جهت ... ( دو سه کلمه آب زده شده ) لطیفی عصرِ عصری -

و نزدِ اهلِ تحقیق مراد ... ( یک دو کلمه محو شده ) اظهار و مراد از ظلِّ حقیقتِ کَونی مثلِ آسمان و زمین و مراد از سایه ثبوت ... ( دو سه کلمه آب زده شده ) خزانهٔ وجود اُمُّ الْکِتاب و لوحِ محفوظ است که عدمِ صرف که بمعنی لاشیٔ است که ... ( دو سه کلمه آب زده شده ) وجود نبود، پس معنی

(ادامه دارد بر پشت ورقی صفحهٔ آینده)

۲ : آ : برگ ۲ الف -

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

این آیت منزل این ارباب ... (دو، سه کلمه آب زده شده) شد

آیا منظر منکشی سوی قدرت بالغهٔ او که چگونه ظاهر

کرد حقایق عیان را که ظلّ حقیقت حق است با بسم (باسم ؟)

خود که او ... (دو، سه کلمه محو شده) است که اوست وجود

ظاهری و خارجی که ظهور کلّ اشیا به ... (دو، سه کلمه آب

زده شده) و از کتم عدم که ذات است اشیا درو چگونه

بفضای وجود اضافی رساهده و آنچه ویرا در خزانهٔ علم که

غیب عبارت ازوست وجود ... (یک، دو کلمه محو شده) قطعا

و اصلا ویرا وجود عینی نبود، چه اتحاد و اظهار

مواضعت او ثابت باشد در غیب و اعدام اصدادان (کذا) [اسباب؟]

موجد مواضعت (یک کلمه محو شده) و از باطن وَ هُوَ بِکُلِّ

شَیْءٍ عَلِیم -

مراد از شمس عقلست که هدایت اوست دلیل بر حقیقت عینی و

حقیقت .. (ناخوانا) اوست و حاکم بر این عقل است، امّا در خارج

بیک (دو، سه کلمه محو شده) ثُمّ قبضنا باز داشتیم او را بافنای

او و همین قبضنا بسیرا وَ قبضنه ... (دو، سه کلمه محو شده)

شیٔ در وقتی از موجودات و صحت بقای او و همین قبض دلیل

است که افنا اعدام و محو عقل (اصل بل) است ... (دو، سه

کلمه آب زده شده) انتشار در قهنه قبضه (دو، سه کلمه آب زده شده)

از اوست، همین حقیقت (سابقی آب زده شده) قب کشف الاسرار وعدة الابرار

للمیرار ج ۷ ص ۵۴۰ = الکشاف ج ۳ ص ۲۸۳ -

قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ:[1]

* اَلْمَوتُ تُحفَةُ الْمُؤمِنِ.[2] ـ

و صَلَوةٌ[3] نامعدود بر آن صَفیِّ محمود که طاعتِ ربّ معبود بِلا صَلَوةِ او باشد مَرْدُود و بتاخیرِ[4] آن بُوَد مفقود.

قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ:

* الدَّعَوَاتُ مَوقُوفَة وَ الصَّدَقَاتُ مَحبُوسَةُ حَتَّی يُصَلّی عَلَیَّ.[5] (آ: برگ ۲ ب)

---

۱- لَ: وقال (بجای قال)

۲- از حاشیه بَ: برگ ۲ الف یعنی هر که مرگ هدیهٔ مومن است وجه(؟) بهتر ازین هدیه که (دو، سه کلمه محو شده) بیت: ترا غریب نماید ولی شروق بود (Nicholson, Selected Poems from Divan-i Shams Tabriz, Cambridge, 1898 A.D. p 94) برای حدیث رک به مشکوة المصابح: ص ۱۳۲ (عبدالله بن عمر) کنوز الحقایق ص ۱۳۸ احادیث مثنوی ص ۱۲۱ مکاشفة القلوب ص ۹۱ ـ

۳- لَ: صلوات ـ

۴: لَ نثار خیر

۵- لَ: این عبارت را ندارد، از حاشیه بَ: برگ ۲ الف یعنی دعاها باز داشته شود از آسمان و بر نیاید سوی آسمان هیچ دعا تا آنکه صلوة گفته آید بر من برای حدیث رک جامع الاخبار ص ۷۰، ۶۹ ـ کنزالعمال ج ۱ ص ۱۲۳ ترجمه حصن حصین وعن عمر رضی الله عنه اِنَّ الدُّعَاءَ مَوقوف بَينَ السَّمَاءِ وَالْاَرضِ لَا يَصعَدُ مِنهُ شَئٌ حَتّی يُصَلِّی عَلٰی نَبِيِّكَ ـ

وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم[1]:

"الدُّعَاءُ[2] یُحجبُ عَنِ السَّمَآءِ وَ لَا یَصعد إِلَی السَّمَاءِ مِنَ الدُّعَاءِ شَیءٌ[3] حَتّٰی یُصَلّٰی عَلَیَّ".

و بر اهلِ بیتِ او که[4] مُنَافِقِی نفاق باشند[5] و مُکافِی و فاق[6]، قَالَ[7] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ:([8]ب)

---

۱- لَ: قال النبی صلوات الله علیه۔

۲- لَ: الدعا۔

۳- بَ: از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی دعاها همه موقوفند از اجابت و صدقها ... بند از ثواب تا آنکه صلوٰة فرستاده شود برمن۔

برای این حدیث رک به مشکوٰة المصابیح ص ۹ (عن عمر الخطاب)، ترجمه حصن حصین ص ۵۰۲ قال علیّ رضی الله عنه کُلّ دعاء محجُوب حَتّی یُصَلّی عَلَی مُحَمّد صَلّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم۔

۴: نَ: که آن (بجای که)۔

۵- بَ، لَ، نَ: باشد۔

۶- لَ: صفات، نَ: صفاق۔

۷- لَ: وقال۔

۸- بَ: برگ ۲ ب

•إرفَعُوا اصْوَاتَكُم بِالصَّلوة عَلَى اَهْلِ بَيْتِي فَاِنَّهَا تذهب النِّفَاق•[1]

و بر سایرِ اُمّت با همه‌ِ او که خیرِ امت اند.

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی،

•كُنْتُم خَير اُمَّة اُخْرِجَتْ لِلنَّاس ، الایة.[2]

---

۱- ب: از حاشیه، برگ ۲ ب

یعنی بلند کنید آوازهای خود را بصلوة گرفتن بر من و بر اهل بیت من که این صلوة دور کننده نفاق است.

۲- ب: کنتم خیرامة الایة ، آ: کنتم خیرامة.

قرآن مجید ۳ (سوره آل عمران) ۱۰۰.

ب: حاشیه، برگ: ۲ ب یعنی بودید شما بهترین امت حق موحدید و فا ... (دو، سه کلمه آب زده شده).

٢ ب[١]

## ذکر افتتاح الکتاب

بعون اللّهِ[٢] المَلکِ[٣] الوَهّاب

ای دوست بدان که افتتاحِ این خلاصة المناقب

تحریر یافت در جمعهٔ کهٔ[٤] از اواخِر صفر سنهٔ ثَنتی و ثمانین

و سَبعَمائة[٥] صورتیافت در خانقاهِ اعظم که بخطهٔ مبارکه خَتّلان[٦]

---

١- آ، بَ: برگ: ٢ ب ، لَ: برگ ٢ الف ، نَ: برگ ٩٠ ب

٢- بَ ، لَ: کلمه "الله" را ندارد.

٣- نَ: کلمه الملک را ندارد.

٤- فقط آ ندارد.

٥- آوریل ١٣٨٥ میلادی.

٦- خَتّلان یا خَتّلان بفتح اول و تشکین ثانیه و اخر

بلاد مجتمعة وراء النهر قرب سمرقند و بعضهم یقوله

بضم اوله و ثانیه مشدّد والصواب، هوالاوّل و اما

الختل قریة فی طریق خراسان معجم البلدان ج ٢ ص ٢.

نیز رک به لسترنج ص ٣٥

le Strange:

Mesopotamia And Persia Under the Mongols : P: 87.

London 1903 A.D.

صورِ جنابِ سیادت تمام ساخت[۱]۔

و[۲] بعد از اتمام خلوات و مقصوره[۳] و بعضی جماعتخانه

---

۱- آ: تمام ساخت در خانقاه اعظم که بخطه مبارک ختلان صور حیات سیادت۔ ب: صور تافت در خانقاه اعظم که بخطهٔ مبارکهٔ ختلان صور جناب سیادت تمام ساخت۔
ل ، ن: صور یافت در خانقاه اعظم که بخطهٔ مبارکهٔ ختلان صور جناب سیادت تمام ساخت۔

۲- ل ، ن: حرف "و" را ندارد۔

۳- مقصوره بناه گاه و مأمنِ مقدس (فرهنگ غفاری) حجره کوچک (فرهنگ آنند راج) متصل به طالار مسجد بوده که در این زمان برای صوفیان و خلوت نشینان میباشد همه راویان متفق هستند که در آغاز مقصوره برای حفظِ حاکمِ مسلمین ساخته شده و طبقِ قول بعضی نخستین کسیکه مقصوره را بنا کرده حضرت عثمان رض و بگفته بعضی امیر معاویه بوده طبری. ج ۲ ص ۷۰ مروان در سال ٤٤ هجری مقصوره را در مسجد مستزاد کرد و حتما میتوان گفت که مقصوره در زمانِ امویان برای فرمانروایان بنا شده و بعداً در همه جامع رواج یافته و سپس ساختمان کوچک برای مُصلین ساخته شده که بنام زوایا یا مقصوره معروف شد و در طالار مسجد عمرو چندین اطاق بدین نوع بوده و بسال ۳۰۰ هجری در مسجد اقصی سه تا حجره برای زهها بوده برای تفصیل رک تحت کلمه مسجد به EI .

بسعی اهلِ شناخت بواسطهٔ آنکه جوادِ عقیدهٔ حبیبی[1] در میدانِ

الفاس بشناخت[2] (بی)[3] و اخلاص بخطرِ عظیم مُلتمس افلاحتش و یافتن[4]

در تاخت[5] و آن قِران صود بسابقهٔ[6] مجلّی[7] واجب دید اظهارِ

اهلِ سواخت -

و حال آنکه وجه اخلاص[8] بخطرِ عظیم آن اهلِ سوازش[9]

لازم التوجیه بُوَد، زیرا که بجوشِ محبت در طریقِ تعزیت[10] مُصَلّی[11] شوق (برگ ۳ الف: آ)

---

۱- ل حبّی ۲- لَ : ساخت

۳- نَ: برگ ۹۱ الف ٤- آ ، نَ : یافتن ، لَ : یافتن

۵- لَ : در ساخت -

۶- لَ ، نَ : بسابقه السابق فی المیدان ( المنجد ) -

۷- حلیٌ و حلی الشیٔ و حلاله حلیته و حلاّها تحلیهٔ ایها حلیا " ( قاموس ، فیروز آبادی ) -

۸- لَ : اخلاص - ۹- آ ، نَ : کلمه " سوازش " را ندارد -

۱۰- آ ، نَ : بقربت ، لَ : تقریب ( بجای تعزیت ) -

۱۱- مصلی قال الجاحظ کانت العرب تعدّ السّوابق من الخیل ثمانیة ولا تجعل لما جاوزها حظّا ، فاوّلها السّابق ، ثمّ المصلّی - ( فقه اللغة از ابی منصور الثعالبی ص ۱۲٦ ) و قب فصوص الحکم ص ۲۲۵-

میافزود[۱] ، لاجرم آن ملتمس با جابت تحریر مُتبِعَت آمد و گفت بعنایت اللّهُ الّذی هُوَ بِالحقیقهْ وَدُود ـ

وَقالَ اللّهُ تعالی

«وَهُوَ الغَفُور اَلوَدُود»[۲]

---

۱ـ آ : میاورد ـ

۲ـ قرآن مجید : ۸۵ ( سوره البروج ) : ۱٤

ب : حاشیه برگ ۲ ب بمعنی است پوشنده‌ی عیب‌ها و عفو کننده‌ی گناه‌ها و مُحب است مهر اولیای خود را و نزد اهل تحقیق چنین مقرر است که حضرت حق بنور خود می پوشد گناه‌های هستی مُحبین را که خود بگویند «وَجُودُکَ ذَنبٌ لاَیُقاسُ بِهِ ذَنب» و دوست میدارد در ( ماخواها ) چه ایشان موصل است ، و بریافت مکرم و ... ( محو شده ) بکلمات خود میگرداند ـ

۳ الف[1]

در بیان بعضی از فضایل آن عروهٔ وثقی[2]

شاهباز با پرواز آشیان عمی[3] شاهسوار

---

۱- آ: برگ ۳ الف ب: برگ ۲ب الف ، ل: برگ ۲ الف ، ن: برگ ۹۱ الف

۲- ل: عروه و شقی ، عروة الوثقی ، دستگیر محکم و دست آویز استوار و این تعبیر از قرآن است "فَمَن یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِن بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ" قرآن مجید ۲: ( سورة البقرة ) : ۲۵۸ -

ب: برگ ۲ ب : تحت کلمه نوشته شده دست آویز استوار -

۳- ب: علی ، ل: ن: عماء -

العماء الحضرة الأحدیّة عندنا لانه لا یعرفها احدٌ غیره فهو فی حجاب الجلال و قیل هی الحضرة الواحدیّة التی هیَ منشأ الأسماء والصفات لان العماء هو الغیم الرقیق والغیم هو الحائل بین السماء والأرض و هذه الحضرة هی الحائلة بین سماء الاحدیّة و بین أرض الکثرة ( اصطلاحات الصوفیة کاشی ۱۲٤ ) ← نیز ر.ب کتابه کشاف فی اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۰۸۱

میطانِ (بَ[۱]) غُرّه ء حِمَی[۲]، شمسِ سمای[۳] قُدسی ، نورِ فضای قُدّوسی، (لَ[۴]) کیمیای وجودِ اُناسی ، مختارِ مختارِ حضرتِ

---

۱: بَ: برگ ۳ الف

۱- آ میدان عزو حما

۲- لَ: ندارد ، نَ: میدان عزّو حمی - و تحت کلمه حمی در بَ: حاشیه برگ ۲ الف موضوع نیمه کاه -

میطان: (کمیزان) یکی از کوههای مدینه و بمعنی غایت و اول غایت حلبه‌ی رهان که اسب از اینجا دواند (فرهنگ آنند راج)-

غرّه: بضم اول و تشدید را، سفیدی پیشانی اسب بزرگتر از درم و سید قوم و بهتر از هر چیز (فرهنگ آنند راج)، (غیاث اللغات)-

حمی: بکسر اول و فتح میم و در آخر الف بصورت یا بمعنی سبزه زاریکه برای چریدن ستوران نگاهداشته باشد (غیاث اللغات) علف زاری که آنرا حکام برای چار پایان خود از غیر منع کنند (فرهنگ آنند راج)

۳: آ سما (بجای سمای)

لَ "شمس سما" را ندارد -

۴: لَ: برگ ۲ ب -

الرحمن[1] الشکور الغفور[2] بجناب الدیان[3]، قرة عین[4] محمد الرسول و[5] ثمرة فؤاد المرتضی و البتول[6]، المطلع علی حقایق[7] الاحادیث و الظاهر، الشمس[8] فی السرائر بالبصرة[9] و البصر، المرشد للطالبین[10] فی الطریق الصمدانی، الموصل[11] للمتوجهین الی الجمال[12] الکرخانی العارف المعروف بالسمد[13] علی الهمدانی ختمه الله و اللطیف باللطف الصمدانی و[14] رزقنا الاستعارة[15] الدائمة من نوره[16] الحقانی -

---

۱- ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الشکور): سپاس داننده

۲- ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الغفور): آمرزنده

۳- آ: الدیار، ۴ آ: قرة عیون ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (قرة عین) مردمک چشم

۵- ب: ندارد.

۶- آ، ل، ن: ندارد، ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (البتول): لقب فاطمه زهرا -

۷ آ: کلمه "حقایق" را ندارد - ۸- آ: الضحی -

۹- آ بالتبصرة - ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (بصرة): بینای دل

۱۰ آ: الطالبین، ن: اللطیف -

۱۱ آ الموصل: رساننده، تحت کلمه نوشته: سمیت بتولا لانقطاعها من النساء فضلا ودینا وحسبا

۱۲ آ جمال (بجای الجمال) ۱۳- آ ب بصمد -

۱۴ : آ حرف "و" را ندارد

۱۵ آ : استعارة (بجای الاستعارة) ب: برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (استعارة): روشنائی -

۱۶ ب: من نور

من نفحات اسراره[1]

نظم[2]

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود وجدت ملال
مفلسان کوی شوقت را غلامی کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال
عارفان وجه تو مغبوط اشراق[3] ملک
مدبران در کهف سرگشته[4] (؟) تیه[5] ضلال
هر که بر خاک درت ره یافت عزّی یافت او
کز بیان وصف او[6] فرسوده شد سحر مقال

---

۱- ل ، ن : ندارد و از نفحات اسراره : محتملا اشارة است به چهل اسرار مجموعه‌ی غزلیات همدانی -

۲- آ : کلمه " نظم " را ندارد ، ل : شعر -

۳- آ : اشراقی ( بجای اشراق ) -

٤- آ : برگ ۳ ب

۵- آ ، ب ، ل ، ن : چاه ، در نسخه چهل اسرار طبع اوشرس ۳ هم چاه نوشته و تصحیح از روی چهل اسرار نسخه‌ی علی موزه بریتانیا آتشکده‌ی وحدت ص ۳۷۲ -

۶- ل : آن (بجای او) - آ سر -

پیش مجروحانِ هجرت هش نوشی پر شفا

تشنگانِ[1] وصل را هر آتشی چون مد زلال

کشتگانِ تیغِ[2] عشقت زندگانِ[3] جاودان (ب)[4]

صیدِ شاهین غمت شاهانِ مُلکِ[5] بی زوال

در هوای خیالت شد علامی جان نشان

تا چه خواهد دید آخر زین هوای محال

---

۱- آ: کشتگان - ۲- ت: بهراه -

۳- ت: زنده کامی ٤ ب: برگ ۳ ب

۵- آ، ل: ملکی (بجای ملک) -

این نخستین غزل چهل اسرار است که سید علی همدانی سروده ک به چهل اسرار طبع امرتسر، ص ۳

چهل اسرار نسخه خطی، موزه بریتانیا، برگ ۱۸۸ ب -

فهرست مخطوطات عربی و فارسی مخزونه و در کتابخانهٔ علم شرقی، بنگور: ص ۲۲۹ — آتشکده وحدت ص ۳۷۲

سعید نفیسی در رساله "یغما" سال هفتم، شماره نهم ص ۵۰

همین غزل را سرودهٔ علاءالدوله سمنانی داشته اند -

ذکر نسبه و شرف حسبه قدّس الله روحه و زاد لنا فتوحه[1]

و هو ابن السیّد شهاب الدین بن مُحمّد بن علی بن یوسف بن شرف[2] بن محبّ بن مُحمّد بن جعفر بن عبدالله[3] بن مُحمّد بن علی حسین بن حسن بن جعفر الحجة[4] بن عبدالله زاهد بن حسین بن علی زین العابدین بن حسین الشهید الزکی بن علی الوفی الرّضی النّقی سلامُ الله علیهم أجمعین[6] -

---

١- ب: وزادلنا فتوحه

١- لَ نسبه و شرفه و حسبه    ٢- بَ،لَ،نَ ندارد

٣- لَ، نَ عبدالله -    ٤- ن کلمه " الحجة "را ندارد

٥- بَ ندارد

٦- بَ،لَ: حسین شهید صلّی الله علیه وسلّم -

این شجره در لَ همین طور نوشته شده و هو ابن السید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن محبّ ابن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین الشهید صلّی الله علیه وسلّم -

و نیز در رساله مستورات ( برگ ۳۲۸الف ) مثل متن است ، ولی عبارت قدری آب زده شده - در جواهر الاسرار این طور مضبط شده

حضرت امیر کبیر سید علی بن شهاب الدین بن محمد بن علی بن

* یوسف بن شرف بن محبّ الله بن محمد ثانی بن جعفر عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن جعفر بن الحجر بن عبدالله زاهد بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی مرتضی وغیره

خزینة الاصفیا: ج ٢ ص ٣٩٣

عربية [1]

«صَفَاوَةُ أحسابٍ مُطَهَّرةٍ
مُنَزَّلَةٍ مِنْ حَضْرَةِ [2] البَارى
فَتَاضَةٌ بِمَناصِبٍ أَجْمَعَهَا
فَمِنْ عِنْدِهِم كُلِّ المَنَاصِبِ طَارِى [3] » [4]

حضرت سیادت فرمودند [5] قَدَّسَ اللّهُ سِرّه وَزَادَ لَنَا بِرّه که از جانبِ والده بهفده [6] نسب بحضرتِ مصطفى صَلَّى الله عَلَيهِ وَسَلَّم میرسد -

عربية [7]

---

۱- بَ: شعر، لَ: ندارد، نَ: نظم ۲- بَ: ندارد -

۳- در همه نسخ صورت مصرع چهارمين همين است اگرچه وزنش مطابق نيست بمصاريع ديگر -

٤- لَ: از «صفارة تا طارى» را ندارد -

بَ: حاشيه برگ ۳ ب يعنى گزيدگى نسب هاى پاك مُنزل از حضرتِ بارى است، كَمَا يُقَال اصاب مُنزل مِنَ السَّماء نايض است بجميعِ مناصب بهشتى كه اصاب مطهرهٔ او همه مناصب عارضى است (كذا) ، و آن گزيدگى بعلم و تقوى است -

۵- لَ ، نَ فرمود -

۶- آ: بهفتده ، نَ: هفده

۷- بَ، نَ: نظم ، لَ: شعر

رِحمَـرَة اللّٰـهِ مِنَ الْخَـلْقِ[1] اَبِـی
ثُـمَّ اُمّـی[2] فَـاَنَا ابْنُ الْخِیَرَتَیـن[3] (آ)[4]
فِضَّـةٌ قَدْ صِیغَتْ[5] مِنْ ذَهَبٍ
فَـاَنَا الْفِضَّـةُ ابْنُ الذَّهَبَیـن[6]
مَـن لَـهُ جدٌّ کَجَدّی فِـی الْوَرَی
اَوْ کَاُمّی[7] فَـاَنَا اَبْنُ الْقَمَرَیـن" [8]

---

۱- لَ: الخیر ۲- لَ: اتّی -

۳- در کتاب فارس‌نامه ص ۳، ابن البلخی نوشته است که "ابن الخیرتین بزین العابدین گویند در کتاب لغات الحدیث، کتاب خ ۱۶۲ - آمده است حضرت امام زین العابدین فرموده "انا الخیرة ابن الخیرتین" -

۴- آ: برگ ٤ الف - ۵- آ: خلقت، لَ: صیغت

۶- لَ: بین ۷- آ، لَ، نَ: کشمخی

۸- بَ: حاشیهٔ برگ ۴ب یعنی برگزیده حضرت حق از خلق (صوابش برگزیدهٔ حق از خلق) پدرِ مرا، بعده مادرِ مرا، پس من پسرِ خیرتین (یعنی دو افضل ترین مردم) باشم و نقره را ساخته شده است از زر، پس من پسر دو ذهب باشم و کیست که ویرا جدّیست همچو جدِّ من درمیانِ خلق (یا) همچو مادر من، پس من پسر دو ذهب باشم (صوابش قمر) -

و مرا خالی بود که[1] بلقبِ شیخ علاءِ الدین[2] گفتندی و او

---

۱- آ : ندارد -

۲- بَ ، لَ : علاو الدین -

ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بیغاسی البیابانکی قَدَّسَ اللّٰه سِرَّهُ ، وی در اصل از ملوکِ بیغان است و در پانزده سالگی بخدمتِ سلطانِ وقت شغل گرفت، ولی در یکی از حروب که سلطان را با اعدا بود ، ویرا جذبه رسید و بعد ازان در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائة ( ۶۸۷ھ) در بغداد بصحبتِ شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسید، در وقتِ مراجعت از حجاز در سنه تسع و ثمانین و ستمائة ( ۶۸۹ھ) اذنِ ارشاد یافت و [illegible] بعد از سنه عشرین و سبعمائة ( ۷۲۰ھ) در خانقاهِ سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورد و گویند در سایر اوقات صدوسی اربعین دیگر برآورده است - در شهور سنه ۷۲۷ هجری در موقعی که امیر چوپان سردارِ معروفِ مغول با سلطان ابوسعید مخالفت ورزید و از خراسان بالشکری عظیم بقصدِ جنگ با سلطان مزبور بطرفِ سلطانیه حرکت کرد، چون بیغان رسید از شیخ علاءِ الدوله التماس نمود که از جانبِ او بخدمتِ سلطان ابوسعید رود و مابینِ او و سلطان واسطهٔ عقدِ صلح گردد

(بقیه بر پاورقی ص ۲۷)

از اولیاءالله بود و بحُسن[۱] تربیتِ او در صِغَرسِنّ مرا قرآن محفوظ گشت، و در امورِ والد التفات میکردم[۲] بدان سبب که او

---

پاورقی
(بقیه از صفحه گذشته)

شیخ بدان سفارت تن در داد، ولی وساطت او مقبول نیفتاد، و چون عمرِ وی بهفتاد و هفت سال رسید، شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ۳۶ هجری ۱۳۳۶ م در برج احرار صوفی آباد بجوارِ رحمتِ حق پیوست، با شیخ عبدالرزاق کاشانی در مسئله توحیدِ وجودی و شهودی و مطاعنِ صاحب فتوحات معارضه نمود - رک به نفحات الانس ص ۵۰٤، مجالس المؤمنین ص ۳۰۹، ریاض العارفین ص ۱۷۸، رجال کتاب حبیب السیر ص ۲۹، سفینة الاولیا ص ۱۰۷، شدالازار بضمیمه تعلیقات ص ۳۲۲ - آتشکدهٔ آذر بضمیمه تعلیقات ج ۱، ص ٤۰۹ - تاریخ گزیده ص ۷۹۳، مجله "یغما" سال هفتم شماره هشتم و نهم - "مقاله سعید نفیسی" - خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۷ -

۱- ل: بحسب -

۲- ل: ملتفت نمی بودم -

حاکم بود در هَمَدان[1] (ب[2]) و ملقب بسلاطین و امیران ـ
و مِنْ کلامه[3] ـ

نظم[4]

سری کز سِرّ معنی با خبر شد
درو گنجایش[5] شادی و غم نیست
جهان از عکسِ رویش گشته[6] روشن
اگر اکمه نه بیند هیچ غم نیست

---

١- همدان : بالتحریک ها والذال معجمة و آخره نون ، فی الاقلیم الرابع ... ولا شک عند کل من شاهد همدان بانها احسن البلاد ـ معجم البلدان ج٤ ص٩١٨ ، بیستر بیچ ١٨٦ ـ علی همدانی خودش در رسالهٔ همدانیه برگ ٢٠٧ ب فرموده " هَمَدان اسم دو موضع است یکی از یمن و دوم از عراق و اول بسکونِ میم آمده است و دوم بفتحِ میم ـ

٢- ب: برگ ٤ الف ٣- ل، ن: ندارد ـ

٤- ل: شعر ـ

٥- ب: چهل اسرار گنجایشی ل، ن: گنجایی

٦- ل: گشت ـ

کور مادر زاد ( فرهنگ آنند راج )ـ
مرجع ضمیر مِنْ کلامه بخودش سید علی همدانی است نه که پدر ایشان، برای این که این ابیات در چهل اسرار سید علی همدانی مندرج است رک به چهل اسرار طبع امرتسر ص ٤ ، تخلص وی را در مقطع دارد

چون باز از چشم همت بستی از کل
مقرّ (عزّ) تو جز دست جم هست[1]
بجز همت همایی[2] راه مقصود
همای همت آنجا متهم هست
علی چون همت عالی نداری
مراکامی بکویش تا جرم[3] هست[4]

الحمد لله الهادی للاسلام که مرا از خواص[5] و عوام
اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس[6] کرامت شود

---

١- ل: ندارد - ٢- ب، ل، ن: همایند -
٣- ب، ل، ن: زکویش -
٤- برای این غزل قب چهل اسرار طبع امرتسر ص ٤
چهل اسرار نسخه خطی متعلق بموزهٔ بریتانیا
برگ ١٨٩ ب ، آتشکدهٔ وحدت ص ٣٧٧ ببعد -
ن: هاری ( بجای الهادی ) -
٥- ل: مهر ، ن: مرا ( بجای مرا از ) -
٦- طه و یس هر دو لفظ نام سوره قرآن مجید است
و این هر دو اسم مبارک آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
است ( غیاث اللغات ) -

و سعادت جز در موافقتِ ایشان محمود[۱] فرمود۔

قال اللّه تعالی :

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهِ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»[۲]

---

۱- پ ، لَ ، نَ ، موافقت آن محمود ۔

۲- قرآن مجید : ۳ ( سورة آل عمران ) ۲۹
پَ ، لَ ، فقط «فاتبعونی یحببکم اللّه» را ندارد ۔
پَ: حاشیه برگ ۶ الف یعنی متابعتِ من کنید دوست دارد شما را خدا و دوستیِ او صحبت به بنده آنست که او راضی باشد از بنده و حامدِ فضلِ او و [redacted] یحببکم اللّه مجزوست بنابر آنکه در جوابِ امرِ "او" واقع است و چون حضرت نبی محبوبِ حضرت حقند ، پس هر که دعوی حُبّ حضرت حق کند ، بر او لازم است که تابعِ نبی باشد چه او محبوب محبوبست و نشوبِ محبت در متابعت و سلوک سهل است (کذا) قولا و عملا و اعتقادا" چه دعوی منتفی (کذا) جز باین نبود حق طریقهٔ او طلسم ... (ناخوانا) مُحمّد آمد پس هرگز کسی که در طریقهٔ او نبی باشد از محبت او جز نبی باشد ۔ چون متابعت بجای آورده بود باطنِ او و ( دو سه کلمه آب زده شده ) نفسِ

(ادامه وارد بر با ورقی صفحه آینده)

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم : إِنَّ اللّٰهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حُبَّ عَلِيٍّ و فَاطِمَة وَ ذُرِّيَّتِهِمَا عَلَى الْبَرِيَّة نبك (١) فمن بَادَرَ مِنْهُمْ بِالْإِجَابَةِ جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ فَمَنْ اَجَابَ بَعْدَ ذلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ أَوْصِيَاءَ (٢) وَ مَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ

---

( بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

او بباطن حضرت عیسی علیه السلام و سرّ و قلب و نفس ... ( دو ، سه کلمه محو شده ) یافته بود و حضرت یحیی علیه السلام چون مظهر محبت بودند باین مناسبت ... ( محو شده ) متابع لازم نیز بقدر حبیب خود از متابعت قطعی از محبة اللّه مَرْزُوق گردد که ... ( دو ، سه کلمه محو شده ) به افتد بخاصه نور قمر ، بقدر کوزه نوان برد آب از دریا .

و از باطن نور حضرت ... ( دو سه کلمه محو شده ) محبت در باطن ( یک کلمه محو شده ) تابع سرایت کند فیکون مُحِبّاً لِلّه و مُحب که ... ( دو ، سه کلمه محو شده ) بیت :

از در او ...(محو شده ) بگردان ای دل

هر که دورست ازین در به خدا نزدیکست

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا ... ( دو سه کلمه محو شده ) باطن و متابعت (کذا) باطن نبی باشد و بمهد از وصف محبوبیت بود ( دو سه کلمه محو شده ) ولکنْ یکن محبوبا لِلّه مُحِباً کُم له نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا .

۱- آ : برگ ٤ ب. ۲- ب ، ل : عبارت " فمن اجاب ... اوصیاء " نوشته

الشِّيعَةَ وَ إِنَّ اللّٰهَ[1] جَمَعَهُمْ فِى الْجَنَّةِ[2]"

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ[3]:

"مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْىَ حَيَاتِى وَ يَمُوتَ مَوْتِى وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِى وَعَدَنِى رَبِّى فَلْيَتَوَلَّ[4] عَلِيَّ ابْنَ أَبِيطَالِبِ وَ ذُرِّيَّتَهُ الطَّاهِرِينَ أَئِمَّةَ الْهُدَى وَ مَصَابِيحَ الدُّجَى مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ[5] يُخْرِجُوكُمْ

---

۱- بَ: واللّه ، لَ: ندارد -

۲- این حدیث در کوکب دری ص ۷۹ از روی خلاصة المناقب درج شده - حاشیه بَ برگ ٤ الف: یعنی حضرت حق که اوست سزاوار حمد عرض کرد دوستی علی و فاطمه و دوستی در باب ذریت ایشان بر خلق ، پس هر که سابق شد از ایشان بقبول و اجابت ، آفرید از ایشان پیغمبران را و هر که بعد ایشان اجابت کرد ، آفرید از ایشان شیعه را که گروهی همه یکدل اند -( که گروهی همه یک دل اند زیادت است از مترجم) و این هر دو طایفه در بهشت جمع اند -

۳- آ : ندارد -

٤- آ : فلیتوکل ( بجای فلیتول ) -

۵- آ ، بَ: لا ( بجای لن )-

مِنْ بَابِ الْهُدَى إِلَى بَابِ الضَّلَالَةِ![1]

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ

• اَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ عَلِيَّ بْنِ اَبِى طَالِبٍ اَخاً مِنْ اَهْلِ السَّمَاءِ (ب)[2] إِسْرَافِيل ثُمَّ مِيكَائِيل ثُمَّ جِبْرَئِيل، وَ اَوَّلُ مَنْ اَحَبَّهُ وَ مِنْهُمْ حَمَلَةِ الْعَرْش، ثُمَّ رِضْوَانُ خَازِنِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ مَلَكَ الْمَوت[4] وَ إِنَّ مَلَكَ الْمَوت[3] يَتَرَحَّمُ عَلَى مُحِبِّ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيطَالِبٍ[4] (آ)[5]

---

١- حاشیه ب: برگ ٤ الف يعنى هر كه او دوست دارد كه حیوة او چون حیوة من باشد و ساحت او چون ساحت من باشد و دوست دارد آنکه در آید به بهشتی که وعده دارد پروردگار من، پس این مرد را گو علی بن ابی طالب و ذریت او را که امامان اهل هدایت و چراغ ها و بعد ... ( دو ، سه کلمه محو شده ) که ایشان هرگز ///// ببرد ( یک ، دو کلمه محو شده ) شما را از هدایت سوی در ضلالت - این حدیث در کوکب دری ص ٨٠ بحواله خلاصة المناقب نوشته شده - و در قب اللالی المصنوعة ج١ ص ١٩١ (... الفلانی متهم ) ، کنز العمال ج٦ ص ١٥٥ -

٢- ب برگ ٤ ب ٣- آ ، ق: ندارد

٤- ب ، ق: ندارد ٥- آ: برگ ٣ ب

كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»[1]

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أُوْقِفْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ[2]! قَالَ: قَدْ بَلَوْتَ خَلْقِي، فَأَيُّهُمْ[3] رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ؟ قُلْتُ: رَبِّي عَلِيًّا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، قَالَ: فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُؤَدِّي عَنْكَ أَحْكَامَكَ[4] وَيُعَلِّمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ

---

۱: حاشیه ب (برگ الف) یعنی اول کسی که علی ابن ابی طالب را برادر گرفت از اهلِ آسمان اسرافیل بود، بعده، میکائیل و بعده جبرئیل اول کسی که دوست داشت وی را از اهلِ آسمان حَمَلهٔ عرش بودند، بعده رضوان خازنِ بهشت، بعده مَلَک الموت که عزرائیل است و مهربانی می کند بر مُحبّانِ امیر همچنان که مهربانی میکند بر انبیاء یعنی قبضِ روح بصورتِ شفقت میکند که موجبِ دهشت نباشد (یعنی قبض روح تا آخر گویا زیادت است از مترجم) در کوکب دری ص ۸۰ بحوالهٔ خلاصة المناقب نقل شده به رک به ارشادالقلوب فضائل امیر المؤمنین ج ۲ ص ۲۸ (عن عبدالله بن مسعود

۲: برای تشریح این کلمات رک به مدّالقاموس ج ۲ ص ۱۳۶۱ -

۳: آ، ل، ن فأيّهم -

٤: آ، ب، ل ن کلمه «احکامک» را ندارد و زیادت از روی کوکب دری ص ۸۳ -

قُلْتُ اخْتَرْ لِي[1] فَإِنَّ خِيَرَتَكَ خِيَرَتِي ، قَالَ اُخْتَرْتُ (برگ ٥ الف)[2]
لَكَ عَلِيًّا * فَاتَّخِذْهُ + لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا وَ نَحَلْتُهُ[3] عِلْمِي وَ حِلْمِي
وَ هُوَ اَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ حَقًّا لَمْ يَنَلْهَا[4] اَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ[5] اُعْطِيتُهُ[6]
لِاَحَدٍ بَعْدَهُ يَا مُحَمَّدُ هُوَ رَايَةُ الْهُدَى وَ اِمَامُ مَنْ اَطَاعَنِي وَ نُورُ
اَوْلِيَائِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ[8] الَّتِي اَلْزَمْتُهَا لِلْمُتَّقِينَ[9] مَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنِي[10]
وَ مَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِي فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ ، قُلْتُ رَبِّي فَقَدْ

---

١- آ : اخترني

٢- آ : برگ ٥ الف

٣- آ : كلمته

٤- ل : ينالها ـ

٥- ل : ليست لاحد ـ

٦- ل : فقط كلمه "اعطيته" را ندارد و در ن از "لنفسك" تا "اعطيته" افتاد ـ

٧: آ ، ل ، ن : على ، اللآلي المصنوعة ج ص ١٨٨ انّ عليّا ـ

٨- اللآلي المصنوعة ج ١ ص ١٨٨ امام اوليائي و نور من اطاعني

٩- قب تفسير فرات كوفي ص ١٣ ، كتاب سليم ص ٧٦ ـ
قرآن مجيد : ٤٨ (سورة الفتح) : ٢٦

١٠ قب امالي ص ٢٨٦ ، كنز العمال ج ٦ ص ١٥٢ ،
اللآلي المصنوعة ج ١ ص ١٨٨ و من ابغضه ابغضني فبشره
بذلك فجاء علي فبشرته ـ

بَشَّرتُهُ، فقالَ عليٌّ: أنا عبدُ اللهِ وفي قبضتِهِ إن يُعاقِبني[1]،
فبِذُنوبي وإن تَمَّ لي وعدي، فإنَّ اللهَ مولاي. قالَ: أجل[2]
واجعل ربيعةَ الإيمانِ به. قلتُ: قد فعلتُ[3] ذلك. قالَ: يا محمّدُ،
فإنّي أخصُّهُ[4] بشيءٍ (٥ب) من البلاءِ لم أخصَّ به أحداً[5]
من أوليائي. قلتُ[6]: ربّي و[7] أخي وصاحبي. قالَ: قد سبقَ
في علمي، إنّهُ مبتلىً[8] لولا عليٌّ لم تُعرَف حزبي ولا[9]
أوليائي ولا أولياءُ رُسُلي.[10]

---

١- ل: تعاقبنی    ٢- آ: اجلی، ق: ندارد-

٣- ل: فقلت-

٤: آ: تحصه، ب: تخصّه، ق: اخصه

٥- ب: برگ ٥ الف    ٦- آ: گفته-

٧- ل، ق: ندارد-    ٨- آ: مبتلی، ل: مقبلی، ق: مکی

٩- آ: حزبی فلا تفسیر فرات کوفی ص ١١٥ لولا ... رسلی-

١٠- حاشیه ب: برگ ٤ ب یعنی هر گاه که بشب رفتم که (کذا) سوی آسمان و از آسمان تا سِدرَةُ المُنتهی ایستاده داشته شدم، میان دو دستِ پروردگارِ خود، پس گفت: پروردگار؟ "یا مُحَمَّدٌ"، گفتم: "لبیک ای پروردگارِ من، پروردگار گفت: خلقِ مرا آزمودی کدامی ایشان را (دو، سه کلمه محو شده) مطاوع تر بهست بحق گفتم ای پروردگارِ من علی را دیدم، پروردگار گفت: راست گفتی ای محمّد، گفت: پروردگار چرا نگرفتی

[بقیه بر پاورقی ص ٣٧]

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

* حِيْنَ تَخَلَّفَ جِبرَئِيل قَالَ : قَالَ اللّٰهُ مَنْ تَحبّ مِنَ الخَلق

---

برای این حدیث نقد: اللآلی المصنوعه ج ۱ ص ۱۸۸ (حدیث لا یصح)
و تفسیر فرات کوفی ص ۱۱۵

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته) -

برای نفس خود خلیفه که ادا کند احکام ترا از تو و تعلیم کند، بندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند، گفتم: بار خدایا اختیار کن از برای من خلیفه که اختیار تو اختیار من است، خدای تعالی گفت: اختیار کردم خلیفه را برای تو علی، پس او را برای نفس خود و وصی (یک دو کلمه محو شده) و من او را علم خود و حلم خود (دو سه کلمه محو شده) حقا که نداده ام این مرتبه هیچ احدی را نیست که بدهم هیچ احدی بعد ای محمد: او رایت و علم اهل هدایت است، امام است هر کس که مطیع ماست و نور اولیای ماست و اوست کلمه آنکه گفتم، لازم گردانیدم صحبت متقین که آن کلمه توحید است، هر که دوست میدارد او را، پس چنانست که مرا دوست میدارد و هر که بغض و نفاق می ورزد او را، پس چنانست که بغض می ورزد مرا، پس بشارت ده او را یا محمد، گفتم: ای پروردگار من بشارت دادم او را، پس گفت: علی من بنده خدا ام و در قبضه اویم اگر عتاب کند او مرا، پس بسبب گناهان من خواهد بود و اگر تمام گرداند بمن مرآن وعده خود، خداوندگار من است، همه شجر (دو سه کلمه آب زده شده) گفتم شجر ... (دو سه کلمه آب زده شده) فضائل علی بسیار است غیر اینکه (دو سه کلمه آب زده شده) بچیزی از بلا یعنی بمجاهده بسیار آزمودن ... (دو سه کلمه محو شده) گفتم او و برادر منست (دو سه کلمه محو شده) علم من (یک کلمه محو شده) هیچکس از اولیای من -

بیت ماند او را بکس (دو سه کلمه محو شده) تا ... نش را اولیا نکنم
که اگر نبودی شناخته نشدی گروه شه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من

برای این حدیث کوکب دری ص ۱۵۳ - ۱: آ،ب: ندارد - ۲: آ: ندارد -

یا مُحَمَّد، فَقُلْتُ[1] عَلِيّاً، فَقالَ : اِلتَفِتْ اِلی یَسارِکَ ، فَالْتَفَتْ فَاِذا عَلِيّ مِنْ يَسارِي قائِمٌ[2] -

وَ قالَ صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم :

«اِنَّ اللّهَ خاطَبَنِي لَيلَةِ الْمِعْراجِ * بِلُغَةِ عَلِيّ[3] ، قُلْتُ ، يا رَبِّ أَنتَ خاطَبْتَنِي اَمْ عَلِي، قالَ : يا مُحَمَّدُ . أَنا شَيءٌ لَستُ كَالْأَشْياءِ لا أُقاسُ بِالنّاسِ وَ لا أُوصَفُ بِالشُّبُهاتِ[5] خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّا مِنْ نُورِكَ (آ: برگ ۵ ب)[4] فَاطَّلَعتُ عَلی سَرائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ فِي قَلْبِكَ (قلبك) أَحَداً أَحَبَّ اِلَيْكَ (ل)[6] مِنْ عَلِيّ ابْنِ اَبِيطالِبٍ فَخاطَبْتُكَ بِلُغَتِهِ وَ لِسانِهِ كَيْما[7] تَطْمَئِنَّ قَلبُكَ[8] »

---

۱- ب ، ل : قلت -

۲- ب حاشیه برگ ۵ الف یعنی وا پس ایستاده بود جبرئیل که خدای گفت: کرا دوست میداری از خلق ای محمّد ، گفتم علی را بعد ه حضرت حق گفت که ملتفت شو سوی چپای خود ( رسول فرمود ) که ملتفت شدم و علی در چپای من ایستاده بود -

۳- آ : بلغته ( بجای بلغة علی ) -

۴- ل : ان - ۵ : آ : بالشبهات لا - آ ، کما ب ، ل : لما -

۶- ل برگ ۶ الف -

۸- برای این حدیث قب کوکب دری ص ۸۴ کتاب ارجح المطالب فی مناقب اسدالله الغالب ص ۵۰۶ -

«لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ رَأَیْتُ عَلَی بَابِ الْجَنَّةِ مَکْتُوبًا:
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ عَلِیٌّ حَبِیبُ اللّٰهِ وَالْحَسَنُ (ن)[1] وَالْحُسَیْنُ
صِفْوَتَا اللّٰهِ وَ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللّٰهِ وَ عَلَی مُحِبِّیهِم رَحْمَةُ اللّٰهِ[2] وَ عَلَی[4]
مُبْغِضِیهِم[3] لَعْنَةُ اللّٰهِ» [4]

وَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِأَخِی عَلِیِّ ابْنِ أَبِیطَالِبٍ فَضَائِلَ لَا
تُحصَی کَثِیرَةً[5] فَمَنْ ذَکَرَ فَضِیلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرًّا بِهَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا

---

١- ن: برگ ٩٢ الف

٢- ب، ل، ن: ندارد

٣- ل، ن: مبغضیهم -

٤- ب: حاشیه برگ ٥ الف هر گاه که بر آمده شدم من سوی آسمان، دیدم بر درِ بهشت نوشته که نیست خدای بجز خدای بحق و محمّد رسولِ ویست، و علی دوست داشته شدهٔ ویست، و حسن و حسین گزیدگانِ ویند و فاطمه رضی اللّه عنها کنیزکِ اوست ( و بر محبّ ایشان رحمت خداست ) و بر اهلِ بغض ایشان لعنتِ خداست - برای این حدیث رک به ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ج ٢، ص ٢٧ ( عن ابن عباس ) -

٥- ب، ل: کثیرة -

تَقَدَّمَ[1] مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً (ب)[2] مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا[3] لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ[4] يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لِتِلْكَ الْكِتَابَةِ[5] رَسْمٌ وَ مَنِ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ[6] مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالْإِسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا[7] بِالنَّظَرِ[8]».

---

١- آ: ندارد (له ما تقدم)　　٢- بَ: برگ ٥ ب -

٣- نَ: «غفر الله ... مقرابها» ندارد　　٤- آ، لَ: الملائكة -

٥- آ: الكتاب -　　٦- لَ: فضله

٧- لَ: «بالاستماع ... اكتسبها» را ندارد -

٨- بَ: حاشيه برگ ٥ ب رسول فرموده اند: بدرستی كه الله تعالى آفريد مر برادر مرا علی ابی ابیطالب را فضائل بی حساب، پس هر كه ياد كند فضيلتی از فضايلِ او و حالانكه مقر و معتقد است بآن فضيلت بيامرزد حق تعالى مر او را آنچه تقديم يافته است از گناهای او هر كه بنويسد فضيلتی از فضايلِ او و حالانكه مقر است بآن فضيلت، [illegible] هميشه ملايكه طلبِ مغفرت می كنند براى او تا آنكه باشد بآن كتابت را رسمی، و هر كه ( دو سه كلمه محو شده ) سوی فضيلتی از فضايلِ او، حق تعالى بيامرزد گناهای ( دو سه كلمه محو شده ) فضيلتی از فضايلِ او بيان كند، ( دو، سه كلمه محو شده ) بيامرزد حق تعالى گناهایِ او كه كسب كرد -

قب امالی ص ٨٤، ينابيع المودة مصنفه علامه سليمان حنفی بلخی ج ١ ص ١٣١، ارجح المطالب ص ٩٨ م جامع الاخبار ص ١٢، امالی [illegible] ١٧٢

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«اَلنَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ ابْنِ اَبِيطَالِبٍ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَا يُقْبَلُ اللّٰهُ إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوِلَايَتِهِ[2] وَالْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِ»[1]

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ[3]:

«عَاهَدَنِي رَبِّي أَنْ لَا يُقْبَلَ[4] إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِمَحَبَّةِ اَهْلِ بَيْتِي»[5].

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَهُ[6] اللّٰهُ عَنْ حُبِّنَا[7] أَهْلَ الْبَيْتِ، فَقَالَ عُمَرُ: مَا آيَةُ حُبِّكُمْ

---

۱- قب کنز العمال ج ٦ ص ١٥٢ و صحت الکواکب الموضوعه این حدیث را موضوع گفته ج ۱ ص ۱۷۷.

۲- آ، ن: بولایته. ۳- ن: تعالی (بجای صلی الله علیه وسلم

٤- آ، ن: ایمان حدیث عبد.

۵- ب حاشیه برگ: ۵ ب یعنی معاهده کرد با من پروردگار که قبول نکند ایمان بنده را مگر بدوستی اهلِ بیتِ من. قب امالی ص ۸ در کوکب دری ص ۸۰ از روی خلاصة المناقب درج شده، ارجح المطالب ص ٣٤٣.

٦- آ، ن: یسالک.

۷- ل: واهل بیتنا.

مِنْ بَعْدِكُمْ ؟ فَوَضَعَ يَدَهُ (برگ ٦ الف)[1] عَلَى رَأسِ عَلِيِّ ابْنِ ابِيطَالِبٍ وَهُوَ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ : حُبِّي مِنْ بَعْدِي حُبّ هَذَا[2] .

وَقَالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ـ

" اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيمَة يَقْعُدُ عَلِيّ ابْنِ ابِيطَالِبٍ عَلَى الْفِرْدَوْسِ وَ هُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلاَ عَلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِيْن وَ مِنْ سَفْحِهِ يَتَفَجَّرُ اَنْهَارُ[4] الْجَنَّةِ وَ يَتَفَرَّقُ فِى الْجِنَانِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ نُورٍ تَجْرِى[5] بَيْنَ يَدَيْهِ التَّسْنِيم، لَا يَجُوزُ[3] اَحَدٌ[6] عَلَى الصِّرَاطِ اِلاَّ وَ

---

١- آ : برگ ٦ الف ـ

٢- ب: حاشيه برگ ٥ ب يعنى سوگند ميخورد كه آنكه نفس من بيد قدرت اوست كه [illegible] نگردد قدم بنده در روز قيامت تا آنكه سوال كند حضرت حق او را از دوستى ما و از دوستى اهل بيت ما ، بنده عرض كرد: چيست علامت دوستى شما بعد از شما؟ پس بنهاد حضرت پيغمبر دست خود را بر سر على ابن ابيطالب و او متوجه جانب حضرت رسالت بود، پس فرمود حب من بعد از من حب اين مرد است، كوكب درى ص ٨١ - ارجح المطالب ص ٥٢٤-

٣- آ: ندارد ـ

٤ آ : سفحه يتفجرانهار، ل صفحه تفجرانهار

٥- ب: مجرى

٦- آ، ل، ق: لا احد ب: ندارد و تصحيح از روى كوكب درى ص ٨٥١٥-

مَعَهُ بَرَاءَةٌ بِوِلَايَتِهِ[1] وَ بِطَاعَةِ[2] أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يُشْرِفُ عَلَى الْجَنَّةِ فَيُدْخِلُ مُحِبِّيهِ[3] الْجَنَّةَ[3] وَ مُبْغِضِيهِ[4] (بِهِ)[5] النَّارَ[6]

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ:

---

١- آ: ولايه و ولاء

٢- آ: ندارد

٣- آ: محبيه

٤- آ: مبغضيه

٥- ب: برگ ٢ الف ـ

٦- ب: حاشيه برگ ٢ الف يعنى چون شود روز قيامت بنشيند امير المؤمنين على كرّم اللّٰه وجهه بر فردوس و آن كوهى بالاى جنت است و زبرين نهار آب آن كوه است كه « بزرگ مى شود جويهاى بهشت و متفرق بشوند درو و او جالس است بر كرسى از نور كه جاريست ميانِ دو دستِ او شراب تسنيم كه در بهشت عالى تر ازوى شراب نيست ، نگذرد هيچ كس بر صراط مگر آنكه براة باشد باو بولايه امير و ولايتِ اهلِ بيت او و شرف است ( يك، دو كلمه محو شده ) و دوستان خود را در بهشت و اهلِ بغض را در آتش ـ

قب مودة القربى ص ٢٦ ـ ارجح المطالب ص ١٥٠ ارشاد القلوب فى فضائل امير المؤمنين ج ٢ ص ٢٨ ـ

• لَوِ اجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ النَّارَ [2] : (ل) [3].

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ :

• أَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى [5].

وَقَالَ [6] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

• فَضْلُ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ [7] بِمَنْزِلَةِ مَرْتَبَةٍ [8] .

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

• أَبُوبَكْرٍ مَظْهَرُ إِبْرَاهِيمَ وَ عُمَرُ مَظْهَرُ مُوسَى وَ

---

۱- ق : از وقال تا النار • افتاده -

۲- ب : حاشیه برگ ٦ الف یعنی اگر / مجتمع گردیدند خلائق بولایت علی بن ابیطالب هر آینه نیافریدی حضرت حق آتش دوزخ روضة الفردوس همدانی برگ ۲۵۷ - ب قب ینابیع المودة مصنفه علامه سلیمان حنفی بلخی ج ۱ ص ۱۲۵ ج ۲ ، ص ۵ -

۳- ل : برگ ٤ ب ٤ - ل ، ق : عروه -

۵- برای این حدیث قب کتاب سلیم ص ۹ ، ۹۹ - کتاب تفسیر فرات کوفی ص ٦۲ -

٦- ل : فقال - ل اصحابه

۸- برای این حدیث قب کوکب دری ص ۸۰ -

وَ عُثمان مَظهر هارُون وَ عَلِیّ مَظهری.[1]

وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ[2]:-

«لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَ إِنَّ عَلِيّاً وَصِيِّى

وَ وَارِثِى.»[3]

وَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ لِعَلِى:

«تُقاتِل[4] عَلَى التّأوِيل كَما قاتَلتُ

---

۱- ب: حاشیه برگ ۲ الف یعنی ابوبکر مظهرِ ابراهیم است در فضایل (زیادت از مترجم) و عمر مظهرِ موسی و عثمان مظهر من کتاب الریاض النضره فی مناقب العشرة المبشرة ج ۲ ص ۲۳۷ ینابیع المودة ج ۲ - ص ۵۹ -

۲- آ: علیه السلام -

۳- ب: حاشیه برگ ۲ الف یعنی هر نبی را وصی و وارثی است و بدرستی علی وصیِ من و وارثِ منست - ق اللآلی المصنوعة ج ۱ ص ۱۸۶ عن ابی بریدة عن ابیه مرفوعا منتخب ابن نعیم روضة الفردوس همدانی برگ ۳۸۱ الف -

۴- ل ، ن: تقاتل علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل کنزالعمال ج ۶ ص ۱۵۵ انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تأویله عز ق کتاب سلیم ص ۲۹ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۷۱ حلیة الاولیا ج ۱ ص ۶۷-

عَلَى التَنزِيل ".[1]

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ :-

"صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَى عَلِيِّ ابْنِ اَبِيطَالِبِ سَبْعَ سِنِيْنَ[2]، قَالُوا وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ؟ قَالَ: لَمْ يَكُنْ مَعِي مِن[3] الرِّجَالِ غَيرُهُ ".[4]

---

١: ب: حاشيه برگ ۲ الف يعنى حضرت رسالت فرمودند و على را كه برابر ميشوى بر تاويل قرآن چنانچه برابر شدم من در تنزيل آن، يعنى تاويل وظيفهٔ تست چنانكه تنزيل وظيفهٔ من است ۔

٢: ن سبعين ۔

قب كنزالعمال ، ج ٦، ص ١٥٦ الرياض النضرة فى مناقب العشرة المبشرة ص ٢١ ينابيع المودة ج ٢ ص ٥ ۔

٣: آ: من ۔

٤: ب حاشيه برگ ٦ الف يعنى صلوة گفتند ملائكه بر من و بر على بن ابيطالب هفت سال و اصحاب پرسيدند كه چرا چنين است يعنى تخصيص باو چيست يا رسول الله ؟ رسول در جواب فرمودند كه درين هفت سال از مردان نبود غير از او با من ۔

اللآلى المصنوعة ج ١ ص ١٦٦ محمد بن عبدالله ليس بشى منكر الحديث جدا ۔

لاجرم از اینجاست که دعا بتعمیم [1] (برگ ۲ ب) [2] جمع وارد شد که [3]

« اللّهُمّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحمّد »

زیرا که ~~لتحصلت~~ استجاب علی بودش در جبلِ حرا [4] قَبلَ الوَحی برای تعبّد و اتّصال با وصالِ [5] ملکتّه و در حالِ صباش [6] از مردان داشت، زیرا که در آن زمان ده ساله یا هشت ساله بود [6]، در حالِ [7] بلوغ داعی که چگونه باشد۔

« فِی التعاقِب [6] :۔

---

۱- آ ، ن: تعمیم، ب: بعمیم ، ل: عمم و تصحیح قیاسی۔ قب عدّة الداعی ص ۱۱۸ - از شرائط دعا پنجم تعمیم در دعا است، هنگامی بودن، روایت کرده ابن القداح از ابی عبدالله علیه السلام که پیغمبر صَلَّی اللّهُ عَلیهِ وَسَلّم فرمود که هرگاه دعا می کند یکی از شما باید تعمیم دهد بدوستی که آن واجب است از برای دعا۔

۲ آ : برگ ۲ ب ۳- ل : باشد ۔

۴- جبل حرا بمکة ... کان النبی صلعم قبل ان یاتیه الوحی یاتی غارا فیه و فیه اتاه جبریل کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات الامام العلا زکریا بن محمد قزوینی ص ۱۵۷ -

۵- ن : اوصام -

۶- آ ، ب ندارد ح زیادت ازروی ل ، ن -

## خواجوی کرمانی فرماید رحمة اللّه علیه[٢]

مرحبا ای[٣] نکهت عنبر نسیم نوبهار[٤] جان فدای طعمات[٥] باد ای شمیم مشکبار (ب)[٦]
سنبل اندر جیب داری یاسمن در آستین مشک و صندل[٧] در میان و عود و عنبر در کنار[٨]

---

١- آ: برگ ٦ الف، ب: برگ ٦ الف، ل: برگ ب، ن: برگ ٩٢ الف

٢- ب: خواجه رحمة اللّه علیه فرماید، ل ندارد - ن خواجو فرماید رحمة اللّه علیه - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود المعروف بخواجو المرشدی الکرمانی، توفی بسال ٧٥٣ هجری، برای ترجمه اش رک به مقدمه دیوان خواجو کرمانی، بتصحیح و مقدمه آقای احمد سهیل، خوانساری، تذکرة الشعراء ص ١٧، ٢٢٩، ٢١٩، ٢٥٣، ٥١٤ - تذکره میخانه ص ٧١ ببعد، شدّ الازار ص ٦٢، ریاض العارفین ص ١١٦، قاموس الاعلام ج ٣ ص ٢٠٦٣ - آتشکده آذر بضمیمه، تعلیقات ص ٦١٩ شعر العجم ج ٢ ص ١٨٨ ببعد م

+٣ ب: آن -

٤ - ل: مشکبار -

٥- آ، ن: طعمه آن

٦- ب: برگ ٦ ب -

٧- ل: سهیل، دیوان خواجو ص ١٣٣

٨- ب، دیوان خواجو ص ١٣٣ عود و صندل درمیان با مشک و عنبر درکنار -

دوش هنگام سحر[٭] در کعبه[۱] افکندی گذر  یا ز راه یثرب افتاد[۲] بر روضه گذار[۳]

یا نسیم روضهٔ دارالقرار آورده‌ای  کز تو میاید نسیم نافهٔ مشک تتار[٤]

یا مگر بر مرقد شهر[۵] نجف بگذشته ای  کز تو میاید[٦] روان بیقرار ما قرار[۷]

شاه مردان چون خلیل الله بصورت بت شکن  شیر مردان از رسول بمعنی یادگار

گهر او از آسمان" لافتی الّا علی"  تیغ او از گوهر لاسیف الّا ذوالفقار[۸]

عالم او را گر امیر المؤمنین خواند سزاست

آدم او را گر امام المتّقین گوید رواست[۹]

---

۱- بؔ، دیوان خواجو ص ۱۳۳ بر کوفه ل، ن بر کعبه -

۲- لؔ افتادست -

۳- بؔ، دیوان خواجو ص ۱۳۳ یا ز راه شامت افتادست بر یثرب گذار

٤ - آ نسیم نافه مشک تاله -

۵- طؔ، ل شاه -

٦- نؔ از یا مگر بر مرقد ... میاید را ندارد -

۷ - آ، یا قرار، نؔ، و ما قرار -

۸- لؔ ابیات از " شاه مردان تا رواست " را ندارد -

۹- نؔ از بیت " گهر او از ... رواست " را ندارد - برای بعد بورق ب دیوان خواجو کرمانی ص ۱۳۳-

## ایضاً وله رحمة الله علیه[1]

در قیامت کافر بخش خیمه در[2] محشر زند — سکهٔ دولت بنام آل پیغمبر[3] زند

شهسواران در رکاب راکب دلدل روند[4] (آ) — خاکیان لات از هوای خواجه قنبر زنند (ل)[5]

تشنگان وادی ایمن چو در کوثر رسند — از شفقت[6] دست طلب[ظ] در دامن حیدر زنند (ب)[7]

هر که او[8] چون حلقه سود بر در حیدر مقیم — رهروان راه حق چون حلقه‌اش بر در زنند

"ره بمنزل برد هر که مذهب حیدر گرفت

آب حیوان یافت هر که خضر را رهبر گرفت[9]

---

-۱ آ ، ل، ت: وله

-۲ ل، دیوان خواجو ص ۱۳۵ بر -

-۳ ت: پیغامبر

آ: برگ ۷ الف.

-۴ ل، دلدل سوار / ۵ ل: برگ ۵ الف

-۵۶ ل دست سعی ، ت: دست شب. ۷ ب: برگ ۷ الف -

-۶۸ ظ ، بی کم طو ب: کو-

-۹ بیت آخرین در ل: ندارد -

این ترکیب بند است فی منقبه اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که خواجو کرمانی سروده ،

قب دیوان خواجو ص ۱۳۵ -

من کلام شیخ الشیوخ فریدالدین عطار قُدِّسَ سِرّه [1]

* ای پسر شوی نشانی از علی — عین و لام و یا [2] بدانی از علی [3]

* از دم عیسی کسی گر زنده خاست [4] — او بدم دستِ بریده کرده راست [5]

---

۱- آ: من کلام شیخ الشیوخ فریدالدین عطار ب: فرماید قدس سرّه ل: وله، ن: شیخ عطار فرماید قدس الله سرّه فریدالدین ابو حامد محمد ابوبکر ابراهیم بن اسحق نیشاپوری شاعر شهیر که درست ترین تاریخ ولادت وی ۶ شعبان ۵۳۰ هجری است و درست ترین تاریخ رحلت او را سال ۶۲۷ هجری (۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ م) باید دانست - رک به سعید نفیسی جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، نفحات الانس ص ۵۴۰ ببعد، آتشکدهٔ آذر ج۲ ص ۴۹۵ مقدمهٔ تذکرة الاولیاء عطار بقلم علامه محمد قزوینی، تاریخ ادبیات ایران ج ۲ دکتر ذبیح الله صفا - ص ۸۵۸ - ۸۶۵ - شعرالعجم ج ۲ ص ۹ و EI در ذیل کلمه عطار -

۲- ل: منطق الطیر ص ۳۷ - عین ویا و لام -

۳- کلیات عطار ص ۱۰۶۱ : مثل متن -

۴- کلیات عطار ص ۱۰۶۱ این مصرعه چنین نوشته شده " ازدم عیسی چو مرده زنده خاست " و در منطق الطیر طبع نولکشور ص ۳۱ از دم عیسی گر یک زنده خواست برای این بیت رک* به کوکب دری ص ۲۸ من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب و اللآلی المصنوعة ج ۱ ص ۱۸٤ موضوع -

۵- آ گفته است -

* رک به یادداشت ص ۵۲

مصطفی گفتست[1] چون آدم بحلم | نوح فهم آنگاه ابراهیم حلم[2]
باچو یحیی زهد و موسی بطش کست[3] | گر همی داشی شجاع دین علیست[4]
پس محمد چون وصال دوست دید | هر کمالی را که آن اوست دید
گفت با اوسی هزار و شش هزار | جملهٔ اسرار سرّش بیشمار
سی هزار اسرار گفتا این مگوی[5] | سی هزار دیگرش گفت این بگوی[6]

---

۱- آ : گفته است ـ

۲- آ : ابراهیم بحلم ، لَ : و ابراهیم حلم ـ * رک به پاورقی ص ۵۱ بعد از نمره ۴،۵

۳- لَ : باز ـ

۴- بَ لت ـ این دو بیت اخیر ک : مصطفی گفتست ... شجاع دین علیست از مثنوی مصیبت نامه عطار ص ۲۹ گرفته شده ـ

۵- لَ : گفت راز خود سه باره سی هزار ، ن گفت باوسی هزار و شست هزار الهی نامه ص ۳۱۹ : بگفت اسرار جانان سی هزارش الهی نامه ص ۳۲ مگو تو سی هزارم سرّ اسرار ، درون خویش درجان نگه دار
درون خویش درجان نگه دار ـ

۶- الهی نامه ص ۳۱۸ : حقیقت سی هزار دیگرش گوی

بر علی سی ذکر کرده[1] آشکار    گو درین اسرار ما را یای دار[2]

گفت یا رب امتم آزاد کن    جمله را در حشر[3] شان دل شادکن[4]

(آ : برگ ۷ ب)

گفت بخشیدم تمام امتت    بلکه از جمله جهان در حرمتت[5]

چون محمّد باز جای خود رسید    هر دو عالم در درون خویش دید

محو گشته ذاتی مطلق شده    در *بحار علم[6] مستغرق شده

خویش را کُلّ دید کُل را خویش دید    *همچنان کز پیش دید از پس بدید[7]

---

۱- آ: بر علی سی هزار دگر کن آشکار - لَ: بر علی کن سی دیگر آشکار - نَ: بر علی سی دیگر کن آشکار -

۲- ظاهراً معنی که در اینجا مقصود است عبارت است از یاری دهنده و مددگار، ولی این معنی در فرهنگ نفیسی تحت کلمهٔ پایدار آمده نه جزو معنی کلمهٔ یای‌دار و چون پایدار اصلش پایدار است، ایراد این کلمه در این بیت بی مورد نیست -

۳- آ: محشر ، بَ، لَ ، نَ ندارد تصحیح قیاسی

۴ الهی نامه ص ۳۱۹ ز فضل خود همه آزاد گردان زبود جملگی دلشاد گردان

۵- بَ، لَ، نَ: هر دو بیت ناقد است (گفت یارب... حرمتست).

۶- لَ: در جهان عشق -

۷ بَ، لَ ،نَ همچنان کز پس بدید از پیش دید -

سی هزار اسرار[۱] از سرِّ کلام — درمیان آورد از بحرِ نظام

سی هزار اسرار با[۲] حیدر بگفت — باز حیدر رفت و با[۳] چه باز گفت

صاحب[٤] وزوجِ بتولش[۵] مرتضاست — بر نفس او پیشوایِ اولیاست

در دلِ او بود مکشوفاتِ[٦] غیب — زان بر آورد[۷] او یدبیضا ز جیب[۸]

---

۱- بَ : اشعار ( بجای اسرار ) -

۲- بَ : از ( بجای با ) -

۳- آ ، لَ : ورچه ، نَ : و اندرچه الهی نامه ص ۳۲۱
این مضمون همین طور بیان شده -

وحقیقت سی هزار سرّ بیچون
ابا حیدر بگفت او بی چه وچون
علی چون شد ز سرِّ دوست آگاه
وُرا طاقت نبود و گفت با چاه

٤- بَ : ننوشته - ۵- ل بتول او -

٦- آ ، نَ مکتوبات -

۷ - لَ : زان بر آوردی -

۸- کلمات عطار ، منطق الطیر : ص ۱۰٦۱

( بقیه بر پا و رقی صفحه آینده )

راز خود با هیچکس هرگز نگفت — در شبا[1] روزی یکی ساعت نخفت (ب)[2]

موج میزد دردلش دریای راز — بود او سرّ حقیقی نی مجاز

گر نه او بودی نه بودی[3] خواب وخور — گرنه او بودی نه بودی ماه و خور[4]

گر نه اوبودی، نبودی و اصلی — کار ما بودی همه بیحاصلی (ل)[5]

گر نه او بودی کجا دُر تافتی[6] — جوهر عطار کی دریافتی

خود جوانمردی چو او دیگر نبود

همچو او در مُلک یک صَفدر نبود

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

در ضمیرش بود مکنونات — زان بر آوردی ید بیضا زجیب ـ

و در مظهر العجائب ص ۳۱ مصرعه دوم این طور است

زان بر آوردی یدو بیضا زجیب ـ

۱- ل: شبان ۲- ب: برگ ۷ ب ـ

۳- ن: نه او بودی ـ

۴- در ب این بیت " گرنه او بودی ... ماه و خور" فاقد است ـ

۵- ل برگ ۵ ب ۶- ن ندارد ـ

۷- ب: در تافتی، ل: درتافتی ـ

متن کلام شیخ مصلح الدین سعدی قدّس اللّه روحهُ ودام لنا فتوحهُ[1]

مهر کز جان (آ: برگ ۸ الف) شدم[2] مولای حیدر

امیرالمؤمنین آن شاهِ صفدر

علی کو را خدا بیشک ولی خواند[3]

بامر حق وصی کردش پیمبر

---

۱- آ: فقط فی المناقب - ن: شیخ سعدی فرماید رحمة اللّه علیه
ب: شیخ سعدی مصلح الدین سعدی شیرازی فرماید - وفات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در ۶۹۰ هـ ۱۲۹۱ م یا ۶۹۱ هجری ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ یا ۶۹ هـ ۱۲۹ - ۱۲۹۵ م واقع شد رک تاریخ ادبیات ایران، براون ج ۲ ص ۵۲۵ .

در کلیات سعدی طبع فروغی و عباس اقبال و طبع نولکشور این ابیات فاقد است ولی در کوکب دری ص ۱۹۵ این قصیده بشیخ سعدی منسوب شده و در پاک و هند ابیات فوق قبولیتی یافته که جزو منقبت و مناجات ها شد رک به

۲- آ: مهر از جان و دل مولای حیدر -

۳- کوکب دری ص ۱۹۵: علی کش در ولا یزدان ولی خواند -

بحقّ پادشاهِ هر دو عالم

خدای بی نیاز و[1] فردِ اکبر

* بحقّ آسمانهاء ملایک[2]

که زآنجا هیچ جایی نیست برتر

به پنج ارکانِ شرع و هفت اقلیم

بهر بُنه چرخ و ده و دو برجِ دیگر

بکرسی و بعرش و لوح محفوظ

بحقّ جبرئیل آن خوب منظر[4]

بمیکائیل و اسرافیل و صورش

بعزرائیل و هولِ گور و منکر

---

۱- ب، ل: ندارد - در ن: این مصرعه چنین نوشته شده

بی نیاز و فرد و اکبر -

۲- آ: ابیات " بحق آسمانها ... تا خوب منظر " را ندارد -

۳- ب، ل، ن آسمانها و ملائک و تصحیح از روی کوکب

دری ص ۱۹۵-

٤ - ن: ندارد -

۵- ن: و کور -

بتوریت و زبور و صُحف و انجیل
بحقِ حرمتِ هر چار دفتر
بحقِ آیة الکرسی[۱] و یٰس[۲]
بحقِ سورة طٰه[۳] سراسر
بحقِ آدم و نوحِ ستوده
بحقِ هود و شیثِ[۴] داد گستر
بیدرِ یحیی و درمانِ لُقمان
بذوالقرنین و لوطِ[۵] نیک محضر[۶]
بابراهیم و قربان کردنِ او
باسحاق و باسماعیل و هاجر
بختمِ انبیاء احمد که باشد[۷]
شفیعِ عاصیانِ در روزِ محشر

---

۱- ن: ندارد ـ
۲- آیة الکرسی ـ قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) ـ
۳و۴: یٰس و طٰه اسم سوره های قرآن مجید است ـ
۵- آ: شیش ، ل ، ن: شیث و هود ـ
۶- ن: نیک کحضر ـ
۷- پ: هست ـ

بحقِ مکه و بطحا و زمزم
بحقِ مروه و *رکن و مشعر[1]
بتعظیمِ رجب با قدرِ شعبان
بحقِ روزه و تصدیقِ داور
بسرخیِ[2] اهلِ بیت و آلِ زهرا
بخونِ نا حق شبر و شبیر (ب)
بآبِ دیده طفلانِ محروم
بسوزِ سینهٔ پسرانِ غم‌خور
که بعد[3] از مصطفی در جمله عالم[4]
چه فاضلتر و بهتر ز حیدر (لَ)
مسلّم بد *سلونی[5] گفتن او را
(آ: برگ ۸ ب)
که علم مصطفی را بود او در
ملخّص اندر سخا و علم و عصمت
ز پیغمبر[6] نبود او هیچ کمتر

---

۱- بجای لَ ، قَ : رکن زمشعر -
۲- آ : بذبح - بَ: برگ ۸ الف
۳- لَ: ندارد لَ برگ ۸ الف -
٤- بجای لَ در هر دو عالم . ٤: لَ: برگ ۶ الف .
۵- سلونی قبل ان تفقدونی گفته امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نهج البلاغه ، ابن الحدید ص ۳۸۶، جلد ۲ کتاب سلیم ص ۸۶ - ... قَ: پیغامبر

* اگر داعی بگوی جز علی کیست

که خور باز آمد از مهرش ز خاور[۲]

چه گویم وصف آن شاهی که جبریل

* گهی بدمدح گویش گاه چاکر[۱]

بدان گفتم * که * خلقان[۴] تا[۳] بداند

که سعدی زین سعادت نیست بی بر

ایا سعدی تو هم نیکو اعتقادی

ز دین و اعتقاد خویش بر خور[٤]

---

ای دوست بدان که حبّ مجازی آن باشد که یک نقطهٔ سوادیّه در نقطهٔ سوادیّهٔ دیگر[۵] ارتباط[٦] یابد و ~~…~~ منوی ظلمت ~~…~~ همدیگر[۷] شوند و مشاه مجازی[۸] نفس

---

۱- ابیات اگر داعی بگوی ... تا گاه چاکر از ن فاقد است -

۲- ا، ن کوکب دری ص ۱۹٦ که دلدل زیر اش بود
در خور در ل این بیت نوشته - و بیت اول نیز ندارد -

۳- ل، ن تا خلقان - - این بیت را ل، ن ندارد -

۵- آ ندارد ٦- ب، ل، ن اهباط -

- ب یکدیگر -

۸- ل، ن مشاه این مجازی -

و بغضِ مجازی آن[1] باشد[2] که یکی ازین دو نقطه از[3] نقطهٔ دیگر انقباض یابد و علاقه از میان این دو نقطه منقطع گردد نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَلِکَ الْهَوَی -

و حبِّ حقیقی آن باشد که یک نقطه عاشقه[4] در نقطهٔ معاشقه دیگر مُنبسط گردد و مُمِدّ نورِ همدیگر شوند و منشاءِ این حقیقی قلب و روح است و بغضِ[5] حقیقی آن بود که یکی ازین دو[6] نقطه از نقطهٔ دیگر[7] منقبض[8] شود[9] و تقاطع درمیان حاصل آید نَعُوذُ بِاللّٰه مِنْ ذَلِکَ الْعَمَی -

وحُبّ و بُغض که از وجهی مجازی و از وجهی حقیقی باشد[10] از

---

١- در ل این عبارت همین طور نوشته شده ولی است و بغض مجازی -

٢- ب، ل، ن بود

٣- ل، ن ندارد -

٤- آ ندارد -

٥- آ بغضی

٦- ب، ل ندارد

- ل معاشقه -

٨- آ منقبض -

٩- ل گردد -

١٠- آ، ن باشند -

میانِ این دو نقطهٔ[1] سوادیّه و نقطهٔ بیاضیّه وجود نگیرند ،

تا جرم محبت و تعظیم (آ : بزرگ و الف)[2] بجمیعِ سادات واجب

باشد[3] (ن)[4] ولیکن اتباعِ ایشان در امر مَجْهُول الحقیقة[5] واجب نباشد

الّا وقتی که از عُلَماءِ اتقیا باشند، چنانکه حضرتِ امیر[6] سید

علی همدانی رَحمَهُ اللّهُ الطیف بالطفِ الصَّمَدانی ، زیرا که علم و

معرفت و تقویٰ[7] امیر ما بر همه عالم مثلِ آفتاب روشن است -

و حقیقتِ حُبّ ارتفاعِ حُجب است[8] یعنی تا باقی یا

مُحِبّ باشد یا محبوب و مشاهدِ این حقیقت[9] سِرّ سِرّ[10]

---

۱- ب : این دو * را ل : فقط این را [illegible] ندارد

۲- آ : بزرگ و الف - ۳- ن : باشند ،

۴- ن : ۹۳ الف ۵- ن : مجهول الحقیقه -

۶- آ ، پ ، ن : ندارد - ۷- ل : تقوای -

۸- شانِ محبّ آنست که غرقه جمالِ محبوب بود ( رساله محبت

خامسه) عبداللّه انصاری - ص ۱۱۰ )-

۹- ن : حقیقی -

۱۰- سِر سِر ماتفرد به الحق عن العبد کالعلم بتفصیلِ الحقائق

فی جنال الأحدیة وجمعها و اشتمالها علی ماهی علیه و عنده

( بقیه بر یا ورقی صفحه آینده )

است و مناسبتِ جامع بین المُحب و المَحبوب اِفراغِ[2] معنی اشاعت در حالتِ قالب توحید و اتحاد[4] و این معنی را[5] بسه وجه بیان کرده شود اِنْ شَاءَ اللّٰهُ الْلطیف :

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته ) -

مفاتح الغیب لایعلمها الا هو، کتاب التعریفات ص ٥١- و لکل مقام سر یخصه فهذا تعددت الاسرار و کثرت اضافاتها، فقالوا السر و سرالسر و سر سرالسر و سر سر سرالسر کتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم (محی الدین ابن عربی) ص ١٥٠ - و هزرک به کشاف فی اصطلاحات الفنون ج ٢ ص ٦٥٣ در ذیل کلمه سه -

١- ب ، ق مناسبهٔ جامع - ل مناسبت جامعه -

٢- افراغ بالکسر ریختن آب و خون و جز آن و ریختن حلقهٔ آهن و طلا و نقره و خالی کردن ظرف شمس اللغات ، فرهنگ آنندراج

٣- ل ، ق ندارد -

٤- التوحید هولغة جعل شی واحدا و فی عبارة العلماء اعتقاد واحدانیته تعالی و عندالصوفیة معرفة و حدانیته الثابتة کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ٢ ص ١٤٦٨ -

٥- در ذکر صفاتِ توحید و مقامِ اتحاد که اقطاب را حاصل

(بقیه بر پاورقی صفحهٔ آینده ) -

اول بتوجهِ ظاهر معنی

و ثانی بتوجهِ باطن

و ثالث (آن)[1] بتوجه تحقیق

اما[2] آنکه بتوجه ظاهر تعلق دارد اینست که ایمان مورثِ ولایت است ،

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته )

میشود و فرق میانِ هر دو ( ص ٦٠ ) و معنی اتحاد یکی شدنست و این مقام عالی تر از مقامِ توحیدست ولیک مقصود از اتحاد آنست که چون سالک برجمیعِ مقامات عبور کرده باشد و بقوتِ مجاهدات و ریاضات مسِ نفسِ خود را اکسیرِ اعظم ساخته و بار تامتِ اصال خود را فنا کرده انگاشته و قابل صفاتِ احدیت شده، بعد از آن از سترِ جمیعِ ارادت روحانی و جسمانی صُوری و معنوی برخیزد و بارادتِ او متصل گردد تابصفتِ او موصوف شود - رسالهٔ فریدون بن احمد سپهسالار ص ٥٩ ببعد و مختصر رکبه اصطلاحات الصوفیه ص ٥ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ص ٣٤٠ ١٤٢٨ -

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى :

« اللّٰهُ[1] وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا » [2]

اَمِیرُ الْمُؤمِنِینَ عَلِیٌّ[3] امام اَهلِ وَلایت است[4] وَ قَالَ النَّبِیُّ[5] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم لِعَلِیّ :

---

۱- آ : ندارد -

۲- قرآن مجید ۲ ( سورة البقرة ) ۲۵۲ ، ۲۵۸ -

از حاشیه بَ : برگ ۸۷ ب یعنی حضرتِ حق دوست آنهاست که ایمان آوردند و نزدِ اهلِ تحقیقِ مقرر چنین است که آنهائی که خواستند که ایمان آورند ظلمات اند و کرم تا آنکه بیرون آرد ایشانرا بظلمت و تایید خویشِ صفاتِ نفس و شبهات خیال سوی نورِ یقین و هدایت و فضای عالم روح و آنهائی که کافر شده اند ، اولیای ایشان غیر خدا اند که می پرستند ایشانرا که ایشان سببِ اخراجِ کافران گشتند از نورِ استعداد و هدایت فطری سوی ظلمتِ نفس و شکوک و شبهات ← الکشاف ج ۳ ص ۳۰٤ .

۳- آ ، بَ ، تَ ندارد - ٤- فقط تَ : ندارد -

۵- بَ ، آ ، تَ ندارد -

«أَنتَ امَامُ كُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ بَعْدِي»[1]

پس اهلِ ولایت امیرالمؤمنین را دوست دارند بواسطهٔ کمالِ[2] و ایمان و اهلِ نفاق دوست ندارند بحسبِ عدمِ ایمان -

امّا[3] آنکه[3] بموجبِ باطن تعلّق دارد، اینست که جنّت دلِ مُحَمَّد رَسُولُ اللّه است -

قَالَ رَسُولُ اللّهِ[5] صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ(ب)[7] سَلَّم (آ: برگ ۹ ب) [7]

«اَلجَنَّةُ وَ مَا فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ مِنْ نُورِي»[7]

و محبتِ امیر در دلِ حبیب که مُحَمَّد رَسُولُ اللّه است ثابت است[8] لا جرم اهلِ ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنّت نصیب دارند و اهلِ نفاق اگرچه دعوی محبت دارند لیکن دوست ندارند زیرا که از جنّت نصیب ندارند[9] -

---

۱- از حاشیه ب: برگ ۸ ب یعنی تویی پیشوای هر دو مردِ مومن و زنِ مومنه بعد از قب کتاب سلیم ص ٤٩، ٧٦

۲: آ، ب، و ت، نوارد -

۳: ت، و امّا ٤: ب: واجبه

٥: آ، ت: ندارد

٦: ب: برگ ۹ الف ت: برگ ۱۸ الف -

۸: ت: ندارد - ۹ آ: ندارند -

امّا آنکه[1] بوجه تحقیق تعلق دارد اینست که چون[2] تجلّیِ[3] احدیت اعیانِ ثابته[4] ظاهر گشت، معارف و اسرارِ جمیع اعیان را حق تعالی در ایشان[5] نهاد بآن تجلّی[3] و مظهرِ آن صُور علمیه ذاتیه روحِ اعظم[6] آمد ولیکن جوهریتِ او مجلایِ ذات شد و صورتیت او مجلایِ علم گشت و او چون[7] بحقیقت مُحَمَّد[4] است، لاجرم علی مجلای ذاتِ قدیم آمد زیرا که علی باطنِ مُحَمَّد[4] است، پس در هر که ذات و جمالِ صفات بیشتر ظهور کرده، علی

---

١- ب آنچه -

٢- ل ندارد -

٣- ت: تجلّی -

٤- اعیان ثابته حقایقِ ممکنات است در علمِ حق تعالی و آن حقایق اسماء الهیه در حضرت علمیه باشد و هست آن را تأخر از حق مگر بذات نه بزمان - اصطلاحات الصوفیه احمد، ص ٣ -

٥- ت: در دل ایشان

٦- برای روح اعظم رک: پاورقی ص :

٧- ت چون او -

علی را دوست تر[1] دارد و در هر که کمتر، کمتر -

رباعی[2]

یک ذره بهشتی خدا شاد شدن و آنگاه ز هستی خود آزاد شدن
بهتر بود آن ز[3] طاعت[4] هر دو جهان[5] زاجابت بشاگردی استاد شدن[6]

و در[7] هر که ذات مستور ماند[8] و جلالِ صفات[9] بیشتر ظهور نکرد علی را دوست ندارد، چنانکه خوارج[10] (آ: برگ ۱۰ ب) لَعَنَهُمُ اللّٰهُ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ الضَّلالِ (ل[11]) الصَّادِرِ عَنْ حضرة الْجَلالِ الْمُرادِ بِإِرادَةِ الْکَمالِ -

---

۱- آ: نیز ۲- ب، ق: نظم

۳- آ، ق: از (بجای ز)

٤ - ل: عبادت - ۵- آ، ق: عالم

۶- این بیت در ق فاقد است -

۷ - آ، ق: ندارد - ۸- آ: بماند -

۹- ل: جلال و صفات -

۱۰- الخوارج جمعت الخوارج علی انکار علی بن ابی طالب مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۵٤ -

۱۱- ل: برگ ۷ ب -

## ذکـــــر صحبته[1]

جدّد فقره و حشر صراتِ جدّه[2] و فخره

نور اللّه رُوحـــه ، و کثّر فتوحه

وَ هُوَ صَحب[3] الشیخ المُحقق السّبحاني المرشد المدّقق المحمود المزدقاني[4]

وَ هُوَ صَحب الشیخ الأَشهر علاءِ الدّوله السمنانی[5] ـ

وَ هُوَ صحب الشیخ الانور نور الدّین[6] عبدالرّحمن الاسفراینی[7]

---

آ: برگ ۱۰ الف ، ب: برگ ۹ ب ، لَ: برگ ۷ الف ـ قَ: ۹۳ الف ـ

۱- آ، قَ: صحبته ، لَ: صحبت ـ ۲- آ، بَ ندارد ـ

۳- لَ: صحبت در لَ همه جا (صحبت بجای) صحب نوشته شده ـ

٤- ابوالمعالی شرف الدین محمود بن عبداللّه المزدقانی ـ متوفی ۷٦٦ هجری خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۹ـ

۱۳٦٤ ـ ۱۳٦٥ م

و خود سید همدانی گوید

بعضی از آثارِ ثمراتِ آن سنّة اربابِ قلوب و در جاتِ عالیة اهلِ کشف و شهود در صحبتِ شیخِ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین و حُجّت العارفین سلطان المحققین برهان الموحدین من اللّه في الارضین ابوالمعالی مشرّف الحق محمود بن عبداللّه المزدقانی افاض اللّهُ علیَ رُوحه الکریم بحارِ الرّحمة و الغفران یافته و مشاهده کرده است ـ رسالة داودیه برگ ۲۲٤ ب ـ

۵- برای علاءِ الدوله سمنانی، متوفی ۷۳٦ هجری ۱۳۳۵-۱۳۳٦ م رک به ص ۲٦

٦- آ، قَ ندارد ـ

۷- شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی و کسرقی: وی از اصحابِ

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

وَ هُوَ صَحبِ الشّیخ الاکبر جَمَال الدّین احمد الجَوُرَ فاشیؔ[۱]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

شیخ احمد جور فاشی است؛ در تسلیک طالبان و تربیت مریدان و کشف و قایع ایشان شأنی عظیم داشته است، شیخ رکن الدوله، مرید وی گفته که در آخر الزمان اگر نه وجود شیخ نور الدین عبدالرحمن قدس سرّه بودی؟ سلوک بکلی محو گشته و نشان ناشدی ، و بسال ۶۹۵ هـ ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ م در بغداد از دنیا برفته - برای تفصیل رک به - نفحات الانس ص ۵۰۲ - سفینة الاولیا ص ۱۰ - خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۸۱ -

ل، ن : الاسفرائنی ( بجای الاسفراینی ) -

۱- ل وهو صحبت الشیخ الذکر جمال الدین احمد الجور فاشی -

ب: و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجور فاشی -

ن: و هو صحب الشیخ الذاکر الجور فاشی -

شیخ جمال الدین احمد جو ر فاشی وی از اصحاب شیخ رضی الدین علی لالا است، شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که شیخ احمد عجب مرد ذاکری بوده است، مرتبه عالی دارد - وی در تربیت مریدان و کشف و تابع ایشان شأنی عظیم داشته - در سلخ ربیع الاول سنه ۶۶۹ هجری ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ م از دنیا برفته -

برای تفصیل رک به نفحات الانس ص ۵۰۲ ببعد -

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّیخ الأَعلَی علی لَا لَا[۱]

و هُوَ صَحِبَ الشیخ نَجْمُ الدّین الکُبری[۲]

---

۱- شیخ رضی الدین علی لا لا: شیخ رضی الدین علی لا لا قُدِّسَ سِرُّہ بن سعید بن عبدالجلیل الغزنوی بصحبتِ بسیاری از مشایخ رسیدہ بود و گویند کہ از صد و بیست و چهار شیخِ کامل خرقہ داشت و بعد از وفات وی صد و سیزدہ خرقہ باقی ماندہ و سفر هندوستان کردہ و صحبت ابوالرضا رتن رضی اللّٰہ عنہ دریافتہ و امانت رسول صلی اللّٰہ علیہ وسلّم از وی گرفتہ بود در ۶۴۲ هجری ۱۲۴۴-۱۲۴۵ م ازین جہان فانی بعالم جاودانی شتافتہ برای تفصیل رک بہ نفحات الانس ص ۵۰۴ بعد، مجالس المؤمنین ص ۳۰۹ سفینۃ الاولیا ص ۱۰۶، تاریخ گزیدہ ص ۷۹۱- خزینۃ الاصفیا ج ۲ ص ۶۶ -

۲- شیخ نَجم الدین الکُبری قَدَّسَ اللّٰہُ رُوحہ کنیت وی ابوالجناب است و نامِ وی احمد بن عمر الخیوقی است و لقبِ وی کُبری، و گفتہ اند کہ ویرا کُبری ازان لقب کردہ اند کہ در اوانِ جوانی کہ بہ تحصیلِ علوم مشغول بود، با هر کہ مناظرہ و مباحثہ کردی بروی غالب آمدی، ویرا شیخ ولی تراش هم گفتہ اند، بسبب آنکہ در غلباتِ وَجد نظرِ مبارکش بر هر کہ افتادی بمرتبہ ولایت رسیدی، چون تتار بخوارزم رسیدند، شیخ اصحاب بعض را چون شیخ سَعدالدین حَموی، و شیخ رضی الدین علی لا لا، وغیر ایشان طلب داشت و گفت زود برخیزید و ببلادِ

(بقیہ بر پاورقی صفحہ آیندہ)

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّیخ عَمّارِ یاسرا

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

خود بروید و خرقه خودش پوشیده بصورت اصحاب باقی ماند با کفّار مقابل شد و در مقاتله شهید شد، این حادثه فاجعه بسال ٦١٨ هجری ١٢٢١- ١٢٢٢ م روضا شد، حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده اند، اما چندی از ایشان یگانهٔ جهان و مقتدای زمان بوده اند چون شیخ مَجدالدین بغدادی، و شیخ سعدالدین حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا، و شیخ سیف الدین باخرزی، و شیخ نَجم الدین رازی، و شیخ جمال الدین گیلی -

شیخ نجم الدین کبری دارای تصانیف متعدد در ذکرِ اصولِ تَصوُّف و اشعاری با مذاق عرفانی بوده است، از جمله معروفترین آثار پارسی او اصول العشرة و رسالة فی السلوک و رسالة الطریق و طوالع التنویر، و فوائح الجمال و لومة اللائم، دربارهٔ ذکر هدیة الطالبین در طریقت و احوالِ سلوک و تفسیری در دوازده جلد و آداب المریدین و سکینة الصالحین و وصُول إلی الله است برای تفصیل رک به نفحات الانس ص ٤٨٠، رجال کتاب حبیب السیر ص ٤٠١، مرات العالم برگ ١٠٤ الف سفینة الاولیا ص ١٠٢، تاریخ گزیده ص ٧٨٩، تاریخ ادبیات ایران صفا ج ٢ ص ١٠١٣ -

١- شیخ عمّار بن یاسر البَدلیسی: ی از اصحابِ شیخ ابوالنجیب سهروردی است در تکمیلِ ناقصان و تربیتِ مریدان و کشفِ و قایع

(بقیه برپا ورقی صفحه آینده)

وَ هُوَ صَحِبَ ابا نجیب السُّهروَرْدِی[1]

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّیخ احمد الغَزالی[2]

---

(بقیه از پاورقی صفحه آینده)

ایشان کمال علم داشته است - در سنه ۵۸۲ هجری/ ۱۱۸۶-۱۱۸۷ م در گذشته است برای تفصیل رک به نفحات الانس ص ۴۸۹ ، سفینة الاولیا ص ۱۰۲ - خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۱۲- ۰ ب ؛ مدارد -

۱- ابا نجیب السُّهروَرْدی :

شیخ ضیاء الدین ابونجیب عبدالقاهر السُّهروردی رَحمَةُ اللّه عَلَیهِ در علوم ظاهر و باطن بکمال بوده است ، نسبت وی بدوازده واسطه بابوبکر صدیق رَضی اللّه عَنهُ میرسد ، مصنفات و مولفات بسیار دارد ، بسال ۵۶۲ هجری ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ م جهان فانی را خیرباد گفت -

برای تفصیل رک به نفحات الانس ص ۴۸۹ ، تاریخ گزیده ص ۷۸۷ ، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۱۱ -

۲- شیخ احمد غزالی : شیخ احمد غزالی قَدَّسَ اللّهُ تعالی رُوحه از اصحاب شیخ ابوبکر نساج است ، مصنفات و تالیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد و یکی از انها رساله سوانح است که لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است و در سنه ۵۱۷ هجری ۱۱۲۳- ۱۱۲ م از دنیا برفته - رک به نفحات الانس ص ۴۳۸ ، مرآت العالم برگ ۱۰۳ ب ، سفینة الاولیا ص ۱۰۲ ریاض العارفین ص ۵۹ ، خزینة الاصفیا ج ۲ تتمه ص ۹ ببعد -

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّيخ ابابكر النَّساج[١]

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّيخ ابَا القاسم الجرجانی[٢] -

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّيخ ابا عُثمان المغربی[٣] -

---

١ شیخ ابابکر النساج : شیخ ابابکر بن عبداللّه طوسی النّساج از اصحابِ شیخ ابوالقاسم گرگانی است با ابوبکر دینوری نیز صحبت داشته است و بسال ٤٨٧ هجری / ١٠٩٤ م جهان را درود گفته، برای تفصیل رک به نفحات الانس ص ٤٢١ ، خزینة الاصفیا ج ٢ ، ص ٥٩، سفینة الاولیا ص ١٠٢، خزینة الاصفیا ج ٢ ص ٩ -

-٢ شیخ ابا القاسم الجرجانی : شیخ ابو القاسم الجرجانی قدّس سرّه که اسمش علی است در وقتِ خود بی نظیر در زمانِ خود بی عدیل، ویرا حالتی قوی بوده است چنانکه همه را روی بدرگاه وی بوده است و بقولِ سید علی هُجویری ( ص ٢١١ ) اندر کشفِ و قایعِ مریدان آیتی ظاهر و بفنونِ علم عالست و بسال ٤٥٠ هجری / ١٠٥٨ - ١٠٥٩ م دنیای فانی را خیر باد گفته برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ٢١١، نفحات الانس ص ٣٤٧، صفة الصفوة ج ٢ ص ٢٥٦ ، سفینة الاولیا ص ٧٥ - تذکرۀ دولتشاه ص ٥٤، ١٩٦ - خزینة الا صفیا ج ٢ ، ص ٧ -

-٣ شیخ ابا عثمان المغربی ، ابو عثمان سعید بن سلام المغربی از بزرگانِ اهلِ تمکین بود اندر فنونِ علم حظی وافر داشت ، از اکابرِ طریقت [illegible] بود و از جمله اصحابِ ریاضت، شاگرد ابوالحسین صایغ دینوری است، سالها در مکه مجاورت کرده، در نشاپور برفت در سنه ٣٧٣ هجری / ٩٨٣-٩٨٤ م بالبو علی الکاتب ،

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

وَ هُوَ صَحِبَ الشَّیخ اَبا عَلی اَلکاتِب [1]
وَ هُوَ صَحِبَ الشیخ ابا علی الرُّود باری [2]
وَ هُوَ صَحِبَ سَیِّد الطّائفه ابا القاسم جُنید البَغدادی [3]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

حبیب مغربی، ابونصر زجاج ابویعقوب نهرجوری را دیده بود، برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۲۱، [illegible] کشف المحجوب ص ۱۹۹ تذکرة الاولیاء ج ۲، ص ۴۰۶، نفحات الانس ص ۹۷، لواقح الانوار فی طبقات الاخیار عبدالوهاب شعرانی ص ۱۲۱، سفینة الاولیاء ص ۷۴ خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۶ -

۱- شیخ ابا علی الکاتب المصری

ابوعلی الکاتب المصری از کبار مشایخ مصر است صاحب کرامات ظاهر بود و ابوعثمان مغربی وبرا بزرگ میداشت رک به نفحات الانس ص ۲۲ -

۲- شیخ ابوعلی رود باری احمد بن محمد بن القاسم بن منصور ابوعلی رودباری قدّس سرّه از جوانمردانِ متصوف بود و سرهنگانِ ایشان و از ابناءِ ملوک بود روزی با جُنید دُچار شد و کلامِ جنید در دل وی جای گرفت و اثر تمام کرد بر طریقتِ قوم اقبال نمود در مصر مقیم بوده و درسنه ۳۲۱ هجری / ۹۳۳ م از دنیا برفته، برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۲۶، کشف المحجوب ص ۱۹۸، تذکرة الاولیا ج ۲ ص ۳۸۵، نفحات الانس ص ۲۲۳- لواقح الانوار فی طبقات الاخیار :عبدالوهاب شعرانی ص ۱۰۲، صفة الصفوة ج ۲ ص ۲۵۷، [illegible] ریاض العارفین ص ۶۴ م سفینة الاولیا ص ۷۴، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۳ - لغت نامه دهخدا در ذیل ابوعلی رودباری-

۳- شیخ جُنید بغدادی سیّد الطائفة جُنید بن مُحمّد بغدادی و کنیت

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

وَ هُوَ صَحِبَ الشیخ سرّی السّقطی[۱]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

وی ابو القاسم است و لقب وی قواریری و زجاج و خزازی است اصل او نهاوند و مولد و منشاو او بغداد بوده، خواهرزاده سری سقطی است و از مقتدای اهل تصوّف بود و اکابر ایطایفه است و بوی نسبت کنند و در درستی اعتقاد او اهل حق را شبه نیست و در زُهد و عشق بی نظیر و در طریقت مجتهد، بروز ۲ رجب ۲۹۷ هجری / ۱۳ آوریل ۹۱۰ م رحلت کرده برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۱۸، طبقات الصوفیة : سلمی ص ۱٤۱، تذکرة الاولیا ۲ ص ۵ - نفحات الانس ص ۸، کتاب لواقح الانوار فی طبقات الاخیار : عبدالوهاب شعرانی ص ۸۱ تاریخ گزیده ص ۷۷۳، فجر الواصلین برگ ۲۳ ب تحت کلمه جنید، ابوالقاسم رک به EI کتاب صفة الصفوة ج ۲ ص ۲۳۹ -

۱- سَرّی سقطی ابوالحسن سری بن المغلس السّقطی، خال جنید بود و عالم بجمله علوم اندر تصوّف در انتهای عظیمست و ابتدأ کسی که اندر ترتیب مقامات و بسط احوال خوض کرده بود بیشتر از مشایخ عراق مریدان وی اند و بسال ۲۵۱ هـ ۸٦۵ م از جهان فانی در گذشته برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۹، کشف المحجوب ص ۱۳۷، طبقات الصوفیة سلمی ص ٤۱، تذکرة الاولیا ص ۲/٤، نفحات الانس ص ٤۲، مجالس المؤمنین ص ۲٦٦

( بقیه بر پاورقی صفحه آینده )

وَ هُو صَحب الشّیخ المَعروف الکَرخی[۱]

و هو صحب امام عَلی الرّضا[۲]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

لواقح الانوار فی طبقات الاخیار عبدالوهاب شعرانی ص ۷۳ ، سفینة الاولیاء ص ۳۶ - وفیات الاعیان ابن خلکان ج ۱، ص ۳۱۸ -

۱- شیخ معروف کرخی ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی که بقول قشیری موالی موسی الرضا بوده بردست آنحضرت مسلمان شده، استفاده علوم ظاهری و باطنی از ایشان نموده، باجابت (دعا معروف است، در کشف المحجوب و تذکرة الاولیا وی را مرید داود طای نیز نوشته در بیک سنه ۲۰۰ هجری/ ۸۱۵-۸۱۶ م بحق پیوسته - برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۹ ، طبقات الصوفیة سلمی ص ۷٤ ببعد، تذکرة الاولیا ج ۱ ص ۲۷۸ صفة الصفوة ج ۲ ص ۲۳۹ ، لواقح الانوار فی طبقات الاخیار ص ۷۱ ، مجالس المؤمنین ص ۲۶۶ تاریخ گزیده ص ۷۶۶ ، سفینة الاولیا ص ۳۵ -

۲- امام علی رضا

حضرت علی بن موسی رضا که در طوس خراسان در ماه صفر ۲۰۳ هجری در سن ۵۵ سالگی مسموما" شهید گردید، دوران حیات و زندگانی امام هشتم بسه قسمت میشود

دوره اول: زندگانی زمان پدرش موسی بن جعفر و دورهٔ قبل از امامت است و تا سال ۱۸۳ هجری -

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

وَهُوَ صَحب اَبَاهُ مُوسى اَلْكَاظِم[1]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

دوره دوم: زندگانی امامت آنحضرت در مدینه بوده، پس از پدر بزرگوارش مرجع امام و علماء مسلمین بوده، آنجا از دانش و مکارم اخلاقی آنحضرت بهره مند میشدند -

دوره سوم: آن دوره ایست که مامون ولایتعهدی شد و بخراسان مسافرت فرمود و مقام ولایت داشت تا سال ۲۰۳ هجری ۸۱۸-۸۱۹ م جهان را درود گفته

ایشان رساله ذهبیه برای مامون نگاشت و یکی دیگر آثار کتابی معروف بنام فقه رضا است،

برای تفصیل رک به تاریخ زندگانی امام رضا، مجموعه زندگانی چهارده معصوم ج ۲ ص ٤١٩ ببعد، الائمة الاثنا عشر ص ۹۸، جلاء العیون ۳۳۵، دفیات الاعیان ابن خلکان ج ۱ ص ۳٤۸ - و هم [illegible] تحت اسم علی رضا -

۱- امام موسی کاظم

حضرت امام ابوابراهیم موسی بن جعفر المشهور موسی الکاظم که در علم و زهد از [illegible] تمام معاصر بیش و برتر و بالاتر بود، زندگانی حضرت موسی بن جعفر را باید بدو قسمت کرد -

یک قسمت آن دوره ای بود که در مدینه میزیست از سال۱۲۸ هجری که متولد شد تا شوال ۱۵۹ هجری ژون ۷٤۵ م که از حجاز

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

وَ هُوَ صَحبَ اَباهُ[۱] جعفر الصّادق[۲]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

ببغداد تبعید گردید ، ده سال دوره مهدی میباشد که آغاز مهاجرت و زندگانی شدن امام موسی کاظم است

قسمت دوم: ۲۵ سال آخر است که با مهدی و هارون معاصر است حبس و تبعید و زجر و تهدید و مسمومیت منجر گردید، بسال ۱۸۳ هـ ۷۹۹ = ۸۰۰ م از دنیا برفته و بنزد یک مذهب امامیه بشابه علت سم سندی بن شاهک مسموم گردید، برای تفصیل رک به مجموعه زندگانی چهارده معصوم ج ۲ ص ۲۳۱ ، خاندان پیغامبر ص ۲۴۳ جلاء العیون ص ۳۲۳ الائمة الاثناعشر ص ۹۳ دائره معارف کابل در ذیل کلمه کاظم

۱- ل امام ( بجای اباه )-

۲- امام جعفر صادق حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق از بزرگانِ اهل بیت و ساداتِ علویِ خاندان رسالت است، او دارای عبادت وافر و اذکار او دامنه دار و پارسائی و تقوی روشن بود، مذهبِ جعفریه از ایشان شیوع یافته در سنّ ۷۱ سالگی بتاریخ ۲۵ شوال ۱۴۸ هجری ۱۵ ژون ۷۶۵ م بجهانِ باقی شتافت بعقیده امامیه بوسیله سمِ انگور بفرمان منصور مسموم گردید، برای تفصیل رک به حلیة الاولیا ج ۳ ص ۱۹۲ ، مجموعه زندگانی چهارده معصوم ج ۲ ص ۲۴۷ الائمة الاثناعشر ص ۸۵، خاندان پیغامبر ص ۲۸۱، المسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸ تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۱۰۳، تاریخ گزیده ص ۲۰۵ -

وَ هُوَ صَحِبَ اَبَاهُ مُحَمَّد البَاقِرْ[۱]

وَ هُوَ صَحِبَ اَبَاهُ عليازين العَابِدِين[۲]

---

۱- ل : الباقی ( بجای الباقر ) -

امام محمد باقر : ابو جعفر امام مُحَمّدبن‌علی بن حسین لقب باقر داشت زیرا او علم و دانش را شکافت و از بسط و نشرِ معارفِ دین باید گفت که افتتاحِ دانشگاهِ تشیع و علومِ اسلامی از منبعِ وجود این امام سر چشمه گرفت و در سال ۱۱٤ هجری/ ۷۳۲ - ۷۳۳ م جهانِ فانی را درود گفته بحق پیوست و به بعضی روایات بسم بفرمانِ هشام بن عبدالملک مروانی مسموم شد ،

برای تفصیل رک به حلیۃ الاولیا ج ۳ ص ۱۸۰، الائمة الاثناعشر ص ۸۱، جلاء العیون ص ۳۰۸، خاندان پیغامبر ص ۲۳۲- تاریخ گزیده ص ۲۰٤ -

۲- حضرت علی زین العابدین : علی بن الحسین، زین‌العابدین، سیّد الساجدین دارای محاسنِ ذات و مکارمِ صفات و وفورِ دانش و بزرگواری کثرت و طاعت و مقامِ تقوی و پرهیزگاری و اشاعه جود و سخاوت افاضه لطف و مرحمت بوده، کنیه اش ابوالحسن، ابو مُحَمَّد وغیره است، زندگانی وی بدوقسمت میشود :

یک قسمت در زمان پدر تا شهادت واقعه عاشوره، قسمتِ دیگر از عاشوره تا آخر عمر اول با کمال آرامش و عزت و سرور و نشاط مفاخر علمی و شرفی خود را بروز میداد، ولی بعد فاجعه شهادت پدرش همواره

(بقیه بقیه بر پا ورقی صفحه آینده )

وَ هُوَ صَحِبَ اَبَاهُ الحسینِ الشَّهیدَ[۱] (آ، برگ ۱۰ ب)

وَ هُوَ صَحِبَ اَبَاهُ اَسَدُاللّٰهِ الغَالِبِ[۲] عَلِی ابنِ ابی طالِب کَرَّمَ اللّٰهُ تَعالی وَجْهَهُ[۳]

وَ هُوَ صَحِبَ سَیِّدِالمُرسَلِینَ وَ رَسُولِ رَبِّ العالَمِینَ مُحَمَّد عَلَیهِ وَ عَلَیهِم

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

در حزن و الم و گریه همیشه شاهدِ آن خاطراتِ مُولمه بود که بسال ۹٤ هجری/ ۷۱۲ - ۷۱۳ م از این جهانِ فانی بعالم باقی انتقال بنمو فرمود و بعضی روایات مسموماً شهید گردید - رک به حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۳، جلاءالعیون ص ۳۰٤، الائمة الاثناعشر ص ۷۵ تاریخ گزیده ص ۲۰٤ ہ وفیات الاعیان ج۲ ص ۳٤۷

۱- ابوعبدالله سبط رسول الله که بمیدان کربلا شهید گردید بسال ٦۱ هجری ۱۰ اکتبر ٦۸۰ میلادی که شخصیت وی احتیاج بمعرفی کردن ندارد - برای تفصیل رک به الائمة الاثناعشر ص ۷۲ ، خاندان پیغمبر ص ۲۰٦، جلاء العیون ص ۲٤۵، صفة الصفوة ج۱ ص ۳۳۱- تهذیب التهذیب ج۲ ص ۳۵٦ -

آ : امیر المومنین حسین شهید -

۲- فقط ب : ندارد -

۳- آ، ب : کلمه تعالی را ندارد ، در آ " کرم الله تعالی وجهه " ننوشته امیرالمومنین علی بن ابی طالب در هجری ٤۰ رمضان واخویه ٦٦۱ م ۲ ابن ملجم شهید گردید - خاندان پیغمبر ص ۱۰۳، جلاء العیون ص ۱۱۹ ، الائمة الاثناعشر ص ٤٦ صفة الصفوة ج۱ ص ۱٤٤

آ : حضرت مصطفی -

السّلام وَ افضلِ الصَّلَوَاتِ وَ اکملِ التّحیّاتِ وَ عَلَی جمیعِ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِنَات ـ

---

۱- ل، ن: علیهم افضل ( بجای علیه و علیهم السلام و افضل ) -

همین شجره روحانیه در شجره طالقانی ( رساله نوریه برگ ۱۵۹ الف ب) نظم شده است و در رساله کشف الحقایق همدانی : برگ ۲۳۳ الف نوشته نشده، ولی در رساله فتحیه همدانی ( برگ ۱۷۱ الف، ب ) و در رساله داودیه ۲۲۵ الف ( برگ ۲۰۰ الف، ب ) از معروف کرخی بحضرت علی این طور منتهی میشود و او از شیخ معروف کرخی ( متوفی ۲۰۱ ه / ۸۱۶-۸۱۷ م ) و او از داود طایی ( متوفی ۱۶۵ هجری / ۷۸۱ - ۷۸۲ م ) و او از حبیب عجمی ( متوفی ۱۵۶ هجری / ۷۷۲ - ۷۷۳ م ) و او از حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هجری / ۷۲۸ - ۷۲۹ م ) و او از ابرار سید اخیار امیر المومنین علی بن ابیطالب و او از حضرت سید المرسلین-

و در رساله فریدون بن احمد ~~سپهسالار~~ سپهسالار ص ۹ از احمد غزالی تا حضرت علی همین سلسله روحانیه نوشته ـ

فرد[1]

هرکرا ساقی[2] لطفش آب داد

حیّ[3] شود در زمرهٔ اهلِ وداد

حضرت سیادت فرمود قدّسَ اللّٰهُ[4] سِرّه که خالِ من یک مردِ[5] عالم مُتقی[6] را محافظت می نمود تا من ازوی فایده گیرم و چون در سنِّ دوازده رسیدم[7] و در حالِ استاد مُتقی حضر (لَ)[8] کردم[9] دیدم که در خلوتخانه میرود[10] و در صَباح و رَواح سر می جهانید، از

---

۱- بَ: نظم ، لَ: بیت ، ن ندارد -

۲- لَ ، نَ: دایه

۳- مفهوم از این آیه کریمه است مِنَ الْماءِ کُلَّ شیئٍ حیٍّ: قرآن مجید: ۲۱ (سورة الانبیاء): ۳۱ - ٤- آ ، بَ ، لَ کلمه "اللّٰه" را ندارد -

۵- لَ ، نَ ندارد - ٦- مرد متقی شیخ اخی ابوالبرکات تقی الدین علی دوستی سمنانی متوفی ۷۳٤ هجری که وی از اصحاب شیخ رکن الدین علاءِ الدوله است و در صحبت وی بوده رک به ملفوظاتِ سمنانی نسخه خطی متعلق بکتبخه دارالعلوم اسلامیه ، پشاور برگ ١٤ الف ، مستورات برگ ۳٤۹ الف ، نفحات الانس ص ٥١٤ مجالس المؤمنین ص ۲۹۸ ، حبیب السیر ص ۸۷ ، نزهة الخواطر ص ۸۸ ریاض العارفین ص ۱۷۹ ، خزینة الاصفیا ج ۱ ص ۲۹ -

۷- لَ: پس دوازده سالگی - ۸- لَ: برگ ۷ ب -

۹- آ: کرده ام ۱۰- لَ، در صباح وساسر می جهانید-

و یکی[1] پرسیدم که حال چیست؟

جواب داد که ذکر[2] میگوییم.

بارِ دیگر پرسیدم که ذکر را بسر جهانیدن احتیاج است[3]؟

در جواب[4] گفت که آری مرا شیخ محمود مَزْدَقانی قَدَّسَ اللّٰه سِرَّه چنین تعلیم داده است.

پس از استاد التماس نمودم[5] که مرا نیز این[6] ذکر تعلیم بده، اجابت کرد[7] و چون سه روز با او در ذکر موافقت نمودم[8]، ناگاه

---

١- ب، ل: او.

٢- والذکر فیه هو التخلص من الغفلة و النسیان بدوام حضور القلب مع الحق رک به السبط المجید صفی احمد ص ١٥ - و سید علی همدانی گفته توحید را ظاهر یست و باطنی صورتی و معنی دلِ انسان محلِ معانی باطنی و زبان ترجمانِ صورت ظاهر و باطنِ آن معرفت و ظاهر آن ذکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه است بدان که ذکرِ مختار نزدیکِ اربابِ بصیرت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه است زیرا که قطعِ منازل ابعاد بخطواتِ نفی و اثبات میسر میشود ... و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترقی در ساحاتِ منازل و مقامات سرعت اثر این کلمه نداشت. رک به رساله ذکریه، نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیه بزرگ (٢٧٩ ب - ٢٨٧ الف)، نسخه مطبوعه تهران ص ٦٠ ببعد.

٣- آ: احتیاجست، ل، ن: چه احتیاج است.

٤: ل، ن - ندارد، برای شیخ محمود مزدقانی رک به فوق ص ٥٠. ٥- ب، ل: کردم.

٦- آ: آن. ٧- ب، ل: نمود. ٨- ل: موافقت سعی کردم.

مرا غیبتی[1] بحصول موصول گشت و جمال جهان آرای حضرت مصطفی را[2] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم بدیدم بر بام بلندی[3] و چون ( آ: برگ ۱۱ الف) خواستم تا در آن[4] مقام بروم، مصطفی[5] فرمود که[6] فرزند تو (ب)[7] خواهی درین مقام آمدن، بنزدیک شیخ محمود مَزْدَقانی برو تا ترا درین مقام بیارد[8].

و چون بصحبت شریف شیخ مشرّف گشتم[9]، فرمود: یا سید[10] اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من در خدمت[11] از سر قدم می باید که در خدمت تقصیر کنند[14] و اگر از برای خادمی آمدی، کفش این غلام سازم[12] که سرپدان[13]/سیاه که * اوست کنّاس خانقاه[15] پیش او باید نهاد تا

---

۱- الغیبة: فالغیبة غیبة القلب عن علم ما یجری من احوال الخلق لاشتغال الخلق لاشتغال الحس بما ورد علیه قد یغیب عن احساسه بنفسه برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۳۷، منازل السائرین ص ۲۱۸، ۲۱۹ کشف المحجوب ص ۳۱۹، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۴۳ -

۲- آ: ندارد

۳- آ: بلند

۴- ل: که تابدان -

۵- ل: حضرت مصطفی

۷- ب: برگ ۱۰ الف -

۶- ل، ت: که ای -

۸- ل: بدین مقام آورد -

۹- ل: شدم -

۱۰- ل: که ای سید -

۱۱- ل، ت: خدمت تو

۱۲- ل، ت. سازم -

۱۳- (ت): مرابدان -

۱۴- آ: کنم ( بجای کنند )

۱۵- ب. که او کناس خانقاه است - ل: که کناس خانقاه است.

بمقصود برسی[1] که رسمِ طلبِ شرک هستی باشد، لا جرم زود بصورتِ[2] ادب قیام نمودم و قبول کردم و بعده[3] بشیخ[4] بیعت کردم و ملازمِ خانقاه می بودم[5] -

---

۱- آ: که عکاس خانقاه است - ۱: ب: بروی

۲: آ: بمقصود -                    ۳- ل بعد ازان

۴- شیخ : للشیخ الکامل ... ثلاث مراتب من الشرف فهی علامته الظاهرة علیه (احدها) القیام بظاهر الشریعة المحمدیة من الاحکام و الامتثال الاوامر النواهی فتجلی بسلطان الواحدیة و ظهر له ثمرة کان الله و لا شی معه ( والثالث ) رسم الولایة المطلقة بشهود ان جمیع التقیدات فنات فی حضرة الاطلاق ... الجامع بین الشریعة والحقیقة وهی الولایة - البسط المجید ص ٤٠ - نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج۲ ص ۷۳۵ -

۵: آ : شدم -

در رساله مستورات برگ ۳۸٤ ب چنین آمده :

جناب سیادت بزبان حال چنین طور تقریر کردند که چون در سنِ دوازده بودم شبی در خواب دیدم حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم برکوهکی مع اصحاب نشسته اند خواستم که پیش جدِّ بزرگوار در رو آیم، خرد بالی نبود، هر تگ و دو کردم، ولی جمعیت (؟) بالا رفتن نیافتم و دل تنگ شده فریاد کردم که یا جدّ بزرگوار مارا پیشِ خود برسان، چند

(ادامه وارد بر صفحه آینده)

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

آنسرور کاینات بزبان مبارک (۲۴۹ الف) بدان تقریر فرمودند که یا وَلَدی تُرجِع الی مَقدم ابُوالمَعالی شرّف الدین مَحمُود مَزْدَقانی، چون بیدار شدم مُتذکر بودم که از خال خود بپرسم که شرّف الدین محمود مَزدقانی کیست؟ از روی حجاب ازوی نتوانستم بپرسید، چون بمکتب رسیدم در حال استاد مفتی خود را منتظر کردم، دیدم که در خلوت رفته سر سوی پشتان راست می جنباند، ناگاه ما را غیرتی بحصول آمد، باز آن جناب بزرگوار را دیدم که جمیع مرسل و با تمام ملایک مقرب شدند، در حال رفتم و پای مبارک را بوسیدم گفتم یا هادی اینا" لله و یا سر چشمه نبوت و یا قریشی نسب و یا هاشمی مطلب مارا پیش خود بپرسان، در جواب گفتند که از استاد بپرس پس چون با هوش آمدم، کار (...) استاد رفتم و گفتم (۲۴۹ ب) یا معلم وقتی که از شاگردان در خلوت میشوی در آنجا رفته چکار میکنی، استاد گفت هنوز تو خورد سالی در بعمر سن این مطلب هیچکس نمی فهمد دلتنگ شده؛ گفتم که مرا در همین وقت پیغمبر مبارک خود فرمود که از استاد بپرس در حال استاد را غشی بظهور پیوست صحبتی که قصر دیده بود او نیز مشاهده کرد چون بحال خود باز آمد گفت یا سید ذکر میگفتم و گفتم ذکر را بسر جنبانیدن احتیاج است، گفت که مرا شیخ چنین تعلیم کرده است ... گفتم اگر مهربانی باشد مارا نیز (برگ ۲۵۰ الف) در خدمت شریف ایشان (شیخ محمود مزد قانی) برسان استاد اسرار گرفت پیش شیخ برد، حضرت شیخ شیخ چون مرا دید تعظیم

(ادامه وارد بر پا ورقی صفحه آینده)

نظم مِن اسراره[1]

راحت ار خواهی بیا با دردِ او همراز شو

دولت ار جوئی[2] برو در عشقِ او جانباز شو

ساز راهِ عشق سر بازی و بیدخانی بُوَد

گر سر این راه داری در پی این ساز شو (لَ)[3]

بیرش و جان چند ارزی چون هنرِی ارزنی

صَعوه[4] با ارزن گذار و پیرورش شهباز شو

(آ: برگ ۱۱ ب) تابکی همچون زنان این راه و[5] رسم و رنگ و بوی

راهِ رندان گیر و با صاحب دلان د مساز شو

چون ز غم تا چند باشی بستهٔ مردار تن (بَ)[6]

در هوای سرِّ[7] جان یک لحظه در پرواز شو

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کرد فرمود که سید کجا تشریف آوردید گفتم که بخدمت آمدم ... گفت ... اگر بمخدومی ما آمدی هر چه فرمان باشد بکنم و اگر بطلب در خانقاه ما آمدی کفش این غلام سیاه که کفش‌کن خانقاه است پیش او باید گذاشت ـ

۱- بَ، تَ: نظم، لَ: شعر (بجای نظم من اسراره) محتملا از اسراره چهل اسرار جناب همدانی مراد است ـ

۲- بَ، تَ خواهی (بجای جوئی) ۳- ل برگ ۸ الف ـ

۴- صعوه بفتح اول و ثالث است کوچک فارسی سنگانه و هندی پِدولا ـ (فرهنگ آنندراج)

۵- فقط تَ: ندارد ـ ۶- بَ: برگ ۱۱ الف ـ ۷: بَ، لَ، تَ: سر (بجای سر) آنندراج)ع (سنه S. Hain)

جان و تن بنده ست[١] کفر و دین حجاب اندر رهش

جمله را بر هم زن و با عشق هم آواز شو

باز اوج کبریائی ساخته اندر دام کام[٢]

دام و دانه برد رو خُرم بحضرت باز شو

گر همای قاف قربی[٣] بال همت برگشای[٤]

در فضای لامکان با قُدسیان انباز شو[٥]

قفل این در شد عنایت و کلید آن نیاز[٦]

گر نیازی داری اینجا[٧] بر سر سر نیاز شو

و تا یکسال ذکر گفتم و حضور[٨] می یافتم، روزی نزدیک[٩]

---

١- آ: بنده است - این بیت جان و تن بندست را لَ ندارد -

٢- آ: دام و کام - ٣- بَ قُرب (بجای قربی) -

٤- لَ، نَ برگشا - ٥- نَ: ندارد -

٦- آ: نیازی -

٧- بَ، نَ: آنجا-

این غزل از چهل اسرار همدانی گرفته شده، رک به چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا برگ ١٨٨ ب چهل اسرار چهل طبع اوشسر ص ٦ - آتشکدهٔ وحدت ص ٣٨٢ ببعد -

٨- لَ، نَ: می گفتم -

٩- مراد از حضور دل (حضور) بود بدلالت یقین تا حکم عینی گردد، برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ٢٣٩ ببعد الرسالة القشیریة ص ٣ اصطلاحات الصوفیة، همدانی برگ ٣ ٢ الف، ~~کشاف فی اصطلاحات الفنون~~ ص

شیخ آمدم و التماس کردم که مرا کنکاس فرماید و کنکاس را در خلوت من ذکر گفتن فرماید، شیخ فرمود که کنّاس هُنرز خانقاه پاک می سازد و تو نفس خود را پاک می توانی ساخت، برو در خلوت و همت بلند دار تا بر آید کار[1] إن شاء الله اللطیف المختار[2] -

لا جرم چون بدو همت کامله[3] شیخ در خلوت رفتم و بذکر مشغول شدم[4] اندک اندک حضور پیدا شدن (ن)[5] آغاز کرد و بعد ازان[6] ( آ: برگ ۱۲ الف ) در حضور مستغرق شدم چنانک طاقت شنودن ذکر نماند، پس شیخ فرمود که[7] کسی بنزدیک سید ذکر

---

۱- ل: تا کار بر آید     ۲- ب، ل، ن: کلمه "مختار" را ندارد -

۳- ن: نامه -     ٤- ل: شدم تا -

۵- ن: برگ ۹٤ ب     ۶- ب، ن: از بعد آن -

۷- ل: که باید

رساله مستورات برگ ۳۵۰ الف مدتی خدمت صوفیان خانقاه کردم، روزی پیش شیخ برفتم و گفتم: یا مولا (برگ ۳۵۰ ب) مارا حکم شود که جرز خانقاه پاک میکنم تا شکست نفس بهم رسید، فرمودند که هنوز نفس خود را تو پاک نتوانی کرد تا جرز خانقاه چه رسد، غمگین شده بدر رفتم، چندگاه بذکر مشغول شدم، اندک اندک حضوری پیدا شدن آغاز نمود،

(بقیه بر با ورقی صفحه آینده)

بلند نگوید *خوت[1] انزعاق روح است ـ

و مدت سه (پ)[2] ماه مرا در زنجیر داشتند[3] تا جرم طعام بازار دادند تا *وجود آرام[4] گرفت ـ

فرد[5] ـ

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

*** روزی حضرت شیخ بزبان مبارک فرمود که باشد اگر حالا مشتاقی مُجرز خانقاه پاک کن، چون بشنیدم شاد شدم، ... چند کلاغی برای بیت الخلا حضرت شیخ میگذاشتم، از جبین خود مات کرده پاک // میکردم، شده شده پوست و گوشت از جبین دور شد، استخوان منظر آمد، اما در زیر کلاه میگذاشتم، روزی حضرت شیخ از بهارت خود داشت، گفت که یا سیّد این قدر رنج (۳۵۲ الف) بر جان خود جایز نگرد گفتند اگر می خواهی آب طهارت درویشان آورده باشد تا جرم مدتی در آن خدمت بودم ـ

۱- پ: روحست، ل ندارد ـ ۲- پ، /// برگ ۱۱ ب ـ

۳- پ، ل در زنجیر داشتند، ت: در زنجیر کرده ـ

۴ ل: بعد ازان وجد ـ

۵: ل بیت ـ

۱- برای این سماع فب رساله مستورات (برگ ۳۵۱ ب) : و در هر هفته دوبار سماع در خانقاه می کردم، آن قدر غالب شد که مارا زنجیر کردند، شش ماه طعام بازار دادند، اندک اندک بهوش آمدم، شیخ بار ها باهل خانقاه تکرار میکرد که پیش سید هیچکس ذکر بلند نگوید که خوت آن انزعاق روحست ـ

گر بیابی شغلی از در مردی روزی
زان شغل عمارت و چالاک و مسلمان گردی [1]

و با این همه شریعت در وقتِ سماع[2] صحنِ خانقاه را بسر رقص میکردم و در هر هفته دوبار سماع می بود و این فقیر از جناب

---

۱ :

۲- سماع : قال بعضهم السماع لطف غذاءِ الارواح لاهل المعرفة و الاستماع بحضورِ القلب و ادراک الفهم و ازالة الوهم ( کتاب اللمع ۲۷۱ بعد و سید علی هُجویری گفته هر که سماع را انکار کند، کلّی شریعت را انکار کرده باشد ( ص ۵۲۹ ) گروهی گفتند سماع آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت سماع محال باشد، ... و گروهی گفتند : سماع آلت حضور ست از آنچ محبت کلیت خواهند تا کل محبّ بمحبوب مستغرق شود، وی اندر غایب بود ... (ص ۵۳۰ ) ... بدانکه هر یکی را از ایشان در سماع مرتبتی است، ذوق بر آن مقدار رتبت ایشان باشد چنانک تایب را هر چه شود و را مدد حسرت و ندامت شود و مشتاق را مایه شوق و رویت و موحن را تاکیدِ یقین و مرید را تحقیقِ بیان و محبّ را باعثِ انقطاعِ علایق و فقیر را اساسِ نومیدی از کلّ و مثال اصلِ سماع همچون آفتابست کی بر همه چیزها برافتد و هر چیزی را بمقدارِ مراتب آن چیز ازان ذوق و مشرب باشد، یکی را می سوزد و یکی را می فروزد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد و این جمله طوایف کی گفتم اندر تحقیق آن بر سه مرتبه اند یکی : مبتدیان، دیگر (ص ۵۳۱ ) : متوسطان و سه دیگر:

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده )

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

کاملان (ص ۵٤۵) و تا قوت سماع پیدا نماید، شرط باشد که اعوان مبالغت کنند، چون قوت گرفت، شرط باشد کی آن را از خود دفع کنی ... (ص ۵٤٦) من کی علی بن عثمان الجلابی ام دوستتر دارم که مبتدیان را بسماعها نگذارند (تلخیص از کشف المحجوب ص ۵۲۸ ببعد) ابن عربی گفته: السماع من الحق هو مقامات من السالکین و هو منزل عظیم الغمة و هو منازل القلب (مواقع النجوم ص ۷۸) و خود سید علی همدانی در باره سماع گوید این دردیست بی دوا و ریشی است بی و هم و سوزیست بی آتش ... و این امریست که در شرح و بیان دور است و این اوست که جان و عقل از بیان او مقهور است (رسالهٔ مستورات تفصیل برگ ۳۹۹ الف ببعد) برای بزرگ به کتاب اللمع ۲۶، کشف المحجوب ص ۳۲۸ ببعد احیاء العلوم ج ۲ ص ۲۶۶، مکاشفة القلوب، غزالی ص ۱۹۵، کیمیای سعادت ۳۷۰، اردو ترجمهٔ عوارف المعارف ص ۲۲۵، مواقع النجوم ابن عربی ص ۸، ۱۶ رسالهٔ مستورات برگ ۳۹۹ الف ببعد - کلمات قصار بابا طاهر فی السماع والذکر ص ۸۸ - عوارف المعارف (۱۰۷ ب ببعد) کشاف فی اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۶۷۵

۱- الارادة جمرة من نار المحبة فی القلوب مقتضیة الاجابة و دواعی الحقیقة (اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۷) و هی الاجابة لدواعی الحقیقة (منازل السائرین ص ۱۱۷) مطالبة القلب غذاء الروح من طیب النفس (التعریفات جرجانی ص ۲) حقیقت ارادت آنست که ارادت تو در ارادت او گم شود و یک ذره از ارادت تو باقی نبود، خود

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

سماع نباشد از وی هیچ کاری برنیاید[۱] ـ

و شش سال در خانهٔ خلوت بودم که[۲] هرگز بر زبان[۳] سخنِ دروغ[۴] نرفت و چون از وظیفهٔ صباح فراغت حاصل آمدی بیل زدن فرمودندی[۵] (ل)[۶] در غیر ایام اربعین ـ

ای دوست بدان که[۷] در ایامِ عزلت دوامِ عبادت شرط است[۸] تا در بعضی[۹] اوقات اگر قرآن[۱۰] خواهد یا در فضای خالی رود

---

(بقیه از صفحه گذشته)

پرست باشی، تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود ـ و هر که به سمتِ اهلِ ارادت موسوم بود جز حق در دو کون مراد مرادی دیگر ندارد (اصطلاحات الصوفیه همدانی ۲۷۳ الف * مقامات الصوفیه، همدانی ۲۸۳ الف رساله ذکریه همدانی ص ۵۹) ارادت * ثمرهٔ معرفت و مفتاحِ ولایت سالکاست ظهورِ صبحِ سعادت طالبانست (رساله ذکریه همدانی ص ۵۸) و نیز رک به الفتوحات المکیه ج ۲ ص ۵۲۱، کشاف فی اصطلاحات الفنون ۱۴۰/ص ۵۵۲ * نفائس الفنون فی عرائس العیون برگ ۱۴۷ ب

۱- ل: کار نباید ن کاری نباید ـ ۲- ن: ندارد ـ

۳- ن: بزبان من

۴- ب، ل: ندارد ـ

۵- ن: فرمودی ـ

۶- ل: برگ ۸ ب

۷- ل ندارد

۸- ب: شرطست ـ

۹- ن: بعضی از اوقات ـ

۱۰- ل: از قرآن.

یا خواب[1] بصحبتِ خصره روا باشد امّا در ایام خلوت اینها را ترک باید کردن[2] و بذکرِ دایم اشتغال باید شود[3] (آ: برگ ۱۲ ب) الّاصلوات فرض و سنتِ رواتب و امّا نمازِ چاشت و تهجّد بقدرِ حضور گزارد و اگر حضورش نباشد بر دورکعتِ حقیقه[4] اقتصار[5] کند و بذکر مأخوذ از شیخ مشغول شود که ذکرِ اطع باشد -

حضرت سیادت فرمود قَدَّسَ اللّٰه رُوحه وَ زَادَلَنا فتوحه[6] -

که بعد از[7] شش سال از خانه خلوت بصحبت اخی علی دوستی قَدِّسَ سرّه مأمور آمدم ولکن[8] در ایامِ اربعین بهمدان می رفتم زیرا که بخانقاهِ وسیع و مشرفِ بدیع که در همدان است[9] اجتماعِ فقرا می بود در ایامِ اربعین در هر سالی یک بار -

و در خدمت صحبتِ شریف اخی چون از وظیفه صبَاح فراغ حاصل آمدی اگر کاری بودی که درو مصلحت دینی یا دنیاوی بودی، اشتغال می بود والّا فرمودی که

---

۱- آ، ق: در خواب رود - ۲- ق: کردنی -

۳- ب: باید شودن، آ: کردن، ق: شودن -

٤ - آ: حقیقت - ۵- آ: اختصار -

۶- آ: قدس سره فرمود - ۷- آ از پس -

۸- آ ولیکن- ۹- آ همداست -

۱۰- آ: ندارد -

درویشان این سنگ ها را در آن موضع جمع آرند.

و باز فرمودی که در موضع دیگر برند، همچنین موضع بموضع[1] می برند تا روزی گستاخی نمودم و سؤال کردم که در نقل سنگ ها فایده چیست؟ فلا جرم خدمت شیخ علی دوستی با وجود آنکه این درویش را چنان تعظیم نمودی[2] که حضرت شیخ علاء الدّوله قَدَّسَ اللّه تعظیم می نموده است، سر خدمت اخی دوستی را[3] غیرت شد و کفش از پای مبارک بیرون آورد و بر قفای من زد چنانکه نعل[4] کفش در گوشت من نشست و حالی گویا آواز کفش و[4] خوشی آن در گوش من می رسد[5] و بعده فرمود که (آ)[6]

فایده آنست که کفار ملوس در زمرهٔ اهل اسلام در آیند.

بیت[7]

آنجا که منتهای کمال ارادت است

چندانکه[8] جور بیش محبت زیادت است

و بعد از دو سال خدمت اخی فرمود که یا سیّد ترا

---

۱- ت: در مواضع کثیره. ۲- آ: کردی.

۳- ت: را در (بجای را). ٤- آ: گوشت من، ن کلمه "من" را ندارد

۵- ت: حالی گویا خوشی آن آواز کفش در گوش بگوش من می رسد.

٦- آ: برگ ۹ الف. ۷- ت ندارد.

۸- آ هرچند.

بصحبتِ برادرم باز رفتن باید و چون دَه[۱] روزی شوقت شدید در انتظارِ امر جازم خدمتِ اخی شدم، در وقتِ معتاد که چاشت بود از خلوت بیرون نیامد، درویشان التماس نمودند که در خلوتِ اخی باید در آمدن[۲]، اجابت کردم و در آمدم، دیدم که خدلت اخی[۳] بجانب اثبات ذکر سر مبارک بر زانو نهاده است و رحلت کرده، پس اِسْتِرْجاع[۴] گفتم و بیرون آمدم و خبر کردم[۵] و بعد از دفن به سه روز باشارتِ اخی باز بصحبتِ شیخ آمدم -

حضرت سیادت فرمودند قَدَّسَ اللّهُ (نَ)[۶] روحه و زاد کلّ یوم فتوحه[۷] که هزار (بَ)[۸] و چهار ولی را *قَدَّسَ اللّهُ اَسرار هم دریافته ام[۹] اما چهار صد ازین اولیا را در یک مجلس در صغر سنّ دریافته ام و سببِ

---

۱- لَ ندارد - ۲- لَ شمارا در خلوت باید در آمدن،

۳- لَ ندارد نَ در خدمت اخی باید در آمد

۴- استرجاع: انّالله و انّا الیه راجعون گفتن در وقت مصیبت، (لغت نامه دهخدا) -

۵- در ل ندارد -

این عبارت " حضرت سیادت فرمود قدّس الله روحه و زادلها فتوحه که بعد از شش سال ... بصحبت شیخ باز آمدم از آ، ب افتاده و از روی ل، ن نوشته شده -

۶: نَ برگ ۹٤ ب - ۸: بَ : ۱۲الف

۷: لَ: جناب سیادت فرمود روح الله روحه، نَ: حضرت سیادت روحه و زاد کل یوم فتوحه فرمود - ۹: بَ دریافته ام قدس الله اسرار هم -

آن[۱] اجتماع این بود که پادشاه دیار مارا داعیهٔ سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد و با وزراء مشورت (کرد) وزرای نیک رای[۲] گفتند که[۱] بی سببی طلب[۳] اکابر دین مصلحت نباشد[٤]، بلکه مدرسه و خانقاهی بنا باید فرمودن* و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن[۵] ـ

پادشاه را بغایت خوش آمد و آن[۶] بنا امر کرد چون آن بنا تمام شد[۸] علماء فقرای خراسان و عراق را[۹] طلب نمود از برای اجلاس ـ۱۰ـ والدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضر آوردند هم در آن مجمع الاکابر ـ

پس چهار صد محقق بر دست راست پادشاه بنشستند علمای نامدار بسیار (آ: برگ ۱۳ الف) بر دست چپ پادشاه بنشستند و والدم دست من (ل)[۱۱] بگرفت و فاتحه التماس نمود و جمع سادات و علماء و فقرای مجلس از برای من فاتحه بخواندند، پس دیگر بار[۱۳] التماس کرد که باید کد

---

۱- ت: ندارد ـ ۲- ل: با وزراء نیک رای ـ

۳- آ: بیاض، ب: محو شده ٤- ب هست ـ

۵- ت ندارد ۶- ل: و بر آن ـ

۷- ت: امرا ۸- ب ندارد ـ

۹- ل: شد، سادات و علما و فقرای عراق و خراسان را (بجای شد، علماء و فقرا)
ت: شد، بعد از اتمام آن بنا التماس نمود ـ

۱۰- ل: و مرا با خود در آن مجمع اکابر حاضر آوردند ـ

۱۱- ل: برگ ۹ ب - ۱۲- آ، ب ندارد ۱۳- ل: باره ـ

هر یک از فقرای مجلس از برای این فرزند حدیثی فرمایند تا از راه تبرّک سماع[1] نماید، لا جرم اول شیخ[2] علاءِ الدّوله سمنانی بر من حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین نشاپوری[3] پس چهار صد بیست حدیث با سعادات[4] فواتح (ب)[5] بهم بمن رسید در آن مجمع[6] الا کابر -

---

۱- آ: استماع -

۲- آ، ق: خدمت شیخ - برای شیخ علاو الد سمنانی رک به پا ورقی ص ۲۶

۳- آ، ب: کلمه "نشاپوری" را ندارد

۴: برای خواجه قطب الدین نشاپوری رک به پا ورقی ص ۱۱۳

۵۴- آ: سعادت - ۵- ب برگ ۱۲ ب

۶- ل مجلس

در رساله استاد اوراد فتحیه عن احد من المریدین ( برگ ۱۷۷ الف) نوشته است که این اجتماع اولیا در فرمان سلطان ابو سعید بظهور آمد - تاریخ ادبیات ایران براون ج ۳، ص ۵۱۰، تاریخ وصاف ص ۶۲۰ سلطان ابو سعید بهادر خان بن الجائتو سلطان بن ارغون خان بن آباقا خان ( ۷۱۷ - ۷۳۶ براون هجری / ۱۳۱ - ۱۳۳۵ میلادی ) تاریخ گزیده ص ۶۰۱ تاریخ ادبیات ایران ج ۳ ص ۵۱۰، تاریخ وصاف ص ۶۲۰ -

شاه ولی الله محدث دهلوی در رساله [illegible] انتباه فی سلاسل اولیاء ص ۱۲۵ اسم آن فرمانروا محمد خدا بنده نوشته ( ۷۱۷ هجری ۱۳۱۷ م ) ولی گر آن اجتماع بسال ۷۱۷ هجری در آن زمان علی همدانی هنوز بشکل از سه چهار تا سال بیشتر نبود و محال است که در آن سن برای ارشاد طالبان بوی اجازه داده باشند و بنا برین

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

نظم[1]

هنگام[2] اندر شکم باشد سعید     چون بیاید دم بدم گردد مزید

هر زمانش لطف دیگرگون بود[3]     باد لطفش دایما خوش[4] می وزید

مرد حق گر بیند اورا بیشکی     ور بد بیند چون[5] بیضش بر گزید

و اهل مجلس خواجه[6] قطب الدین نیشاپوری[7] را التماس نمودند که بر منبر برآید و افاضات دینی نثار کند، اجابت کرد و درمیان آن[8] نثار چند کرت[9] بر زبان مبارکش جاری میشد[10] که "خضر" و چون از منبر نزول فرمود[11] خدمت شیخ علاء الدوله التماس نمود که باید که خواجه خضر گفته شود که بتعظیم نزدیک تراست زیرا که هر بار که خضر گفته میشود[12] من شرمنده میشدم[13] بنابر آنکه

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

رساله اسناد رجحان دارد بگفته‌ی شاه ولی الله و نیز برای نفس اجتماع

قب رساله مستورات (برگ ۳۶۰ ب) و نفحات الانس مجالس المؤمنین ص ۳۱۱

نزهة الخواطر ج ۲ ص ۸۸ -

۱- آ: شعر در آ نظم بعد از مصرعه اولی (هنگام اندر ... الخ نوشته شده

۲- آ: نیک بخت -     ۳- آ، ت: رسد -

۴- آ، آ چون، ن خود (بجای خوش) ۵- آ، ت. که -

۶- آ خدمت خواجه     ۷- ت ل ندارد -

۸- ت ندارد     ۹- آ. نوبت -

۱۰- آ: می گشت -     ۱۱- آ. کرد -

۱۲ آ، ب، ت. میشد -     ۱۳ آ، ت: میشدم

(آ: برگ ۱۳ ب) حضرت خواجهٔ[1] درین مجلس حاضر و مستمع بودند، خواجه قطب الدین اجابت فرمود[2]۔

نظم[3]

ادب تا جیست از نورِ الهی  بنه بر سر برو هر جا که خواهی

حضرت سیادت فرمودند قدّس الله سرّه[4]

که سی و سه ولی از اکابر این اولیا قدّس الله أسرارهم مرا * بارشادِ غربای[5] دیارِ طلبِ حق قدیم جلّ جلاله اجازت کردند[6] ولیکن با وجود آن اجازات[7] ملتفت آن اشتغال[8] نبودم تا بخدمتِ بزرگی رسیدم، فرزند خود را با مقراض[9] بنزدیک من آورد و التماس نمود که (لَ[10]) این فرزند را بمریدی قبول باید کرد[11]، در اجابت (بَ[12]) درنگی رفت، بدان سبب که[13] باسفار اشتغال داشتم و چون مرید قبول کرده می[14] شد، می بایست نشستن[15] و ارشاد کردن۔

لا جرم آن بزرگ در غضب شد و فرمود أجرت بِسَ[16] قطّاع الطریق

---

۱- لَ حضرت بخواجه خضر - ن حضرت خدمت خواجه۔

۲- آ، ب، ن فرمودند۔  ۳- لَ بیت۔

٤- لَ فرمود قدس سره، ن فرمود۔ ۵- ب بسی

۶- آ، ب ندارد۔  ۷- لَ فرموده اند، ب کرده اند۔

۸- بَ، لَ، نَ اجازت - در ن کلمه "آن" هم حذف شده۔

۹- آ، اشغال۔  ۱۰- نَ مقراضی، در ل نهوشته۔

۱۱- لَ برگ ۱۰ الف۔  ۱۲- لَ کس، ن باید کردن - ن که می-

۱۳- بَ برگ ۱۳ الف۔  ۱٤- لَ می کردی۔

۱۵- لَ نشست۔  ۱۶- بَ ندارد

الضرامبلی" پس عذر درنگ خواستم و قبول کردم و آن بزرگ مرا فرمود که با سَید زجهار سوال شوبـ[٤]طریقت بمرا[1] قبول کنی، خواه مقیم شو * و خواه مسافر باش[2] و* من تا اکنون آن وحمت را نگاه میدارم[3] و* خواهم نگاه داشت بضرورت[4] ـ

---

۱ـ آ: ندارد ـ

۲ـ ق: ندارد ـ

۳ـ ل: من تا اکنون آن وصیت بجای می آورم و آن وصیت را نگاه میدارم ـ

٤ ل: نگاه خواهم داشت ـ

و حضرت سیادت قدس الله سره[1] اسماء عظام و القاب[2] (آ: ۱۴ الف)
جسام آبادانرا[3] که مُظهر بوده اند بخطِ مبارکش از برای مقبلانِ سرادقاتِ[4]
معارفِ[5] ایشان ثبت نموده[6] است وهذا تعداد هم

(۱) شیخ محمود مزدقانی[7]

(۲) شیخ اخی[8] علی دوستی

---

آ: ۱۴الف ، ب: ۱۳ب ، ل: ۱۰الف ، ق: ۹۵الف

۱- ل: ندارد ۲- ل: اظهار

۳- ل، ق: ندارد ۴: ب، ق: سرادق

۵- ل: معارف - ۶- ق: فرموده -

۷- ل: رجوع شود باوراق بالا - آ: مزدقانی.

۸- کلمه "اخی" و شیخ " از اسما در آ حذف است -

اخی اخی لفظیست متداول گشته میان خلق و ارباب طریقت این لفظ را بسه معنی توضیح داده اند

اول : عام ، دوم: خاص ، سوم : اخص -

مرتبه اول: آنکه اسمِ اخی در لغت معنی برادر است و عامه مردم برادر کسی را دانند که از یک مادر و پدر بو باشند -

مرتبه دوم : خواصِ مومنان اند و علمای دین که بقوتِ علم و نورِ ایمان از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بحکم إِنَّ الْمُؤمِنُون اخوة همه مومنان را برادر خوانند -

مرتبه سوم : اصطلاحی و آن میانِ اربابِ قلوب و اهلِ تحقیق است که این طایفه این اسم را اطلاق میکنند بر مقاماتِ سالکان و جزویت

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

(۳) اخی محمّد حافظ

(٤) اخی محسن[1]

(۵) اخی حسین

(٦) شیخ جبرئیل کردی[2]

(۷) شیخ خالد[3]

(۸) شیخ ابوبکر طوسی

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

از فقر و چون مشایخِ طریقت یکی را از اصحابِ خود که استعداد وی در پیودن (؟) مناهجِ طریقت نوعی از کمالات یافته باشد و انوارِ اسرارِ حقایق بر جانِ او تافته خواهند که وی را خلیفه خود سازند وی را خلقی تمام پوشانند که عبارت از این خرقه است و چون اربابِ فتوت یکی را از اصحاب که متصف بود بکرم و سخاوت و عفت و امانت و حلم و تواضع و تقوی او را " اخی " خوانند ـ رک به رساله فتوتیه علی همدانی ـ برگ ۲۵٤ الف، نیز El تحت کلمه فتوت "اخی" ج ۱ جزو ٦ ص ۲۲۳ ـ

۱- حافظ محمد، محسن ترکستانی در مستورات برگ ۳۵۳ الف ضمنا از ایشان ذکر آمده ـ ق: حافظ محسن (بجای اخی محمد حافظ، اخی محسن).

۲- آ، ب، ل: الکردی مستورات برگ ۳۵٦ الف جبرئیل بن عمر یوسف الکردی علامه تزویجی درباره شیخ نوشته شرح حال این شخص در هیچ جا نیافتم ولی در حدود سنه ۷۱۰ کما بیش بخو قدرتقی درحیات بوده است ـ و درکتاب منتخب المختار نوشته که وی بسال هفتصد و بیست و سه در گذشت رک به شذالازار فی حط الاوزار عن زور المزار ـ ص ۱۱۱، ۲۰ ع ۳ ـ

۳- خالد ... مستورات برگ ۳۵٦ الف ضمنا مذکور شده ـ

(۹) شیخ نظام الدین غوری[1]

(۱۰) شیخ شرف الدین دَرگزینی[2]

(۱۱) شیخ انصرالدین[3]

(۱۲) شیخ نجم الدین همدانی[4]

(۱۳) شیخ محی الدین لنکاهی[5]

(۱ ) شیخ محمد اَذکانی[6]

(۱۵) شیخ محمد مرشدی[3]

(۱۶) شیخ عبدالله مَنطری[7]

---

۱- رساله ستورات ایضاً برگ ۳۵۲ الف ۳۶۹ ب ای رفیق سبب اجازت و ارشاد شیخ برهان الدین ساغرجی شیخ جبریل کردی و شیخ نظام الدین غوری خراسانی و شیخ ابوبکر طوسی و شیخ خالد رالتانی از آنجناب پرسیدند که چه بود؟ بزبان مبارک فرمودند که ایشان هر کدام پیش از مولود من روح مارا دیده اند -

۲- آ: در گزی ( منسوب به در گزین ناحیته بین همدان و زنجان معجم البلدان ج ۰۲ ص ۵۶۸ ، نفحات الانس ص ۶۲۱ نیز مذکور شده -

۳- معلوم نشد کیست

۴- ایضا

۵- ل محی الدین لنکاهی، ن: لنکای - معلوم نشد کیست.

۶- شیخ نجم الدین محمد بن محمد الاذکانی الاسفرائنی - نفحات الانس ص ۵۱۰، شهر مشهور مجالس المؤمنین ۲۱۰ رک به اوراق بعد

۷- منطری منسوب به منطره، من اعمال الیمن یقال لها سو منطر معجم البلدان ج ٤ ص ۵۶۳ و نیز رک به تاریخ گزیده ص ۹۶ - معلوم نشد کیست -

(١٧) شیخ علی مصری[1]

(١٨) شیخ مراد اکرپدوزی[2]

(١٩) شیخ عمر بزکاشی[3]

(٢٠) شیخ عبدالله سفالی

(٢١) شیخ ابوبکر ابوخربه[5]

(٢٢) شیخ بهاء الدین (ب)[6] تکندی[7]

(٢٣) شیخ عزالدین ختائی[7] ۔

(٢٤) شیخ برهان الدین ساغرجی[8]

---

١- اخی علی مصری شیخی بوده است در ملکِ شام و روم و در صحبت شیخ علاء الدوله بقفاسی بوده (ملفوظات سمنانی برگ ٧ الف) نفحات الانس ص ٥١٠ - مستورات ٣٥٣ الف ۔

٢- آ کر پدوزی اکرپدوزی منسوب به اگر پدوزه رک به معجم البلدان ج ١ ص ٣٤٢، رحلهٔ ابن بطوطه ص ٢٦٦ علی یزدی ج ٢ ص ٨٥ معلوم نشد کیست

٣- ل : بزکاشی . معلوم نشد کیست

٤- سفال: من قری الصن و قد نسب الیها بعض اهل العلم۔ معجم البلدان طبع بیروت ج ٣، ص ٢٢٤- معلوم نشد کیست.

٥- آ: ابوحرب ۔ ٧- آ فقندی تکندی منسوب به قم ۔

٦ ب: برگ ١٣ ب ۔ ٧: معلوم نشد کیست.

٧- ل: ساغرجی رساله مستورات ٣٥٦ الف ساغرج در ترکستان، شامی ص ١٤٦ از قرای سغد سمرقند، علامه قزوینی در پا ورقی کتاب ...

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

(۲۵) شیخ مشرف الدین منیری [1]

(۲۶) شیخ رضی الدین اوچی [2]

(۲۷) شیخ سعید جَشی [3]

(۲۸) شیخ زین الدین مُحَمّد المغربی [4]

(۲۹) شیخ عوض صلات [5]

(۳۰) شیخ ابوالقاسم تمطوی [6]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

الازار نوشته است شیخ برهان الدین غریب که ملوک قدوم اورا (بفارس) با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند ... یکی از مشاهیر قرن هشتم و یکی از کبار ائمهٔ عصر خود بوده که بسائرین اجازه ارشاد و وعظ و تذکیر میداده است ... و بگفته ابن بطوطه ج ۲ ص٤٤ پادشاه هند (سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق شاه) چهل هزار دینار سرخ برای او فرستاد - رک به کتاب شدّ الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار ص ۱۲۳، ٤٩۹ رحلهٔ ابن بطوطه ج ۲، ص ٤٤ - و نیز ریاض الاولیاء (برگ ۱۱۰) Ivanow (704) Vol II P. 468.

آ، ب ندارد، آ: ~~[illegible]~~ ت: منیری.

۱- شرف الدین احمد منیری متوفی ۸۲۷ هجری، رک به انوار اصفیا ص ۲۸۳

آ، ب ندارد آ: رضیا الدین اوچی

۲- رضی الدین علی لالا متوفی ٦٤۲ هجری رک به نسخه قلمی ریاض الاولیا برگ ۱۰۹ Ivanow, Vol II P. 468 خزینة الاصفیا ج ۱ ص ۱۱۵ -

۳- برای شیخ سعید جشی رک به اوراق ما بعد - ٤: معلوم نشد کیست.

۵- آ، ب ندارد - معلوم نشد کیست.

٦- آ تمطوی، آ: محصوی - معلوم نشد کیست.

(۳۱) شیخ عبدالرحمن مجذوب[۱]

(۳۲) شیخ مُحَمَّد محمود مجذوب[۲]

(۳۳) شیخ حسین بن مسلم[۳]

حَفَّ اللّٰهُ اللّطِیف بِجَال الفیض الْاَقْدَس عَلَیٰ[۴] اَرْوَاحهم وَ اَدَامَ (ل)[۵] لَنَا الْاِسْتِفَاضَة مِنْ نَفَحَات اَنْفَاسهم وَ تَفْتَرَحُ[۶] كَمَا فَرِحَتْ لَنَا أَرْوَاحهم بِاُشْبَاحهم[۸]

---

۱- معلوم نشد کیست ـ

۲- ل: ندارد ـ معلوم نشد کیست ـ

۳- ب: حسین بن المسلم، ل: شیخ حسن ابن مسلم، معلوم نشد کیست ـ

۴ ـ آ، ب: الی ـ

۵- ل: برگ ۱۰ ب ـ

۶- ب: و تطرح، ل، ن: فتفرح بنه ـ

۷ ـ ب: فرحت ـ

۸- ل، ن: مع اشباحهم ـ

حضرت سیادت فرمود قَدَّسَ اللّٰهُ[۱] سِرَّه و اظهرلنا[۲] بِرَّه که خدمت شیخ محمود مزدقانی قُدِّسَ[۳] سِرّه حضرتِ عظیم بود در خلق[۴] بحق تا روزی گربه هیب خود خورد[۵] و بیرجادت هر روز صبر کرد بلکه[۶] هیب درویشی را نیز بخورد، خدمت شیخ (آ: برگ ۱۴ ب) با او عتاب کردند[۷]، پس گربه غایب شد و[۸] باز حاضر آمد و بچه ای در دهان گرفته، خدمت[۹] شیخ فرمودند[۱۰] که گربه هدهدوار جواب عتاب گفت[۱۱]ـ

و هم درین حال گربه بچه خود را در دهان انداخت و زود سر بقدم[۱۲] شیخ نهاد پس از حاضران مجلس برخاست بسی فریاد[۱۳]ـ

و هم در صحبت شیخ بسی صاحبدلان پدید[۱۴] آمدند که در هر کس نظر میکردند او را[۱۵] صفا عظیم حاصل می آمد و خدمت مجرّد می بودند[۱۶] و همچنان مجرّد از دنیا با آنحضرت (ب)[۱۷] رفتند[۱۸] مرا هیچ عزم جزم بود در موافقت با شیخ ولیکن[۱۹] اهل ا________________

---

۱- آ، ل ندارد ـ
۲- ل اظهرلنا بِرّه ننوشته ن اظهر
۳- ل: قدس الله روحه ـ
۴- ن: خلوت ـ
۵- ل: بخورد ـ
۶- ل ندارد ـ
۷- ل، ن کرد ـ
۸- آ، ل، ن ننوشته ـ
۹- ل: ندارد ـ
۱۰- ل، ن: فرمود ـ
۱۱- برای قصه هدهد رک به قرآن مجید ۲۷ (سورة النمل) ۲۰-۲۳ کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۷، ص ۲۰۳ - مثنوی مولانا روم ج ۱ ص ۳۵-
۱۲- ل، ن بر قدم ـ
۱۳- ن فریاد از حاضران مجلس برخاست ـ
۱۴- ل پیدا
۱۵- آ، ب، ن ندارد ـ
۱۶- ل، ن: می بود ـ
۱۷- ب برگ ۱۴ الف ـ
۱۸- ل، ن: رفت ـ
۱۹- ل، ن: ولیکن ـ

دیار با کراه[1] در تشویش ازدواج انداختند بسابقهٔ قضا و قدر[2] ـ

شعر[3]

"جَرَی قَلَمُ القَضَاءِ بِمَا یَکُون

فَسَّانِ التَّحرُّک وَالسُّکُون" [4]

و خدمتِ شیخ علی دوستی قَدَّسَ اللهُ سِرَّهٗ[5] چنان صافی بود که طاقت جز یک ذکر نداشت زیرا که در آخرِ اثبات[6] از یک ذکر غیبت کردی و خدمتش بحر مواج در اسرار و دایم الْبَسط بود[7] تا روزی[8] از شیخ علاءِ الدوله سؤال کرده شد که

---

۱- اکراه : فی اللغة عبارة عن حمل انسان علی امر یکرهه و قیل امرلا یده طبعا او شرعا رک به کتاب الکشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ، ص ۱۲۸۱ ـ

۲- مستورات برگ ۳۱۹ الف ـ

بحکم آن بزرگوار (شیخ محمد اذکانی) چون در سنِ چهل رسیدم متاهل شدم ـ

۳- آ ، ق ندارد ـ

٤ ـ احیاء العلوم ج ، ص ۲۳۵ و لقد احسن الشاعر حیث یقول ...

۵- آ ، ق : اخی ؟؟ علی دوستی ا اخی علی دوستی یکی از اصحاب سید علاء الدوله سمنا بوده رک به اوراق فوق ـ

۶- اثبات امور اخلاص مرضیه و اعمال حسنه و اثبات ربوبیت
قب کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۱۷۲

۷- آ ، ق : بود در اسرار و دائم البسط ـ

۸- آ ، ب : روز ـ

۹- برای شیخ علاءِ الدوله رک به اوراق فوق ص ۲۶

خدمت اخی دایم البسط[1] چراست ـ

جواب فرمود که از برای آنکه حق تعالی او را از لطف آفریده است[2] ـ

و در اوان[4] دیگر سؤال کرده شد که

در حق اخی (آ: برگ ۱۵ الف) محبت بلا غایتست[5] و حال آنکه اخی را اربعینی که بگذرد چند واقعه[6] می باشد و شیخ محمد دهستانی[7] را در[8] هر روز چندین واقعه دست میدهد[9] جواب[10] فرمود که (آ) "

---

۱- برای بسط رک به اوراق بعد ـ
۲- لطف: هو الفضل الذی یقرّب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصیة ... و لطف در اصطلاح صوفیه بمعنی تربیت معشوقست عاشق را بر رفق و مواسات اوتا قوت و تاب آن جمال او را بکمال حاصل آید ـ رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۱۲۹۹ ـ
۳- آ، ق آفرید ـ ٤- آ: اواخی ۵- آ، ق: بلاغت است ـ
۶- واقعه احوالی که در خواب دیده میشود و حادثه زمانه و سختی جنگ و قیامت و خواب و کار و حال و در اصطلاح متصوفه واقعه آنچه فرود آید بدل از عالم غیب بهر طریق که باشد خواه لطف خواه قهر (فرهنگ آنندراج) اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حال اتفاق افتد که از (ص ۱۳٤) محسوسات غائب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود چنانکه نائم را در حالت نوم و متصوفه آنرا واقعه خوانند (مصباح الهدایة ص ۱۳۳، ۱۳٤) نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۱٤۸۸ ـ
۷- دهستانی این درویش را عجب حالی بود بمقامی رسید و از ان مقام در می گذشت (ملفوظات شیخ سمنانی برگ ۱۱ ب) کسی او را خفته ندید و با کسی نگفته و از هیچ آفریده دوانه طلبیده، القصه در آن مقام نا خوردن بماند تا شش سال (نفحات الانس ص ۵۱٤) و ضمناً در مستورات ازوی ذکر شده (برگ ۳۵۳ الف) ـ ۸- ق: ندارد ـ
۹- آ: می باشد ـ ۱۰- ق: ندارد- ۱۱- آ: برگ ۱۱ الف ـ

علی[1] دوستی را در هر مقامی شوکت می بخشند تا تحقیقِ مقامات کند و سالکان را ارشاد نماید و محمّد دهستانی از برای خود (ت)[2] می دود[3] -

و حضرت[4] شیخ بزرگ او را دوصده خواندی[5] و در وقت دیگر فرمود که علی[6] دوستی از محبوبانست تا اگر هرروز او هزار نفس را قتل[7] کند در روزِ (ب)[8] محشر او[9] مسئول نباشد و محمّد دهستانی از محبّانست تا *اگر او[10] ادبی را ترک کند مسئول باشد -

فرد[11]
گر بحد رسیده ای خونِ پدر حلال دان ورنه حرام باشدت شیرِ حلال مادری[12]

و بین اصحاب مشهورست که شیخ علاءِ الدوله قدّس سرّه[14] بکمال مقام افرادی[13]

---

۱- آ: ندارد - ۳- آ: می رود - ت: برگ ۹۵ ب -
۴- ت: خدمت - ۵- ت نام کردی - ۶، ت: اخی علی -
۷- آ: تا او اگر هر روزی (بجای تا اگر هرروز) - ۸: ب: برگ ۱٤ب
۹- آ، ب، ل: ندارد، ت برگ ۹۶ ب -
۱۰- آ: او اگر - ۱۱- آ نظم، ل: بیت، ت: ندارد -
۱۲- ب: مادرک، ت: مادران -
۱۴- فقط ت: قدس الله -
۱۳- افرادی از افراد در اصطلاح سالکان افراد سه تن اند که به تجلی فرد به بواسطهٔ حسن متابعتِ حضرت رسالت پناه صلعم متحقق شده اند و از غایتِ کمال که ایشان را خارج از دائرهٔ قطب الا قطاب اند (فرهنگ آنندراج) و نیز ب اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۹، اصطلاحات الصوفیه احمد ص ٤ -) افراد آنها باشند که
(بقیه بر یا ورقی صفحهٔ آینده)

روزی[۱] آستانه خلوت اخی را تقبیل[۲] داد، خادم سوال کرد که

شیخا درین تواضع سرّی باشد التماس آنست[۳] که مارا محرم آن

سِر بگردانی[۴،۵] حضرت شیخ جواب داد[۵] که

علی دوستی مارا مریدی و شاگردیست که صد هزار[۶] شیخ و

استاد را شیخ و استاد است[۷] - و بعضُ الصُّوفیّه کثّرَهُم اللّه تعالی[۸] معروفست

که حضرت قطبُ[۹] قُدِّسَ سِرّه ( آ: برگ ۱۵ ب ) در هر سالی یکبار[۱۰] بزیارت اخی

علی[۱۱] دوستی آمدی و وقت بودی که شیخ علاءِ الدوله را دران صحبت اجازت

نبودی -

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

بر قلب علی کرم الله وجهه ~~باشد~~ باشد و اینها تعداد هست - رک به

کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۱۰۷، و چون غوث شرقی کند افراد

گردد - رک به کتاب مزبور ج ۳ ص ۱۱۲۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در

ذیل کلمه ابدال -

۱- آ، ب، ندارد - ۲- ل: بوسه (بجای تقبیل) -

۳- آ: آنکه (بجای آنست که ) ۴- ب، ن گردانی، ل سازی -

۵- آ: دادند، ل فرمود - ۶- ل شیخ و استادست -

۷- ن ندارد ۸- آ، ط ندارد -

۹- ابوالفضل خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری معلوم ظاهری و احوال باطنی موصوف و معروف بوده و بصحبت شیخ رکن‌الدین علاء الدوله و شیخ صفی الدین اردبیلی وشیخ صدرالدین در گزنجی رسیده است متوفی سنه ۷٤۰ هجری (نفحات الانس ص ۷٦۱ ) و در حدیث شاگرد صدرالدین قونوی است (مجالس المؤمنین ص ۲۸۳ ) -

۱۰- آ یکباره ۱۱- ل ندارد -

و این فقیر از خدمت خواجه عبدالله[1] رحمة الله علیه[2] شنود[3] که فرمود که من از خدمت شیخ یحیی از والد بزرگوارم[4] شنودم[5] که گفت که[6] مرا با شیخ صفی الدین[7] و شیخ علاء الدوله[8] عقیده چندان نبود که شیخ من یحیی عبدالرزاق کاشی[9] اعتراضات نوشته بودند، اما شبی در خواب

---

۱- عبدالله بن رکن الدین شیرازی که معاصر سید علی همدانی بوده (مستورات ۳۶۹ ب) و نیز در مثنوی انیس العارفین از وی ذکر شده رک به تاریخ ادبیات ایران براون ج ۳، ص ۴۸۴ -

۲- آ، ب ندارد - ۳- آ، ب شنودم -

۴- ب والد بزرگوار، آ ب والد بزرگوارم -

۵- ب شنیدم - ۶- آ، ب، ب، ندارد -

۷- شیخ صفی الدین قطب الآفاق سلطان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی قدس الله سره که جد اعلی سلسله صفویان بود از ارباب اخلاص و اعزاز چون ابن البزاز ذکره خوارق عادات ایشان را چنانکه باید بسطی داده اند و آن تالیف نفیس را صفوة الصفا نام نهاده، بسال هفتصد و سی و پنج هجری درگذشته برای تفصیل رک به مجالس المؤمنین ص ۲۷۴، تاریخ گزیده ۲۹۳ - ریاض العارفین ص ۱۶۴، براون ج ۳، ص ۴۸۳ قاموس الاعلام ج ٤ ص ۲۹۶۱ -

۸: رک به ورق ۲۶

۹- شیخ عبدالرزاق کاشی شیخ العارف الکاشف عبدالرزاق کاشی قدس سره جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی و ویرا مصنفات بسیار است چون تفسیر تاویلات، کتاب اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم و

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

دیدم که حضرت[1] مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم در بستانی[2] بود و من در آن بوستان خواستم (ب[3]) تا در آیم[4] شیخ صفی الدین چوبی بر یک[5] طرف در[6] گرفته بود و شیخ علاءِ الدوله چوبی دیگر بر یک طرف در گرفته بود[7] و مرا مانع شدند از در آمدن تو بر مصطفی صلّی اللّه علیه و سلّم[8]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

شرح منازل السائرین وغیر آن رسائل - مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است و با شیخ علاء الدوله سمنانی معاصر بوده و میان ایشان در قبول وحدت وجود مخالفات و مباحثات غایبانه واقع شده در باب آن با یکدیگر مکتوبات ها نوشته اند و بسر حاشی که شیخ علاءِ الدوله در طی وجود در کتاب عروة ذکر کرده اعتراض نموده و آن مکتوبات در نفحات الانس ص ۵۲۲ درج است، بسال ۷۳۰ هجری جهان را درود گفته رک به نفحات الانس ص ۵۵۷، مجالس المومنین ص ۲۸٤، خزینة الاصفیا ج ۱، ص ۳۷۵ -

۱- آ، ن ندارد - ۲- ل، ن سمنانی

۳- ب ۱۵ الف -

٤- ب و من در آن بوستان آمدم تا درآیم، ل، ن و من بر در این بوستان آمدم -

۵- ن: یک - ۶- ل چوبی بر طرفی دیگر ن: چوبی دیگر بیک طرف دیگر -

۷- ل ندارد (کلمه گرفته بود را) ن فقط کلمه " بود نوشته -

۸- ل: در آمدن در آن تو بوستان -

پس[1] شروع نمودم (لَ)[2] شیخ صفی الدین طرف خود را گذاشت[3] و[4] در آمدم و[5] مصطفی م را دیدم که برقالی بالای[6] کت[7] نشسته بود، سلام گفتم، روی مبارک از من بگردانید و گفت که تو نداستی؟ که صفی الدین و علاءِ الدوله از دربانانِ من[8] باشند ؟ ، گفتم : یا رسول اللّه توبه کردم ، حضرت[9] مصطفی م تبسم نمود و روی مبارک بسوی من گردانید و فرمود (آ: برگ ۱۶ الف) که[10] دیگر چنین نکنی، گفتم یا رسول اللّه نکنم[11] و چون بیرون آمدم شیخ علاء الدوله نیز طرف خود را بگذاشت ـ

و در وقتِ انتباه مسافرت اختیار کردم از برای زیارت[12]، خدمت خواجه شیخ صفی الدین را اول زیارت کردم و چون بزیارت شیخ علاء الدوله آمدم معلوم شد که حضرت قطب[13] را امروز دعوت باشد زیرا که وقتِ زیارت بود، پس نمیر [illegible]

---

۱- آ: ندارد ـ ۲- لَ: برگ ۱۱ ب ـ

۳- لَ، نَ: ندارد ٤ ـ آ، بَ، لَ نوشته ـ

۵- لَ: بربالای، نَ: برقالی بر بالای ـ

۶- آ: تحت این کلمه ابریشم نوشته ـ

۷ ـ لَ، نَ ندارد ـ ۸- بَ، لَ، ما ـ

۹- آ، بَ، نَ نوشته ـ ۱۰- آ: ندارد ـ

۱۱- لَ: دیگر نکنم ـ ۱۲- آ، بَ: از برای زیارت چون ـ

۱۳- مراد از قطب، قطب الدین یحیی نیشابوری میباشد رک به ص ۱۱۳ ـ

گرفتم که از بقیهٔ طعامِ قطب باید که بمن برسد، ناگاه خادم پیر دو طبق نانهای سفید آورد و بر یک طبق ازان دو طبق بر بالای نانهای سفید پاره ای[1] با پاره ای نان درشت نهاده بود، آن طبق را[2] پیش من نهاد، پس من (بَ)[3] دانستم که آن پارهٔ نانِ درشت از بقیهٔ طعامِ قطب است، آن نان پاره را[4] از برای تبرّک نگاه داشتم[5] ـ

و در وقتِ صحبت پیشِ شیخ کتابی دیدم[6] گفتم: درین کتابی دیدن اجازت باشد؟ شیخ فرمود[8] که باشد، چون نظر کردم، دانستم که در معانِ توحید[9] است، باصطلاحِ صوفیه گفتم: "شیخا چگونه است که کتاب[13] فصوص[10] نقلی[11] از عربی دارد (تَ)[12] و ردّ می کنند و این کتاب[14] نقلِ عربی ندارد و صحتِ شریعتِ شیخ[15] است و بِلا رَیب مقبولست ـ

شیخ تبسّم کرد و مرا دعاءِ خیر گفت و فرمود که (آ: برگ ۱۶ ب)

---

۱- آ، بَ این عبارت "آورد ... سفید پاره" را ندارد ـ

۲- آ: ندارد ـ    ۳- بَ برگ ۱۵ الف ـ

۴- آ: پاره نان را ـ    ۵- آ: میداشتم ـ

۶- آ: بدیدم ـ    ۷- تَ: هست ـ

۸- آ، بَ: ندارد ـ

۹- بَ توجیه التوحید فی عبارة العلماء اعتقاد وحدانیة تعالی و عندالصوفیة معرفة وحدانیة کتاب کشاف فی اصطلاحات الفنون ج۲، ص۱۴۲۹

۱۰- فصوص الحکم از صوفی شهیر محی الدین ابن عربی، متوفی ۶۳۸ هجری / ۱۲۴۰ م نفحات الانس ص ۶۳۳ )ـ    ۱۱- تَ: نقل ( بجای نقلی )ـ ۱۲- تَ ۹۶ الف

۱۳- آ: عبارت از "فصوص نقلی... و این کتاب، را ندارد ـ ۱۴- آ: و این کتاب ـ

۱۵- آ: شما ـ

شاگرد چنین باید وَإِلَّا فَلَا و در حالتِ[1] وداع شیخ مرا در کنار گرفت و در گوش من گفت بَلَغَک[2]، دانستم که اشارت کرد که

از بقیه طعام قلب بتو[3] رسید -

و اگر کسی از[4] برای جماعتی دعوت ساختی شیخ علی دوستی اصحاب را ناخوانده در آن دعوت حاضر آوردی، هر اگر شدّتِ حاجت داشتندی بطعام وقت بودی که صاحبِ دعوت بر بام گیر بخشی و اخی خود بان نهادی و بر آمدی و گفتی که

این را فلان بخدار و آن را فلان و او را ... فلان و طعام حاضر آور، اجابت کردی (ب)[5] و صاحب دعوت را چنان[6] راضی ساختی که شکرانه قبول دعوت نیز بیاوردی بخدمت اخی -

و خدمت اخی هر سال هزار جوی[7] پالیز[8] بکشتی بدستِ[9] مبارکِ خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی بدستِ خود بمردم دادی -

---

۱- ن: حال - آ
۲- بمعنی بالغ است (المنجد)، ب: بلغا -
۳- ل ندارد، آ: برگ ۱۲ ولف
۴- ن. ندارد -
۵- ب: برگ ۱۶ الف -
۶- ن: چنان چنان -
۷: جوی و جوئبار (فرهنگ آنندراج) -
۸- در اصل بمعنی مطلق باغ و کشت زار، فالیز معرب آن و در عرف عام بر خربزه زار و امثال آن اطلاق کنند (فرهنگ آنند راج) -
۹- ب: بدست مبارک خود بکشتی -

و خدمت شیخ سعید جشی[1] که صوفیان آن بزرگوار را ابوسعید[2] گویند در هر زمان بصورتِ[3] دیگر دیده شدی و با هر زائری یکبار صحبت داشتی فَتَسَب و اگر خادم در یک روز بکرّات[4] در آمدی، شیخ را در هر کرت[5] بصورتِ دیگر دیدی تا در بعضی از اسفار با خادمی (آ: بزرگ ۱۷ الفتح از خدّامِ شیخ ملاقات حاصل آمد[6] از من پرسید که شیخ[7] در کدام صورت[8] دیده شد؟ گفتم تو با اختلافِ[9] صُوَرِ شیخ اطلاع داری؟ گفت: آری، مدتی شیخ را خدمت کرده ام و بصُوَرِ[10] مختلفة[11] دیده ـ

فرد[12]

رنگِ عارف رنگِ معروفست و بس[13]

رنگِ معروفی نه پیش است و نه پس

و در اوایلِ صحبت از شیخ شنوده شد که فرمود[14] یا سعید وقتی که آمنة[15] را بعبدالله می دادند، من در مکه

---

۱- آ: سعید جشی رضی الله عنه ـ ۲- آ، ن: او بجای ابو ـ

۳- آ: بصورتی ـ ۴ ـ آ، ب، ن: کرات ـ

۵- آ: نوبت ـ ۶- آ: شد ـ

۷- آ، ب، آ، ن شیخ را ۸- آ: صورت کدام ـ

۹- آ: بر اختلاف ۱۰- آ: در صور ـ

۱۱- آ: مختلف ـ ۱۲- آ: نظم ب: بیت ـ

۱۳- آ، ب، ن: و پس ـ ۱۴- آ: فرمود که ـ

۱۵- آ: ایضه ـ آمنه بنت وَهب بن عَبد مناف بن زُهرة القرشی و عبدالله

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

بودم[1] و چون از صحبتِ شیخ بیرون آمدم از اکابرِ آن دیار پرسیدم که سنِّ شیخ چند باشد فرمودند[2] که

از آبا و اجدادِ خود شنودیم[3] که شیخ سعید حبشی[4] عمر طویل (ب)[5] دارد اما ندانم که چند سال بود[6] ـ

فرد[7]

من بقا دارم بقا دارم بقا

بی بقا ها از لقا دارم لقا[8]

پس خدمتِ خواجه بزرگوار از حضرتِ سیادت القاب نمود که[9] حساب (آ)[10] باید کردن[11] که از زمانِ ولادتِ حضرت مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وسلّم[12] تا اکنون چند سالست[13] و بعد از التفاتِ خاطر حضرت سیادت فرمود که

باید که هشتصد و سی سال باشد از زمانِ ولادتِ حضرت مصطفی

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

بن عبدالمطلب مادر و پدر حضور خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم هستند رک به ، دائره معارف اردو تحت هر دواسم

١- آ ندارد ـ

٢- آ گفتند ـ

٣- آ، ب ما از (بجای از) ـ

٤- ب: شنیدیم ـ

٥- آ برگ ١٦ ب ـ

٦- ب ندارد ـ

٧- آ بیت، ب ندارد ـ

٨- معلوم نشد از کیست

٩- آ: ندارد ـ

١٠- آ برگ ١٢ ب ـ

١١- آ کرد ـ

١٢- آ: ندارد ـ

١٣- آ: چند ست ـ

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ تا اکنون[۱] -

و این حکایت در بدخشان بود در حجره مسجدی که تاج الملکات زبده ترکان که خواهر (آ: برگ ۱۲ ب) شاه بهاءِ الدین بود، از برای زبده

---

۱- رسالهٔ مستورات: برگ ۳۵۵ الف روزی از شیخ معمر پرسیدند (جناب سیادت که با حضرت سنّ مبارک چند باشد، فرمودند که قیاس کن که در زمانِ مهترِ عالم هفتصد و بیست و دو سال بودم الحال تا اینجا حساب کن که چه قدر گذشته باشد، چون آنجناب سیادت حساب کرد سالها بسیار در مدد قلم و جمله یک هزار و چهار صد و سی و پنج سال شد و آنجناب متحیّر ماندند و گفت که یا شیخ در زمانِ آخرین است شنیدم که اینقدر سنّ می باشد، ترا از چه سبب دادند، فرمود که از برای بقای تو چنانچه مهتر عالم فرموده است

ور من نبودی علی بودی جای من

ور او نبود پس علی علای من

وحاجی ابومحی الدین درباره سعید حبشی گفته بدانکه بعضی از متاخرین این شیخ ابوسعید معمر حبشی را از مشایخِ جناب سیادت مآب نوشته اند و او را از اصحابه رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ شمرده اند ولیکن این سخن نزدِ اهلِ تحقیق ثابت نیست - زیرا جمهور محدثین اتفاق کرده اند برین که جمیع صحابه کرام تا صد سال از انتقال خیر الانام علیه الصلوة والسلام وفات یافته اند و کسانیکه بعد از صد سال دعوی صحابیت کرده اند مثل رَتن هندی و معمر حبشی و سرباتک و جابر بن عبدالله و جبیر بن حارث و ربیع بن محمود و قیس بن تمیم ... همه از کذابان بوده اند ... و از بزرگترین دلائل ساطعه صدق محدثین آنکه جناب حضرت سیدالسادات قُدِّسَ سِرُّهٗ در تصانیفِ خود که یکصد و هفتاد اند ذکر ابوسعید نیاورده اند حالانکه اگر دعوی ابوسعید معمر حبشی راست میبود حضرت سید را چنان رتبه حاصل شد که شیخان ایشان را نشده بود که در قرن هفتم از تابعین شده و عدم اعتنا باین رتبه عالیه از مثل حضرت سید معجب است - تحائف الابرار ص ۱۲-

۲- آ ترکان - ترکان لقب زنان از عالم بیگم - بیگم (بقیه بر پا صفحه آینده)

سادات بجا کرده است رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا رَحمَۃ الإحتَرام وَ عَلَى اسلافِهَا الکرامِ الْعظام۔

ای دوست بدان که اولیاء اللّه بسیار اند تا بحدی که ////// بیرون

از شمار رسد چنانکه در منازل السائرین[۳] مذکور ست ۔

[۴] واعلم إنّ السائرین[۵] في هذا المقامات على اختلات[۶] قطع لا تجمعهم ترتیب قاطع و لا یقصّهم منتهی جامع " [۷]

رباعی[۸]

---

(بقیه از صفحه گذشته)

بیگم (فرهنگ آنند راج) ۔ ترکان خاتون که بزرگ سلطان بود و

بتربیت ابوالقاسم تاج الملک فارسی مشغول بوده تذکره دو لتشاه ص ۵۹.

Princess : Qazvini : The History of the World-conqueror - Vol I. P: 79.

۱- آ، ب: اسلافهما ۲- ل: رحمة اللّه علیها (بجای آن همه عبارت) ۔

۳- کتابی است نوشته شیخ الاسلام ابواسمعیل عبداللّه بن منصور الانصاری الهروی الحنبلی الصوفی یکی از اجله محدثان و عالمان و عارفان و شعرا و نویسندگان قرن پنجم هجری است رک به ### براکلمان تکمله ج ۱ ص ۷۷٤ ، شدّ الازار فی حط الاوزار مع تعلیقات ص ۵٦، ۱۳۳، آتشکده آذر مع تعلیقات ج ۲ ص ۷٤ کشف الظنون ج ۲، ص ۳۳۵ صبح گلشن ص ٤٤ قاموس الاعلام ج ۲، ص ۱۰٤۹، تذکرة الاولیا / ص ۱۵ ، منازل السائرین طبع تهران ۱۳۱۵ هجری ۔

٤- آ، ب، ل نوشته ۔ ۵- ل: الصابرین ۔

٦- آ، ب: مقطع، منازل السائرین ص ۹ اختلاف عظیم مقطع ۔ ۷: برای این عبارت رک به منازل السائرین فی مقدمة الکتاب ص ۹ ۔

۸- آ فرد ۔ ب: نظم ۔

مردانِ خدا خود همه گوهر گویند

بعضی چو الف راست و بعضی خوهند[1] (ن)[2]

بعضی بعیان خلق در شهرت و حیثت

بعضی دگرش[3] داخلِ علمِ خوهند[4]

نقلست که[5] حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم (پ)[6] با کمال مقام محمُودی[7] روی مبارک بجانبِ یمن گردانید[8] و جامه را از سینه بی کینه خود دور کرد و فرمود که

" اَجِدُ[9][10] نَفَس الرَّحمٰن مِنْ جَانِبِ الیَمَن[11] "

---

۱- آ: چو خون احمد - ۲- ن: برگ ۹۶ ب -

۳- آ، ن دیگرش - ٤- آ، ن: وخور احمد -

۵- پ: ندارد ٦- پ برگ ۱۷ الف -

۷- اشاره است به آیه قرآن مجید ۱۷ (سورة الاسری) ۸۱

" وَمِنَ اللَّیلِ فَتَهَجَّد بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسَی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحمُودًا "

۸- ن: جانب - ۹- آ: کردی - ن: گرداندی -

۱۰- آ: انی اجد -

۱۱- تذکرة الاولیاء ۱ ص ۱۵ - احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۱۰۹ الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۲٦۷، مجالس المؤمنین ص ۱۲۱، رسالة فریدون بن احمد سپه سالار ص ٤ (عن ابی هریرة) -

و مرادش[1] خواجه اُوَیس[2] بود -

خواجه اُوَیس قَرَنی سِرُّهُ[3] در یمن شتربانی کرد و از اجرت شتربانی[4] مادر صالحه خود را نفقه داد[5] و روزی از مادر اجازت خواست تا بزیارت مصطفی صلّی اللّهُ رود و مادرش گفت برو ولیکن[6] اگر مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وسلّم در خانه خودش نباشد هیچ توقف (آ: درنگ ۱۸ بج) مکنی و زود بیایی -

---

۱- لَ مرادش ازان تَ: مراد -

۲- لَ: اُوَیْس قرنی بعضی از وجود ایشان انکار میکنند رک به دائره معارف (مقاله اویس القرنی) -

اُوَیس القَرنی بن عامر بن جَزءُ بن مالک بن عمرو بن سعد :

اورا اگر زمانه شریف حضرت رسالت پناه نبوده و غایبانه بآنحضرت ایمان آورده اما بواسطه غلبه حال و اشتغال بخدمت مادر بصحبت آنحضرت نایل نشده و شتربانی کرده مزد آن را صرف معیشت خود نمود و دربارهٔ وی میگویند که در بعضی شبها میگفت هذِهِ لَیْلَةُ الرّکوع و همه شب را برکوع بسر میبرد شب دیگر میفرموده هَذِهِ لَیْلَةُ السُّجُود و همه شب را بسجده بصبح میرساند - رک به میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۲۹ تذکرة الاولیاء ص ۳۱- شرح النووی ج ۵ ص ۲۲۲، کنز العمال ج ۷، ص ۱۲۵، صفة الصفوة ج ۳ ص ۲۲ -

۳- آ، ب، ت ندارد

٤- آ اشتربانی - لَ اجرهٔ شتربانی -

۵- لَ، تَ: دادی -

۶- بَ: ندارد -

چون بزیارت برفت حضرت مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وسلّم در خانهٔ خود[1] نبود پس زود[2] بجانب یمن رجوع فرمود[3] و چون حضرت مصطفی در خانه آمد* نوری در خانه دید که هرگز[4] ندیده بود، پرسید که بر در[5] خانه کسی آمده بود (آ)[6] جواب شنود[7] که

آری از یمن شتربانی[8] اُوَیس نامی آمده بود تحیّتی فرستاد و باز رفت[9] پس حضرت مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وسلّم فرمود که

آری[10] این نور اُوَیس[11] است که در[12] خانه ما هدیه گذاشته است و خود رفته ـ

و نقلست که حضرت مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وسلّم جامهٔ مبارکِ خود[13] بدستِ عمر فاروق رض پیش خواجه اُوَیس فرستاد و وصیّت کرد که

امّتِ مرا باید که دعا کند و از حق تعالی عفو خواهد و[14]

چون عمر فاروق رض آن وصیّت بجای (ب)[15] آورد و[16] در حالتِ ملاقات بعد از سلام خواجه اُوَیس فرمود که

وَ عَلَیْکُمُ السَّلام یا عمر فقد عرفت روحی روحک

---

۱- آ، ت ندارد - ۲ آ، ب، ندارد - ۳- ب: کرد -

۴- ت نوری در خانه دید که وقتی ندیده، آ: نوری در خانه دید که دیگر وقتها * ندیده بود - ۵- آ درین - ۶- آ: برگ ۱۳ الف -

۷- آ گفتند ت: شنید - ۸- آ شترسواری ت: اشتر بانی -

۹- مجالس المؤمنین ص ۱۲۱ باز گشت (بجای باز رفت)، آ: و تحیت و سلام فرستاد و برفت

۱۰- آ: ندارد - ۱۱- آ: اویس قرنی - ۱۲- آ درین - ۱۳- آ: جامه خود را -

۱۴- ب، ت ندارد - ۱۵- ب برگ ۱۷ ب - ۱۶- ب، ت: ندارد -

و چون آن جامه شریعت را قبول کرد[1] بگوشه[ای] رفت و آن جامه را برداشت و خدای را جَلَّ جَلالُهُ[2] سجده کرد و بگریست و فرمود که[3] بار خدایا! بحرمت این جامه که از اُمّتِ مُحَمَّدٍ[4] برحمتِ خود عفو کن[5] و چون در دعا درجنگی (آ: برگ ۱۸ ب) شد عمر فاروق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ بحضرت خواجه اُوَیْس حاضر آمد، فرمود[6] که یا عمر شتاب کردی و رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم در کارها بصبرِ جمیل فرمود که

«اِذَا بَدأَلَکَ اَمْرٌ فَاَصْبِر ثُمَّ اَصْبِر ثُمَّ اَصْبِر»[7]

ولکن چون وصیّتِ رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم را بجای آوردی، فلاجرم این درم را که اجرتِ[8] شتر بانی است[9] بگیر و توشه ساز و باز رو بوطن[10] که من نیز وصیّت رسول را[11] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم بجای آورم -

---

۱- لَ: گناه امت را در خواهد چون خرقهٔ حضرت مصطفی پیش اویس برد ه قبول شود - ۲- لَ، نَ: ندارد -

۳- لَ: گفت - ۴- لَ: گناه امت محمّد را -

۵- لَ: که گناه امت محمد را عفو کنی برحمت خود -

۶- لَ: عمر فاروق رضی اللّه عنه پیش خواجه اویس آمد، اویس فرمود -

۷- از حاشیه بَ ۱۷ ب

چون ظاهر شود ترا حالتی پس صبر را کار فرمایی-

۸- لَ: از اجرة - نَ اجرة - ۹- لَ شترباني حاصل شده - نَ: اشتربانی باشد

۱۰- لَ: و بوطن بازرو - ۱۱- نَ: ندارد -

هلست که[1] چون قیامت شود، اَنتُما صَدَقتما، حق تعالی هفتاد هزار فرشته را[2] بصورت اُویس[3] بیافریند[4] تا خواجه اُویس از حضرت مصطفی در قیامت نیز مستور باشد[5] و این فقیر از حضرت سیادت پرسید که درین[6] ستر چه حکمت باشد[7]، جواب فرمود که

رعایت غیوری احدی از حضرت اغیری[8] احدی چنانکه در "حرز یمانی"[9] (ب[10]) مذکورست که[11]

«وَاَسْتُرنی وَلَا تُوثِر[12] عَلَیّ اَحَدًا»[13]

فرد[14]

مسرود آتشِ غیرت[15] بسوزم شمع صفت

که چرا گردِ درش باد صبا را راهست

---

۱- آ: و روایتست که - ۲- آ: ندارد -

۳- آ: ویس قرن - ۴- تذکرة الاولیا باب اول ص ۱۵ -

۵- آ: تا خواجه ویس را در قیامت کس نبیند - ۶- آ: در (بجای درین) -

۷- آ: است - ۸- کنز العمال ج ۲، ص ۸ انی غیور وَاللّه عزّ و جل اغیر منی و ان اللّه تعالی یحب من عباده الغیور الفتوحات المکیه المکیة ج ۱، ص ۱۱۵ و الغیرة من صفات المحبة فی المحبوب و المحبوب بوجهین مختلفین فدرو -

۹- حرز یمانی که آنرا دعای سیفی نیز گویند، دعای امیرالمؤمنین حضرت علی کرّم اللّه وجهه است، رک به فهرست کتابخانه آصفیه ص ۲، ۶ ص ۸۰ و این دعا در کتاب حرز المومنین لامان الخائفین مطبع یوسفی، دهلی ۱۹۳۳ م ص ۱۰۹ - ص ۱۱۲ مندرج است - ۱۰- ب برگ ۱۸ الف -

(در کتاب حرز المؤمنین ۱۱۵ بسر صفحه نوشته شده)

۱۱- ب: ندارد - ۱۲- آ تو اثر - ۱۳- و این جمله و اشرحنی الخ ... -

۱۴- آ: بیت - ۱۵- آ: عشقت -

با آنکه[1] حضرت مصطفی صلّی اللّهُ علیهِ وَسلَّم افضلِ موجودات است و خاتمِ انبیا ست[2] (لَ)[3] و نبوتِ او اشمل[4] از نبوتِ جمیعِ انبیا ست -

ای دوست بدان که نبوّت دعوتِ خلق است بحق تعالی و ولایت قرب است (نَ)[5] ( آ: برگ ۱۹ الف ) بحق تعالی،[6] پس نبی مبعوث بود از برای ارشادِ خلق و خبر از ذات و صفات و افعال و احکامِ آخرت و معاش از جهتِ ولایت و از مُلک و از حق تعالی زیرا که ولایت باطنِ نبوتست[7] و نبوت مُحَمَّد رسول اللّه ختم شد،

قالَ اللّهُ تعالی:

"ماکانَ مُحَمَّدًا" أبَا أحَدٍ مِن رِجالِکُمْ وَ لَکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ"[8]

و

---

۱- آ: باکه، ب، ن: با آنک - ۲- آ، ب، ن: ندارد -

۳- لَ: برگ ۱۳ ب -

۴- آ، ب: اشمل تر - و در لَ: عبارت از نبوت ... انبیاست افتاد

۵- نَ: برگ ۹۷ الف - ۶- آ: قریبست بحق تعالی -

۷- برای این مضمون نک فصوص الحکم در بیان کلمه شیثیه - و طرایق الحقایق ج ۱، ص ۵۰۳ -

۸- قرآن مجید ۳۳ (سوره الاحزاب): ۴۵ از حاشیه ب: ۱۸ الف یعنی نبود مُحَمَّد پدرِ هیچ یک از مردانِ شما ولیکن رسولِ خداست و خاتمِ همه پیغامبران -

و ولایت باقی باشد[1] تا دنیا باقی بود[2]، قَالَ النَّبِیُّ[3] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم: «مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ[4] وَالأَرضِ لِلّٰه تَعَالی ثَلٰثَمِائَة رِجالٌ قُلُوبُهُم کَقَلبِ آدم وَ اَربَعُونَ قُلُوبُهُم کَقَلبِ مُوسیٰ و سَبعَةٌ قُلُوبُهُم کَقَلبِ اِبرَاهِیم وَخَمسَةٌ قُلُوبُهم کَقَلبِ جِبرَئِیلَ وَ ثَلٰثَة قُلُوبُهُم کَقَلبِ مِیکائیل وَ وَاحِدٌ قَلبُه کَقَلبِ إِسرافِیل إِذَامَاتَ مِنهُم[5][6] وَاحِدٌ ا بَدَّلَ اللّٰهُ مَکَانَه آخر[7]» ـ

و ولایت دو قسم است :

عامّه : که مرجعِ اهلِ ایمان را باشد و

خاصّه : که مراهل فنافی اللّٰه را باشد

---

۱- ن بود ـ ۲- ل باشد ـ

۳- ل قال رسول اللّٰه ـ ل السماوات ـ

۵- آ، ب، ل قلب ـ ۶- آ منهم واحد، ل ن واحد منهم ـ

۷ ـ علی همدانی روضة الفردوس برگ ۳۶۶ ب، قب کنزالعمال ج ۶ ص ۲۳۹

** نزهة الناظرین ص ۴۳ ـ اللآلئ المصنوعة ج ۲ ص ۱۷۷ (و فیه جاهیل)

۱ از حاشیه ب. برگ ۱۸ الف یعنی ما دام که آسمانها و زمین ها باشد مر خدای تعالی را سیصد مرد ست که دلهای ایشان همچو دل آدمست و چهل مرد ست که دلهای ایشان همچو دلِ موسی و هفت مرد است که دلهای ایشان همچو دلِ ابراهیم است و پنج مرد است که دلهای ایشان همچو دلِ جبرئیل است و سه مرد ست که دلهای ایشان همچو دلِ میکائیل است و یک مرد است که دلِ او همچو دلِ اسرافیل است چون بمیرد یکی از ایشان دیگری را بجای آورد ـ

پس ولی آنست[1] که فانی گردد در حضرت[4] صور ذات و باقی باشد ببقاء ذات و[2] ظاهر (ب)[3] باشد باسما و افعال و ازینجاست که مشایخ فرموده اند[4]:

«الفقیر إذا تمّ یکون محیی و یمیت فلیس بفقیر»[7]

و ولایت باعتبار[8] دیگر منقسم شود[9]

بمطلقه و مقیده[10]

---

۱- آ، ن: ندارد - ۲- آ، ن: بود بحق تعالی -

۳- آ: گفته اند که، ن: گفته اند - ٤- ب: برگ ۱۸ ب -

۵- ب: کان - ۶- ب: یحیی و لا یمیت -

۷- فوائح الجمال ص ۳- ۸- ن: باعتباری -

۹- آ: گردد -

۱۰- ر.ک فصوص الحکم ص ۱۳-

طرایق الحقایق ج ۱ ص ۵۰۳ هر یک از ولایت و نبوت یا مطلقه است یا مقیده - ولایت مطلقه فالنبوة المطلقة هی النبوة الحقیقة الحاصلة فی الازل الباقیة الی الابد و هو اطلاع النبی المخصوص بها علی استعداد جمیع الموجودات بحسب ذواتها و ماهیاتها و اعطاء کل ذی حقه الذی یطلبه بلسان استعداده من حیث انه الانباء الذاتی و التعلیم الحقیقی الازلی المسمی بالربوبیة العظیمة و السلطنة الکبری- و صاحب این مقام را خلیفهٔ اعظم و قطب الاقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی و قلم اعلی و عقل اعلی و عقل اول وروح اعظم و اسامی دیگر

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

و مطلقه مقتنی ( آ: برگ ۱۹ ب ) باشد از صفاتِ الهیه[1] که

« وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ[4] » [2]

۴۰ مظهرِ آن عیسی علیه السلام که ختمِ این ولایت بوده[3] شود

و ولایتِ مُقیده[5] صفت الهی[6] بود ازان رو که مقید[8] مستعد[9] است

باولیاء و انبیا و قوامِ آن[10] مقیده باین[11] مطلقه است بواسطهٔ فیضی که از

مطلق ولایتِ احدیت[12] باشخاصِ اولیا و انبیا[13] میرسد و آن[1] مطلقه کلیه در

مقیده جزئیه[15] (ل)[16] بوجه جزئی[17] ظهور میکند/ و ظهور آن مطلقه در مقیده در مقیده

---

(بقیه از صفحه گذشته )

نیز باشد ... و استعدادِ جمیع علوم و اعمال بدین انسان کامل است ... و باطن این نبوتِ مطلقه ولایتِ مطلقه است پس ولایت مطلقه عبارتست از حصولِ جمیع این کمالات بحسبِ باطن در ازل و بقاءِ آنها تا ابد -

۱- لَ: الهیت - ۲- قرآن مجید ۴۲ (سورة الشورای) ۲۸ -

۳- لَ: بود -

۴- قب فصوص الحکم ۲ ص ۳۰ - فتوحات المکیه ج ۲، ص ۱۵، ج ۴، ص ۷۶ الختم عام الذی یختم الله به الولایة العامة و هو عیسی علیه السلام -

۵- لَ، نَ مقیده هم - ۶- لَ: الهیت -

۷- لَ، نَ: ردی - ۸- نَ: مقیده -

۹- آ: مستعد - ۱۰- لَ، نَ این - ۱۱: لَ، نَ بان -

12: Ahadiya: Unity, technical term in philosophy denoting simply the individuality of God's Unity... the highest degree (مرتبه) of the devine being EI: vol I, p: 183

۱۳- لَ، نَ: انبیا اولیا - ۱۴ لَ: واز، نَ و این -

۱۵: لَ جزویه - 16 لَ: برگ ۱۴ الف -

۱۷- آ، لَ: جزوی -

بحسب مرتبه صاحب آنست[۱] ـ

* و نبوت و ولایت انبیا در تحت نبوت و ولایت محمّد بود و ولایت اولیا در تحت ولایت انبیا باشد[۲]، پس ولایت محمّدی بحسب ولایت دیگر انبیا مطلقه بود و ولایت انبیا بحسب ولایت اولیا مطلقه باشد و هر یک ازین ولایت مطلقه و مقیده محمّدی

و دیگر انبیا مقتضی مظهریست که ختم آن مطلقه و مقیده در آن مظهر بود در عالم ملک ـ

---

۱- طرایق الحقایق ج ۱ ص ۵۰۴ ـ و نبوت مقیده اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت حق تعالی و صفات کمالیه وی و احکام وی فإن اللّه تعالی تبلیغ الاحکام والتادیب بالاخلاق والتعلیم والقیام بالسیاسة فهوالنبوة التشریعیة و یختص بالرسالة ... فالزم مخصوص مرتبه فی الرسالة وللرسالة خصوص مرتبه فی النبوة والنبوة خصوص مرتبه فی الولایة و الولایة هی الفلک الاقصی المحیط ... ولایت مقیده باطن نبوت مقیده است ـ فالولایة من حیث لهی صفة الالهیة مطلقة و من حیث استنادها الی الانبیا والاولیا والمقید متقوم بالمطلق والمطلق ظاهر فی المقید نبوة الانبیاء و کلها جزئیات النبوة المطلقة و کذلک ولایة الاولیاء و جزئیات الولایة المطلقة ـ

۲- ل. و نبوت و ولایت انبیا را باشد ـ

و شیخ مُحیی الدّین عربی[1] میگوید که

من خاتم ولایت مُقیّده مُحمّدی ام و مهدی[2] که از نسل مُحمّد رسولُ الله است[3] خاتم ولایت مُطلقه مُحمّدی باشد.

---

۱- مُحیی الدّین محمد بن علی العربی الحاتمی الطائی الاندلسی از خلفای شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی است آنچه از تصریحات اکابر است از قدوه قائلین بوحدت وجود جناب شیخ بود، او گفته که وجود مطلق حق است و باین سخن برخی از عرفا و جمعی از علما ویرا تکفیر نموده اند، شیخ را تصنیفات بسیار است و معروفترین آنها فتوحات المکیه و فصوص الحکم است در سنه ۶۳۸ هجری / ۱۲۴۰ میلادی ستا در گذشت رک به نفحات الانس ص ۶۳۳ ریاض العارفین ص ۲۱۷ EI. Vol II. P: 361، اردو دائرة المعارف اسلامیه در ذیل ابن عربی.

۲- الفتوحات المکیه ج ۳ ص ۳۲۷ باب السادس والستون و ثلثمائة فی معرفة منزل وزراء المهدی آخر الزمان الذی بشربه رسول الله علیه وسلّم و هو من اهل البیت ... خلیفة یخرج و قد امتلأت الارض جورا و ظلما، فیملؤها قسطا و عدلا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلک الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله علی وسلم من و فاطمة یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه وسلّم - الفتوحات المکیه ج ۳- ص ۳۲۷، ج ۲ ص ۵۰ نیز رک به صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۶ ابن ماجه ج ۲، ص ۱۳۶۶، ۱۳۹۴- کنز العمال ج ۷، ص ۱۸۶-

۳- ل: است صلوت الله علیه -

۴- وا ما ختم الولایة المحمدیة فهوا علم الخلق بالله لایکون فی زمانه

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

پس شیخ محی الدین در ولایت (ب)[1] بمرتبه قلب[2] محمّدی رسیده باشد و دیگری را ممکن نبود که بعد ازوی (آ: برگ ۲۰ الف) بآن مرتبه[3] رسد امّا بمرتبه ولایت انبیا[4] دیگر توانند رسیدن، هر کسی بقدر مشرب خود و محمدی بمرتبه روح باشد کذا

نصّ الامیر[5] رحمة الله علیه، الولایة المطلقة والمقیدة فی حل حلّ الفصوص[6]

نقلست که بعضی از اولیا فرموده اند که

روا باشد که ولی ولی دیگر را نشناسد و روا باشد که نادیده بدیدهٔ ظاهر بشناسد بدیدهٔ باطن روا باشد که در اول ملاقات نشناسد و درمیان صحبت و یا در آخر صحبت بشناسد[7] و روا باشد که بعد از صحبت مکرره[8] بشناسد،

---

(بقیه از صفحه گذشته)

و لا یکون بعد زمانه (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۳۲۹) - الختم ختمان ختم یختم الله به الولایة و ختم یختم الله به الولایة المحمدیة فاما ختم الولایة علی الاطلاق فهو عیسی علیه السلام فهو الولیّ بالنبوة المطلقة فی زمان هذا لامة - (الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۹ ٤، جزقب فصوص الحکم دیباچه ص ۵ )

١- ** ب: برگ ١٩ الف - ٢- ن: بو ندارد -

٣- ب: بعد ازان که بدان مرتبه -

٤- ل ندارد - ٥- ب الامیر - ل: الامر -

٦- شرح فصوص الحکم که سید علی همدانی نوشته و برای آن رک به نگارشات علی همدانی در اوراق فوق - ص صد و نود و هشت

٧- ن نشناسد - ٨- ل: مکررة -

اما آنچه این فقیر را در وسع رود از عدد و حال ایشان، درین کتاب ذکر کرده شود إِنْ شَاءَ اللّٰهُ اللَّطِیف ـ

ای دوست بدان که افاضل اولیا آنند[2] که صوفیه قَدَّسَ اللّٰهُ أَسْرَارَهُم ایشان را اهل ملامت[3] خوانند، زیرا که شیخ محی الدین عربی قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ در وصف کمال ایشان فرموده است که

---

۱- ل: اینچه ـ ن: آنچ ـ ۲- ل: آنانند ـ

۳- ملامتی کشف المحجوب (ص ٦٨) گروهی از مشایخ طریق ملامت سپرده اند و مر ملامت را اندر خلاص محبت تاثیری عظیمست و مشربی تام و اهل حق مخصوصند بملامت خلق از جمله عالم خاصه بزرگان این امت کثرهم الله ورسول هم کی مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبان تا برهان حق بروی پیدا (ص ٦٩) نیامده بود و وحی بدو پیوسته همه نیکنام بود و بزرگ و چون خلعت دوستی در سروی افگندند خلق زبان ملامت بدو دراز کردند و سخت بار خدای عالم جل جلاله همچنین رفتست کی هر کی حدیث وی کند عالم را بجمله ملامت کننده وی گرداند ... و نفس لوّامه او را اندر ایشان مرکب گردانیده تا مر ایشان را بر هر چه میکنند ملامت میکنند ...

(ص ٧٠) فلاجرم ملامت خلق غذای دوستان حقست ازانچ اندران آثار قبولست و مشرب اولیای وی کی آن علامت قربست و

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

همچنانک همه خلق بقبول خلق خرّم باشند و ایشان برو خلق خرم باشد

امّا ملامت برسه وجهست: یکی: راست رفتن و دیگری: قصد کردن و سه دیگر: ترک کردن صورت ملامت راست رفتن آن بود کی کار خود میکند و این راه خلق باشد اندروی و وی از جمله (ص ۷۱) فارغ وصورت ملامت قصد کردن آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا آید و اندر میانه ایشان نشانه گردد و دلش بجاه میل کند و طبعش اندر ایشان آویزد خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند و بحق مشغول گردد بتکلف راه ملامت بردست گیرد تا اندر چیزی که اندر شرع زیان ندارد و خلق که ازوی نفرت آرند ... (ص ۷۳) اما آنک طریقش ترک بود و بخلاف شریعت چیزی بردست دیگر و گوید که طریق ملامت می ورزم ... (ص ۷۵) پس ملامتی را باید کی نخست خصومت دنیائی و عقبائی از خلق منقطع کند و اندر حقیقت درستی هیچ چیز خوشتر از ملامت نیست ... اما بنزدیک من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق.

و علی هُجْوِیْری حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم و اکابر صحابه رِضْوَانُ اللّٰه عَلَیْهِم و بزرگان اَهلِ بیت عَلَیْهِم السلام و دیگر پیشوایان دین همه را در ضمن ائمه ملامتیه نامبرده اند - و شهاب الدین سهروردی: گفته الملامتیه لهم مزیدا ختصاص بالتمسک بالاخلاص یرون کتم الاحوال والاعمال و یتلذذون بکتمها فالملامتی عظم و تبع الاخلاص (عوارف

(بقیه در پاورقی آینده)

وَهُمْ أَعْلَى[1] الطَّائِفَةِ[2]

(لَ)[3] یعنی بلند تر مراتبِ جمیعِ اولیا مرتبهٔ اهل ملامتست ـ

و ملامتی را دو تعریف کرده اند: یکی آنکه: ملامتی آنست که ستّرِ[4] احوالِ خود و[5] مظهرِ عجز باشد[6] الّا عندالضرورة (آ: برگ ٢٠ب) با آنکه هر یک از اهلِ ملامت را حق تعالی[7] هزار و دویست قوّهٔ روحانیهٔ[8] بخشیده است که اگر یکی قوت[9] ازان (ب[10]) قوتها را بر دنیا و عقبی تسلّط[11] کنند همه را فانی گردانند[12] ـ

و یکی قوت ازان قوتها تستّرِ[13] احوالِ خود میکند[1] تا اظهار

---

(بقیه از صفحه گذشته)

المعارف برگ ٥٤ الف) و هم الرجال الذین حلوا من الولایة فی اقصی درجاتها و [illegible] ما فوقهم الّا درجة النبوة و هذا یسمی مقام القربة فی الولایة (الفتوحات المکیة ج ١ ص ١٨٠)

١- لَ: علی ـ
٢- الفتوحات المکیة ج ١ ص ١٨١ ـ
٣- لَ: برگ ١٤ ب ـ
٤- پرده کننده (فرهنگ آنند راج) ـ
٥- ب: باشد و (بجای و) ـ
٦- لَ: ندارد ـ
٧- لَ: ندارد ـ
٨- لَ: قوت روحانیت ـ
٩- آ: ندارد ـ
١٠- ب: برگ ١٩ ب ـ
١١- ب، ق: تسلیط ـ
١٢- آ: گردند ـ لَ: کنند، ق: گردانند ـ
١٣- لَ: ستر، ق: ستّد ـ
١- آ: میکند ـ

عاجز باشد و هم شیخ محیی[1] الدین عربی قُدِّسَ سِرُّهُ فرموده است که

«وَ مِنْهَا وَ أَبُوبَکْرٍ وَ عُمَرُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِم مِنْهُمْ»[2].

و تعریف دوم آنکه سلامتی است[3] که در مواقعِ شرود[4] صدور کند[5]

از برای مشاهدهٔ اسرار قضا و قدر[6]. امّا اَهلِ شرود در شرود موافقت

نکند و برین تقدیر افضلیّت[7] جمع سلامتی لازم نیاید[8] بر جمعِ اولیا.

چنانکه نقلست که خدمت پهلوان محمود پوریا[9] قُدِّسَ سِرُّهُ گاه

گاه در خرابات در آمدی و زنانرا بفرمودی که ساق پای خود[10] برهنه

کنند و چون برهنه کردندی نظرها کردی و خدای را ثنا گفتی و

پرسیدی که بچند کرّت لذت می یابند و چون بیان کردندی و

گفتندی که ـ

از چندمین[11] کرت زیادت لذّت مییابیم

---

۱- ل: محیا    ۲- ل: ندارد

۳- کشف المحجوب ص ۶۸، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۱۶.

۳- ل: ندارد.

۴- ب: شرد. معنی شرود طلبِ حق باشد بخلاص از آفات و حجب و بیقراری اندران که همه بلا طلب از حجاب افتد پس حمل طلّاب را اندر کشف حجاب و اسفار ایشان بهر چندی شرود خوانند (کشف المحجوب ص ۵۵) و مؤلف اللمع گفته والشرود طلب الصفات من منازلات الحقایق و ملازمة الحقوق (کتاب اللمع ص ۳۶۶). ۵- آ، ب: کند. ۶- ب: صدر.

۷- ل: فضیلت. ۸- ن: نباشد. ۹- ب: خدمت پهلوان محمود، آ، ن: ندارد (معلوم نیست کیست.)

۱۰- آ، ب، ل: ندارد. ۱۱- ل: چند.

و خدمت پهلوان گاه گاه بودی که[1] بگریستی و اهل خرابات[2] نیز بگریستندی و بیشتر اهل خرابات آن روز در ستر و طعت بودندی تا روز دیگر[3] ـ

(آ: برگ ۲۱ ب ) و اهل ملامت از محبوبا شند و افضل ایشان قطب است ـ

و بر شمهٔ قطبیهٔ[4] نرسد[5] الّا محبوب و هر محبوبی مُحِبّ[6] است و هر محبوب[7] محبی، ولکن (ب)[8] بر هر که امارت محبوبیت ظاهرست و علامت محبّت باطن او را « محبوب » خوانند و علامت محبوبیّت سبق کشش است (آ)[9] بر اجتهاد و هر کرا علامت محبّت ظاهرست و امارت محبوبیت باطن او را « مُحِبّ » خوانند و امارت محبّت سبق اجتهادست بر کشش ـ

---

۱- آ: ندارد ـ آ، ن: فقط « یک گاه » را دارد ـ

۲- آ: روزی ـ ۳- آ: دیگری

٤- آ: قطبیت ـ ۵- آ: نمی رسد ـ

٦- اصطلاحات فخرالدین عراقی ص ۱۰ ـ مُحِبّ صاحب محبت را گویند وقتی که سخفی از دوستی داشند، یا حق تعالی (ص ۱۱ ع ) محبوب حق را گویند، اسم ازانکه دوست دارند باشد، بلکه بیشتر از صدیت و عبودیت بود ـ ۸: ب برگ ۲۰ الف ـ ۷: ب ندارد ـ

۹: آ برگ ۱۵ الف ـ ۱۰: آ: علامت محبت ـ

۱۱ ـ محبّ: آنست که مکابدت و مجاهدش برمکاشف و مشاهدت سابق بود

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده )

فلا جرم بدایت محبت امرِ موهوم باشد، ازینجاست که گفته اند[1]: محبت حجابست زیرا که هر کرا[2] محبوب او ذات اللّه باشد، او دایم محجوب بود بنابر تضادِ صفاتِ مُحِبّ و مَحبوب -

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

و محبوب آنکه حقیقت کشف او بر صورتِ اجتهاد سابق بود (مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ص ۸۲) - و عراقی گوید

نهایت این کار آنست که مُحبّ محبوب را آیینه خود بیند و خود را آیینهٔ او ... گاه این شاهدِ او آید و او مشهودِ این و گاه او ناظرِ این گردد و این منظورِ او (کلیات عراقی لمعات ص ۳۸۳) -

این مطالب را مولف محتملا از رسالهٔ مشارب الاذواق علی همدانی گرفته که همی گوید

محبت بنده حضرتِ صمدیت را عبارتست از انجذاب سِرّ سالکِ مشتاق بتحصیلِ این معانی که منشاءِ سعاداتِ طالبان و منبعِ کمالات عبارتست ... (برگ ۵ الف) جمعی از روندگان راه بواسطهٔ سبق کشوفِ ایشان بر اجتهاد و در درجهٔ مُحبّان و طایفه از طایفان ضبت سبقِ اجتهاد در درجهٔ محبان و ضبت مُحِبّی و مَحبوبی از لوازمِ و عوارضِ محبت است (برگ ۷ الف) ... پس بحقیقت هر محبوبی محبّ هر مُحِبّی محبوب باشد و این معنی از غرایبِ اسرار محبت است، باز چون آفتابِ محبت از برجِ وحدت بتابد ظلالِ ضبت و اضافات بسوی عدم شتابد، عبارت مُحِب و مَحبوب و محبت را جز یک حقیقت ننماید - (رسالهٔ مشارب الاذوق نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب و موزه بریتانیا) -

۱- آ ل ن. گفته اند که ۲- ن: که را -

و هر کرا محبوبِ او محبِ ذاتِ خود بود[1] محجوب باشد زیرا که اجتماعِ جهاتِ محبت[2] که آن محبّت و محبوبیّت است حاصل نشود اِلّا به آن معنی که مُحِبّ دوست ندارد مگر محبِ ذاتِ را کمالی قَالَ سَیِّدُالطَّائِفَه[3] و النّوری[4] قَدَّسَ اللّٰهُ اَسْرَارَهُمَا:

«المحبّة[5] محبّة المحبّة[6]»

---

١- ل، ق باشد -

٢- لوائح الجمال ص ٨٣ : لیست المحبة الا موافقة المحب والمحبوب -

٣- مراد از سیّدالطائفه جنید بغدادی است برای وی رک به اوراق فوق -

٤- احمد بن محمد ابوالحسین النّوری: ابوالحسین نوری قَدَّس اللّٰه سرّه و نام وی احمد بن محمد و گویند محمد بن محمود احمد درست تراست - معروف است بابن البغوی، مولدِوی بغداد بوده، با سری سقطی و محمد علی قصاب و با احمد ابوالحواری صحبت داشته، ذوالنون مصری را دیده بود از اقرانِ جنید بوده پیش از جنید برفته از دنیا در سنه ٢٩٥ هجری و در تاریخ یافعی ٢٨٦ گفته رک به طبقات الصوفیه ص ١٥١، نفحات الانس ص ٨٧، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم ج ٦، ص ٧٧ -

٥- ل، از هما المحبة (بجای المحب) -

٦- جنید رحمة اللّٰه گفته است: المحبة محبة المحبة للمحب لمحب الحبیب و نوری رحمة اللّٰه گفته است: محبة الحبیب الحبیب مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ص ٢٣١- رسائل نعمت اللّٰه ص ٤٧ -

پس هر آینه حجاب مُرتفَع شود زیرا که چون محبت ذاتِ محبوب او گردد، تضاد از جهات محبت[1] مرتفع شود بواسطه فنای[2] (آ: برگ ۲۱ ب) محبّ در محبت که محبوب اوست کما قالَ المُحقِّقون[3]

« اَلمُحِبّ وَ المَحبوب[5] وَالمَحبّة شَیءٌ وَاحِدٌ »[4]

پس هر آینه شاید که محبّ تکلم کند بخصایص محبوب[6] و محبوب بخصایص مُحِبّ و صاحب صَدرِ جمیع مَحابیب[7] حضرت[8] مُحمّد[9] [ب: ۱۰] رَسُولُ اللّه[10] است صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم زیرا که او داعی بود مراحلِ جبروت[11] و مَلکوت[12] و مُلک[13] را بحق تعالی در ازل و ابد و انبیاءِ دیگر در دعا داعی آمدند بحبّ[14]-

---

۱- آ، ب ندارد - ۲- ل: آفتاب (بجای فنا) -

۳- آ، ن: المحقق - ۴ -

۵- آ، ب کلمه المحبوب ندارد -

۶ - لوائح الجمال ص ۳۵ و من احبّ شیئا اکثر ذکره -

۷- آ، ن: محابت - ۸- ب: کلمه حضرت ننوشته -

۹- ل: مصطفی (بجای محمد) - ۱۰: ب: برگ ۲۰ ب

۱۱- عالم الجبروت عالم الاسماء والصفات الالهیة - (اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ۸۹) -

۱۲- عالم الخلق و عالم الملک و عالم الشهادة هو عالم الاجسام والجسمانیات - (اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ۸۹-) و برای عالم رک به EI, vol I, P. 350

۱۳- عالم الامر و عالم الملکوت و عالم الغیب هو عالم الارواح والروحانیات لانها وجدت بامرالحق ( اصطلاحات ایضا)

۱۴ - آ فحبید ل فحب ن محسب -

و در مرتبهٔ قطبیه[1] در هر زمان واحدی باشد که او را غوث خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت[2] "اللّه" "اللّه" باشد بسکونِ حرفِ ها[3] و تحقیقِ همزه[4] -

نقلست که روح اعظم تا در وجود آمده است "اللّه گفتن" آغاز کرده است و میگویند تا قیامت (ل)[5] قائم شود و هنوز تمام نکرده باشد و مراد ازین "اللّه گفتن" اللّه دیدنست، فلا جرم نه در دنیا تمام شود و نه در آخرت کما قِیْلَ

"إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَا يَتَجَلّٰی فِی صُوْرَةٍ مَرَّتَيْنِ وَ لَا فِی صُوْرَةٍ اثْنَيْنِ"[6]

---

۱- ل: قطبیت - ۲- ل: ندارد بعضی مشایخ شخص واحد را غوث و قطب دانند و صاحب فتوحات مکی میفرمایند که غوث جداست و قطب الاقطاب جداست - رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۱۱۲۸ نیز ص ۱۰۹۱-

۳- آ، ق: حرفها - ٤ - الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۲-

۵- ل: برگ ۱٦ الف -

٦- لمعات (کلمات شیخ عراقی) ص ۳۸۱ محبوب در هر آینه هر لحظه روی دیگر نماید و هر دم بصورتی دیگر می آید، زیرا که بصورت بحکم آینه هر دم دگر گون می شود و آینه بحکم اختلافِ صورتِ هر نفس حسبِ احوال دگر گون میگردد و بریک قرار نمی ماند

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

و قطبی[١] از اقطاب مدار و یا فردی از افراد در دنیا باقی باشد قیامت قائم نشود، قال صلی الله علیه وسلم

« لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ اللّٰهُ اللّٰهُ » [٢] [٣]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته) -

(٣٨٢) ازین جاست که هرگز در یک صورت دوبار روی ننماید و در دو آیینه یک صورت پیدا نماید، ابوطالب مکی رحمة الله علیه میفرماید که لا یتجلی فی صورة مرتین ... لاجرم هر عاشقی ازو نشان دیگر و هر محبّی ازو عبارتی دیگر -

١- قطب و قدیس غوثا باعتبار التجاء الملهوف إلیه و هو عبارة عن الواحد الذی هو موضع نظر إلیه فی کل زمان اعطا الطلسم الاعظم من لدنه هو الواحد الذی هو موضع نظر الله من العالم (کتاب التعریفات ص ٧٦، اصطلاحات الصوفیه، کاشی ص ١٤١) و اما القطب واحد فهو روح محمد صلی الله علیه وسلم و هو الممد لجمیع الانبیاء و لهذا الروح المحمدی مظاهر فی العالم اکمل مظهره فی قطب الزمان و فی الافراد (الفتوحات المکیه ج ١، ص ١٥١) اما الاقطاب من امته الذین کانوا بعد بعثته الی یوم القیامة فهم اثنا عشر قطبا و الختمان خارجان عن هؤلاء الاقطاب فهم من المفرد بن (الفتوحات المکیه ج ٤ ص ٧٥) ؛ قطب یک تن است که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل محمد مصطفی است و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطه میرسد ... و وجود جمیع موجودات از اهل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی بوجود این قطب قائم است - برای تفصیل رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ٣ ص ١١٦٨ بعد اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل کلمه ابدال -٢- ن : یقال

-٣- قب مسلم ج ١ ص ١٣١ (عن أنس)

و قطب بجمع کمالات و صفات (آ: برگ ۲۲ الف) الهیه موصوف الا بوجوب ذاتی زیرا که بواسطهٔ امکان امتیاز حاصل گشت[1] میان خلیفهٔ حدیث[2] و مستخلفِ قدیم که واجب الوجود ست و هیچ ذره فیض نگیرد الا از قطب که خلیفهٔ اهلِ جبروت و ملکوت و مُلک است ـ

شعر[3]

فَذَاتِی بِاللَّذَاتِ خَصَّتْ عَوَالِمِیْ[4] (ب)[5]

بِمَجْمُوعِهَا أَوْرَادُ[6] جَمْعٍ وَ جُمِّتْ[7]

وَ جَادَتْ وَ لَا إِسْتِعْدَادَ کَسْبٍ بِفَیْضِهَا

وَ قَبْلَ التَّهَیِّ لِلْقَبُولِ اسْتَعَدَّتْ

فَبِالنَّفْسِ[8] اشباحِ الْوُجُودِ تَنَعَّمَتْ

وَ بِالرُّوحِ أَرْوَاحِ الشُّهُودِ تَهَنَّتْ[9]

---

۱- ب: گشته ـ ۲- ل: حدیث ـ

۳- ق: نظم ـ ٤- آ عوالمی، ب عوالها ـ

۵- ب برگ ۲۱ الف ـ

۶- آ، ب، ل، ق: امداد و تصحیح از روی دیوان ابن الفارض ص ۸۶ ـ

۷- ل غمت ـ ۸- ل، ق: فبالنفس ـ

۹- اقتباس از التائیة الکبری المساة بنظم السلوک ابن الفارض دیوان ص ۸۶ ـ

والا افراد[1] که محاکم قطب نباشند و افراد صوفی منتهی باشند و اما غیر ایشان صوفی صاحب حال تمام و متصوّف صاحب علم[2] تمام[3] ومتشبه[4] حکمام باشند[5] ـ

و بکمال مرتبهٔ قطبیه محیط نخواهد بود الا[6] الله تعالی و علم و معرفت قطب و افراد محیط است بجمیع مراتب عوالم[7] و وجود باجمال و تفصیل[8]

---

۱ـ برای افراد رک به اوراق فوق ـ ۲ـ ب: حلم ـ

۳ـ آ، ب، ل: تمام ـ ٤ـ ل: مشبه ـ

۵ـ ترجمهٔ عوارف المعارف ص ۱۰٦، عوارف المعارف شامل به احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۳٤۵ الباب السابع فی ذکر المتصوف و المتشبه به (ص ۳٤۷) و طریق الصوفیه اوله ایمان، ثم علم، ثم ذوق، فالمتشبه صاحب ایمان و ایمان بطریق الصوفیه (ایمان بالقدرة) اصل کبیر قال الجنید رحمة الله علیه الایمان بطریقنا هذا ولایة ووجه ذلک ان الصوفیه تمیز و الاحوال عزیزة ... (ص ۳٤۹) فالمتشبه صاحب ایمان و المتصوف صاحب علم ... والصوفی صاحب الذوق ... (ص ۳۵۱) فالصوفی فی مقام المقربین والمتصوف فی مقام السائرین ... فالصوفی فی مقام الروح صاحب مشاهده و المتصوف فی مقام القلب صاحب مراقبة والمتشبه فی مقامة النفس صاحب مجاهدة و صاحب محاسبة ـ

٦ـ ل: الی ـ

۷ـ ت: عالم ـ

۸ـ ل: تفصیل ـ

هز عَلی الاصحّ ولکن بدفعاتِ کثیرة والتفاتاتِ شهیرة، لاجرم مُخْترعِ ایشان[1] باقی بُوَد همیشه -

وچون ولی ضابطِ جمیعِ حضرات باشد والتفات از مُخْترعِ خود بردارد و آن مُخْترع فانی شود[2] (ل)[3] ولکن[4] اطلاع[5] ایشان بر مراتبِ (آ برگ ۲۲ ب) وجودیه مثل اطلاعِ حق تعالی نباشد زیرا که اطلاعِ حق شهودی بود و اطلاعِ ایشان علمی باشد از بهر آنکه اگرچه اعیانِ ثابتهٔ[6] قطب و افراد که آن قوابلِ ایشانست جامعهٔ جمیع قَوَابلِ [redacted] اعیان ثابته است اما قابلیتِ قُطب و فَرد بفیضِ اقدس[8]

---

۱- ل: اعیان -　　　۲- ل: بود -

۳- ل: برگ ۱۶ الف -　　　٤- ل ولیکن -

۵- ب: اختراع -

٦- الاعیان الثابته هی حقایق الممکنات فی علم حق تعالی اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۹-

۷- قوابل الامر (المجید) -

۸- تکلم ابن عربی خصوصی من الفیض الالهی الفیض الاقدس والفیض المقدس والاول سابق علی الثانی فی منطق النظام الوجودی لا فی الواقع ... و اما الفیض المقدس فهو ظهور الاعیان الثابته من العالم المعقول الی العالم المحسوس هو سرّ القدران الفیض الاقدس هو علی الحق فی الصور المعقولة للکائنات فصوص الحکم الجزء الثانی ص ۸۰۹، عبارة عن التجلی الجلی الذاتی الموجب لوجود

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

که عبارتست[1] از ظهور واحدیّت[2] (۲۷) حاصل آمد ـ

و وجودِ خارجی هریک مستعدّ[3] قبولِ مَواهب است از فیض مقدّس که عبارت بُوَد از ظهور واحدیّت (ب[4]) حاصل گشت، پس فیضِ اقدس اول باقدمِ موجودات که قطب است برسد وچون آن فیض بمتأخر رسد فیضِ مقدس باشد[5] لاجرم فیض کلّی جز این دو نباشد و انواع باقیه[6] جزئیات[7] این دو فیض باشد[8] ـ

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته )

الاشیاء و استعدادتها فی الحضرة العلمیة و الفیض المقدس عند هم عبارة عن التجلی الوجودی الموجب ظهور مایقتضیه تلک الاستعدادات فی الخارج ... فیض اقدس آنرا گویند که منزه باشد از شوائب کثرت اسمائی و نقایصِ حقایق امکانی پس بدانکه فیض اقدس عبارت از تجلّیِ حُبّ ذاتی که موجب است و وجود اشیا را استعدادات آنرا در حضرتِ علمی پس در حضرتِ عینی و قبل فیض اقدس فیض حق تعالی که واسطهٔ روح اعظم بُوَد بدین فیض شئوناتِ ذاتیه و اعیان ثابته گشتند و فیضِ مقدس عبارتست از تجلیاتِ اسمائی که موجب است مرظهور چیز برا که تقاضا کرده است استعدادات آنرا در خارج وجود و قبل فیضِ مقدس فیض حق تعالی که واسطهٔ روح بود وبدین فیض وجود جمیع ارواح و نفوس پیدا شد ـ رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج۳ ص ۱۱۲۷ ـ ۱۱۲۸ ـ

۱ ـ ب: عبارت بود ـ ۲ ـ آ،ب: ظهور واحدیت ـ ۳ ـ ب: برگ ۲۱ب

۴ ـ آ: هرکه سور ـ ۵ ـ ب: ندارد ـ ۶ ـ ب: خوانند ـ آ: یافته

۷ ـ آ: جزویات ـ ۸: آ،ب: باشند ـ

و عوالم[1] وجود سیصد و شصت[2] هزار باشد و در بعضی روایات هفتاد هزار[3] و در بعضی هژده[4] هزار[5] و در بعضی روایات[6] هژده[7] عالم باشد چنانکه

عَقلیه و رُوحیه و نَفسیه و طبیعیه و جسانیه و عنصریه و مثالیه

---

۱- العالم: عالم عبارتست از مخلوقات خداوند و گویند هژده هزار عالم و پنجاه هزار عالم و فلاسفه گویند: دوعالم: علوی و سفلی و علمای اصول گویند از عرش تاثری هرچه هست عالست و در جمله عالم اجتماع مختلفات بود و اهل این طریقت عز عالم ارواح و نفوس گویند و مراد شان نه آن بود که فلاسفه را بود که مراد شان اجتماع ارواح و نفوس باشد (کشف المحجوب ص ۵۰۱) اما عدد عالم ها در بعضی از روایات آمده است که هیجده هزار عالم است و بر روایتی هفتاد هزار عالم و بروایتی سیصد و شصت هزار عالم است ولیکن جمله در دوعالم خلق و امر که ملک و ملکوتست مندرج است (مرصاد العباد ص ۳۲ ...) و مناسب تر آنست هفتاد هزار است مرصاد العباد ص ۳۲، ۱۷۱ )-

۲- ن شست -
۳- ب: ندارد -

٤- ب: هشده، ن: هیجده -

۵- ب: ندارد -
٦- ب: ندارد -

۷- ب، ل هیجده -

و خیالیه و برزخیه و حشریه و جنانیه و جهنمیه[۱] و اعرافیه و رومیه[۲] و صوریه و جمالیه و جلالیه و کمالیه

و مجموع این عوالم مذکوره در دو عالم ظاهر و باطن که عالم غیب و شهادتست (آ: برگ ۲۳ الف) مندرج باشد[۳] و قال الله تعالی جلّ جلالهُ ـ

"عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ و هُوَالرَّحْمنُ الرَّحیمُ"[۵]

و موضوع علم تصوّف ذات و صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خدایست و فائده آن و اصطلاح این قوم در آن و آنچه معلوم شود مدفهیه[۶] تا معنی[۷] مسایل باشد[۸] (ل)[۹] و مسایل آن کیفیت صدور کثرت است[۱۰] از وحدت و رجوع کثرت بوحدت و بیان مظاهر اسما و بیان[۱۱] کیفیت سلوک ایشان[۱۲] و

---

۱- ل: خمسیه و اعرافیه ـ ۲- ل: رومیه ـ

۳- ب: مندرگ ل: مندرجست ـ ـ آ، ل، ن: ندارد ـ

۵- قرآن مجید ۵۹: (سورالحشر): ۲۲ یعنی دانای نهان و آشکار است، اوست بخشاینده مهربان (کشف الآیات) ـ

۶- آ، ب: ندارد ل: مندمیه، ن: بیمیت ۷: ل: بامعنی مسائل، ن: تا معنی مسائل آ ب ـ

۸- ب: ندارد ـ ۹ ـ ل: برگ ۱۶ الف ـ

۱۰ ـ آ: کثریست ـ

۱۱ ـ آ: بیان و مظاهر اسما و بیان ـ ل بیان مظاهر اسما و بیان، ن بیان مظاهر

۱۲- آ، ب ندارد ـ

بیانِ نتایج آن چنانک ذکر کرده

۱ شود إن شاءَ اللهُ اللطیف تعالی -

و بعد از مرتبهٔ قطب مرتبهٔ امامین[۲] است که وزیرین هم گویند[۳] (ب)[۴] و بعد ازان (ق)[۵] مرتبهٔ اولیاءِ اربعه کالخلفاءِ

---

۱- التصوّف علم یبحث فیه من الذات الاحدیة و اسمائه و صفاته من حیث انها موصلة لکل من مظاهرها و منسوباتها الی الذات الالهیة موضوعة الذات الاحدیة و نعوتها الازلیة و صفاتها ~~الالهیة~~ السرمدیة و مسائله کیفیة صدور الکثرة عنها و رجوعها الیها و بیان مظاهر الاسماء الالهیة والنعوت الربّانیة و کیفیة رجوع اهل الله تعالی و کیفیة سلوکهم و مجاهدتهم وریاضتهم و بیان نتایج کل من الاعمال والاذکار ... و مبادیه معرفة حده و غایته و اصطلاحات القوم فیه. الکشکول ج ۵ ص ۳۹۳-

۲- امامین دو کس اند، یکی برمین غوث و نظرش در ملکوت باشد و دیگر بریسار او و نظرش در ملک بودی، وی اعلی تر از صاحب خود است و خلیفه میگردد از غوث (اصطلاحات الصوفیه، احمد ص ) و محی الدین ابن عربی ذکر اولیا کرده همی گوید منهم رضی الله عنهم الائمة و لا یزیدون فی کل زمان اثنین ... و هما اللذان یخلفان م القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ٦) الکشف کالالیحصل الاللامامین (کتاب مواقع النجوم ص ۱۵۰) - و نیز رک به اردو دائرہ معارف اسلامیہ در ذیل "ابدال"-

۳- ق ندارد - ۴: ب برگ ۲۲ الف،

۵- ن برگ ۹۸ ب -

راشدین.[۱]

باعتبارها و[۲] بعد از آن مرتبهٔ بُدَلاء[۳] سبعه که حفاظ اقالیم سبعه باشند

---

۱- محتملاً همین اولیای اربعه را اوتاد گویند که بقول ابن عربی الاوتاد اربعة فی کل زمان لا یزیدون ولا ینقصون (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۷) که در چهار رکن عالم نامزد اند یعنی در غرب عبدالعلیم در شرق عبدالحی در شمال عبدالمجید و در جنوب عبدالقادر که محافظت جملهٔ عالم و معموری دنیا از برکت ایشانست (اصطلاحات صوفیه احمد ص ٤) -

۲- ل : ندارد -

۳- و منهم رضی الله عنهم الابدال و هم سبعة لا یزیدون ولا ینقصون یحفظ الله بهم الاقالیم السبعة لکل بدل اقلیم فیه ولایة الواحد (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۷) - فالابدال سبعة و من هذاالسبعة اربعة هم الاوتاد و اثنان هما الامامان وواحد هو القطب - (الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۱٦) - بعضی تعداد ابدال چهل و بعضی هفت میگویند - و بعضی گویند که اوتاد از جملهٔ ابدال اند و دو دیگر از ابدال امامان اند که وزیران قطب اند و دیگری قطب است و این هفت تن را ابدال بدان آن گویند که چون یکی ازایشان برود دیگری که بحسب مرتبه فروتر ازو بود بجای او نشیند و حفظ مرتبهٔ وی کند... (۱) هفت اقلیم مناظر و آنکه در اقلیم اول است بر قلب ابراهیم علیه السلام است و نام او عبدالحی و آنکه در دوم است بر قلب موسی (ع) است و نام او عبدالعلیم و آنکه در سوم است بر قلب هارون علیه السلام است و نام او عبدالمرید و آنکه در چهارم است نام او عبدالقادر است و او بر قلب ادریس است علیه السلام

(بقیه بر با ورقی صفحه آینده)

و بعد ها مرتبه اولیاء عشره کالعشرة المبشرة[1]

و بعد ها مرتبه[2] دوازده ولی که حاکم اند بر دوازده برج و آنچه متعلق است بدان از حوادث اکوان[3] -

و س بعد مرتبه اولیاء عشرین است[4]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

و آنکه در پنجم است بر قلب یوسف است علیه السلام و نام او عبدالقاهر و آنکه در ششم است بر قلب عیسی است علیه اسلام و نام او عبدالسمیع و آنکه در هفتم است بر قلب آدم است علیه اسلام و نام او عبدالبصیر و این هفتم خضر است و ظیفه ایشان مدد خلایق است و همه عارف بمعارف و اسرار الهی که در کواکب سبعه است الله تعالی در ایشان همه تاثیر داده است - رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ١ ص ١٤٨ و اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل "ابدال" -

١- العشرة المبشرة ده کس از اصحاب کرام رضوان الله علیهم که آنهارا بهشت موعود گردید ، و آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت سعید بن زید و حضرت طلحه و حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابوعبیده بن الجراح الفتوحات المکیه ج ٣ ص ١٩٩ - ابوداود ص ٨ ، و نیز رک به EI در ذیل العشرة المبشرة -

٢- آ ، ب : ندارد -

٣- و منهم رضی الله عنهم النقباء و هم اثنا عشر نقیبا فی کل زمان لا یزیدون علی عدد بروج الفلک الاثنی عشر (الفتوحات المکیه ج ٢ ص ٧) -

٤ - آ ، ب ندارد -

و من بعد مرتبه بُدَلاءِ اربعين و اولیاءِ تسعه تسعین و ثلثمائه و تسعين -

و این اولیاءِ معدودین و کلاء اللّه اند فِی اَلعالمین که هرگز زیادت و نقصان نشود هلاک این عزیزان[1] تا باقی بود دنیا و رسم دین -

اما[2] عدد اولیاءِ دیگر که (آ: برگ ۲۳ ب) زیادت و نقصان شود بحسب غلبه تجلّی باطن ~~~~ بر ظاهر، ~~~~ و ظاهر بر باطن و قدر نوبت غلبه هر یک صد سال بود، لاجرم در آن صد سال که نوبت غلبه تجلّی باطن بود بر ظاهر، اولیاء اللّه اندک[4] باشند و اگر بر عکس باشد بر عکس[5] باشد و افراد نیز[4] باشند (و) بسیارند[6] قَدَّسَ اللّهُ اَسْرارَهم و در مرتبه ما

---

١- ب، ن: عزيزين - ل: ندارد -

کشف المحجوب ص ۲۲۹ و سرهنگان درگاه حق جلّ جلاله سیصد اند که ایشانرا اخیار خوانند و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند و هفت دیگر که مرایشانرا ابرار خوانند و چهارند که مرایشانرا اوتاد خوانند و سه دیگر که مرایشان را نقیب خوانند و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند و این جمله مریک دیگر را بشناسند

٢- آ: ما نند (بجای اما عدد) -

٣- آ، ب: نوبت، ن: غلبه[ء] نوبت - ٤- ن: بسیار -

٥- ل، ن: عکس -

٦- آ: باشند بسیارند - ب: باشنده بسیارند، ل: بسیارند، ن: بسیارانند -

قُطب مساوات دارند زیرا که بلا واسطه از حق تعالی فیض میگیرند چنانک قطب اِلّا آنکه قُطب خلیفه است در افاضت و افراد اگرچه افاضه[1] میکنند از جهتِ فُتُوت[2] است نه از جهتِ خلافت ـ

و بعضی از افراد بر قلبِ مُحَمّد باشند چنانکه ختمِ[3] خاص و عددِ افراد زیادت و نقصان شود و هر سه ختم (بٓ)[4] از[5] افراد باشند و مجذوبان[6] و رجالِ غیب نیز بیش و کم شوند و گفته اند که رجالِ غیب همه از جنسِ اشراک و هنود باشند ـ

---

۱- لٓ: افاضت ـ

۲- الفتوة هی عندالسالکین کف الاذی و بذل الندی و ترک الشکوی (کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۱۵۲) ـ

۳- ختم خاص هو فی المرتبة دون عیسی علیه السلام ـ الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۱۸۵ ـ

٤ ـ ب برگ ـ ۲۲ب ۵ـ آ، بٓ: ندارد ـ

۶- آ: مصحفا : محدد باز ـ مجذوب: من ارتضاه الحق تعالی لنفسه و اصطفاه لحضرته انسه و طهره بما قدسه نحاز من المنح و المواهب ما فاز به بجمیع المقامات و المراتب بلا کلفة لمکاسب والمتاعب کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۱۸۹ ـ

۷ ـ ـ فمنهم رضی الله عنهم رجال الغیب و هم عشرة ولایتقصون هم اهل خشوع ولا یتکلمون الا همسا لغلبة تجلی الرحمن علیهم دائما فی احوالهم ... و اعلم ان رجال الغیب فی اصطلاح اهل الله یطلقونه علی القوم الذین

(بقیه بر صفحه آینده)

و"عرائس اللّه"[١] چهار هزارند که ایشانرا "ضنائن اللّه"[٢] خوانند و مناظر اللّه[٣] نیز گویند و احوال ایشان را از خلق و از

---

(بقیه از صفحه گذشته) -

لا یاخذون شیئاً من العلوم والرزاق المحسوس والحس ولکن یاخذونه من الغیب - (الفتوحات المکیه ج ٢ ص ١١) -

١- ابا یزید : یقول اولیاء عرائس اللّه تعالی ولایری العرائس الا المحرمون فهم محذر ن عنده فی حجاب الانس لا یراهم احد هم فی الدنیا و الاخرة (الرسالة القشیریة ص ١١٨) - و امّا غیرتِ محبوب بر اطلاع غیر بر حال مُحِبّ چنان بود که حالی او را از منظر اغیار بحجاب عزت و قباب غیرت خود مستور دارد تا جز منظر او بروی نباید که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری ... این غیرت که مانند غیرت رجالست برنساءِ ما - مضمون این حدیث الاولیاء و عرائس اللّه فی الارض اشارت بدین معنی بود - مصباح الهدایة ص ٣٣٠ -

٢- ضنائن اللّه : ای خواص خلقه (المنجد) -

و امّا حال الغیرة من الحق و هی خصیصة باولیائه حیث ستر هم عن سائر عباده فحبب الیهم و فقهم للمعرفة بحکم المومن فاتصفوا بصفة [illegible] سیّدهم فکانوا عنده خلف حجب الفوائد منهم ضنائن اللّه و عرائسه فهم عنده کهو عندهم فهم یشاهدون - الفتوحات المکیه ج ٢ ص ٥٠٠ -

٢- ب ندارد ، ن "اللّه خوانند" را ننوشته -

٣- ن : مناظر -

ایشان جز حق تعالی پوشیده است ـ

و از محققی شنوده شد که اولیاءِ اللّٰه بیست هزار و یکی تن[1]
باشند و هر طائفه را از ایشان امامی باشد که دیگران مقتاد آن
(آ: برگ ۲٤ الف) امامِ خود باشند اِلّا آن یکی که جنسی باشد و مقتادِ
کسی نگردد و با کسی نسازد و تنها باشد ـ

و بعضی از اولیا را که "اخیار"[2] نامند و بعدد هفت باشند و
"سیّاح" نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را بعد کمال معرفت بخشیده[3]
و در بساط دنیا سیاحت امر کرده[4] از برای مصالحِ عبّاد و طلّابی را[5] که در
اطرافِ دنیا باشند، ایشان را[6] اهلِ سیاحت ارشاد میکنند ـ

و خدمت شیخ کتانی[7] قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ السُّبحانی فرموده است که
نُقَبا سیصد است و نُجَبا هفتاد و بُدَلا چهل و اخیار هفت و عُمُد چهار و
غوث یکی و مسکنِ نُقَبا مغرب است و مسکنِ نُجَبا در مصر و مسکنِ بُدَلا
شام و اخیار دایم در سیاحت باشند در روی زمین و عُمُد در زوایای ارض
باشند و مسکنِ غوث مکه بود ـ

---

۱ـ ق: ندارد ـ
۲ـ اخیار: هفت تن اند از جمله سیصد و پنجاه و شش تن مردان غیب ـ اصطلاحات الصوفیه، احمد ص ٤
۳ـ آ: بخشیده است ـ ٤ـ آ: کرده است ـ
۵ـ آ: ندارد ـ ٦ـ آ، ق: ندارد ـ
۷ـ محمد بن علی بن جعفر البغدادی الکتانی ـ وی اصحاب (بقیه بر صفحه آینده)

پس چون حاجتی از حاجات عوام خلایق (را) معروض گردد اول نقبا اِبتِهالْ[1] نمایند پس بُدَلا، پس اخیار (ل)[2] و پس عُمُد فلاجرم (ب)[3] اگر اجابت شود فَبِها وَاِلاّ غوث اِبتِهال نماید و تمام نبود مسئله که اجابت شود علیه -

و حضرت سیادت قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ وَزَادَلَنَا سِرُّهُ[6] از اکابرِ اهلِ

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته) -

جنید و ابو سعید خزار و ابوالحسین نوری و مردی دانشمند بوده و بمکه سالها مجاورت کرده و آنجا از دنیا برفته در سنه ۳۲۲ هجری طبقات الصوفیه سلمی ص ۳۸۶، نفحات الانس ص ۱۹۸ - کنز العمال ج ۸ ص ۲۳۸ البدلاء اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانیة عشرة بالعراق - الفتوحات المکیه ج ۳ ص ۵۳۰ بالاً بدال [illegible] تحفظ الاقالیم و بالاً و تاد یحفظ الجنوب و اشال والغرب والشرق و بالا مامین یحفظ عالم الغیب الذی فی عالم الدنیا و عالم الشهاده و هو ما ادراکه الحس و بالقطب یحفظ جمیع هؤلاء فانه الذی یدور علیه امر عالم الکون والفساد - اصطلاحات الصوفیه، کاشی ص ۸ ، النقباء : هم الذین حققوا بالاسم الباطن فاشرفوا علی بواطن الناس و هم ثلثمائة -

۱- ابتهال: بزاری دعا کردن (لغت دهخدا) -

۲- لَ : برگ ۱۲ ب - ۳- بَ : برگ ۲۳ الف -

۴- لَ ندارد، نَ: علیه دعوت -

۵- آ: جانب (بجای حضرت) -

۶- لَ، نَ: نوشته -

سیاحتِ مطلقه است زیرا که جنابش مسافر مقیم و (آ: برگ ۲٤ ب)
مقیم مسافرست با آنکه[1] در هیچ مقتی و مقامی مقیّد نباشد چنانکه
چنانکه در نظم[2] فرموده است:-

نظم[3]

شرکانِ گوهر کافی و گوهرِ[4] نونی
چه کاف و نون که ز کاف و نون[5] توافزونی[6] (ط)
محیطِ گنبدِ دوّار را تویی مرکز
صفای صفحهٔ اسرار را تو استونی
ز دورِ دایره گر سوی مرکز آیی باز
یقین شود که زحیر وحت[7] وحم بیرونی
سپهرِ مطلعِ انوارِ آفتابِ جـــــال
بگرد نقطهٔ[8] ذات تو گرده گردونی
ظهور سرِّ کمالاتِ سرمدی از تست
اگرچه خازنِ اسرار را تو مخزونی

---

۱- ق: ندارد ۲- آ، ق: ندارد -
۳- ق: شعره ن تو شته ٤- دیوان آتشکده وحدت ص ٤۱۸: در
۵- ق: وزنون - ٦- دیوان آتشکده وحدت ص ٤۱۸: بیرونی
۷- ق: برگ ۹۹ الف -
۸- ق: ندارد چهل اسرار طبع امرتسر ص۱۷، نسخه خطی برتانیا برگ ۱۹۸ب
: وحت و فهم - دیوان آتشکده وحدت، هر دو بیت را ندارد -
ب: خازن اسراری هم تو مخزونی -

نقاب غیرت او پردهٔ جمال تو شد[1]

توئی که در مدد علم دُرّ مکنونی

لواء عزّ تو بر سدره قدم زده اند[2]

عزیز در صف اهل مقامه اکنونی

دفین مخزن لاهوت را که کون و مکان (ب)[3]

نداشت طاقت دید از آن تو[4] مدفونی

علاییا گر ازین حال حیرتت ترا

امید قطع مکن چون بوقت مرهونی[5]

وقتی دیگر جناب سیادت فرمود[6] که

---

۱- چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا پرده غیرت جمال از تست، دیوان آتشکده وحدت، ص ٤١٨ : عزت اگر ...

۲- آ، بسد قدم زده، ت: بسد قدم بزده - در ل فاقد است - دیوان آتشکده وحدت ص ٤١٨ : سدره قدم زده اند.

۳- ب : برگ ٢٣ ب -

٤- دیوان آتشکده وحدت ص ٤١٩ : دیدار آن -

۵- برای این غزل رک به چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا برگ ١٩٨-ب چهل اسرار طبع اوبرتسر ص ١٦، دیوان [illegible] آتشکده وحدت ص ٤١٨ - ٤١٩ -

٦- آ : فرمود شد -

آنچه بامام علی[١] زین العابدین داده اند[٢] بمن[٣] داده اند

وصف علماء زین العابدین از لقبِ شریفش معلوم میشود و حضرتش دایم از منزلی بمنزلی می[٤] رفته است[٥] از خوتِ جبابر[٦] و در صِغر سنّ حضرتش را در چاهِ[٧] زندان انداختند و محبّان (آ، برگ ٢٥ الف)

---

١- آ، بَ، نَ : ننوشته

حضرت علی بن الحسین علیه السلام جامع فضایل صوری و معنوی بود، در زهد و پرهیزگاری متفق علیه است بقدری در عبادت معروف شده که او را از فرطِ عبادت زین العابدین لقب داده اند، در سفرِ عراق همراه پدر بزرگوارش بکربلا آمد و قبل از جنگ مریض بود و بهمین علت در جنگ نتوانست شرکت کرد و پس از شهادت پدرش اهل کوفه باغل و زنجیر او را بکوفه برده و ازآنجا بشام رهسپارشد. واقعه دیگری که در حین حیات او روی داده شده واقعه حره است، در روز سال وفاتش و علت آن اختلاف است اما متفق علیه است که ماه محرم سال ٩٤ هجری یا ٩٥ هجری بوده و مدت زندگانی او را ٥٥ تا ٥٩ نوشته اند و بعقیده شیعیان اثنا عشری وی مسموما" شهید گردیده. برای تفصیل رک به خاندان پیغمبر ص٤٠٨ - ٤٢٢ و با ورقی ص ٨٠-

از ایشان مناجات و دعاهای بسیار منقول است رک به صحیفه سجادیه

٢- بَ: دادند - ٣- لَ: بدین فقیر -

٤- بَ ندارد - ٥- آ: اند-

٦- بَ، نَ: جبابره، لَ: جبابر - ٧ - آ: خانه -

او از جاه مناجات او می گرفتند[1] ـ

شعر

"اَلاَ اُیُّهَا الْمَأْمُول فِی کُلِّ حَاجَةٍ

رَجُوتُکَ فَاکْشِفْ ضُرَّمَابِی[3] وَ فَاقَتِی

اَلاَ یَا رِجَائِی[4] أَنْتَ کَاشِفُ کُرْبَتِی

فَهَبْ لِی ذُنُوبِی کُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَتِی"

---

۱ـ ل : نموده اند وقوله علیه السلام ـ ن : می خوشتند که رضی الله عنه ـ

۲ـ آ، ل : یا ایها اماموٰل ـ ن ایهاالمول ـ

۳ـ ل رفاقتی، ن : صدماتی ـ ٤ـ ل : یا رجا ـ

۵ـ از حاشیه ب برگ ۲۳ ب ـ

یعنی ای آنکه امید داشته شده، در هر حاجتی، امیدوارم که روشن سازی آنچه زیان ماست و فاقه درویشی ما، ای امیدگاه من شوبی کاشف هراندوه من، پس بخش مرا، گناهان من و برآر حاجت من ـ

در عُدَّة الداعی ترجمه فارسی از ابن فهد حلی، تهران ۱۳۳۹ شمسی ص ح مناقب حضرت زین العباد سید سجاد علیه السلام

الا یارجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی واقض حاجتی ـ

و وقتی دیگر[1] فرمود[2] در حالتِ غیرت[3] که (ل)[4] مرا درین روزگار کسی نشناخت، ولکن[5] بعد از فوتِ[6] من بعد سال طالبان پیدا شوند که از رسایلِ من فواید گیرند و قدر من بشناسد۔

و تو بعد[8] از مرتبه عوامِ اولیا مرتبه خواصِ مؤمنانست از زُهّاد و عُبّاد و تایبان و اهلِ توبه هزار باشند و بقاءِ اولیا و[9] اهلِ توبه بطریقِ بدل است در دنیا۔

نقلست که هر روز که آفتاب از مشرق برمی‌آید صد هزار آدمی توبه کنند و تا وقتِ غروب همه توبها بشکنند، اِلّا یک تایب۔

رَزَقَنَا اللّٰهُ تَعَالَی کَمَالَ التَّوبَةِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْن[10]

(ب)[11]

---

۱- ل. دیگر جناب سیادت۔ ۲- آ: فرمودند۔

۳- الغیرة: عند الطائفة علی ثلاثة مقامات غیرة: فی الحق وغیرة علی‌الحق وغیرة من الحق قال الغیرة: فی الحق وهی الغیرة التی تکون عند رؤیة المنکر والفواحش وهی التی اتصف الحق بها... والغیرة علی الحق وهی کتمان السرائر والاسرار وتلک حالة الأخفیا والأبریا و من الملامیة المجهولین۔ حال الغیرة من الحق وهی ضنته باولیائه حیث سترهم عن سائر عباده۔ رک:

*الفتوحات المکیه ج ۲ ص ۵۰۰ ببعد و نیز رک به مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ص ۳۲۸، ~~نیز رک به پاورقی ص~~

٤- ل: برگ ۱۸ الف ۵- ل: ولیکن۔

٦- ل: وفات ۷- ن: ندارد۔

۸- آ: و بعده ۹- ب: ندارد

۱۰ ل، ن: ندارد۔ ۱۱- ب برگ ۲٤ الف۔

و بعضی اولیاء الله[1] را تجلّی[2] ذات باشد

---

١- پ: ندارد -

٢- تجلّی مراد از تجلی انکشاف حقیقت است و بگفتهٔ علی جرجانی (التعریفات ص ٢٢) و عبدالرزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ص ٤٨) و محی الدین ابن عربی (الفتوحات المکیه ج ٢ ص ٤٨٥) ماینکشف علی للقلوب من انوار الغیوب و بعقیده شیخ شهاب الدین سهروردی (ترجمهٔ عوارف المعارف ص ٩٨) تجلّی سه قسم است - یکی تجلّی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالک چیزی مانده بود (ص ٩٩) فنای ذات و متلاشی صفات است در سطوات انوار آن ... و این خلعتیست که خاص رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم را بخشیدند و بقول علی جرجانی لا یحصل ذلک الّا بواسطة الاسماء والصفات -

و قسم دوم از تجلیات تجلّی صفات و علامت آن اگر ذات قدیم بصفات جلال تجلّی کند از سر عظمت و قدرت و کبریا و جبروت و خشوع و خضوع بود و گر بصفات جمال تجلّی کند از رافت و رحمت و کرامت و سرور و انس بود و معنی این ه آنست که ذات ازلی متقدس و تعالی بتبدیل و تحویل موصوف بود تا وقتی بصفات جلال متجلّی شود و وقتی بصفات جمال ولیکن بر مقتضای مشیت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود و گاهی بر عکس - محمود بن محمد الآملی (نفائس الفنون فی عرائس العیون برگ ١٦٧ الف) نوشته است تجلّی صفات دو نوعست تجلّی صفات جمال و تجلّی صفات جلال (و تجلّی صفات جلال) هم بر دو نوعست - صفات ذاتی

(بقیه بر با ورقی صفحه آینده)

(بقیه از پا ورقی صفحهٔ گذشته)

و صفاتِ فعلی و صفاتِ ذاتی باز بر دو نوعست ... : صفاتِ حسّی و صفاتِ معنوی ... ( برگ ١٦٨ ب ) ... و صفاتِ جمال هم بر دو نوعست صفاتِ ذات و صفاتِ فعلی -

و قسم سوم تجلّی افعالست و علامت آن قطع نظر از افعالِ خلق و اسقاطِ اضافاتِ خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استوار مدح و ذم و قبول ردّ خلق چه مشاهده مجرد فعل الهی خلق را از اضافاتِ افعال بخود معزول گرداند و اول تجلّی که افعال آثار صفات اند و صفات مندرج در تحت ذات -

خواجه عبدالله انصاری در واردات ص ١٣٤ فرموده تجلّی برقی است که چون بجه تابان گردد عاشق از تابش ناتوان گردد ... تجلّی ناگاه آید امّا بر دل آگاه آید ... هر که را خبر بیش تجلّی را دروی اثر بیش ... تجلّی صفات عاشق را پست کند و تجلّی ذات عاشق راست کند، تجلّی صفات وبرا نیست کند و تجلّی ذات وبرا هست کند - و شهاب الدین سهروردی گفته (عوارف المعارف در ضمن احیاء العلوم الدین ج ٢ ص ١٧٥) والتجلّی بطریق الافعال رتبة من القرب و منه سرقی الی التجلّی بطریق الصفات و من ذلک یترقی الی التجلّی الذات والاشارة فی هذه التجلیات الی رتب فی الیقین و مقامات فی التوحید شیٔ فوق شیٔ و شیٔ اصفی من شیٔ - فالتجلّی بطریق الافعال یحدث منه الرضاء التسلیم والتجلّی بطریق الصفات یکسب الهیبة والانس والتجلی بالذات یکسب الفناء والبقاء و قد (١٧٦) سمی ترک الاختیار والوقوف مع فعل الله - و ابن عربی گفته

(بقیه در پا ورقی صفحهٔ آینده)

و بعضی را تجلّی صفات[۱] و بعضی را تجلّی افعال

و هر طایفه را ازین طوایف ذوق[۲]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

(الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۱٦٦) - والتجلی اشرف الطرق الی التحصیل وهی علوم الاذواق - و نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۲٦۸ -

۱- درب ندارد -

۲- ذوق: ذوق عبارتست از یافتن ثمرات تجلی و نتایج کشف و اول بو واردات ذوق باشد و بعد از ذوق شُرب باشد (نفائس الفنون فی عرائس العیون (برگ ۱۵۸ الف) و علی هُجْویری گوید ذوق مانند شُرب باشد اما شُرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید (کشف المحجوب ص ۵۰۸) و عبدالرزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیة ص ۱٦۲) ذوق را اول درجات شهود نوشته و علی جرجانی (کتاب التعریفات ص ٤۷) گوید الذوق فی معرفة الآلهة عبارة عن نور عرفانی یقذفه الحق بتجلیه فی قلوب اولیائه یفرقون به بین الحق و الباطل و شیخ محیی الدین ابن عربی (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵٤۷) درباره ذوق گوید و هو حال یفجأ العبد فی قلبه فان اقام نفسین فصاعدا کان شربا و هل بعد اخذ الشرب .... فالذوق خیالی وان کان فی اسماء الالهیة والکونیة ... اثره فی النفس والذوق العقلی اثره فی القلب فیعطی حکم اثر ذوق النفس المجاهدات البدنیة من الجوع و العطش و قیام اللیل و ذکر اللسان و یعطی حکم الذوق العقلی الریاضات النفسیة و تهذیب الاخلاق - و شیخ

(بقیه در پاورقی صفحه آینده)

و[1] شُربِ[2] خاص است و از هر صوتی از اصوات و کلمه ای از کلمات و حرکتی از حرکات و فعلی از فعلات[3] و اعتقادی از اعتقادات بل[4] از هر ذره ای از ذراتِ موجودات و از هر حرفی (آ برگ ۲۵ ب) از حروفِ کاینات ایشان را الهام[5] و اذواق کثیره است زیرا که در[6] هر ذره از ذرات حقیقتِ ذات با جمع صفات و اسماءِ عظیمات و افعالِ مؤثرات بعینی است

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

تعاطوی چنین نوشته که ذوق عبارت است از مستی که از چشیدن شراب عشق مرعاشق را شود و شوقی که از استماع کلام محبوب و از شاهدی و دیدارش روی آور آرد ازان عاشق بیچاره در وجد آید و ازان وجدبی خود و بی شعور گردد و محو مطلق شود این چنین حال را ذوق گویند رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۵۱۳-۵۱٤ -

۱- ب: ندارد - ***

۲- ب: مشرب (بجای شرب)-

شُرب: حلاوت طاعت و لذتِ کرامت و راحتِ انس را این طایفه شُرب خوانند و هیچکس کار بی شرب نتواند کرد چنانک شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحات و حلاوت دل باشد (کشف المحجوب ص ۵۰۸) و نیز رک به الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۵۰ -

۳- ت: افعال - ٤- ل: بلکه، ت: بلک -

۵- ل: ندارد - ٦- ب: از (بجای در) -

ساریات[1] - و اهل تحقیق ازین جهالت گویند که[2] هر ذره از ذرات قابلیت آن دارد که کمالات بشریت کند درو ظهورات[3] ولکن[4] چون قابلیت انسان[5] اقرب و اجمع و اظهر آمد از برای آنکه[6] او گشت مُجلّی تجلّی ذات در آخر تنزّلات[7] چنانک در اول تعزّزات، قَالَ النَّبیّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ[8]:

«اِنَّ اللّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ تَجَلّی فِیْهِ»[9]

وَ قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ[10]:

---

١- آ: بیارات - و این کلمه ساریات مستقلاً بقاعده عربی جمع کلمه ساری است که معنی آن اثر کننده و در روضه معجمه جزای چیز و سرایت کننده.(فرهنگ آنند راج ؛ لغت نامه دهخدا)-

٢- آ، بَ، نَ : که از - ٣-آ: کمالات بترتیب کند درد ظهورات - بَ: که کمالات بترتیب درو کند ظهورات - لَ: جمع کمالات بترتیب درو کند ظهورات - نَ: درو ظهورات -

٤- لَ ولیکن - ٥- ب، ل، ن ایشان -

٦- ل، ن بواسطه آنکه - ٧- ب آخرت منزلات -

٨- آ: صلی الله علیه وسلم را ندارد - بَ: علیه السلام لَ: رسول الله صلی الله علیه وسلم -

٩- بَ حاشیه برگ ٢٤ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید وهویدا شد دروی - برای این حدیث رک به مرصاد العباد ص ١٧٥، ١٨٢- احادیث مثنوی ص ١١٥-

١٠- لَ: علیه السلام -

إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ" وَ فِي رِوَايَة "عَلَى صُورَة الرَّحْمٰن"[1] (ل)[2]

لاجرم او جلای مرآة[3] انسان کبیر آمد زیرا که صورت الهیة[5] نباشد إلا بذات[6] و صفات و افعال و جلای عالم کبیر نباشد الّا بذات و صفات و افعال از بهر آنکه ذات چون "بموجدی" تجلی کند وجود حاصل آید و چون باسم "مُحیی" تجلّی کند موجود "حی"[8] شود وچون "بقدیری"[9] تجلّی کند "حی قادر" آید[10] (ب)[11] و چون باسم "مُبقی" تجلّی نماید[12] قادر باقی بود وچون "بعلیمی"

---

۱- ب حاشیه برگ ۲٤ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید بر صورت خود و بر روایتی بر صورت رحمان - برای این حدیث رک مسند احمد ج ۱۲: ~~۱۵۱~~ ۷٤۱٤- ~~۱۵۱ ۱۲~~ - مسلم ج ٤ ص ۲۱۸۳ - کنزالعمال ج ۲ ص ٤۵۱ - احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۱۹۳ - مرصاد العباد ص ۲۳۳ -

۲- ل: برگ ۱۸ ب - ۳- ل: مرائب -

٤- فالانسان مجموع العالم وهو الانسان الصغیر والعالم الانسان الکبیر الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۱۱۸ ج ۳ ص ۱۱ -

۵- ل: الهیت - ۶- ل، ق: ذات -

۷- ب: از بهر آنکه چون ذات ق: هر ذات چون - ۸- ل: بموجدی می شود -

۹- آ: بقدری - ق: بقدیری - ۱۰- ل: آمد - ۱۱- ب: برگ ۲٤ ب

۱۲- آ، ب: ندارد - (همه عبارت از قادر ... تا نماید) و در ل: فقط کند (بجای نماید)

باقی عالم باشد و چون باسمِ[1] "مریدی" تجلّی نماید عالم مرتاد آید و بهر اسمی که تجلّی نماید[2] مُجلّی[3] مستفیضِ آن اسم باشد ـ

والائمّة (آ، برگ ۲۶ ب) اسماءِ اللّه[4] که

حیوة[5] و ~~////~~ علم وارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام است ـ

---

۱- آ، ق: ندارد ـ ۲- آ، ق: فرماید ـ

۳- آ: تجلی ـ

۴- ائمه اسماءِ اللّه و امّا علم بصفات وی آنست که بدانی که صفاتِ وی تعالی بدو موجود ~~//~~ است ـ کی آن وی نیست و نه جزوی، بدو قایمست واو بخود قائم و دایم چون علم و قدرت و حیوة و ارادت وسمع و بصر و کلام و بقا بقوله تعالی: انّه عَلیمٌ بذاتِ ~~////~~ الصّدور ، و نیز گفت: وَاللّه علیٰ کلّ شیٔ قدیر و نیز گفت: هُوَالحیّ لَااِلٰهَ اِلّا هُوَ و نیز گفت: وَ هُوَالسّمیعُ البَصیر و نیز گفت، فعالٌ لِمایرید و نیز گفت: قوله الحق ـ (کشف المحجوب ص ۱۵) و نیز برای تفصیل رک به اصطلاحات الصوفیه همدانی برگ ۲۸۲ الف اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۱۲۱ ـ

۵- ب: جلوه (بجای حیوة) ـ علی همدانی در اصطلاحات الصوفیه برگ ۲۸۲ الف میگوید امام ائمه اسما علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و حیوتست ... اسماء اگرچه نامتناهی اند و در احصا نمی در آیند لیکن متحد شد در ائمّهٔ سبعه زیرا که هر اسمی که غیر ائمّه سبعه است فرع ایشانست پس در تحت هر یک از ائمّه اسماءِ سبعه اسمای نامتناهی اند که واسطه شوند میان ذات و منسوبات ـ

وغیر الله را جز بغیر وجهی که باهمدیگر ربط[1]/ و[2] عقل آنرا قبول کند روا باشد که زیرا که اسماء الله[1] بلکه جمیع موجودات را ترتیب[3] هست بحقیقت اگرچه کثرت و عقل و حسّ بترتیب[5] اوراک میکند زیرا که[6] کشف کاشف[7] رفع حجاب[8] میکند بترتیب سلوک، امّا چون بمقام تحقق[9] رسد، ترتیب از چشم او برخیزد و عقل مدرک کلیات و ممیّز خیر[10] از شر باشد.

وحسّ مدرک جزئیات[11] و ممیّز طیب از کریهه باشد.

و بعضی را صحو[12] دایم باشد که هرگز

---

۱- ل: بایکدیگر ربط هست دهند، ن: باهم ربط و صحبت دهند.

۲- ل: و اگر ۳- ب: ندارد.

۴- آ: ترتیب، ل، ن: تربیت ۵- آ، تربیت.

۶- آ، ن: ندارد ۷- آ، ن ندارد.

۸- آ: حجبه، ل: حجب.

۹- الفتوحات المکیه ج ۲ ص ۲۶۷ ان التحقیق هو المقام الذی لا یقبل اشبه القادحة فیه و صاحب هذا النعت هو المحقق، فالتحقق معرفته ما یجب لکلّ شیئ من الحق الّذی تطلب ذاته و عبدالرزاق در اصطلاحات الصوفیه ص ۱۵۵ گوید التحقیق شهود الحق فی صور السمائه.

۱۰- ن: خیرات و شر ۱۱- ل: جزویات.

۱۲- صحو عبارتست از معاودت قوت تمیز و رجوع احکام جمع و

(بقیه در پاورقی صفحه آینده)

سُکر[1] باشد و بعضی را سُکر دایم بُوَد[2] که هرگز[3] صحو باشد و[4]

(* بعضی را سکر باشد[4])

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

طریقه با محل و مستقرِ خود (مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ص ۱۰۳، کتاب التعریفات ص ۵۷، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ٥٤٦) - و علی هُجْویری در کشف المحجوب ص ۲۳۰ گوید و شیخ من گفتی و وی جنیدی مذهب بود که سُکر بازیگاه کودکانست و صحو فنا گاهِ مردان و من علی بن عثمان الجلابی ام می گویم بر موافقتِ شیخ خودم که کمالِ صاحبِ سُکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رویت باز ماندگی بشریت بُوَد پس صحو که آفت نماید بهتر از سُکری که عین آن آفت بود (ص ۲۳۳) - پس سُکر جمله پنداشتِ فناست در عین بقاصفت و این حجاب باشد و صحو جمله دیدارِ بقا در فنا صفت و این عینِ کشف باشد - و نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ٦٥٦ -

۱- سکـــر : لفظ سکر در عرفِ صوفیان عبارتست از رفعِ تمیز میانِ احکامِ ظاهر و باطن بسببِ اختطافِ نورِ عقل دراشعه ای نور ذات و عند اهل الحق السکر هو غیبة بوارد قوی و هو والالتذاذ و هما قوی من الغیبة و اتم فیها - برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ۲۳۰، کتاب التعریفات ص ۵۲، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ٥٤٤ - کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ٦٥٦ ببعد -

(یعنی الطرب)

۲- ب، ل : باشد -  ۳- ن : هر که

٤- ل : ندارد -

ولکن بمحو باز آید -

و حالِ شهودِ ذات در دنیا بمقادیرِ لمحاتِ[1] بسرة[2] و برقاتِ مسترة[3] باشد و دوامِ[4] حالِ شهودِ صفات [crossed out] مختلف فیه باشد و تکرر صفاتی بحالِ شهودِ ذاتی زایل شود و در حال شهودِ ذاتی هنز تکرر باشد ولیکن سَریع الزّوالُ[5] بُوَد زیرا که حالِ شهودِ ذات دوام ندارد و دوام این شهود در آخرت موعود است و عبارت[6] از دوام این شهود مقامِ[7] مَحْمُودست چنانکه در خبر رَسُول[8] صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (لَ)[9] (آ: برگ ۲٦ ب ) این دعا موردود[10] است (نَ)[11] -

• اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ[12] وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ[13] آتِ مُحَمَّداً[14] الْوَسِیْلَةَ وَالْفَضِیْلَةَ[15] وَالدَّرَجَةَ [crossed out] الرَّفِیْعَةَ وَ ابْعَثْهُ مَقَاماً[16] مَحْمُوداً الَّذِیْ وَعَدْتَهُ وَ ...ارْزُقْنَا شَفَاعَتَهُ[1] اِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ - ۱۷

---

۱ - ۲ لَ : بسرت و بروقات -

۳- آ، لَ : صره -    ٤- نَ : دوائم -

۵- لَ، نَ : باشد -    ٦- آ : عبارات -

۷- آ : بمقام -    ۸- لَ : حضرت رسول -

۹- لَ : برگ ۱۹ الف -    ۱۰ لَ : فرموده -

۱۱- نَ : برگ ۹۹ ب از اینجا در بَ برگ (۲۵ الف) عبارت مقلوب شده -

۱۲- لَ : القایمة -    ۱۳- لَ : القایمة -

۱٤- آ، لَ محمدا، بَ، نَ : محمدا ن -    ۱۵- لَ : والفضل والفضیلة -

۱٦- آ، لَ : مقاما محمودا نَ المقام المحمود -    ۱۷- قب ابن ماجه ج ۱ ص ۲۳۹

(بقیه بر صفحهٔ آینده)

و این دعا را بعد از اذان باید خواند[1] و دوامِ حال شهودِ افعال بعد از ~~تجلی~~ عکس متعلق نمی شود[2] زیرا که بعضی از اولیاءالله فرموده اند که

ما دایم شاهدِ حق تعالی می باشیم[3] -

و بعضی گفته اند که

اگر یک لحظه محجوب شویم مرتد گردیم[4]

و بعضی گفته اند که

اگر یک لحظه[5] محروم باشیم بمیریم -

و این دوامِ شهود[6] جز در حالِ شهودِ تجلّیِ افعال نباشد با آنکه در دوامِ حال شهودِ (تجلی) صفات اختلافست، پس برین تقدیر شاید که از دوامِ (ب)[7] حالِ شهودِ تجلّی صفات خبر کرده باشد[8] و در کتب

---

(حاشیه از صفحه گذشته)
سُنَنِ نسائی ج۲ ص ۲۷، سُنَنِ ابی داود ج ۱ ص ۴٤۷ - تجرید بخاری ص ۱۵۲، مسلم ج ۱ ص ۲۸۸ - ترمذی ج ۲ ص ۲۰۸، مشکوة المصابیح ص ٤۸۱ (عن جابر بن عبدالله، انس)

۱- بؔ، نؔ: خواندن - ۲- نؔ: ندارد -

۳- لؔ: مشاهده حق تعالی میکنیم، نؔ: شاهد حق تعالی باشیم -

٤- برای این مطالب قب کشف المحجوب ص ٤۳۰ -

۵- لؔ، لمحه، ن لحظه ٦- بؔ: آب رسیده -

۷- بؔ: برگ ۲۵ ب - ۸- لؔ: باشند -

مسطور است که

بعضی را دوام شهود است و بعضی را سه روز شهود باشد و بعضی باشند که در شبانروزی[1] هفتاد هزار بار مشاهده کنند و بعضی را گاه گاه شهود باشد ـ

و مواهبِ اهلِ وصول بمتفاوت باشد زیرا که بعضی را تَصَرُّفْ می بخشند[2] در مَلکوتِ ارض چنانکه موسی علیه السلام[3] را در تَفْجیرِ[4] آب از سنگ[5] و بعضی را در مَلکوتِ هوا چنانکه سلیمان را علیه السلام (آ: برگ ، ۲۷ الف) در تسخیرِ هوا[6] و بعضی را در مَلکوتِ سَما چنانکه مُحَمَّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ[7] در شقِ قمر[8] ـ

و کمالِ تَصَرُّفْ بعضی تا بحدی است[9] که قابل[10] یک منظرِ

---

۱ـ ل: شبانروزی ـ ۲ـ ل: بخشد ـ

۳ـ آ، ب: موسی ل: موسی علیه السلام را، ن: موسی را علیه السلام ـ

٤ـ آ: تفجیر ـ ل، ن: تفجر از آب سنگ

۵ـ ل، ن: تفجیر از آب سنگ ـ حواله است به قرآن مجید ۲: (سوره البقرة) ۵۷ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ـ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ـ

۶ـ قرآن مجید ۲۱ (سوره الانبیا) ۸۱ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ـ

۷ـ ل: حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم ـ

۸ـ قرآن مجید: ٥٤ (سوره قمر) ۱ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ـ الشوری ج۵، ص ۳۵۶، سیرت ابن هشام ج ۱ ص ۳۲ـ

۹ـ آ: بالحدیست ـ

۱۰ـ قبول کننده: (فرهنگ آنند راج) ـ قال الصوفیه القابل هوالاعیان الثابتة من حیث قبولها فیض الوجود من الفاعل الحق کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ٤ و ۱۲۰۳

او کامل شود لیکن وجود، چشم کامل امرّ[۱][۲] است از کجا زیرا که قلیل الوجود باشد چنانک عمر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ بیک نظر مُحَمَّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم[۲] گفت:[۳]

" کُنْتُا ضَرَبَ النَّبِیّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم صَدْرِی، کَانّی انظر إِلَی اللّٰهِ"[٤] -

و بعضی باشند که چون در قومی نظر کند (ب)[۵] و ناخوش آید ایشانرا از آن قوم، آن قوم بهمان یک نظر بدوزخ[٦] در آیند[۷] (ل)[۸] و اگر ایشانرا خوش آید در بهشت در آیند بان نظر و طئی زمان و مکان از مواهب ایشان باشد -

---

۱- حاشیه ب: برگ ۲۵ ب: اقل -

۲- ل: صلوت اللّه علیه -

۳- ت: ( الحاق ) گفت و ای قلبی ربی -

٤- مصباح الهدایة ص ۱٦۷ -

۵- ب: برگ ۲۵ الف -

٦- آ: در دوزخ -

۷- ل: روند -

۸- ل: برگ ۱۹ ب -

و در مقام[۱] و حب اطلاق تصرّف هر چه خواهند آن شود اگر سؤال کند بوقت و خود مسؤل[۲] موافق آمد والّا تا خبر باید تا زمان اجابت بماند و امّا اجابت «لبّیک عبدی» هرگز تا خبر ماند زیرا که در حدیث چنانست و تا خبر اجابت سول عین سعادت سایل است اگر[۳] او بداند زیرا که از رسیدن مسؤل بسایل در وقت سؤال حضرت او باشد و او نداند.[٤]

و در مقام سؤال احوال کمّل مختلفه[۵] مختلف است بعضی آنکه بعضی سؤال کنند چنانکه ابراهیم علیه السلام[٦] در جواب جبرئیل[۷] گفت

"امّا إلیکَ فلاٰ حَسْبی مِنْ سؤالی علمه بِحالی"[۸]

و عبدالله بن (ن)[۹] مبارک[۱۰] فرمود که

---

۱- لَ: زمان -

۲- لَ: اگر سوال کند بوقت و خود مشغول -

۳- بَ تَ: اگرچه - ٤- بَ، تَ: نداند

٤- عبارت از «اگر سوال کند تا او نداند» در آ، بَ نوشته -

۵- آ: ندارد- ٦- آ، لَ، تَ: ندارد -

۷- لَ: جبرئیل علیهما السلام -

۸- کشف المحجوب ص ۸۳، احیاء العلوم والدین ج ٤ ص ۲۲۸- کیمیای سعادت ص۶۹۸ عوارف المعارف ج ۲، ص ۱۶۲ - ۹- تَ: بزرگ ۱۰۰ الف -

۱۰- آ، بَ، تَ: بن المبارک، لَ: عبدالله مبارک - عبدالله بن المبارک المروزی

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

بنجاه سالست که هیچ دعا نکرده ام و نمیخواهم که دعا کنم از برای هیچ احدی -

و بعضی در بدایت ابتلا سوال نکردند[1] امّا در آخر حال اقتضاءِ سؤال کردند[2] ، پس سؤال کردند[3] و اجابت شد چنانکه ایوب صابر علیه السلام[4] و بعضی سؤال کنند[5] نه از بهر ~~استعجال~~ اِستِعجَال[6] بلکه (ب)[7] از برای اِمتِثالِ[8] اَمر (آ : برگ ۲۷ ب) اُدعُونِی[9] و بعضی سُوال کنند از بهرِ احتیاط و امکان[10] -

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته )

از مشائیر قوم بود و عالم بجمله احوال و اسبابِ طریقت و شریعت و با مام اعظم ابی حنیفه پیوسته و ازوی علم آموخته، کرامات وی مشهورست - سال وفات وی یکصد و هشتاد و یک است هجری و بعضی یکصد و هشتاد و دو هجری نوشته اند، برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ۱۱۷، تذکرة الاولیا ج ۱ ص ۱۷۹، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۱۳ ببعد -

۱- ب: نکرده اند - ۲- ل: کرد -

۳- آ، ب، ق: ندارد - ٤- قرآن مجید ۳۸ (سورة ص) ٤١ ،

۵- آ: کنند - ۲۱ (سورة الانبیاء ) ۸۳

۶- ب: استجاب - ۷: ب: برگ ۲۶ الف - ۸- ق: امثال -

۹- قرآن مجید : ٤٠ (سورة مومن) ٦٢ -

۱۰- فصوص الحکم ج ۱ ص ۵۹ والسائلون صنفان صنف بعثه علی السؤال

(بقیه بر صفحه آینده )

از اینجاست که بعضی میدانند که در هر زمان استعداد ایشان قابل کدام امر است بلکه استعداد را از قبول نیز نشناسند و بعضی بدانند که* در هر زمان[1] استعداد ایشان قابل کدام امر است و این طائفه اکمل اهل حضور باشند و میوه تابستانی در زمستان پدید آرند[2] بسؤال و از ریگ روغن کشند و هر آنچه در مشرق موجود خواهند شد[3] اگر همت بربندند[4] در مغرب موجود شود[5] ـ

و حکمت این تبدیل آنست که جمیع اشیاء در هر آنی[6] متجدد است (ل)[7] بنزدیک محقق چنانکه عرض بنزدیک متکلم، فلاجرم چون همت محقق قرین آن خلق جدید گردد فی الحال آن خلق آنجا که او خواهد پدید آید و مسخ هم ازین حکمت باشد و تمثل ملائکه ـ

---

(بقیه از صفحه گذشته)
الاستعجال الطبیعی فسؤال احتیاط لما هو الأرفع من الامکان هو لا یعلم ما فی علم الله و لا ما یعطیه استعداده فی القبول ... حتی یعلمون من قبولهم استعداد هم ما یقبلونه هذا ثم ما یکون فی معرفة الاستعداد و من هذا الصنف من یسأل لا لاستعجال ولا لامکان و انما یسأل امتثالا لامر الله فی قوله تعالی ادعونی استجب لکم ـ

١ـ آ، ب: ندارد ـ ٢ـ آ، ب: پدید، ق: پیدا ـ ٣ـ آ، ب: شد، ق: ندارد (کلمه بربندند را)
٤ـ ب: آب زده ـ ٥ـ الرسالة القشیریة ص ١٦٠ ثم هذه الکرامات قد تکون اجابة دعوة و قد تکون اظهار طعام فی اوان فاقة من غیر سبب ظاهر او حصول ماء فی زمان عطش او تسهیل قطع مسافة فی مدة قریبة ... او غیر ذلک من فنون الافعال الناقضة للعادة ـ
٦ـ آ: زمانی ـ ٨: فقط ق ندارد ـ ٧: آ: برگ ٢٠ الف ـ

بشُورِ مختلط[1] هم ازین حکمت بُوَد.

و بدانکه اجابتِ دعوت از اولیاء متفاوت باشد زیرا که دعای بعضی علی الفور اجابت[2] شود[3] و اجابتِ دعای بعضی تا یک ماه تا عمر باشد و اجابتِ دعای بعضی تا یکسال و بیشتر ازین مدت و کمتر نیز باشد بحسبِ قدر و مرتبه هر یک عِندَ اللّهِ تَعالیٰ[4] و این دعا قولی نباشد بلکه معنوی[5] بُوَد[6] در قلب و ربّ (آ: برگ ۲۸ الف) ا فعل کَذا وکَذا دلیل دعای قلبی باشد[8].

و [illegible] چنانکه عوام را زیارت[9] بخطرات بالیه و اذکار لِسانیّه و

---

۱- ل، ق: مختلفه. ۲- آ ل از اولجا.

برای اجابت دعا رک به نهج البلاغة طبع لاهور ص ۷٦٤، رسالة القشیریة ص ۱٦۰.

۳- ب: میگردد. ٤- ق: ندارد.

۵- آ، ل: معنوی. ٦- ل: باشد.

۷- ل: الفعل.

۸- این مضمون ماخوذ است از فوائح الجمال ص ۸۳ و من علاماته إجابة الدعوة والاولیاء فی إجابة دعوتهم مختلفون فمنهم من تجاب [illegible] دعوته فی الحال و منهم فی ثلاثة ایام و منهم فی أُسبوع و منهم فی شهر و منهم فی سنة و أقلّ و اکثر علی قدر منازلهم من اللّه والدعوة بیت عبارة عن قولهم ربّ افعل کذا و کذا واعا هذا علی دعوة فی قلبه.

۹- آ، ب: ندارد.

اشخاص اصاحبه باشد خواص را (ب)[1] گاه بُوَد که زیارت با ارواح باشد و مکالمه هم[2] و گاه باشد که ظاهرِ شخصی هنوز مُزورِ شخصی و اصل گشته باشد که وقار[3] حضورِ زایر در مُزور پدید آید و او را بعض گردد[4] باطنِ آن زایر و در بعضی حالات ارواح بجزئی ولی صاحبِ همت حاضر شوند اگر همت او ایشان را خواهد یا نخواهد و تمیز کند میانِ ارواحِ احیا و اموات و انبیا و اولیا[5] و شُهدا و سایرِ خَواص ـ

و بعضی از[6] اولیاء در هوا طیران نمایند مثل ابدال[7] و ابرار و مقربان و ~~[illegible]~~ سیاحان و حضرت قطب و خواجه از طیاران[8] باشند عَلَیْهِمُ السلام ـ

و بعضی در یک روز هفتصد ختم قرآن کنند و بعضی در یک لحظه هزار[9] ختم قرآن کنند و این خصها روا باشد که بطریق ـم

---

۱: ب: برگ ۲۶ب

۲- آ: سر　　۳ ل: وقار و حضور ـ

۴- آ: گردد که ـ　　۵- آ، ب، ن: ندارد ـ

۶- ل: ندارد ـ

۷- ابدال در ترتیب متصوفه از طبقات اولیاست ابدال (رجال غیب) را کسی نمی شناسد و با قدرت و تواناای که دارند در حفظ نظام عالم شرکت میکنند ـ (دائرة المعارف ـ کابل ص ۶۷۷) ـ

۸- ب: ندارد ل: طایران ـ ن: طیران ـ

۹- ل، ن هزار بار ـ

لفظ نبُوَد چنانکه رواست که بطریق و هم باشد زیرا که این عطا از عالم قدرت باشد

"وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدیر"[1]

و بعضی را عَشَرَت دادند[2] ولکن عَشَرَت نکردند و بعضی را چیز چنان پدید آید که حروف مُتکلم را فراموش کنند (ل)[3] بحسب ظهور[4] صور احدیت -

لاتَدَّعی[5] إلاّ بِاِمَّهُ فانّ العَهد اُشرِف (آ)[6] اُسَاقی[7] -

و فیض مجنون مجذوب نرسد[8] الا بخاص استعدادی که دایم متوجه باشد بجانب ولی او و مُتشبه بخدمت[9] او و پاک رو نبُود و اگر پاک رو نبُوَد مُتشبه مُعطل باشد و باوی هیچ صوری نرسد، اما مُتشبه بمجنون مادر زاد و بمجنونِ مخبط دماغ بماند و بحاصل[10] باشد (ب)[11]

---

۱- قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) ۲۸٤ - و خدا برهمه چیز تواناست (کشف الآیات) -

۲- آ: دارند -

۳- ل برگ ۲۰ ب - ٤: ل: ندارد. ٥- ن: قدعی -

٥،٦- آ برگ ۲۸ الف ۷- الفتوحات المکیة ج ۳ ص ۳۳ لاتدعی

۸ - آ، ب ننوشته - لاتدعی الابها عهدها فانه اشرف اساقی -

۹- ل، ب میشان، ل میشه ۱۰- ل که دیرا حاصل -

۱۱- ب برگ ۲۷ الف -

ای دوست[1] بدان که ولایت بمعنی مُتَعدّی باشد بدیگری تا ارشاد کند و ولایت بمعنی مُتَعدّی نباشد بلکه عقیم بود[2] و ولایت خاصه عبارت بُوَد از شهود حق تعالی بتجلّی ذات یا بتجلّی صفات یا بتجلّی افعال ولیکن ولی شهودِ ذات را اخصّ خوانند و ولی شهودِ صفات را خاص خوانند[3] و ولی شهود افعال را عام -

و ولایت دو قسم باشد :

عطائی

و کسبی

امّا عطائی آنست که ناگاه بجذبه خفیه[4] ولی مجذوب بنهایت رسد بیشتر از آنکه بهدایت بیا شود و این ولایت نادر باشد[10]

و امّا کسبی آنست که بمجاهده[5] سَعیه[6] حاصل آید و اگرچه این نیز بجذبه خفیه[7] باطنه حاصل شود ولیکن هر کرا جذبه بر مجاهده سابقت نماید او را

"مَجذوب"[8] و "مَحبوب" و "مُراد"[9] و "مَعصوم" و "مَحفوظ"

---

۱- لَ : ندارد-　　۲- لَ : باشد -

۳- لَ، نَ : نباشد　　٤ - آ، لَ، نَ : حقیه -

۵- نَ : بمجاهدت -　　۶- لَ : آید

۷ - آ، لَ، نَ : حقیه　　۸- بَ : ندارد -

۹- بَ : مراد -

خواهند و هر چه او کند بآن[1] مواخذ نباشد که کُلّ مایفعله المحبوب فهو محبوب[2]، و محمد رسول (آ : برگ ۳۹ الف) اللّه را صلّی اللّه علیه وسلّم[3] این مقام بود -

قال اللّه تبارک[4] و تعالی :

«اِنّا فتحنالک فتحاً مبیناً لیغفرلک اللّه ماتقدّم من ذنبک وما تأخّر»[5]

و جمیع انبیا مجذوب سالک اند و ///اولیا[6] بعضی مجذوب

---

۱- ب : بدان، ل، ن : بران . ۲ : رسائل شاه نعمت اللّه ولی ص ۲۶ : کل مایفعل المحبوب محبوب

۲- ل : حضرت مصطفی صلی اللّه علیه وسلّم را -

۳ ٤ - ل، ن ندارد -

۵ - قرآن مجید ٤٨ (سوره فتح) ۱ و ۲ - و از حاشیه ب : برگ ۲۷ الف -

یعنی بدرستی که ما حکم کردیم بظاهر کردن دین تو برای تو حکمی پیدا و قضای آشکارا (یک کلمه آب زده) ترا آنچه که از پیش رفته است از گناهان تو و آنچه از پس آن حضرت رسالت است اول فتح قریب و بخوانند و آن عبارت (... ناخوانا ...) مقام نفس سبب (... ناخوانا ...) سر بر دادند کما اشار بقوله و آخر تحبونه ... حاصل میشود و برخی از سبب انوار روح و ترقی یافتن قلب بسوی مقام (... ناخوانا ...) را فتح مطلق که اذا جاء نصراللّه و فتحٌ قریب - و اصحاب ظاهر برانند که مراد از فتح فتح مکه است قبل فتح مکه بسالا فانی قلت جعل فتح مکه علامةً بمغفرته قلت لم یجعل

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

سالکند[1] و بعضی سالک مجذوب و بعضی مطلق[2] ـ

فلاجرم ولایت بلا جذبه نخواهد بُوَد خاصه اهلِ ارشاد را که اگر جذبه حقّه قاطعه[3] نباشد ارشاد نخواهد کرد زیرا که رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ (ب)[4] فرمود :

« الشَّیْخ فِی قَوْمِهِ کَالنَّبِیّ فِی اُمَّتِهِ »[5]

(ل)[6] و فرمود که[7]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

علته للمغفرة ولکن لاجتماع ماعدد من الامور الاربعة وهی المغفرة و اتمام هدایت الصراط المستقیم والنصر العزیز کما قیل بشرناک فتح مکة و نصرناک علی عدوک یجمع لک من عزالدارین و اعزا من ~~[illegible]~~ العاجل والآخر ـ ~~رسائل نعمت اللّه ولی ۳۶ کل ما فعل المحبوب~~ الکشاف ج٤،ص۳۳۲ ـ محبوب ـ

۱ـ ل : ندارد ـ

۲ـ عوارف المعارف برگ ٥٤ ب ان امرالسالکین و السالکین ینقسم اربعة اقسام سالک مجرد و مجذوب و سالک متدارک بالجذبة و مجذوب متدارک بالسلوک

۳ـ ن : قاطعیه ـ

٤ـ ب برگ ۲۷ ب ـ

۵ـ مسند احمد بن حنبل ج٤ ص ۱۸۸، ۱۹۰ ـ کشف المحجوب ص ۶۲، احیاء العلوم والدین ج ۱ ص ۸۸، جامع ~~[illegible]~~ الاخبار ص ۱۰۵، مولف اللؤلؤ والمرجوع ص ٤۵ این حدیث را جزو موضوعات آورده وسیوطی در للآلی المصنوعة ج ۱ ص ۸۰ اسناد آن را ضعیف شمرده است ـ

۶ـ ل : برگ ۱۲ الف ـ ۷ : ن ندارد

«ذَرَّةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْبَاطِنِ خَيْرٌ مِنْ أَعْمَالِ الظَّاهِرِ كَالْجِبَالِ الرَّوَاسِي»[أ]

و فرمود که

«جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي[۲] عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.»[۳]

و امّا کسی که[٤] بمجاهده، سعیه[٥] حاصل آمد[٦] جز بتربیتِ شیخ مأمون که او را ارشاد کند، دست ندهد و شیخ مأمون آن باشد که عالم بُوَد[۷] بشریعت و واقف باشد بر طریقت و مطلع بُوَد[۸] بر حقیقت و شریعت قولِ رسولست و طریقت فعلِ رسول وحقیقت حالِ رسول، قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ[۹]:

«اَلشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي» وَفِي رِوَايَةٍ[۱۰] «حَالِي».[۱۱]

---

۱- ن: ندارد-

۲- از حاشیه ب برگ ۲۷ الف یعنی ذره از اعمال ظاهر (xxxxx ... ناخوناه ...) قب قوت القلوب ج ۳ ص ۳٤-

۲- لَ: موازی -

۳- برای این حدیث قب کشف المحجوب ص ٦۲، احیاء العلوم والدین ج ٤ ص ٥٦ - اسرار التوحید ص ۲۷٤م عوارف المعارف شامل، احیاءِ علوم الدین الدین ج ۱ ص ۱۱۰ -

٥٤- آ، ن: کسی، لَ: کسی را که - ٥- بَ: سعیه - ٦ - آ، بَ: آرد -

۷- لَ، نَ: باشد - ۸- لَ: باشد-

۹- لَ، نَ: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - ۱۰- نَ: روایته -

۱۲- مرصاد العباد ص ٥٦- (بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و این[1] فقیر از جناب سیادت شنود[2] که فرمود که

اگرچه جمیع اقوال و افعالِ رسول سببِ نجاتست (ل: برگ ۲۹ ب) ولیکن استادان طریقت تعیین[3] کرده اند که کدام قول و فعلِ رسول مورثِ ظهورِ ولایتِ خاصّه است چنانکه سیّدِ طائفه شیخ جُنَید[+][4] بغدادی قَدَّسَ اللّهُ[5] سِرّه فرموده است که هشت چیز باید تا بآن[6] ولایت حاصل شود[7] ـ

(۱) دوام اختلا[8] از عوام ـ

(۲) و دوام وضوی تام

(۳) و دوام صیام با قلتِ طعام

(۴) و دوام سکوت از غیرِ ذکرِ خالقِ انام ـ
(۵) و دوام ذکر اللّه ذوالجلال[9] والاکرام ـ

---

(بقیه از صفحه گذشته)
+ ان الشریعة والطریقة والحقیقة اسما صادقة علی حقیقة واحدة. (طرائق الحقائق ج ۲ ص ۵۴)

۱- ل: بر این ـ ۲- ل، ن: شنودم ـ

۳- ل، ن: تعین ـ ۴- برای شیخ جنید رک به ص ۷۵

۵- ل، ندارد ۶- ب، ل: بدان، ن: تا آن ـ

۷- ل، ن آید ـ

۸- ن: ندارد ـ

۹- ن: ذی الجلال ـ

(٦) و دوام نفی خاطر[1] از خطرات و آثام -

(٧) و دوام ربط قلب بشیخ[2] موصوف بآن صفات عظام (ب)[3]

(٨) و دوام ترک اعتراض علی اللّٰه الحکیم العلّام[5] -

---

١- آ، ب، ل: ندارد -

٢- برای شیخ رک به اردو ترجمه عوارف المعارف ص ٢ ١٤٢- ٣: ب: برگ ٢٨ الف

٤- ب: الحلیم -

٥- لوائح الجمال ص ٢ والثالث من الطرق طریقة الجنید قدس اللّٰه روحه وهی ثمان شرائط دوام الوضو و دوام الصوم و دوام السکوت و دوام الخلوة و دوام الذکر وهو لا اله الا اللّٰه و دوام ربط قلب با شیخ و استفاده علم الواقعات منه بفناء (ص ٣) تصرفه فی تصرف الشیخ و دوام نفی الخاطر و دوام ترک اعتراض علی اللّٰه عزّ وجل فی کل ما یرد و منه علیه ضرّا کان او نفعا و ترک السوال من جنة او تعوذ من نار -

وچون خواهد که[1] خلوت اختیار کند باید که بغایت رعایت ادب کند[2] که ذاکر است[3] و ذاکر جلیس خدای تعالی است[4] ـ

قَالَ النَّبِی[5] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ حکایة عَنِ اللّٰهِ تَعَالَیٰ: ـ

«أَنَا جَلِیْسُ مَنْ ذَکَرَنِی»[6]

و بعضی از اولیاء اللّٰه ساگاه در خانه خلوت[7] پای در از کرده اند[8] و از پرهاتفِ غیبی شنوده اند که با پادشاهان همجنس مجالست میکنی[9] ؟ و هر که آداب خلوت نگاه ندارد (ل)[10] مهابتِ خلوت او را از خانه خلوت بیرون آرد[11] زیرا که خلوت هیبت صفت فردانیت شاهیست وچون در خانه خلوت رود با وضو و ادب تمام مستقبل (آ برگ ۳۰ الف) قبله بنشیند بدو

---

۱- آ: ندارد ـ ۲- آ: بکند ـ

۳- ل: از باید ... است» را ندارد ـ

٤- آ، پ ندارد ـ ۵- ل: ندارد، ن رسول اللّٰه ـ

٦- برای این حدیث قب ابن ماجه ج۲ ص ۱۲٤٦، مشکوٰة المصابیح ص ۱۸۸ـ اتحافات السنیة ص ۲۱ (عن ابی هریره) مسلم: الجزء ۱۳: ۷۲۹۴

۷- ن: خلوت خانه ـ ۸- پ: کنند ـ

۹- واقعه ای شیخ سری سقطی است که در مصباح الهدایة ص ۱۵٦ مندرج شده ـ

۱۰- ل: برگ ۲۱ ب ـ ۱۱- ل: فرد اینقدر است ـ

زانو یا *گرد زانو[1] که این بهتر بُوَد زیرا که[2] حافظ وضو باشد بواسطه تربیع و ده بار بگوید ـ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ[3] وَ *آلِ مُحَمَّدٍ[4]

* و چهل بار بگوید " یا خیر الفاتحین"[5]

و بعده سورة[6] فاتحه و این دعا بخواند

"رَبِّ اَعِنِّی عَلیٰ ذِکْرِکَ وَ شُکْرِکَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِکَ وَ تَوْفِیْقِ طَاعَتِکَ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِیَتِکَ یَا رَبِّ هَبْ لَنَا[7] مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ[8] وَ صَلِّ عَلیٰ[9] مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ اَجْمَعِیْنَ *بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ[10] *"[11] ـ

---

۱- بَ: ندارد ـ ۲- آ، بَ: ندارد ـ

۳- از حاشیه ب برگ ۲۸ الف ای بار خدایا رحمت کن بر محمد ـ

٤- آ، بَ نوشته ـ ۵- آ، بَ، لَ: ندارد ـ

۶- آ: این ـ ۷- لَ هب لی ـ

۸- از * و چهل بار بگوید ... انت الوهاب رساله نورية نسخه خطی متعلق بموزه برنشاهیه ( برگ ۱۵۵ الف ) ـ

۹- لَ، نَ صلی الله ـ ۱۰- لَ، نَ: ندارد ـ

۱۱- بَ: حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی ای پروردگارِ من قرار ده مرا بذکر و شکر و برحسنِ عبادتِ خود و توفیقِ طاعتِ خود ( ... تا ... ) و بر دور داشتن از معصیت ای پروردگارِ من، بخش مارا از جنب نزدِ خود رحمتی که تو بسیار بخشنده و رحمت کن برمحمد و آل محمد[4] قب بلوغ المرام ص ۶۳ (رواه احمد ابو داود و نسائی)

و بعده استعداد حاصل از شیخ و بذکر لَا اِلٰـهَ اِلاَّ اللّٰـه مشغل آمد[1] و پس بعدِ[2] اثبات باید که دایم شیخ را در خاطر دارد اَلاّ اِذَا[3] غَلبَة الذِّکْر و پاس ذکر مداومت باید[4] که اَفضل الذِّکرست،[5] (ب)[6] قَالَ النَّبِی[7] صَلّی اللّٰـهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم

"أَفضَلُ الْعِبَادَاتِ[8] الذِّکر، وَ أَفضَلُ الذِّکرْ (ب)[9] لَا اِلٰـهَ اِلاَّ اللّٰـهُ[10]"[11]

و کیفیتِ ذکر چهار ضرب ایست[12] که سر فرود آرد از[13] برابرِ ناف آنگاه کلمهٔ[14] "لا" تلفظ کند و سر راست کند بمدِ طویل و "اله" گوید و بجانبِ پستان راست اشارت[15] کند بسر و به "الاّ" کشش بارِ دیگر سر راست کند و "اللّٰـه" گوید بمدّ طویل و بسرّ[16] جانبِ دل که در

---

۱- آ: مشغول گردد ـ ۲- آ: بعد از ـ

۳- ب: ندارد ـ ٤ ـ آ: کند ـ

۵- ق: افضل ذکر ـ ۷- آ: قال رسول اللّٰـه، ق: قال قال رسول اللّٰه
۶- ق: برگ ۱۰۱ الف ـ
۸- ق: لعبادة ـ ۹- آ: ندارد ـ

۱۰- ب: برگ ۲۸ ب ـ ***

۱۱- تب صحیح ترمذی ج۲ ص ۲٤۲، ۲٤٤، ابن ماجة ج۲ ص ۱۲٤۹، مختصر ج٤ ص ۲۱۲، کنزالعمال ج۱ ص ۱۰۵ـ ب حاشیه برگ ۲۸ الف معنی فاضلترین عبادتها یاد کردنِ خداست و فاضلترین ذکر لَا اِلٰـهَ اِلاَّ اللّٰـه است ـ

۱۲- آ، ق: آست ۱۳- آ: ندارد، ق: تا ـ

۱٤- آ: بکلمه ۱۵- ق: اشاره ـ

۱۶- ق: سر ـ

جهتِ أیسر است اشارت کند و باید که این کلمات را متصلات گوید بیک نفس که اگرچه بعضی اولیاء الله در وقتِ ذکر نفس را (آ: برگ ۳۰ ب) گرفته اند[1] اما حضرت سیادت مرا چنین تعلیم کرده[2] است که هر ذکری بنفسی باید گفتن ـ

وچون صورت ایمان که[1] لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ[1] است گوید بلسان[1] باید که معنی آنرا اشعار[3] کند بجنان[4] که نمی طلبم جز خدای را یعنی مقصودِ من خدایست و باید که ذکر[5] خفی قوی گوید، قالَ اللّٰهُ تَعالی

« فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا »[6]

تا حرارتِ ذکر[7] در بدن مملو گردد و شیطان (ل)[8] سلطانی خود[9]

---

۱- برای این عبارت تب: رسالۀ نوریه نسخۀ خطی موزۀ بریتانیه (برگ ۱۵٤ ب) و طریقۀ ذکر را همین طور حضرت سیادت در رسالۀ « در بیان آداب مبتدی و طالبانِ حضرت صمدی برگ ۲۰۲ الف نوشته ـ

۲- ب: داده ـ ۳- آ: اظهار ـ

٤- ل، ن: درجنان ـ ۵- آ: ذکری ـ

۶- قرآن مجید ۲ ـ ( سورة البقره ) ۲۵۵ پس یاد کنید خدا را مثل یاد کردن شما پدرانشان را یا سخت تریاد کردنی (کشف الآیات) ـ

۷- ن: ندارد ـ ۸- ل: برگ ۲۲ الف ـ

۹- ل خود را ـ

شرک کند، قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمْ[1]:

"اِنَّ الشَّیطَانَ یَجْرِی مِنْ اِبْنِ آدَمَ مَجْرَی الدَّمِ اِلَّا فَضَیِّقُوا مَجَارِیَہ بِالذِّکْرِ[2]" وَ فِی رِوَایَۃٍ بِالصَّوْمِ" [3]

و چون سلطانِ ذکر ظاهر شود هر مختر ذمیمه و ماجده که باشد همه بظهور سلطانِ ذکر مطمئ[4] شود و قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی[3]۔

" وَلَذِکْرُ اللّٰہِ اَکْبَر "[5]

ولیکن ظهورِ سلطانِ ذکر حاصل[6] نباید الا بشرط مداومتِ ذکر و حضور بمعنی ذکر، قَالَ النَّبِیّ[7] صَلَّی اللّٰہُ[8] (ب) عَلَیْہِ وَسَلَّمْ:

"دَاوِمُوا عَلَی الذِّکْرِ فَاِنَّہُ مِفْتَاحُ[9] الْخَیرَات"[10]

---

۱- ل: ندارد۔

۲- قب صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۹۳، ۳۱۹، مسلم ج ۲ ص ~~۲۱۹، ج ۴ ص ۱۵۶~~ ج ۲ ص ۱۱۶۵

ج ۶ ص ۱۷۱۲، ابن ماجه ج ۱ ص ۵۶۶، مشکوة المصابیح ص ۱۰ (ص اصح) - ب حاشیه برگ ۲۸ الف بمعنی بدرستی که شیطان روان میشود از بنی آدم و محل روان شدن خون ها و پس تنگ گردانید محلهای جریان او بذکر گفتن -

۳- آ، ب: ندارد - ۴- آ: مطیع -

۵- قرآن مجید ۲۱ (سورة العنکبوت) ۲۹:۴۵، ب حاشیه برگ ۲۸ ب بمعنی هر آینه یاد کردن شما را بزرگتر و فاضلتر است از یاد کردن شما او را و نزد بعضی اهل ظاهر و مراد از ذکر اللّٰه صلوتست یعنی صلوة اکبر است مبحث بطاعات دیگر کمال قال اللّٰه فسعوالی ذکر اللّٰه (قرآن مجید ۶۲:۹) ذکر راست در مقام فنا یعنی ذکرِ ذات اکبر است از جمیع اذکار -

۶- ب: ندارد - ۷- ب: ندارد - ۸- ب: برگ ۲۹ الف -

۹- ل: مفاتیح - ۱۰: مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۱۱۴۴

و فایده ذکر بلا حضور اگرچه[1] متزلزل وجودست گاه گاه در صورتها

بواسطه صوری که بعضی[2] بروی فرود آیند[3] از بالا یا از پیش یا از پس

و میرسد و از غایت ترس بگوید بضرورت که

لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـه

و گاه باشد که آن صور دیده نشود و در وجود تزلزل پدید آید

(آ: برگ ۳۱ الف) در خواب و در بیداری نیز[4] ولیکن بسعی بلیغ در آن کوشد

که البته مداومت ذکر بحضور باشد که ذکر و دعای قلب قاسی و لاهی

مقبول نباشد، قَالَ النَّبِيُّ[5] صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

• اُدْعُوا اللَّـهَ وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ •[6]

• وَ اعْلَمُوا إِنَّ اللَّـهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ •[8]

وَ قَالَ اللَّـهُ تَعَالَى:

• إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّـهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ •[9]

وَ قَالَ صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

---

۱- آ، ب: اگرچهلا - ۲- آ: می بعضی - ۳- آ، ت: می فرو آید -

۴- آ: ندارد - ۵- ب، آ، ت: ندارد -

۶- مشکوة المصابیح ص۱۸۷ (حدیث غریب) - کنز العمال ج ۱ ص ۱۶۹ - بحار الانوار ج ۱ ص ۱۳، مسند احمد، الجزء ۱۰: ۶۶۵۵ -

۷- از حاشیه ب برگ ۲۹ الف: لا / تارک ذکر -

۸- کنز العمال ج ۱ ص ۱۷۹، مشکوة المصابیح ص ۱۸ (رواه الترمذی و قال غریب عن ابی هریرة) - مسند احمد، الجزء ۱۰: ۶۶۵۵ -

۹- قرآن مجید ۵ : (سورة المائدة) ۲۵ -

« اَلتَّقْوَى هٰهُنَا - وَ اَشَارَ اِلَى صَدْرِهِ »[١]

و معنی آیت[٢] آنست که قبول نکند خدای تعالی مگر از پرهیزگاران و پارسی[٣] حدیث اینست که تقوی اینجاست و اشارت کرد بسینهٔ مبارکش که تقوی در سینه است یعنی تقوی آنست که در دل نبُوَد جز خدای وَدُوْد و هر غیر چه اوست بُوَد از دل مَرْدُود[٥].

* و این فقیر از جناب سیادت پرسید که حضور چیست ؟

جواب فرمود : بدان که[٦]

اَللّٰه گفتن باشد عینِ اَللّٰه دیدن یا از چشم خون چکانیدن یا آب ریزانیدن یا بتَکَلُّف وَجد پیدا کردن زیرا که اگرچه وَجْد نباشد چون بتَواجد عادت کند از راهِ صدق (ب[٧]) و اخلاص (ل[٨]) هر آینه حق تعالی گمانِ او را راست گرداند[٩] و قَالَ النَّبِیّ[١٠] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم حَاکِیًا عَنْ رَبِّهٖ عزّ و جلّ :

« اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی »[١١]

---

١- برای تقوی رک به قوت القلوب ج ١ ص ١٧٥- احیاء العلوم و الدین ج ٤ ص ٣٤١، بلوغ المرام ص ٣٠٦ (ابی هریره ) و التعرف لمذهب اهل تصوف ص ٩٨-

٢- ب: این -  ٣- ب: فارسی -

٤- ل: معنی -  ٥- ل: از دل بود -

٦- ب: آنکه -  ٧- ب: برگ ٢٩ الف -

٨- ل: برگ ٢٢ ب -  ٩- ق: ندارد -  ١٠- ل، ق: ندارد

١١- ابن ماجه ج ٢ ص ١٢٥٥- مسلم ج ٤ ص ٢٠٥٦، کنز العمال ج ٢ ص ٣٠ ، مسند احمد ج ٢ ص ٢٥١، ٣٠٦ الاتحافات السنیة ص ١٠-

از این بیان (آ: برگ ۳۱ ب) معلوم میشود که أَصْعَبُ الشَّرائطِ[1] بر سالکِ راهِ خدای عزّ و جلّ نفی خاطر[2] است و اشدّ خاطر حُبِّ جاه است[3] که اولیاء اللّه[4] قَدَّسَ اللّهُ أَسْرارَ هُمْ[4] فرموده اند:

«آخِرُ مایَدْخُل مِنَ الصِّفات حُبُّ الْجاه وَ هُوَ آخِرُ مایَخْرُجُ مِنْ رُؤُسِ الصِّدّیقین»[5]

و شرحِ این سخن آنست که آدمی که اول[6] مُتَوَلِّد شود در مقام نفس است زیرا که حیوانی باشد از حیوانات که جز اُکل و شُرب نشناسد و بعده بتدریج باقی صفات درو پیدا شود.

«کَالْقُوَی الشَّهْوِیَّة وَالْغَضَبِیَّة وَالْحِرص وَالْحَسَدِ[7] وَ الْبُخلِ وَ غَیْرَ ذٰلِکَ مِنَ الصِّفاتِ الْحاجِبَة عَنِ الصِّفاتِ[8] الْکامِلَة.»

و بعد از ظهورِ عقل هیچ صفت را اعزّ از جاه ندارند، لاجرم حُبِّ جاه دروی هویدا گردد[9] و هیچ سببی از اسبابِ جاه[10] اعلی تر[11] از علم نشناسد، پس در طلبِ علم اقبال نماید اگر صبی باشد.

---

۱- ق: شرایط - ۲- ل، ق: خواطر -

۳- ل: ندارد - ٤- آ ندارد -

۵- ب: آخر ما یخرج من روس الصدیقین و هو آخر مایدخل من الصفات آ: کلمهٔ «آخر» را ندارد- برای این ← اسرار التوحید ص ۲۱۱ - الهی نامه ص ۲٤۳-

۶- ل، ق: آدمی اول که - ۷- ق: والجد والحرص-

۸- ل: ندارد - ۹- آ: ندارد -

۱۰- آ: اسبابه ب: اسبات (بجای اسباب جاه) ۱۱- آ، ل، ق: اعظم تر -

وعلوم را دو قسم باید[1] :

شرعی (ن)[2]

و عقلی که بضروری و کسبی مقسوم است و حصولِ ضروری بغریزهٔ فطریه باشد و حصولِ کسبی بتعلم و استدلال -

قَالَ حضرت أَمِیرُالْمُؤمِنِینَ عَلِی کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ[3] .

(رَأَیتُ)[4] اَلْعَقْلُ عَقْلَان مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ[5]

وَلَا یَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَالَمْ یَکُنْ مَطْبُوعٌ

کَمَالَا[6] یَنْفَعُ الشَّمْسُ وَ ضَوْءُ[7] الْعَینِ مَمْنُوعٌ[8].

---

۱- الفتوحات المکیة ج۳، ص ٦ والعلم علی قسمین: عقلی و شرعی ... فاما میزان العقلی فهوعلی قسمین قسم یدرکه العقل بفکره و هو المسمی بالمنطق فی المعانی والنحو ... آ، ن، باید -

۲- ن: برگ ۱۰۱ ب -     ۳- آ: امیرالمومنین - ب، ن: ننوشته -

٤- آ، ب، آ، ن: ندارد و زیادت از روی احیاء العلوم الدین ج ۱، ص ۹۱-

۵- ن: مسموم -     ٦- آ: لم -

۷- احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۹۱ ضوء -

۸- از حاشیه ب، برگ ۲۹ ب یعنی عقل دو است یکی را مطبوع میخوانند و دوم را مسموع و مسموع سود ندارد و وقتی که مطبوع نباشد چنانچه روشنیِ آفتاب نفع نکند بکسی که نورِ چشم نداشته باشد و همچنین مرادِ حضرت رسالت است ازین گفتن ما خلقنا کرم علیه من العقل یعنی نیافرید حق تعالی هیچ خلقی را که بزرگتر باشد از عقل و همچنین مسموع مراد است از گفتنِ حضرت

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

وَالْاَوَّلُ هُوَالْمُرَادُ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم

«خَلَقَ اللّهُ خَلْقاً (آ: برگ ۳۲ الف) اَكْرَمَ (ب)[1] عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ»[2]

وَالثَّانِي هُوَ الْمُرَادُ[3] بِقَوْلِهِ[4] صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم لِعَلِي كَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ[5]

«إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى اللّهِ بِأَبْوَابِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبْ أَنْتَ بِعَقْلِكَ.»[6]

و این چنین توفیق[7] کرده شد، زیرا که تَقَرُّب ممکن نبُوَد

اِلّا بعلوم مُکتسبه و عقلی باعتبار[8] دیگر منقسم گردد

بدنیاوی و اُخروی

امّا دنیاوی بعلم الطّب و الحِساب و الهندسه[9] و ~~[illegible]~~ الفلسفه[10] و النّحو[11]

---

(بقیه از صفحه گذشته) ایشان برحق تعالی. برای ابیات فوق رک به قوت القلوب ج ۲ ص ۳۶۰

۱- بَ: برگ ۳۰ الف. احیاء علوم الدین ج ا ص ۹۱، و المغنی عن حمل الاسفار ...

۲- احیاء العلوم الدین ج ا ص ۹۰، ج ۳، ص ۱۶ (الترمذی فی النوادر بسند ضعیف)

۳- لَ: ندارد ۴- لَ، نَ: لقوله.

۵- لَ: علی علیه السلام - نَ: لعلی - ...

۶- بَ حاشیه برگ ۲۹ ب یعنی چون نزدیک گردند مردمان را خدا بدرهای نیکو، پس تو نیز بنزدیک بعقل کن که این در کمالی دارد درین باب برای این حدیث قب احیاء العلوم الدین ج ۱، ص ۹۱ ج ۳ ص ۱۶، ~~[illegible]~~ ~~[illegible]~~، حلیة الاولیا ج ۱، ص ۱۸ - ک

۷- بَ، لَ منقسم ۸- لَ: باعتباری.

۹- آ: الهندسه. ۱۰- لَ: الفلسفیه.

۱۱- آ، لَ، نَ: والنجوم.

والصرف[۱] والصناعات (لَ)[۲] و امّا اُخروی[۳] کعلم احوال القلب و آفات و آفات[۴] الاعمال والعلم باللّه و صفاته و احواله ـ

و علم دعاوی و اُخروی[۵] متنافیان اشد[۶] منافیها ـ

وَقالَ النَّبیُّ[۷] صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم

• أَنْتُم أَعلَمُ بِاُمُورِ دُنْیا کُم[۸]

وَقالَ النَّبیُّ[۹] صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم ـ

• أَکْثَرُ أهل الجنّة البُلْهُ[۱۰]

---

۱ـ نَ: الحرف ـ ۲ـ لَ: برگ ۲۳ الف ـ

۳ـ لَ: الاخروی ـ ۴ـ لَ: آوقات ـ

۵ـ لَ: دعوی و اخروی ـ

احیاء العلوم والدین ج ۳ ص ۱۷ و العلوم العلمیة تنقسم الی دنیویة و اخرویة ـ فالدنیویة کعلم الطب و الحساب والهندسة والنجوم و سائر الحرف والصناعات ـ والاخرویة کعلم احوال القلب و آفات الاعمال والعلم باللّه تعالی و بصفاته و افعاله و هما علمان متنافیان

۷: لَ، نَ ندارد ـ

۸ـ بَ: حاشیه برگ ـ ۳۰ الف یعنی شما دانا ترید بکار های دنیای خود مسلم ج ٤ ص ۱۸۳٦ ـ ۹ـ لَ، نَ: ندارد ـ

۱۰ـ بَ: حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی بیشتر اهل جنت ... (آب زده) ـ احیا العلوم الدین ج ۳، ص ۱۷، ۲۳ـ (حدیث انس) ـ قوت القلوب ج ۱، ص ۱۲٤، کنوز الحقایق ص ۱۷ ـ

و امیر المؤمنین علی کرم اللّه وَجْهَهُ[1] سه مثل بیان فرموده است دنیا و آخرت را ، فقال :

« هُمَا كَكَفَّتَي[2] الميزانِ وَ كَالْمَشْرِقِ[3] وَالْمَغْرِبِ وَ كَالضَّرَّتَيْنِ[4] » ۵

لاجرم کمالِ اِسْتِبْصار[6] در مصالحِ دنیا و دین حاصل نباشد الا انبیا را و بعضی اولیا را و امّا شرعی آنست که از انبیاء ماخوذ باشد بطریقِ تعلیم[7] و این نیز دو قسم بُوَد ظاهر و باطن -

قَالَ النَّبِيُّ[8] صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم -

« اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ[9] ثَابِتٌ[10] بِالْقَلْبِ وَ هُوَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَ عِلْمٌ بِاللِّسَانِ وَ هُوَ حُجَّةُ اللّهِ (آ: برگ ۳۲ ب) عَلَى عِبَادِهِ » -[11]

---

۱- لَ: علی علیه السلام - نَ: کرم اللّه وجهه -

۲- لَ: ككفتى - ۳- لَ: المشرق - ٤ - لَ: كالضريين -

۵- حاشیهٔ بَ برگ ۳۰ الف یعنی دنیا و آخرت دو پله ترازوست باهمچو دو خریند - (احیاء العلوم الدین ج۳، ص ۱۷ -

۶- احیاء العلوم الدین ج ۳ ص ۱۷ - فالجمع بین کمال الاستبصار فی مصالح الدنیا والدین لایکاد یتیسر الا لمن سخره اللّه لتدبیر عباده فی معاشهم و معادهم و هم الانبیا المؤیدون بروح القدس -

۷ - لَ : تعلم - ۸- لَ، نَ : ندارد -

۹- آ :ندارد - ۱۰- لَ، نَ : علی (بجای فی )-

۱۱- بَ: حاشیه برگ ۳۰ الف - یعنی علم دو است یکی آنست که شورشی در دل دارد و علمِ نافع همین است مثل (... ناخواندا...)

(بقیه بر با ورقی صفحه آینده)

امّا ظاهر چون فقه و حدیث و تفسیر

و امّا باطن چون تصوّف[1] که از قلم[2] اللّه فایض است برلوحِ قلبِ صوفی صافی[3]

وَ قَالَ النَّبِیُّ[4] صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

« عِلْمُ الْبَاطِن سِرٌّ[5] مِنْ أَسْرَارِ اللّهِ[6] وَ حُکْم (ب)[7] مِنْ حُکْمِ اللّهِ یَقْذِفُهُ فِی قُلُوبِ مِنْ یَشَاءُ مِنْ أَوْلِیَائِهِ[8].[9] »

وَ قلم خلقی باشد از خلایق[10] اللّه که سبب[11] انتقاشِ علوم بُود در دلها. قال النّبیّ[12] صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم -

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و دوم علم بزبانست و حجتِ حق درمیانِ بندگان همین علم است مثل فقه و حدیث - احیاء العلوم والدین ج ۳، ص ۲۳، کنزالعمال ج ۵ ص ۲۰۰، ۲۱۱ - حضرت علی در نهج البلاغة (طبع لاهور) ص ۹۳۲ فرموده: ان العلم علمان: مطبوع و مسموع و لاینفع اذا لم یکن المطبوع

۳- آ، ق: صافی و صوفی - ۴- ق ندارد - ۵- آ، ق: سر -

۶- کنز العمال ج ۵ ص ۲۳۱، قوت القلوب ج ۱، ص ۸ ا- ۸- ب عباد اولیائه -

۹- ب حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی علم باطن سریست از اسرارِ حق و حکمی است از حکمای او که بیاندازد آن علم را در دلِ هر که خواهد از بندگانِ خود که او یکی از اولیای او باشد. احمد بن حنبل ج ۵ ص ۴۱۷ مطبوعه ج ۱۲ ص ۳۷۷، مشکوة المصابیح ص ۱۲ -

۱۰- آ خلق - ۱۱- ق ندارد - ۱۲- آ، ق ندارد - ۷- ب برگ ۳۰ ب -

۱- تَصَوُّف :- تصوف در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل است از محبت سوی اللّه و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل والاعتقاد با مامورات و دور بودن از منهیات و مواظبت نمودن بفرموده رسول خدا علیه الصلوة والسلام... برای تفصیل رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۸۱۴

۲- قلم : قلم در اصطلاح صوفیه عبارت است از حضرت تفصیل که کنایت از واحدیت باشد وقیل قلم عبارت است از نفس کل و بطور بعضی از لوح رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۲۲۳-

"اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّهُ اَلْقَلَم"[۱]

و قلم مر بصیرت را چون قرص آفتابست بَصَر را پس چنانکه

ذات و صفات خدای تعالی[۲] جز مماثل قلم[۴] مشابه ذات[۳] و صفات[٤] خلق نیست،

قلم خدای تعالی جز مماثل قلم خلق نیست، لاجرم موازنه میان بصیرت و بصر[۵]

و جمیع بواطن و ظواهر ثابت بود از وجوه الّا در شرف[٦] که بصیرت

مثل فارس است و بَصَر مثل فَرَس و عَمَی فارس [۷] افزونست از عَمَی فَرَس،

لاجرم هر صاحب بصیرتی[۸] آنچه او را کشف شود از بصیرت بموازنه بَصَر

وغیره آن اگر خواهد بیان کند بوجهی که خوب[۹] و زیبا نماید (ل)[۱۰] و باطن

را بظاهر توفیق لطیف دهد[۱۱]، چنانک ...

---

۱- مسلم ج ۰، ص ۰۳۱۱، [مسند احمد بن] جنبل ج۵ ص ٤١٧، مشکوة المصابیح ص ۱۲، الاتحافات

بالسنیة، ص ۸۷، کنزالعمال ج۳، ص ۰۲۱۱ ۲۱۲ - شرسفی.

۲، ۳، ٤. ل: ندارد - ۲، آ، ل: ندارد - [مماثل قلم مشابه. ل: مشابه.] ۵- ل: بصر و بصیرت -

۶- آ: سرت - ۷- ل: عمای -

۸- ل، ت: بصیرت - ۹- ب، ل: خوب تر - ۱۰. ل: برگ ۲۲۳ب

۱۰- احیاء العلوم الدین ج۳، ص ۱۲ فالقلب جار مجری العین وغریزة العقل

فیه جاریة مجری قوة البصر فی العین و قوة البصار القلب جار مجری

قوة ادراک البصر فی العین رؤیته لأعیان الاشیاء ... و تأخرالعلوم عن عین

العقل فی حصورها علی البصرات والقلم الذی سطر اللّه به العلوم علی

صفحات القلوب یجری مجری قرص الشمس و القلم عبارة عن خلق اللّه تعالی

جملة سبالحصول نقش العلوم فی قلوب البشر ... و قلم اللّه لا یشبه

[illegible] (بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»[1]

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ»[2]

زیرا که (آ: برگ ۳۳ ب) مراد[3] درین محل رویت بصیرت است نه رویت بصر و در شرح ادراک آن فرمود که

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فلم خلقه كالا يشبه وصف خلقه فليس ثلمة دان قصب ولا خشب كما نه تعالى ليس من جوهر ولا عرض فالموازنة بين البصيرة الباطنة هي عين النفس التي هي اللطيفة المدركة وهي كالفارس والبدن كالفرس وعمى الفارس اضر على الفارس من عمى الفرس بل لانسبة لاحد الضررين الى الآخر و الموازنة البصيرة الباطنة البصر الظاهر سماه الله تعالى باسمه فقال ما كذب الفؤاد ما رأى سمى ادراك الفؤاد رؤية الظاهرة و كذلك قوله نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ما رادبه رؤية الظاهرة فان ذلك غير مخصوص با ابراهيم عليه السلام حتى يعرض التي في الصدور -

۱- قرآن مجید ۵۳: (سورة النجم) ۱۱: تکذیب نکرد دل آنچه را دید (کشف الایات) -

۲- ایضاً ۶ (سورة الانعام) ۷۵و همچنین مینمودیم ابراهیم را عجایب آسمانها و زمین (کشف الایات) -

۳- ب: مرا د

« فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ »[1]

فلا جرم عقل مثلِ غذاست و شرعی مثلِ دواست و مرض مکرر مُتَقَرِّر گردد بغذا اگر نباشد[2] نفعِ دوا پس هر که بعقل اکتفا نماید و بشرع اقبال نکند مُتَضَرِّر شود و آنکس که توفیق[3] میانِ عقلی[4] و [redacted] شرعی[5] ثابت نکند، غالب آنست که آن از عمی بصیرتِ او بُوَد[7] نه ازانکه عقلی و شرعی مناقضه باشد[6] زیرا که وقت بوَد[7] که نفس[8] الشرعیی[9] از توفیق عاجز [redacted] (ن)[10] (ب)[11] شود از غایت قصور فهم کَفَتَ نفس الشَّرعی وَ الْعَقلی[12] »[13]

---

۱- قرآن مجید ۲۲ (سورة الحج) ٥ پس بدرستیکه نباشند کوران دیده ها ولیکن کور باشد آن دلها در آن سینه هاست (کشف الایات

۲- ب: نباید -

۳- التوفیق: فهادالی کل فضیلة و هاد الی کل صفة یصلح السرائر و یخلص الضمائر و یفتح الاقفال القلوب و هوالباعث المحرک لطب الاستقامة والهادی الی طریق السلامة (کتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار والعلوم ص ١٤ -

٤ - ل: عقل (بجای عقلی) ٥- ل: شرع (بجای شرعی)

٦- ل: شرع و عقل مناقضه بود ٧- ل: باشد -

٨- ب: الشرعیی -٩ ل ندارد ١٢- [redacted] آ العقل -

۱۰- ب: برگ ۱۰۲ الف
۱۱- ل: برگ ۲۱ الف

۱۳- احیاء العلوم الدین ج۳، ص ۱٦ فان العلوم العقلیة کالا غذیة والعلوم الشرعیة کالا دویة والشخص المریض یستضرربالغذاء متی فاته الدواء

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

نظم

آنجا که تویی دُوئی نماید　　آنجا همه چیز یکی نشاید

پندارِ خود از میانه بردار　　توحیدِ تو شرک[1] تست هُشدار

از خود بخدا مرد بشناوصل　　توجیه[2] مکن بوجهِ تعقل

زنهار بحجتِ[3] قیاسی　　غره نشوی بحق شناسی[13]

و اگر حق تعالی او را دست[4] گیرد و از ظلمتِ نوم و * خسبانِ شهوت[5] بیرون آرد، بنورِ یقظه[6] معلوم کند که ورای این

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فکذلک امراض القلوب لا یمکن علاجها الا بالادویة المستفادة من بالشریعة و هی وظائف العبادات والاعمال التی رکبها الانبیاء صلوات الله علیهم لاصلاح القلوب فمن لا یداوی قلبه (ص ا) المریض بمعالجات العبادات الشریفة واکتفی بالعلوم العقلیة استضر کما یستضر المریض بالغذاء و ظن من ظن ان العلوم العقلیة مناقضة للعلوم الشرعیة وان الجمع بینهما غیر ممکن وهو ظن ~~[illegible]~~ صادر عن عمی فی عین البصیرة نعوذ بالله منه بل هذا القائل ربما یناقض عنده بعض العلوم الشرعیة بعض فیعجز عن الجمع بینهما فیظن انه تناقض فی الدین فیجاحد فیمرق ـ الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۱۵۳ ـ

۱ـ　لَ، نَ؛ مثنوی زاد المسافرین ص ۷ : شرک ـ

۲ـ　آ، لَ، نَ: تشبیه

۳ـ　نَ: تعجب ـ مصرعه آخر بمصرعه سوم در آ مقلوب شده ـ برای ابیات رک: مثنوی زاد المسافرین، ص ۷ ـ

۴ـ　بَ: دوست ـ　　۵ـ　لَ: ندارد ـ

۶ـ　الیقظة: من سنة الغفلة والنهوض عن ورطة الفترة ... وهی اول
(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

مرتبه[1] دهمه[2] مراتبِ عالیه است و ورای این لذاتِ خاصه لذاتِ باقیه است، پس توجه[3] کند (آ : برگ ۳۳ ب ) از اشتغال بغیرِ خدای[4] تعالی ورویِ بسلوک آرد[5] -

نظم[6] -

علمی که خدای دان شوی تو

ایمت کجا همی دَوی تو

آن علم طلب که با تو ماند

آن دم که ترا ز تو رهاند

این علمِ فریضه تا بخوانی

تحقیقِ صفاتِ حق[7] بدانی[8]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

مایستنیر قلب العبد بالحیوة لرویة نور التجسیة ( منازل السائرین ۱٤ بعد

۱- لَ ، نَ .ورای این مرتبه که او دارد -

۲- آ : سعه -            ۳- آ ، ن توجه کند -

٤- بَ : حق -            ٥- ل آورد -

٦- لَ : مثنوی -           ٧- آ ، نَ : خود -

٨ - این ابیات سروده امیر حسینی معروف بهروی است رک به مثنوی زاد المسافرین ص ٧ -

و[1] چون بمداومت شرایط مذکوره (ل)[2] اتصال یابد، انوار کثیره ساطعه مُترشّی[3] گردد در باطن و اوایل آن انوار را[4] که امثال بروق ظاهر[5] شود و زود ناپدید گردد نواتج[6] نامند ـ

و بعد ازان انوار درنگ کننده پدید* آید در باطن[7] که یک وقت و دو وقت و سه وقت[8] پاینده باشد و این انوار را لَوامِع[9] خوانند[10]

---

۱- ل: ندارد ۲- ل: برگ ۲٤ الف ـ

۳- ل: مترشب ٤- ق: ندارد ـ

۵- آ، ب، ق: بروق ظاهر ظاهر ـ

۶- اللــوائح: جمع لائحة و قد تطلق على ما یلوح من عالم المثال کمال بارقة لعمر رضی الله عنه و بگفته علی هجویری اثبات مراد بازودی نفی آن ـ برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ۵۰۰ الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۹۸ ، اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ۳۹ـ

۷- آ: آید ـ ۸- آ: در وقت و سبب وقت ـ

۹- لــوامع: اظهار نور بر دل با بقاء فوائد آن (کشف المحجوب ص ۵۰۰) انوار ساطعة تلمع لاهل البدایات من ارباب النفوس الضعیفة الطاهرة فتنعکس الخیال الی الحسّ المشترک فتنعکس من الخیال الی الحسّ المشترک فتصیر مشاهدة بالحواسّ الظاهرة فتتراءی لهم انوار کانوار الشهب والقمر والشمس ـ رک به الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵۵۷، و نیز کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۲۹۹، کتاب التعریفات ص ۸٤، اصطلاحات الصوفیة ص ٤۷

۱۰- ن گویند ـ

و بعد از ان درخشگ انواری که پدید آید بیشتر باشد و این انوار را طَوَالِع[١] گویند -

و بعد از این بوادِهٔ[٢] مُفَرِّحه (ب[٣]) و مُتَرِّحه[٤] باشد و

---

١- الطوالع : طلوع انوار معارف بر دل (کشف المحجوب ص ٥٠٠) - اول مایبدو من تجلیات الاسماء الالهیة علی باطن العبد فحسن اخلاقه و صفاته برای تفصیل رک به الفتوحات المکیة ج ٢، ص ٣٨٨، التعریفات ص ٦١ اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ٣٩، و کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ٢ ص ٩١٤ - و خواجه عبدالله انصاری در رسالهٔ واردات ص ١٣٢ گفته طوالع ابتداء آفتاب توحید است که از مشرق غیب بر آید و بر اهل سعادت تابد و ولایت ظلمت و بناء پندار بردارد و دولت کواکب و ضیا برقرار بگذارد و در رسالهٔ القشیریه ص ٤٠ نوشته شده الوا و الطوالع و اللوامع هذه الالفاظ متقاربة المعنی لا یکاد یحصل بینها کبیر فرق وهی من صفات اصحاب البدایات الصاعدین فی الترقی بالقلب ... فتکون اولا لوائح ثم الطوالع شهاب الدین سهروردی فرموده اول برقی از حضرت ربوبیت بر ارواح طلاب طوالع و لوائح باشد و آن انوار از عالم قدس بر روان سالک اشراق کند و لذید باشد (ثلاث رسائل من تالیف شیخ شهاب الدین مقتول ( ٥٨٧ هجری ) - ص ١٩ ، قرآن مجید ٤١ (سورة فصلت ) -١٨-

٢- آ ، بوادیه بواده مایفجاء قلبک من الغیب علی سبیل الوهلة اما موجب فرح و اما موجب ترح رک به الرسالة القشیریة ص ٤١ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ١ ص ١٥٨ -

٣- ب : برگ ٣١ به ٤- آ ، مبرحه، ق مترحه -

هواجم [1] قویه و ضعیفه بود و اعاجیب [2] کثیره پیدا شود که احصای آن در وسع نباید، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:

"وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا" [3]

---

۱- الهجوم: ما یرد علی القلب بقوت القلب من غیر تصنع و بقول شهاب الدین سهروردی مقتول هجوم چنان باشد که خاطر ناگاه در آید و زود برود، رک به الرسالة القشیریة ص ۴۰، کتاب اللمع ۳۴۱، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۵۷، اصطلاحات الصوفیه ص ۷۸ - ثلاث رسائل من تالیف شهاب الدین سهروردی مقتول (۵۸۷ هجری) ص ۱۹ -

۲- آ: اعاییب جیب -

۳- قرآن مجید ۱۶ (سورة النحل): ۱۸ -

و اول فتح بصیرت از[1] چشم باشد و بعد ازان از وَجه و بعده از صَدر و بعده از جمیع بدن و بعد[2] از فتح بصیرت شخص[3] بعد نورانی که در اوایل سلوک او را بصورت زنگی سیاه دیده این[5] شخص[6] نورانی را شیخ الغیب و میزان الغیب (آ: برگ ۳٤ الف) مُقدِّم الغیب[7] و مرآة الغیب و شاهد الغیب خوانند و آن[8] شخص نورانی بحقیقت[9] چشم خدا بین سالک است و سالک حقیقی اوست[10].

" و بعد از ظهور انوار خاصه دل را[11] مُعلّمو باید از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان "[12].

---

۱- آ: ندارد - ۲- آ، ب: بعده، ق: بعداز - ۳- ق: شخص -

٤- ق: بصیرت (بجای صورت) - ۵- ل: می دید و این - ق: می دید -

٦- آ: صورت ۷- ل: ندارد - ۸- ل: این - ۹- آ، ق: ندارد -

۱۰- فوائح الجمال ص ۳۲ و اول فتح البصیرة من العین ثم من الوجه ثم من الصدر ثم من البدن کله و یسمّی هذا الشخص النورانی بین یدک شمسة القوم المقدّم و یسمّونه ایضا شیخ الغیب و یسمّونه میزان الغیب و قد یستقبلک هذا الشخص فی اول السیر ولکنه فی اللون اسود زنجی ثم یغیب عنک هو فذلک لا یغیب عنک بل انت هو فیدخل فیک و یتّحد بک و انما یکون اسود لاجل لباس الوجود الظلمانی فاذا افنیت الوجود و احرقت لباسه صرت الذکر -

۱۱- ل: ندارد -

۱۲- فوائح الجمال ص ۲ و معنی المجاهدة بذل الجهد فی دفع الا غیار او قتل الاغیار و الاغیار الوجود و النفس و الشیطان و قب مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ص ۲۱ - ۲۳ -

* و وجود مرکّب است از چهار چیز که آن همه ظُلمات مُتَراکِمه است و آن چیزها *آب و خاک و آتش و باد است[1] که حقیقتِ انسان را غِطا[2] شده است و ازین غطا خلاص ممکن نباشد اِلّا بر ساختنِ اجزا بکلّیات تا آب صفتِ آبی خود بر گیرد و نیز خاک صفتِ خاکی خود و آتش صفتِ آتشی خود و باد صفتِ بادی خود*[3] -

و صفاتِ مذمومه آب طلبِ شهوات و تَنَعُّمات و تَلَذُّذات و اسوشتِ طبع و خُشُونت[4] و کاهلی باشد[5]، پس این صفات را تبدیل کند (ل)[6] باضداد و این اضداد خفت و وقار[7] و رُجُولیّت و صَلابت است تا نُجح لِمس[8] و رقّت و شفقت و مَرحمت (ب[9]) و لطافتِ طبع و ظرافت گردد -

و صفاتِ مذمومه خاک خِسّاست و رَکاکت و دَناءَت[10] و مُذَلّت و اِمْساک[11] بُود پس این صفات را تبدیل کند باضداد[12] و این اضداد عُلُوّهمّت

---

١- لَ: خاک و آب و باد و آتش است - ٢- آ: عطا تَ: غذا -

٣- فوائح الجمال ص ٥ الوجود مرکّب من اربعة ارکان و کلها ظلمات بعضها فوق لبعض التراب والماء والنار والهوء وأنت تحت هذه کلها و لا مطمع لک فی الإنفصال عنها الّا بإیصال الحق إلی المستحق و هو إیصال الجزء إلی الکل فیاخذ التراب الترابیة والماء المائیة والنار الناریة والهواء الهوائیة -

٤- بَ: خشونت لَ: ندارد ٥- بَ، لَ، تَ: ندارد -

٦- لَ برگ ٢٤ ب - ٧- آ، بَ، تَ: عار -

٨- آ، لَ، تَ: و این - ٩- بَ: برگ ٣٢ الف -

١٠- آ: دعاءت - ١١- بَ: امساک - ١٢- لَ: باصداد -

و رفعت درجت (آ: ورگ ۳٤ ب) و مُروّت و عزت و سخاوت باشد تا مُنتجِ تواضع و قناعت و انکسار و حلم و سکون و وقار گردد ـ

و صفاتِ مذمومه[2] آتش غضب و تَرَفُّع و جراءت و اِبا و اِستکبار و حرص و شَرَه و طمع و حسد باشد، پس این صفات را تبدیل کند با ضداد و این اضداد تَحَمُّل و صبر و سکون و وقار[3] و تَوَدُّد و ایثار و اِستِسلام باشد تا مُنتجِ جلادت و کفایت و ذکاوت[4] و فهم و ادراک و شجاعت گردد

و صفاتِ مذمومه باد تَکَبُّر (ن)[5] و تَجَبُّر و عُجب و غرور و پندار و ریا و حقد و عداوت بُوَد، پس این صفات را تبدیل کند با ضداد و این اضداد[6] تواضع و تسلیم و رضا و اِمتِثال و اِنقیاد و اِنتِباه و صدق و اخلاص باشد تا مُنتجِ همت و عظمت[7] و امانت و سلامت[8] و صدق و تَحَبُّب[9] گردد ـ

و علامتِ صدور از مائت دیدن آبهای[10] روان دایم و بارانهای و جویها و چشمه ها و دریاها و رودها بُوَد و چون بیند که از دریا ها میگذرد و او در آن[11] دریاها غرق شده است و خلاص یافته است حکمِ ماهی او فانی او فانی شود و خلاص یابد ـ

و علامتِ صدور از تراب خرابه ها و نشانهای خرابه ها،

---

۱ـ ق: ندارد ـ ۲ـ آ، ق: حدت ـ

۳ـ آ: ندارد ـ ٤ـ آ: دکاوت، آ، ق: ذکا ـ

۵ـ ق: ندارد ورگ ۲۰۱ ب ـ ۶ـ آ: ندارد ـ

۷ آ: همت ـ ۸ـ آ: سلامت و صدر، ب، ق: سلامت صدر ـ

۹ـ آ: تحبت، ق: تحبّب ـ ۱۰ـ آ: آبها ـ ۱۱ـ ق: دریں ـ

جاهای انداختن (آ: برگ ۳۵ الف) خاک روبه (ب)[2] و دیوارهای شکسته و چاههای آب و گولهای[3] آب[4] باشد و در فضاءِ خط ترابی دیده شود که بس بابانها قطع گردد و آن بابانها در زیروی میشود و هیز بیند که او[5] در چاهیست و آن چاه ها از بالای وی فرود می آید[6] و دیه ها[7] و شهر ها و [illegible] سرایها بیند که بروی فرود بیاید و فنا چیز میشود و[8] در زیروی مثلِ دیواری که (ل)[9] بر کرانهٔ دریا باشد و در دریا افتد * و غرق شود*.[10]

و علامتِ عبور از نارِیت[11] دیدنِ آتشها در گرفته و مکانهای سوخته بود و در افتادنِ آتش در بستانها و در آمدن در آتش و برق و

---

۱- آ: خانها.

۲- ب: برگ ۳۲ ب ۲: گول آبگیری که آب اندک در آن ایستاده باشد و گوی و گلوله (فرهنگ فیسی، لغت فرس اسدی ۱۳۰).

۳ ل: ندارد.　　　۵- آ، ب، ق: ندارد.

۶- آ: ندارد. ل: فرود می رود.　　　۷- ق: و دیه و دهها

۸- آ: ندارد. و عبارت و آن چاه ... تا ... بروی* در ب ندارد.

۹- ل: برگ ۲۵ الف.

۱۰- فرائح [illegible] الجمال ص و فتشاهد فی فضاء الخط الترابی مفاوز * تقطعها فتمر المفاوزُ تحتک و إما أنت تمر ولکن من کان تمرية السفينة يحسب أن السواحل تمرّ عليه و ترى الجِبَال تَحْسَبُها جامِدةً هي تمُرّ مَرَّ السّحاب و تشاهد ايضا قرا يا و [illegible] بلادا* و دو ا* تنزل عليک من فوقک و تطفى من تحتک کما تشاهد الجدارِ على شط البحر يقع فيه فيغرق.

۱۱- آ: ندارد، ل: آتش

صاعقه و در فضاءِ چاهای بیند که در آتش‌ها * می در آمد[1]* و خلاص می‌یابد* ـ

و علامتِ عبور از هوائیت رفتن است بر هوا و پریدن و وزیدنِ بادها و برآمدن بر آسمان[2] و آنچه بدینها ماند باشد از روی معنی و در فضاءِ حظِ هوایی بیند که فضای واسع پدید[3] آید و بر بالای آن فضا هوای صافی می‌باشد[4] ـ

---

۱. گ، ن : در می آید

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فوائح الجمال ص ٦ و اذا شاهدت بحاراً تعبرها و انت فیها مستغرق فاعلم انه فناء الحظ المائی و اذا کانت البحار صافیة و فیها شموس غریقة او انوار او نیران فاعلم انها بحار المعرفة و اذا شاهدت مطراً ینحدر فاعلم انه مطراً ینزل من معاطر الرحمة لاحیاء اراضی القلب المیتة ـ و اذا شاهدت نیراناً و انک خائض فیها ثم تخرج فیها فاعلم انه فناء الحظوظ الناریة و اذا شاهدت بین یدیک فضاء و اسعاً و رحباً شاسعاً و من فوقه هواء صاف و تری فی نهایة النظر الواناً کالخضرة و الحمرة والصفرة والزرقة فاعلم ان عبورک علی هذا الهواء الی تلک الالوان والالوان الاحوال فلون الخضرة علامة حیاة القلب و لون النّار الصافیة علامة حیاة الهمة و برای این مضمون نیز رک به مرصاد العباد ص ٢١٣ ـ

٢. ق: بآسمان ـ ٣ ـ ق: پیدا ـ

٤ ـ [illegible] آ، پ، ق: ندارد ـ

و چون از این جواهرِ مفردهٔ[1] عنصریه عبور کند سیرِ او در مرکبات عنصریه و[2] معادن و نباتات بود و ظُلماتِ ترکیب را اَزیَد بیند که[3] هر چند ترکیب زیادت میشود، ظلمات اَزیَد است، چون از اول (آ: برگ ۳۵ ب) مرکبات عبور کند بمعادن که ترکیبِ او بیشتر است، ظُلماتِ او را بیند که اشدّ باشد و از معادن چون عبور کند به نباتات ظلمات او را اَبْلَغ بیند ـ

و از[5] نباتات چون عبور کند، دیده‌ء او بحیواناتِ اَظْلَم رسد و از حیوانات چون[6] عبور کند بانسانِ ظَلُوم (ب)[7] جُهول[8] رسد و[9] چون از وی[9] ترقی کند بعالمِ غیب رسد که[10] ملکوت که[10] (ملکوتست واز) ترقی کند بجَبَرُوت رسد که عالمِ ارواحست و از جَبَرُوت که ترقی کند بعَظَموت رسد که غیب الغیب است، پس بنورِ متابعتِ حبیب الله "جمال الجمیل[11] را معاینه کند، لاجرم عالمِ غیب و[12] شهادت گردد ـ

قالَ اللّهُ تَعالی

"فَلاَ يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ"[13]

---

۱- آ: ندارد ـ ۲- ل، ن: ندارد ـ

۳- ل: زیرا که ـ ۴- ب: ندارد ـ آ: بلغ بیند (بجای ابلغ بیند) ـ

۵- ب: ندارد ـ

۶- ل: و چون از حیوانات ـ ۷- ب: برگ ۳۲ الف ـ

۸- قرآن مجید: ۳۳ (سورة احزاب): ۷۲. انه کان ظلوما" جهولا ـ

۹- ل، ن: از وی چون ـ ۱۰- ب: ملکوتست و از، ن: چون = ۱۱- ل، ن: جمال الله الجمیل ـ

۱۲- [illegible] ۱۳- قرآن مجید: ۷۲ (سورة الجن): ۲۶-۲۷ [illegible]

و وارثِ[1] معرفت[2] را جز حکمِ رسول الله[3] است الّا نصیبِ خاصِ که[4] معرفت ذاتُ الله باشد کناهی زیرا که آن نصیبِ خاص جز خدای تعالی را نباشد، قَالَ النَّبِی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم

• اِنَّ اللّٰهَ یَعْرِفُ ذَاتَهُ فَقَط •[5]

پس ازین مقام اشرفیتِ انسان کامل از مَلَک معلوم[6] شده زیرا که (ل)[7] هیچ احدی از ملائکه بشریتِ مشاهدهٔ حق تعالی مُشَرَّف نباشد الّا جبریل[8] را که[9] یکبار یا دوبار تجلی مشاهدهٔ[10] حق تعالی حاصل آید (آ، برگ ۳٦ الف) در دارِ آخرت -

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته) -

* پس مطلع نمیسازد برغیبش احدی را مگر آنرا که پسندید از رسول (کشف الایات) -

۱- بَ: نباشدوانبیا -　　۲- لَ: ندارد -

۳- آ: ندارد　　٤- نَ: که آن -

۵- بَ: حاشیه برگ ۳۳ الف یعنی عارف ذات حق هم حق است -
عارفِ ذات خود توئی تو　　دایما برجمال خود نگرانی

٦- بَ: پیدا -　　۷- لَ: ۲۵ ب -

۸- لَ: جبرئیل -　　۹- نَ: ندارد -

۱۰- لَ، نَ: ندارد -

و صوفیّه قدّسَ اللّهُ اَسْرار هُم اصطلاحات دارند در اطلاقِ الفاظ که اشارت باشد باذواق و احوال (ن)[1] و مقامات[2]۔

لاجرم بعضی گویند که ارادت شرکِ عادت باشد باذواق و احوال[3] و بعضی گویند که ارادت جوشِ قلب بُوَد بطلبِ حقِ قدیمِ مطلق و حقیقتِ ارادت ظهورِ نور، ارادتِ حقِ قدیم تمام[4] بوده است در دل بواسطه اصابتِ رشِّ نورِ ازلی ۔ و ارادتِ مرید[5] مشایخ هیچه این سِرّ است (پ)[6] زیرا که آن نور بلا واسطه بارواحِ مقرّبان رسد و بواسطهٔ ارواح مقربان بارواحِ دیگران رسد پس هر روحی که ازان ارواح که[8] بوسایط[9] نور یافت[7] بخاصه آن واسطه بمناسبت خود[10] ارادت[11] آورد در دنیا۔

و خُلَّت محبتی باشد که هنوز بکمال نباشد زیرا که اسمِ خُلت۔

---

۱- ن: برگ ۱۰۳ الف ۔ ۲- ن: و مقاما و مقامات ۔

۳- به آ، ن: ندارد ۔ ٤- آ: ندارد ن: تمام بوده را ندارد
برای "رش نور" رک به اوراق فوق ص ٦

۵- آ: مزید، آ، ن: مریدان ۔ ٦- پ: برگ ۳۳ ب ۔

۷- آ، ل، ن رسید ۔ ۸- آ: ندارد، ن: ازان ارواحی ۔

۹- آ: بواسطه ۔ ۱۰- آ: بخاصه مناسب خود ۔

۱۱- ارادت: وهی الاجابة لدواعی الحقیقة طوعا و جمرة نارالمحبة فی القلب مقدمة لاجابة دواعی الحقیقة ۔ برای تفصیل رک به منازل السائرین ص۱۱۷، اصطلاحات الصوفیه کاشی ص۷، کتاب التعریفات ص ٦ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۵۵۲- و رساله

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

دلالت دارد بر تَعَلُّل و تَقَلُّل من النَّفس[1] شود.

و محبّت سه نوع باشد:

اول: محبتِ اصلیه که مرکوز است در جبلّتِ[2] اصلیه[3] و این دو قسم بود:

اول: روحانی که تابع آن تالّه باشد و علوم عقلیه و اعمال خیر و اخلاقِ مرضیه[4] که مومن و کافر در آن شریک باشند.

و ثانی: نفسانی که تابعِ آن محبوباتِ شهویه (آ: برگ ۳۶ ب) باشد چنانک «نسا[5] و ابنا[6] و قناطیرِ مُقَنْطَره از زر و نقره و خَیل و انعام و حرث که متاعِ حیوة دنیاست»[8]

و دوم: محبّتِ ایمانیه که نتیجهٔ نورِ ایمانست، پس هر کرا نورِ ایمان اَزیَد بود محبتِ او اَزیَد باشد و علامتِ این محبت استیلای محبت

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)
ذکریه طبع تهران ص ۵۷ علی همدانی گفته ارادت ثمره معرفت و مفتاحِ ولایتِ سالکانست ... ص ۵۹ ... و حقیقتِ ارادت آنست که ارادتِ تو در ارادتِ او گم شود تا بگذری از ارادت تو باقی بُوَد [خود] پرست باشی؟ تا از خود پرستی فارغ نشوی، خدا پرستی نخواهد شد.

۱- لَ: الانفس - ۲- آ، ق: جبلت -

۳- آ، بَ، لَ: ندارد - ٤ - آ: مرضیه -

۵- آ: نسا + ۶- لَ: ابن -

۷- آ: قنطره -

۸- قرآن مجید ۳ (سوره آل عمران) ۱۲- ۱ زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَوات

(بقیه پاورقی صفحه آینده)

موافقت باشد بر دل[1]۔

و سوم: محبتِ رشاشه که[2] صفتِ حق قدیم است و عکس آن بر دلِ دوستان رسد۔

قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ:

«يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»[3]

و علامتِ این محبت در ظاهر متابعت بُوَد

قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ۔

«لَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ[4] بِمِثْلِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِمْ

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا۔

۱- ب: ندارد۔

۲- آ: ندارد۔ برای بیان محبت رک به الفتوحات المکیه ج۲، ص ۳۲۳۔

۳- قرآن مجید ۵ (سورة المائده) ٥٤۔

ب حاشیه برگ ۳۳ ب و نزدِ اهلِ تحقیق مراد ازین حُبّ حُبِّ ذاتی است یعنی حضرتِ حق دوست میدارد ذاتِ ایشان را و ایشان دوست میدارند ذاتِ حق را بالصفات چه این محبت باقی است ببقاءِ ذات هر که تغیر نپذیرد باختلافِ تجلیات و زائل نگردد با ختلافِ احوال در رضا و قضا والعقوبت والبلاء. شاکر باشد چنانکه شاکر باشد ... و این محبت لوازمِ محبت اولی است که قبولِ صفات اولیا۔

۴- آ: المتقربون الابادا۔ ۵- ل: الانی عشل۔

(ل)[1] و لا یزال العبد یتقرّب الیّ بالنّوافل حتّی احبّه.[2]

و علامت باطنه اختیار (ب)[3] حق قدیم است در جمیع احوال.

و تفاوت در محبت بواسطهٔ تفاوت عنایت باشد و سبب دوام توجه

نیز زیرا که[5] هر بار که ایمان زیادت گردد محبّت نیز زیادت شود[6] و از

اینجاست که انبیا و اولیاء کمل بصاد[8] ذوات دول[9] محبت دارند.

قال النّبیّ[10] صلّی اللّه علیه و سلّم

«کلّما ازداد العبد ایماناً ازداد حبّاً للنّساء»[11]

و در حدیث آمده است که در آخرت ایمان کسی باشد اکثر که او

در دنیا ذکر حق تعالی را[12] گوید (آ برگ ۳ الف) اکثر.

---

۱- برای این حدیث نک اتحافات بالسنیة ص ۱۵، ریاض الصالحین ج ۱، ص ۲۶۲، احیاء العلوم الدین ج ٤ ص ۳۹۱، اسرار التوحید ص ۱۲، مرصاد العباد ص ۷ (اخرجه ابن عساکر عن علی عائشه رضی اللّه عنهم) در بَ بعد الحبه «لفظ» الحدیث مستزاد است.

۲- لَ : برگ ۲٦ الف

۳- ب برگ ۳٤ الف.

٤- بَ بسببه، ل نسبت.

۵- لَ : ندارد.

٦- لَ : گردد.

۷- لَ : تعمل.

۸- آ، بَ : بصاد.

۹- آ : دولت دون.

۱۰- بَ، لَ : ندارد.

۱۱- روضة الفردوس همدانی (برگ ۳٤۹ ب) عن حضرت علی.

۱۲- لَ کلمه «را» ندارد، نَ «تعالی را» ندارد.

و عشق تجاوزِ حُرقت باشد از حدِ محبّتِ[1] سالکِ روحانی و از اینجاست که گفته اند[2] -

* أَلْعِشْقُ هَتْکُ الأَسْتَارِ فِی خَلْعَةِ الأَسْرَارِ *[3]

و گویند که اشتقاق عشق از عشقه است و عشقه اسم نباتی[4] باشد که[5] درخت را خشک سازد اگرچه قلعه عفسره آن بدرخت پیچند، از اینجاست که گویند

* أَلْعِشْقُ نَارٌ فِی الصَّدْرِ تُحرِقُ الْقَلْبَ[6] *

فردٌ[7]

عشق چون در سینه منزل گرفت

جان آنکس را ز هستی دل گرفت

و آن حُرقت که گفته اند[8] ملایکه را نباشد

فردٌ[9]

قدسیان را عشق هست و درد نیست

درد را جز آدمی در خورد نیست

---

۱- آ: محبّ - ۲- بَ: گفته اند که -

۳- سئل الشبا ابراهیم الخواص عن المحبة، فقال محوالارادات احتراق جمیع الصفات والحاجات المحبة هتک الاستار و کشف الاسرار -(کتاب اللمع ص ۵۹) -

۴- لَ: گیاهی -

۵- لَ: بر درخت پیچد

۶- آ: القر -

۷- لَ: بیت -

۸- آ، بَ، نَ: ندارد -

۹- لَ: بیت، نَ: نظم -

۹+ ل ن: نظم

و[۱] عشق تخم خلایق است،[۲] قَالَ النَّبِی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم:

«اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اَلْعِشْق»[۳]

و بحقیقت عشق در عبارت نیاید، قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم:

«اَلْعِشق لَا مَحْمُودٌ وَلَا مَذْمُوم»

---

۱- آ: ندارد -

۲- ب: ندارد -

۳- آ، ب: ندارد -

و وقت خوانند آن چیز را که سالک بر آن باشد از حال در زمانِ حاضر، پس اگر در حالِ سرور باشد وقتِ او سرور بُوَد[1] و اگر در حُزن باشد وقتِ او[2] حُزن بُوَد و گویند

« الصوفی ابن الوقت »[3]

یعنی اشتغالِ او بوقت است، نه بماضی (ل)[4] و نه بمستقبل که مفوت وقت[5] باشد و گویند صوفی بحکم وقت یعنی مفاد آن (ب)[6] چیز است که از قضا و قدر بر وی درین وقت جاریست و گویند:

« اَلوَقتُ سَیفٌ قاطعٌ »

یعنی خلافِ وقت ممکن نیست۔

---

۱- ل: باشد ـ ۲- ل: روان، ق: اودر۔

۳- الرسالة القشیریة ص ۳۱ ـ مصباح الهدایة ص ۱۰۵، ب، ق: الصوفی ابن الوقت آمده ـ ۴- ل: برگ ۲۶ ب ـ ۵- آ آفت ـ ۶- ب: برگ ۳٤ ب

۵- کشف المحجوب ص ٤۸۲، فوائح الجمال ۵۰ـ

وقت وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حق بدل وی بپوندد و سرّوی را در آن مجتمع گرداند چنانکه اندر کشف نه از ماضی یاد آیدنه از مستقبل ...

وقت اندر تحت کسب بنده نیاید تا بتکلف حاصل کند و ببازار نفروشند تا جان بعوض آن بدهند و وی را اندر جلب و دفعِ آن ارادت نبود و هر دو طرف اندر رعایتِ وی متساوی بُود و اختیارِ بنده اندر تحقیقِ آن باطل و مشایخ گفته اند الوقتُ سیفٌ قاطعٌ از آنک صفتِ شمشیر بریدن است و صفتِ وقت بریدن

(بقیه بر پا ورقی صفحه آینده)

و مقام ساخته منزل (آ: برگ ٣٧ ب) استراحت را[1] در زمان سیر و باید که تا حق مقام اول بتمامی ادا نکند بمقام دیگر عبور نماید.

وحال ساخته آنچه نازل گردد بر دل از طرب و قبض و بسط و شوق و ذوق وغیر آن و گویند:

«حَالٌ كَالْبَرْقِ * سَرِيعُ الزَّوَالِ»

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کسی وقت بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه ی و فردا از دل محو کند، برای تفصیل به الرسالة القشیریة، ص ۳۱، کشف المحجوب، ص ٤٨٠ ببعد، کتاب اللمع ص ٣٤٢، احیاء العلوم الدین ج ٤ ، ص ١١٢ الفتوحات المکیة ج ٢، ص ٥٣٨، التعریفات ص ١١١، مصباح الهدایة، ص ١٠٥، نفایس الفنون فی عرایس العیون برگ ١٥٧ ب - اصطلاحات الصوفیة کاشی، ص ٣٢، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ٣، ص ١٤٤٩-

١- لَ: ندارد -

٢- لَ: بتمامی -

المقام: مقام عبارتیست از اقامت طلب برادای حقوق مطلوب بشدت اجتهاد و صحت نیت وی و هر یک از مریدان حق مقامیست کی اندر ابتداد درگاه طلب شان را سبب آن بوده است و هر چند که طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر یک گذری میکند، قرارش بریکی باشد، از آنچ مقام ارادت از ترکیب جبلت باشد نه روش معاملت ... پس مقام آدم توبه بود و ازان نوح زهد و ازان ابراهیم تسلیم ... و ازان مُحَمَّد صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ذکر - (کشف المحجوب

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

باشد و اگر باقی بود حدیث نفس است نه حال[1] و حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم چون از حالی ترقی نمودی بحالی که اعلی[2] از اول بودی، استغفار کردی زیرا که بناقص[3] راضی نبودی[4] بلکه دایم طالب حال کمال بوده است[5] و این حدیث اشارت بآن معنی -

قَالَ النَّبِی[6] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

«إِنَّهُ لَیُغَانُ عَلَی قَلْبِی حَتَّی أَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ فِی الْیَوْمِ سَبْعِینَ مَرَّةً»[7]

و بعضی گویند حال را دوام باشد چنانکه

---

(بقیه از صفحه گذشته)

ص ٤٨٤) مراد از مقام مرتبه ایست از مراتب سلوک که در تحت قدم سالک آید و محل استقامت او گردد و زوال نپذیرد (مصباح الهدایة ص ۳۲) برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۳۲، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۳۸۵، اصطلاحات الصوفیة، کاشی ص ٦٦، اردو ترجمه عوارف المعارف ص ٥٢٤ کشاف کتاب اصطلاحات الفنون ج ۳، ص ۱۲۲۷ -

۱- آ: سال - مصباح الهدایة ص ۹٦ و بعضی مشایخ برانند که حال آنست که ثبات و استقرار نیابد بلکه چون برق پدید آید و زائل گردد و اگر باقی و ثابت ماند حدیث نفس شود -

۲- آ: اجلی -　　　۳- ل: تناقص -

٤- ب، ل، ن: نبود -　　　٥- ب، ن بود، ل: بودی

٦- ل، ن: ندارد

- برای این حدیث قب مسلم ج ٤، ص ۲۰۷٥ - احیاء العلوم الدین ج ٤ ص ۳۰۷، بحار الانوار ج ۲ ص ۸۸ - ب حاشیه برگ ۳٤ ب بمعنی هر آینه

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

شیخ ابوعثمان حیری قُدِّسَ سِرُّهُ فرموده که

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

پوشیده میشود بر دل من تا آنکه استغفار می کنم از حضرت حق در روزی هفتاد بار- الرسالة القشيرية ص ٣٢ والحال عندالقوم معنی يرد على القلب من غير تعمد منهم ولا اجتلاب ولااكتساب لهم من طرب او حزن او بسط او قبض او شوق اوا نزعاج او احتياج فالاحوال مواهب والمقامات مكاسب ... و قال بعض المشايخ الاحوال كالبرق فان بقى فحديث النفس سمعت الاستاذ ابوعلى الدقاق يقول فى معنى قوله صلى الله عليه وسلم انه يغان ... بعين مرة -

١- شیخ ابوعثمان حیری سعيد بن اسمعيل ابوعثمان الحيری که اصل وی از ری است شاگرد شاه شجاع است و با ابوحفص حداد و يحيى ومعاذ رازی صحبت داشته است امام ویگانه وقت بود و در ماه ربیع الاول سنه ٢٩٨ از دنیا برفته برای زندگانی اوی رک به نفحات الانس ص ٩٦- و برای این سخن شیخ مضمون رک به عوارف المعارف برگ ٢٩٠ ب، الرسالة القشيرية ص ٣٢ و هذا ابوعثمان الحيری يقول منذ اربعين سنة ما اقامنى الله تعالى فى حال فكر هته اشار الى دوام الرضا" و نيز رک به اردو ترجمه عوارف المعارف ص ٥٣٨-

حال و حال واردی بود بر وقت کی ورا مزّین کند چنانکه روح مرجسد را و لا محاله وقت بحال محتاج باشد که صفای وقت بحال باشد و قیامش بدان، پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر ازوی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد ... حال صفت مراد باشد

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

چهل سال است که من در مقامِ رضا می باشم و مرا ناخوش آمده است ازین مقام[۱]

و بعضی گویند که[۲] ـ

هر کرا[۳] تعاقبِ حال (حال) باشد مثلِ حالِ اول، او دایم الحال بُود و اگر نباشد همُود ـ

و نفس[۴]: شروحِ قلب باشد بالطاتِ غیب، پس صاحبِ وقت مُبْتَدی بود و صاحبِ حال مُتَوَسّط و صاحبِ نفس مُنْتَهی[۵]. [۶]

و قبض و بسط[۸] شبیهه بُوَد بخوف و رجا لیکن (ب)[۷] خوف و رجا عوام و

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و وقت درجه مرید (کشف المحجوب ص ٤٨۳) مراد از حال نزدیکِ صوفیان واردیست غیبی که از عالم علوی گاه گاه بدلِ سالک فرود آید ... صوفیان گفته اند الاحوال مواهب والمقامات مکاسب (مصباح الهدایة ص ۹۵ و برای تفصیل رک به الفتوحات المکیه ج ۲ ص ۳۸٤، فوائح الجمال ص ۵۰، التعریفات ص ۳٦، اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۱۱۰ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۳۵۲،

۱ـ آ، ب، ن ندارد ـ ۲ـ آ: هر که ـ ۳ـ آ: ندارد [illegible] ۵ـ آ: نفس ـ

٤ـ النفس هو شروح القلب بلطایف الغیوب و هو للمحبّ الانس بالمحبوب اصطلاحات الصوفیه، کاشی ص ۷۵ ـ ٦ـ الوقت للمبتدی والنفس للمنتهی ـ مصباح الهدایة، ص ۱۰۸ او نیز رک به منازل السائرین، ص ۲۰۹، وکتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱٤۰٤ ـ

۷ـ ب ۳۵ الف ـ

۹ـ سوک ۳۵ الف ـ ۸: برای قبض و بسط رک به یادرقی صفحه آینده ـ

خواص[1] را باشد[2] امّا قبض و بسط جز خواص را (آ: برگ ٣٨ الف) نبُود

و حقیقتِ قبض وُرُودِ قبض جلالی[3] باشد بسببِ تقصیری که از سالک

در وجود[4] آمده بود

« فَاِذِاسْتَالَهُ (لَ) [5] وَالْبَسْطُ عَلَى عَبْدِهِ شَيْئًا لَهُ »

و هیبت و اُنس شبیهِ قبض و بسط بود ولیکن هیبت بِاُ اشدّ

اَلْمتشابت از قبض و اُنس اَعظمُ اَلْکَرِیم است از بَسط ـ

---

١- بَ، نَ: عوام ـ ٢- لَ: بود ـ

٣- آ، ق: قبض حالی ٤- آ، بَ: ندارد ـ

القبض والبسط: قبض و بسط دو حالت اند از احوالی کی تکلف بنده ازان ساقطست چنانک آمدنش بکسبی نباشد، رفتن بجهدی نه ... قبض عبارتی بُوَد از قبضِ قلوب اندر حالتِ حجاب و بسط عبارتست از بسطِ قلوب اندر حالتِ کشف ... و قبض اندر روزگارِ عارفان چون خوف باشد اندر روزگارِ مریدان و بسط اندر روزگاران ~~عارفان چون~~ عارفان چون رجا باشد اندر روزگارانِ مریدان (کشف المحجوب ص ٤٨٨ ) چون قبض و بسط از جمله احوالند مبتدیان را ازان نصیبی نباشد ... مخصوص بود بمتوسطان و مبتدیان را بجای قبض و بسط خوف و رجا و همچنانکه منتهانرا بجای آن فنا و بقا بود (مصباح الهدایة ص م ٣٣٧ ) و برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ٣٣ منازل السائرین ص ٣٣٢ ببعد، الفتوحات المکیة ج ٢ ص ٥٠٩ ببعد، نفایس الفنون فی عرائس العیون برگ ١٥٦ ب التعریفات کاشی ص ٧٣، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ٢ ص ١١٩٨ ـ

٥- ل برگ ٢ الف ـ ٦- برای هیبت و انس رک به پاورقی صفحه آینده.

و وارد[1] آنست که بر دل نزول کند از خواطرِ محموده بلاتأمل[2] پس وارد سرور باشد و وارد حُزن و وارد قبض و وارد بسط وغیر آن از معانی.

---

۲ - آ، ل: تعمل، ق: تعلم
(بقیه از یادداشت صفحه گذشته)
الانس والهیبة چون حق تعالی بدل بنده تجلّی کند بشاهدِ جلال محبوب وی اندران هیبت بود و باز چون بدل بنده تجلّی کند بشاهدِ جمال محبوب وی اندر ان انس باشد، گروهی از مشایخ گفته اند که هیبت درجه عارفانست و انس درجه مریدان ... و باز گروهی گفتند که هیبت قریبه عذاب و فراق و عقوبت بود و انس نتیجه وصل ورحمت باشد ... و من که علی بن عثمان الجلابی ام می گویم که هر دو گروه اندر مصیب اند ... آنانکه اهل فنا بودند هیبت را مقدم گفتند و آنانک ارباب بقا بودند، انس را تفصیل نهادند (کشف المحجوب ص ٤۹۰ ببعد) و برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۳۳ احیاء العلوم الدین ج ٤ ص ۱۹۰ الفتوحات المکیة ج ۲، ص ٥٤۰، فوائح الجمال ص ٤۳ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱، ص ۷۵ -

1 - الوارد الوارد عندالقوم و عند نا مایرد علی القلب من کل اسم الهی فالکلام علیه، هو وارد لا بماورد فقد یرد بصحو و بسکر و بقبض و بسط و بهیبة و بانس و بامور لاتحصی، الوارد ما ذکرناه من الخواطرالمحمودة برای تفصیل رک به الفتوحات المکیة ج ۲ ص ٥٦٦، اصطلاحات الصوفیة، کاشی ص ۸۳، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱٤۷۰-

و تواجد[1] اظهار وجداست در[2] خود بطلب سبب و[3] بعضی روا ندارد لیکن صحیح آنست که رواست ـ

قَالَ النَّبِيُّ[4] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

« ابْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا »[5]

و وجد[6] آنچه وارد شود بر دل از طرب یا تَكَلُّف و غالب آنست که وجد نتیجه اوراد و است، پس هر کرا وظایف اوراد اکثر

---

۲- آ: اگر، ل: از ـ ۳- آ: ندارد ـ

۴- ب، ل: ندارد ـ

۱- تواجد: معنی تواجد استدعا و استجلاب وجداست بطریق تذکر یا تفکر یا تشبه باهل وجد در حرکات و سکنات بدلالت صدق و هرچند تواجد صورتا علت است و علت مخالف صدق ولیکن چون نیت متواجد در صورت تواجد توجه کلی بُوَد از برای قبول امداد فیض رحمانی که تعرض حقیقی از جهت استحقاق نفحات ربانی منافی صدق نبُوَد و شریعت درین باب اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرمود ابکوا فان لم تبکوا فتباکوا و تواجد وصف اهل بدایت بود (مصباح الهدایة ص ۱۰۳ ببعد و برای تفصیل رک به الرسالة القشیریة ص ۳٤، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۳۵ ـ

۵ - ابن ماجه ج ۲ ص ۱٤۰۳ ـ نزهة الناظرین ص ۱۰٤

۶- الوجد: و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات درحال باشد کی مرایشان را بدیدار آید اندر سماع یکی مقرون اندوه

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

وجد او بیشتر -

و وجود ثبوت سلطان حقیقت در دل بعد از زوال بشریت باشد -[1]

---

(بقیه از پا ورقی صفحه گذشته)

باشد و دیگر موصول یافته، وجد سری باشد میان طالب و مطلوب ... و بنزدیک من وجد اصابت الهی باشد مر دل را یا از فرح یا از ترح یا از طرب یا از تعب (کشف المحجوب ص ۵۳۸) صاحب وجد کسی که هنوز از حجب صفات نفسانی بیرون نیامده باشد و بوجود خود از وجود حق محجوب بود (مصباح الهدایة ص ۱۰۱) - خواجه عبدالله انصاری در رساله واردات ص ۱۳۱ گفته تواجد صفو دل است و وجد صفت جانست و وجود کاری بیرون از هر دو آمد - و در رساله القشیریه نوشته شده: والوجد ما یصادف قلبک ویرد علیک بلا تعمد و تکلف و لهذا قال المشایخ الوجد المصادفة و المواجید ثمرات الاوراد - الرسالة القشیریة ص ۳٤ و برای تفصیل نیز رک به کتاب اللمع ص ۳۰ الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۳٦ خلاصه مثنوی ص ۲۲۷ - کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۱٤۵٤ -

۲- به ل، ن وارد -

۱. وجود: وجود فضلی باشد از محبوب بمحب (کشف المحجوب ص ۵۳۸) فالتواجد بدایة والوجود نهایة والوجد واسطة بین البدایة والنهایة، یقول التواجد یوجب استیعاب العبد والوجد یوجب استغراق العبد والوجود یوجب استهلاک العبد (الرسالة القشیریة ص ۳٤) و تواجد صفت اهل بدایت بود و وجد حال اهل سلوک و وجود حال اهل وصول (مصباح الهدایة ص ۱۰۳) و برای تفصیل نیز رک به الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵۳۷ -

و فــرق اول[1] رویت افعال است

و جمع[2] رویت صفات

و جمع الجمع[3] رویت ذات ـ

---

۱- ن ندارد ـ

فــرق اشارة الی خلق بلاحق و قیل مشاهدة العبودة و هو نقیض الجمع (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۴۳) و عبدالرزاق کاشی نوشته: الفرق الاول هو الاحتجاب بالخلق من الحق و بقاء الرسوم الخلقیة بحالها (اصطلاحات الصوفیة ص ۱۳۰ ) و نیز رک بـه کتاب التعریفات ص ۷۱ ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۳ ص ۱۱۲۹ ـ

۲- جمــع: لفظ جمع در اصطلاح صوفیان عبارت است از رفع مباینت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق سبحانه و لفظ تفرقه اشارتست بوجود مباینت و اثبات عبودیت و ربوبیت ... جمع تعلق بروح دارد و حکم تفرقه بقالب ... پس هر که در طاعت بکسب خود نگرد در مقام تفرقه باشد و هر که بفضل حق نگرد در مقام جمع بود و هر که ... از خود و افعال خود بکلی فانی شود در مقام جمع الجمع بود (مصباح الهدایة ص ۹۷) و بقول کاشی شهود الحق بلاخلق (اصطلاحات الصوفیة ص ۱۹ ) ـ و نیز رک بـه الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۱۳۳ (۵۱۶) ـ

۳- جمع الجمع : الاستهلاک بالکلیة فی اللّه عند رویة (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۱۳۳ (۵۱۶) ) جمع الجمع شهود الحق قائما بالحق (اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ۱۹ ) و هو المرتبة الاحدیة (کتاب التعریفات ص ۳٤ ) ـ

و بعضی گویند[1] : نظر بکسب عبودیت فرق است و توفیق طاعت از حق تعالی دیدن جمع و در فنا مقام کردن جمع الجمع -

اما[2] فرق ثانی[3] عبارت است از صحو بعد المحو

و صحو شد[4] محو (آ برگ ۳۸ ب) شُود

و صحو سُکر باشد

و سُکر را سه مقام بود :

حیرت

---

۱- آ: گفتند ۲- ل، ق: و امّا

۴- آ: بعد

۳- فرق ثانی هو شهود قیام الخلق بالحق و رویة الواحدة فی الکثرة والکثرة فی الوحدة من غیر احتجاب صاحبه باحدهما من الآخر (اصطلاحات الصوفیه، کاشی ص ۱۳۰) برای سکر و صحو رک به اوراق فوق ص ۱۷۱ -

۵- والسکر حال شریف علیه یعثر علیه عنوان محو قبله و هو طریقة محضة لیس من الاحوال بشی و صحو بعده یسمی المحو الثانی والمحو بعد المحو و هو حال یصیر مقاما ویکون اعزّ من السکر لاشتمال علی الجمع و محو الجمع/والطریقة ولکونه لاینال الابعد العبور علی سر السکر و الجمع، فالمحو الاول حضیض النقصان لافادته اثبات الحدث و السکر معراج السالکین لافادته محو الحدث و المحو الثانی اوج الکمال لافادته اثبات القدم و افادته السکر محو الحدث لانه نتیجة مشاهدة جمال القدم و نور القدم یزیل ظلمة الحدث الا ان حال الشهود للتقدم فی البدایة بل تلوح و تخفی سریعا کالبوارق فلایزیل صورة ظلمة وجود الثار بالکلیة برای تفصیل رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۶۵۶ ببعد -

و وَلَهٌ[1]

و دَلَه[2]

که برزخ است[3] میانِ سُکر و صحو (ب)[4]

و فنا[5] زوالِ اخلاقِ ذمیمه بُوَد -

---

۱- اَلوَلَهُ : الوله محرّکة الحزن او ذهاب العقل حزنا اوالحیرة والخوف وله کورث و وَجِل و وَعد فهو ولهان و واله (قاموس فیروز آبادی) ذهاب العقل والتحیّر من شدّة الوَجد (المختار من صحاح اللغة) -

۲- لَ: ندارد -

۳- دله: الدّلة و بحرّک والدّلوه ذهاب الفُؤاد من هَمّ و نحوه و دَلَهَهُ العِشق تَدْلِیْهًا فتَدَلَّهَ وَالمُدَلَّهُ کمُعظم الساهی القلب الذاهِبُ العَقل من عشق و نحوه او من لا یحفظ ما فعل و فعل به والتدالة (قاموس فیروز آبادی)-

۳ - بَ: ندارد - ٤- بَ: برگ ۳۵ ب -

۵- الفناء اعلم ان الفناء عند الطائفة یقال بازاء امور فمنهم من قال ان الفناء فنا عن الخلق و هو عندهم الطبقات ... و اوصله بعضهم الی سبع طبقات ... ان الفناء لا یکون الامن کذا کما ان البقاء لایکون الابکذا ... طبقة الاولی فی الفناء فهران یفنی عن المخالفات و اما النوع الثانی من الفناء فهو الفناء عن افعال العباد بقیام الله علی ذلک- فلا تخطر ک ببال عصمة و حفظا الهیا و رجال الله و اما النوع الثالث فهو الفناء عن صفات المخلوقین بقوله تعالی فی الخبر المروی النبوی

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و بقا ثبات اخلاق صافیه ـ

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

عنه کنت سمعه و بصره و کذا جمع صفاته والسمع والبصر وغیر ذلک من اعیان الصفات ـ و اما النوع الرابع: من الفناء فهو الفناء عن ذاتک ... (ص ۵۱٤) و اما النوع الخامس: من الفناء و هو فناؤک من کل العالم بشهودک الحق و اما النوع السادس: من الفناء و هوان تفنی عن کل ماسوی الله بالله و لابد تفنی فی هذا الفناء عن رویتک ـ واما النوع السابع: من الفناء فهو الفنا عن صفات الحق و نسبها و ذلک لایکون الاالشهود ظهور العالم عن الحق لعین ... برای تفصیل رک به الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵۱۲ ببعد و کشف المحجوب ص ۳۱۱ ببعد کتاب التعریفات ص ۷۲ ، مصباح الهدایة ص ۳۳۹ ـ

۱ـ البقـــــا : البقاء عند بعض الطائفة بقاء الطاعات کماکان الفناء فنا المعاصی ... و عند بعضهم البقاء بقاء رویة العبد قیام الله علی کل و هذا قول من قال فی الفناء انه فنا رویة العبد فعله بقیام الله تعالی علی ذلک و عند بعضهم البقاء بقا بالحق ... و اعلم ان نسبة البقاء عندنا اشرف فی هذا الطریق من نسبة الفناء لان الفناء عن الا دنی فی المنزلة ابدا عن الفانی و البقاء بالا علیٰ فی المنزلة ابدا عند الباقی فان الفناء هوالذی افناک عن کذا فله القوة والسلطان فیک والبقاء نسبتک الی الحق و اضافتک الیه ... ان البقاء نسبة لا تزول و هو نعت کیانی لامدخل له فی حضرة الحق و کل نعت ینسب الی الجانبین فهو اتم و اعلی من نسبة الربوبیة بهذه السیادة الیه (الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۵۱۵ ) مصباح الهدایة ص ۳٤۰ ) ـ

و غیبت[1] ذهول است از احوال دنیا

وحضور شهود است باحوال عقبی

و ذوق[2] بدایت لذت وجدانی بود

---

۱- الغیبة و الحضور مراد از حضور حضور دل بود بدلالت یقین تا حکم غیبی ورا چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت غیبت دل بود از دون حق تا حدی کی از خود غائب شود تا بغیبت خود از خود نظاره نکند و علامت این اعراض بود از حکم رسوم چنانکه از حرام نبی معصوم باشد ، پس غیبت از خود حضور بحق آمد ، گروهی حضور را مقدم دارند بر غیبت و گروهی غیبت را بر حضور ، اندر غیبت و حشت حجاب باشد و اندر حضور راحت کشف - (کشف المحجوب ص ۳۱۹ بعد - و شیخ محی الدین ابن عربی گفته ان الغیبة عند القوم غیبة القلب عن علم ما یجری من أحوال الخلق الشغل القلب بما یرد علیه و اذا کان هذا فلا تکون الغیبة الامن تجلی الحق ولا یصح ان تکون الغیبة موجودة الحکم فی جمیع الطوایف فغیبة هذه الطائفة تکون بحق عن خلق عن حق و غیبة من روحهم من اهل الله غیبة عن خلق و غیبة الا کابر من العلماء بالله غیبة بخلق عن خلق (الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵٤۳ بعد ) و نیز رک به مصباح الهدایت ص ۱۰۸ -

۲- ذوق : ذوق مانند شرب باشد - اما شرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را شامل آید - رک به کشف المحجوب ص ۵۰۷ الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵٤۸، اردو ترجمه عوارف المعارف ص ۲۰۰ - کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۵۱۳ -

و شُرب[1] وسطِ آن لذت

و رِیِّ[2] نهایتِ آن لذت

پس ذایق متساکر[3] قلیل العَطش بُود

و شاربِ سُکران کثیرُ[4] العَطش

و ریّان[5] صاحبِ صحو باشد

---

۱- شـــرب: حلاوتِ طاعت و لذتِ کرامت و راحتِ اُنس را این طایفه شرب خوانند و هیچکس کار بی شُرب نتواند کرد و چنانکه شربِ تن از آب باشد، شربِ دل از مراحات و حلاوتِ دل باشد (کشف المحجوب ص ۵۰۶) و مراد از شرب علم است (عوارف المعارف اردو ترجمه ص ۲۰) و همچنین رک به الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۵۴۹، الرسالة القشیریة ص ۳۸ منازل السائرین ص ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲، ص ۷۳۱ -

۲- آ: روی -

۲- الریان: ریان و اجدی بود که از غایتِ تمکن و قوتِ حال از تواترِ امدادِ وجد متغیر و متاثر نگردد و بر مثالِ شاربی مُدمن که طبیعتِ شراب جزوِ وجودِ او گشته (مصباح الهدایة ص ۱۰۵) -

۲- الری: غایات التجلي في كل مقام فان كان الشرب خمرا اُدي الى السكر (الفتوحات المكية ج ۲ ص ۱۳۲ ~~(۵۵۴)~~) و کیفیتِ خصوصی روحانی است که بر صاحب حال وارد میشود (عوارف المعارف اردو ترجمه ص ۲۰۰)

~~الواردات في الفتوحات المكية~~ تا الحال به كتاب التعريفات ص ۱۳۲

۳ - ل: ساكره ت، متساكر

٤ - آ: قلیل -

و مَحْق[1] شبیهِ محو است (لَ)[2] لیکن مَحْق اَقوی بُوَد[3] از محو

و سَحق[4] شبیهِ مَحق است لیکن اَقوی باشد از مَحْق ـ

و تجلّیٰ[5] ظهورِ ذات و صفات و افعال باشد[6] ـ

---

وظهورك في الكون به طريق الاستخلاف و النيابة عنه

۱- محق : محق/ محو/ اعیان صفاتست (مصباح الهدایت ص ۱۱۰)/ و برای تفصیل رک به الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۱۳۲، ۵۵٤، اصطلاحات الصوفیة، کاشی ص ۱۹۰، کتاب التعریفات ص ۸۹ ـ

۲- لَ برگ ۲۲ ب ـ ۳- بَ: بباشد ـ

٤- سحق : و مراد سحق محو عین ذاتست ـ مصباح الهدایت
لفرق تركيبك تحت القهر لاجل الزاجر كان ثلث وما الزاجر قلنا واعظ الحق في قلب المؤمن ـ
ص ۱۱۰،/ الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۱۳۲ ـ

۵ ـ التجلّی : التجلی تاثیر انوار حق باشد بحکم اقبال بر دل مقبلان کی بدان شایسته آن شوند که بدل مرحق را ببینند و فرق میان این رویت و رویت عیان آن بود که تجلّی اگر خواهد ببیند و اگر خواهد نه بیند، باز اهلِ عیان اگر خواهند که نه بیند نتوانند که نه بیند که بر تجلّی ستر جایز بود، بر رویت حجاب روا نباشد (کشف المحجوب ص ۵۰٤) و نیز رک به اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ۱۵٤ ببعد، کتاب التعریفات ص ۲۳ ببعد، الفتوحات المکیة ج ۲ ص ٤۸۵ نفایس الفنون فی عرایس العیون برگ ۱٦۷ الف ـ

٦- هـ ن بود ـ

و سَتر[1] ارخاءِ[2] حجاب است تا مُحترق شود[3]
و مکاشفه[4] رویتِ غیب[5] از ورای حجاب رقیق -
و مشاهده[6] رویتِ غیب بُوَد بعد از زوال آن سترِ رقیق -

---

١- ستر : الستر غطاء الکون والوقوف مع العادات و نتائج ا/ الأعمال (الفتوحات المکیة ج ٢، ص ٥٥٣ ) العوام فی غطاءِ الستر والخواص فی دوام التجلی والستر للعوام عقوبة وللخواص رحمة ( الرسالة القشیریة، ص ٣٩ ) اصطلاحات الصوفیة، کاشی ص ٨٢ -

٢- آ : ارخاء - ٣- لَ ندارد - نَ : محرق شود

٤ - مکاشفه : مکاشفه دوام تحیر اندر کُنه عظمت (کشف المحجوب ص ٤٨٢ ) هی حضور لا ینعت بالبیان ( کتاب التعریفات ص ١٠٠) والمکاشفة عند ما اتّم من المشاهدة الالوهیة مشاهدة ذات الحق (الفتوحات المکیة ج ٢، ص ٤٩٢ ) و برای تفصیل رک به / منازل السائرین ص ٢٢٢ ص ٨٢-

٥- آ : غیب، لَ : رویت غیبت -

٦- مشاهده : المشاهدة سقوط الحجاب بتّاً وهی فوق المکاشفة لأنّ ولایة الصوت و فیه شئ من بقایا الرسم و المشاهدة ولایة العین والذات - (برای تفصیل رک به منازل السائرین ص ٢٢٤ ) المشاهدة عند الطائفة رویة الاشیا بدلائل التوحید - (الفتوحات المکیة ج ٢ ص ٤٩٥ ) و نیز رک به کتاب التعریفات ص ٩٤ -

و مُعاینه[1] رویت غیب باشد[2] (ن)[3] نزدِ کمال[4] اِجْلا[5] از آن سِتر[6]

پس مُکاشفت[7] را تجلّیِ افعال باشد و مُشاهده[8] را تجلّیِ صفات و مُعاینه[9] را تجلّیِ ذات.[10]

و سِرّ سِرّ[11] آنست که مطلع نباشد بروی الاّ حق تعالی.

و تلوین[12] ارتقا[13] بُوَد از حالی بحالی.

و تمکین استوار باشد در مقامِ وصول بمقصود و مادام که

---

۱- معاینه: المعاینات ثلث احدیها معاینة الابصار والثانیة عین القلب وهی معرفة الشی علی نعته علما یقطع الریبة و لا یشوبه حیرة و هذه معاینة بشواهد العلم (منازل السائرین ص ۲۲۷
والمعاینة الثالثة: معاینة عین الروح وهی التی تعاین الحق عیانا.

۲- ب، ل، ق: بود ۳- ق: برگ ١٠٤ الف ۔٤- ب: ندارد

۵- ب: اجلا ق: اجلا ۔ ۶- آ: سِر ۔

۷- ل مکاشفه ۔ ۸- ل، ق، مشاهده ۔

۹- ل: معاینه ۔

۱۰ شهود تجلّی افعال را محاضره گویند و شهود تجلّی صفات را مکاشفه و شهود تجلّی ذات را مشاهده (مصباح الهدایت ص ۱۰۰)۔

۱۱ سرالسرّ: سرالسرّ آنست که بنده جز بر آن اطلاع نیابد (مصباح الهدایت ص ۱۰۰)

۱۲- تلوین: تلوین و سکر اندر ابتداءِ حال باشد چون بلوغ حاصل آید تلوین با تمکین بدل گردد، مراد ازان تغیر و گشتن از حال بحال خواهند (کشف المحجوب ص ٤٨٦)۔ التلوین صفة ارباب الاحوال مادام العبد فی الطریق فهو صاحب تلوین لانه یرتقی من حال الی حال ینتقل وصف (الرسالة القشیریة ص ٤١) و برای تفصیل رک به الفتوحات المکیه ج ۲ ص ٤٩٩، کتاب التعریفات ص ۲۹، اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ۱۵۵، مصباح الهدایت ص ۱۱۰، اردو ترجمه عوارف المعارف ص ۲۰۱ - ۱۳- آ: بیاض

۱۴- تمکین: تمکین عبارتست از اقامتِ محققان اندر محلِ کمال (بقیه بر صفحه آینده)

(آ: برگ ٣٩ الف) در سِر[1] است صاحبِ تلوین بُوَد[2] و چون بمقصود رسد صاحبِ تمکین گردد، فلاجرم تلوین صفتِ اربابِ احوال باشد و تمکین صفتِ اربابِ حقایق -

---

(بقیه از صفحه گذشته)

و درجت اصلی، پس اهل مقامات را از مقامات گذر ممکن بود و از تمکین گذر محال از آنچ این درجت مبتدیانست و آن قرارگاه منتهیان (کشف المحجوب ص ٤٨٥) و تمکین عبارتست از دوامِ کشفِ حقیقت بسببِ استقرارِ قلب در محلِ قرب (ر.ک مصباح الهدایة ص ١١٠) و نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج٣، ص ١٣٥٢ -

١- ل: سِر

٢- آ: ندارد -

و آنچه مشهود گردد در خیالِ مقید که عبارتست از عصبِ دماغی که از عالمِ مَلکوت در هر کس باشد و اکثرش محتاج بُوَد بتعبیر[1]

(ب)[2] جمله مشهود چنانکه خوابِ مَلِکِ مصر.[3]

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ[4] وَ تَعَالَی:

«اِنّی اَرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَاکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ»[5]

و[6] یا بتعبیرِ بعضی مشهود چنانکه خوابِ یُوسف صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ

قَالَ اللّٰهُ تَعَالی:

«اِنّی رَاَیْتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَیْتُهُمْ لی سَاجِدِیْنَ»[7]

---

۱- ق: مقیده.　　۲- ب: برگ ۳۶ الف.

۳- و گفته اند ملک ایدر اظهر است عزیز مصر و قومی گفتند که ملک مصر است الریان بن ولید که عزیز گماشته و کارگزار و خان وی بود (کشف الاسرار وعدّة الابرار ج۵، ص ۷۵).

۴- ب، ل، ن ندارد.

۵- قرآن مجید ۱۲ (سورهٔ یوسف): ٤٤ (و گفت پادشاه) بدرستیکه من بینم در خواب هفت گاو فربه میخورند آنها را هفت گاو لاغر (کشف الآیات).

۶- ل، ق: ندارد.

۷- قرآن مجید ۱۲ (سورهٔ یوسف): ٤ : (هنگامیکه گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من) بدرستیکه من دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدم شان مرا سجده کنندگان (کشف الآیات).

پس یازده ستاره مأول بُوَد بیازده برادر و ماه و آفتاب بمادر و پدر و سجده محتاج بتأویل نَبُود ـ

و بتأویلِ[1] دیگر شمس و قمر روح و طبیعت باشد[2] و کواکب قوای روحانیه و طبیعیه بُوَد[3] و پوست صورتِ[4] احدیت، جمیعِ[5] جمال و کمال و سُجُود[6]، دخولِ قوای روحانیه و طبیعیه باشد در تحتِ حکمِ ربوبیتِ انسانیه که موصوف است باحسنِ تقویم[8] (ل)[9]

و بعضی انبیا را جمله وحی در خواب بوده است و *بعضی را گاه[10] در بیداری وحی[11] بوده است و گاه در خواب### چنانکه ابراهیم را * عَلَیهِ السَّلام[12] ـ

قَالَ اللّهُ (آ: برگ ۳۹ ب) تَعَالَی:

"اِنّی أَرَی فِی الْمَنَامِ اِنّی اَذْبَحُکَ فَانْظُر مَاذَا تَرَی، قَالَ یَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤمَر سَتَجِدُنِی اِن شَاءَ اللّهُ مِنَ الصَّابِرِین"[13]

---

۱ـ آ: ندارد، لَ: تأویل ـ ۲ـ لَ: بود ـ

۳ـ لَ: باشد ـ ۴ـ لَ: صفت ـ

۵ـ آ، لَ، نَ: جمع ـ ۶ـ آ، بَه، لَ، نَ: بسجود و صحیح قیاسی

۷ـ آ: قوی ـ ۸ـ قرآن مجید ۹۵ (سورة التین): ٤

۹ـ لَ: برگ ۲۸ الف ـ

۱۰ـ بَ: ندارد ـ آ: فقط کلمهٔ گاه * ناقد است ـ

۱۱ـ آ: ندارد ـ ۱۲ـ آ، بَه، نَ: ندارد ـ

۱۳ـ قرآن مجید، ۳۷ (سورة الصافات) ۱۰۲، ۱۰۲ ـ (بقیه پاورقی بر صفحه آینده)

و رویا گاه «أَضْغَاثُ الْأَحْلَامِ»[1] بُوَد[2] و اگر[3] در واقعه[4] چیزی بیند که در حسّ همان پیدا آید و آنرا کشفِ صوری[5] خوانند و صورت آن[6] چنین باشد که چون نفسِ ریاضی بر روحی[7] از ارواح نازل شود «بر روحِ آن رائی[8] نیز[9] عکسی ازان نفس مُتَمَثِّل[10] گردد و عکسِ این

---

پاورقی
(بقیه از صفحهٔ گذشته)

(گفت ای پسرک من) بدرستیکه من می بینم در خواب که ذبح میکنم ترا پس بنگر چه می بینی؟ گفت ای پدرِ من بکن آنچه فرموده شد زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواسته باشد از شکیبایان (کشف الا سرار) و برای این عبارت خواب و تعبیر آن وغیره رک به فصوص الحکم الجز الاول ص ۱۰۰ -

۱- برای اضغاث احلام رک به قرآن مجید ۲۱: (سورة الانبیا) ۵ و ۱۲: (سورة یوسف): ٤٤ نیز رک به ابن ماجه ج ۲، ص ۱۲۸٦، سنن ابی داود ج ٤ ص ۳۰۵، ترمذی ج ۲ ص ۳۱، مشکوة المصابیح ص ۳۸٦، النووی ج ۵، ص ۷۵، کشف الاسرار وعدة الابرار ج ٤، ص ۳۱۵، ج ۵، ص ۷٦ و ترجمه اردو المنقذ من الضلال ص ٤٤، ل: از اضغاث، آ، پ، ن: اضغاث و احلام و تصحیح قیاسی -

۲- ل، ن: باشد

۳- پ، ن: ندارد -

٤- برای واقعه رک به اوراق فوق ص ۱۱۱

۵- آ، پ صورت -

٦- ل: این -

۷- ل، ن بر روحی

۸- ل: ندارد -

۹- آ، پ، ل: ندارد -

۱۰- آ: متبلا - پ: متملا - ل: وارد -

عکس بقوتِ خیالیه که در دماغ است برسد و در حسِّ مشترک[1] متشکّل[2] گردد، فلاجرم صورت (ب)[3] آن خواب در عالمِ حسّ[4] همان ظاهر شود که در خواب دیده است از بهر آنکه عکسِ عکس موافقِ اصل باشد[5].

و خواب ابراهیم* علیه السلام[6] از وجهی ازین قبیل بُوَد* یعنی بحسبِ تصدیق آنکه "نوم الأنبیاء[7] وحیٌ"[8] و این حدیث است و از وجهی از قبیل مأوّل باشد زیرا که عِنداللّه* ذبح عظیم"[9] بُوَد در صورتِ ولد پس حِسّ تصویرِ ذبح گردد و خیال تصویرِ ولد و اگر کبش در خواب دیدی تعبیر* بآن کردی یا بچیزی دیگر[10].

---

١- حسّ مشترک قوتی است که آن قبول می کند جمیع صورِ محسوسات را که مرتسم و منقوش می شوند در حواسِ خمسهٔ ظاهره پس حسّ مشترک بمنزلهٔ حوض است و پنج حواس ظاهری مثالِ پنج نهر که آب بحوض میرسانند و محلّ آن در جوف پیشانی است (فرهنگ آنندراج) و حسِّ مشترک گاهی صورتها را از حواس جزئی میگیرد و گاهی آنها را از وهم و خیال (ر رسالهٔ مبدأ و المعاد ترجمهٔ کتاب المبدأ و المعاد تالیف شیخ الرئیس ابوعلی سینا، بقلم محمود شهابی - ص ١٣٥ بعد و نیز قب کتاب التعریفات ص ٣٨ و نیز رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج١، ص ٣٠٤ -

٢- آ: مشتمل - ٣- ب برگ ٣٦ ب

٤ - ل: ندارد - ٥- ل: بود - ٦- ن: ندارد - ٧: آ: بیاض ب، ن: کلمهٔ تصدیق ندارد -

٨ - آ: بیاض - ٩: آ: بیاض. قرآن مجید -

١٠ - فلو صدق فی الرویا لذبح ابنه و انما صدق الرؤیا فی ان ذلک

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و بَقِیّ بن مَخْلَد[1] که محدّث است در خواب دید که حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم اورا شیر خوراحید (آ: برگ ٤٠ الف) وچون [illegible] بیدار شد قی کرد بشکلت[2] بسبب آنکه حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ علیه [illegible] وسلّم[3] فرموده است که •

• مَنْ رَآنِی فِی الْمَنَام فَقَدْرَآنِی فَإِنَ الشَّیطان لَا یَتَمَثَّل فِی صُوْرَتِی[5]

و حال آنکه شیر صورت علست لیکن بحسب

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

من ولده و مالمکان عبداللّه الاالذبح العظیم فی صورة ولده، فقدّاه لما وقع فی ذهن (ابراهیم علیه السلام، ماهو فداه فی نفس الأمر عند اللّه مصور الحس الذبح و صور الخیال ابن ابراهیم علیه السلام فلو رای الکبش فی الخیال بعبره بابنه او بامر آخر (فصوص الحکم الجزء الاول ص ٨٦) -

١- بقی ابن مخلد ابو عبدالرحمن الاندلسی القرطبی که در همه نسخ تقی بن مخلد نوشته است، محتملا تصحیف بقی است محدث معروف که سالها در مشرق زندگی بسر میبرد و در سنه ٢٧٦ هـ (٨٨٩ میلادی) در گذشته - رک به المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ج٥، ص ١٠٠ - قاموس الاعلام الجزء الثانی ص ٢٣

٣- آ: بیاض - ٤- ق: ندارد -

٥- [illegible] ب، ل، ق: النوم - **

٢- از حاشیه ب برگ ٣٦ ب یعنی هر که دید مرا در خواب پس بتحقیق دید مرا که شیطان تمثل بصورت من نتواند شدن

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

اعتقادوی[1] شمر بر آمد و ازان[2] مقدار علم که در صورتِ شمر[3] باو بمداد محروم شد[4]

* فلاجرم هر صورت که بیند باید که ازان صورت بمعنی رود و باحسن الوجود تأویل کند، پس (لَ)[5] کلب را دشمنِ خسیس داند و اسد را دشمنِ شریف و جبل را مردِ بزرگ و بحر را سلطان و درخت میوه دار را مردِ نافع و درخت بیثمر را مردِ غیر نافع و طعام را طمع ورزق و نقره را صدق و زر را اخلاص و حجامت و عجوز را دنیا[6]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

برای این جزء حدیث قب ترمذی ج ۲، ص ۳۲- احمد بن حنبل ج ٤ ص ۲۵۲۵- مسلم ج ٤ ۵ ۱۷۷۲، ٦ ۱۷۷، ابن ماجه ج ۲ ص ۱۲۸٤، مشکوة المصابیح ص ۳۸٦، نسائی ج ٤ ص ۳۰۵، النواوی ج ۵، ص ۷۹ ( ابی هریره، جابر، ابن عبدالله -

حدیث:

١- لَ،نَ او ٢- آ اشها

٣- نَ : ندارد -

٤- بَ باشد- برای دیدن شمر در خواب قب ترمذی ج ۲، ص ۳۲ - و برای این مضمون و بیان نقی بن مخلد قب فصوص الحکم الجزء الاول ص ۸٦

٥- لَ : بزرگ ۲۸ ب -

٦- فوائح الجمال ص ۱۹ ... و سبب الصورة و الخیال قوتان خادمتان للعقل فی الرأس لضبط الأشیاء له مثل الحبالة و الشبكة الصّیّاد فتأخذان الأشیاء فتصورت صورتها و النظر مثل كلب الصیّاد ... فتصور العدو

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده )

* و اگر بیند که بر حمار سوار باشد (ب)[2] علامتِ مقهوری شهوت باشد و اگر بیند که بر[3] بغلهٔ[4] سوار/ علامتِ مقهوری نفس شد[5] بود و اگر بیند که او در تحتِ او بمُرد علامتِ (ن)[6] مقلوبی آن ۸ باشد[7] و اگر بیند که بر اسب سوار شد علامتِ سمرِ قلب بُوَد[8] و اگر بیند که بر جمل سوار گشت[9] علامتِ سیر بُوَد[10] بشوق و اگر بیند که در طیران بُوَد علامتِ حملات همت باشد و اگر بیند (آ: برگ ٤۰ ب) که در کشتی نشست در بحر، کشتی شریعت باشد و بحر طریقت."[11]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

والخسیس بصورة الکلب، والعدو الشریف بصورة الأُسد والرجل العظیم بالجبل والسلطان بالبحر والرجل النافع بالشجرة المثمرة وغیرالنافع بالشجرة غیر المثمرة والطمع والرزق بالطعام والدنیا بالنجاسة والمرأةُ العجوز و هلم جرّا الی غیر ذلک و هذا سر علم التعبیر ـ

۱- ب، ل، ن : شد ـ ۲- ب: برگ ۳۷ الف ـ

۳- آ، ندارد ـ ٤- ب: بعلم ، ل: بغل ـ

۵- آ : باشد ـ ٦- ن : برگ ۱۰٤ ب ـ

۷- ل : ندارد ـ ۸- ل، ن :باشد ـ

۹- ل : باشد ۱۰- ل : ندارد ـ

۱۱- فوائح الجمال ص ۲۵ و قد یری السّیار أُنه راکب حمارا فذلک علامة أُنه ملک الشهوة و إذا رأی أُنه راکب بغلة فذلک علامة أُنه ملک النفس، فإن مات تحته فذلک علامة موته و إن رأی أُنه راکب فرساً

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

" و گاه باشد که آفتاب روح و قلب بُوَد[1] و ماه وجود باشد و گاه بُوَد که[2] آفتاب روح باشد و ماه قلب بُوَد[3] و زهره طرب و نشاطِ الهی بُوَد و عطارد و علم باشد و "بحارِ صافیّه که در آن بحارِ شموسِ[4] غریقه بُوَد و انوار و نیّران این جملـه[5] معارفِ الهی باشد و در آمدن در قُرصِ آفتاب شرقی بُوَد بعالمِ قلب و بارانِ نزولِ رحمت[6] بُوَد برای احیاءِ ارضِ قلب "[8]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فذلک علامة سیر القلب و إن رأی أنه راکب جملا فذلک علامة أنه یسیر بالشوق فان کانت یطیر فذلک علامة حیاة الهمة فإن رأی الهویة غشیت علیه واضمحّ إلیه فذلک علامة انه مطلوب محبوب و ان رأی انه راکب فی السفینة فی البحر فالسفینة الشریعة و البحر الطریقة ـ

١ـ ب : قطب ٢ـ ن : ندارد ـ

٣ـ ل : بود و ماه قلب باشد ـ

٤ـ ن : ندارد ـ ٥ـ ن : ندارد ـ

٦ـ آ : رجوع ـ ٧ـ آ : انهبا ـ ن : احیاء ـ

٨ـ فوائح الجمال ص ٦ و إذا کانت البحار صافیة و فیها شموس غریقة أو أنوار أو نیران فاعلم أنها بحار المعرفة و إذا شاهدت مطراً ینزل فاعلم أنه مطر ینزل من محاضر الرحمة لإحیاء أراضی القلوب المیتة ـ

* و اگر فضاء واسع بیند و بالای آن فضا هوای[1] صافی و در آخر منظر الوان مثل سبزی و کبودی و سرخی و زردی - آن علامتِ شرقی بُوَد از پس هوا بآن[2] الوان که رنگهای احوال است پس خُضرت علامتِ حیاتِ[3] روح است ولونِ آتشِ صافی علامت، حیاتِ قلب و حیاتِ همت باشد و زُرقت علامتِ حیاتِ نفس و صُفرت علامتِ ضعفِ باطن و کُدرت رنگِ شدت مجاهده است با نفس و شیطان *[4] -

و اینها (ب)[5] همه صورِ معانیِ ناطقه باشند[6] با صاحبِ خود بلسانِ ذوق و مشاهده زیرا که در آن خیال مَذوق باید مَرْئِیّ[7] را و

---

۱- آ: هوری - ۲- لَ: بهدان - ۳- ~~ل: حیات~~ - آ، ب، لَ: حیوة -

۴ - فوائح الجمال ص ۶ و إذا شاهدت بین یدیک فضاءً واسعاً و رحباً و شاسعاً و من فوقه هواءً صافٍ و تری فی نهایة النظر ألواناً کالخضرة والحمرة والصفرة والزرقة فأعلم أن عبورک علی هذا الهواء الی تلک الألوان - والألوان ألوان الأحوال فلون الخضرة علامة حیاة القلب ولون النار الصافیة علامة حیوة الهمة والهمة معناها القدرة وان کان اللون کدراً فذاک عیان الشدّة وهوأن یکون السیار فی تعب و شدة من المجاهدة مع النفس والشیطان والزرقة لون حیاة النفس والصفرة علامة الضعف -

۵- بَ: برگ ۲۷ ب - ۶- بَ، لَ: بباشد -

۷ - مَرْئی بمعنی دیده شده این صیغه اسمِ مفعول است از رویت در اصل مرءوی بود بر وزن مفعول واو و "یا" در یک کلمه بهم آمدند

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

مُرْشِی (آ: برگ ٤١ الف) باید مَذُوق را"[۱] -

و کُبُّ عجمی است الوانِ عباثات از خُضْرَت و حُمْرَت و زُرْقَت و صُفْرَت و کُدْرَت[۲] (ل)[۳] و اگر همه رنگها متحد گردد علامتِ[۴] استقامت و جمعیتِ باطن باشد و اگر جمع شود و با یکدیگر بیامیزد در یک حال علامتِ تلوین[۵] بُوَد و آخر لونی که باقی[۶] باشد خُضرت بُوَد و بظهورِ این[۷] الوان[۸] لَوَایح و لَوَامع و طَوَالع و غیر آن پیدا شود تا بواسطه آن بمقامِ تمکین برسد و خُضرت گاه صافی بُوَد از ظهاتِ نورِ حق تعالی و گاه کَدِر[۹] باشد از غلباتِ ظُلماتِ وجود" -[۱۰]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و واو را یا کردند و یا را در یا ادغام ساختند و ما قبل یا را بکسر بدل کردند (فرهنگ آنند راج)

۱- فوائح الجمال ص ٦ ... و هذه معان تنطق باطنها مع ~~باطنها~~ صاحبها بلسان الذوق والمشاهدة -

۲- لَ : کدورت -  ۳- لَ : برگ ۲۹ الف

- لَ : بملائت -  ۵- لَ: تلوین -

۶- آ، لَ : ندارد  ۷- آ : اید -

۸- لَ : لون -  ۹- نَ: کدورت -

۱۰- فوائح الجمال ص ۷ فإن اتحداللون فأعلم أنه استقامة و جمع جمعية فی تلک الحالة و إذا اجتمعت الألوان و اختلطت فی حالة و اجتمعة

(بقیه در پاورقی صفحه آینده)

"و علامتِ حضورِ مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم آنست که بلا اختیار بر زبانِ سالک صلوات جاری گردد".[2]

و اگر * بعد که خَلْوَت بروی جاری[3] گشته است علامتِ محبوبی باشد و اگر حق تعالی را[4] بعد[5] دیده شود در صورتِ مثالیه خاصه که دلیل عقلی معتبر در شرع آنرا ردّ کند بتاویل احتیاج بُوَد بجهت بجمالِ[6] راشی یا بجهتِ مکانِ[7] رؤیا و شرف و خستِ زمانِ رؤیا و آنچه ادله شرع آنرا[8] ردّ نکند از خاصه مثلِ عرش و فرش و کامله را[+] احتیاج[9] بتعبیر نباشد -

و این تاویلات از برای رعایت ادب است بمقام ثبوت (آ: برگ ٤١ ب)

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و احدة فهو تلوین فاذا استقر لون الخضرة و استقام فهو تمکین و لون الخضرة آخر لون یبقی و من هذا اللون تطلع السواطع و تلمع البروق اللوامع والخضرة و تکدر فالصفاء من غلبات النور الحق والتکدر من غلبات ظلمات الوجود -

۱- آ، ب، ن : ندارد -

۲- فوائح الجمال ص ۱۰ و من علامات حضور الرسول معک علیه السلام ان تجری الصلاة علی لسانک من غیر اختیارک - ۳- آ، ل، ن: عاشق -

٤- ل، ن : ندارد -　　　۵- آ، ل، ن : ندارد - ب: بعد -

۶- ل، ن : حال -　　　۷- ل: امکان

۸- آ: ندارد -　　　۹- ل: احتاج، ن: محتاج -

و الاّ بحسب مقام[1] تحقیق ولایت همه ذات است که در مراتب (ب)[2] وجودیه ظهور کرده است ـ

قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ[3] وَ تَعَالَی ـ

« هُوَالاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِیْمٌ » ـ[4]

---

۱ـ لَ : بمقام ـ

۲ـ بَ : برگ ۳۸ الف ـ

۳ـ بَ ، لَ ، تَ : ندارد ـ

۴ ـ قرآن مجید : ۵۷ (سورة الحدید) ۳ از بَ : حاشیه برگ ۳۸ الف بمعنی اول اشیا و آخر اشیا و ظاهر و باطن و فی الکشاف یعنی قدیمی که پیش از هر چیز و الآخر آنکه باقی ماند بعد از هلاک هر چیز و (هو القدیم الذی کان قبل کل شی و (الآخر) الذی یبقی بعد هلاک کل شیءٍ و (الظاهر ) بالادلة الدالة علیه (والباطن لکون غیر مدرک بالحواس ـ الکشاف ج ۳ ص ۴۷۲) ـ

"و بدان كه ابتداء حال سمّار سماع است در اطلاع بر اسرار موجودات و بعده واقعه كه[2] بين النمام و اليقظة[3] باشد و بعد ها[4] حالت و بعد ها غلبات وجدان و بعد ها مشاهده قدرت و بعدها اتصالات باسم بر شوس"-[5]

"وجد اصحاب[6] سكار دو احصار[7] باشد اگرچه بجائی رسد كه او را[8] گويند "قت"[9] لكن نه بطريق حرف و صوت بلكه بطريق وصل و فصل يعنی وصل بحجاب[10] وحدانيت (لٓ) و فصل از احكام بشريت و اينمعنی در اطاقت[11] وصف لسان بشر نيايد"[12]

---

۱- برای واقعه رک به اوراق فوق ص[111] ۲- آ: ندارد -

۳- لٓ: ندارد - اليقظة اليقظة من سنة الغفلة والنهوض من ورطة الفترة وهی اول ما يستنير قلب العبد بالحيوة لروية نور التنبيه برای تفصيل رک به منازل السائرين ص ۱۷ بعد -

٤ - لٓ: بعده -

۵- فوائح الجمال ص ۹۳ ثم لهذه الحالة بدايات و نهايات فالبداية السماع ثم الواقعة وهی بين اليقظة والمنام ثم الحالة ثم غلبات الوجد والوجدان ثم مشاهدة القدرة ثم الاتصات بها ثم شوس بعد ها كلها -

۶- لٓ: وجد -

۷- لٓ: احصار - ۸- بٓ، نٓ: آنرا -

۹- لٓ، نٓ: كه قت - ۱۰- بٓ، نٓ: جانب -

۱۱- نٓ: داحداصات - ۱۲- آ: طاقت، لٓ: لطافت -

۱۳- فوائح الجمال ص ۹۳ وإن كان السكار يصل إلی مقام يقال له: قت "(المراد به أوقفتی ...)

و اما بعضی از صُور آن اطلاع است[1] که موجودات گاه در گریه با او موافقت کنند و گاه در تحسّر و گاه در حُسن و گاه از هر یکی کلام شنود و گاه بحسب اِزدیادِ همت و غیرت آیات در وی در آید (ت)[2] و یا او را در آیات و گاه سُکانِ ارض از روحانیات[3] بروی حمله آرند ولیکن بحسنِ[4] صدق و اخلاص مُتَحصن آید تا ایشان بروی ظفر نیابند پس هر عاقلِ بالغ (آ برگ ۴۲ الف) مستعدِ قبولِ آن سعادت را فرضِ عین باشد که در تزکیهٔ نفس بکوشد[5]

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»[6]

وَ قَالَ النَّبِیُّ[7] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

لا من طریق الحرف والصوت بل من طریق الوصل والفصل، وصول السّار إلی جناب عزّة الواحدیّة والفصاله عن أحکام البشریة وذلک امر لا یطیقه البشر بل لا تطیق الانس (قد وصفها) (نعتها) مالا عینٌ رأت ولا أذن سمعت ولا خَطَر علی قلب بشرٍ -

۱- ب، ل، ن: ایست -   ۲- بَ برگ ۱۰٤ ب -

۳- آ: بـراز روحانیان -   ٤- لَ: تحصن -

۵- آ: بکوشید -   ٦- قرآن مجید ۹۱ (سورة الشمس): ۹-۱۰ -

۷- لَ، نَ ندارد -

دو لمّا خلق اللّه النّفس قال من أنا وَ مَنْ أنتِ ؟ قالَتْ : أنا أنا وَأنت أنت -[1] فأمرها ان تُعَذِّبُ فِی النّار (ب)[3] الف سنة ثُمَّ اخرجها وَ قالَ لَها مَنْ أنا وَمَنْ أنْتِ ؟ وَ قال قالَتْ أنا أنا وَأَنْتَ أنْتَ - فَأمرها أن تُعَذِّبُ فِی النّار[4] الف سَنة اخری[5] ثُمَّ اخرجها وَ قالَ لَها مَنْ أنا وَ مَنْ أنْتَ فأمرها أن تجس فِی النّار الف سنة و ضرب كل يوم الف سوط مِنَ الْجوع و الف سوط من العطش ثُمَّ اخرجها و قال لها من أنا وَ مَنْ أنْتَ ؟ قالت

أنا الْعَبْدُ الضعيف العاجز[6] المسكين و أنْتَ الإله الملك الجبار لا إله الا أنْتَ هَذَا وَكَما جاء[7] -

و بعضی از حکما و علما میگویند که نفس جسم لطیف است و

---

۱- آ : من انت انت -

۲- جملهٔ فامرها ان تعذب فی النار الف سنة اخری، ثم اخرجها و قال لها من انا و من انت قالت انا انا و انت انت در آ : دو بار و در ب : سه بار نوشته شده -

۳- ب برگ ۳۸ ب - ٤- آ : بالنار -

۵- آ، ت ندارد - ۶- آ : الفاجر -

۷- ب حاشیه برگ ۳۸ الف یعنی حضرت حق تعالی هر گاه که آفرید نفس را گفت کیستم من و کیستی تو ؟ و گفت من من و تو تو - بعده مامور گشت نفس که معذب گردد در دوزخ بهزار سال بعده کشیده دیگر، پس بیدر آورد اورا و گفت مرا اورا در آ که کیستم من و

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

بعضی میگویند که مخلوقیست[1] از ملکوت سفلی مثلِ نفس که طبع ایشان جز ابا واستکبار[2] اقتضا کند چنانکه طبعِ نفس کما جَآءَ فِی الشرعِ[3]:

«إِنَّ اللّهَ تَعَالَیٰ[4] لَمَّا[5] خلق (آ: برگ ٤٢ الف) (ب)[6] النفس قَالَ لَهَا اقبلی، فاد برت، و قَالَ لَهَا ادبری، فاقبلت»[7]۔

پس نفس ضدِ عقل آمد تا داعی بُوَد بشرو بشرور چنانک عقل و روح مخلوق است از ملکوتِ علوی تا داعی بخیرات[8] باشد و بعضی (ل)[9] گفته اند که نفس چهار است و بعضی سه گفته اند و بعضی دو گویند ولیکن صحیح آنست که نفس یکیست و اطلاق اسامی کثیره بر نفس بحسب کثرت صفاتِ اوست[10] در منازلِ مختلفه ۔

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کیستی تو؟ گفت من من و تو تو، پس ✱ امر کرد او را که محبوس گردد در دوزخ بهزار سال وزده شد هزار تار یانه از گرسنگی و هزار تازیانه از تشنگی بعده در آورد اورا و گفت که کیستم من و کیستی تو؟ گفت من بنده ضعیف عاجز مسکنم و تو الهی بادشاهی جباری که نیست هیچ الهی مگر تو ۔

۱- لَ : مخلوقست ۔ ✱✱ ✱✱

۲- قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) ۳۴- کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص ١٤٥ ۔

۳- لَ : الشرع ۔ ٤ - بَ : ندارد ۔

۵- آ : ندارد ۔ ٦- بَ : برگ ١٠٥ الف ۔

۷- بَ حاشیه برگ ۳۸ ب بعضی هرگاه که اللّه تعالی آفرید نفس را گفت که پیش آو پس رفت و گفتش که پس رو، پیش آمد ۔

۸- لَ، بَ : بخیر ۔ ۹- لَ : برگ ۳۰ الف ۔ ✱✱ ۱۰- لَ : صفاتست ۔

و بدان که حق تعالی اول (ب)[۱] موجودی که از عدم آورد خلقی بود که[۲] برصورتِ الهیه خودش که عبارتست از ذات و صفات و افعال ظاهر گردانید و او را انسان نام نهاد و بواسطه امّیّت و رابطه جمعیت و بحسبِ ظاهر و باطنِ خودش او را جز[۳] ظاهری و باطنی بخشید تا اطلاق تصرّف دست دهد در مراتبِ وجود و باطنِ او روح اعظم[۴] است و این روحِ اعظم را جوهریت و نورانیت است،[۵] پس بجهت جوهریت او را نفس واحدة نام شد -

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ[۶] وَ تَعَالَی:

"خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ"[۷]

---

۱- ب: برگ ۳۹ الف -　　　۲- آ: آمست که ( وک: بر ) مرصاد العباد

۳- آ، ل ندارد -　　　ص ۵۸ سمّی الانسان انسانالانّه

٤- الروح الاعظم و الاول والآخر ←　　　انس -

← والعقل الاول اصطلاحات الصوفیه، کاشی ص ۱۵۰ هوالروح الانسانی مظهرذات الالهیة من حیث ربوبیتها و هوالعقل الاول والحقیقة المحمدیة والنفس الواحدة والحقیقة الاسمائیة و هو اول موجود خلقه اللّه علی صورته و هوالخلیفة الاکبر (کتاب التعریفات ص ۵۰ ) -

۵: ل ندارد -　　　۶ - ب، ل، ن : ندارد -

۷- قرآن مجید : (سورة النسا ) ۱: از حاشیه ب برگ ۳۹ - الف یعنی آفرید شما را از یک نفس و مراد ازین نفس آدم است نزدِ اهلِ تحقیق مراد از نفس ناطقهٔ کلیه که او ست قالب آدم حقیقی -

او نسخهٔ[1] منتجه[2] است از ظاهرِ انسانِ کبیر چنانکه ولد از والد و باطنِ او[3] روحِ جزئی[4] و عقلِ جزئی و نفسِ جزئی و طبیعتِ جزئی بُوَد -

و اول (بَ)[5] شخصی که روح دروی ظهور کرد آدم بود علیه السّلام و اول شخصی که نفس[6] دروی هویدا گشت حوا باشد عَلَیْهَاالرحمۃ -

و از ** تعلقِ روح بجسم قلب و نفس پدید آمد و این قلب برزخ است میانِ روح و نفس (لَ)[7] و[8] از اینجاست که روح گویند نفس را و قلب را و بر عکس نیز گویند چنانکه عقل گویند روح را و عقل را اسما بسیار است -

قال بعض المشایخ -

"لِلْعَقل اَلف اسمٍ وَلِکُلّ اسمِ اَلفُ اِسْمٍ وَ اَوّلُ کُلِّ اسْمٍ مِنْهُ تَرَکَ الدُّنْیَا"

(آ: برگ ۴۳ ب) و یکی ازان اسماء قلم است زیرا که عقلِ کل

---

۱- آ، تَ: منتجه -    ۲- لَ: متنجبه -

۳- لَ: از -    ٤ - لَ، تَ: جزوی -

۵- بَ: برگ ۲۹ ب -    ۶- لَ، تَ: ندارد -

۷ - لَ: برگ ۳۰ ب -    ۸- آ، تَ: ندارد -

۹- گفته سهل بن عبدالله التستری (عوارف المعارف اردو ترجمه ص ۶۷ )- که اسمش حاتم بن عنوان یا حاتم بن یوسف و کنیت وی ابوعبدالرحمن و هم صحبت عارف شهیر شقیق بن ابراهیم و استاد شیخ احمد بن خضرویه و در یکی از قریه ( واشجر ) ماورالنهر بسال ۲۳۷ هجری جهان را بدرود گفت (پاورقی عوارف المعارف اردو ترجمه ص ۶۷ ) -

سبب[۱] اخراج کلمات الهیه است از عین جمع ذات و بمقام تفصیل صفات که آن نفس کلیه باشد و لوح محفوظ این نفس کلیه بود و چنانکه روح را شوراهت است[۲] که عقل اول میخواندند[۳] و نفس را نیز شوراهت است که عقل ثانی میخوانند ولیکن اول هادی قلب بود بجانب روح و داعی بخاطر قدس پس بسبب هدایت و دعوت عقل اول ملک مقرب آمد.

و عقل ثانی جاذب نفس باشد بسوی، پس بواسطه این جذب همه عقل ثانی شیطان گشت و داعی آمد بدعا و نفس و طبیعت معاون او آمدند و برزخ میان قلب و نفس - آن روی نفس است که بجانب قلب متوجه باشد و آن را صدر خوانند و این صدر باشد که مختطرات خواطر مذمومه بود فتنة الارواح[٦] (ب)[۷] و الاشراح غالبا:

---

۱- آ، ندارد.　　۲- ب، ندارد.

۳- ب، می خوانند، ل: ندارد.　　٤- ل، دواعی

۵- ب ۵ دواعی.　　٦- ل، ن، ندارد.

۷- ب برگ ٤۰ الف.

و خاطر[۱] پنج قسم باشد

---

۱- خاطر مراد از خاطر واردیست که بر دل گذر کند در صورت خطابی یا تعریفی و وارد از خاطر عامترست چه هر خاطری وارد بُوَد نه هر خاطری وارد باشد مانند واردِ حُزن و سرور و قبض و بسط و اکثر متصوفه برانند که انواعِ خاطر از چهار بیش نیست ـ

حَقانی و مَلکی و نَفسانی و شَیطانی

۲/ اما خاطرِ حقانی علمیست که حق سبحانه از بطنانِ غیب بی واسطه در دلِ اهلِ قُرب و حضور قذف کند و اما خاطرِ مَلکی آنست که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و بر ارتکابِ مخالفات و تقاعدو تکاسل از موافقات ملامت کند و بگفته عبدالرزاق کاشی وهوالباعث علی مندوب او مفروض و فی الجملة طـ کل ما فیه صلاح و یسمی الهاما ـ

و اما خاطرِ نفسانی آنست که بر تقاضای حظوظِ عاجله و اظهارِ دعاوی باطله مقصور باشد و بگفته عبدالرزاق و هو فیه حظ النفس و یسمی ها جسا ـ

و اما خاطرِ شیطانی آنست که داعی بُوَد با مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبداءِ حال بمعصیت فرماید و چون بیند که بدین وجه اغوا و اضلال صورت نمی بندد و بصورِ طاعت و [illegible] انافت قلب بجانبِ افراط که شرعا مکروه است ۲ وسوسه ا/

خاطرِ حقانی با غلبه

و قلبی با سلامت

و ملکی با سکینه که مَقْصُود بُوَد

و نفسانی با هوا

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کنند و اما فرق میانِ خاطرِ حقانی و ملکی آنست که خاطرِ حق را هیچ خاطرِ دیگر معارض نشود چه با ظهورِ سلطنتِ او جمله اجزای وجود منقاد و مستسلم شوند و همه خواطر دیگر مضمحل و متلاشی گردند.

و اما فرق میانِ خاطرِ نفسانی و خاطرِ شیطانی آنست که خاطرِ نفسانی به حضورِ ذکر منقطع نشود و بر تقاضای خود الحاح نماید تا بمرادِ او رسد ... و اما خاطرِ شیطانی بحضورِ ذکر منقطع شود (مصباح الهدایة ص ۷۳ ببعد) و نیز رک به اصطلاحات الصوفیة کاشی ۱۵۷ - فالخاطر المحمود یسمی الهاما والخاطر المذموم اعنی الداعی الی الشر یسمی وسواسا سبب الخاطر الداعی الی الخیر یسمی ملکا و سبب الخاطر الداعی الی الشر یسمی شیطانا (احیاء العلوم الدین ج ۳ ص ۲۵) فوائح الجمال ۱۳ خاطر النفس [illegible] فهوا الخاطر الذی الی الراحة ناهیها اذا زکت تحمل راحتها فی فنون العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبیثة کانت امارة بالسوء برای خاطر رک به احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۲۶، ۲۸، الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۲۸۳، الرسالة القشیریة ص ۴۳

Jurji : Illumination in Islamic Mysticism. P: 11.

و شیطانی[1] یا اغوا که مَذْمُوم باشد

و لیکن خاطر شیطانی اصعب است که ذو فنون باشد چنانکه شیخ ولی تراش قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ[2] در فوائح الجمال آورده است که وقتی خلوتی اختیار کرده بودم شیطان حیل بسیار (ب)[3] (آ: برگ ٤٤ الف) انگیخت و ردّ کردم، اما عاقبت در خاطرم آمد که کتابی تصنیف کنم و نام آن[4] کتاب "حِملُ الْمُرِیدِ عَلَی الشَّیخِ"[5] باشد ولیکن با شیخ مشورت[6] باید کردن[7] چون در غیبت[8] با شیخ مشاورت[9] نمودم کلامش را شنودم که گفت عنایت نگاه ارد ازین خاطر که شیطانی است و تو (ل)[10] نداشتی که او خود را دشنام همه نرهد بلفظ مرید پس مُنْتَبِهْ[11] آمدم و منتهی شدم ازان صحبت[12]

---

١- آ: شیطان -

٢- آ، ب، ن: ندارد - شیخ نجم الدین الکبری که بیرا شیخ ولی تراش گویند و فوائح الجمال یکی از تصانیف وی است برای تفصیل رک به اوراق فوق ص ٧١ و کشف الظنون ج ٢ ص ٢٠٥ و ریحانة الادب ج ٤ ص ٢٠٢ -

٣- ن: برگ ١٠٥ الف - ٤ - آ، ب: ندارد -

٥- ل: ندارد - ٦- آ، ب: مشاورت -

٧ - ل: کرد - ٨: ل، ن غیبت - ٩- ل، ن: مشورت -

١٠- ل: برگ ٣١ الف - ١١- ل: بعد ازان

١٢- فوائح الجمال ١٥ کنت منقطعاً الی اللّٰه فی الخلوة مواظباً تذکره فجاء اللعین و اکثر علی العمل بشوش الخلوة ..

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و امّا خاطر نفس ذوفنی واحد است زیرا که نفس مثل صبی بود و شیطان مثل بالغ عاقل[1] که عدو[2] او باشد و بعضی علما می گویند که هر بدی[3] که بنده در خاطر بگذراند[4] بشدّت میل بکردن[5] آن بآن ماخوذ باشد که اگرچه آن بدی را نکند.[6]

قال الله تعالی

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته) علی قلبی أن أمتحنّنا بأمّی الخلوة أسمّیه حیل الش

فحدث امسی به الخواطر المشغلة عن الله مخطور علی المرید ... فقلت لایصح الّا باذن الشیخ، فشاورت الشیخ فی الغیب فسمعت کلامه لصحة لی رابطة کانت بینی و بینه ان ~~لحجه~~ انتبه عن هذا الخاطر ... فانه خاطر الشیطان لا طفک فی الحیلة و سمّی نفسه مریدا[°] لی فصحت ان لایشتم نفسه و استمدات (ص ١٢) عنه ذلک ... فانتبهت و انتهیت -

١- ل: عاقل بالغ - ٢- ل: عدوی -

٣- ل: هر بدی - ٤- آ، ن: بگرداند -

٥- ل: نکردن -

٦- فواتح الجمال ص ١٤ او خاطر الشیطان اصعب فان خاطر الشیطان وفنون و خاطر الشیطان ذوفنّ واحد والنفس کالصبّی وعدوها ا الشیطان یسوّل لها الشی فتصدّقه بعطرها والشیطان بالغ فی المکر والحیل یأتی الانسان من کل طریق الّا من باب الاخلاص -

«وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ»[1]

و یعنی میگویند[2] که مأخوذ نباشد إلّا بکردن آن،

قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ:

«عُفِیَ عَنْ أُمَّتِی مَا حَدَّثَتْ بِهَا أَنْفُسَهَا»[3]

وَ قَالَ النَّبِیُّ[4] صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَاکِیًا عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

---

١- قرآن مجید ٢ : (سورة البقرة ) ٢٨-

از حاشیه ب برگ ٤٠ ب و نزدیکِ اهلِ تحقیق چون شهادتِ آن باسماع آن ظواهر آن ادا نباید و عالمِ بکر باشکد یحاسبکم به بدوان تخفوه یعنی بشید بشانه و بواطنه ای یحاسبکم به الظاهر * باشد (ماخوذنا ) الا ببداء الا ظهار - یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای شماست یا بپوشید باشما خدای تعالی همان شمار کند یحاسبکم یعنی من السوء - رقب الکشاف ج ١ ص ٢٣٠ -

٢- لَ : گویند -

٣- لَ :( از عفی عن ... تاوقال النبی ) ندارد - برای این حدیث (ابی هریرة) قب النووی ج ١ ص ٢٠١ / کیمیای سعادت ص ٧٤٧ ، احیاء علوم الدین ج ٣ ص ٣٩

از ب حاشیه برگ ٤٠ الف یعنی عفو کرده شد از امتِ من آنچه حدیث کرد بان نفسهای ایشان به پشیمانی -

٤- نَ ندارد -

"إِذَا هَمَّ عَبْدِي (ب)[1] بِسَيِّئَةٍ فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا عَلَيْهِ"[2] [3]

و اما حق صرت ایست[4] که آن هجو محرکه[5] پیدا می آید مثل برق در باطن[6] از وسوسه شیطان و حدیث نفس[7] بچیزی[8] و زود طی می کند بآن ماخوذ نباشد[9] و اگر طی (آ برگ ٤٤ ب) نکند خاطر گردد بواسطه تسویل[10] شیطان و اگر طی کند بآن ماخوذ نباشد[11] و اگر

---

١- ب: برگ ٤٠ ب - ٢- آ، ب، ق، ل: ندارد -

٣- از ب: حاشیه برگ ٤٠ الف - چون قصد کند بنده من نویسم (آ زده) شما آن گناه را - برای حدیث رک به مسلم ج ١ ص ١٧٧ احمد بن حنبل حدیث نمبر ٢٥١٩، ٢٨٢٩ - مشکوة المصابیح ص ١٩٩ (ابن عباس) اتحافات بالسنته ص ١٩، (ابی هریره) احیاء علوم الدین ج ٣ ص ٣٨، ٣٩ - قب اللآلی المصنوعه ج ١ ص ٥٢ (حدیث غریب) -

٤ - ل: آمست - ٥- ل: ندارد -

٦- ق: ندارد -

٧ - برای حدیث نفس رک به کیمیای سعادت ص ٧٤٧ پیدا کردن آنچه معفو باشد از حدیث نفس و وسواس و اندیشه بدو آنچه بدان بگیرند و معفو نبود -

٨- ل: بخبر او، ب، ق: ندارد - ٩- ب: ندارد -

١٠- آ، ق: تسوید -

١١- ل: ندارد -

نفی نکند بلکه[1] مطاوعت[2] شیطان کند[3] نیت گردد و اگر نفی کند[4]
بآن[5] ماخوذ نبود والّا قوی شود و عَزْم باشد و اگر نفی کند ماخوذ
نبود[6] و اگر ماخوذ نبُود[7] قصد گردد[8] پس بآن[9] سه[10] اول معفو
باشد و بسه[11] آخر ماخوذ نبُوَد[12] و این در حقِ عوام است -

و امّا در حقِ سالکِ ذاکر هر چه بر[13] دلِ او بگذرد که غیر
اللّه باشد نفی آن بر سالک واجب* باشد و بعد از عزمِ نفی قصدِ
فعل و سعی جوارح باشد[14] و عمل ظاهر گردد و باتفاق مأخوذ بُوَد
قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ[15] وَ[16] تَعَالَی:

«لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ»[17]

---

۱- ب، ن: ندارد - ۲- ب: مطاوع -
۳- آ، ب، ن: ندارد - ۴- آ، ب، ن: نکند -
۵- ل: ندارد - ۶- ن: باشد - ب: ندارد -
۷- آ، ب ~~[illegible]~~، ندارد - ۸- ل: کردن -
۹،۱۰- آ، ن: (آن بجای بان) ۱۱- ل: بر (بجای سه)
۱۲- ل: باشد، ن: (اگر ماخوذ نبود ... ماخوذ نبود) ندارد - ل: ندارد
۱۳- ب: در - ۱۴- آ، ل: نوشته -
۱۵- ب، ل، ن: ندارد - ۱۶- ل، ن: ندارد -
۱۷- قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) ۲۸۶ -

* از ب حاشیه برگ ۴۰ ب بعضی حق خود را محرم کرد

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و در هر مرتبه ازین مراتب که توبه کند (ن)[1] آن همه[2] معفو باشد و قَالَ النَّبِی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ[3]:

«اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَاذَنْبَ لَهُ»[4]

و در افضلیت متقی خالص از تائب[5] مخلص اختلافست و ازین حدیث که ذکر کرده شد استدلال توان کردن که متقی و تائب

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

از فضل بندگان و گفت اگر طاعت کنی تراست و اگر معصیت کنی برتُست و چیزی ازین بمن راجع نیست و نزد اهل تحقیق آنچه از خیرات و کمالات و کشوف حاصل است بر هر وجهی که هست با بقصد یا بغیر قصد از عالم صورت چه کل خیرات ذاتی است که فائده آن راجع است سوی او همه شرور از جنس جهالات وزایل و (ناخواها) و نقایص شر بودن ظلما (آب زده) و آن جواهر خود (آب زده) شاره باشند مگر آنکه باشخص مجذوب سوی ایشان و متوجه بقصد و احتمال بکسبها لنفسها ولهذا در حدیث وارد است که حسنه که از صاحب یمین صادر شود همان زمان مکتوب می گردد و از صاحب شمال مکتوب (ناخواها) برو نگذرد اگر استغفار نکند یا نادم (ناخوانا) مکتوب بمین که مکتوب شود مراد ازان این بود ـ

١- ن: برگ ١٠٦ الف ـ ٢- آ، ب ل: ندارد ـ

٣- ب، ل: کلمه «نبی» را ندارد ـ ن: علیه السلام ـ

٤- ابن ماجه ج ٢ ص ١٤٢٥ ـ احیاء العلوم الدین ج٤ ص٤ حلیة الاولیاء ج٤ ص ٢١ ـ

ب: حاشیه برگ ٤٠ ب یعنی توبه کننده از گناه چنانست که گویی نیست مر اورا ـ ٥- ب: تایب ـ ٦- ن: کرد ـ

مساوی باشد -

و طبیعت برزخ[1] باشد (آ)[2] میان نفس و جسم و رابطهٔ

تعلق نفس بجسم -

و طبیعت را دو روی (ب)[3] باشد

روی[4] اول که صافی بُوَدْ[5] بجانب نفس[6] دارد، از اینجاست که صورت نفس که آیینه[7] او صفات نفس است در روی صافی (آ برگ ٤٥ الف)

---

١- البرزخ: هوالحائل بین الشیئین کتاب التعریفات ص ٢٥ - اصطلاحات الصوفیة کاشی ص ١٥ -

٢- آ: برگ ٣١ ب - ٣- ب برگ ٤١ الف -

٤- روی: مرات تجلیات را گویند (اصطلاحات عراقی ص ٤٢١)- روی مرات تجلیات را گویند از معانی صوری صوری تجلی برو منتهی گردد و هوالبقاء مع الله سبحانه، روی عبارت از تصویرات تجلیات باشد و گفته اند که روی در اصطلاح صوفیان عبارتست از کشف الانوار ایمان و فتح ابواب عرفان ورفع حجاب از جمال حقیقت و عیان و بندگی شیخ جمال قُدِّسَ سرّه که روی عبارت ازوجه حقیقی است برای تحصیل رک به اصطلاحات الصوفیة احمد ص ٢٠، التعریفات ص ٥٠ -

٥- ق: بون -

٦- النفس تروح القلوب بلطائف الغیوب و صاحب الانفاس لاهل السرائر هی الجوهر البخاری اللطیف الحامل لقوة الحیاة والحس والحرکة الارادیة - رک به کتاب التعریفات ص ١٠٧، اصطلاحات الصوفیة، کاشی ٧٦

٧- ب ندارد، آ، ق اسماو -

او بشناسند و این روی صافی او روح حیوانی باشد که ارواح[1] جمیع حیوانات ازوی استمداد کنند[2]۔

و روی دوم؛ او که تیره است بجانب جسم دارد و این روی تیره او "روح طبیعی"[3] شَوَد که طبایع جمیع اجسام علویّه و سفلیه ازوی استفاضه یابند[4] و برزخ میان هر دو روی او روح نباتی[5] باشد که ارواح جمیع نباتات ازوی استفاده[6] گیرند[7] و روح حیوانی[8] را "نفس" میخوانند بحسب اتصالِ او باوصاف نفس و اتصالِ او بنفس۔

و این نفس است که مذموم[9] آمد در شریعت قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ[10]:

---

۱- ل، ن : روح ۔ ۲- ب : یابند ۔

۳- تب فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ، سید محمد بن محمد الحسینی الزبیدی ، مصر ، ۱۳۰۰ هجری ص ۲۹۱ بیروت ، جواهر اللآلی من رسائل الغزالی ، مصر ، ۱۳۴۴ هجری ص ۱۶۶ ۔

۴- ل : باشد ۔

۵- تب فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ص ۳۰۱ ۔

۶- ب، ل، ن : استفاضه ۔ ۷- آ، ل، ن : کنند ۔

۸- تب فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ص ۳۰۱

۹- آ، ب : مذمومه ۔ ۱۰- آ : علیه السلام ۔

أَعْدَاءِ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.[1]

و إلاّ نفسِ ناطقه[2] روحِ مقدس است، قَالَ اللّهُ تَعَالَى:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي.»[3]

---

۱- ب: حاشیه برگ ٤١ الف یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس است آنکه میان هر دو پهلوی تست - بحار الانوار ج ۲ ص ٢٤٣ - کشف المحجوب ص ٢٦٠، مرصاد العباد ص ٩٨ - کنوز الحقایق ی ١٤ -

۲- النفس الناطقة هی الجوهر المجرد عن المادة - کتاب التعریفات ص ١٠٧

۳- قرآن مجید ٨٩: (سورة الفجر) ٢٧- ٣٠ -

از حاشیه ب: برگ ٤١ الف یعنی ای تن گرویده و آرمیده بتوحید و طاعت و وعده و وعید باز گرد (بند) سوی پروردگار خود که خشنود شونده و پسندیده است و خداوند ازو خشنود، پس درو و درمیان بندگان و در آ در بهشت من و تفسیره یا ایتها النفس الآمنة ارجعی الی موعد ربک راضیة بما اوتیت مرضیة عند الله تعالی فادخل فی جملة عبادی الصالحین و انتظمی فی سلکهم (؟) و ادخل جنتی معهم - (الکشاف ج ٤ ص ٧٥٢) -

و نزدِ اهلِ تحقیق مراد از نفسِ مطمئنه آنست که منور بنور یقین باشد و اطمینان از اضطراب داشته بود در حق اوست که باز گرد سوی ذات در حال رضا که کمال مقام صفات عبارت ازوست یعنی چون ترا کمالِ مقامِ صفاتِ حاصل آید در آنجا قناعت نکنی بلکه

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و در هر نفسی از نفوسِ جزئیه اضافیّه از حقایقِ کلمهٔ چیزی مندرج است بقدر آنکه خدای تعالی خواسته است و آن منکشف نشود الّا بتجرّد از غواشیِ بشریت چنانک در خواب بعضی ازان غیبیّات منکشف شود[۲] زیرا که خواب نوعی از تجرّد است[۳]-

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)-

سر بجانب ذات باید کرد که اینرا مقام دست گذرکن که مزلیست در زمرهٔ بندگانِ مخلص و اهلِ توحیدِ ذاتی باید درآمد و در جنّتِ ذات مسکن باید ساخت // رزقنا اللّه وایاکم -

۱- لَ: جزویه -

۲- آ، بَ، لَ: بکشوف شود - نَ: منکشف شو -

۳- بَ: چنانک تجرست -

و چون وجود و[1] نفس بیان[2] کرده شد و صفاتِ حاجبهٔ هریک شرح[3] (آ: برگ ٥٤ ب) داده آمد (ب)[4] بیانِ شیطان و اوصافِ ذمیمهٔ او باید کردن -

اکنون بدانکه شیطان آتشی است تیره و دشمنی است خیره، وجودِ او مُمْتَزِج است بظلماتِ کفر مثلِ کفره و حبثِ[5] عظیمهٔ مُبهمه[6] دارد مثلِ غولانِ تیره اگر چه باشد گاه گاه در صورتِ[7] متغیره و مددِ وجود از نفس است و مددِ نفس از شیطان (ل)[8] و مددِ این هر سه از کثرتِ[9] غذاست[10] ازاینجا ست که شیطان گفته است که

اگر[11] سحر در حاز در آید من او را در کنار گیرم و اگر

---

۱- بَ: ندارد - ۲- لَ: ساکن

۳- لَ: سرخ - ٤- بَ: برگ ٤١ ب -

٥- بَ، نَ: خبث - ٦- لَ: عظیم -

۷- آ: صور - ۸- لَ: برگ ۳۲ الف -

۹- آ، بَ ندارد -

۱۰- فوائح الجمال ۲ و بذل الجهد مضبوط بطرق الاول تقلیل الغذاء بالتدریج فان مدد الوجود و النفس و الشیطان من الغذاء فاذا قل الغذاء قل سلطانها -

۱۱- آ: هرکه، لَ: که صحیح از روی نَ، بَ -

گرسنه در خواب شود من ازوی[1] بگریزم[2] -

و این سخن نزدیک است باین حدیث، قال ع صلی اللّه علیه وسلّم[3]:

" ما ملئ وعاء شرا من بطن آدمی[4] " [5]

و قوای[6] طبیعیه که موذعه[7] است در جگراز برای[8] تدبیر غذا لشکر شیطان است پس اگر حنگر وا فزاید[9] از غذا ظلمات شدیده بر قلب استیلا آرد و خواب و کلالت حواس و کدورت پیدا شود[10] و اگر جاید[11] ظلمات کمتر باشد یا نباشد، لاجرم قوای[12] طبیعیه محتاج نباشد در هضم

---

۱- * آ، ب: ازو، ل: آکس ی شل متن -

۲- احیاء علوم الدین ج۳ ص۲۷ ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و ذلک لان الجوع یکسر الشهوة و مجری الشیطان الشهوات و لاجل اکتنفات الشهوات للقلب من جوانبه قال اللّه تعالی اخبار عن ابلیس لاقعدن لهم صراطک المستقیم (ص ۲۸ ) ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم -

۳- درل: ندارد - ۴ - ل، ن: ملان -

۵- از حاشیه ب برگ ۱٤ب یعنی پر نشود هیچ (خلا) از بطن از روی شر - ابن ماجه ج ۲ ص ۱۱۱۱ مشکوة المصابیح ص ٤۳٤ - احیاء العلوم ج۲ ص ٤، مصباح الهدایت ص ۱۱۱ (من حدیث المقداد بن معد یکرب )

۶- ل، ن قوی - ۷- ل: موضوع - ۸- ن: ندارد - ۹- آ: وافره -

۱۰- آ، ن: آید - ۱۱- آ: جامد - ۱۲- آ: قوت -

غذا باستمتاعِ قوای[1] دیگر، پس مانعِ فکر صواب نماید و عقل را از تصرّفات در مُدرکاتِ او عاجز[3] نگردد واز مرتبهٔ بهائمهٔ اهل غذا و رتبهٔ شهوانیهٔ حیوان خلاص شود و از تحتِ آیت (آ: برگ ٤٦ الف)

• اُولَئِکَ کَالاَنعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ •[4]

خارج باشد و از تهدیدِ آیت

• ذَرْ هُمْ یَاکُلُوا وَیَتَمَتَّعُوا وَیُلْهِهِمُ الاَ مَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ[5] •[6]

بیرون آید (ب)[7]

---

۱- آ: قوی ۲- ب: ندارد -

۳- آ، ب: عاجز -

- قرآن مجید: ۷: (سورة الاعراف) ۱۷۹ برگ ب: حاشیه برگ ٤١ ب - یعنی کا فران همچو چارواند بلکه کمتر ازیشان و نزدِ اهلِ تحقیق مرتبه ادراک حقایق و معارف ندارند که موجب تربیت بحق چشم و از کار و فهم باستماع و معتبرنیست بل هم اضلّ، چوشیطنت که موجب بُعد است بسبب فسادِ عقاید و کثرتِ مکاید در ایشان موجود -

۵- آ: تعلمون -

۶- ایضاً - ۱۵: (سورة الحجر) : ۳ ب برگ ٤١ ب حاشیه یعنی بگذار ایشان را که بخورند و برخور داری گیرند و مشغول کند ایشان را امیدهای دراز پس زود بُود که بدانند آنچه ما گفتیم

۷- ب: برگ ٤۲ الف -

" و[1] اما فرق میانِ وجود و نفس و شیطان در حالِ مشاهده آنست که وجود بصورتِ ظلماتِ[2] شدیده نماید در ابتدای سلوک و چون اندکی صفا یابد بشکلِ ابرِ سیاه بنماید و اگر سرمیرِ سلطنتِ شیطان پدید آید بصورتِ ابرِ سُرخ نماید و چون حظوظ بتمامی فانی[3] شود و حقوق بماند[4] و[5] صفا بکمال رسد، فلا جرم وجود بشل[6] ابرِ سپید بنماید و بدایتِ کشتِ بصورت ازین صفت پدید آید[7]" ـ

و اگر نفس[8] مکشف شود، نمود نماید برنگِ آسمان ... و او را

---

۱ـ ل: ندارد ـ ۲ـ ب: ظلمت ـ ۳ـ و ق: باقی بجای فانی ـ

۴ـ در آ، ب: نوشته ـ ۵ـ ب: ندارد ـ

۶ـ آ، ب، ل: مثل ـ

۷ـ فوائح الجمال ص ۲ الفرق بین الوجود والنفس والشیطان فی مقام المشاهده: الوجود ظلمة شدیدة فی الأول فإذا صفا قلیلا تشکل قدامک بشکل الغیم الأسود ـ فإذا کان عرش الشیطان کان أحمر فإذا طلع و فنی الحظوظ منه و بقی الحقوق صفا و ابیض مثل المزن ـ

۸ـ فوائح الجمال ص ۳ والنفس ... اذا بدت تلونها لون السماء وهو الزرقة ولها غلیان کغلیان الماء من أصل الینبوع فإذا کانت ... عرش الشیطان لکانها عین من ظلمة و نار و یکون نبعانها ـ فوائح الجمال ص ۲۵: النفوس ثلاثة: النفس الامارة

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

جوششی باشد (ب)[1] مثل جوشش آب از چشمه

و چون نورِ ذکر در نفسِ امّاره بدرخشد[2] آن بشکلِ چراغ افروخته در خانه تاریک بنماید، ولوّامه گردد، و خانه وجود را از نجاست و کلب و خنزیر و پلنگ و یوز[3] و حمار(ل)[4] و گاو و پیل و غیر این از مذمومات پاک گرداند باستعانت[5] حق و ذکرِ دایم، و علامتِ نفسِ امّاره در حالِ انکشاف آنست که دایره بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید و باز نا پدید گردد (آ: برگ ٤٦ ب) و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از که ابهای وی[6] اندک[7] کشادگی[8] باشد همچو هلال که بنماید و طرفی از وی

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

بالسّواد وهی نفس العامّة، تکون مظلمة، فاذا وقع فیه الذکرکان الذکر مثل السراج الموقد فی البیت المظلم فحینئذ تصیر لوّامة لأنها تبصرأن البیت ملآن من نجاسة و کلب و خنزیر و فهد و نمر و حمار و ثور و فیل و کل شئ مذموم فی الوجود ثم تجتهد فی إخراجهم من هذاالبیت بعد ان تلطخت بأنواع النجاسات و تجرحت من انواع السباع فتلازم ذکر الحق والإنابة حتی لیظهر سلطان الذکر علیهم فیخرجهم ثم تقرب من النُظفة فلاتزال تجتهد فی جمع اثاث البیت حتی تزین البیت بأنواع المحسودات فتخلی لها ویصلح البیت لنزول السلطان فیه فیزل فإذا نزل فیه السلطان و تجلی الحق ألطاف – ۱- ب: برگ ۱۰٦ ب – ۲- آ، پ: درخشد ل، ب: بپرسد – ۳- آ: یوزینه – ۴- ل: برگ ۳۲ ب – ۵- ل: باستعانت – ٦- پ: کراه وی
۷- پ: اندک اندک
۸- ب: کشاده ی

درمیانِ ابر بُوَد - و بعد ازان هلال پدید آید و بعد از لوامعی[1] مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخِ راست و گاه وا ازّ مقابلِ پیشانی و گاه از بالای سر و این نفس لوّامه عقل است[2] -

و علامتِ نفس مطمئنّه آنست که مثل (ب)[3] دایره چشم[4] بسیار بزرگ[5] از پیش روی پدید آید و نور ازوی می باشد[6] و بعد از مدّتی بتدریج معلوم شود که آن دایره[7] روی نگاراست و روی جز دروی[8] فانی شود و بعد ازان روی نگارِ نفسِ مطمئنه باشد و گاه بُوَد[9] که او را

---

۱- آ، لَ، قَ: لوامعی، بَ: لوّامعی -

۲- فوائح الجمال ص ۲۶ واُعلم انّ للنفس الأمّارة علامة فی المشاهدة و و هی دایرة کبیر تطلع من قدامک مسودّة کأنها قیر، ثم تفنی، ثم تطلع من قدامک کأنها غیم، ثم تطلع و قداحتفت من حافاتها شئ کالهلال بعد و طرف منه فی اثنا الغیوم، ثم تکون هلالا ثم إذالأحت منها فتطلع من الخدّ الایمن کأنها شمس حمرا بعد الخد حرارتها، و تارة تکون فی بعد الأذن و تارة بحذا الجبهة و تارة فوق الرأس و هذه النفس اللوّامة و هی العقل ص ۲۷ واما النفس المُطْمَئِنَة-وهی انها تطلع تارة قدامک مثل دایرة الینبوع الکبیر تفیض منها الأ نوار و تارة تشاهدها فی الغیبة دایرة وجهک من نور صافیة" مثل السجنجل المصقول، و هذا إذاصعدت إلی الوجه و فنی فیها الوجه فیکون وجهک حینئذ هی النفس المطمئنة و تارة تشاهدها بعمدة منک فی الغیبة و بین [illegible] دائرتها ألف منزل [illegible] لو دنوت من واحد منها احترقت -

۴- آ، بَ، لَ: بـ چشمه - ۳+ بَ: بزرگ ۴۲ب - ۵- لَ: بزرگی

۶- آ بَ: ندارد - ۷- قَ: ندارد -

۸- آ، لَ: درو - ۹- قَ: باشد -

بغایت دور بود چنانکه میان او و میان دایره شمس مثلاً هزار منزل ساری[1] باشد و اگر یکی از آن منازل نزدیک شود بسوزد.

و بدان که در نهایت سیر در وجود سیار دوایر پدید آید چنانکه دو[2] دایره صورتی دو چشم و یکی دایره نور حق که[3] بَیْنَ الْحاجِبَیْن ظاهر شود و این دایره را نقطه نباشد بخلاف دایره های چشم که درمیانه نقطه دارند و گاه باشد که دایره در نقطه فانی شود و نقطه باقی[4] بود فَحَسْب.[5]

و دایره روح که[6] از مقابل[7] بینی پیدا شود (آ: برگ ۴۷ الف) و نور

---

۱- آ، ب: ساری - ۲- آ: در

۳- ق: ندارد - ۴- ب: باقی

۵- فوائح الجمال ص ۲۶ و اعلم ان فی الوجه دوائر تظهر فی
من نور تظهران فی کل ملتفت عیناً و شمالاً و دائرة أخری دائرة نور الحق تظهر من بین الحاجبین و العینین
نهایات السیر، منها دائرتا العینین/ و هذه الدائرة لا نقطة فی وسطها بخلاف دائرة العینین فان فی وسطها نقطة وربما تفنی دائرة العینین فی النقطة فتبقی النقطة و تفنی الدائرتان و دائرة الروح و هی تظهر بحذاء الانف و نور اللسان لیس له دائرة انما هو نور (ص ۲۷) مطلق ورشّ محض لادائرة فیه ولا دائرة لنور السمع وانما ذلک نقطتان من نور تظهران وراء دائرتی العینین.

۶- در آ، ب: ندارد.

۷- آ: مقابله، ب، ق: که مقابل.

زمان مقدور نشود بلکه رشِ محض شود و گوش را دو نقطه صورت باشد[1] که از ورای دوایر[2] حس ظاهر[3] شود و عجایب وجودِ سالک را حصرِ[4] عکس باشد وَاللّٰهُ أَعْلَمُ ـ

و اگر تحتِ زمو شود مثل چشمهٔ ظلمانی جاری اندک جوشش نماید و بداند که فیضانِ نفس بر وجود است زیرا که شربتِ وجود ازوست و اگر نفس را تزکیه بکمال رسد(ل)[5] پس خیرات بر وجود افاضه کند چنانک بسیاری از شرورِ[6] اضافه می کند در زمانِ عدمِ کمالِ تزکیه[7] ـ

و شیطان گاه باشد که بشکلِ زنگی دراز بالایی[8] (ب)[9] پیش روی معنی پدید آمد در[10] صورت مهیبه[11] و طالبِ آن شود که در وجودِ سالک بر در آید پس سالک باید در دلِ خود بگوید که

« یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ اَغِثْنِی »

---

۱- ب: بود ـ ۲- ن: دو دایره ـ

۳- آ، ب: پیدا ـ ۴- آ: حصه

۵- ل: برگ ۳۳ الف ـ ۶- ل، ن: شرور را (بجای شرور)

۷- فوائح الجمال ص ۳ و فیضان النفس علی الوجود و شربته منها فان صفت و زکت أفاضت علیه الخیر و إن أفاضت علیه الشر فکذلک

صبت منه الشر ـ ۸- آ، ب: بالا ـ

۹- ب برگ ۳۴ الف ـ ۱۰- ب: بر ـ

۱۱- آ: مهیبه ـ

تا او قرار نماید۲۰

" ای دوست بدان که ایمان بشیطان بخاست و شیطان باحسان و جامه
احسان بجامه شیطان دوخته است و اگر احسان جامه خود را ۳ از جامه
شیطان جدا کند چشم شیطان کور گردد و برهنه شود و بی جامه
باشد، قال النبی صلّی اللّه علیه وسلّم
" أَلْإِیمَانُ عُرْیَانٌ وَ لِبَاسُهُ التَّقْوَی " ۵

---

۱- آ او را قرار -

۲- فوائح الجمال ص ۳ والشیطان نار غیر صافیة ممتزجة بظلمات الکفر
هیئة عظیمة و قد شکل قدامک کانه زنجی طویل ذو هیئة
عظیمة یمشی کانه یطلب ~~اللیل~~ الدخول فیک و اذا طلبت منه الاشکال
فقل فی قلبک یا غیاث المستغیثین اغثنی فانه یفرحنک -

۳- ل ن ندارد - ٤ - ب حاشیه برگ ۳٤الف
یعنی ایمان برهنه و پوشش او به (تقوی است اصل عبارت آب
زده ) قب + ۴۲- قوت القلوب ج ۱ ص ۲۱۷، ج ۲ ص ۵ ، احیاء علوم الدین
ج ۱ ص ۱۲ کنز العمال ج ۲ ص ۲۱۸-

۵- فوائح الجمال ص ۳ و اعلم انه یبصر بک و تبصر به و ثیابه مختلطة
بثیابک فاذا فعلت ثیابک من ثیابه عمی بصره و تعرّی عن ثیابه و عجز
فوائح الجمال ص ۸۰ ... انّی رایت ثیابی به محیطة بثیابه البدن
بالبدن والاکمام بالاکمام فقلت له شبه العاجز لستحمر عن طریق النجاة

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده )

لیکن هم باشان (آ: ب، لا ب)[13] نشود[1] زیرا [illegible] که[2] خود را میداند مکان
و دایم طامع[3] نشود در اضلال اعیان و گاه باشد که باشان[4] ملاعبه کند
و مصافعه و معارضه[5] کند تا [illegible] بعضی بروی متوجه شود از
سالک ولیکن باید که باوی[6] بازی نکند و اورا[7] کاج (محتملا ماج) نزند و
با او معارض نشود[8] و سخن نگوید که او بآن قوی گردد و کار دراز
شود، بلکه از حق تعالی استغاثه میکند[9] دایما[10] زیرا که بتوکل و[11] گفتن
«یا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ أَغِثْنِی»[12] ۱۲

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

بماذا یحبوا لا نسان عدک ؟ فقال لا یحبوحی حتی یغفل ثنا یبی عن ثنایه و القلوب عن ترهات الشیطان ـ

۱ـ آ: ندارد ـ    ۲ـ ل: ندارد ـ

۳ـ آ: طالع ـ    ٤ـ ل، ن: سالک ـ

۵ـ مصافعه و معارضه ـ ب: مسافعه و معارضه، آ، ل: مصافعه معارضه ـ

٦ـ ن: بباو ـ    ۷ـ فقط ن: مرا ـ

۸ـ آ، ب: معارضه نکند ـ    ۹ـ ب: استعانت می باید ـ

۱۰ـ آ: ندارد ـ

۱۱ـ ل: ندارد ـ

۱۲ـ ب: بیرگ ۳ ع الف ای فریا درس فریاد رسندگان فریاد رس مرا ـ

۱۳ [illegible]

او فرار کند[10] و انقطاع[2] حاصل آمد[3] -

و فرق میان آتش ذکر و آتش شیطان آنست[4] که آتش ذکر صافی بُوَد و سَریع الحرکة بُوَد وزود سوی[5] بالا[6] (ت)[7] متصاعد گردد و وجود را خفت[8] و وقار وانشراح حاصل آید و آتش شیطان تیره و بادُود و تاریکی آمیخته باشد و بَطِی الحرکة بُوَد و وجود را ثقل وضیق و تَرَشُّش پدید آید

---

۱- آ، ل، ت: او را فرار کند - بَ: او فرار نماید -

۲- لَ، ت: انعظام

۳- فوائح الجمال ص ۳ غراُمه پدری أیضا تکون فیکون معک فیطمع فیک وربما یخنقک ویرید معالجتک وملاحقتک و معارضتک ولَطَخک ایاه فإن لَطَخَه او صفعته او کلمته کلمک وضمک وقوی من اللعنة وطال أُسره معک و مهما سبّحت عنه وجد صفعتک فلم تصفعه واتکلت علی الحق العظم عنک (ص ٤ ) و ما صفعک و معها قلت: یا غیاث المستغیثین أغثنی! انقلبک استغاث بریة و هرب عنک -

٤- ل: اینست -      ۵- ت: زد بسوی -

٦- بَ: ندارد      ۷- ت برگ ۱۰۷ الف -

۸- آ: تماید نماید بَ: سوی تماید نماید

۹- لَ، ت: خفت، بَ: خفّت فوائح الجمال ص ٤گ: خفة -

۱۰- ت: ترخص، لَ: ترحض -

۱۱- فوائح الجمال ص٤: الفرق بین نار الذکر و نار الشیطان ان
(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و بعضی از اهل[1] (ب) علم[2] ذکر کرده اند که چون حضرت آدم و حوا عَلَیهما السلام[3] از بهشت بدنیا آمدند ابلیس لعین، خنّاس کنّس[4] را بحضرت اُمّ البشر حاضر آورد (ل)[5] در حالتی که ابوالبشر غایب[6] بود التماس نمود که این فرزند را[7] محافظت بنمای و خود برفت چون حضرت آدم عَلَیْه السَّلام آمد از حوا پرسید که این (آ: برگ ۴۸ الف) کیست ؟

جواب[8] گفت[9] که فرزند ابلیس است .

---

(بقیه از صفحه گذشته)

میران الذکر صافیة سریعة الحرکة و الصعود إلی الفوق و نار الشیطان الشیطان فی کدورة دخان و ظلمة کذلک بطیئة الحرکة و کذلک یفرق بین النارین بطریق الحالة فإن الذکر إذا کان فی ثقل عظیم وضیق صدر و قد تعذّر علیه الذکر و لا ینطلق له القلب ولا ینشرح له الصدر و کأنّ أضداده کات تُرش رشّاً بالحجارة و هو شاهد النار المظلمة فهی نار الشیطان وإن کان النار فی خفة و وقار و شرح صدر و طیبة قلب و طمأنینة و هو مع ذلک یری نارا صاعدة صافیة × مثل ما یشاهد أحدنا النار فی الحطب الیابس میران الذکر فی فناء الصدر -

۱- در لَ : نوشته

۲- بَ : برگ ۴۳ ب - ۳- لَ : آدم علیهما السلام و حوا

۴- لَ : لعین بجای کنس - ۵- فقط بَ ، حاضر نمود نوشته

۵- لَ : برگ ۳۳ ب - ۷ - (بجای ۱ غایب بود حرـ بَ : مرا

۸- ل: حوا (بجای جواب) - ۹- بَ: جواب داد (بجای جواب گفت)

آدم گفت که[1] چرا خطاء نگاه نداشتی که دشمن ماست؟ ـ آدم خناس را چهار[2] پاره کرد هر قطعهٔ چهار کوه نهاد و چون[3] غایب شد آدم[4]، ابلیس حاضر آمد و از حالِ خناس پرسید حوا صورتِ حالِ خناس در جواب تقریر کرد[5] ابلیس آواز داد[6] یا خناس فی الحال خناس پدید آمد بهمان هیئتِ[7] اول و ابلیس برفت و آدم بیامد[8] و پرسید که این چه حال است؟ حوا[9] صورتِ آن حال باز گفت، آدم خناس را بکشت و بسوخت و خاکسترش[10] را در آبِ روان انداخت و چون آدم غایب شد[11] ابلیس[12] باز آمد و از حالِ خناس پرسید وحوا آنچه دیده بود در جواب باز گفت ابلیس آواز داد که یا خناس علی الفور خناس حاضر شد و ابلیس غایب گشت ـ

---

۱- ل، ن کلمه "که" ننوشته ۲- ل بچهار ـ

۳- ل کلمه "چون" ندارد ـ ۴- در آ، ب کلمهٔ آدم ننوشته

۵- ل گفت (بجای در جواب تقریر کرد ـ زیادت از روی ل، ن ـ

۶- آ آواز داد که ـ ـ ل هیهات ـ

۸- ل آمد ـ

۹- ب ندارد ـ

۱۰- آ: خاکستر را ب خاکسترش را ع

۱۱- ل، ن خاکستر او را ـ

۱۲- آ: برفت ـ

و آدم بعادت بیامد[1] و[2] پرسید که این چه امرِ عجیب است؟

لاجرم حوّا آن حالِ غریب را تقریر کرد و آدم را غیرت زیادت شد ـ پس خنّاس را بکشت و بخورد و غایب شد، آنگاه ابلیس بیامد و از حالِ
خنّاس پرسید حوّا جواب (ب)[3] تقریر (آ: برگ ۸، ب) کرد و ابلیس
آواز داد که یا خنّاس ـ لاجرم از سینهٔ[4] آدم آواز[5] داد که لَبّیک [پس] ابلیس
گفت: ای فرزند مکانِ[6] شریف یافتی باید که هرگز[7] از اینجا انتقال
نکنی که مقصود ازین مکر همین بود[8]

---

۱- ب، ل، ن: سعادت بیامد ـ ۲- ل: ندارد ـ

۳- ب برگ ٤٤ الف ـ ٤- آ، ل، ن: دل ـ

۵- ل، ن: جواب داد ـ ۶- ل، مکانی ـ

۷- ب از «ای فرزند تا هرگز» را ندارد ـ

۸- برای این حکایت رک به الهی نامه حکایت حوّا و خناس طبع تهران ص ۱۰۲

عطار الهی نامه ص ۱۰۲ حکایت حوا و خناس

حکیم ترمذی کرد این حکایت ز حالِ آدم و حوا روایت
که بعد از توبه چون باهم رسیدند ز فردوس آمده کنجی گزیدند
مگر آدم بکاری رفت بیرون برِ حوا رسید ابلیس ملعون
یکی بچه بدش خناس نام او بحوّا دادش و برداشت گام او
چو آدم آمد و آن بچه را دید ز حوّا خشمگین شد زو بپرسید
که او را از چه بپذرفتی ز ابلیس دگر باره شدی مغرور تلبیس
بخوردند آن بچه خود را به تلبیس

(بقیه بر پاورقی آینده)

لاجرم خنّاس دیو[1] که دایم درونِ[2] فرزندِ آدم باشد و دفع

---

(بقیه از صفحه گذشته)

ص ۱۰۳

بکشت آن بچه را و پاره کردش | بصحرا بردش و آواره کردش
چو آدم شد، دگر باز آمد ابلیس | بخواهد آن بچه خود را به‌تلبیس
در آمد بچه او پاره پاره | بهم پیوست تا گشت آشکاره
چوزنده گشت زاری کرد بسیار | که تا حوا پذیرفتش دگر بار
چورفت ابلیس و آدم آمد آنجا | بدید آن بچه او را همان جا
برنجانید حوا را دگر بار | که خواهی سوختن مارا دگربار
بکشت آن بچه‌را وآتش‌برا فروخت | و زان پس بر سر آن آتش سوخت
همه خاکستر او داد برباد | برفت القصه از حوّا بفریاد
دگر بار آمد ابلیس سیه روی | بخواهد آن بچه خود را زهرسوی
چوشد زنده بسی سوگند دادش | که بپذیرو بده دیگر بیادش
که‌خواهم بدادن سر براهش | چوباز آیم برم زین جایگاهش
بگفت این و برفت و آدم آمد | زخناسش دگر باره غم آمد

---

بگفت این و بکشت آن بچه را باز | پس زان قلیه ای زان کرد آغاز
بخورد آن قلیه با حوا بهم خوش | و زآنجا شد بکاری دل پر آتش
دگر بار آمد ابلیس لعین باز | بخواهد آن بچه خود را بآواز
چوواقف گشت خناس از خطابش | بداد از سینه حوا جوابش
چو آوازش شنید ابلیس مکار | مرا گفتا میسر شد همه کار
مرا مقصود آن بودست مادام | که گیرم در درونِ آدم آرام

این نوع روایات محض از اسرائیلیات بعقاید مسلمین ترویج یافته رک به اردو دائره معارف اسلامیه تحت ابلیس*

---

۱ـ ب: دیوی است ـ ۲ـ آ، ق: بر دل، پ: در درون ـ

نشود الّا بذکر و استعاذه[1]، قال الله تعالی:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»[2]

وَ قَالَ النَّبِيُّ[3] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (آ)[4]

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَضَعُ خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ إِنْ ذَكَرَ اللَّهَ خَنَسَ وَ إِنْ غَفَلَ الْتَقَمَ قَلْبَهُ»[5]

---

۱- آ: اشتغال بحق - ب: ندارد - النووی ج ۵ ص ۴۲، کنز العمال ج ۱ ص ۶۳: التعوذ من الشیطان.

۲- در آ عوض آیات تا آخر سورة را دارد و در ب الی آخر سورة نوشته و آیات از روی النووی ج ۵ ص ۴۰ التعوذ من الشیطان کنز العمال ج ۱ ص ۶۳. آ.ب: نوشته - قرآن مجید: ۱۱۴ (سورة الناس) (حاشیه برگ ۴۴ ب) یعنی بگوای محمد که باز داشت خواهم بخدا و مردمان و پادشاه مردمان و ... خدای مردمان (آب زده) سرکش آن که وسوسه کند در سینه های مردمان از پری و آدمی

۳- آ: ندارد - ۴ - آ برگ ۴۴ الف -

۵- ب حاشیه برگ ۴۴ الف یعنی شیطان می نهد بینی خود را بر دل فرزند ابن آدم که اگر یاد کند خدای را وا پس شود و اگر غافل گردد می بخورد تدلیس ابلیس ترجمه تلبیس ابلیس ص ۳۲ کنز العمال ج ۱ ص ۶۳ مقالات اسلامیین ص ۱۰۹۸ بل یدخل الی قلب الانسان بجسمه حتی یوسوس فیه (ص ۱۱۰) و قال قائلون ان

(بقیه زیر پاورقی صفحه آینده)

اکنون بدان که[1] در وجود کلی شیاطین[2] باشند و اول شیطانِ مُطلق است که او[3] مظهرِ جلالِ مُطلق بُوَد و دوم شیطانِ مقید است که او مظهرِ اسم المُضِلّ بُوَد و نامِ او ابلیس است و جمیعِ شیاطینِ مُضِلّه اولادِ او باشند.

فلست[4] که هر روز هزار شکم فرزند از و بیاید و در هر شکمی هزار فرزند بُوَد و کیفیتِ اِزْدِواجِ اوابست که ذَکَرِ خود را در دُبرِ خود ابنجها استعمال می کند.

بر روایتی آمده است که در یک رانِ او ذَکَر است و در رانِ دیگرِ او فرج است که استعمال میکند[5] و بر روایتِ دیگر آمده است (آ: برگ ۴۹ الف) که او بیضه می نهد[+] در زمین[6].

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

الشیطان یدخل فی قلب الانسان فیحرک ما یرید بقلبه - احیاء العلوم ج۳ ص ۲۷ (الحدیث ابن ابی الدنیا فی کتاب مکاید الشیطان وابو یعلی الموصلی و ابن عدی فی الکامل و ضعفه) قوت القلوب ج۱ ص ۶۸ و قال مجاهد فی قوله تعالی من شرالوسواس الخناس قال هو منبسط علی قلب الانسان فاذا ذکر الله خنس و اذا غفل انبسط علی قلبه و قال ~~عکرمة~~ عکرمة الوسواس محله فی الرجل فی فواده - و نیز رک به مشکوة المصابیح ص ۱۹۱ عن ابن عباس عوارف المعارف برگ ۲۸۲ الف - الشیاطین اولاد ابلیس و کلهم فی النار کشف الاسرار وعدة الابرار ج۱ ص ۱۴۴ - ۲- ل: شیطان - ۳- در ن کلمه "او" ندارد

+- ل، ن: ندارد، ب: بدانک

۴- در آ کلمه "فلست" ندارد -

۵- ل، ندارد -

۶: ل، ن، ندارد -

و در حدیث آمده است که درمیانِ زمین و آسمان تختی نهاده است و ابلیس برآن تخت نشسته و هر صباح اولادِ خود را درمیان مردم می فرستد تا ایشان را بر معاصی داعی باشند - وچون شبانگاه شود[2] بنزدیک[3] او آیند[4] پرسد از هر یک که هر کس را برچه معصیت (بـ)[5] داشته اند اگر ناگاه یکی گوید که کسی را از[6] تحصیلِ علمِ دینی و کسبِ معرفتِ یقینی مانع آمدم[7] او را در کنار گیرد و کار او را از کار های دیگر بزرگتر دارد -

وسوم شیطانِ جزویست (ن)[8] که ذکر کرده شد و بدان که هر نارو نورِ باطنی که داعی بُوَد بعالمِ سفلی شیطان بُوَد پس آمّاجی و غضبی همه از اصالِ شیطان باشد زیرا که امنیه و غضبیّه هوائیه نتیجه شعلهٔ نارِ طبیعیه بود

فرد تا کسی یک آرزوی خود تمام

در تو صد ابلیس زاید والسلام

---

۱- ان ابلیس یضع عرشه علی الماء مسلم ج ٤ ص ۲۱٦۷ - تلبیس ابلیس ص ۳۲ بحار الانوار ج ۲ ص ۳٦۷ -

۲- ن: ندارد

۳- پ ندارد -

٤- آ: روند ، ن: ندارد -

۵- پ: برگ ٤٤ الف -

٦- پ، ن ندارد

۷- آ ، پ او را مانع آمد ، آ: مانع آمده

۸- ن برگ ۱۰۷ ب -

۹- پ، آ: ندارد -

۱۰ پ، آ ، ن: شیطانیه

۱۱ آ: غضبیه -

۱۲ پ: هویه -

۱۳ پ: شعله -

١٤ آ: نظم ، آ. بیت، ن: ندارد -

۱۵ پ: ندارد آ: گر -

۱٦ آ: ندارد -

وچون سلطنت شیطان بدوام ذکر معدوم شود نار نور ذکر
در خانهٔ[1] وجود در افتد و قایل «اَنَا وَلَا غَیْرِی» گردد پس اگر در خانه هیزم
بُوَد بسوزد و آتش باشد و اگر ظلمت باشد روشن گرداند و نور
بُوَد و اگر نور باشد «نُورٌ عَلَی نُورٍ»[3] گردد و همه باطلها دور گردد
(آ برگ: ۴۹ ب) زیرا که ذکر حق است و صفت حق است[4] پس مُغنی
خطوط و مُبقی[5] حقوق گردد و این خطوط اجزای[6] (لَ)[7] زاده است که
از اسراف[8] حاصل آمده است، لاجرم آتش ذکر این حاصل را بسوزد -

و همچنین اجزاء[9] که از لقمهای حرام وجود نمود سلطان ذکر آن
وجود را فانی گرداند و ذاکر و مذکور در خانه دل صاحب شوند
که

اَنَا جَلِیْسُ مَنْ ذَکَرَنِی ۰[10]

---

۱- لَ: ایا -
۲- بَ: باشد -
۳- قرآن مجید: ۲۴ (سورهٔ نور) ۳۵- - لَ: ندارد -
۵- لَ: مبقی -
۶- بَ: اجزای -
۷- لَ: برگ ۲۴ ب
۸- آ: اسراف -
۹- لَ: اجزایی -
۱۰- فوائح الجمال ص ٤ الذکر نار لا تُبقی وَلا تَذَرُ فإذا دخل
بیتاً يقول: أنا و لا غیری! وهو معانی لا إله إلا الله فإذا کان
فی البیت حطب أحرقه فکان ناراً و إذا کان فی البیت ظلمة
(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کان صوراً فانفها ها و صوّر البیت و اذا کان فی البیت صور (ص ۵) لم یکن ضدّا له بل ذلک الصور ایضاً ذکر و ذاکر من الذکر فیطحیان جمیعاً صور علی صور الذکر حق و صفة حق مظهر المخلوط و مقی الحقوق فلا مضادة بینهم والمخلوط اجزاء زایدة و وجودیة حصلت من الاسراف فلذا فتقع فیهن نار الذکر فتلهیهن، وکذلک الاجزاء الحاصلة من لقمات الحرام یقع فیها سلطان الذکر فیفنیهن و اما الاجزاء الحاصلة من الحلال فلاید له علیهن لانها حقوق.

برای حدیث قب ابن ماجه ج۲ ص ۱۲۴۶، مشکوة المصابیح ص ۱۸۸، اتحافات السنیة ص ۲۱ (عن ابی هریره)

لا جرم بعد از تزکیهٔ نفس از دواعی شرور اخلاق ذمیمه
ظهور کرده[1] تصفیهٔ قلب واجب باشد و قلب صوری گوشت پارهٔ صنوبری[2]
(پ)[3] شکلی باشد در پهلوی چپ قَالَ النَّبِیُّ[4] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

"إِنَّ فِی جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ[5]
وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ أَلَا وَ هِیَ الْقَلْبُ."[6]

و قلب معنوی که روح آن[7] قلب صوریست بعضی[8]
انسان را باشد بعد از تبدیل وجود، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:
"إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَذِکْرَیٰ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ."[9]

---

۱- ازروی پ ~~برحقته~~ آ، ل، ت: ندارد ۲- در پ: آب زده مرصاد العباد ص ۷.
۳- پ: برگ ٥٤ الف -
۴- ل، ت: قال - پ: کلمه النبی ندارد - آ: بعضی پ، ل: بعضی از
۵- ل: فی جسد -
۶- احیاء العلوم ج ٤ ص ١٦٥، مرصاد العباد ص ١٠٥ بلوغ المرام ص ٣٠٢
اسرار القلوب ص ۲-

۲ - بداکه دل را صورتی است و آن آنکه خواجه علیه السلام
آنرا مضغه خواند یعنی گوشت پاره که جمله خلایق راست و
حیوانات راست گوشت پارهٔ صنوبری در جانب پهلوی چپ از
زیر سینه و آن گوشت پاره را جانی است روحانی (ص ١٠٨) که دل
حیوانات را نیست دل آدمی را هست - (مرصاد العباد ص ١٠٧) -

۷ - ل: اس - ۸- پ، ل، ت: بعضی از -
۹- قرآن مجید: ٥٠ (سورة ق) ۳۷ پ ~~حاشیه برگ ٥ الف~~ -

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :

"أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ "۱

و بعضی را حاشد زیرا که در تبدیل وجود نکوشند، قال الله تعالی

"إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى "۲

و بدان که دل را ده اسم معروفست[3]

---

۱- قرآن مجید : ۶ (سوره الانعام) ؛۱۲۲ ب حاشیه برگ ۵ الف یعنی آنکه دلِ او مرده بُوَد بسببِ کفروی را زنده گردانیم بنورِ ایمان که ایمان حیوةِ دلست و کرامت کنیم بروی نوری که بدان نور میانِ مردم ایمن حال برود یعنی درو یقینی پیدا آید ـ

۲- قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل)؛ ۸۲ ب حاشیه برگ الف یعنی تو نتوانی که بشنوانی مرده مادرا وچون نتوانی شنوانیدن کسی را که روی گردانیده است ـ

۳- مرصادالعباد ص۱۰۹ دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شد طور اول را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است ص (۱۱۰) هر وقت که از گوهر اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفر گردد ولکن من شرح بالکفر صدر (سوره نحل) و محلِ وساوسِ شیطان و تسویلاتِ صدر است ـ طور دوم را قلب خوانند و آن معدن

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(۱) قلب (آ: برگ ۵۰ الف)

(۲) فُؤاد و

(۳) جَنان و

(٤) شَغاف و

(۵) حَبّة القَلب که داعی خیر باشد[1] و

(٦) بال و

(۷) خُلد بر و

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

معدنِ ایمان است کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ (و محل نورِ عقل است که تَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا سوره حج) سوره المجادلة و طورِ سوم: شغاف است و آن معدنِ محبت و شفقت بر خلق که قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا (سوره یوسف) و محبّ خلق از شغاف نگذرد. و طورِ چهارم را فؤاد را گویند که معدنِ مشاهده و محلِ رؤیت ست که مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (سوره النجم) و طورِ پنجم راحبّة القلب گویند که معدنِ محبتِ حضرتِ الوهیت است و خاص آنرا است محبتِ مخلوق در آن نگنجد طور ششم را سویدا گویند که معدنِ مکاشفاتِ غیبی و علم لدنی است و منبع حکمت و گنجینهء خانهء اسرارِ الهی و محلِ اسماء وعلّم آدم الاسماء کلها (سوره بقره) آنجا درو انواعِ علوم کشف شود که ملائکه ازان محروم ماند طورِ هفتم را مهجة القلب گویند آن معدن ظهورِ انوارِ تجلیهای صفاتِ الوهیت ست و ظهورِ غیب الغیوب است.

۱- آ: بود.

(۸) صَدَر[1] و

(۹) مَشْهَد[2] و

(۱۰) مضغه که داعی شر باشد ـ

و از هر اسمی در مقامِ خودش کار دیگری[3] آمد چنانکه اِنْتِباه و تَفَکُّر و بصارت و هدایت و علم و معرفت و یقین از قلب[4] آمد، و قناعت و تَوَکُّل و تَفویض و فراست و شکر و خشوع و تقوی از فواد بر خیزد[5] و تغیرِ[6] احوال از جَنان و زهد و ورع و محبت و غیرت[7] و شفقت و صلابت از شغاف پیدا[8] آمد و خوف و رجا و ندامت و صبر از حَبّة القلب ظاهر گردد ـ

و قلوب چهار نوع است:

(۱) أَجْوَد[9] که قلبِ مومن باشد و

(۲) أَسْوَد که قلبِ کافر باشد[10] و

---

۱- آ، ق: صدور

۲- آ، ق: شهید ـ

۴ ـ قلب مبدأ است برای همه قوتها (کتاب مبدء و معاد محمود شهابی) ص ۱۰۹ ـ

۳- آ ب: کاردیگر، ل: کاری دیگر ـ

۶- آ: تغیر    ۵- ل، ق: خیزد ـ

۷- فقط در ق: ندارد ـ    ۸ ـ ل: پدید ـ

۹- ل، ق: قوت القلوب ج ۱ ص ۱۶۹: اجرد ـ    ۱۰- ق [illegible] است ـ

(٣) أفلت[1] که قلب منافق باشد و (ل)[2]

(٤) مُصَفّح (بَ)[3] که قلب مُتردد است

قَالَ النَّبِيُّ[4] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

« أَلْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ أَجْرَدُ[5] فِيهِ سِرَاجٌ يُزْهِرُ فَذَلِكَ[6] قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَ قَلْبٌ أَسْوَدُ مَنْكُوسٌ فَذَلِكَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَ قَلْبٌ أَغْلَفُ مَرْبُوطٌ عَلَى غِلَافِهِ[7] فَذَلِكَ قَلْبُ[8] الْمُنَافِقِ وَ قَلْبٌ مُصَفَّحٌ فِيهِ إِيمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَمَثَلُ الْإِيمَانِ فِيهِ مَثَلُ الْبَقْلَةِ يَمُدُّهَا الْمَاءُ الطَّيِّبُ وَ مَثَلُ النِّفَاقِ مَثَلُ الْقَرْحَةِ يَمُدُّهَا الْقَيْحُ[9] وَ الصَّدِيدُ فَأَيُّ مُدَّتَيْنِ غَلَبَتْ حُكِمَ لَهَا[10] (آ: برگ ٥٠ ب) و فِي آخَرَ[11] ذَهَبَتْ بِهِ[12] ».

و قلب رای دو روی باشد و آن روی که بفطرت[13] نفس دارد « خلد » خوانند و آن روی که بجانب سر دارد و بدان عزم سر دارد « فواد » خوانند.

---

١- قَ: افلت، بَ: اغلق، آ، لَ، مثل متن - ٢- لَ: برگ ٣٥ الف -

٤- ب: ندارد کلمه، لَ، قَ: رسول الله - ٣- بَ برگ ٤٥٠ ب -

٥- لَ، قَ: اجرد -

٦- لَ: فذلک - ٧- بَ غلافه - ٨- در آ نوشته -

٩- آ- الفتح ١٠- قوت القلوب ج ١ ص ١٦٩ طبعه

١١- قَ: لفظ آخر حکم له ها -

١٢ قب کنز العمال ج ١ ص ٦٢ احیاء علوم الدین ج ١ ص ١٠٢٨، ج ٣، ص ١١- اردو ترجمه قوت القلوب ج ١ ص ١٦٩. اردو ترجمه عوارف المعارف ص ٥١٤- ١٣- آ، بَ: ندارد

و بعضی مقام سرّ را أسفل از روح نهاده اند و بعضی أصلی[٢] از روح و بعضی گفته اند که سِرّ را وجودی[٣] نیست باستقلال چنانکه روح و نفس و قلب را لیکن چون نفس (ت ٤) بکمالِ تزکیه برسد روح از کدورتِ نفس خلاص یابد و بمقامِ[٥] قرب رجوع کند و دل نیز از غایتِ اتّساع و ارتضاع[٦] متابع روح[٧] گردد و از مقامِ خود ترقی یابد و بسببِ این ترقی صفتِ صفا از صفای دل حاصل کند و چون این صفتِ صفا بر سالکان پوشیده[٨] باشد[٩] نامِ آن سِرّ نهادند و چون روح نیز وصفِ أصفی[١٠] حاصل کرد بعد از عروج و آن[١١] وصفِ اصفی بر سالکان پوشیده باشد نام آن سِرّ کردند[١٢] پس هر که این صفا از دل یافت گفت: (ب[١٣]) «مقامِ سرّ اسفل از روح است[١٤] و هر که آن صفا از روح یافت[١٥] گفت: «مقامِ سِرّ اصلی[١٦] از روح است[١٧]»

---

١- آ، ت: ندارد -
٢- ب: اعلی تر (بجای اصلی)
٣- آ، ب: وجود -
٤- ت: برگ ١٠٨ الف -
٥- آ، ب: بمقام، ت مقام -
٦- آ: ندارد -
٧- آ: متابع روح ندارد.
٨- ب، نوشیده -
٩- آ: باشد
١٠- آ: صفت اصفی ت: وصف اصفا
١١- ت: او (بجای آن)
١٢- ت: کرده اند (بجای کردند)
١٣- ب: برگ ٤٦ الف -
آ: نهاده اند -
١٤- آ: روح و دلست، ب: اسفلست از روح
١٥- در آ ندارد و از روی ب، ت: نوشته شده - ١٦- آ: [redacted] او -
١٧- برای این مضمون رک به عوارف المعارف (اردو ترجمه) ص ٥١٨ -

و این فقیر از حضرت[1] سیادت شنودم[2] که گفت[3]:

سرّ اَلسّطف از روح و روح اَشرف است[4] از سرّ زیرا که قیام سرّ بروح است.

و بعضی گفته اند (آ: برگ ۵۱ الف) که هر کسی راست[5] روح باشد ولیکن کسی بُوَد که چهار روح دارد و کسی بُوَد که پنج روح[6] و کسی بُوَد که شش روح (ل)[7] و بعضی هفت روح و بعضی[8] هشت روح و بعضی نه روح و بعضی[9] ده روح بعدد ارواح افلاک زیرا که اجسام افلاک ده باشد، پس ارواح افلاک هم ده باشد، قَالَ اللّهُ تَعَالَی:

«تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ».[10]

و قلب بمثابهٔ مشکوة بُوَد و روح حیاتی بمثابهٔ زُجاجه و روح حیوانی/

---

۱- ل: جناب - ۲- آ، پ: شنود -

۳- ق: گفتند، ل: کلمه «گفت» را ندارد ۴- در آ، پ: ننوشته -

۵- ل، آ، پ: کسی را، ق: کس را ۶- پ: ندارد -

۷- ل: برگ ۳۵ ب - ۸- پ: بعضی را (بجای بعضی)

۹- آ: بود ۹- پ: بعضی را -

۱۰- قرآن مجید: ۲ (سورة البقرة)، ۱۹۲ -

برای این مطالب رک به مرصاد العباد ص ۱۲

روح حیوانی بفتح حای حطی و سکون تحتانی بخاری است لطیف که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاج مخصوص متکون میشود * بواسطه شراعین با عضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

بمشابهٔ فتیله و روحِ نفسانی[۱] بمشابهٔ روغن و روحِ انسانی بمشابهٔ نور و روحِ معنوی بمشابهٔ نور نور و روحِ قدسی نور آن مجموع بُود - فرد[۲]

دل ز نور و جان ز نور و نورِ ایمان هم ز نور
هر سه نور از[۳] جمع گردد[۴] بنده خواهد با غفور

و بحقیقت بدان که[۵] وجودِ سالک * واحد است اما بحسبِ اتّصاف[۶] آن واحد باوصاف وارتسام برسوم و انقلاب در اطوارِ طبقاتِ سبعهٔ باطنه اسامی کثیرهٔ بروی اطلاق کرده شده و منشای قلب صوری آن ذرّه بود که مُستَخرَج[۸] است از ظهرِ آدم در روز میثاق[۹] -

---

(بقیه از صفحه گذشته)

قول حسّ و حرکت و کننده و شهوت و تولید حاصل مشکون ~~xxxxxx~~ * شود بقولِ معلم و محققان و حکما یک روح واحدست که در هر عضلی و ظهری ازو صورتی واثری پیدا میشود چنانکه اگر بدماغ رسد نفسانی گویند و گر بجگر رسد طبیعی نامند بحسب ظاهرِ قولِ اطبا (فرهنگ آنند راج) -

۱- روح نفسانی آنچه از روحِ ~~xxxx~~ ~~xxx~~ ~~ناطقه~~ ~~xxxx~~ حیوانی بدماغ رسد کیفیتی دیگر بپذیرد و این روح مخصوص حسّ و حرکت میشود و قوتِ نفسانی بدان قایم باشد و مراد بدین روح نفس ناطقه است (فرهنگ آنند راج)

۲- آ: منظم، از ق: افتاده، ل: بیت - ۳- ق، آ ن، ل: نوران - ۴- آ: گردند - ۵- در آ، ب: سرشت

۶- در ب کلمه "اتصاف" را ندارد - ۷- ل: باشند -

۸- به آ، ب: مستخرجه ۹- ل: ندارد -

و معنای قلبِ معنوی آن فایده باشد که آن ذره استفاضه[1] کرده است (بَ)[2] از فیضِ ربّانی در وقتِ استماعِ خطابِ مستطاب[3] "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ"؟[4] فلاجرم آن ذره تخمِ درختِ قالب آمد، و آن فایده مستفاده[5] (آ: برگ ۵۱ ب) از فیضِ ربّانی تخمِ درختِ[6] روح قلب گشت[7] و ثمرهٔ این روح (و) قلب ایمانِ فطری آمد -

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ[8] وَ تَعَالَى:

"أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ"[9]

و این کتابت بقلمِ توفیق اقرار است بربوبیت که

"وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ"[10]

و این روح تا بمددِ[1] ثمرهٔ ایمانِ کسبی باشد در وقتِ توفیقِ اختیارِ آن و عملِ صالح بآن لاجرم چون درخت روح و قلب از غذا نابید

---

۱- آ: استطاله، بَ: استفاده، لَ: استفار

۲- بَ: برگ ۴۶ ب - ۳- بَ: مستطال -

۴- قرآن مجید: ۷ (سورة الاعراف) ۱۷۲ - ۵- بَ: مستفاده

۶- آ، بَ، لَ: ندارد - ۷- مرصادالعباد ص ۵-

۸ در بَ، نَ، لَ: کلمه "تبارک و" را ننوشته - ۹: قرآن مجید: ۵۸ (سورة المجادلة) ۲۲

برگ ۴۶ ب حاشیه بمعنی ابشاشد که (آب‌زده) در دلهاء ایشان -

۹ - بَ نابیدی -

۱۰ - بَ، آ: قالب و تصحیح از روی لَ نَ -

رسانی آب حیات یافت و ثمرهٔ روح[1] پدید آورد، استمداد[2] وصلت بشجرهٔ طیبه که کلمهٔ[3] «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّه» است حاصل کرد پس ازین شجره ثمرهٔ وحدت ظاهر گردد[4] چنانکه

أَنَا الْحَقّ[5] وَ

سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي وَ

لَيْسَ فِي الْجُبَّةِ سِوَى اللَّهِ وَ

انْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدِي كَمَا تَنْسَلِخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَإِذَا اَنَا هُوَ

أَنَا هُوَ وَأَنَا اللّٰه بِلَا إِشْكَالٍ إِذَا كُنْتُ بِهِ فَأَنَا هُوَ -

---

۱- ب: [illegible] روحی ۲- ل: ندارد -

۳- آ: کلمهٔ طیبه - و تصحیح از روی ب، ل -

٤- ل: کرد -

۵- احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۲۷، فضایح الباطنیة ص ۱۰۹ الحسین منصور الحلاج الذی صلب لاهل الطاقة کلمات من هذا الجنس و یستشهدون بقول: أنا الحق و بما حکی عن أبی یزید البسطامی أنه قال: سبحانی سبحانی قوت القلوب ج ۳ ص ۱۱ قد کان ابویزید یقول: سبحانی ما اعظم شأنی -

مرصاد العباد ص ۱۷۸ جنید گفت ما فی الوجود ما سوی الله ابو یزید گفت: سبحانی ما اعظم شأنی - و عز قب رسالهٔ فریدون احمد سپهسالار ص ٦۲- اسرار التوحید ص ۳۷ و شیخ ما میگوید پس فی جبتی سوی الله -

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

ب - حاشیه برگ ٤٦ ب -

این کلماتِ متصوفه است انا الحق: یعنی منم خدا

و سبحانی ما اعظم شانی یعنی تسبیح میگویم خود را که بزرگست

بزرگست کارِ من -

و لیس فی جبتی سوی الله یعنی نیست درجبه من جز خدا

وانسلخت یعنی بیرون آمدم من از پوستِ خود چنانکه

چنانچه بیرون //// می آید مار را (آب زده) و انا من الله

بمکان من از خدا بمکانی و بمنزلی ام که چون تو باشی

من (ناخوانا) من او باشم -

و از تبدیلِ وجود (لَ)[1] تبدیلِ[2] ذوق پدید[3] آمد بلکه هر چه از جمیعِ موجودات صادر است از سالکِ متحقِّقِ قبول ثمرهٔ این شجرهٔ طیبه صادر شود و سببِ حصول این معانی استغراقِ وجوداست در معانیِ حقیقیِ ذکر که از شرکِ خفی خلاص (قَ)[10] یافته باشد و هر ذکر که[4] قلبِ انسان بر آن[5] مطلع باشد ملایکه (بَ)[6] حفظه هم آن ذکر را[6] بداشند پس (آ: برگ ۵۲ الف) شرکِ خفی هنوز باقی باشد وچون ذکراز شعورِ ذاکر غایب شود بواسطهٔ غیبتِ ذاکر در مَذکور، لاجرم ذکر او از شعورِ حفظه هم غایب گردد ـ

---

۱- لَ : برگ ۳۶ الف ـ

۲- لَ: تبدل

۳- لَ، قَ: حاصل (بجای پدید) فوائح الجمال فی تبدیل الذوق ۱۸ والذوق سببه تبدیل الوجود، والأ رواح، والذوقُ هوالوجدان بالأَعیک، و یدخل فی هذالتبدیل تبدیل الحواس ـ

٤ - لَ : ندارد ـ

۵- لَ : آن کسی ـ

۶- بَ برگ ٤۷ الف ـ

۷- آ، بَ، قَ: ندارد ـ

۸- قَ: بود (بجای باشد)

۹- بَ: ذاکر ـ

۱۰- قَ : برگ ۱۰۸ ب

ای دوست بدان که وجودِ اضافی از ذراتِ جمیع کائنات حاصل آمده است، پس هر وجودی که منکشف شود از فوقِ او وجود دیگر باشد که این وجود وجود فایقِ اصلی از آن وجود بُوَد تا غایتی که بوجودِ حقیقی حق تعالی کبریاؤه[2] منتهی گردد و در هر[3] وجودی ازآن[4] وجودات چاهی باید ولیکن در بدایت از بالای سر پیدا شود و بعد[5] ازآن از پیش روی و بعد ازآن از تحت و[6] درین حال در قعرِ چاه نورِ سبزی[7] بیند و این نور سبز علامت انتهای وجود حادث سالک و ابتدای وجود قدیم باشد وچون هک[8] احتیاط کرده شود چاههای انواع وجود هفت باشد ـ

و وجود هم منحصر بُوَد[9] در هفت عددِ کلی که در تحتِ هر هر وجودی از وجوداتِ کثره مشحونه باشد و سَبعیتِ[10] آسمان و زمین ازین سراست[11] فلاجرم هر جزوی که صافی گردد آیینهٔ جمال های کلی خود شود و از هر ذره از ذراتِ کاینات اذواقِ کثیره یابد ـ

---

۱- ق: دیگری، ل: وجودی دیگر ـ    ۲- در آ: بیاض ـ
۳- [illegible] ندارد ـ    ٤- در ق، ل کلمه "از" نوشته
۵- در آ: کلمه "بعد" را ندارد ـ    ٦- ب: ولیکن ـ
۷- ل: نوری سبزی، ق: چاهی (چاهی) ۸- ل: هکی ـ
۹- ل باشد ـ    ۱۱- ل: وسعت (بجای وسعت) ـ
۱۱- فوائح الجمال ص ۹- و انواع الوجود منحصر فی سبعة و انحصار اعداد الأرض و السماء فی السبعة أشار إلی هذا ـ

ولیکن (آ: برگ ۵۱ ب) هر چه داند و بیند و باید در ابتدای سلوک باید که بشیخِ خود مشاورت[1] کند در غیبت[2] تا شیخ آنرا تعبیر[3] کند، تا آن (ب)[4] غایتی که باطنِ او[5] قوی گردد و آنچه باو رسد بذوقِ حال خود بداند و طریقِ داشتن آن مختلف است[6] (ل)[7] زیرا که چون معانی در صُور بنماید گاه باشد که از کیفیتِ آن صورتِ معنی آنرا بداند[8] و گاه باشد که آن صورت بنطق در آید و[9] بیان کند که او صورتِ کدام معنی بوده و گاه باشد که قایلِ غیبی شرح دهد که صورتِ کدام معنی بوده[8] و گاه بُوَد که واقعهٔ ماضیه تعبیر باید بواقعهٔ آتیه[10] و بر عکس هم باشد ـ

و آن قایلِ[11] غیبی[12] شاید که از روحانیان[13] باشد و شاید که

---

۱- ل، ق: مشورت ـ
۲- آ، ب: غیب ـ
۳- ل: تعبیر ـ
۴- لو بر ب برگ ۴۷ ب ـ
۵- ل: بدو ـ
۶- آ: باشد، ب: بود ـ
۷- ل: برگ ۳۶ ب ـ
۸- ب: ندارد ـ
۹- آ: ندارد ـ
۱۰- ل: باشد ـ
۱۱- ل: ندارد ـ
۱۲- ق: نوشته ـ

۱۳- ب: روحانیان، آ، ل ق: روحانیات روحانی آدمی و پری . و بعضی میگویند که روحانی آنرا گویند که مجرد روح باشد بغیر جسم مثلِ فرشتگان و پریان وغیره، روحانیان جمع فارسی است. ((فرهنگ آنندراج)) ـ

از اولیا بُوَد ، و شاید که از انبیا باشد و شاید که حق تعالی لطف نماید و بآن مسکین متحیر از ورای حجاب خطاب فرماید، چنانکه

این شُرابِ قدم، کلاب کوی آن قدیم[2] تعالی کبریاءه، که بنام جعفر است، شبی در بدایتِ سلوک سرِ نیاز بحضرتِ بی نیاز بفرستادم[3] و عجزِ خود از وصول بسُرادقِ قدیرِ قدیم عرضه داشتم[4] بتاوّهاتِ (آ: برگ ۵۳ الف) سوزان و ضَراتِ روان[5] ناگاه حضرتِ قدیرِ قدیم از ورای حجابِ[6] هستی بابین[7] عاجز هستی از غایتِ لطف و بنده نوازی، خطابی از مقام بی نیازی[8] فرمود که[9] "مَطْلُوبُکَ طَلَبِی" و از ذوقِ این خطاب جعفر گشت مثلِ کاسة[10] بر سرِ آب و نور الدین بنورِ آن خطاب بدید بی جواهرِ بحرِ اسرار و تعاب (ب)[11]

و وقتی دیگر در خاطر[12] شهوتی خطور کرده[13] ناگاه ندامتی در عقبِ آن ظلمه نمود و سِرِّ آن ندامت چنان جذب[14] کرد[15] که غیبت

---

۱- ب: اقدام ـ
۲- آ: قدیر ـ
۳- آ، ب، ل: بفرستاد
۴- آ، ب، ل: داشت ـ
۵- در ل: ندارد ـ
۶- در آ، و ب: آن
۷- ل، ق: با این
۸- ل: بی نیاز ـ
۹- ق: بفرمود
۱۰- ق: کاسه، آ کاسه
۱۱- ب: برگ ۸۴ الف ـ
۱۲- آ: بخاطر، ق ل: خاطر
۱۳- ل: ندارد ـ
۱۴- ل: لذت ـ
۱۵- در آ، ب کلمه "کرد" را ندارد ـ

بحاصل آمد و حق تعالی[1] در آن غیبت خطاب مستطاب فرمود (ن)[2] که

«لَا إِلَى الْجَلَالِيَّاتِ أَمَرْنَا وَلَا عَنِ الْجَمَالِيَّاتِ نَهَيْنَا»[3][4]

و بعد ازان چندان باران[5] الطاف ایزدی از آسمان (ل)[6] قلب علوی بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزاران[7] از ثمار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین بشگفت مثل انوار بهار بلکه اغلبی ازان هزاران هزار بار زَادَهُ[8] اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَجَعَلَهُ مِنْ زُمْرَةِ ~~المخلصين~~ الْمُخْلِصِينَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ ـ

ای دوست بدان که حضرت شیخ ابوالجناب قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ در فوائح الجمال[10] آورده است که آنچه سالک در واقعه بیند از نفس و شیطان و ملک (آ: برگ ۵۳ ب) و ارض و سما و عرش و کرسی و غیر آن باید که تصور نکند که خارج اوست بلکه از درون[11] اوست و بها

---

۱- در آ، ب: کلمه «حق تعالی» را ندارد ـ

۲- ن: برگ ۱۰۹ الف ـ ۳- آ: نهینا ـ

۴- از حاشیه برگ ۸ ٤ الف یعنی نه سوی جلالیات کسی را فرمودیم و نه سوی جمالیات کسی را باز داشتیم جمالک فی کل الحقایق (محو شده) ولیس له الا جلالک دونها (محو شده)ـ

۵- ب: ندارد ـ ۶- ل: برگ ۳۷ الف ـ

۷- ن: هزاران هناران (بجای هزاران هزار) ل: بهزار هزار ـ ۸- آ، ب: زاد

۹- ب: جعلة ـ ۱۰- تصنیف حضرت نجم الدین الکبری که لقب وی ابوالجناب نیز هست رک به اوراق فوق ـ ص ۷۱ ۱۱- ن: دروست ـ

اوست[1] و اگر راست بیند آن همه عین اوست" [2]

پس در باطن خود اذواق افعال و اسرار آن همه بیابد چنانکه هم[3] شیخ ولی تراش[4] قدّسَ اللّه[5] سِرّهُ در فوائح الجمال[6] فرموده است که در وقت سفر کربلا[7] در راه بدرویشی ملاقات کردم که از درون او[8] آواز بر مرغان می[8] شنودم پس بروی انکار کردم و بعده پرسیدم که این چه حال است ؟ گفت خیر و مبارک باشد إن شاءَ اللّه (ب)[8] تبارکَ وَ تعالی این حال چون دو روز بگذشت، مرا نیز حق تعالی بآن مقام رسانید و بغ متعجب گشتم از آن آواز های خوش دلکش پس[+] انگشت حیرت بدندان[9]

---

۱- ق: باو - ۲- فوائح الجمال ص ۳۲ -

و اعلم ان النفس و الشیطان والملک لیست أشیاء خارجة عنک بل أنت هم و کذلک السماء و الأرض والکرسی لیست أشیاء خارجة عنک ولاالجنة والنّار و لا الموت ولا الحیاة إنما هی أشیاء فیک ، فإذا اسیرت و صفوت تجینک ذلک إن شاءَ اللّه - ۳- آ: ندارد -

٤- شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی و لقش کبری و کنیتش ابوالجناب بود و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجنابست و وجه تسمیه این لقب آنست که نظر مبارکش/ برای تعلقات دیگر ز کله بله اوراق فهواق اص۱ بر هر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی رجال کتاب حبیب سیر ص ۸۳ - ورک به یادرگی ص ۷۱

۵- آ: ندارد و زیادت از روی ب، ق، ل - ۶- ل: آورده -

۷- کربلاء بالمد و هوالموضع الذی قتل فیه الحسین بن علی فی طرف البریّة عند الکوفة معجم البلدان ج ٤ ص ٤٤٩ ، مجالس المؤمنین ص ۶۲

۸- ب: برگ ۸٤ ب - ۹- آ، ب، ل: انگشت ندامت بدندان حیرت و .

نفهمیدم که صیحات آن درویش[۲] صحیح بوده است، پس من چرا انکار می کردم ؟ این آوازها از وجود اتصال اجزاست باسم اعظم[۳] -

ازینجاست که نعرهٔ درویش اگر بلا اختیار باشد مبارک بود، و اگر باختیار بود[۳]، هنوز قدم او در مقام اخلاص نباشد و فرق بینهما آنست که آواز مقهور الاختیار مذاق حجرس (آ: برگ ٥٤ الف) متفاوت دارد (ل[٤]) و مذاق رعد شدید[٥] که ناگاه شنوده شود وآواز باختیار بحروف

---

۱- آ: آن درویشی ؛ ن: آن -

۲- فوائح الجمال ص ۷۲ کنت أسمعها من فقیرلقیته فی طریق کربلا، فاشکرت علیه ذلک و سألته عنها فقال خیراً یکون إن شاء الله هذا یکون مبارکاً فقط و ما اجابنی (ص ۷۳) بما وراء ذلک لتعذّره فی عدم وصولی إلی ذلک المقام ، فلما کان بعد ذلک بزمان وصلت الی هذا المقام و جمعت أصوات الصیحات الطیبة فعلمت أن صیحات الفقیر کانت صحیحا فعففت بحان المدمان و سبحت شبه المتعجب الحیران و عند ذلک اعلمّ عند الناس من المجاهین الا عند الخبیر بذلک (ص ۷۰ ) فهذه الصیحات والزعقات الخارجة من القلوب من اتصالها بالاسم الاعظم -

۳- آ، به، ل آمده و ل کلمهٔ شدید که را ندارد -

٤ ل: برگ ۳۷ ب

٥- ن: شدیده که (بجای شدید) -

معروفه باشد[1] پس اول ظاهر[2] بود و مقبولِ قلوبِ اهلِ صفا، و شافی مجس باشد و مَرْدُود قلوبِ اهلِ وفا.[3]

* ازینجاست[4] که شیخ جُنید را قَدَّسَ اللّهُ سِرّه پرسیدند از صیحاتِ فقرا * جواب فرمود[5] که آن صیحاتِ اسمِ اعظمِ خدایست، هر که منکر شود آنرا و ناکار شود؟ هرگز لذتِ صیحه قیامت نیابد و فقرا بشکلت باید که در وقت تواجد "آخ" "واخه" و "آخ"، نگویند که اسمِ شیطان است بلکه "آه و "وه" و"هی" گویند که اسمِ رحمان است، پس اصواتِ جمیع[7] اشیا ناشی بُوَد از حیاتِ مَسْتُوره در صدورِ ایشان[9] ـ

---

۱- لَ: ندارد ـ ۲- آ، بَ، نَ: ظاهر ـ

۳- فوائح الجمال ص ۷۰ فهذه الصيحات والزعقات الخارجة من القلوب من اصالها بالاسم الأعظم اذا خرجت صافية خالصة عن شائبة الاختيار و اما اذا خرجت من اختيار فتلك الصيحات لم تدخل بعدُ إيوان الإخلاص والفرق بينهما أن الصيحة الخارجة عن غير اختيار ها لها مذاق الجرس إذا صاد ما واتت غافل عن مبادئ (ص ۷۱) التصادم أوالرعد الشديد الصوت إذا شَحّ، حتى يخاف على الأسماع منها من غير أن تجد أو تذوق منها ابتداء في ذلك ... فاحدى الصيحتين طاهرة خارج السلب و الشاهة الاختيارية نجسة بنجاسة الرياء والسمعة ـ

۴- لَ: بوده ـ ۵- آ: فرمودند ـ ۶- آ، بَ: باید، نَ: نامر

۷- لَ، نَ: کلمه جمیع را ندارد ـ ۸- لَ: ندارد، نَ: اصان ـ

۹- آ نظیم، ن ندارد ـ

۱۰- فوائح الجمال ص ۷۱ سئل الجنید قدس الله سره عن صيحة الفقرا (وقت [illegible])

فرد[1]

همه عالم صدای نغمهٔ اوست

که شنید این چنین[2] صدای[3] دراز (پ)

و هم شیخ نجم الدین الکبری قَدَّسَ اللّهُ سرّه در فوائح الجمال فرموده[4] است که چون وجود در ذکر مستغرق شود از هر جزوی آوازِ ذکر بشنود چنانکه آوازِ بوق یا آوازِ طبل، وچون ذکر در[5] اجزا متمکن گردد آوازِ ذکرِ اجزا مثلِ آوازِ نحل باشد[6].

و اول این آوازها از سر پدید[7] آید و بعد ازین آوازها

---

(بقیه از پاورقی صفحهٔ گذشته)

قال هی اسم اللّه الأعظم فمن ذکرها أو کررها لم یجد لذة الصیحة یوم القیامة (ص ٦٥) قال شیخ من المشایخ - واظنه سهل بن عبداللّه التستری - لمریدیه - فلا تقولوا: آخ! فإنه اسم الشیطان "وقولوا آه فإنه اسم اللّه و کذلک وَه، و وَه، فإنه مقلوب هُو

١- آ: نغم، ن: ندارد - ٢- کلیات عراقی: ص ١٢٤-

٣- پ: برگ ٩، الف - ٤- آ آورده - ٥- در ن کلمهٔ "در" را ندارد-

٦- فوائح الجمال و فواتح الجلال ص ٢١ حینئذ ذکر الوجود فتسمع من کل جزء ذکراً کأنه ینفخ فی البوق او یضرب دبدبة و اذا استقام ذکر فی مارکزه الحمل و قبل الاستقامة یقع الذکر ولا فی دائرة الرأس لانها مصعدة فتجد فیه صورت الدبادب والکوس والبوق، والذکر سلطان اذا نزل موضعا نزل به بادبة و بوقاته حتی ربما ینتهی الأمر الی ان یُجَن ویخاف علیه من الموت ولکن الصادق لایضره ذلک ... (ص ٢٢) و ... و بعده هذه الاصوات اصوات الدبادب والبوقات، تسمع اصواتا مختلطة مثل خریر الماء و دوی الریح وصوت النار اذا تأججت وصوت الارحیة وخبط الخیل والهرجل وصوت أوراق الأشجار اذا هبت علیها ریح عاصفة وسر ذلک ان الآدمی مرکب من کل جوهر شریف ووضیع هذه من الأرکان والسماء و ما بینهما، فهذه الاصوات اذا کار کل اصل و عنصر من هذه الجواهر -

٧- آ: آمد (بجای آمد)

مثل آواز آسیا و پای زدن اسب[1] و آواز (آ، برگ ٥٤ ب) درخت که بروی باد قوی وزده بشود، سرّ آن[2] اینست که آدمی مرکب بُوَد از ارض و سما و آنچه درمیان هر دو باشد بلکه از همه چیز -

لیکن بعضی بطریق نقطه کتابت یافته است از قلم[3] حق تعالی در وجود و بعضی بطریق اشکال و بعضی بطریق حروف امّا نقطهٔ حق تعالی وباشکال[4] و حروف او مانند نقطهٔ خلق و اشکال و حروف ایشان نباشد، پس آن آوازهای تسبیحات[5] اجزای[6] وجود بُوَد تا ~~بینم~~ سالک ذاکر آمد بهمه زبانها که (ق)[7] این از شرایط سلوک است و اجزای وجود را اسامی عجیبه است چنانکه "مجموع[8] الانوار" (ل)[9] و "مجموع الأسرار"، "کتاب العشق" و "کتاب الاشکال" و "کتاب العزایم"[10] و غیر آن .[11]

---

١- آ : است - ٢- آ، ب : این آمد -

٣- در آ : کلمه " قلم " را ننوشته - -

٤- آ، ب، ق : وباشکال (بجای باشکال) ٥- ق، ب : تسبیحات - ٧- ق : برگ ١٠٩ ب -

٦- ق : از (بجای اجزا) ٨- آ : نبوع -

٩- ل : برگ ٣٩ الف - ١٠- آ : کتاب العرایم -

١١- فوائح الجمال ص ٣٣ انّ فی الغیب کُتُباً کتبها الله عزّ و جلّ بعضها بالنقط مکتوبة و بعضها بالاشکال و بعضها بالحروف ولکن غیر هذه العبارات ولها اسامٍ عجیبة مثل " مجموع الانوار" و مجموع الأسرار" ... و کتاب العزایم " و کتاب العشق " و کتاب العهد" و کتاب الفلکی " و "فرحة الأبرار" و " نزهة الأسرار " و کتاب العزایم " کتاب العشق " و " کتاب السحر " و البرهان الکبیر " و کتاب (ص ٤٠ - ٣)

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و لیکن در اول حال کتبِ معقوله بیند چنانکه قرآن و بعد از آن فهم آن بسّر نزول کند و گاه فهم کند[1] بسببِ ظلمتِ وجود به حِسی و بعد از آن کتبِ مشکوله را[2] تو باشکالِ تربیع و غیر آن بیند، و بعد از آن کتبِ مکتوبه بنقطه بیند، و فهم کند و بخواند و علم لَدُنّی حاصل کند و اگرچه بعود وجود فا سی آید (بَ)[3] امّا حلاوتِ فهم در قلبِ او باقی بُوَد و آن صورتِ شوق و ذوق[4] و محبت و عشق گردد.[5] و این نوع (جز آ: برگ ۵۵ الف) استغراق هجمه' ذکرِ لسان باشد بلوتِ نامه و بعد از این دری[6] گشاده شود از بالای سر بسببِ ذکرِ وجود و آتش ذکر

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )
الاشکال و فیه احکام مجموعه ـ

۱- آ ، بَ ، قَ : ندارد ـ ۲- آ : معقوله مشکوله، بَ، ل:
مشکوله ـ

۳- بَ برگ ۶۴ ب ـ

۴- بَ : آب زده ـ ۵- // /// ـ

۵- فوائح الجمال ص ۳٤ طی الاول یری کتبا" مکتوبةً معقولة مفهومة کالقرآن ثم تقع الی السّر فقد یفهمها بظلام ظلم الوجود الحُسّی ثم یری کتبا" مشکولة اشکال التربیع وغیرها ، ثم کتبا" مکتوبة بالنقط تفهمها و یقراءها، فیعلم العلم اللدنی ثم إذا عاد إلی الوجود نسیها ولکن تبقی حلاوةُ الفهم فی قلبه ویؤنس بها و یورثه ذلک رغبة و شوقا" و محبة" و عشقا.

۶- لَ : در ـ

و ظلمت وجود و آتش ذکر و حضرت قلب از آن در فرود آمد بروی[1]

"و اول فتح بصرت از بالای سر[2] از بهر آنست که ذکر کلمهٔ طیبه است لاجرم بحضرت قدیم صعود[3] کند و جهت هویت بالاست و[4] جهت بالا بالای سراست

قَالَ اللّٰه تَبَارَكَ وَ تَعَالَى[5]:

---

۱- فوائح الجمال ص ۲۳ و بعد هذا یفتح الذکر باباً من فوق الرأس قوارة شبه الدائرة فینزل علیه من الفوق الظلمة ، ثم نار ثم خضرة وهی ظلمة الوجود و نار الذکر و خضرة القلب -

۲- آ، ن : سر بود -

۳- آ، ن : و از -

۴- فقط ن : صعود

۵- ب، آ، ن : کلمه تبارک و تعالی را ندارد -

"إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ"[1] ۱۰"[2]

---

۱- قرآن مجید ؛ ۳۵ (سورة الملائکه) : ۱۱-

۲- حاشیه برگ ۶۹ ب -

یک کلمه (آب زده) سوی محل قبول رضاهدی زود کلمهٔ توحید و صادات خالصه برسید از (محوشده) کلمه توحید را با سوی (ناخوانا) که آنجا جز حکم خدا نافذ نبود و مرادان کلمه توحید است ای لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللّٰه و مراد از عمل صادت خالصه پس رافع کلمه باشد و مرفوع عمل لانه لا یقبل عملا الا من موحد و قیل الرافع الله و المرفوع العمل، ای العمل الصالح یرفعه و فیه اشاره الی ان العمل موقت علی الرفع والکلم الطیب لعد بعده و قیل العمل الصالح یرفع العامل و یشر ... (ناخوانا) ای من اراد اعضر فلیعمل عملا صالحا فانه هوالذی یرفع العبد ... (ناخوانا) و نزد اهل تحقیق مراد از کلم طیب نفوس صافیه اندکه پاک کند از خبائث طبایع و ذاکر اند مشاق توحید خود را ... (آب زده) صالح رافع ان جس طها است وی حضرت ذات او تنزیه و تجلیه و سوی غیر فلاجرم متصف بصفات عزت شود و می تواند که مراد از کلم مذکور ... کم حقیقی از توحید اصلی ....ات باشد چه پاکست از لوثات و محتملات و عمل الصالح بمقتضاء یرفعه دون غیره

۲- فواتح الجمال ۲۳ و اما یفتح الباب اولا من فوق الرأس لأن الذکر کلمة طیبة تصعد الیه بذاتها، وجهةُ الهویّة الفوقُ، فوق فوقُ الرأس فتصعد کلمة الطیبة إلیه والحق یجازیه بالفضل والرحمة من الوارداث للنور الانوار الروحانیة والأنوار القدسیة -

و بعد از حصولِ ذکر بسوی وارداتِ روحانیه وانوارِ قدسیه حاصل شود در قلب تا بحدّی که از آن شگفته گردد - و این عطا که جزای[1] حصولِ ذکر بود[2] برای آنست تا دل گشاده شود[3] و از سر تا قدم از ایمان وایقان و عرفان مشتعل گردد و ذکر در دل افتد.[5]

* آواز[6] ذکر در دلِ رقیق حزین طیّب باشد مثلِ حالهٔ نحل[8] و علامتِ وقوعِ ذکر در دل آنست که بعد[9] چشمه از نور می جوشد در پیشِ او و درین حال بر[10] پهلوی چپ اثری پیدا شود مثلِ اثرِ جراحت که خشک شده باشد (آ)[11] و اثرِ آن باقی مانده واین اثر بسببِ انفتاحِ جَنب[12]

---

۱- بَ: جزاء     ۲- آ: باشد -

۳- آ: گردد - ۴- ~~حاشیه می گذشته~~ آ: ندارد     ۶- آ: از (بجای آواز) -

۵- فوائح الجمال ص ۲۳ - والحق یجازیه بالفضل والرحمة من الواردات الروحانیة و الأنوار القدسیة فیملوه من فرق[?] فوقه الی قدمه امنا و ایمانا و رضیة و شوقا و محبة و ایقانا و اتفاقا و عرفانا فیتملیء و عند ذلک یطلق القلب و یرغب الی الرب جلّ جلاله عندالصحة فیطرق الذکر فی القلب -

۷- آ: ندارد -

۸- فوائح الجمال ص ۲۳ وذکر القلب یشبه انّه النحل الأصوت رفیع مشوّش و لا خفی شدید الصفاء -     ۹- آ، بَ: ندارد -

۱۰- آ: در -     ۱۱- آ: برگ ۳۹ ب -

۱۲- بَ: جهت -

است بفتحِ ذکره پس این اثرِ منابع[1] عمل ذکر باشد و دایر شود در اعضا و درین وقت عروج یابد[2] بجانبِ (آ : برگ ۵۵ ب) حق تعالی»[3]

و ابتدای استغراقِ شاغل از بن زبان[4] بُوَد، بسببِ استغراقِ شاغل از مقامِ ذکر لسانی[5] نزول* کند[6] بمقامِ ذکر جنانی لاجرم (ب)[7] ذکرِ اواستغراقِ او بُوَد در مذکورِ وجدانی[8]» و علامتِ این حال آن باشد که اگر ذاکر ترکِ ذکر کند ذکر ترکِ او نکند پس ذکرِ حروف بُوَد ذکرِ لسان و حضورِ معنی آن ذکرِ جنان[9] و غیبتِ ذاکر از حضورِ آن در مذکور سروان[10] و چون رجوع کند بجانبِ حضور و فهم هر آینه نازلِ ذکرِ او

---

١- آ : منافع -    ٢- فقط ق : یابد (بجای یابد)

٣- فوائح الجمال ص ٢٣ ، ومن علامات وقوع الذكر في القلب أن تشاهد من قدامك نجوما (ص ٢٤) يجمع نورا، ثم سريع الذبحان بجد إليه النظّار طمأنينة و يتخذ بها موطنا و من العلامات أن الذكر يفتح الجنب الأيمن فيسم على الجنب مثل أثر الجراحة إذا امد ملت فتخرج منه أنوار الذكر ، ثم يدور إليه ذاك الوسم بنداء عمل الذكر على القلب... وحينئذ يعرج به إلى الحاضر، محاضر الحق -

٤- فقط ق : زبان -    ٥- و ب : لسان -

٦- ق آ : فرماید -    ٧- ب : برگ ٥٠ الف -

٨- ب : وجدان -    ٩- آ : جهان -

١٠- آ : سروان -    ١١- آ : نازل شد -

---

از راهِ طلب و قدمگاهِ وی اندر محلِ اجتهاد و درجتِ وی بمقدارِ اکتسابش اندر حق تعالی و حال عبارت بُوَد از فضلِ خداوند تعالی و

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

است بفتح ذکر، پس این اثرِ متابع[1] عمل ذکر باشد و دایر شود در اعضا و درین وقت عروج یابد[2] بمحاضرِ (آ: برگ ٥٥ ب) حق تعالی.[3]

و ابتدای استغراقِ شاملی از این[2] زمان[4] بُوَد، بسببِ استغراقِ شاملی از مقامِ ذکر لسانی[5] نزول[*] کند[6] بمقامِ ذکر جنانی للاجرم (ب)[7] ذکرِ اواستغراقِ او بُوَد در مذکورِ وجدانی[8].* وعلامتِ این حال آن باشد که اگر ذاکر ترکِ ذکر کند ذکر ترکِ او نکند پس ذکرِ حروف بُوَد ذکرِ لسان و حضورِ معنی آن ذکرِ جنان[9] و غَیبَتِ ذاکر از حضورِ آن در مذکور سپردان[10] وچون رجوع کند بجانبِ حضور و فهم هر آینه نازلِ ذکرِ او

---

١- آ: متابع - ٢- فقط ت: یابد (بجای یابد)

٣- فوائح الجمال ص ٢٣ وضمن علامات وقوع الذکر فی القلب أن تشاهد من قدامک بخوخا (ص ٢٤) یخبح نورا* ثم ینزعج الشیطان یجد إلیه السبّار طمأنینة و یتخذ ها موطناً ومن العلامات أن الذکر یفتح الجنب الأیمن فیسم علی الجنب مثل أثر الجراحة إذا اخذ ملت فتخرج منه أنوار الذکر، ثم یدور إلیو ذاک الوسم بخداء حل الذکر علی القلب...و حینئذ یعرج به إلی المحاضر' محاضر الحق -

٤- فقط ت: زمان - ٥- و ب: لسان -

٦- ت آ: فرماید - ٧- ب: برگ ٥٠ الف -

٨- ب: وجدان - ٩- آ: جان -

١٠- آ: سروان - ١١- آ: نازل شد -

بدرجه دیگر".[1]

و فرق میان حال و مقام[2] و وقت آنست که حال آزادو شراب و مُرکّب است و بس این سه[3] سفرِ کعبه از جهل ِ مُرکّب است زیرا که استطاعت بحال باشد یا بمال -

---

۱- فوائح الجمال ص ٢٤ و من ملاماته أنك إذا شرعت الذكرانم يتركك الذكر، و ذلك طيران الذكر فيك ليجتك من الغيبة إلى الحضور ... فذكر الحروف بلاحضور ذكرُ اللسان، و ذكر الحضور في القلب ذكر القلب، و ذكر الغيبة الغيبة عن الحضور في المذكور ذكر السّرّ، فإذا رجعتَ إلى الحضور و فهم الذكر نزلتَ درجة، فإذا ذهلت عن المذكور والحضور واغترات بمجرد لقلقة اللسان نزلت درجةً أخرى -

۲- الفرق بين المقام والحال كشف المحجوب ص ٢٢٤ بدانك اين دو لفظ مستعملست اندر ميان ِ اين طايفه ... بدانك مقام برفع ميم اقامت بُوَد و بنصبِ ميم محلِّ اقامت اين تفصيل و معنى در لفظ مقام سهوست و غلط در عربيّت مقام بضمّ ميم اقامت باشد و جاى اقامت باشد و مقام بفتح ميم قيام باشد و جاى قيام نه اقامتِ بنده باشد (ص ٢٢٥ ) اندر راهِ حق و حق گزاردن و رعايت كردن وى مر آن مقام را تا كمال آنرا ادراک كند ... پس مقام عبارت بُوَد از راهِ طلب و قدمگاهِ وى اندر محلِ اجتهاد و درجهِ وى بمقدارِ اكتسابش اندر حق تعالى و حال عبارت بُوَد از فضلِ خداوند تعالى و

(بقيه بر پاورقى صفحه آينده)

و حال قوتِ روح و قلب و نفس است و مال قوتِ نفس و شهوت است و غضب پس استطاعت بحال أقوی شود زیرا که حال قوتیست از باقی در باقی بسوی باقی و مال قوتیست از فانی در فانی بسوی فانی لیکن چون تزکیه نفس بکمال رسد، نفسِ فانی قلبِ باقی گردد.[1]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

لطفِ وی بدلِ بنده بی تعلقِ مجاهدهِ وی بدان از آنچ مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب و حال از جمله مواهب، پس صاحبِ مقام بمجاهدهِ خود بر قایم بود و صاحب حال از خود فانی بود قیامِ وی بحالی بود کی حق تعالی اندر وی آفریند و مشایخ رض اینجا مختلفند گروهی دوامِ حال روادارند و گروهی روا ندارند و حارث محاسبی رض دوامِ حال روا دارد و گوید محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوالند اگر دوام [illegible] آن روا نباشدی نه محب محب باشدی و نه مشتاق مشتاق و تا این حال بنده را صفت نگردد اسمِ آن بر بنده واقع نشود و از آنست کی وی رضا را از جمله احوال گوید ... (ص ٢٢٦) و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند چنانک جنید رض گوید الاحوال کالبروق فان بقیت فحدیث النفس احوال چون بروق باشد کی بنماید و نماند و آنچ باقی شود نه حال بود که آن حدیث نفس و هوس طبع باشد و گروهی گفتند اندرین معنی الاحوال[۷] کاسمها یعنی انها کما تحل بالقلب نزول حال چون نام ویست یعنی اندر حال حلول بدل متصل بود و اندر ثانی حال زایل گردد.

١- فوائح الجمال ص ٤٠

ما الفرق بین الحال والمقام والوقت قلنا: الحال زاد و شراب و

(بقیه بر صفحه آینده)

و شهوت فانی نیز چون از نفس فانی[1]

نزول کند بقلب باقی شوق گردد در قلبه، و در آن حال آوازی (آ برگ ٥٦ الف) مثل آواز اسب[2] از قلب شود[3] و سرّ اسلام (ق) شیطان این باشد[5] زیرا که شهوت بلسان شرع[6] ملکیست که حکما آن را "قوت شهویه"، نامند و همچنین جمیع عقول و ارواح و قوای[8] طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه را (ل)[9] صاحب شرع "ملائکه" خوانند و حکما قوای عقل" گویند -

---

(بقیه از صفحه گذشته)

مَركبُ بها تهوى الثمّار و يستعين فى سفره المعنوى إلى مطلوبه الكلّى والسفر حرام بدون الاستطاعة - ولكن الاستطاعة عند القوم أما بالحال أو بالمال ، والحال هى قوة الروح أو القلب أو النفس أو الشهوة ، المال لقوة النفس و الشهوة فحسب - فكأن الحال فى الاستطاعة أقوى - فإن الحال قوةٌ من باقٍ فى باق إلى باق والحال قوة من فى فانٍ فى فانٍ إلى فان -

١- آ، ب ندارد - ٢- آل : است -

٣- ل شود - ٤- ق: برگ ١١٠ الف -

٥- فوائح الجمال ص ٤٠ الشهوة كذلك فانها متى ما نزلت من الفانى إلى الباقى صارت شوقا فى القلب و حنينا ورغبة، حتى يُسْمَع من القلب حنينٌ و كحنين الفرس ، و هو سرّ بإسلام الشيطان و إلهام التقوى للنفس و قولنا "من فان فى فان إلى فان": بأنه من المال ، و المال فانٍ فى فانٍ ، فإنه قوة فى النفس و الشهوة. فوائح الجمال ص ٢٣ و ذكر القلب يشبه أنة النحل لا صوت رفيع مشوّش و لا خفى شديد الخفاء

٦- ق: شروع (بجای شرع)

٧- ل , ق : او - ٨- آ: قوی (بجای قوای) ٩- ل برگ ٤٠ الف -

و یکی از اسرارِ تبدیلِ وجود اینست که چون سواطعِ جلالِ الهی بر قلب و روح استیلا آرد انوارِ جمالِ قلب و روح را (ب)[1] حمایت کند، پس قلب و روح بقایا بند ببقای حق تعالی و هوی[2] و شهوت نیز بقایا بند ببقای قلب و روح بر که[3] مصاحبه و ظهورِ این[4] معنی از کمالِ سرِّ رفیق است در طریق که

الرَّفیقُ ثُمَّ الطَّریق[5]،[6]

* دیگر اسرارِ تبدیلِ وجود تبدلِ حواس است بحواسِ دیگر چنانکه در خواب حواسِ نایم مُغنی[7] شود بخارِ وجود و حواسِ دیگر

---

۱- ب: برگ ۵۰ بد

۲- آ : هوا -  ۳- آ : برکت -

۴- آ : باین -  ۵- لغات الحدیث * کتاب * ص ۱۱۰

۶- فوائح الجمال ص ٤١ فإذا برزت عليهما (القلب والروح) سواطعُ الهيبة أدركتهما أنوارُ الجمال والرحمة والإفضال ... فإذا كان الهوى والشهوة في صحبتهما و حملت عليهما بوادر الهيبة ظهرت حقيقةُ الإ الإنابة و سرُّ الإ ستعاذة في الهوى والشهوة فيلتبسان بأذيال القلب والروح و يظهر القلب والروح سرَّ التسليم والتفويض (والرضا والتوكل ...) وروح الارواح فيتد ركهما نورُ الجمال والرحمة فيستأنسان به فيه فيبقى القلب والروح بالرب والهوى والشهوة بالروح والقلب فينجون جميعا ، فهم القوم لا يشقى بهم جليس، و هو سرّ الرفيق في الطريق -

۷- آ ، ب ندارد ولی متن تصحیح قیاسی است ـ طبعی ب: مضی ق: مغر -

وجود پدید آید از چشم و گوش و بینی و دهان ودست و پای و تمام[1] وجود بما که بیدار شود و هنوز اثر آن خواب باو[2] باشد از لذت طعام و تکلم و مشی وغیر آن.

فلاجرم شاید که سالک چیز بیند و شنود و بچرد وبخورد از عالم غیب چنانچه در بیداری زیرا که وجود اواکمل بُوَد از وجود نائم و بسا که در وجود او پقوت (آ: برگ ٥٦ ب) طیران و رفتن بر آب و در آمدن در آتش بلا ضرر پدید آید و چیزی بیند و شنود و فهم کند و بر آید و فرود آید و حال آنکه[3] صاحب او را ازان احوال[4] خبر باشد[5]

---

١- آ: دو جائی ها  ٢- آ: بما او، ق، ل: بدو.

٣- آ: بحال آنکه، ب: حال آنک  ٤- آ، پ ازان احوال، ق: از احوال او

٥- فوائح الجمال ص ١٨ فی تبدیل المذوق:- وانسدت حواسه بمقدار الوجود انفتحت حواس أخرإلی الغیب من عین وسمع وشم وفم وبدورجل ووجود آخر، فیری ویسمع ویأخذ من لقم الغیب ویأكل وربما یقوم من نومه بعدا لأكل فیجد لذة الطعام فی فمه ویتكلم ویمشی ویبطش ویصل إلی البلاد القاصیة ولا یحجبه البعد ذلک وجود أكمل من هذا وربما یجد فی ذلک الوجود قوة طیران والمشی علی الماء والدخول فی النار ولا یحترق ولا تحتسب
بل هو حقیقة وهو أخ الموت- فما یجده النائم فی منامه بحسب قوة وجوده الأول
هذا جزافا [illegible] یجده الشطار من الیقظة والمنام لضعف وجوده

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

فـــرد [1]

مکر چه شوی بحال[2] زنده دلان

نی هر چه ترا هست[3] کسی را بُوَد

* و سالک مشرقی در هر زمان وجود خود را أصفی یابد و أبهی و أسنی و أوفی[4] تا آن غایت که بصفای[5] قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست پس هر چه باو دهند اصلی ازآن در آن حضرت باشد لاجرم همّت را مقید ندارد که مقصود او مقید نیست.[6]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

النفس وقوة وجودة الشریعة النفس ثم یقوی هذا الوجود الشریف فیقع الفصل إلی عالم الشهادة فیظهر و یمشی علی الماء(ص ۱۹) ویدخل فی النار فلا یضرّه ویری و یسمع و یأخذ ویعطی و ینزل و یصرف بهذا الحقیقة والحاضر معه محبوب بالوجود الکثیف لایجد ذلک وهو الحقیقة ... فلا یجد العاشی فی مشاهدة بحسب قوة وجوده الأدنی -

١- آ، ق : نظم ل : بیت -

٢- ق : بحال -

٣- ق : ترا هود -

٤- ل : ندارد -

٥- ب : صفاء

٦- فوائح الجمال ص ۲۹ کلما زدت صفاءً بدت لک سماء أصفی و أبهی إلی أن تسیر فی صفاء الله و ذلک فی نهایات السیر و صفاء الله لا نهایة له فلا تعتقد أن الذی طعته لیس شئ وراءه أعلی منه -

قال الله تعالی

لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر[1]

"و بدان که (ل)[2] مشاهدهٔ اعلی آنست (ب)[3] که معانی در صور سماویه هویدا گردد چنانک شمس و قمر و کواکب و بروج و غیر آن و ادنی آنکه معانی در صور ارضیه ظاهر شود چنانکه جبال و الوان و بحار نهران و معادن[4] و غیر آن

و معانی اول در متصوره و خیال متمثّل گردد و بعد ازان ـ معانی[5] متلوّنه بماند و مشاهده در ذات معانی متلوّنه بود و بعد ازان در ذات واحده زیرا که دل را از جمیع اشیا و مشابهِ قدیم و صفات و افعالِ او نصیب است"[6]

---

۱- قرآن مجید ۴۲ (سورة الشوری) : ۹

ب: حاشیه برگ ۵۰ الف

یعنی هست هیچ او چیزی پس (مانند او) بالفظ مثلِ زیاده باشد و او سامعِ جمیع مسموعات بی گوش و بیناء جمیع مبصرات بی حدقه و بحسبِ حقیقت جز کل اشیا درو فانی اند و هالک بی هیچ شی و شیئت و وجود مماثلِ او بود و هو السمیع الذی یسمع کل مسموع کل من یسمع والبصیر الذی یبصر به کل من یبصر جمیعاً و تفصیلا.

۲: ل: برگ ۴۰ ب. ۳- ب: برگ ۵۱ الف.

۵- ق: ندارد. ۴- ب مناوز.

۶- فواتح الجمال ۲۸ ص: اعلم: (انهم) أن المشاهدة مشاهدتان ادنی و أعلی، فالمشاهدة التی هی أدنی مشاهدة ما تشتمل به الارض أعنی

(بقیه بر پاو صفحه آینده)

(آ برگ ۵۷ الف) فلاجرم صفات و ذاتِ قدیم مُتجلّی گردد در[1] صفات و ذاتِ قلب بواسطهٔ آن عشق و اول فهمِ سالک ظنونِ[2] صادقه باشد و بعد ازان تجلّیِ علمی و بعده مشاهدهٔ صفات یا در مظاهرِ صفات و بعد ازان باتّصافِ اوصاف و تَخَلُّقِ اخلاق بسببِ اعطاءِ أمْرِ کُن که این[3] معنی علامتِ ولایت[4] باشد فلاجرم مُکوَّن و مُوجِد مُحیی و مُمیت و راحم و مُعاقب گردد بحسبِ نفسِ خود[5]. ۲

بارِ[6] دیگر مُتّصف شود بصفات بوجهی که کَثرت کند علی الاطلاق در اکوان و أَلوان و معانی و لکن در آن حق قدیم را باشد[7].

---

(بقیه از صفحهٔ گذشته)

بما فی الغیب لا فی عالم الشهادة من صور و أَلوان و بحار و جبال و مفازات و بلاد و قرایا و أنهار و خروج ذلک والمشاهدة العلیا مشاهدة ما تشتمل به السماء من الشمس والقمر والکواکب البروج والمنازل ... فاذا شاهدت سماءً أو أرضاً أو شمساً أو کواکب أو قمراً فیما فاعلم أن قد زکا فیک الجزء من ذلک المعدن، ولا تعتقد أن السماء التی تشاهد فی الغیب هذه السماء بل فی الغیب سماوات أُخر أَلطف و أخضر و أصفی و أنضر بلا عدّ (ص ۲۹) و لا حصر و کلما زدتَ صفاءً بدت لک سماء أصفی، أبهی إلی أن تمر فی صفاء الله و ذلک فی نهایة السیر و صفاء الله لا نهایة له فلا تعتقد أن الذی خلقه لیس شیءٌ وراءه أعلی منه -

۱- آ، ب، ق: و، ل: در - ۲- ل: بطون - ۳- در ق ندارد - ۴- ل: ندارد -
۵- ق: وغیر خود (بجای در تضمر معاصی) - ۶- آ، ۲: ل: یا، ل: باری -
۷- فوائح الجمال ص ۲۹ و ارباب القلوب متفاوتون فی ذلک

(بقیه بر پاورقی صفحهٔ آینده)

و مقام منزل استراحت است[1] از تعبِ سیر
وقت سلطانِ متصرّف است چنانکه[2] سیفِ قاطع ـ

پس بواسطۀ حال متحوّل شود از مقامی و بواسطۀ نزول در مقامِ [illegible] استراحت یابد و بواسطۀ وقت تحمّل عبور کند و هر صاحبِ حال و مقام که باشد او را چاره نبُوَد از تلوّن (ب)[3] (ن)[4] در بدایت و تمکن در نهایت ، فلاجرم از کمال استقامت بر جناحِ خوف ورجا بحد

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

وکل صفة على الخاطر وللقلب نصيب من كل صفة من صفات الحق فتجلى للقلب بواسطة نصيب القلب منها فتتجلى الصفات للصفات والذات للذات و تارة تشهده الصفات و تارة يشهد في محاضر الصفات، والتجلى في الأول بالعلم، ثم بالمشاهدة بأن تشهده الصفات أو يشهد في محاضر الصفات، ثم التجلى بالاتصاف و هو أن يتخلق القلب بهذه الأخلاق و يتصف بهذه الصفات بأن يكوّن وليوجد و يُحصى و يميت ويرحم ويعاقب إلى غير ذلك من صفات الفضل والعدل، ثم في الاتصاف ثلاث درجات: الأولى يتصف بالصفات بالنسبة إلى نفسه في تغيير المعاني (ص ٣٠ ) والثانية [يتصف] يتصف بالصفات بالنسبة الى نفسه وغيره في تغيير المعاني، والثالثة الاتصاف [بالنسبة إلى نفسه وغيره في تغيير المعاني ، والثالثة الاتصاف بالصفات] بالصفات إلى وجه يتصرف مطلقاً في الأكوان و الألوان والمعاني، والكمالُ في ذلك الله عزّ اسمه ـ

١ـ آ، ت، ل : ندارد ـ ٢ـ ب : چنانک ـ

٣ـ ب : برگ ٥١ ب ـ ٤ ـ ن : برگ ١١٠ ب ـ

کهولت رسد و از کمالِ استقامت بر جناحِ قبض و بسط مشیخت[1] رسد لیکن سببِ ظهورِ (آ: برگ ۵۷ ب) جناحِ سعدی[2] علم است و سببِ ظهورِ جناحِ مُحَمِّل عَشَرَتِ قدرت است، و سببِ ظهورِ (ل)[3] اُنس و هیبت که جناحِ شیخ است تجلّیِ* جلال و جمال[4] باشد و هر حال که روی نماید ملکِ آن[5] حال اصلی از آن حال باشد زیرا که ظهورِ آن دربدایت فنا پذیر[6] است[7]

---

۱- ل: قبض و بسط سخت ۲- ل: مبتدی -

۳- ل: برگ ٤١ الف - ٤ - به ل، ق: جمال و جلال

۵- ل: او

برای این اصطلاحات حال ، وقت و تمکین خوف ورجا قبض و بسط وغیره رک به اوراق فوق -

٦ - ل: بدید -

٧ - فوائح الجمال ص ٤١ والمقام للنزول والانا ستراحة من تعب السیر - فالحال بمنزلة أسباب السفر و المقام بمنزلة المنازل فی الطریق أو نقول: الحال بمنزلة ~~~~ الجناحین للطیر والمقام بمنزلة الوکرلة ولا بد للسّار من قوّتین مختلفین فی حالة واحدة جمعنا من معنی واحد، سواءکان السار غیر مبتدئا أو متوسطا او أو منتهیا، والمبتدئ طفل الطریق والمتوسط کهل الطریق والمنتهی شیخ الطریق و هاتان القوتان، یجب ان ~~~~ تکونا متساویتین ککفتی المیزان و من کشف هذا السّرّ یتجلی المیزان (ص ٤٢) و یعلم معنی قوله: الصراط ادقّ من الشعر وأحدّ من السیف - ولیس جناح المنتهی

(بقیه بر با ورقی صفحه آینده)

و چون ملک گردد[1] بقا بنهر[2] است[3] -

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

مثل جناح الكهل، و لا جناح الكهل كجناح الطفل، اين هذا بجناح النسر و بُغاث الطير! فجناحا الطفل الخوف والرجاء و جناحا الكهل القبض والبسط و جناح الشيخ الأنس والهيبة و منها يترقى إلى جناحي المعرفة والمحبة والفناء و البقاء والوصل والفصل والصحو والسكر، و المحو والإثبات ... (ص٤٣) و عند الاستقامة في الخوف والرجاء يدخل في أول حدود الكهل و هو القبض والبسط و في القبض و البسط من الشرائط والبيان مثل ماذكرناه في الخوف والرجاء و إنما كان القبض و البسط جناحي الكهل ... لأنهما أعلى من الخوف والرجا بدرجة من قبل أن الخوف والرجا سببهما العلمُ والقبض والبسط سببهما تصرف القدرة القديمة فيه ، والعلم تتطرق إليه آفةٌ كالنسيان أو الاشتغال بذكر مخالفه أو بزوال ضده مع أن ذكر ها يتعلق بفعل المختار، بخلاف القبض والبسط فإن سببهما القدرة القديمة و تلك لا تتطرق إليها آفة و لا مُعارض ولا مانع تتعلق باختيار البشر بل باختيار الواحد القهار ولأن القبض و البسط ذوق في القلب والأجساد والخوف و الرجاء ذوق في القلوب دون الأجساد.. (ص٤٧). بأن الأنس والهيبة جناحا الشيخ لأنهما ثمرتا تجلي الذات فهو و اصلٌ و إلى الذات و موصل إليه و هو المقصد الأقصى والقبض والبسط ثمرتا الصفات، و كان كهلا لأنه واصل إلى الصفات، و صاحب الخوف والرجاء طفل لأنهما ثمرتا العلم / (و يتطرق إليه من الآفات ما ذكرناه - فسبب تمام الخوف دوام العلم، فسبب تمام القبض وا) فسبب تمام الخوف دوام العلم و سبب تمام القبض والبسط دوام الصبر والشكر و سبب تمام الأنس و الهيبة / دوام الرضاء والتفويض -

١- آ: ندارد و زیادت از روی ب - ٢- آ: بدید -

٣- ب: کلمه "است" نوشته -

ای دوست بدان که چون غیب قوی[1] صفا پذیرد ارواح[2] جمادات و نباتات و حیوانات و صُوَرِ اهلِ حق و احوالِ بعضی اموات و احیا و بعضی اوصاتِ نفسِ مشهو[4] گردد و چون غیب نفس صافی شود جمیع صفات نفس و بعضی صفات[5] قلب و احوال و اموات و احیا دروی مشهود گردد و چون غیب قلب صفا یابد بسی عجایب اشیا و افعال حق تعالی دروی دیده آید، و چون غیب سر صفا پذیرد تجلیات ربانی روی نماید و چون وسعت میدانِ روح از فتوح ذکر مفتوح شود جمالِ اسماء الله تعالی دیده آید۔

وچون غیب خفی[6] که طبقه ششم است در آینهٔ قلب جلا داده[7] ذاکر جلی گردد، جمال و[8] جلالِ ذات الله مشاهده شود وچون غیب الغیوب[9] ذات که طبقه هفتم است بصر بصرِ ذاکر گردد همه (آ: برگ ٥٨ الف) ازو بُدو بلکه همه او بود۔

رباعی[10]

ای آنکه حُدُوث و قدمت[11] اوست همه
سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که ببود درنگری
ورنه ز سرت تا قَدَمت[12] اوست همه[13]

---

۱- ل: قوا
۲- آ: ارواح است (بجای ح ارواح)
۳- آ: جز، ق: حق ب، ل: جن
٤- ق: مشهو (بجای مشهود)
٥- ق: صفا
٦- ل: صفی۔
۷- آ، ب، ق: داده ذکر جلی، ل
۸- ل: ندارد۔
۹- ل: الغیب
۱۰- آ، ب، ل: نظم
۱۱- ل: وجود و قدمت۔
۱۲- ق: از فرق سرت تا مقام۔
۱۳- این رباعی در اختتام رسالهٔ اصطلاحات الصوفیه، همدانی صفحه
(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و این یک سفر است از اسفارِ اربعه[1] که سیر[2] ست مِنَ الْخَلْقِ إلَی الْحَقِّ وَ مِنَ الْحَقِّ فِی الْحَقِّ لِلْحَقِّ[3] وَ عَنِ[4] الْحَقِّ بِالْحَقِّ[5]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

خطی متعلق به کتابخانه آقای علی اصغر حکمت ضبط شده است ـ رک به فهرست نسخه های خطی مجموعه دانشکده ادبیات، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات سال هیم تهران ۱۳٤۱ هـ ـ ص ٦۱ ـ

۱ ـ السفر: کتاب التعریفات علی جرجانی ص ۵۱ السفر عند اهل الحقیقة عبارة عن سیر القلب عند أخذه فی التوجه إلی الحق بالذکر والاسفار أربعة: السفر الاول (ص ۵۲) هو رفع حجب الکثرة عن وجه الوحدة و هو السیر إلی الله من منازل النفس بأزالة التعشق من المظاهر والاغیار إلی أن یصل (الوصول الی) العبد إلی الافق المبین و هو نهایة مقام القلب. السفر الثانی: هو رفع حجاب الوحدة عن وجود الکثرة العلمیة الباطنة و هو السیر فی الله بالاتصاف بصفاته و التحقق باسمائه و هو السیر فی الحق بالحق الا الا فق الأعلی و هو نهایة حضرة الواحدیة. السفر الثالث: هو زوال التقیید بالضدین الظاهر و الباطن بالحصول فی أحدیة عین الجمع و هو الترقی إلی عین الجمع و الحضرة الاحدیة و هو مقام قاب قوسین و ما بقیت الاثنینیة فاذا ارتفعت و هو مقام أو ادنی و هو نهایة الولایة ـ السفر الرابع: عند الرجوع عن الحق إلی الخلق و هو أحدیة الجمع والفرق بشهود اندراج الحق فی الخلق و اضمحلال الخلق فی الحق حتی یری عین الوحدة فی صورة الکثرة و صورة الکثرة فی عین الوحدة و هو السیر بالله عن الله للتکمیل و هو مقام البقاء بعد الفناء والفرق بعد الجمع ـ

۲ ـ آ: آن سیر (بجای سیر و تصحیح از روی ن، ب)

۳ ـ آ، ب: فی الحق للحق، ن من الحق فی الحق، ل: من الحق بالحق ـ

٤ ـ آ، ب: من و تصحیح از ن ۵ ـ ب، ل: بحق ندارد ـ

وَ مِنَ الْخَلْقِ / الْحَقّ وَ إِلَى[1] اعلی[2] و انتهای مقامات سالکان باشد[3] و هدایت جذبهٔ حقیقت ازاینجا ست[4] ـ

مثنوی[5]

در کشش افتی روش گم گرددت
گر شود یک قطره قُلزم گرددت

و چون دین الحاضر الْجُلْجُلَة بحالت سکر حاصل آمد[6] زیرا که بهر[7] محضری[8] و صفتی[9] که تجلّی نماید اسم آن محضر باختیار بر زبان سیار جاری گردد، لاجرم گاه "سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ" از قلب شهود و گاه "سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى" و گاه "رَبِّي (ل)[10] وَ قَادِرِي" و گاه "أَحَدٌ أَحَدٌ" و گاه "اللهُ اللهُ" و گاه "هُوَ هُوَ" ـ[11]

---

۱- آ: من الخلق ~~الی~~ الی الحق، ب: من الحق الی الحق، ن: من الحق الی الخلق، ل: من الخلق الی الخلق ـ

۲- در ل، ن: ندارد ـ ۳- ل: سالکان مقام جمع

۴- ب ندارد ـ

۵- در آ، ن: ندارد و نهایت ان روی نکه. ل: بیت ـ

۶- ن: صداد (بجای حاصل آمد) ل: جاری گردد ـ

۷- ل: لاجرم گاه ـ ۸- ب: محضر ـ

۹- آ: و صفتی ـ ۱۰- ل: برگ ۴۱ ب ـ

۱۱- فوائح الجمال ص۴۷ والعبد و الصبر والتفویض امرهنه الیه علی سالفه فیقول أحد ربی وقادری (ص ۴۹) اهل بر أمور للحق (بحاشیه بر پاورقی صفحه ایشده) جامع م هی

فـــــرد[1]

چون دل تو پاک گردد از صفات

تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

و اعظمی و اصغری[2] هر طبقه این طبقات از همدیگر چنداست که خشخاش بنسبت ارض و ارض بنسبت محیط و محیط بنسبت سموات و سموات[3] بنسبت کرسی و کرسی بنسبت عرش و عرش (آ: برگ ٥٨ ب) بنسبت آخرت یا چندانکه دنیا بنسبت آخرت و آخرت بنسبت افعال و افعال بنسبت اسما و اسما بنسبت صفات و صفات بنسبت احدیت و احدیت بنسبت ذات یا چندانکه عدم بنسبت وجود، و این فهم خاصهٔ انسان کامل[4] است، قال النبی صلّی الله علیه وسلّم حاکیاً عن الله تعالی: "قُلُوبُ أحبّائی دارُ مُلکی" ٥

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته) المحضر جری علی لسانك بلا اختيارك اسم محاضر الصفات، و تُميّزُ المحضر عن المحضر بحالتك فانك اذا عرجت إلى ذلك المحضر ذلك وصفته فتسبّح الله تعالى به فتارة تسبّحه بسبحان العلى الكبير و تارة "بسبحان العلى الأعلى" و تارة "بربّى و قادرى" وتارة أحد أحد و هكذا إلى أن تدور على المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الله عزّ و جلّ و ذات و لا تزال تزداد.

١- کلمهٔ فرد را ندارد آ، ن. ندارد، آ. بیت.

٢- ن: عظمی و صغری. ٣- ن: ندارد ب، آ: هر سه جا ساوات.

٤- آ: ندارد.

٥- از حاشیه ب برگ ٥٢ الف یعنی دلهای دوستان ما سرا ملکِ ماست.

و قال ايضاً (ب)[1]

* مَا وَسِعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلٰكِنْ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِيَ[2] الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ الْوَادِعِ[3] .[4]

و قال ايضاً

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللّٰهِ.[5]

وَ قَالَ ايضاً

* اَلدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِ وَ تَحْتَ نَظَرِهِ كَنَظَرِهِ بَيْنَ يَدَي أَحَدِكُمْ أَيُّ شَيْءٍ كَانَ بِحِذَائِهِ[6] وَمِرْآة حَوَالَيْهِمَا.[7] [8]

---

١- ب : برگ ٥٢ ب - ٢- ب، ل، ن : عبد (بجای عبدی)

٣- آ : المتورع ، ن : السورع ، ل : السورع

٤- از حاشیه ب برگ ٥٢ ب : یعنی نگنجد در زمین و آسمان ولیکن گنجد در دل بنده مومن تقی متورع و آن اباحت - سلسلة ٤ : ص ٢٢٧٧ - احمد بن حنبل ج ٣ ص ١٤٤١ ، مشکوة ج ٢ ، ٤٢ احیاء العلوم ج ٣ ص ١٤ - قوت القلوب ج ١ ص ١٥٧ -

٥- آ ، ب ، ل : ندارد الهی نامه ص ٣٤٢ - اسرار القلوب ص ١٥ -

٦- آ : ندارد ، ل : مراه

٧- ن : حوالهما (بجای حواهما) ، ل : اصوانهما -

٨- ب از حاشیه برگ ٥٢ ب یعنی دنیا و آخرت میان دو دست مومن (آب زده) همچوبکره ایست -

نظم[۱]

ورای[۲] کنگره‌ی کبریاش مرغانند (ق)[۳]

فرشته صید و پیمبر شکار و سبحان گیر[٤]

و پیش ازین ذکر کرده شد که تحقیق این مقامات جز بمتابعت[۵] شریعت حاصل نباید زیرا که شریعت قانون حکمت است و حکمت قانون همت و همت عبارتست از قدرت کامله سلوک راه خدای تعالی.[۵٦]

مثنوی[۷،۸]

نطفه[۸] ملک جهانها همت ٭ پر و بال مرغ جانها همت

٭مرد همت باش تا راحت دهند ٭ هر زمانی ملک نو صد تاج دهد[۹]

هر کرا یک ذره همت داد دست ٭ گرد او خورشید[۱۰] زان یک ذره پست

هر کرا شد همت عالی پدید ٭ هر چه جست آن چیز حالی شد[۱۱] پدید

---

۱- ب: فرد (بجای نظم) ۲- ل: فراز -

۳- ق: برگ ۱۱۱ الف -

٤- مرصاد العباد ص ۲۱۷ فراز کنگره کبریاش مرد انند
فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر

۵. ب: متابعت -

۵٦- فوائح الجمال ۳۵ و أعلم ان الشريعة قانون الحكمة و الحكمة
قانون الهمة وهى القدرة بلسان القوم -

۷- آ، ق: نظم (بجای مثنوی)، ب، ل: مثل مثنی - ۸- ب: نقطه -

۹- در آ، ب، ل: این شعر را ندارد و زیادت از روی ق -

۱۰- ق: خرشید (بجای خورشید) ۱۱- آ، ل: شد حالی پدید -

* و این قدرت[1] (آ: برگ ۵۹ الف) سبب نعمت[2] جمعیت باشد که سبب عذاب تفرقه است و جمعیت لحوق قلب است بعرش یا لحوق عرش است[3] بقلب یا التقاء عرش است[4] بقلب (لَ)[5] درمیان راه[6] بواسطه صعود انوار قلبیه و هبوط انوار عرشیّه.[7]

و بدان که میان قلب و عرش دائم جذب و خوض[8] بُوَد که تا

---

۱- آ: قدر (بجای قدرت) ۲- در بَ، تَ، لَ: ندارد.
۳- در آ ندارد و زیادت از روی بَ، تَ، لَ.
٤- در بَ ندارد. ۵- ل: برگ ٤٢ الف.
٦- ل: در میان.
۷- فواتح الجمال ص ۵۲ - والنعمة ثمرة الجمعیة بل هی سر ~~مضمر الجمهور~~ الجمعیة و ضدها التفرقة و لا نعمة کالجمعیة و لا عذاب کالتفرقة، و ~~الجمهور~~ الجمعیة لحوق القلب بالعرش أو لحوق العرش بالقلب أو التقاؤهما حما فی وسط الطریق.

۸- مرصاد العباد ص ۱۰۵ بدانکه دل در تن آدمی بمثابت عرش است جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استواء صفت رحمانیت است در عالم کبری، دل محل ظهور استواء روحانیت است در عالم صغری (ص ۱۰٦) ... و چون عرش استعداد قبول مدد فیض رحمانی داشت این تشریف یافت که اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی (سوره طه ۲۰: ۵) و عرش این دولت سعادت بی شعور و بیخبر است همچنین است دل آدمی را یکروی در عالم روحانیت است دیگروی در عالم

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

هر نور و نار که از قلب بجانب عرش[1] صُعُود نماید، از عرش نیز[2] نوری و ناری بجانب قلب هُبُوط نماید فلاجرم اگر نازل اقوی بُوَد صاعد را جذب کند و اگر صاعد اَقْوی بُوَد نازل را جذب کند و اگر مساوی باشند[3] (بَ)[4] جذب و حَنِین نمایند و اِلتِقَا[5] کنند و هر دو متحد[6] گردند زیرا که عرش و قلب[*] بحقیقت یک چیز است و جذب از حضرت قدرت است[7] و حَنِین از حضرت رحمت و[8] حقیقت جمعیت این اِلتِقَا بُوَد تا وجود

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

روحانیت است دیگروی در عالم قالب، و دل را این وجه قلب خوانند فواتح الجمال ص ٣٠ واعلم أن من الأنوار ما یصعد و من الأنوار ما ینزل، فالأنوار التی تصعد قلبیة التی تنزل عرشیة والوجود حجاب بین العرش والقلب فإذا خُرق الوجود و فُتح من القلب باب إلی العرش حنّ الجنس الی الجنس فیصعد النور إلی النور و ینزل النور علی النور، نُورٌ عَلیَ النور - آ و چهره، لَ بر ندارد و بَ بحنین حنین بفتح اول و کسر نون، آرزومندی و بسیار گریه (فرهنگ آنند راج) محبت، شوق (المنجد طبع لاهور) -

١- فقط نَ جانب قلب (بجای از قلب بجانب عرش )

٢- آ، بَ مثل آن نوری ٣- نَ، لَ: بودند -

٤- بَ: برگ ٥٣ الف -

٥- لَ: التقات - ٦- نَ: متحرک

٧- بَ، نَ: عرش قلب از حضرت قدرتست (بجای آن همه عبارت)

~~٨- بَ ندارد -~~ ٨- لَ: رحمتست -

مُنْزَعِج شود مثلِ اِرْتِفَاع اَلْهَوَاءِ بَيْنَ اَلْيَدَيْنَ عِنْدَ تَصْفِيق[1] اَلْيَدَيْنَ.[2]

" و جمعيتِ جمعيت[3] فناءِ قلب و عرش بُوَد در حق تعالى".[4]

و بدان که فناء قلب و عرش در حق تعالى وقتى باشد که حق تعالى بر قلب و عرش استوا نمايد و استواى حق تعالى بر عرش مثلِ استواى حق است بر قلب[5] ولكن استواى عرش از حضرتِ جلال بُوَد و استواى قلبى از حضرتِ جمال و اين معنى (آ: برگ ۵۹ ب) از " اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيْم " فهم شود، زيرا که از ذکرِ " الرّحمن " ذوقِ صفاتِ جلال از کبريا و عظمت و قدرت و عزت و شدت و[6] بَطْش و قوت حاصل آيد و[7] از ذکرِ " الرّحيم " ذوقِ صفاتِ جمال از رحمت و کرم و عطف و تَحَنُّن و سلامت يافته شود".[8]

---

۱- آ، ق: صفيق بر وزن تفعيل دست بر هم زدن (فرهنگ آنند راج)-
۲- قب فواتح الجمال ص ۳۰ و حقيقة الجمعية أنه مهما حن القلب إلى العرش، حن العرش إلى القلب فيلتقيان فيجتمع ما بينهما من الوجود و النفس بل ليفنى ما بينهما مثل الهواء الحاصل بين اليدين-
۳- آ: جمعيت-
۴- فواتح الجمال ص ۵۲ وجمعية الجمعية فناء القلب والعرش فى الحق وذلک عند استواء الحق عليهما- ۵- ب، آ: ندارد-
۶- ق: ندارد- ۷- آ ندارد-
۸- فواتح الجمال ص ۵۲: و استواء الحق على العرش حسب استوائه فى القلوب الا ان استواءه على العرش جلالى و استواءه فى القلوب جمالى و هو معنى " الرحمن الرحيم " فالرحمن هو المستوى على العرش و الرحيم هو المتجلى فى القلوب [illegible]

فلاجرم الف[1] ساوی بُوَد یا ارضی چنانکه عرش ساوی است و قلب ارضی، ازینجاست که الف علامت نصب آمد و «یا»[2] علامت جر و واو علامت رفع، زیرا که روح واسطهٔ تعلق آمد میان حق و خلق پس الف «اسم حق باشد و یا[2] اسم خلق و واو اسم روح که از عالم امر است (ل)[3] قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ[4] تَعَالَی:

« قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی »[5]

---

(بقیه از صفحه گذشته)

فی الرحمن الرحیم و هذا سرّ ذوقی فإنک اذا ذکرت الرحمن أوسعته من غیرک وجدت وقت منه مجموع صفات الجلال من الکبریا والعظمة والقدرة والعزة و التعالی و شدة البطش والقوة و اذا ذکرت «الرحیم» أوسعته من غیرک وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجمال من الرحمة والکرم والعطف والسلام والنعمة ـ

۱- آ: از (بجای الف) فوائح الجمال ص ۵۲ فالألف ساویة والیا أرضیة وکذلک العرش ساوی والقلب ارضی فلهذ اجُعِلَت الألف علامة النصب والیاء علامة الکسر والواو علامة (ص ۵۳؟) الرفع لان الرفع مابین النصب و الکسر فإن الواواسم الروح والألف اسم الحق و الیاء اسم الخلق، فلذلک حُجلت الأرواح منازل الأسرار والتعلقات بین الحق و الخلق، هی الامر بین المکوّن والمکوّن وینکشف لک من هذا معنی قوله عزّ و جل قُلِ الرُّوح مِنْ أَمْرِ رَبِّی فإنه تفسیر للروح ـ ۲- ت: و یا و یا (بجای و یا)

۳- ل: برگ ۲، ب ـ ٤- ب، ل، ت، ندارد ـ

۵- قرآن مجید: ۱۷ (سوره الاسری): ۸۷ ب: حاشیه برگ ۵۳ الف

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و این «یعنی» جواب را بود[1] اگرچه این جواب مشابه سکوتست ازاینجاست که مشایخ در روح اختلافات کرده اند (ب[2]) ولیکن اصحّ اقوال قولِ شیخ جُنید است قَدَّسَ اللّهُ سِرّهٗ[3] که

«لا نَقُول: هُوَ مَخْلُوقٌ وَ لا قَدِیمٌ»

پس صفتِ روح بحق و خلق مثلِ صفتِ واو باشد[4] (بالالف) و یا و صفتِ رفع نصب و جر و ازین سرّ بسیار مطلع گردد بر اسرارِ حروف تسعه و عشرین».[5]

---

(بقیه از صفحه گذشته)

بعضی جمهور برین اند که مراد ازین روحِ حیوانی است نه روحِ جمادی و حاشی که پرسیده اند از حقیقتِ او که حضرت حق چه خبرداد که او از امر اللّه است ای ما استأثر بعلمه و بعضی برانند که مراد از امر وحی و کلام اوست، ای لیس من کلام البشر و اهلِ تحقیق برانند که سرِّ این روح از عالمِ خلق است تا امورِ تصریحِ او باشد (ماخوذ) بلکه از عالمِ امر است که عالمِ ذات عبارت ازوست و مجرد از جسم هیولی است چه «حریست مقدس از شکل، و لون و جزمست و این قبلنا فلا یمکنکم او راکه.

۲- آ: ندارد - ۳- ب برگ ۵۳ ب

۳- آ: قدس اللّه ، ب: قدس سره برای شیخ جنید رک به اوراق فوق -

۴- آ، ب: ندارد -

۵- لوائح الجمال ص۵۳ ... لا انه سکوت عن معناه ولکن یشبه السکوت عن الجواب لسرٍّ بین اللّه و رسوله و المؤمنین ولهذا اختلف المشایخ

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

نظـــم[1]

* شوى ز وجود خويش فانى    رفته ز حروف در معانى

(آ، برگ ٦٠ الف)

از ظلمت پرده‌ها[2] گذشته    در نور صفات محو گشته

اول همه اوست واجب الذات    بيرون ز تصور و[3] خيالات

آنجا همه وحدتست مطلق    تحقيق حقيقت است الحق

از چون و چگونه بى‌طايق    برتر ز تصور خلايق

هان اى سروپا (ت[4]) برهنه دره راه    اينست بيان حرف * الف[5]*

---

(بقيه از پاورقى صفحه گذشته)

فى الروح وأصح ما قيل فيه قول الجنيد قدّس الله روحه لا تقول: هو قديم ولا مخلوق - فكأنّ نسبة الروح إلى الامر والخلق نسبة الواو إلى الألف والياء او نسبة الرفع إلى النصب والخفض و هكذا يحتوا السار إلى أسرار[6] الحروف -

١- ل: مثنوى -

٢- آ: پرده -

٣- آ، ب: ندارد -

٤- ت برگ ١١١ الف -

٥- اين ابيات سروده امير حسنى معروف بهروى است رك به مثنوى زاد المسافرين ١٣-

و آن قدرت که همّت نام دارد بحقیقت اسمِ اعظم است زیرا که حق تعالی بهر شماری اسمی از اسماءِ عظامِ خود[1] جهة میفرماید تا بآن اسم طیّار گردد که

«اَلْإِنْسَانُ یَطِیْرُ بِهِمَّتِهِ وَالصُّوفِیُّ لَا تُجَاوِزُ هِمَّتُهُ قَدَمَهُ»[2]

زیرا که یک قدمِ صوفی در مکانست و قدمِ دیگرش درلامکان و اسمِ اعظم مرکب است از جمیعِ آیات و موجود در جمیعِ ممکنات[3]، پس هر موجودی حرفی از حروف اسم اعظم باشد، و این فقیر از حضرت

---

۱: آ، ب، ل ندارد

۲ - فوائح الجمال ص ۳۵ و اعلم أن كل احد من السّائرين يوتى اسماً من اسمائه العظام والاسم الأعظم يجمع [illegible] من القلوب، والاسم الأعظم مركب من جميع الآيات، فما من آية في عالم الغيب والشهادة الا هي حرف من حروف الاسم الأعظم [illegible] فبقدر ظهور البينات والآيات والعلامات والأمارات يزداد الاسم الأعظم (ص ٦٩) وابتدا الاسم الأعظم من الله لأنه اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية والجمالية، ثم تُقَلَّل حروفه بزيادة كشف المعنى فتقول هو، "وهو" [illegible] مرصاد العباد ص ٤٠ ٢ المرء يطير بهمّته كالطير يطير بجناحه -

ل حاشیه (برگ ۲ ب) این بیت نیز نوشته است -

ما همچو پرگاریم و یکتا در شریعت استوار

پای دیگر هفتاد و دو ملت میکند

۳ - آ بیّنات - [illegible] -

سیادت سؤال کرد[1] که اسم اعظم کدام باشد[2] ؟ جواب فرمود که " اللّه " .

پس عرضه داشته[3] آمد که این فقیر را چنین لایح شده است که اسم اعظم[4] بسم اللّه است (ب)[5] گفت " آری هر دو متحد باشد " و باز این فقیر عرضه داشت که کثرت حروف در اسم اعظم ، شاید که[6] (ل)

---

١- ق : پرسید -

٢- ب : کدامست ٣- ب : داشت -

٤- اسم اعظم اسم بزرگ است از جمیع اسمای حق تعالی و در تعین آن اختلاف بسیار است نزد بعضی ، اللّه و نزد بعضی صمد و نزد بعضی الحی القیوم ، الرّحمن الرّحیم و نزد بعضی مهیمن واللّه اعلم بالصواب - و در کشف نوشته که نزد قاضی حمید الدین ناگوری اسم اعظم "هو" است که او اول از سر اوقات عزت در عالم ظهور آمده است " وهو " یک حرف است و حرف و او از اشباع ضمه متول شده است ... آورده اند که اسم "هو" اصل و امّ جمله اسماء است چنانکه سوره فاتحه اصل و امّ تمام قرآن است چه "هو" او بود شوکتی هذا سر لطیف (فرهنگ آنند راج ) هو الاسم الجامع بجمیع الاسما و قیل هو " اللّه " (اصطلاحات الصوفیه کاشی ص ٤٨ التعریفات ص ١٠ ) -

٥- ب برگ ٥٤ الف -

٦- آ ، شاید که در اسم اعظم ، ق : در اسم اعظم شاید که ل : در اسم اعظم باشد شاید که

٧- ل ٤٣ الف -

بسبب قصور باشد، تبسم فرمود[1] و فرمود[2] که چنان بود[3]

فلاجرم اسم اعظم (آ: برگ ٦٠ ب) هر ساری بلکه[4] هر شی

از اشیا بقدر مرتبه او باشد.

و در روز پنجشنبه پانزدهم[5] ماه شعبان بود[6] بتاریخ سنه **

سبع و ثامن و ثمانمایة[7] در قصبه سرای سالی[8] ذکر اسم اعظم رفته

بود[9] و چیزی نوشته شده، و در شب جمعه که شانزدهم باشد حضرت

سیادت را[10] در واقعه دیده آمد[11] (ب)[12] فرمود که باید که

بمعنی بلیغ بحقیقت اسم اعظم رسیده شود تا عظمت او مشهود

گردد زیرا که در آن وقت که اسم اعظم بر من کشف گشت چنان عظیم

دیده آمد که من یک[13] انگشت او بودم.

---

١- آ: تبسم، ب: تبسم فرمود، ن: تبسم نمود.

٢- ب: ندارد، ن: چنان بود. ٣- آ: چنین باشد

فواتح الجمال ٦٩: و ابتدا لاسم الاعظم من الله اسم الذات

المشتملة بالصفات الجلالية والجمالية ثم تقلل حروفه بزيادة كشف

المعنى فنقول "هو" "ه".

٤- آ: ندارد - ب: بل - ٥- آ: ندارد -

٦- فقط ن: یازدهم - ٧- ١١ سطمبر ١٣٨٥ میلادی -

٨- آ: سرالی - محتملاً قصبه ای باشد در بدخشان -

٩- آ: بوده - ١٠- در ن ندارد -

١١- آ: شد - ١٢- ب برگ ٥٤ الف ١٣- آ: یکی -

و این کلام اشارت باشد بآن حدیث که مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود که

قُلُوبُ الْعِبَادِ بَیْنَ الْأُصْبُعَیْنِ[1] مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ یُقَلِّبُهَا کَیْفَ یَشَاءُ[2].

و[*] سرّ این حدیث اینست که اصبعین قبضتین[3] بود و در یک قبضهٔ الهیه است همه عالم و در یک قبضهٔ دیگر تنها آدم زیرا که عالم بر صورت حق است و آدم بر صورت ~~عالم~~ عالم[4] پس آدم هم بر صورت حق باشد قَالَ النَّبِیّ[5] صَلَّی اللّهُ وَ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ اللّهَ تَعَالَی خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ»[6]

نظم[7]

گو یکی[8] سرگشته همچون گوی[9] در کوی طلب
تا متش اسرار این میدانِ اُخفر گوییمی
کو یکی پاکیزه خاطر راست فهم و راست[10] دل
تا بنزیرِ هر سخن صد نکتهٔ مُضمر گوییمی (ب)[11]

---

* : ب : برگ ٥٤ ب

١- ق. ب: الاصبعین، آ: اصبعین

٢- قب گ ترمذی ج٢ ص٢٥ مسند احمد بن حنبل ج ١٠ حدیث ٦٥٦٩، ٦٦١٠، النووی ج٥ ص ٢٢٦، احیاء علوم الدین ج١ ص ٧٦ کنز العمال ج١ ص ٥٩، ٦١ -

در ب نوشته شده که: «قلوب العباد بین اصبعین قبضتین بود -

٣- آ: قبضین - ٤ - ل عالمست - ٥- ب، ل، ق: ندارد -

٦- مسلم ج ٤ ص ٢٠٤٥ مسند احمد ج ١٣ حدیث نمبر ٧٤١٤ ابن ماجة ٣٨٤٣، احیاء علوم الدین ج٣ ص١٩، قوت القلوب ج١ ص ١٨، ج٣ ص ٢٠٥ مرصاد العباد ص ٢٣٣ (حدیث عبدالله بن عمر) ٧- ل: شعر - ٨- ؟، ق: کوی کی -

٩- دیوان عطار ص ٣٦٤، ل: در باب - ١٠ ب، ق: پاک، ل: صاف (بقیه بر صفحه آینده)

(آ: برگ ٦١ الف) گویکی کز عقلِ دون[1] خویش با بر تر نهد

تا سخنهای رفیع از عرش برتر گویمی[2]

گویکی خواصِ بی اندیشه بسیار دان

تا عجایب های این دریا و جوهر گویمی[3]

پس هر ~~کرا~~ کرا اسم اعظم او شهودِ حال[4] تجلیِ توحیدِ افعال بُوَد صدورِ همه[5] افعال از حقِ واحد بیند و هر کرا شهودِ[6] حال[7] تجلیِ اتحادِ صفات باشد ظهورِ جمیعِ صفات از "اَحَدِ قدیم" بیند و ~~بد~~ و هر ~~کرا~~ کرا شهودِ حالِ تجلیِ وحدتِ ذات بُوَد وجودِ جمیعِ ذوات[8] حق

---

(بقیه از صفحه گذشته)

این مصرعه در دیوان عطار ص ٣٦٤ این طور نوشته است.

گویکی صاحب ~~درا~~ مشامی کو زمی بوی شهد و بیت دیگر این چنین طور آمده

گویکی پاکیزه خاطر، راست فهم و پاک دان تا زمشکِ تبت و عود و عنبر گویمی

١- دیوان عطار ص ٣٦٤ و هم پای عقل -

٢- دیوان عطار ص ٣٦٤ سخن با او بسی از عرش بر تر گویمی -

٣: برای ابیات نگ دیوان عطار ص ٣٦٤

٤- در ن کلمه "حال" را ندارد - ٥- در آ، پ کلمه "همه" را ندارد

٦- ن: اسم اعظم او شهود -

٨- ن: هر کرا اسم اعظم او شهود (بجای شهود)

٧- ن: حالی (بجای حال

٨- آ: ذوات صفات (بجای صفات) -

ذات واحده بحد رزقنا اللّٰه و ایاکم کمال هذا المقام بمحمد و آله الکرام[1] ـ

و بدان که وحدت (ل)[2] هشت قسم است ـ

(۱) اتصالی : چنانکه الماءُ واحدٌ

(۲) وارتباطی : چنانکه المحبوبان واحدٌ

(۳) وجنسی : چنانکه الانسان والفرس[3] واحد

(٤) وصوری : چنانکه زید و عمرو واحدٌ

(۵) وعرضی : چنانکه القار والمداد واحدٌ

(٦) واضافی : چنانکه الامیر[4] والملاح واحد[5]

(۷) وموضوعی : چنانکه لونُ الوردُ وبهجهُ واحدُ

(۸) وحقیقی : که بهیچ وجهی از وجوه قابل تجربه و[6] تجزیه ترکیب (ت)[7] وانقسام نمیر باشد چنانکه وحدت حق تعالی

قال اللّٰه تعالی:

"قل هو اللّٰه احدٌ اللّٰه الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احدٌ"[8] ـ

---

۱ـ ت: الکریم ـ ۲ـ ل: برگ ۲ ٤۲ الف ـ

۳ـ ل: العرش ـ ٤ـ: آ الیمر ـ ۵ـ در ب: ندارد ـ

٦ـ ل: * تجزی ـ ۷ـ ت برگ ۱۱۲ الف ـ

۸ـ آ: تا آخر سوره ، ب: الی آخره (بجای آیات) ـ

قرآن مجید : ۱۱۲ (سوره اخلاص)

فلاجرم ذاتَ اللّٰهِ اَلقَدیم ازان وحدتِ[1] سبعه مُنَزّه باشد زیرا که هر یک ازان[2] (آ: برگ ٦١ ب) وحداتِ سبعه مقتضی کثرتست ـ

° وَ تَعالی ذاتُ اللّٰهِ القَدیمِ عَن اِمکانِ اَلکَثرَةِ[3] عُلُوّاً کَبیراً هُوَالحَقّ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الرَّحمٰنِ الرَّحیمُ[4]. فَاعلَم اَنَّهُ لا اِلٰهَ (بَ)[6] اِلّا هُوَ[5] ° وَ رَزَقنا اللّٰه وَ اِیّاکُمَ الکَمال فی ذَوقِ مَقامِ الکَمال بِحَضرَةِ الشُّهود مَع حَضرَةِ ذاتِ الجَلال ـ

---

١ - آ، ب وحدات ـ

٢ - ب: ازین ـ

٣ - ل الکثیرة ـ

٤ - قرآن مجید ٢ (سورة البقرة): ٢٥٦ ـ

٥ - ایضاً ٢ (سورة البقرة): ٥٨ ـ

٤ - ب حاشیه برگ ٥٤ ب یعنی ای اوست که زنده نیست هیچ مگر خدای حق ای که بسیار بخشنده و بسیار مهربانست ـ

٦ - ب: برگ ٥٥ الف ـ

ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلث و سبعین و سبعمایه[1] این فقیر را بخطهٔ مبارکه خَتّلان در قریه علیشاه رحمة الله[2] ارتحال حاصل آمد وچون مدتی در آن قریه متوطن گشت، روزی برادر[3] حق گوی[4] رَحمةُ[5] الله حاضر آمد و تقریر کرد که در خواب دیده ام که قایلی میگفت که چون یک سال بگذرد دوستی از دوستان خدای تعالی باید در موضع زمستانی علیشاه همان، زنهار که صحبت او را غنیمت باید داریدْ[6] لاجرم امروز یک سال تمام میشود لابد مرا در[7] موضع باید رفتن وچون در آن منزل برفت[8] و در منزل[9] اخی حاجی نزول کرد، دید درویشی نورروشی باعمامهٔ سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و بشناخت

---

۱- ۱۳۷۱ میلادی - ۲: آ، ت قریه علیشاه -

۳ - ل، ت: برادرم (بجای برادر)

٤ - یکی از مریدان علی همدانی میباشد -

۵. ل ~~رحمه~~ آ، ب، ت: رحمه ۶ - ل: داریند -

۷ - ل مرآمدان - ۸ - ل: بدان موضع رفت -

۹ - ب مقام -

۱۰ - رسالهٔ فتوتیهٔ: سید علی همدانی برگ ۲۶۱ ب اخی شیخ حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاه فی اصلح الله شانه فی الدارین والبسته لباس النصف التی هی جزوالحرقة المبارکة -

که آن دوست خدای که قایل فی خبر کرده[1] است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند «قَدَّسَ اللّٰهُ[4] سِرَّهُ الْعَزِیز»[2] (آ، برگ ۶۲ الف) ـ فرد[3]

مرد سیر راه حق را زی سیه مانند ولی[4] نور ایمان در دلش روشن چو گل در گلبن[5] است

و[6] بعد از چند روز خدمت حق گوی و خدمت اخی حاجی بجناب رفیع و رکاب لمیع[7] حضرت سیادت بحجره[6] این فقیر نزول فرموده شد. و این فقیر حقیر طفیل[8] از برای شفای قلب غلیل[9] سؤالی کرد از جناب جلیل پس معانی لطیفه بعبارات شریفه بیان فرمود چنانکه دل این فقیر (ب)[10] گشت جذب و جانش در طرب آمد و شد عذب، و آن سؤال این بود که «یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ»[11] چه معنی دارد؟

جواب فرمود[12] که

ای یَمْحُوا اللّٰهُ[1] الْأَسْباب ویُثْبِتُ الْقُدْرَة فِی قُلُوبِ الْعَارِفِینَ، وَیَمْحُوا اللّٰهُ الْقُدْرَةَ وَیُثْبِتُ الْأَسْبَابَ فِی قُلُوبِ الْغَافِلِینَ[13]

---

۱ـ آ: حواله کرده، ب: گفته است ـ ل، ن خبر کرده است ـ

۲ـ در ق ندارد، ل: قدس الله سره الهمدانی گویند. ۳ ـ آ: ندارد
۴ ـ آ، ب: ولیک. ۵ ـ آ، ل، ق: گلشن.

۶ ـ ل ندارد ـ ۷ ـ ل طیع ـ

۸ ـ آ، ق: غلیل ـ ۹ ـ ۹، ق، ل: طفیل ~~وتصحیح شد~~

۱۰ ـ ب ۵۵ ب ـ رجوع شود ـ

۱۱ ـ قرآن مجید ۱۳ (سورة الرعد): ۴۱ ۱۲ ـ ل، آ فرموده شد، ب مثل متن ـ
۱۳ ـ ب، ل: ندارد ـ
قوت القلوب لأبی طالب المکی ج ۳ ص ۱۶ قال ایضا فی (بقیه بر صفحه آینده)

و تا گاه در اثنای آن جذب خدمتِ مولانا حاجی جَعَلَهُ[1] اللّٰهُ القَدیرِ العَفو النّاجی با جماعتی حاضر آمدند و از جنابِ سیادت سوالی کردند، فرمود که

ما هنوز مسلمان نشده ایم بمعنی این سوال چگونه رسیم ؟ و برخاست و در گنبدِ علیشاه در آمد و از ضحوهٔ[2] کبرَی[3] تا زمانِ نمازِ دیگر در آن گنبدْ[4] می بود و حال آنکه هوا بغایت سرد بود و از جامه جز کُرته و مُرقّع که باین فقیر (آ: برگ ۶۲ ب) رسیده است هوشیده بود -

و اصلِ آن مُرقّع از آنجاست که جناب سیادت فرمود که در اسفار رقعهٔ بسیار از جامهای اولیای کباربمن رسیده بود و مرا جامهٔ سپاهی[5] بود رذیق، پس آن رقعهای را بر آن جامهٔ سپاهیْ ترقیع کرده ام[6] و پوشیده -

---

(بقیه از صفحه گذشته)

معنی قوله عز و جل یمحو اللّه ما یشاء و یثبت قال یمحو الأسباب العارفین و یثبت القدرة و یمحو المشاهدة من قلوب الغافلین ویثبت الاسباب فی صدورهم همین آیة کریمه را ملای روی شرح داده ات رک به مناقب العارفین افلاکی ص ۲۵۴ - ویثبت الاسباب فی صدورهم

-*-

۱- ت: جعل -

۲- ضحوة النهار بعد طلوع الشمس چاشت (تاج اللغة و صحاح العربیة، جوهری) آ، ب، ل: صحوه -

۳- ل: کبرا -

۴- ت: گبد (بجای گنبد)

۵- آ: سپای -

۶- آ: کرده و تصحیح از روی ب، ت، ل -

نظم[1]

* یک شمع ازین مجلس صد شمع بگیراند[2]
* گر زانکه تو این مرده هم زنده شوی باما[3]

ور زندهٔ در آ بکدم تا زنده دلان بینی

اطلس بدر اندازی ور زندهٔ[4] شوی باما

چون دانه شد افگنده بر رُست و درختی شد

این رمز چو دریابی افگنده شوی باما *[5]

و در بعضی اوقات[6] در واقعه دیده شد که وجودِ (ب) آن[7] مُرقع مُرکب است از آیات و اخبارِ طویله و قصیره و این عبارت در صُوَرِ معانی اشارت است بتفاوتِ درجات آن اولیای (ق)[8] کبار قَدَّسَ اللّهُ أسرارهم

نظم[9]

خطِ خدا ئیم ما مُصحفِ لوحِ وجود

بندهٔ مقبل که[10] خواند خطِ خداوند خویش[11]

* أَنَا الْقُرآن وَالسَّبعُ الْمَثَانِی

وَرُوحُ الرُّوحِ لا روحِ الأَوَانِی *[12]

---

۱- ل: شعرا - ۲- ق: بگیرند -
۳- کلیات شمس ص ۲۰ در مرده گر زنده هم ز شده شوی باما - ۴- ب، ق: زنده
۵- این ابیات که سرودهٔ مولوی رومی است رک به کلیات شمس تبریزی ص ۲۰-
۶- آ: بعضی از - ۷- ب: برگ ۵۶ الف - ۸- ق: برگ ۱۱۲ ب -
۹- ل: شعر - ۱۰- آ: چو - ۱۱- ل: ندارد -
۱۲- ب: از حاشیه برگ ۵۶ الف بعضی متم نبی وبیع شافی (بقیه بر صفحه بعد)

(ل[1]) و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که خرقه پوشیدن تخم طریقت است و بعد از ادای صلوة[2] مغرب بالتماس از آن گنبد بحجرهٔ این[3] فقیر باز آمد و چون صلوة فجر ادا کرده شد، ~~آورد~~ حضرت (آ: برگ ۶۳ الف) سیادت اخی حاجی را فرمود که موزهٔ ~~[illegible]~~ باید خریدن، خدمت اخی موزهٔ خوبی حاضر به مجلس آورد، جناب سیادت فرمود که موزهٔ درویشانه باید، لاجرم موزهٔ ارزان بهایی اختیار کرد و بمرکوب اقبال سوار شد و بجانب منزل جدید و معمور منزید که خدمت اخی در قبجغای[4] عمارت کرده بود برفت[5] و اخی بسعادت آن[6] صحبت جناب سیادت برسید، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید[7] -

و در آن سه ماه کرات بزیارت رفتم بارشداد و بمطالعت خاطر

---

(بقیه از صفحه گذشته)

و روح روحم شد روح آرشدها -

۱- ل: برگ ۴۴ ب - ۲- در آ، ق، ل: نوشته -

۳ - ل: ندارد -

۴ - آ، ق قبجغای ب: فغای ل: قبچقای. قبچاق احماتیه قبچاق وهی علی ۲۴ فرسخ من شمال اترار (بلدان الخلافة الشرقية ص ۵۶۹) * تذکرة الشعرا ص ۱۴۷، ۳۰۷ نزهة القلوب ص ۱۲۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ضمن تیمور -

۵ - ل: رفت -

۶ - در آ ندارد و زیادت از روی ب، ن -

۷ - ل: فرمود -

رجوع میکردم تا روزی یکی از متعلقان گفت که

ملول نباید شدن و سخن بشارت شاید گفتن که خدای را[1] تعالی کبریاءه[2] علم بسیار است[3] و دوستان بی شمار باشند و خدمت[4] این سید را شاید که ازان علمها داده باشد و ازان دوستان بود[5] (ب)[6] لاجرم این سخن بغایت کارگر آمد و دل این فقیر از ضیق ملالت بوسعت راحت آمد و روی نیاز بخاک آستانهٔ نیاز سیادت نهاد باز ولیکن هنوز[7] اندک اندک[8] اضطرابی در خاطر می بود بدان سبب که درخواب دیده بودم که جناب سیادت روی بسوی مشرق کرده بود[9] و نماز میگزارد[10] پس (آ: برگ ۶۳ ب) حق گوی حاضر شد، و[11] آن خواب را گفتم واو بجناب سیادت تقریر کرد که چنین خوابی دیده شده[12] است جناب سیادت فرمود که "مارا همت سفر بدخشان و ملک ختا است" پس آن فایم صورت همت مارا دیده است" و حق گو باز آمد و مرا بشارت داد بتاویل خواب -

---

۱- آ، ق: رضی الله عنه، ل: علیه السلام -

۲- ل: جل جلاله -

۳- ب، ق: بسعادت، ل: ندارد -

٤- ب: خدمت -

۵- آ: باشند -

۶- ب: برگ ۵۶ ب -

۷- ق: باز (بجای نماز) -

۸- آ، ل: ندارد -

۹- آ، ب: ندارد -

۱۰- ل: ندارد -

۱۱- در ق: ندارد -

۱۲ - آ، ل: خطا -

و دیگر بار در[1] خواب دیدم که تل[2] عظیم است[3] از شاهای میاشه که صغیر ست و شه کبیر و حضرت امیرالمؤمنین علی کَرَمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ[4] آن شاهها را قسمت میکند و من تَضَرُّع میکنم که ازان شاهها مرا بدهند[5] و نمیدهند و من بغایت ملول خاطر شدم و درعین این ملالت بودم که ناگاه حق گوی پیدا شد و التماس نمود از حضرت امیر المؤمنین علی (ل)[6] و اجابت نمود و مرا شاهی داد.

و این خواب را نیز چون بحق گوی بگفتم[7]، او گفت که[8] چند روزی شد که از خدمت سید درخواست کردم[9] که آن عزیز را قبول باید کردن و در صحبت شریف اجازت فرمودن[10] وعده اجابت شده است و حق گو نیز آن[11] خواب را بخدمت سیادت تقریر کرد و بعد از (ب)[12] تقریر خواب فوطه در گردن کرده است بگریسته والتماس قبول نمود و[13] حضرت سیادت فرمود[14] که بگریستن حاجت نیست زیرا که

---

۱- در آ، ل: ندارد.

۲- ل: تلی.

۳- آ: واز.

۴- آ، ن: رضی الله عنه، ل: علیه السلام.

۵- آ، ل، ن: بین بده

۵- آ، پ: گفتم

۶- ل: برگ ۴۵ الف.

۸- ن: ندارد.

۹- آ، ل، ن: میکنم.

۱۰- پ، ل: دادن ن: فرمودن

۱۱- آ: این.

۱۲- پ: برگ ۵۷ الف.

۱۳- پ ل: ندارد.

۱۴- ل فرموده اند.

(آ برگ ۲۳ الف) من وعده کرده ام[14] که آن عزیز در صحبت حاضر شود پس حق گوی شادمانه بنزدیک این فقیر آمد و آنچه گذشته بود تقریر کرد و این فقیر را آن اضطراب از خاطر[1] برفت و یقین شد که (ت)[2] سید و مرد[3] خدای است تعالی ذکره و تبارک اسمه[4] و طالب گشتم[5] که باشد که این فقیر مقبل آن جناب بقبول مبارکش میمون شود و بشرای ملاقات بشیر آید -

و چون باز بچشم نیاز[6] بحضرت سیادت[7] رفتم و در صحبت شریف شرف یافتم و دین را مزید شدن درخواستم باستفاضه[8] علمی که خبر کثیر پنداشتم بعد از آنکه عذر گذشته[9] خواستم و حضرت سیادت فرمود که اربعین رجبی نزدیک است، چون اربعین بگذرد حاضر باید شدن اگر مصلحت باشد باستفاضه[10] اشتغال کرده شود -

و چون اربعین رجبی بآخر[11] آمد این فقیر بجناب** سیادت حاضر آمد و درمیان ملاقات وجود باوجود جناب[12] سیادت صوری مُتَلَأْلِئی[13] دید

---

۱- آ، ب: ندارد -
۲- ت: برگ ۱۱۳ الف -
۳- ل، ت: خدمت سید دوست -
۴- ل ندارد -
۵- ل، ت: گشت -
۶- ب: بچشم باز ت، ل: نیاز -
۷- ت: زهادت (بجای سیادت)
۸- آ افاضه، ب، ت: مثل متن
ل: باستفاره
۹- ل: رفته -
۱۰- ل: بافاضه علمی -
۱۱- ت: نزدیک (بجای آخر)
۱۲- ب: حاب (بجای جناب)
۱۳- ب: میتلالئی -
۱۴- ب: (زیرا که ... کرده ام) را ندارد -

که می آید و صورتِ قالب را دیدند پس مدهوش گشت و نداشت که چگونه بنشیند لاجرم در قفای جناب سیادت بنشست و چون دَهش[1] زایل گشت[2] حضرت سیادت فرمود پیش روی باید نشستن (آ: برگ ٦٤ ب) نه در قفای و برخاست و مصلای[3] شریعت خود را در پیش روی (بَ)[4] مبارکِ خود بَسط نمود و فرمود که برمن مصلّی بنشین و چون در نشستن درنگی شد بحسبِ رعایتِ ادب جناب سیادت فرمود که ادب آنست که اجابت کنی فلاجرم اجابت کردم و بر مصلّی نشستم-

و[5] ناگاه در آن زمان حاجی صفی[6] مجنون[7] پیدا شد و در مج صحبت آمد و ریش را[8] تراشیده بود (لَ)[9] از خدمت سیادت پرسیدم[10] که این جماعت را حُجتی باشد؟ فرمود که باشد ولیکن مقید نباشد شد زیرا که حق تعالی بعضی از عوام قلیل العلم[11] را[12] هدایت[13] میکند بجذبهٔ خفیه[14] و چون بجای هر حجابی *ظلمتی نوری[15] و مرحمتی

---

١- آ: دهشت، بَ، نَ: مثل متن الدهش بهتة تأخذ العبد إذا فجاءه ما يغلب عقله أو صبره أو علمه برای تفصیل رک به منازل السائرین ص ١٨٥- ١٨٧ -

٢- لَ: " وچون دهش ... گشت " ندارد -

٣- لَ. xxx نَ: مصلّی -

٤- بَ: برگ ٥٧ ب -

٥- بَ: ندارد -

٦- لَ: صفای - xx

٧- معلوم نشد کیست -

٨- نَ: ندارد -

٩- لَ برگ ٤٥ ب -

١٠- بَ: افتاده لَ: ندارد -

١١- نَ: قلیل علم -

١٢- در آ: ندارد -

١٣- آ، بَ: xxx -

١٤- لَ خفیه -

١٥- نَ: ظلمتی و نوری (بجای ظلمتی، نوری)-

در باطن دیدند خواستند که در ظاهر هم تعمیری کنند تا ظاهر را بباطن موافق گردد در تبدیل ولیکن علم شریعت را[1] نداشتند تا تبدیل بر وفقِ شرع کنند لاجرم در بدعت در افتادند[2] ـ

و بعضی ریش تراشیدند و بعضی ابرو[3] هم تراشیدند و بعضی بینی[4] را سوراخ کردند و بعضی را موی فتیله شد و جهالِ[5] دیگر آن بدعتها را شعارِ خود ساختند اما آن عزیزان ماخوذ[6] نباشند ولیکن این جهالان[6] ماخوذ باشند زیرا که باختیار قبول کرده اند آن بدعت را و رسوخ یافته ٭ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ الضَّلال ـ وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ (آ: برگ ۶۵ الف)

٭ کُلُّ بِدعَةٍ ضَلَالَةٌ اِلَّا بِدْعَة فِی العِبَادَة ٭[7]

و قَالَ النَّبِیّ[8] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

٭ کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ کُلُّ عَمَل لَا یَعْمَلُ بِسُنَّتِی فَهُوَ بِدْعَة ٭[9]

---

۱ـ ب: افتادند آ. ندارد ـ

۲ـ آ، ب: در افتادند، ل، ن: افتادند ـ

۳ـ ن: ابره ـ ۴ـ آ: گوش ـ

۵ـ آ: جهاد ـ ۶ـ آ، ل جاهلان ـ

۷ ـ در ن ندارد ـ نهج البلاغة بعلاوه ص ۴۷۷ ـ ۸ـ ن ندارد ـ

۹ـ از حاشیه ب برگ ۵ ب یعنی هر بدعتی که هست ضلال است و هر عملی که سنت نبود او بدعت است حلیة الاولیا ج ۳ ص ۱۸۹ ـ

وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَصَابِيْحِ[1]:

"اَلْبِدْعَةُ هُوَ الرَّأيُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَلَا مِنَ[2] (بَ) السُّنَّةِ سَنَدٌ ظَاهِرٌ وَلَا خَفِيٌّ مَلْفُوظٌ[3] وَلَا مُسْتَنْبَطٌ[4]" ٥

وَقَالَ أَهلُ[5] اللُّغَةِ:

"اَلْبِدْعَةُ مَا عُمِلَ بِغَيْرِ مِثَالٍ سَبَقَ"

فلاجرم ذکرِ جهر بدعت نباشد زيرا که حضرت مصطفی صلّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسلّم و اصحابِ او[6] ذکرِ جهر گفته اند و در مصابيح مذکور است در بابِ ذکر بعد از صلوة که کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

---

۱- ل، ق: شارح - مختار ازار مصابيح مشکوة المصابيح است که اسم جمع آورنده احاديث نويسنده ابومحمد حسين بن مسعود الفراء البَغَوی (متوفی ۵۱۰ هجری / ۱۱۱۷م) است رک به کشف الظنون ج ۵ ص ۵٦٤ (ابن ماجه ج ۱ ص ۱۸۳ - براى حديث)، قاموس الاعلام ج ۲ ص ۲۸٤

۲- ب: برگ ۵۸ الف - ۳- ل: ملفوظ -

٤- ب: مخبط (بجای مستنبط)

۵- ب: حاشيه برگ ۵ ب و صاحب المصابيح گفت که بدعت رای گويند که از کتاب و سنت سند نداشته است و هم قب مجمع البلاغة ص ٤٧٧ - کنز العمال ج ۱ ص ۵٦، ۱۸۰ کتاب کمال ص ۱٤۹ احياء علوم الدين ج ۲ ص ۸۵، حلية الاولياء ج ۳ ص ۱۸۹ بحار الانوار ج ۱ ص ۸۰ مرصاد العباد ص ۷۸ -

٦ - ل: او رضی الله عنه -

إِذَا سَلَّمَ مِنْ[1] صَلَوتِهِ قَالَ[2] بِصَوتِهِ الْأَعْلَى:[3]

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمُلْكُ[4] وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ~~لا إله~~ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ"[5]

و حضرت خواجه ابوالرضا رتن بن[6] (ت) کربال البترندی رضی

---

١- ل: فی - ٢- ل: فقال -

٣- ب: حاشیه برگ ٥٨ الف یعنی چون رسول علیه السلام فارغ شدی از نماز خود بآواز بلند خواندی لااله الا الله ... الی آخر

٤ - قرآن مجید: ٦ (سوره الانعام) ١٦٣

٥- قرآن مجید: ٧ (الاعراف) ٢٩ ~~ایضا~~ ایضا ٩: (الانفال): ٢٣، ~~xxxxxx~~

برای این هم عبارت قب مشکوة المصابیح (ا ب ت ج. الکلیسی) ج ٢: ص ٣٠٧ -

٦- ل: ابن-

٧- ل، ت: کربال البدرندی خواجه رتن بن ساهوک بن ~~جکدیو~~ جکندریق احمدی الترندی.

از پاورقی کتاب شد الازار ص ٢٣٠ حیا" نقل میشود که علامه قزوینی چنین نوشته مقصود آن شخص هندی کذاب متقلب معروف بابوالرضا رتن است که بعد از حدود ششصد هجری در هند ظاهر شد و ادعا کرد که ششصد (پاورقی ٢٣١) سال قبل از آن تاریخ سفری بحجاز نموده بود و بخدمت حضرت رسول رسیده و بدست آنحضرت اسلام آورده آنجا بلخطاب

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و در عروسی حضرت فاطمه با حضرت امیر هم حاضر بوده و سپس بوطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا باختلاف اقوال در یکی از سنوات ٥٩٦، ٦٠٨، ٦١٢، ٦٣٢، ٧٠٠ ، ٧٠٩ ، وفات یافته و قبرش هنوز در موضعی موسوم به "حاجی رتن" واقع در سه میلی بهاتندا (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع در سی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محل تقاطع چندین شعبه مهمّ راه آهن و نام آن در همه نقشه های اروپائی هندوستان مثبت است) هنوز زیارتگاه عوام مسلمین و هنود است (ذیل دائرة المعارف اسلام) اخبار و حکایات و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر میکرده اند در تمام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علما و نقادین بطلان دعاوی او و تلقی بودن، روایات "او را با وضوح هر چه تمامتر بمردم ثابت نمودند ولی معذلک بعضی ساده لوحان گول حتی مابین محدّثین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویه او را با آب و تاب تمام باسم "رتنیات" جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار راجع باین شخص رجوع شود بمآخذ ذیل میزان الاعتدال ذهبی ج ١ ص ٣٣٦- و فوات الوفیات چاپ بولاق ج ١ ص ٢٠٦ - ٢٠٨ و قاموس در رتن" و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی ج٢ ٤٥٠ - ٤٥٥ و اصابة فی تمییز الصحابة هم چاپ کلکته ج ١ ص ١٠٨٧ و درر الکامنة هم ج ٢ ٤٣٨ - ٤٣٩ (اسطر اول) و نفحات ص ٥٠١ - ٥٠٢

(بقیه در پاورقی صفحه آینده)

اللّه عَنْهُ که یکی از اصحابِ رسول[1] است[2] ذکرِ جهر میگفته است تا آخرِ عمرو آن ذکرِ خواجه (ل)[3] ° اللّه بوده است و شیخ علی لالا[4] خدمتِ

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

در ترجمه رضی الدین علی لا لای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه (بزّعم خود) از شانه های حضرت رسول لا را بسوی هدیه داده بود و این شانه بعد ها بدستِ شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی پیچیده و بخطِ خود بر آن کاغذ نوشته این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آنحضرت بابا رتن رسیده است، و تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۲۲ که گوید ابوالرضا بابا رتن هندی صحبتِ مبارکِ حضرت رسول را دریافته بوده بوده و بعضی گویند از حواریانِ عیسی بوده و عمر او را یکهزار و چهار صد سال میگویند و مجالس المومنین ص ۲۹۵ - ۲۹۶ در ترجمه رضی الدین لالای مذکور، و تاج العروس در "رتن" و ریاض العارفین ۷۹، و ذیل دائرة المعارف اسلام ص ۱۹۷ - ۱۹۸ بقلم محمد شفیع صاحب از فضلاء هندوستان موسّی بر مقاله بسیار مهم مرحوم هورو دیتز ∠ (HoroviTY) مستشرق مشهور آلمانی است که در جلد دوم مجله انجمن تاریخ پنجاب ص ۹۷ بعنوان بابا رتن پیر بهاتنده" منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تا کنون در خصوص این شخص مرموز کسی جمع کرده است ـ

۱- ل: رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلم ـ ۲- نَ: بود ـ

۳- لَ برگ ۴۶ الف ـ

۴- علی لا لا رضی الدین بن سعید علی لالا الغزنوی متوفی ۶۴۲هـ | ۱۲۴۴م رک به دائرة المعارف فسوق ص ۷۱

خواجه را دریافته است[1] و آن سه امانت که حضرت رسول عَلَیْهِ السَّلام[2] فرستاده بود از برای او گرفته (آ: برگ ٦٥ ب) از خدمتِ[3] خواجه رَضِی اللّه عَنْهُ[4] ـ

و این فقیر بعضی از مقاربانِ خواجه را در قصبهٔ اند خوی[5] بدید و سه روز در خلوتِ ایشان بالتماسِ مقدم ایشان با ایشان[6] موافقت نموده است[7] و بعد از خروج از خلوت پرسید[8] از مقدم ایشان که سبب چیست که احادیث رتنیه[9] شهرت ندارد الّا سه حدیث که فقیر

---

۱ـ ن: بود ـ

۲ـ لَ: علیه السلام ـ ۳ـ در آ، بَ، لَ: ندارد ـ

٤ـ ل: از خواجه رضی اللّه عنه گرفته ـ (مسلم) مشکوة المصابیح با ترجمه انگلیسی ج ۳ ص ۳۰ ـ

۵ـ نَ: اند خود ل: اندر خوی اند خود قصبه ایست از قصبات بلخ (مدارالافاضل) در افغانستان = E1، THE TIMES ATLAS of THE WORLD: VOL. II. 36.56N. 65.05E

٦ـ لَ، نَ: با ایشان بجای آن همه بالتماس مقدم ایشان با ایشان ـ

ـ آ، بَ: نمود و تصحیح از روی لَ، نَ: نمود ـ

۸ـ ل پرسیدم ـ

۹ـ نزهة الخواطر ج ٤ ص ١٥٤ و احادیث رتن الهندی المقوله عنه من جنس الا حادیث التی تنسب الی الحکیم الترمذی انه سمع من ابی العباس الخضر و کل هذا لیس له اصل یعتمد علیه بل یجهد تعلمها الفقراء فی زوایاهم، و دین اللّه اشرف من ان یوخذ من باطل اوبنیت

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(ب[1]) اهل[2] خدمت بآن سه حدیث(؟) است ؟

و آن مقدم جواب فرمود که سبب عدم شهرت آنست که حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم سه چیز از برای شیخ مختار الدین الازهشی[3] قَدَّسَ اللّٰهُ[4] سرّه امانت فرستاده بود.

اول[5] کرده کرم

و دوم یک قطرهٔ آب از دهان مبارک خود

و سوم احادیث رتبه که تا اوان تحصیل شیخ مختار الدین موقوف بوده است -

و حضرت خواجه بدست شیخ موسی[6] آن سه چیز را فرستاده است بنزدیک شیخ مختار الدین[7] و وصیّت کرده شیخ موسی را که چون بخوارزم برسی[8] جوانی میان بالا[9] گندم گون که بر یک رخ او خالی باشد و برمیان قرص جوین بسته[10] و تفسیر کشاف[11] خواند و قرات او بسوره

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

بقول غافل عنی ، لقوله علیه الصلوة والسلام دزد می ماترکتکم، وانی قد ترکتکم علی المحجاة البیضاء لیلها کنهارها ان تمسکتم بهالن تضلوا بعدی کتاب اللّه و عترتی و اتباع اصحابی و سنتی -

۱- ب: برگ ۵۸ ب - ۲- آ: آن اهل - ۳- آ: از حشی و تصحیح از روی ق، ب -
٤- ل: ندارد - ۵- آ، ب: یکی و تصحیح از روی ق، ل: یکی -
۶- شیخ موسی بن بقلی بن بندار بن د... داری برو... تلمکه ج۱ ص ۲۲۶ آئین اکبری (ترجمهٔ انگلیسی) ج ۱۱ ص ۳۲۰ - ۷- ل: شیخ مختار الدین - ۸- ب: برسی - ۹- ب: جوانی میان بالا،
.ل جوانی میانه بالای
۱۰- ق: بر بسته - ۱۱- کشاف وهو تفسیر القرآن للامام محمود عمر الزمخشری المتوفی سنه ۵۲۸ هجری

اِنَّا فَتَحْنَالَکَ فَتحاً مُّبِیناً[1] رسیده باشد[2] ترا پیش آید (آ: برگ ٢٦ الف) لاجرم این سه[3] امانت را بآن جوان بدهی[4] و چون شیخ موسی آن وصیت بجای آورد[5] شیخ مختار الدین بشیخ موسی بیعت کرد و بسلوک راه خدای تعالی توجه نمود، فلا جرم[6] بسبب عدمِ شهرتِ احادیثِ رقعه آن وقعه[6] رقعه باشد -

و آن اوراد[7] که جنابِ سیادت جمع کرده است و بخواندنِ آن ترغیب نموده در یک وقت حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم آنرا پیاپی در اوقاتِ متفرقه خوانده است -

وَقَالَ الْعُلَمَاءُ یَرحمهُمُ اللّهُ

اَلْبِدْعَةُ عَلَی خَمسَةِ اَقسَامٍ: وَاجِبَةٌ وَ مَندُوبَةٌ وَ مُحرَّمَةٌ (ل) وَ مَکرُوهَةٌ وَ مُبَاحَةٌ فَمِنَ الْوَاجِبَةِ تَعَلُّم اَدِلَّةِ الْمُتَکَلِّمِیْنَ لِلرَّدِّ عَلَی الْمَلَاحِدَةِ وَالْمُبْتَدِعِیْنَ وَ شِبْهِ ذَلِکَ (بَ)[12] وَ مِن الْمَنْدُوبَةِ

---

١- ا: قرآن مجید: ٤٨ (سوره فتح): ١

٢- آ: بود و ~~صحیح ...~~

٣- در نَ: ندارد -  ٤- بجای لاجرم این سه امانت

٥- لَ: ندارد -  ٦- نَ: وقعه (بجای وقعه)

٧- لَ، نَ: این مراد از اوراد (اوراد) فتحیه میباشد رک به نگارشات هدای ص صد و شصت و یک -

٨- در بَ: ندارد -

٩- بَ: رحمته (بجای رحمتهم)  ١٠- لَ برگ ٤٦ ب -

١١- آ، نَ: الملحدة، ل الملـ ة  ١٢- بَ: برگ ٥٩ الف -

١٣- لَ: المندوبة -

أدّاه التّراويح في الجماعة و تصنيف كتب العلم و بناء المدارس والخوانق والرّباط وغير ذلك و من المباحة التّبسّط[1] في ألوان الأطعمة و غير هنا والحرام والمكروه ظاهران.

و قال محيّ الدين النّووي[2] رحمه اللّه في شرح[2] صحيح مسلم في[3] قوله:

"كلّ بدعة ضلالة هذا عامّ مخصوص والمراد به غالب البدع[4]".[5]

پس اكثر بدع ضلالت باشد بدان وجه كه مداومت هر[6] بدعت مفضي ضلالت (آ: برگ ٦٦ ب) گردد قال النّبيّ صلّى اللّه عليه وسلّم:

"من فارق ذنبا فارق عنها لن تعود إليه أبدا".[7]

---

١- ل: التبسط

٢- ل: المحدوثة آ، ل، ن: النواوي محي الدين ابوزكريا يحيى ابن شرف النووي متوفى ٦٧٦ هجرى / ١٢٧٦ ميلادى قاموس الاعلام ج ٩ ص ١٨٤-

٣- آ، ب ندارد و زيادت از روى ل-ن-

٤- ل: البدعة لا- ب، در-

٦- آ: قال النبي عليه السلام،

ل: قال صلى اللّه عليه وسلم، ن: قال عليه السلام

٧- از حاشيه برگ ٥٩ الف،ب: يعني هر كه ازو گناهي صادر شود دوري ازو جدا شده كه هرگز باز نگردد آن دور سوى او-

لاجرم از صحبتِ اهلِ بدعت احتراز واجب باشد قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« مَنْ اَهَانَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ آمَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَ مَنْ لَانَ لَهُ بِكَلِمَةٍ اَوْلَقِيَهُ بِبِشْرٍ فَقَدِ اسْتَخَفَّ[1] بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِكَلِمَةٍ[2] عَلَى مُحَمَّدٍ » [3]

و اگر کسی مبتلا شود بصحبتِ اقوامِ مختلفه باید که مستعملِ رفق باشد بجمیعِ خلایق زیرا که حضرت مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ردای مبارک خود را برای اهلِ دعا[4] بسط کرده است /// (ن)[5] و بیقین بداند که رعایتِ لین[6] و سهولت موجبِ نجات ، قَالَ النَّبِيُّ[7] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَتَدْرُوْنَ عَلَى مَنْ حُرِّمَتِ[8] النَّارُ ؟ قَالُوْا : اَللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اَعْلَمُ فَقَالَ عَلَى الْهَيِّنِ[9] اللَّيِّنِ[10] السَّهْلِ ......................... » [illegible]

---

١- آ ، ن : استخف

٢- در آ ، ن : ندارد و زیادت از روی بَ ـ

٣- از حاشیهٔ بَ برگ ٥٩ الف ـ

یعنی هر که اهانت کند صاحبِ بدعتی را یمن گرداند وُرا حق تعالی در روزِ قیامت از هول و سختیِ هرم کرد باو یا ملاقی او شد xxxx بچهره شیرین گوی که خم داد آنکه فرود آمد حضرت حق بر محمد مصنف اللآلی المصنوعة ج ١ ص ١٣٥ این حدیث را موضوع گفته ـ

٤- نَ : بعضی اهل دعا ـ ٥- برگ ١١٧ الف ـ

٦- لَ ندارد ـ ٧- در ب ، ن ، ل ندارد ـ ٩- آ : ندارد ـ ١٠- لَ : الهین

٨- لَ : حبت ، نَ : حرمت .

الْغَرِيبُ[1]

قَالَ النَّبِيُّ[2] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ[3] السَّهْلَ الطَّلْقَ»

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

خَالِطُ الْفَاجِرِ مُخَالِفَةٌ[4] خَالِصُ الْمُؤْمِنِ مُخَالِصَةٌ وَ دِينُكَ لَا تُسَلِّمُهُ (پ) لِأَحَدٍ»

و هر که باوی بدی کند بان کس در مکافات بعکس پیش آید

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«الْمُؤْمِنُ لَا يَحْقِدُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ يُكَافِي السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ»[5]

---

١- پ: از حاشیه برگ ٥٩ الف یعنی در متن باید شما که برکیست که حرام گردانیده است آتش دوزخ؛ صحابه گفتند: خدا و رسول و انا ترند؟ بعده رسول فرمودند که حرامست بر مردان که سهولت ورزند قریب باعتدال

٢- ت: قال (بجای قال النبی)

٣- آ، ل: یحبه، ن: محب -

٤- پ: برگ ٥٩ الف -

٥- پ: حاشیه برگ ٥٩ - ب

یعنی مومن آنست که حقد و حسد نورزد و مکافات بدی از نکوئی کند فرد

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی

از[؟] بداختر باشد باد لیری و مالی

تب: الحکم الجعفریه، ص ٣٦

در آخرِ آن[1] مجلسِ دَهش جنابِ سیادت فرمود که (لَ)[2] مصلحت آنست که (آ برگ ٦٧ الف) بعد از عیدِ رمضان بافاضهٔ علمی اشتغال باشد که اگر[3] خدای خواهد زیرا که اربعین دیگر اختیار کرده شد. میسر گردد، اِن شاءَ اللّه تعالی.

و چون این فقیر در عیدِ رمضان بجمالِ سیادت مسرور آمد[4] والتماسِ بیعت عز شود، فرمود که تو مَشغُولی ملازمِ[5] بابِ[6] فقر خواهی بود[7] ولیکن چون این فقیر در التماس مخلص بود باجابت قرین آمد[8] و اما بیعت عز موعود[9] گشت تا حضرتِ سیادت باز آید از موضعِ رستاقی که بالتماسِ اخی حاجی[10] رفته بود.

و چون باز آمد بمصورِ جدید اخی حاجی بر و روزی چند اقامت شود، در شبی این فقیر بیعت کرده و در حالتِ بیعت چون یک دست این فقیر گرفت، درمیان آن دو دستِ کبیر نورِ ولایت آن جناب طلوع دیده شد که در همگی آن[11] خانه مملو گشت، پس حیرت حاصل آمد ازان نورِ طلوعِ عجیب و دستار از سر بر داشته شد بِلا عِلم وَلا خبر

---

١- لَ: ندارد -
٢- لَ: برگ ٤٧ الف -
٣- بَ: که اگر (بجای اگر)
٤- نَ: ندارد -
٥- نَ: ملازمت، لَ: ندارد -
٦- لَ: تاب -
٧- لَ: آورد، نَ: ندارد -
٨- بَ، لَ، نَ: ندارد -
٩- آ: بود گشت و تصحیح از روی بَ، نَ
١٠- آ حاجی اخی و تصحیح از روی بَ، نَ، لَ -
١١- آ، نَ، لَ: ندارد و زیادت از روی بَ -

بِالْمِقْرَاض وَ مَا غَمَرَ[1]-

و چون تحرير[2] زايل[3] گشت دستار قطع[4] كرده آمد[5] و آن قطعه[6] را بحضرت سيادت[7] عرضه داشته[8] آمد[9] تا پاى تابه[10] سازد، فرمود كه روپاك شود همه پاى تابه بر و در همگام ديگر از برادرم حق گوى رحمة الله عليه پرسيدم كه مقراض (آ: برگ ٦٧ ب) بكار بُرد (ب[11]) ياخى؟ تبسُّم كرد و گفت: آرى از خاصه گرفت چند تارى، و از برادرم حق گوى سئوال كردم كه درين دو[12] وقت كه من حضور ولايت جناب سيادت ديدم تو هيز ديدى؟ گفت: بلى

نظم[13]

*صفحه آمد سر شما را ديد و رفت

هر كرا ميخواست جان بخشيد و رفت *[14]

---

١- آ: ندارد -
٢- ت: آن تحرير -
٣- آ: نازل
٤- ت قطعه، ل را قطعه قطعه
٥- آ: كرد -
٦- آ: قطعها -
٧- آ: برجناب سيادت
٨- آ: كرده -
٩- در ب حذف است -
١٠- جامه سطبر كه بپيچند تاى مسافران بر پاى بپيچند دفع سرمايا چستى و چالاكى رفتار را (لغت نامه دهخدا) -
١١- ب: برگ ٦٠ الف -
١٢- آ: ندارد -
١٣- ب فرد -
١٤- ل سيادت مآب - مثنوى مولوى ياس ٥٤

و در ضحوهٔ[1] لیلهٔ بیعت سفرِ بدخشان اختیار کرد و فرمود که چون ازین سفر بخطهٔ مبارکهٔ ختلان باز آیم با فاضهٔ علمی اشتغال نمایم اِنْ شَاءَ اللّهُ اللّطیف، و چون اندک مسافتی تشییع کردم گفت در همین موضع باید ایستادن، لاجرم زود تَوَقُّف کردم و حال آنکه در خاطر داشتم که از جناب سیادت[2] (ل)[3] بپرسم که "دعای سیفی" به از حضرت مصطفی منقول هست یا نی؟ لاجرم[4] صبر گرفتم اگرچه ترکِ ادب بود و در باطنِ خود گفتم باید که این داعیه بصحت مقرون گردد

و روزِ[5] دیگر برهان الدین که حال (از رجال ) الهی[6] باشد آمد و تقریر کرد که وی را ~~xxx~~ در دامنِ کوه[7] تو زقرغان[8] بجنابِ سیادت ملاقات شد[9] فرمود که امشب ~~ق~~ ترا~~////~~ ما باید بودن[10] لاجرم اجابت کردم و بسعادتِ جناب سیادت در قریهٔ تور قرغان آن شب[11] (آ: برگ ۶۸ الف) بودم و آن روز[12] که اجابت نمود[13] اشارت فرمود که

---

۱ـ آ: ضحوه ـ ۲ـ ل: سیادت مآب ـ

۳ـ ل: برگ ۴۷ ب ـ ۴ـ آ: ندارد ـ

۵ـ ل: روزی ـ ۶ـ ب ل: حال اللهی، معلوم نشد کیست

ولی علی الهی فرقه ایست از شیعیان غالی رک به
EI. Vol I, fasc: 7. P. 392.

۷ـ در ل، ق: ندارد ـ

8: Tash Kurghan (Balkh) The Times Survey Atlas of the World. Encyclopaedia of Britannica
William Moorcraft: Travels in Ladakh And Kashmir. P: 413

۹ـ ق: رسیدم و از زبان مبالشنیدم ۱۰ـ ب، ل، ق: بود ـ

۱۱ـ آ، ب: امشب و تصحیح از روی ق، ل ۱۲ـ آ، ب، ل: امروز ـ

۱۳ـ ل: داد ـ

نورالدین را بگوئی که "حرز یمانی" که دعا سیفی[1] خوانند[2] از حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم[3] منقول است باید که (ن)[4] بخواند که در خواندن[5] آن خاصیت بسیار است.

پس دعای سیفی حاصل کردم و می خواندم امّا حفظ دعای سیفی موقوف می بود تا بار دیگر[6] (پ)[7] بجناب سیادت رسیدم و از زبان مبارکش شنیدم آنگاه یاد گرفتم -

و در وقت[8] دیگر جناب سیادت فرمود که اگرچه در هر وقت[9] خوانده شود خاصیت[10] کثیره و منفعت کثیره باشد امّا بعد [illegible] الصبح خواندن اُولی بُود زیرا که آثارش درین وقت اَقوی باشد -

---

۱- پ: دعای سیفی که حرز یمانی است، دعای سیفی معه ترجمه فارسی وادعیه دیگر منسوب به حضرت علی سنه کتاب ۱۲۲۹ هجری، خوشخط مطلا بقلم میرزا طاهر شیرازی کاغذ خان بالغ مجدول بجدول طلا اسماء ادعیه باب زر نوشته و بین السطور فارسی ترجمه، صفحات ۱۲۰، نسخه خطی متعلق بکتابخانه آصفیه، فهرست کتابخانه آصفیه سرکار عالی ص جلد اول ص ۶۷ شماره ۶۲ - الحرز الیمانی المشهور بالدعاء سیفی المنسوب الی امیرالمؤمنین علیه السلام اخذ من کتاب "سفینة لی قرینة" الذریعة الی تصانیف الشیعة تألیف محمد محسن آغا طهرانی، الجزء ۶ ص ۳۹۴، نمره ۲۴۴۸، رک به کتاب حرز المؤمنین لامان الخائفین، سید وزیر الدین حسین، دهلی ۱۹۱۵م. ص ۱۰۹ - ۱۱۲ و کتاب الدعوات برگ (۶۷ ب - ۷۵ الف) نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور، شماره 9 CIV AA2

۲- ل: است -

۳- آ، به، ق: ندارد و زیادت از روی ل - ۴- ق: ۱۱۴ الف -

۵- ق: خاندان (بجای خواندن ؟) ۶- ل: بار -

۷- پ: برگ ۶۰ ب - ۸- ل: وقتی -

۹- ل: هر وقت که ۱۰- پ: خاصّات -

و در بدخشان روزی خدمت شیخ محمّد عرب رحمة اللّه علیه[1] عرضه داشت بجناب سیادت که یا امیر[2] من شنیده ام که هر که حرز یمانی را هزار بار بخواند بشرطِ آنکه در اول[3] و آخر صدقه بدهد جمیعِ امور دینی[4] و دعاوی[5] او را حق تعالی کفایت نماید، حضرت سیادت فرمود[6] اگر چهل بار بخواند هم کفایت نماید ولیکن مخلصانه باید خواندن[7]۔

ای دوست بدانکه در ایامِ صحبت با حضرتِ[8] جنابِ سیادت هر چه در خاطرم آمدی (آ: برگ ۶۸ ب) آنرا بر من آشکارا کردی[9] و اگر مصلحتِ اظهار آن نبودی باشارت تنبیه نمودی تا روزی بخاطرم[10] آمد که واقعهٔ دست داده است باید سؤال کردن تا چه فرماید حالانکه مرضی

---

۱- معلوم نشد کیست ۔ ۲- پ: امیر المومنین (بجای امیر)

۳- در آ. ندارد

۴- آ، دین (بجای دینی و تصحیح از روی ن، پ)

۵- لَ، ن دعائی (بجای دعوی) ۶- آ: فرمودند

۷- لَ: خواند ۔

۸- آ، لَ، نَ: نزهت ۔

۹- نَ: نمودی (بجای کردی)۔

۱۰- نَ، لَ: در خاطرم (بجای بخاطرم)۔

داشت در آن وقت که از اندراب[1] [2] رجوع کرد (ل[3]) بسبب مرض وخدمت خواجه عبدالله[4] رحمة الله علیه[5] و برادرم [6]قوام الدین[7] و مولانا محمد سرای [8]البَشی هنوز در خدمت[9] سیادت حاضر بودند و از خانه قاضی حسن[10] که هنوز نزدیک پل بخدک بود بیرون آمده بودند -

---

۱- ل، ن ندارد -

۲- اندراب: نام شهریست بسرحد خراسان و هندوستان (مدار الافاضل) شهری است از ویست بدخشان (برهان قاطع) در غرب بدخشان واقع است (بدخشان) Encyclopaedia of Britannica vol II
Log: 103.45, Lat.: 36. Between Ghazna and Balkh, the road by which the Caivan enter Kabul". Ain-i Akbari vol III - P: 98. "Situated at the base of the main ridge of the Hindu Kush." Barthold. Turkistan Down to the Mongol Invasion. P: 67

۳- ل: برگ ٤٨ الف -

٤ - خواجه عبدالله رکن الدین شیرازی مستورات برگ ۳٦۹ ب - (امیر عبدالله شیرازی - تاریخ ادبیات ایران، براون ج ۳ ص ٤٨٤ (در ضمن ذکر مثنوی انیس العارفین) -

۵- ل: ندارد - ٦- آ: برادر (بجای برادرم) -

۷- شیخ محمد قوام الدین بدخشی که یکی از مریدان سید علی همدانی بود و در مسافرت آفرین هنوز بخدمت سید بود رک به مستورات برگ ۳۸۵ ب، ٤۱۹ الف، ٤۳۲ الف، ٤۳۷ ب، خزینة الاصفیا ج۲ واقعات کشمیر اعظم برگ -

۸- محتملاً همین شیخ محمد سرالبشی که از علما وبلغای وقت بود (واقعات کشمیر اعظم برگ ۳٦ الف) ۹- ب: خدمت - ۱۰: ملا حسن (؟) نیست.

و شب بنزدیک کبوتر خانهٔ قاضی حسن باشیدند[1] و خدمت

(ب)[2] امیر طرطی[3] نیز تا آنجا بخدمت سیادت*آمده بود[4] آمد و چند

کبوتر[5] گرفت و بخدمت سیادت آورد و خدمت سیادت فرمود که

باید که ترکِ صیادت نکنی

واو قبول کرد و من هم باستقبالِ جناب سیادت رفته بودم و

آن واقعه دیده، لاجرم چون پرسیدم باشارت تنبیهه فرمود ولیکن بملاحت

حساب شد و متعجّبه گشتم و میخواستم که بارِ دیگر از جنابِ[7] سیادت

بپرسم[9] که در غضب شد و فرمود که ازین خانه بیرون[8] رو والا

بعصا سرت را پاره سازم، و چون خواجه عبدالله رحمة الله[10] این[11] شدّت

(آ برگ ۲۹ الف) غضب را مشاهده کرد دست مرا بگرفت و بیرون آورد

و سؤال کرد که توسخنی باری بزبان[12] گفتی امّا بگوی که در خاطر

چه داشتی ؟ وچون خواستم که در تقریر آن در آیم[13] حضرت سیادت

---

۱- بَ : باشیدند - ۲- ب برگ ۶۰ ب -

۳- رک به پاورقی متن ص ۴- ن آمد -

۵- آ : کبوتری - ۶- ل، ن حضرت

۷- بَ : و من هم استقبال جناب سیادت بپرسم - (بجای و من هم باستقبال جناب سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده ... )

۸- آ، بَ : بدر - ۹- نَ : اگر -

۱۰- لَ : علیه الرحمة ۱۱- لَ : آن -

۱۲- بَ : بزبان باری بَ : خدمت ۱۳- آ : در آیم که -

آواز داد[1] که در خانه باز در آیید[2]، پس چون باز آمدیم[3] فرمود که ما از اهلیی وی[4] گاه گاه در تشویش می شویم، خدمت خواجه گفت[5] که[6] آن چه بود که ما نداشتیم[7] فرمود که او را واقعه‌ای از مقام صفا و حرص دست[8] داده است ولیکن او[9] تصور میکند که آن امر[10] عظیم است از برای آنکه کار نکرده است و عجایب راه خدای[11] تعالی ندیده[12] و حق تعالی باشد که او را دست گیرد گر شما عجایب راه مشاهده نماید که حرص دارد امّا معلول است، و خدمت خواجه از آنجا که وجود مبارکش خلاصهٔ مشایخ اهل اخلاص بود فرمود که ما را یقین است که دعای جناب سیادت مُستجاب خواهد بود.

و خدمت خواجه روزی در بدخشان این فقیر را اشارت فرمود

---

١- ب: فرمود ـ

٢- آ، تا در خانه باز در آیند ـ ب: باز در خانه در آیید ل: بخانه باز بیایید ـ

٣- آ: آمدیم، ل رفتیم ـ

٤- ب: او ـ ٥- ب فرمود

٦- ب: ندارد ـ

٧- ل: از خدمت خواجه گفت ... نداشتیم، در ندارد ـ

٨- آ: ندارد ـ

٩- ب: ندارد

١٠- ل: امری ـ ١١- ل: ندارد ـ

١٢- ب: ندارد

که از حضرتِ امیر[1] (ق)[2] سؤال باید [redacted] (ب)[3] کردن که غضوب چرا باشد با آنکه از کَسلِ اصلِ طریقت است؟ و چون نمازِ خفتن ادا کرده شد (ل)[4] و بسر عادت مبارکهٔ[5] هر شب جنابِ سیادت این فقیر را طلب شود، سوالِ خواجه (آ: برگ ۶۹ ب) بخاطرم[6] آمد و چون در حجرهٔ مسجد از بصحبت شریف در آمدم[7] و بدو زانوی ادب بنشستم، حضرتِ سیادت این فقیر را طلب شود[8] پیشتر از سؤال تبسّم شود و فرمود که

اگرچه مارا غضبی می باشد امّا غضبِ ما رحمت[9] بر مَغضُوب علیه زیرا که دراوایلِ سلوک مارا در هر دو شبهٔ[10] بحضرت مصطفی صلّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلّم صحبتِ خاصه می بود و از غضبِ خود ملالی[11] در خاطر[12] می آمد، لاجرم حضرت مصطفی[13] فرمود که

ملول مشو که غضبِ تو رحمتست

پس غضبِ ما موجبِ رحمت و ترقی باشد، وچون این

---

۱- ق، ل: سیادت (بجای امیر) - ۲- ق: برگ ۱۱٤ ب -

۳- ب: برگ ۶۱ ب - ٤- ل برگ ٤٨ ب -

۵- ل: مبارکه ۶- آ: بخاطر، ب: در خاطرم -

۷- ب - ندارد

۸- ل: ندارد - ۹- آ: رحمت -

۱۰- ب: دو شبهی - ۱۱- آ: ملالتی -

۱۲- ل: خاطرم - ۱۳- ل: صلوت الله -

هدایه[1] بخدمت خواجه رساندم خواجه فرمود که اکنون مرا فرحی حاصل آمد[2] که قیمتش از دو عالم افزونست.

و در ایام صحبت شریفش تحقیق شده است که مکسورِ آن جناب مجبور[3] است زیرا که غضبِ او سببِ ترقی می بود و سرِّ این سعادت آنست که حضرت سیادت[xxxx] مجلای[4] جمال و جلالِ ذات آمده بود و درین حدیث بآن سرّا شارتست، قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ:

" خِیَارُ اُمَّتِی اَحِدَّائُہُ هَا الَّذِیْنَ اِذَا غَضِبُوا رَجَعُوا "[6]

و جناب سیادت در " ذخیره " آورده است که (ب)[8] در بعضی اخبار آمده است.

کَانَ رَسُولَ اللّٰہِ ( آ برگ ۷ الف ) صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم

---

۱- ب: هدیّه ل: هدیه ۲- ل ، ب: آمد.

۳- ب: مکسور مجبور ٤- ل: * جناب.

۵- ب: ندارد. ٦- از حاشیه ب برگ ٦١ ب.

۷- یعنی بهترین امتِ بدان امتِ من اند که چون غضوب کنند فرود آیند ازان غضب احیاء علوم الدین ج ۳ ص ١٦۵ ، خیر امتی احداوها ، کنز العمال ج ۲ ، ص ۲۸ - روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۰ ب ، ذخیرة الملوک ص ۲۵۱ یعنی بهترین امت من تیز طبعان اند آنها که غضب کنند و زود باز آیند.

۷- ذخیرة الملوک تصنیف سید علی همدانی رک به اوراق فوق ص صدر دچل ریک

۸- ب: برگ ٦۲ الف. ۹- ل: است که.

يَغْضِبُ حَتّى تَحْمَرَّ عَيْنَاهُ وَ وَجْنَتَاهُ[1] وَ يَقُولُ[3] اَللّٰهُمَّ اَنَا بَشَرٌ اَغْضِبُ كَمَا يَغْضِبُ الْبَشَرُ[4] فَاَيُّمَا مُسْلِمٍ سَبَبْتُهُ[5] اَوْ لَعَنْتُهُ اَوْ ضَرَبْتُهُ فَاجْعَلْهَا مِنِّى صَلٰوةً.[6]

و هم در ذخیرة آورده است که امام محقق سابق جعفر[7] صادق را علیه و علی آبائه السّلام گفتند: اِنَّ فِيكَ كُلَّ فَضِيلَةٍ اِلَّا اَنَّكَ مُتَكَبِّرٌ[8] قَالَ لَسْتُ بِمُتَكَبِّرٍ وَلٰكِنْ كِبْرِيَاءُ الْحَقِّ قَامَ مِنِّى مَقَامَ التَّكَبُّرِ

یعنی طایفه که اخلاق خاصی را در مقام فنا در یا زند و خاصهٔ

---

١- آ : وجنتاه

٢- احیاء علوم الدین ج ٣ ص ١٦٧ ( حدیث کان صلی الله علیه وسلم ، مسلم )

٣- ب : وکان یقول آل : یقول - ٤ - احمد بن حنبل الجزء ١٣ حدیث ٧٣٠٩ -

٥- ب : سبته

٦- ب : حاشیه برگ ٦٢ الف یعنی حضرت رسالت بغضب می افتند تا بحشتی که چشم و رخسار مبارکش سرخ می شدی و گفتی که ای بار خدایا من غضب میکنم چنانک بشر غضب میکند پس هر مسلمی را که بد می گویم یا لعنت می کنم یا می زنم رحمت باو بگردان بگردانم خود اینها از من دعای قب مسلم ج ٤ ص ٢٠٠٨ -

٧ - رک به اوراق فوق ص ٧٩

٨- ب، ل: متکبر (بجای بمتکبر) -

٩- ب : حاشیه برگ ٦٢ الف یعنی بدرستی در تو همه فضلهاست و گر همین که متکبری بعده فرمودند که کر هستم من متکبر ولیکن کبریای حق ایستاده است از من بجای تکبر -

وجود را از صفاتِ بشریت بپردازند و خاشاکِ هستی را در زاویهٔ نابود
اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تَجَرُّع[۱] مرارت[۲] فنا شربتِ بقا
چشانند[۳] در[۴] بارگاهِ لقا بعضی را لباسِ حلم و حیا بپوشانند[۵] و جمعی
را (آن)[۶] بخلعت تَعَزُّز و کبریا مخصوص گردانند، پس چون در مقامِ صحو[۷]
آثار آن صفات را در وجودِ عزیز ایشان بظهور رسانند «عوام کالانعام[۸]
آنرا[۹] از ایشان تکبر بینند[۱۰].

امّا عارفِ محقق میداند که آن تَعَزُّز بحق و تجلّی سلطنتِ
کبریای مطلق است که در ابدانِ زکیه و اجسامِ طاهرهٔ[۱۱] ایشان بظهور میرسد
نه ایشان را عزِّ خود مقداری و نه آن باردّ و قبولِ خلق آرامی و
قراری و نه در ظهور (آ: برگ ۷۱ب) آن صفات اختیاری بل «یَفْعَلُ
اللّهُ مَایَشَاءُ[۱۲] وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ[۱۳]».

---

۱- تجرّع جرعه جرعه خوردن (لغت نامه دهخدا).
۲- ذخیرة الملوک باب دهم ص ۲۳۱ : مرادات.
۳- ب: چشانند ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ : چشانیدند.
۴- ب، ذخیرة الملوک ـ ودر
۵- ذخیرة الملوک ص ۲۳۱: پوشانیدند
۶- ل برگ ۹۶ الف.
۷- ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ : محو.
۸- ذخیرة الملوک ص ۲۳۱: عام.
۹- ذخیرة الملوک ۲۳۱ آن معنی را. ۱۰- آ، ل: دانند.
۱۱- ب: ظاهره. ۱۲- قرآن مجید : ۱۴ : (سورة ابراهیم) ۲۷
۱۳- انّ اللّه یحکم ما یرید ۵: (سورة المائدة) : ۱.

و آنکه بابِ مدینهٔ علم، و مجمع کرم و حلم، شاهبازِ قضای[1] ازلی (ب)[2] امیر المؤمنین علی کَرَمَ اللّٰه وَجهه[3] فرمود که

«مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْغَنِيِّ فِيْ مَجْلِسِ الْفُقَرَاءِ رَغْبَةً فِيْ ثَوَابِ اللّٰهِ تَعَالىٰ وَأَحْسَنُ مِنْ ذٰلِكَ تِيْهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللّٰهِ تَعَالىٰ.»[4]

اشارت بآن معنی بود، زیرا که کبرِ اغنیا بسببِ شهوتِ نفسانی و عوارضِ امورِ فانی باشد که آن تغیر الحق است و کبر درویشِ عبارت للّه و باللّه بود و این احسن احوال فقیر / زیرا که این دالت بر قوتِ نفسِ او و از اینجا بدانی که آنچه موجبِ نقصانِ عاقبت کمالِ عارفست[15]-

---

۱- آ : قضا -  ۲- ب : برگ ۲۲ ب -

۳- آ : علیه السلام

۴- ب : از حاشیه برگ ۲۳ ب معنی خوبست فروتنی غنی در مجلس فقرا رغبت در ثواب و خوبتر از کبر- فقرا در مجلس اغنیا از بهر ثقة قب قوت القلوب ج۲ ص ۸ قال الفتح بن شخرت رایت علی بن ابی طالب فی النوم فقلت اعطنی بحرمت خیر، ور فقال ما احسن تواضع الاغنیاء الفقرا رجا ثواب اللّه و احسن من ذلک تیه الفقرا علی الاغنیاء ثقة باللّه - ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ چه نکوست فروتنی کردن توانگران در صحبت درویشان از برای امید ثواب خدای عز و جل و نکوتر است ازان بزرگی کردن درویشان بر توانگران بجهت اعتماد ایشان بکرم خدای تعالی - ۵- ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ - بود

۶- ذخیرة الملوک چه این معنی - ۷- آ داعت (بجای دالت و تصحیح از روی آ، ب) -

۸- ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ جاهل غافل است - ۹- ب چه ندارد - ذخیرة الملوک ص ۲۳۱ : صورت کمال کامل است -

۱۵- بربا ورق صفحهٔ آینده بعد از نمره ۸ -

و بعد از سه ماه از سفر بدخشان بخطهٔ مبارکهٔ ختلان رجوع نمود[1] و سه ماه دیگر بشرف وفای آن وعده تشریفات فرمود بحسب افاضهٔ اسرار کتب اهل طریقت و انوار آن[2] صحبت با رحمت، آنگاه متوجه سفر ملک ختا[3] گشت و حال آنکه مرا در بعضی از مسایل صوفیه قدّس اللّهُ أسرارَ هم تردّدی[4] می بود بسبب قصور فهم، لاجرم آنرا[5] بجناب سیادت عرضه کردم، پس جناب سیادت فرمود که

وقتی بیاید[6] که آن مشکلات (آ: برگ ۷۱ الف) حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی و فهم کردی نیز بر تو لایح گردد زیرا که همّت این درویش بجانب تو مصروف می باشد[7] فلاجرم سر بر قدمش نهادم از روی اخلاص و وداع کردم و چون مرا عقیده آن بود که نفس نفیس او (ل)[8] از قبیل نفس است و [illegible] بمطالعه مفْرُوغات[9] مشغل شدم با ریاضت نفس بهم و حال آن بود که در زمان گذشته مدتی ریاضت کشیده بودم و بی نوایی خلق من شده بود[10] (ت)[11]

---

۱- ل: و چون　　۲- آ: ندارد، فقط د نوشته

۳- ل: از　　۴- آ، ل: خطا -

۵- ل: تردد　　۶- ل: ندارد - ۷- ل: آید

۸- بمصروفست - (۱۰ / ص۹ (از پاورقی صفحهٔ گذشته) این همه عبارت (باز) و هم در ذخیره است که:
امام محقق سابق جعفر صادق ... کمال عارفست" از روی ذخیرة الملوک باب دهم ص ۲۳۱ بمبعد طبع ۱۳۲۱ هـ تالیف سید علی همدانی نقل کرده شده -

۱۰- ب، ل: مفردات، ن مفروات - مفروء خوانده شده (فرهنگ آنند راج) -

۹- ل: برگ ۴۹ ب -　　۱۱- ب: برگ ۶۳ الف -

لاجرم باندک فرصت کشاد بسیار در من پدید آمد و آن مشکلات حل گشت و اضعات آن لایح شد و میشود تا اکنون[1] ببرکت آن نفس.

نظم[2]

هر که یابد چشم دل را کحل پیر
مات گردد چشم جاهش حق پذیر

و چون از سفر ملک ختا[3] باز آمد بخطهٔ مبارکهٔ ختلان این فقیر خاصهٔ کوج[4] بولایت روستا آمده[5] بود پس آفتاب جناب سیادت هم از مشرق سعادت[6] ولایت روستا طلوع نمود و حضرت با رفعت[7] شاه شیخ محمد جعلهٔ[8] اللّه محمدا کما یسمّی[9] بمحمد بنور صحبت جناب سیادت منور آمد و باز یاد نور بشرف توبه مشرف گشت و با قسی (آ برگ ٧١ ب) انعامات الاکرام و بتجمیل[10] و انعام و تبدیل پادشاهانه نمود جزاه اللّه تعالی خیراً.

و بعد از صحبت سکزره بحضرت شاه[11] جناب سیادت فرمود که بصحبت شاه بروگاه گاه لاجرم تا امروز آنرا مىدارم نگاه بحضرت آن پادشاه و حضرت[12] سیادت فرمود که شیخ محمد شاه دنیا و آخرت است و در هنگام[13] دیگر فرمود که

---

١- لَ : ندارد -
٢- ب فرد (بجای نظم) ل بیت -
٣- لَ : خطا بجای ملک ختا
٤- بَ : کوج -
٥- ل : رفته
٦- آ، ب : ندارد و زیادت از روی لَ (؟) -
٧- لَ : جناب -
٨- آ : جمل -
٩- لَ : هی -
١٠- آ ب ٢٧ ن بتجمیل نیکو کردن (لغت نامهٔ دهخدا)
١١- در آ ندارد، ل بشاه -
١٢- ل : جناب -
١٣- ل : هنگام -

١٤: روستا کر روستاق نوشته آمد قصبه ایست در بدخشان رک، (درپیق نیب)
Barthold: Turkistan: Down to the Mongol Invasion. P. 81,
Imperial Gazetteer of India. Vol XXV.

زورباشد که مملکتِ بدخشان بشیخِ محمّد بار گردد

و بعد از فوتِ بهرام شاه کشمی رحمة اللّه درطریقِ

---

۱- آ : بشاه ۲- ب : فوت -

۳- بهرامشاه الخوشی، مستورات ( ۳۷۰ الف ) کملکچی لو بهرامشاه الخوشی که یکی از خلفائ آنجناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود، میگفت که شبی شراب خورده بودم و در عالم مستی خواستم که کار بدی کنم، هر چند که سعی میکردم و هیچ پیدا میشد و مرا میگرفت، چون بهوش آمدم، تمام خدمتگاران خود را جمع کردم و گفتم که امشب مرادست که اگیر گرفته است، هیچکس جواب نداد چون تمام ملوک و وزراء حاضرشدند ازیشان نیز پرسیدم که من در عالمِ مستی بودم، خواستم که خودی نا حق کنم، هر زمان دستی پیدا شد و مارا ازان کار باز میداشت و همه ازین معنی متحیر شدند و از جواب عاجز آمدند و چون شب در واقعه دید (برگ ۳۷۰ ب) که خدمت میر سید علی همدانی حاضر شد، فرمود که ای پادشاه مجاری گرچه درین ملک پادشاهی میکنی، اما فکر بر اوج اصل کن که فردای قیامت شرمسار و سرنگون نشوی، گفتم چون بیدار شدم از بسترِ خواب برخواستم و بخدمت شریف برفتم و تایب شدم و خواستم که ترکِ سلطنت بکنم، آنجناب مانع شد، بعد ازان سر در خدمت آنجناب نهادم، هر چه فرمودند بجای آوردم - و هیچ کاری بی رخصت شیخ خود نکردم -

زیارت بیت[1] اللّه سلطنت بدخشان بتمامی[2] بازگشت بحضرت آن شاه[3]،

در مدتی که خواست حَضرة[4] اللّه جناب سیادت وقتی[5] فرموده که شیخ مُحیی الدین[6] قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ در بعضی از مصنفات خود ذکر کرده است که وقتی[7] /هفتاد (ب)[8] روز چیزی نخوردم، پس این درویش نیز خود را آزمود بنا خوردن و صد و هفتاد روز + چیزی نخوردم و اگر چیزی خوردن سنت نبودی در باقی عمر این درویش چیزی نخوردی[9].

---

۱- آ: بیت (بجای بیت و تصحیح از روی ب).

۲- ب: ندارد ۳- ل: بدان شاه.

۴- ل: ندارد.

۵- آ، ب، ق: و حضرت سیادت در مدتی که خواست حضرة اللّه جناب سیادت وقتی فرمود ل: در مدتی که خواست اللّه جناب سیادت وقتی فرمود. حضرة را باسمای الهی هم استعمال نمایند (فرهنگ آنندراج)

۶- ل: عربی. شیخ محی الدین محمد بن علی بن العربی قَدَّس اللّه سرّه مصنفات بسیار وارد بیشتر در تصوف و نسبت خرقه وی بتصوف بیک واسطه بشیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قدس اللّه سرّه میرسد (ص ۶۳۵) و نسبت دیگر وی بخضر میرسد علیه السلام بواسطه ولدالشیخ رحمة اللّه بمرسیة من بلاد اللس لیلة الاثنین السابع عشر من رمضان سنة (۵۶۰) ستین و خمسمائة و توفی لیلة الجمعة الثامنة والعشرین من شهر ربیع الاخر سنة (۶۳۸) ثمان و ثلثین و ستمائة بدمشق نفحات الانس ۶۳۲ و اردو ترجمه دائره معارف اسلامیه تحت اسم ابن عربی و قاموس الاعلام ج ۱ ص ۱۷۵

۷- آ: ندارد. ۸- ب: برگ ۶۳ الف.

۹- مستورات برگ ۳۶۹ ب از نورالدین جعفر بدخشی و از شیخ عبداللّه

و حضرت[1] سیادت فرمود که وقتی در دیار روم در مسجدی بهیت
اقامت کرده بودم در فصلِ شتا و هوا بغایت سرد بود (ل)[2] شاگاه شبی
احتلام افتاد و نفس از غسل (آ: برگ ۷۲ الف) مُتَکاسل آمد - پس غیرت
کردم و بر نفس واجب گردانیدم بحسبِ همت که تا چهل شب در آبِ یخ
بسته غسل آرام[3] سنگِ گرانی در مسجد بود، برداشتم و برِ سرآب
یخ بر بسته رفتم و بآن سنگ یخ را بشکستم و غسل آوردم و حال آنکه
از جامه جز خرقهٔ کهنه نداشتم و همچنین تا چهل روز هر شب آن
سنگ را می بردم، و یخ را می شکستم و غسل می آوردم -[4]

جناب سیادت فرمود که هفت سال (جز) ~~گ~~ گرتهٔ[5] پوشیدم

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)
رکن الدین شیرازی آنکه روزی از زبان مبارک شیخ نظام الدین غوری
شنیدم که حضرت شیخ عبدالرحمن الا سفراینی قدس سره در مکه در دو
اربعین افطار نکردند، در خاطر گذشت که باری باز مایم، چون
آزمودم یکصد و هفتاد روز احتیاج خوردن نشد -

۱- تبل: جناب (بجای حضرت)
۲- ل: برگ ۵۰ الف -      ۴- ل: آرم و -
۳- قب مستورات برگ ۲۷۱ الف، ب -
۵- ن: گورته (بجای گرته) قب مستورات برگ ۴۱۳ ب نقلست که
آن جناب سیادت بزبان مبارک فرمود که چهل سال در یک گرته
یکرنگ سیما بود بر رقعه پارها که از مشایخ گرفته بودم بدو
بدوخته ام و تا هنوز در بردارم و درین (برگ ۴۱۴ الف) چهل سال

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

و از طعام جزنانِ جو[1] نخوردم و بعد از (ن)[2] هفت سال بزرگی کرته خوبی و طعامِ لذیذی آورد[3] والتماس نمود که این را قبول باید کرده کردن که باشارتِ مصطفی[4] آوردم[4] در جواب گفتم که برین دعوی شاهد باید، آن بزرگ تَبَسّم نمود فرمود که چگونه شاهد باید[5]؟ گفتم: همچنین که مرا هم اشارت فرماید، لاجرم گفت[6] ترا هم توجه باید کردن و چون از آن صحبت فراغ[7] ما حاصل آمد توجه کردم حضرت مصطفی را دیدم صَلّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلّمْ[8] تَبَسّم نمود و فرمود که آن التماس باشارتِ منست لاجرم[9] اجابت کردم -

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

بغیر از نان جوین هم پخته نخوردم، روزی در نفس من خبر شده و گفت که گوشتی میخورم و در دل کردم که یکی فرمایم تا پخته آرد، ناگاه خواب درمن غلبه کرد آن جدّ بزرگوار خود را دیدم که حاضر شد و بزبان مبارک فرمود

اعدا عدّوک نفسک التی بین جنبیک

چون بیدار شدم آن گوشت بسگ انداختم * و دو سال از خانقاه بیرون نامدم و نفس را در گوشمال گرفتم و هرگز محکوم او نشدم -

۱- آ، ب، ن: ندارد و زیادت از روی ل - ۲- ن: برگ ۱۱۲ الف -
۳- ب: کرده خوبی آورد و طعام لذیذی- ٤- ن: آورده ام ل: صلّی اللّه علیه وسلم آورده ام -
۵- ل، ن: شاهدی -
۶- ل: گفت، ن گفت لاجرم - ۷- آ، ب، ن فارغ -
۸- آ، ب: رسول، ل: مصطفی صلوت اللّه علیه را دیدم -
۹- ن: ندارد -

نظم[1] (ب)[2]

هم[3] ولی را ولی تواند دید

مصطفی را علی تواند دید[4]

جناب سیادت فرمود که (آ: برگ ۷۳ الف) وقتی در سفر بودم بخدمت شیخ محمود قَدَّسَ اللّهُ سرّهٔ حال آنکه خدمت شیخ با درویشان بروزه[5] بودند و آبِ افطار شیخ را من برداشته بودم و[6] چون از آن منزل که آب برداشته بودم شش فرسنگ راه برفتند[8] و در اولِ وقت

---

۱- ب: فرد آ: بیت ۲- ب برگ ۲٤ الف -

۳- آ: چون ن: پس هم

٤- این شعر سرودهٔ سید علی همدانی رک به رسالهٔ در معرفت صورت و سیرت انسان برگ ۱۸۰ ب -

۵- ن: با روزه ٦- آ، ن: ندارد -

۷- آ: ندارد -

۸- آ، ب: ~~برفتند~~ رفتند مستورات برگ ۲۵۱ الف، ب روزی حضرت شیخ (شرف الدین محمود مزدقانی) در سفر بودند تمام مردم که همراه شیخ بودند ... شکی که بر سر اسپ می بود آنرا بدوش خود را کرده بعد از نمازِ عصر به بیت و چهار فرسخ راه برفتم بر سر چاهی رسیدم نه ریسمان داشت و نه دلو، لاجرم حیران شده ماندم گفتم که بارخدایا از میان یاران این قدر راه آمدم که آب طهارت برای برادرانِ دینی خود را جلو بَرم، الحال وقت نماز ...

(بقیه بر پاورقی صفحهٔ آینده)

صبر یادای[1] صبر اشتغال نمودند، درمیان ماز بودم که یکی از سقها همراه بودند[2] از آن آب بخورد، لاجرم آن بقیه[3] را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود برفتم و آب گرفتم و بمنزل[4] بموشکه رسیدم در وقت افطار و شیخ بغایت حدید در من بدید و شعبه تهتم نمود و در آن شب کشود بر من اسراری که هرگز نبود[5] (ل[6]) باربعینات مرا در وجود بهر که مظهر آن صاحب وجود.

جناب سیادت[7] فیو فرمود که در همدان خانقاهی بود بغایت وسیع امّا بنای آن خانقاه هنوز تمام نبود، لاجرم[8] چون شب درآمدی و

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

با این قدر مسافت راه آمده بجه رو روم، چون این تضرّع کردم، حضرت خضر پیدا شد گفت که یا سید که بگیر این (برگ ۳۵۱ ب) دلو وریسمان را، چون بگرفتم غایب شد آب را گرفته پیش از مغرب رسیدم، آنقدر آب گرفتم که دو روز در آن مقام قرار کرد شد کفایت خوردن و طهارت تمام یاران کرد.

۱- آ : یادا ۲- آ: بود.

۳- ن : باقیه. ٤- ل : در منزل.

۵- آ : بر من در اسراری که هرگز نبود، ب: بر من اسراری که هرگز نبود. ل: بر من اسراری که نبود. ن: اسراری که در من نبود.

۶- ل: برگ ۵۰ ب.

۷- ل : سیادت مآب.

۸- ل : ندارد.

برفتی وخشت مالیده می شا ... بخزدیکِ صبح و باز بخانقاه آمدی و[1]
بجماعت نماز ادا کردمی[2] و بعد از سه ماه تمام کردم و فقرا در ایام
اربعین در آن[3] خانقاه جمع می شدند در فصلِ شتا.

حضرت سیادت[4] فرمود که صحت قریه که حق شُرکا بود[5]
بدوازده هزار دینار بخریدم و وقف خانقاه کردم[6] و چون بخدمت شیخ
عرضه داشتم (آ: برگ ۷۳ الف) غضب کرد و فرمود که پیشتر از بیع
چرا نگفتی تا بجهتی انفع ازان قریه مصروف[7] (ب)[8] آمدی ؟ و در
غیبتِ من فرموده است که بحمد الله که سد ملامت را از خاطرِ
ما دفع کرد بسببِ وقف کردن باقی هر قریه.

---

۱- در ق ندارد. ۲- ب گذارد می.
۳- در ب ندارد. ٤- آ، ل: جناب
۵- در آ، ب ندارد.
٦- آ، ب، ندارد - قب مستورات برگ ٤۱۳ الف - نقلست ازانجناب
سیادت که چون خانقاه برای درویشان و مریدان خود ساخت و
آنقدر صاحبِ استعداد بود که اگر فرمایش بمریدانِ خود میکرد تمام
خانقاه از زر و نقره میساختند، باوجود آن کمال هر شب از دست
مبارک خود هزار خشت می مالید و روزانه خشک میشدند شب دوم
خاشاک جمع میکرد، چون شب سوم میشدی (برگ ٤۱۳ ب) هزار خشت بردیوار
خانقاه می چسپانید، تا مدت یکماه خانقاه طیار میگردد و درویشان
در همان خانقاه حرکت و اربعون میکشیدند.
۷- ل، ق صحت. ۸- ب: برگ ۲٤ ب.

جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم و میرفتم ناگاه چند سواری[1] ملاقات شودند و یکی ازآن سواران فرود[2] آمد و سر بر قدم این درویش نهاد و بسیار بگریست، پس ازو سؤال کرده آمد[3] که تو کیستی ؟ گفت من فلان ترکم بندهٔ شما که حضرت امیر[4] شهاب الدین مرا بفلان امیر بخشیده بود ودویست دینار آورد و التماس نمود که باید قبول کردن[5] لاجرم آن مقبول[6] آمد و صد دینار را[7] یک دعوت ساخته شد[8] از بهر فقرا که ماندہ شده بودند از تعب راه[9] و من نیز ازآن دعوت تناول کردم[10] و بعده در واقعه دیدم که[11] حضرت رسول[12] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود که[13] بعد از ریاضت[14] سالها حرام باید خوردن، چون بیدار شدم[15] بتکلف قی آوردم[16] ـ

و دیگر بار حضرت مصطفی را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم[17] در واقعه

---

١- لَ: سواری ـ ٢- لَ: فرو ـ

٣- پَ،لَ: کردم ـ ٤ ـ لَ: امیر سید نَ: سید ـ

٥- لَ: قبول باید کرد ٦- لَ: قبول آمد ـ

٧ ـ در نَ ندارد ـ ٨- لَ: دعوتی کرد ـ

٩- لَ: ندارد ـ ١٠- لَ: بخوردم ـ

١١- در آ،لَ: ندارد ـ ١٢- نَ،لَ: مصطفی (بجای رسول) ـ

١٣ لَ: در واقعه حضرت مصطفی صلی اللّه علیه وسلم را دیدم فرمود که

١٤- آ: زیادت و تصحیح از روی ل،ن،آ ـ ١٥- نَ: آمدم (بجای شدم) ،لَ: گشتم ـ

١٦- لَ: کردم ـ ١٧- لَ: صلوات اللّه را ـ

دیدم فرمود که[1] از کسب خود باید بخوردن گفتم کدام کسب؟

گفت کلاه دوزی (آ: برگ ۷۲ ب) و بعد ازان واقعه عزیزی آمد و یک

گز شانه بافت فتوح آورد و بعده دیگری آمد و انگشتانه[2] آورد و بعده

دیگری سوزنی آورد و دیگری مقراضی آورد، پس کلاهی[3] بریدم و چ

چون دوختم (ن)[4] خک بماند، زیرا که وقتی[5] ندوخته بودم، پس شرم

داشتم که ببازار برم لاجرم[6] بیرون از شهر (ل)[7] بروم و در خاک[8] دفن

کردم و بحجره باز آمدم وچون زمانی بگذشت عزیزی بحجرة[9] در آمد و

آن کلاه در دست گرفته پس پرسید که (ب)[10] این کلاه را[11] شما دوختید؟

گفتم: آری، تبسم نمود و گفت: اگر مرا اجازت شود[12] این کلاه را که شرف

دست شما یافته است از راه تبرک بر سر خود تاج سازم گفتم: اجازت است

---

۱- آ: گفت

۲- آ: انگشتانی، ب: ندارد، ل، انگشت وانه، ن: انگشت بانه -

۳- ب: کلاه ۴- ن: برگ ۱۱۲ ب -

۵- ل دیگر - ۶- ل: ندارد -

۷- ل: برگ ۵۱ الف - ۸- ل: زیر خاک -

۹- فقط ن: در حجره ۱۰- ب: برگ ۶۵ الف -

۱۱- آ: ندارد - ۱۲- ل، ن: فرمائید، ب رسد

۱۳- ب، ل، ن: این جمله باین ترتیب نوشته است از راه تبرک این

کلاه را که شرف دست شما یافته است بر سر خود تاج سازم -

آن قطعه[١] باقیه[٢] شاهه باف[٣] را چند کلاهی[٤] برید و دوخت و مرا بریدن و دوختن تعلیم داد و بعد از طولِ صحبت گفتم که مرا خود یقین شد که شما[٥] از اولیاء الله هستید[٦] و لیکن بفرمائید که شما را که جهر کرد بهر منِ کلاه[٧]؟ گفت: حضرت مصطفی[٨] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ -

جنابِ سیادت فرمود که وقتی عزیزی کرباس آورد و التماس شود که ~~آن بزرگ~~ کرته‌ای باید بریدن و دوختن از بهر من و حال آنکه این درویش هنی داشت ولیکن غیرت آمد که (آ: بزرگ ۷٤ الف) چون گویم که من[٩] نهادم، پس گفتم[١٠]: کرباس را بگذار و تو برو تیم تا من بفرصت بآن مشغول شوم، لاجرم کرتهٔ خود را بگشادم و بهمان طریق کرته بریدم و دوختم -

جناب سیادت فرمود که هر ریاضتی که مشایخِ سلف کرده اند من آن همه ریاضات[١١]

---

١- فقط آ: واقعه و تصحیح از روی ق، ب -

٢- فقط آ، ق: بافته و تصحیح از روی ل، ق -

٣- آ، ب، ل: باف -

٤- ل: کلاه -

٥- در ق: ندارد -

٦- آ، ~~بودید~~، بودید ل - ق: بوده اید -

٧- ل بدین کلاه/بدوختن ودن کلاه

٨- آ، ب: رسول

٩- آ، ب: ندارد -

١٠- ق: گفتم که

١١- ل، ن: ریاضت -

کرده ام[1] اگر اسرارِ آن ریاضیات در من ظهور[2] کرده باشد و یا نکرده باشد[3] امیدوارم[4] که حضرت[5] پادشاهِ عالم اسرارِ آن[6] ریاضات را در تتبع[7] با خلاص ظهور بخشد[8] زیرا که در[9] بعضی از آن صحبت خاصهٔ مصطفویه در خاطرم[10] آمده بود که تیغ را جز از سعادتِ کبری[11] سبب باشد بهمن[12] همتِ[13] مصطفی و حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ[14] فرموده است[15] که کمم[16] وَ تَمرو اتَّبَعَکَ -

و جناب سیادت فرمود که از حضرتِ مصطفی (بَ)[17] صَلَّی اللّٰهُ وَعَلَیْهِ وَسَلَّم پرسیدم که مَا مَعنَی الصُّوص ؟ جواب فرمود. که اَلصُّوصُ هُوَاللّٰه[1] (لَ)[18] -

---

۱- مستورات برگ ٤١٤ الف جناب سیادت فرمود هر ریاضتی که تمام اهل سلف کردند ، من تنها آنقدر کشیدم چنانچه روزی آن سرور کاینات و فخر موجودات در واقعه دیده شد فرمود که یا ولدی (برگ ٤١٤ ب) برجان خود چندان محنت مده که مقبول حق شده -

۲- ل : اثر -
۳- بَ : ندارد -
٤- آ : امید است ل ندارم -
۵- آ ، بَ ، لَ : ندارد -
٦- تَ : ندارد -
۷- لَ : این فقیر
۸- بَ : می بخشد
۹- لَ : ندارد -
۱۰- بَ : خاطر
۱۱- لَ : کبرا
۱۲- آ ، تَ : همس
۱۳- لَ : همت حضرت -
۱- لَ : صلوات الله -
۱۵ لَ ، تَ : فرمود -
۱٦ تَ : جهته (بجای حسم)
۱۷- بَ : برگ ٦۵ ب -
۱۸ لَ : برگ ۵۱ ب -

حضرت[1] سیادت فرمود که اگرچه او عید بسیار آمده است بعد از طعام امّا این دعای جامع است که حضرت مصطفی صَلّی اللّٰهُ وَعَلیهِ وَسَلَّم مرا تعلیم داده است:

• اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِ الطَّعَامِ[2] وَآكِلِيْهِ[3] وَ لِمَنْ كَانَ سَبَباً[4] فِيْهِ اَللّٰهُمَّ زِدْ نِعْمَتَكَ عَلَى [illegible] عِبَادِكَ (آ، برگ ۷۴ ب) وَلَا تُخَصِّصْهُمْ[5] بِفَضْلِكَ وَجُوْدِكَ وَكَرَمِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَيَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ •

و فرمود که اگرچه روایت باشد باسم[6] اشارت[7] آمده است امّا حضرت مصطفی(ص) مرا چنین تعلیم داده است که ذکر کرده شد -

جنابِ سیادت وقتی در تربیهٔ علیشاه رَحمة اللّٰه عَلیهِ بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده اید و بر آنچه ایشان[8] اهتمام نموده اند[9] شما استقامت ندارید[10] پس شما را شرم نماید که با این رنگ و بوی درویش فرح مطلبید بخوردن و خفتن[11]، واللّه که[12] پنجاه سالست که باختیار خود[13] پهلوی خود بر زمین ننهاده[15] بخواب رفته ام و با آن همه[14] محنت هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمیدانم -

---

۱- آ: جناب -
۲- ق: هذا لطعام (بجای الطعام)
۳- ل: لا کله
۴- آ: ندارد ل: سبب -
۵- ل: بفضلهم -
۶- آ: ندارد - ق: باشم -
۷- آ: ندارد-
۸- ق: ندارد-
۹- آ: بند -
۱۰- ق: ننمایید -
۱۱- ل: بخفتن و خوردن- ق خفتن-
۱۲- ب: تا - ۱۳- در ل، ق: ندارد
۱۴- آ، ب: ندارد -
۱۵- فقط ل: ننهاده ام -

شعر[1]

سگ به ز کسی باشد کو پیش سگ[2] گوید
دل را مجلس[3] بخشد و جان را[4] خطری داند
گمراه کسی باشد که او در همه عمر خود
جز تو دگری[5] بخشد[6] جز تو دگری داند

و محمد رسول الله[7] با کمالِ مقامِ[8] اِصطَفَا چندان ریاضت (ب)[9]

کشید که پای مبارکش ورم آورد، بسببِ کثرتِ تمام بصدرِ قدم در لیالی

و ایام، و تا سوره طه[10] نزول نکرد، تمامِ قدم بر زمین ننهاد و گفت[11]

"شَیَّبَتْنی سُورَةُ هُود"[12]

زیرا که آیتِ "فَاسْتَقِم کَمَا اُمِرْتَ"[13] در سوره (آ: برگ ۷۵ الف)

هود است و صعوبتِ استقامت موجبِ شیب باشد

---

۱- لَ: شعر ۲- نَ: سگی

۳- لَ: مجلس - ٤- لَ: وجان -

۵- لَ، نَ: دیگری ٦- نَ: و بخشد

۷- لَ: حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم -

۸- لَ: ندارد - ۹- بَ: برگ ٦٦ الف -

۱۰- قرآن مجید ۲۰ (سوره طه) : طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی

۱۱- بَ: می - ۱۲- احیاء العلوم ج ۳ ص ٦۲ -

۱۳- قرآن مجید ۱۱ (سورة هود) ، ۱۱٤-

ای دوست بدان که شبی (ق)[1] در جماعت خانهٔ کهنهٔ کر امیر
صر خوشی[3] خدایش بخشد وقتِ خوشی بخدمت حاجی اسحق صاحب[4]
بودم در آن وقت که حضرت[5] سیادت[6] از سفرِ کعبه باز آمد ـ

و چون در خواب شدم[7] و باز بیدار آمدم[8] حالی روی نمود
که محلِّ[9] وجود و محصلِ شهود بود و در آن حال دیده آمد
که کوچه ایست[10] دراز که آن کوچه راه مردم است (ل)[11] و از دو طرف
کوچه بامهای بلند بود[12] از میانِ دو دیوار آن بامها بود[13] و حضرت سیادت
دیده آمد بر یکِ طرف کوچه بر بالای بام بلندی[15] بدو زانو نشسته

---

۱- ق: برگ ۱۷ الف ـ -*

۲- آ، ب فقط خانه امیر صر سرخ که همدانی در کولب بمنزل وی رفت رک به مستورات برگ ۲۰،٤ الف ـ

۳- ب: خوشی که

٤- حاجی اسحاق شمس الدین ختلانی یکی از مریدان سید علی همدانی و خلیفه وی بود که رک به رساله مستورات برگ ۳۶۲ الف، ۳۶۳ الف، ۳۹۷ الف، ٤۱۹ الف، ~~۳۹۲~~ E.I. Vol. I. Fasc. 6. P.392، اورینتل کالج میگزین، نوریه ۱۹۲۵م. ص. D ـ

۵- ل: جناب

۶- ق: ندارد ـ

۷- ب: رفتم

۸- ل: شدم

۹- آ، ق: محتل،

۱۰- ق: درازیست، ل درازست ـ

۱۱- ل: برگ ۵۲ الف ـ

۱۲- ل: است ـ

۱۳- ل: ندارد ـ

۱٤- ق: حضرت سیادت را، ل جناب سیادت را

۱۵- ل: بامی

بود[1] و روی بجناب سیادت کرده و هم چشم جناب سیادت (را) در کمالِ جمالِ حالش مشاهده می نمایم که در تجلّیِ حق قدیم مستغرق است و سلطانِ تجلّی آن حال کلماتِ عجیبه غریبه می گفت بلغتِ[2] فارسی که من فهم می کردم الّا اندکی[3] و آنچه فهم کردم از کلماتِ سلطانِ تجلّی آن حال این بود[4] که بلغتِ[5] فارسیه فرمود که اگر چهل *نعمة اللّه[1]*[6] در عالم باشند بمقامِ سیّد علی همدانی نرسند[7] و چون موجِ آن (آ: برگ ٧٥ ب) حال بگذشت و حالِ حاکمِ عقل در میدان[8] حس خیمهٔ درک نصب کرد خدمت (بَ)[9] حاجی اسحاق فرمود که این چه حال بود که در من هیچ اثر [illegible] کرد -

---

١- لَ : ام -    ٢- بَ، نَ: لغات -

٣- لَ: اندک    ٤- در آ : ندارد -

٥- آ، نَ لَ: بلغت -

**

٦- سید امیر نور الدین نعمة اللّه بن امیر عبداللّه ١٣٢٩/٧٣٠ م - ٨٣٤ هـ/ ١٤٣١ م    رک بـه تذکرة الشعراء دولتشاه ص ١٨، ٣٣٣ - آتشکده آذر بخش دوم ص ٦٢٠، مقدمه کلیات دیوان شاه نعمت الله ولی، تهران ١٣٢٨ هـ - دیوان صفی بضمیمه تاریخچه تصوف و بیوگرافی شاه نعمة الله، آقای علی اکبر، تهران ١٣٢٨ هـ ص ٣؛ EI. Vol II P: 961.

٧- لَ: نرسد -    ٨- فقط آ: میان -

٩- بَ: برگ ٦٦ ب -

حضرت[1] سیادت از خدمت خواجه عبدالله رحمة الله[2] سؤال کرد
در بدخشان[3] که از شیخ تیمی چه کرامت دیدی؟ خواجه فرمود که
وقتی در خوارزم شیخ یحیی والدم[4] بزیارت شیخ تیمی رفته بود و حال
آنکه شیخ تیمی در مسجدی ساکن می بود و همه شب قرآن را بمبارک
سر افتاده میخواند[5] و علما و فقرای خوارزم نیز در آن وقت
بزیارت آمده بودند و نشسته که[6] عروس پادشاه هم بزیارت آمد، و
شیخ تیمی بعروس پادشاه عتابی نمود و گفت چرا مرید ما نشدی که مریدِ دیگری[8]
شدی؟ و آنگاه بزیارت ما آمدی؟ لاجرم لرزه بر عروس پادشاه غلبه
نمود[9] و بر روی[10] در افتاد و میلرزید بغایت شدید[11] پس خدمت سید
جلال التماس نمود از والدم که عروس پادشاه را باید خلاص ساختن[12]،
والدم اجابت نمود و بشفاعت متوجه آمد، فلاجرم شیخ تیمی دست بر

---

١- آ: حجاب -

٢- آ، ل، ق: ندارد - خواجه عبدالله رکن الدین شیرازی یکی از معاصرین سید همدانی بود رسالهٔ مستورات برگ ٣٦٩ ب -

٣- ل: جناب سیادت در بدخشان از خدمت خواجه سؤال کرد -

٤- ب، ل، ق: والد - ٥- ق: میخواندم -

٦- در آ، ب، ندارد - ٧- در ق: ندارد -

٨- ل: دیگر ٩- ل: اعضای عروس پادشاه افتاد

١٠- آ، ل: بروی صحیح از روی ن، ب ١١- ل: ندارد -

١٢- ل: او را خلاص باید ساختن -

پشت عروس بادشاه ز دو عروس پادشاه بر خاست[1] (آ)[2] و چهره آن محترمه بغایت (آ برگ ۷۶ الف) متغیر[3] شده[4] از هیبت آن عتاب ـ

پس حضرت سیادت فرمود که شیخ تیمی[5] بروجه سنّت سلوک نکرده بود بلکه طریق جوگیان داشت و این نوع تصرف که شیخ تیمی را در کبرس دست[6] داده است[7] این درویش را در پانزده هم[8] اربعین اول دست داده بود ولیکن هرگز تصرّف نکردم[9] الّا وقتی که بصحبت شیخ تیمی رسیدم[10] و با یکی (پ)[11] از رفقای این درویش هنز[12] همان معامله کرد بسبب سخنی که گفته بود، فلاجرم اعادهٔ آن تصرّف از رفیق خود ضرورت آمد ـ

پس خدمت خواجه فرمود که از شیخ تیمی شهوده[13] شده است که او گفت که هیچ احدی کارخانه ما را پیش بر نامد الّا یک جوان[14] سیّدی سپاهی[15] غوری که مثل او سالک[16] دیگر دیده نشد ـ

---

۱- ق: خواست (بجای خاست) ۲- آ: برگ ۵۲ ب ـ

۳- ق: متغیره (متغیر) ـ ۴- ل شده بود ۵- ـ در آ، پ ندارد و زیارت از روی ق

۵، آ، پ ندارد

۶- هر پ: ندارد ـ ۷- آ، ق: بود (بجای است)

۸- پ: یازدهم، آ: پانزده ـ ۹- آ، پ: نکرد ـ

۱۰- آ، پ: رسید ـ ۱۲- هر ق: ندارد ـ

۱۱- پ برگ ۷۲ الف ـ

۱۳- پ: شنیده ۱۴- ق آ: یک جوانی ـ ب جوانی

۱۵- ق: صبّاحی ۱۶- آ: سالکی ـ

و خدمت کا کای شیرازی[1] تقریر کرد که مدّتی از موضعی[2] که مقام حضورِ من بود آوازی میشنودم که مرا علم تعلیم مایلیق دادی پس پرسیدم که این آواز کیست ؟ جواب شنودم[3] که آواز سیّد علی همدانیست[4]، و چون به ما وراء النّهر آمدم آوازهٔ سید[5] علی همدانی شنودم، پس بزیارتِ او برفتم و دیدم که کمال او را نهایت نیست و چون[6] سخن گفت، شناختم که این آواز[7] همان آوازیست[8] که (آ : برگ ۷٦ ب ) من در آن موضع شنیدم[9] لاجرم صحبتِ شریفش را گزیدم زیرا که بحقّتِ عالی (ق)[10] او مرا از علم بهرهٔ[11] [illegible] شد -

نظم[12]

« وَ مَا سَارَ فَوْقَ الْمَاءِ أَقْطَارُ[13] فِی الْهَوَاءِ
أَوَاُ قْتَحَمَ النِّیرَانِ إِلَّا بِحِقَّتِیْ »[14]

---

١- معلوم نشد کیست -
٢- ب موضع -
٣- ب : شنیدم -
٤- آ : همدانیست -
٥- آ : امیر سید
٦- آ : ندارد -
٨- آ : آوازست -
٧- ق : آواز سخن -
٩- ب : شنودم -
١٠- ق : برگ ١١٧ ب -
١١- آ ، ب : ندارد -
١٢- آ : ندارد -
١٣- ق : اوطار
١٤- ب حاشیه برگ ٦ الف یعنی سیر نکردند فوق الما قطره‌های هوا مگر بحقّ من دعوی سوزش می رسد آشکارا مگر بحق من
آ: بیت ثانی است ... دیوان ابن الفارض ص ۲۴۱ -

و این کمال خود در جناب سیادت ظاهر بود زیرا که تا دیگری چند قدم برفتی[1] حضرت[2] سیادت مسافتی قطع کردی و در وقت قرآن خواندن تا دیگری یعنی تمام چند کلمه بخواندی جناب سیادت بسیاری[3] از قرآن خواندی[4] و این سرعت[5] از غلبهٔ روحانیت است ـ

و این فقیر از خدمت خواجه عبدالله رحمه الله شنود[6] که فرمود که[7] چون جناب سیادت از منزل بدخشانی[8] مسافرت[9] شود ~~[illegible]~~ بجانب (ب)[10] اصحاب خطهٔ ختلان من در آن حجره که خدمت[11] سیادت می بود (ل)[12] درآمدم دیدم که خدمت امیر نشسته است، پس تامل کردم که سلام باید کردن آنگاه پرسیدن[13] که چگونه شد که از سفر ختلان باز ایستاده آمد[14] و خواستم که بخش درآیم که آن صورت امیریه از چشم من نهان گشت[15] و من در تحیّر افتادم که این چه حال بود که شود و زود ربود ـ

---

۱- آ: قدمی برفتی
۲- آ: جناب ـ
۳- ق: بسیار
٤- ق: خوانده بودی ـ
۵- آ: شریعت
۶- ل: شنودم
۷- ب: ندارد
۸- ل، ق: بدخشان ـ
۹- ل: مسافت فرمود ـ
۱۰- ب: برگ ۶۷ ب ـ
۱۱- ل، ق: جناب
۱۲- ل: برگ ۵۳ الف ـ
۱۳- ب: پرسید ـ
۱٤- ل: آمد
۱۵- ب: پنهان گشت ـ

و این فقیر در بعضی اوقات چون[1] نظر میکرد در آیینه[2] صورت (برگ ۷۷ الف) روی حضرت سیادت[3] در آیینه میدید[4] و بعد از ادامت نظر در آیینه روی خود میدید.[5]

نظم[6]

«من باتو چنانم ای نگارِ ختنی[7]

تا در غلطم که من توام یا تو منی»[8]

ای دوست بدانکه حقیقت[9] بر ذات کُمّل[10] مشهود است در میان صوفیه قَدَّسَ اللّهُ[11] أسرارهم در حالِ حیات و ممات

و از خدمت خواجه شنودم که از والد بزرگوارش نقل میکرد[12] که والدم فرمود که در شیراز ولی بود مشهور شده بصفتِ[13] بروز[14] تا حتّی که من در صحبتش بودم بجماعتی و طعام بپختن[15] نزدیک آمده بود که شخصی آمد[16] و اشتری[17] بیاورد و تقریر کرد که بخدمت آن ولی که در مزارِ شیخ سعدی[19] جمعی دیگران صحبت شریفند[18] و مرا فرستاده اند

---

۱- آ: ندارد -　　۲- ب: نظر می کرد بعضی اوقات در آیینه صورت -

۳- ب: حضرت امیر ، ل: جناب سیادت -

٤- ل: می دید در آیینه　　۵- ل: میدیدم

٦- ب: فرد ، ل: بیت -　　۷- ق: ختنی - x -

۸- رباعیات رومی ص ۲۲٤-

۸- ل: حقیقت بروز　　۹.- آ، ب: کل، ل، ق: مثل متن

۱۱- ل: ندارد -　　۱۲- ل: کرد - ۱۳- ق: صفات -

۱٤- آ: پرواز- ۱۵- ب: طعام پخش -۱۶- ق، ل: بیامد -۱۷- ل: اشتری-

۱۸- ق، ل: شوییم -

۱۹. شیخ مصلح الدین سعدی شیراز شاعر معروف و نویسنده شهیر بسال ۶۹۱ هجری / ۱۲۹۲ میلادی جهان باقی شتافت رک به EI 4 ص ۳۶ - تاریخ ادبیات ایران (براون) ۲: ص ۵۲۵ -

بالتماس که باید که بتشریف صحبت آن بزرگوار مُشرف گردیم[1]، پس آن
جماعت که من در صحبت ایشان بودم ازآن ولی التماس توقف نمودند[2] اجابت
کرد و علی الفور مراقب شد و اهل آن مجلس شخصی[3] را[4] براسب سوار ساختند و
فرمودند[5] که (ب)[6] بتعجیل تمام برو و نظر کن این ولی را در
مزار شیخ سعدی بآن[7] جماعت نشسته است یانی، پس آن سوار زود برفت و
زود باز آمد[8] و بمجرد باز آمدن (آ: برگ ۷۷ ب) و خبر آوردن آن ولی سر
سر از جیب مراقبه برآورد و انگشت بر دهان نهاد بطریق اشارت که هیچ
مگوی، ولیکن در خفیه از مخبر سؤال کردند، جواب گفت که آری در مزار
شیخ سعدی بآن جماعت نشسته بود و این شکر و مغز بادام را او با من
داد -

و نقلست (ل)[9] که بعضی از[10] مشایخ فرموده اند[11] که کرّات[12] از
آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق[13] مسئلهٔ بروز[14] اینست
که در مقام[15] خود مثل صورت جسد از روحانی میگذارند بواسطهٔ ظلمهٔ

---

۱- ت، ل: شویم - ۲- ل: نمودند و
۳- ل: یکی را - ٤- در آ: ندارد -
۵- ل: گفتند - ٦- ب: برگ ٦٨ الف -
۷- ب: با آن ۸- آ: بیآمد - ۹- ل: برگ ۵۳ الف
۱۰- ل: ندارد - ۱۱- ت: فرمودند -
۱۲- ل: بکرامات - ۱۳- ت: بحقیقت، آ: بحقیق
۱٤- آ، ت: ندارد - ۱۵- ل: بمقام -

روحانیت و می روند بمقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را با[*] اهل آن مقام یا[1] اهل آن مقام را با ایشان.

و[2] نقلست که حضرت مولانا جلال رومی[3] را قدس الله سره در یکشب هفده مقام[4] طلب کردند مولانا[5] اجابت نمود، پس خادم متحیر گشت که درین[6] یکشب بهفده مقام[*] رفتن چگونه[7] میسّر شود، چون حضرت مولانا بنور ولایت دریافت که خادم در تشویش است بخانه در آمد و فرمود که در خانه را از بیرون زنجیر کن / که همه جای برم و از خانه بیرون نیایم، چون بامداد شد از آن هفده جای هفده غزل نو[8] نوشته آوردند و شکرانه قبول دعوت نیز حاضر آوردند و هر یک (آ: برگ ۷۸ الف) از اهل آن هفده مقام تقریر کرد که امشب تا (ق)[9] بنزدیک صبح در صحبت شریف مولانا ~~\\\\\\~~ بودیم و حال آنکه (ب)[10] از خانه بیرون

---

۱- در آ، ق، ل: ندارد. ۲- ل: ندارد.

۳- ~~\\\\\\\\\\~~ جلال الدین محمد رومی شاعر شهیر عرفان و تصوف که در سال ۶۷۲ هجری ۱۲۳۱ میلادی وفات یافت رک به تاریخ ادبیات ایران چ ۲ ص ۵۱۵ بعد، نفحات الانس و رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین محمد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم تهران.
(حاشیه دستنویس: براون ص ۵۰۲)

۴- ق: مقام رفتن. ۵- ل، ق: همه

۶- ب: درین آ، ق: ~~ندارد آ، ل: در یکشب~~. ۷- ب: چگونه رفتن.

۸- در آ ب ل: ندارد. ۹- ق برگ ۱۱۸ الف - برگ ۱۱۸ از صفحه افتاده است.

۱۰- ب: برگ ۶۸ ب.

شامده بود[۱] ـ

و در شریعت این معنی را سجدی باشد و سجد آنست که علمای دیندار و فقهای شاندار در کتب ذکر کرده اند[۲] که روا باشد که هزار شایسم در یک وقت حضرت مصطفی را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در خواب بصُورِ مختلفه ببیند و در آخرت نیز اگر جمیع اهلِ جنت را از روی محبت مصطفی[۲] بود[۳] در یک وقت هر قریبی آینده که آن همه را آن محبت میسّر شود و این غلبهٔ روحانیت از عالمِ قدرت باشد ـ

"وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[٤]"

ولکن بدل[۵] را علم باشد بآن صورت که بدل گذاشته باشد و اولیای دیگر را اگرچه آن عوض مثلی باشد، امّا اطلاع نباشد برگذاشتن آن مثل زیرا که کُمّل اگرچه اطلاع دارند بر جمیعِ مراتبِ وجودیه امّا نه بدفعهٔ واحده بل بدفعات، فلاجرم بعضی اشیا بر کُمّل نیز مخفی باشد بحسب عدم التفات و استغراق، در ذات و صفات ازینجاست که مشایخ اختلات (ل)[۶] کرده اند که در نفس مطهر مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم مستر حق تعالی (آ برگ ۸ ب)[۸] باقی بود یا نه، و این اختلات در دوام استغراق بتجلّی صفاتیه،

---

۶: ل: برگ ٥٤ الف ـ ۷: ل: مطهر حضرت ـ

۱ـ در مناقب العارفین این حکایت نیامده و ولی واقعهای دیگری از زندگانی رومی ضبط شده است که حضرت مولانا را محبان صادق بچهل جا بسماع دعوت کردند همه را اجابت فرمود که بیاسم گفت که تنها برخاست و بخلوت در آمد تا سحر گاه بنماز و عبادت اللّه مشغول شد چون روز شد از خانه هر چهل کس که خواهنده بودند یک یک باکلش مولانا را آوردند که آنجا بگذاشته رفته بود ...
مناقب العارفین طبع آگره ۱۸۹۷ م، ص ۲۷۹-۲۸۰ ـ ۲: ب: کردند ـ ۳: ل: آنحضرت شود ـ

۴ـ قرآن مجید ۲: (سورة البقرة) ۲۸٤؛ ۳: (سورة آل عمران): ۲۶ ـ ۵: ب، ل: بدلا ـ بدلا

۶ـ ل: برگ ٥٤ الف ـ ۷ ـ ل: مطهر حضرت ـ

صفاتست[1]، و امّا دوامِ استغراق بتجلّی ذات[2] در دنیا ممکن نباشد بلکه یک لحظه باشد، قال صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم:

«لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِی فِیْهِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ»[3]

و از جناب [سیادت] شنودم که فرمود که[4] اگرچه سالک قوی باشد از دو سه[5] ساعت یا سه ساعت بیشتر طاقت ندارد و این (ب)[6] حدیث که

«اَلْاِیْمَانُ ثَابِتٌ وَالْیَقِیْنُ خَطَرَاتٌ»[7]

---

۱- تجلّی [صفات]: مقابلِ تجلّی ذاتی و تجلّی سه قسم است یکی ذات و دوم: تجلّی صفات و سوم: تجلّی افعال و اول تجلی که بر سالک آید در مقاماتِ سلوک تجلی افعال بود و آنگاه تجلّی صفات و بعد از آن تجلّی ذات و (لغت نامه دهخدا) برای تفصیل رک به اوراق فوق ص ۱۶۴

۲- تجــلّی ذات: تجلّی است که مراد آن ذات بود بی اعتبار صفتی از صفات هر چند که این تجلی/ نکند و تجلی او از دراء حجابی از [جز بواسطه اسما و صفات حاصل نمیشود چه حقتعالی از حیث ذات بر موجودات تجلی] حجابهای اسم بود - (لغت نامه دهخدا) -

۳- ب حاشیه برگ ۲۸ ب یعنی مرا با حضرت حق تعالی وقتی مخصوص است که نمی گنجد در آن وقت فرشته مقرب و نه نبی مرسل - ریاض الصالحین ج ۱ ص ۳۶۵، ۸ - کشف المحجوب ص ۳۶۵، مرصاد العباد ص اللؤلؤالمرصوع ص ۶۱

۴- آ ندارد - ۵- ب: ندارد -

۶- ب: برگ ۶۹ الف -

۷- کنز العمال ج ۲ ص ۹۰، حلیة الاولیاء ج ۳ ص -

جمیع تجلیات را مشتمل باشد بحسبِ اجمال زیرا که یقین عینِ ذاتِ احدیت است که بصورتِ صفات و افعال ظاهر شده است و ایمان گشته، قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«أَلإِيمَانُ يَقِينٌ كُلُّهُ»[1]

پس ایمان مکاشفهٔ[2] افعال و مشاهدهٔ صفاتِ دایم نبود بعد از تمکین و ایمانِ معاینِ ذات مثلِ خطرات باشد اگرچه در مقامِ تمکین بود ـ

نظم[3]

چو تو پیدا شوی از اهلِ دیم

چو تو پنهان شوی از اهلِ کرم

وَ لَهُ قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ الْعَزِيزِ ـ

و حضرت سیادت هم جمیعِ تجلیات را بصیت با جمال درین نظم ذکر کرده است قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ و كَثَّرَلَنَا[4] بِرَّهُ

وَلَهُ قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ الْعَزِيزِ[5]

نظم[6]

از کنارِ خویش میپایم بود مادم بوی یار
(آ: برگ ۷۹ الف)
زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار

---

۱ـ قوت القلوب ج ۳ ص ۱۷ ، احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۲۸ـ

۲ـ آ، ل مکاشفت ۳ـ ل بیت ـ

ـ ب زادلنا ۵ـ ل ندارد ـ ۶ـ ل شعر ـ

چون کنارم را کناهی هست پیدا هر زمان

در میان خون دل جانم[1] خوش گیرد کنار

چون میانش را کناری هست زان در حیرتم

کان چنان نازک میانی هست دایم بی کنار[2]

می میانش را کناری می کنارم را میان[3]

و زمیان آتش عشقش می یابم کنار

بر کنار است آنکه سودای میانش در سرست

و ز میان[4] آن خورد بر گز بود خود شد بر کنار[5]

نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون

(ب[6]) از میان اینچنین دولت کسی جوید کنار

---

١- لَ: دایم - ٢- ب: چنان

٣- ب: میانی: اصطلاحات عراقی ص ٤٢٣ سابقه را گویند که درمیان طالب و مطلوب مانده از پر و مقام و حجاب و غیر آن، میان باریک حجاب وجود سالک را گویند وقتی که حجاب دیگر نباشد -

٤- ب: ندارد -

٥- ب: آنکه خود شد بر کنار، لَ: کز بود خود شد بر کنار- کنار: اصطلاحات عراقی ص ٤٢٣ دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند برای غزل مزبور رک به آتشکده وحدت ص ٤٣٧، نسخه خطی متعلق بکتابخانه موزه بریتانیا و جهل اسرار مطبوعه امرتسر ص ١٣ -

٦- ب: برگ ٦٩ ب -

از کناری گر حلی بُوی ماهش یافتی

در خیال آن ماه از خویش گشتی با کنار[1] (آ[2])

و بدان که مراد از "کنار" اول دل باشد و از "کنار" دوم[3] مراقبه و مراد از "ماه" اول وجود مطلق بود و از ماه دوم "تجرد صفات[4] و ثبات بر مراقبه[5] و مراد از "بوی" نفحات رباینه باشد که درین حدیث مذکورست قال صلی الله علیه وسلم:

"إنَّ لِرَبِّکُمْ فِی أیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ أَلاَ فَتَعَرَّضُوا لَهَا"[6] [7]

یعنی بدرستی و راستی مر پروردگار شما را[8] در روزهای روزگار شما تجلیات رباینه است آگاه باشید، پس ترقّب و توجه را لازم گیرید از برای آن تجلیات (آ: برگ ۷۹ ب) و مراد از "یار" بوی[9] حضرت پروردگار که رفیق اعلی است چنانکه حضرت مصطفی صلّی الله علیه وسلّم در حالت نزع

---

۱- درین غزل گرچه صنایع شعری را بکار برده و در همه ابیات التزام ماه و کنار را مراعات کرده لکن قوافی این غزل ناقص و معیوب است - ملای رومی هم غزلی باین مطلع سروده است:

از کنار خویش یابم هر دمی بوی یار چون بگیرم خویشتن را اندر کنار

Nicholson: Selected Poems from Diwan-i Shams-i Tabriz - P. 106.

۲- آ برگ ٥٤ ب - ۳- آ: در ییم -

٤- ب، آ: تجدد ثبات ٥- آ: مراقب -

٦- ب: الا فتعر آ: الا فتعر -

۷- بحار الانوار ج ۲ ص ۲۳٤، سنن الکبری ج ٥ ص ۲٥۰، حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۱٦۲ قب احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۱۳٤، ۱۹۲ (الحکم فی النوادر) فتوحات المکیه ج ۱ ص ۲٤، مرصاد العباد ص ۷٤-

۸- آ: ندارد ۹- آ بودن -

میفرمود که

«الرَّفِیقَ الاَعْلَی»[1]

و نیز چون[2] در زمانِ حیات سفر اختیار کردی فرمودی که

«اَللّٰهُمَّ أَنتَ الصّاحِبُ[3] فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَةُ فِی الْأَهْلِ»[4]

و مراد از «حضرت»[5] این حضرت باشد[6] که در این[7] حدیث مذکوراست

قال صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم

«رَبِّ زِدْنِی فِیکَ تَحَیُّرًا»[8]

و از مطلع و تخلص که بهم[9] اضمام[10] یابد معلوم شود که

حضرت[11] سیادت در مقامِ اطلاق بوده است اگرچه هادی بود در صورتِ جمال

و[12] جلالِ ذات، و اگر عزیزی[13] را معانی دیگر روی نماید ازین نظم مبارکش

(ب)[14] باد که کلام ذو وجوه است.[15]

---

۱- احادیث مثنوی ص ۱۳۵ (نهایة ابن اثیر ج ۲ ص ۳)- ۲- ب: ندارد

۳- آ: صاحب- ۴- قب بحار الانوار ج ۲ ص ۲۳۱

۵- آ: حضر ۶- ب: حضرتست-

۷- ل: در ۸- مرصاد العباد ص ۱۸۲-

۹- ب: باهم (بجای بهم) ۱۰- آ: اضطام-

۱۱- ل: جناب- ۱۲ ل: ندارد فقط جمال جلال-

۱۳- ل: عزیزی دیگر را معانی روی نماید- ۱۴- ب: برگ ۷۰ الف-

۱۵- ل: ازوی و خواست که فرموده است-

فرد[1]

وقت سخن چون که بمعنی رسد

عیب رها کن بمعنی رسید

رَزَقَنَا اللّٰهُ بِحُرْمَتِهِ[2] مَقَامَ الْإِطْلَاقِ وَ شَرَّفَنَا بِحَوَالَتِهِ[3] الْإِبَاقِ[4] مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمُشْتَاقِ

ای دوست بدانکه[5] بعد از انشاءِ سواد این " خلاصة المناقب " و قبل تجدید تحریر البیاض بالتماس جلالت جلاله ابناء الامراء و خلاصه اولاد الکبری[6] که بنام مُحَمَّد است ملقب[8] میرکا وَ وَفَّقَهُ بِمَا يُحِبُّ وَ

---

۱- آ : منظم (بجای فرد) ، لَ : بیت ـ ۲- آ : ندارد ، لَ : بمراه

۳- لَ : بحواله ـ ٤- لَ : الا فاق

اباق : لغة الاستخفاء و شرعا استخفاء العبد من المولی کذا فی جامع الرموز فی فصل صح شراء ما لم یره و فیه فی کتاب اللقیط و الآبق صفة من ابق ابا قا ای ذهب بلا خوف ولا کد عمل اواستخفی ثم ذهب و شرعا مملوک فر من مالکه تمردا و عند السواد خلقه ـ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱ ص ۸۳ ـ

۵- لَ : چون ـ ۶- آ : الکبراء، لَ : کبرا ـ

۷- میر سید محمد همدانی فرزند سید علی همدانی که در سال ۷۷٤ هجری / ۱۳۷۲ میلادی متولد گردید و در زمان وفات پدرش دوازده ساله بود وی در زمان سلطان سکندر بکشمیر آمد و اینجا بیست و یک سال اقامت و رزید و مثل پدرش در راه تبلیغ تعلیمات دینی مانند پدرش کار شایانی کرده است رک به Kashir . Vol 3. P. 92 ، تحفة الفردوس ص ۸۷-۸۹ واقعات کشمیر، اعظم برگ ۴۳ الف ب ، تاریخ کشمیر، نراین کول برگ ۶۱ ب ، نگارستان کشمیر ص ۲۷٤ ، تحائف الابرار ص ۱۹

۸- آ، لَ، ق ، عقب ب : بلقب و تصحیح قیاسی ـ

مرضی[1] - در شرح این نظم مذکور شروع حاصل آمد و زیبا نمود که این شرح را درین مناقب باید افزود (ل)[2] (آ: برگ ۸۰ الف) تا تفصیلی باشد[3] بعد از اجمال و فواید بیشتر باشد[4] مطالع و سامع را نَجْعَلُهُ[5] اللّٰهُ فِی قُلُوبِ الْمُطَالِعِینَ وَالسَّامِعِینَ بِحَقِّ[6] مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ و آن شرح اینست:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ ~~الرحیم~~ الرَّحِیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَافِعِ الْحِجَابِ وَ مُلْهِمِ الصَّوَابِ

وَالصَّلوٰةُ عَلَی صَاحِبِ الْمَقَامِ[7] الْاَدْنٰی[8] مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِینَ[9] اَلْتَزَمُوا الصَّفَاء وَ مَا التَّوْفِیقُ اِلَّا بِاللّٰهِ فِی الْوَفَاءِ[10] مَا حَبِیبُ لِبِیب. "[11]

بعضی اهل اللّٰه را حال شهود ذات باشد و بعضی را حال شهود صفات و بعضی را حال شهود افعال امّا حال شهود ذات در دوام اعتقادیر

---

۱- در ل از کلمه "وعقب تا مرضی" را ندارد -

۲- ل: برگ ۵۵ الف - ۳- ل: بود -

۴- ب ندارد - ~~xxxxxxxxxx~~

۵- آ: اتجعله، ل: تجعه - ب، ق: جعل

۶- ل: ندارد - برای مقام الادنی رک ۸

۷- آ: مقام - ۸- ب: ندارد - ) قرآن مجید ۵۳:

۸ (سورة النجم): ۹ فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی-

۹- آ، ب، ق: ندارد و زیادت از روی ل - ۱۰- آ: وفانا -

۱۱- از حاشیه ب: برگ ۷۰ الف - یعنی سپاس و ستایش مر خدا یرا

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

لمعات[1] و برقات نبود اما دوامِ حالِ شهودِ صفات مختلف فیه باشد و[2]
اما دوامِ حالِ شهودِ افعال متفق[3] است بعد از شکی و در محلِ استناد
از وجودِ مبارکِ محمّد رسول اللّه[5] اختلاف است و بعضی برآنند که حالِ
شهودِ صفات مرحضرتش را دایم نبود و بعضی (ب)[6] برآنکه[7] دایم
نبود بلکه در اکثر اوقات می بوده است وحدیث

«لِي مَعَ اللّهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»[8]

دلالت میکند بر تجلّی ذات احیانا و بر تجلّیِ صفات در اکثر اوقات
و تجلّی ذات علی الدوام موعود است در آخرت و عبارت از دوام آن (آ: برگ
۸۱ الف) شهود و مقامِ محمود است و آنکه بعضی اولیا[9]ء اللّه فرموده
اند که ما دایم مشاهدِ حق تعالی می باشیم و بعضی گفته اند که اگر
لحظه[10]ای محجوب باشیم مرتد گردیم، و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای
محروم باشیم بمیریم، در حالِ شهودِ صفات و افعال خواهد بود نه در
شهودِ ذات چنانکه این حدیث که

«أَلْإِيمَانُ ثَابِتٌ وَالْيَقِينُ خَطَرَاتٌ»[11]

---

۱- آ، ب: لمعات - ۳- ب: عشق -
۲- ب ندارد - ٤- ب، ل: استناد -
۵- ل حضرت مصطفی صلی اللّه علیه وسلم - ٦- ب: برگ ۷۰ ب -
۷- ل: برآنند که - ۸- ریاض الصالحین ج ۱ ص ۳٦۵، ٤۸۰
۹- ب: صوفیه - ۱۰- ب: یکلحظه، ل: لمحه - مرصاد العباد ص ۷۲
۱۱- قب کنز العمال ج ۲ ص ۹۰، حلیة الاولیا ج ۳ ص ۱۸۰ -

دلیل است بر آن زیرا که یقین عبارت از ظهور ذاتست وایمان مظهرِ تجلّیِ[1] صفات و افعال (لَ)[2] از بهر آنکه احسان مقامِ شهودِ صفات است و لازمِ ایمان است که مقامِ شهود افعال باشد [illegible] لاجرم

نورِ ایقان[3] ذاتی بود

نورِ احسان صفاتی و

نورِ ایمان (تَ)[4] افعالی

و اگر نوعِ شهودی باشد یقینی بشود و فهم کند که یقین است که در مراتبِ ایقانی و احسانی و ایمانی ظهور نموده است چنانکه این حدیث

«اَلإیمانُ الیَقینُ کُلُّه»

دلالت میکند بر آن

و این معنی از برای تقریب[5] فهم تمثیلی[6] باشد[7] مثلاً ناظر باشد قبل الطلوع یقین فهم کند وجود آفتاب [illegible] را و چون [illegible] شعاعِ آفتاب بر قلّهٔ کوهی بتابد و ناظر آن نور را ببیند یعنی الیقین بوجودِ (بَ)[8] آفتاب دانا شود وچون قرصِ خورشید طلوع نماید (آ: برگ ۸۱ الف) بحقیقتِ خورشید بینا گردد، همچنین مکاشفتِ توحیدِ

---

۱- لَ: ندارد -

۲- لَ: برگ ۵۵ ب -

۳- بَ: ایمان

٤- تَ: برگ ۱۱۹ الف -

۵- آ: تقریبت

٦- هر بَ: ندارد

۷- آ: بود -

۸- بَ: برگ ۷۱ الف -

افعال را وحدتِ حق تعالی بکشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مُتدِلّ را باستدال از اینجاست که مشایخ طریقت[1] فرموده اند

«اَلْیَقِیْنُ اَوَّلُ قَدَمِ الْمُرِیْدِ السَّابِقِ وَ آخَرُ قَدَمِ الْیَقِیْنِ الزَّاهِدِ»

و مشاهدِ[2] اتحادِ صفات را وحدتِ حق تعالی عین الیقین شود و مُعاینِ وحدتِ ذات را وجودِ قدیمِ حق تعالی حق الیقین گردد و بعضی را سه روز شهود نَبُوَد و بعضی را در شبا روزی هفتاد هزار بار مشاهده باشد[3] و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد، یا[4] عجیب لعجب[5]۔

اولیاء اللّٰه اول بمعنی عارف شوند از عینِ بصیرت[6] چنانکه این حدیث مبیّن است که

«اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَیْرًا فَتَحَ بَصِیْرَتَهُ»[7]

آنگاه لفظی بازاء آن معنی[8] وضع کنند بخلافِ اهل ظاهر که اول تصحیحِ لفظ کنند آنگاه تصحیحِ معنی از لفظ لیکن اهل اللّٰه گاه معنی[9] در لفظ می[10] آرند که آن لفظ موافقِ ظاهرِ شرع باشد و گاه در لفظی که موافقِ باطنِ شرع باشد[11] عَنْ عَلیٍ کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ[12] (ل ۳۳[13] بمن

---

۱- ل : طریقت قدس اللّٰه اسرار هم ۲- ب : ندارد ۔

۳- آ، ب: شود ، ق ، ل: باشد ۔ ٤- آ : یا ۔ ٥- ۷ ر ب: ندارد

۶- ق: بصورت ۔

۷- از ب حاشیه برگ ۷۱ الف : معنی بینائی دل ./در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی برگ ۲۰۲ الف جب اللآلی المصنوعه ص ۶۱ ۔

۸- ل: این ۔ ۹- ل ، ق : معنی را ۔ ۱۰- ق: ندارد ۔ ۱۱- در آ ، ب ، ل : ندارد ۔

۱۲- ل : عن امیر المومنین علی علیه السلام ۔ ۱۳- ل . برگ ۵۶ ب ۔

قوله و روی ایضاً مرفوع إلی النبی صلّی اللّه علیه وسلّم إنّه قال

«لکلّ آیة ظهر و بطن و لکلّ حرف حدّ و مطلع»[1]

و عن النبی صلّی اللّه علیه وسلّم انّه قال:[2]

«ما من آیة من القرآن إلّا و له ظهر (آ: برگ ۸۱ ب) و بطن و لبطنه بطن إلی سبعة[3] أبطن»[4]

و قال صلّی اللّه علیه وسلّم فی حدیث آخر: إلی سبعة أبطن و فی روایته: إلی سبعین بطنا»

و فی روایة أبی ذر عن النبی صلّی اللّه علیه وسلّم:

ما من حرف من القرآن إلّا (ب)[5] و له ستّون ألف فهم.[6]

---

۱- ب حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی هر آیتی را ظاهریست و باطنی و باطن او را تا هفت باطن و/ در روایتی /و بطن است و (... آب زده) در روایت آمده که نقل میکنند از رسول خدا آمده که نیست هیچ حرفی از قرآن مگر آنکه ویرا شصت هزار جرم باشد و مراد از/ (... آب زده) معنی بود کتاب سُلیم ص ۱۲۱- احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۱۰۵، ۲۹۶

۲- آ: "از" لکل آیة تا قال " را ندارد -

۳- آ: سبعة -

٤- تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۲- احادیث مثنوی ص ۸۳- لئالی الاحادیث (کتاب ب) ص ۳ - ٥- ب: برگ ۷۱ ب

۶- آ: ما فهم، احادیث مثنوی ص ۸۳ انّ القرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن، ~~تفسیر صافی مقدمه هشتم~~ احیاء العلوم الدین ج ۱ ص ۲۹۶ مکتوبات امیر سید همدانی (برگ ۲۲۱ الف)-

" و ظهر " قرآن آن بُوَد که از صفه[1] مفهوم شود و " بطن " آنکه لازم مفهوم اول باشد و " حد[2] " آنکه ادراک عقول بآن[3] منتهی گردد، و " مطلع " آنکه بکشف بصیرت لایح شود چنانکه جناب سیادت و خلاصهٔ نبوت فرموده است[4]

" از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار "

چون [redacted] منظر بهمت شود که

" وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ "[5]

وَأَفْضَلُ إِيْمَانِ الْمَرءِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللّٰهَ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ "

فرمود که " از کنار خویش می یابم[6]

و چون دایم در شهود بود که[7] فرمود که ' دمادم بوی یار[8] ' و بوی که متعلق است " به می یابم[9] اشارت بود بنفحات ربّانیه که در ایام دهر بر قلوب اهل اللّٰه فیضان می نماید و به تبعیت ایشان بر هر ذره خیز[10] فایض میشود[11] قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

---

١- ل: صفه

٢- ب + چنانکه -

٣- آ: با من

٤ - ل است مصراع -

٥- قرآن مجید : ٥ (سورة الحدید )٤
رک به یادداشت صفحه آینده ٥ -

٦- ل میابم دمادم بوی یار -

٧- ن ندارد -

٨- ب ندارد -

٩- آ، ن، مج ندارد

١٠- ب: خ ندارد -

١١- به ل، ن است -

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ[1] فِی أَیّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحاتٍ أَلا[2] فَتَعَرَّضُوا لَها»[3]

و یار حضرت[4] پروردگار بود

قالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ خُروجِهِ إِلَی السَّفَر

«اَللّهُمَّ أَنْتَ الصّاحِبُ[5] فِی السَّفَرِ وَالْخَلیفَةُ فِی الْأَهْلِ»[6]

(آ، برگ: ۸۲ الف) و قال صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ الرِّحلة

«الرَّفیقُ الأَعْلی»[7]

وَقالَ سَیِّدُ مَا السَّعید هَا قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ وَدامَ لَنا فُتوحُهُ عِنْدَ الرِّحلة

«یا اللّهُ یا رَفیقُ یا حَبیبُ»

---

۱- ن: ربک - ۲- آ، ن: الا

(بقیه از پاورقی صفحهٔ گذشته نمره ۵)

۳- از ب حاشیه برگ ۷۱، ب: و نزد اهل تحقیق معنی این آیت چنین است چو وجود شما را سبب اوست و ظهور او در ظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت شود یعنی حضرت باشما است آنجا باشد شما و فاطلترین ایمان آنست که بداند که حق تعالی بارست آنجا که باشد و نزد اهل تحقیق معنی آیت چنین است که چون وجود شما را سبب اوست و ظهور و در مظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت بود، / ۳: احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۹۲- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۲۲۱ ج ۳ ص ۱۶۳، فتوحات مکیه ج ۱ ص ٤۲، قب جامع صغیر ج ۱ ص ۹۵ احادیث مثنوی ص ۲۰، مرصاد العباد ص ۷۷ - ٤- آ، ل، ن: ندارد -

۵- آ، صاحب ۶- ل، ن: اهلی - [illegible]
قب بحار الانوار ج ۲ ص ۲۳٤-

۷ - قب احادیث مثنوی ص ۱۳۵ (نهایهٔ ابن اثیر ج ۲ ص ۹۳، جامع صغیر ج ۱ ص ۵۵)
سنن الکبری ج ۵ ص ۲۵۰ -

و چون دوام شهود بعد از استحکام توجه باشد گفت:

"زان همی گیرم (ق)[1] بهر دم * خویشتن را در کنار"

زیرا که قلب الکمله محبّ که[2] مقلب القلوب است منقلب گردد در هر[3] آنی باقلاب شان منقلب کما قال الله تعالی:

"کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ"[4]

(ب)[5] و چون مقصود (ل)[6] توجه را در سیر فی الله نهایت نبود، فرمود:

"چون کنارم را ماهی هست پیدا هر زمان"

---

۱- ق برگ ۱۱۹ ب - ۲- آ، ب، ل، ق: قلب که محبّ -

۳- ق ندارد -

٤ - از حاشیه ب برگ ۷۱ ب یعنی در هر وقت و زمان احداث الهی اموری بکند و بتجدید چیزی میسازد چنانکه از حضرت رسالت میخواهند و پرسیدند که وَمَا ذلک الشان، یعنی حقیقت آن شان چیست فرمود که من شانه یغفر ذنبا" ویفرج (...) قوما" یعنی شان امر آنست که بیامرزد گناه را از اهل گناه ببرد و غم را از اهل غم و عزیز گرداند قومی را و ذلیل گرداند قومی را د نزد اهل تحقیق سرخدا راست و در هر وقتی در هر خلقی رسانیدن آنچه او مستحق آنست پس بتصفیه و تزکیه کسی که مستعد کمالات جُسته گردد جه لاجرم بهر و کمالات مذکور فایض باشد با وجود استعداد در عبادت و کسی که بسبب معیبات مظلمه و لوث عقاید فاسده و خبات ورذائل مکروه مستعد جوهر نفس خود را لاجرم بهر و همان فایض گردد چون قابلیت و استعداد همان دارد -
قرآن مجید: ۵۵ (الرحمن):۲۹ -

۵- ب: برگ ۷۲ الف - ۶- ل: برگ ۵۲ ب -

و چون کمالِ معرفت موجبِ هیمان است و هیمان موجبِ اضطراباتِ کثیره و امورِ عجیبه که والهوی یأتی بکلّ غریبة لاجرم گفت :

"در میان * خونِ دل جام غش گیرد کنار"

و چون ذات او را بکمالِ معرفت احاطت ممکن نبود در سِرّ فی اللّه[1] فرمود

" چون میانش ///// را کناری نیست زان در حیرتم "

و چون عارفِ مشهود را منتهی ندید در هیچ مراتبی در سیر عن اللّه[2] گفت،

" کاین[3] جهان نازک میانی هست دایم بر کنار[4] "

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:

" وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ "[5]

و چون عارفِ مشهود را در هیچ سیری[6] منتهی (آ: برگ ۸۲ ب) ندید بحسبِ شیون فرمود

" نی میانش را کناری نی کنارم را میان "

و چون کثرتِ شیون باعدم انتها موجبِ حیرت آمد و حیرت موجبِ حرقت[7] گفت

---

۱- بَ، لَ، نَ : باللّه ۲- لَ : عبداللّه

۳- بَ : کان - ۷- بَه لَ : بی کنار

۵- قرآن مجید ۶ (سورة الانعام): ۱۰۳- از حاشیه بَ برگ ۷۲ الف لکل لطیف فهو درک الابصار یعنی بلطف ای یدرک الابصار -

۶- لَ : ندارد -

- آ : فرقت -

ش * و زمان آتش عشق هی باهم کنار *

وچون کمالِ معرفت آن تقاضا کرد که طالبِ کنهٔ ذات متعشق باشد[1] فرمود

* [illegible] هر کنارست آنکه سودای[2] ماهش در سرست *

وچون آن طالب معلم ادیب آمد[3] هر سایر را برعایت[4] قدر و منزلت خود که آن فناست فی اللّه و بقاست باللّه[5] گفت :

* و زمان آن خورد هرگز بود خود شد هر کنار *[6]

و چون منظرِ حق، یعنی عبارت منعم را محیط دید بر جمیعِ موجودات فرمود :

* نیست کس را از ماهش جز کنار اندر دو کون *

یا خود چنین گفته شود که چون (بَ)[7] حقیقت ذات در آیینهٔ روح بلاکیت نماید هر آیینه شاهدِ صفای معنیِ روحِ خود را دیده باشد نه ذات کالقمر فی السما، لاجرم فرمود :

* نیست کس را از ماهش جز کنار اندر دو کون *

بتقدیر[8] اول معنی مصراع ثانی چنین گفته شود که چون الهی مرجع[نه] موجودات را مشتمل است چرا بحضرت غفلت میل باید کردن[9] ؟ (لَ)[10] و

بتقدیر[11] ثانی چنین گفته شود که اگرچه[12] بکنه مقصود نتوان رسید

---

١- بَ، لَ: متعشق آمد　　٢- بَ: سواد

٣- در آ: ندارد و زیادت از روی بَ، لَ، نَ.　　٤- نَ: بر رعایت (بجای برعایت)

٥- نَ: فنا فی اللّه و بقا باللّه است.　　٦- بَ: فقط کنار نوشته بجای آن همه عبارت

٧- بَ: برگ ٧٢ ب.　　٨- آ، نَ: بتقریر (بجای بتقدیر)

٩- بَ: بودن، نَ: کرد، لَ: کرد. ١٠- لَ: برگ ٧٥ الف. ١١- آ، نَ: بتقریر (بجای بتقدیر)

١٢- نَ، لَ: گر.

(آ: برگ ۸۳ الف) ولیکن شهود بملا کیف دولتی است موجود و منزلتی است محمود لاجرم چرا باید[1] که ازان شود مفشود[2] -

پس فرمود

* از میان این چنین دولتی کی جوید کنار *

و چون عبارت عکس و معقوق[3] مستحق در هیچ مقامی[4] و صفتی مقید نیست[5] تا ازان شرقی باید[6] گفت

" از کناری گر علی بوی میانش یافتی

در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار "

یعنی اگر از هستی مقید خود مقید آمدی بخلی از ع حظوظ صودیت که آن تلذذست از جمال مشهود در مقام شهود هر آیینه بروی واجب بودی انحراف نمودن ازان بواسطهٔ شرقی در مقام امتثال که صودیست یا چنین گفته شود که اگر بتجلی از تجلیات حق عبارت را حصر وجود حقیقی لازم آمدی هر آیینه در شهود آن از خودی خود منحرف گشتی و لیکن نه چنانست و از بیت اول و آخر که بهم انضمام باید معلوم شود که جناب

---

۱- ب: ﴿﴾ نباید (بجای چرا باید) ۲- آ: مفقود - ن: مقصود (مفقود) یعنی

۳- لَ: مقتبس بد دل (فرهنگ آنند راج)

٤- ب: حالی آ: جای ۵- آ: نباشد، لَ، نَ: نبود -

۶- لَ، نَ: نباید ۷- نَ، لَ: حاصل

۸- لَ: ندارد -

سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه حضرتش (ن)[1] هادی بوده است[2] در مجلس جمال جلال زیرا که در مطلع و مادون آن (ب)[3] در اثبات شهود[4] بد بیضا نمود و در[5] تخلص بعضی آن اشارت فرمود و مقام اطلاق عبارت است از تنزه عبارت از آنکه متصف (آ: برگ ۸۳ ب) باشد باوصاف الهیه یا متصف نباشد[6] کما قال الشیخ جُنَید البغدادی قَدَّسَ اللّهُ سِرَّه.

« حین[7] سُئِلَ عَنِ العارِفِ لَونُ الماءِ لَونُ[8] إنائِهِ[9] » ۱۰

نظم[11]

رنگ عارف رنگ معروف است و بس

رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و اگر المعنی[12] را جمال معنی[13] دیگر از جلابیب[14] ابهات روی

---

۱- ن: برگ ۱۲۰ الف - ۲- ل: بود -

۳- ب: برگ ۷۳ الف - ۴- ب: ندارد -

۵- ن: ندارد - ۶- ل: باشد باوصات الهیه

۷- آ: حین ۸- در آ: ندارد -

۹- آ: اناته

۱۰- طبقات الکبری ج ۱ ص ۸۰ - فصوص الحکم ص ۲۲۵ (کما قال الجنید حین سئل عن جلیو معرفة باللّه و العارف فقال ... لون الماء لون اناته)

۱۱- ل: بیت - ۱۲- آ، ل، ن: المعنی

۱۳- ل: معانی ۱۴- ب: جلابیب، ن: جلایت

هایند مبارکش باد که کلام ذو[1] وجوه است

نظم

وقت سخن چون که بمعنی رسید

عیب رها کن که بمعنی رسید[2]

رَزَقَنَا اللّٰهُ مَعَ الکَالِبِینَ مِنْ بَرَکَاتِ النَّفَحَاتِ[3] الْقَائِمَةِ مِنْ طَیِّبَاتِ[4]

الأَلْفَاظِ[5] الأَعِزَّةِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ

وخدمت برادر دینی و دوستِ یقینی مولانا قوام[6] الدین (ل)[7]

جَعَلَ اللّٰهُ بَرَکَاتَهُ[8] قِیَامَ الدِّینِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ[9] چنین تقریر نمود

که خواب[10] دیدم که حضرت[11] سیادت فرمود که من حق گشته ام و پیش

ازین میگفتم[12] که من حقم ولیکن اکنون نمی[13] گویم و خاموش گرده ام ـ

---

۱- لَ، نَ: را دو ـ ۲- ل، ن: ذو ـ رسد ـ

۳- لَ، نَ: نفحات ٤- لَ: القتلا لمتة

۵- نَ: الفاظ ـ ٦- بَ، لَ، نَ: قیام

قوام الدین بدخشی که یکی از خلفای سید علی همدانی میبوده است و چهل سال در سفر و حضر در خدمت سید گذرانده است ـ رسالة مستورات برگ ۳٦٤ ب، ۳۸۵، ٤١٩ ب، الف، ٤۳۲ ب و واقعات کشمیر اعظمی برگ ۳٦ الف، خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲٩۸

۷- برگ ۵۷ ب ـ ۸- نَ: به اللّه کامه، لَ: اللّه کامة

۹- لَ: ندارد ـ ۱۰- لَ: در جواب ـ

۱۱- لَ: جناب ـ ۱۲- نَ: میگفت ـ ۱۳- هر آ: ندارد ـ

و این خواب نیز دلالت می کند بر اطلاق مقام جناب سیادت زیرا حق نیز[1] یکی از اسماء اللّه است که اطلاق کنند الّا بوجود[2] مطلق باصطلاح[3] صوفیه

و وقتی دیگر در خواب دیده بود سَلَّمَهُ اللّه که جناب سیادت فرمود که هر چند تعین خود را نفی میکنم بکلی مختفی (آ : برگ ٨٤ الف) میشود، و این معنی اشارتیست بدانکه حکم تعین در هیچ مقامی[4] مختفی نگردد کَمَا قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم خبر اَعنِ اللّهُ تعالی:

• كُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ •[5]

الحدیث

اِلَّا بِجَنبَةِ[6] حَالِ مَقَامِ اِطْلَاقِ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ (ب)[7]

که نفی تعین را بدان حضرت راه و نفی عدم تعین[8] راهیست بدان درگاه زیرا که عبارت[9] و اشارت نه پذیرد الّا از حق تعالی از بهر ترغیب عبید بتقرب[10] آن حضرت کَمَا قَالَ اللّهُ تَعَالی

• شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ •[11]

---

١- آ، ق: ندارد ـ ٢- ق: بر وجود ل: بر وجود
٣- آ: در اصطلاح ـ ٤ ـ ق: مقام ـ ٥- اسرار التوحید ص ١٢، جامع الاخبار ص ٩٣، الفتوحات المکیة ج ٤
٦- ل: بجنبت ـ ٨- در آ، ب را ندارد ـ ص ٢٠، لطائف الحدیث ١٦٦ـ
٧- ب برگ ٧٣ ب ـ ٨- ~~[illegible]~~
٩- ب: عبادت ـ ١٠- ل: بتقریب ـ ١١- ب، ل: الایة (بجای لااله الحکیم)
١٢- قرآن مجید: ٣ (سورة آل عمران) ١٨، ب حاشیه برگ ٧٣ ب

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

یعنی از الفاظ خوابِ اول و جملهٔ خوابِ دوم دلیلِ هادی بودنِ حضرت سعادت است زیرا که در خوابِ اول فرمود که حق گفته ام ولیکن می گویم[1] اکنون که حق گفته ام اگرچه پیش ازین گفته ام، یعنی در حالِ سلوک و غلباتِ حال، و در خواب دوم اشارت است برعایت آداب شرعیه :

مَع تعلقه فی کلی تعلقه من حیث انّ وُجُود تعلقه مشهوداً له اَنّهُ عین وجود المطلق عرفه[2] مَن هُوَ اَهلُهُ ـ

ای دوست قدرِ این کلام نداند الّا سالکِ راه خدای و یقین بباید دانستن که بعض از اصحابِ جناب سعادت بعین کشفِ نورِ جمالِ ولایتِ جناب (لَ[3]) سعادت را دیدند و از ادراک کنه (آ: برگ ٨٤ ب) کمالِ جناب سعادت عاجز شدند و متعجب آمدند و بعضی را[4] آن معنی در[5] مرآت[6] رویای صالحه جمال نمود و بعضی واز (راو[6]) صدق از انفاسِ شریفهٔ جنابِ سعادت هدایت یافتند[8] و فی الجمله همه احبّا در دایرهٔ حسنی دایر آمدند کما قال الله تعالی :

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته )

یعنی ذات در مقامِ جمع گواهی داد بر وحدانیتِ خود چه آنجا غیر او نخواهد بود و نه مشهود بعده رجوع کرد سوی مقامِ تفصیل پس بطبقه گواهی داد بروحدانیت خود در آن مشهد پس گفت که والملائکة و أُولو العلم قائماً بالقسط ای مقیما للعدل مقیما مقاماتهم من الارزاق والآجال و بثیب و یعاقب عند اهل الظاهر و نزدِ اهل تحقیق مراد از اقامت عدل نسبت بتفاصیلِ مظاهرِ حق است و بصورِ کثرتی که ظاهرِ حق عبارت ازوست در عین جمع حقی را بحسب استعداد و استحقاقِ او بدو فطرت از وجود کمال (ـ آب ز م) متجلی و ظاهر یافته شده ـ [الکشاف ١٢: ص ٢٤٣]

١ـ در آ: ندارد ـ ٢ـ ؟؟؟ ب: عرفه ـ ٣ـ لَ ، برگ ٥٨ الف ـ ٤ـ در ن: ندارد ـ

٥ـ لَ: ندارد ـ ٦ـ آ: جرات و تصحیح از روی ب، ن، ل، ٧ـ لَ: در (ت~~جلی راه او~~ )

٨ـ در آ: ندارد ـ

*وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ[1] الْحُسْنیٰ الآیة[2]

و جناب سیادت فرمود در حالتِ غیرت که علاء الدین حماری[3] اگرچه خاطر صافی کرده است امّا (ب)[4] هنوز از خود بیرون نامده است بلکه در دیده[5] طفلانِ ما محتاج است.

و علی همدانی نه تنها در زمین درویش است بلکه[6] هر که درویش است، در زمین درویش است و در آسمان درویش است با آنکه* بیرا از همه چیز[7] درویش است، و این سخن[8] نیز دلالت میکند بر آن بیانِ گذشته زیرا که از لاهوت[9] خبر داد بدوویشی خود و آن تنزیه[10] دست (ت)[11] ندهد الّا بعد از عبور از تجلّیاتِ جمال و جلال[12]، و این فقیر را وقتی حالتی روی نمود و در آن حال از حضرت امیر المؤمنین علی[13] کرم اللّٰه[1] وجهه شنودم[14] که فرمود که چون اضافه و استفاضه[15] بکمال رسید از حضرتِ جمال و جلال فارغ آیی.

---

۱- قرآن مجید ۳ (سورة النساء) ۹۷- ۲- ب ندارد -

۳- معلوم نشد کیست- ۴- ب ۷۴ الف -

۵- ل، ن، ت: دیدن (بجای دیده) ~~ل دیدنی~~- ۶- آ: بل (بجای بلکه) -
۷- ل، ن از همه چیز بیرا - ۸- ب ندارد -
۹- آ هوت (بجای لاهوت و ب، ل، ن مثل متن)

۱۰- ل تنزیه است، آ، ن بشریت (بجای تنزیه و تصحیح از روی ل، ب)

۱۱- ن برگ ۱۲۰ ب - ۱۲- ب: جلال و جمال -

۱۳- ~~ل~~ ن ندارد -

۱۴- آ، ل. شنود (بجای شنودم و تصحیح از روی ن، ب)

۱۵- ل. استقامت، ~~شوستری ۲۹۹~~

نظم[1]

درویش نه ایست و[2] نه آست و نه اوست

بی نقش (آ)[3] طراز او نه پشت و نه روست

غلطیت میان ظلمت و نور بهم

کوراست سر و پای نه رنگ است و نه بوست

و حضرت سیادت و[4] خلاصهٔ سادات و مجمع سعادات و مطلع سبحات در واردات[5] فرموده است که خازنان قضا چون سفرهٔ[6] عطام را[7] باز کردند لایق هر واردی حواله از آن باز کردند خرقانی[8] ازان خوان

---

۱- نه ل رباعی    ۲- ق ندارد -

۳- آ: برگ ۸۵ الف    ۴- ل، ق ندارد-

۵- رسالهٔ واردات نوشتهٔ سید علی همدانی رک به نگارشات همدانی ص صد و شصت و چهار -    ۶- ل: سر سفره

۷- آ، ل ندارد -

۸- آ: خرقان، شیخ ابوالحسن خرقانی شیخ ابوالحسن علی بن جعفر احمد الخرقانی از اجلّهٔ مشایخ و یگانه و غوث روزگار خود بوده و انتساب وی در تصوف به سلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است علی هجویری گفته است که از ابوالقاسم قشیری

شنیدم کی چون من به ولایت خرقان آمدم فصاحتم برسید و عبارتم نماند از حشمت آن پیر تا پنداشتم کی از ولایت خود معزول شدم وی در سنهٔ ۴۲۵ هجری وفات یافت برای تفصیل رک به کشف المحجوب ص ۲۰۵، تذکرة الاولیا ص ۲۰۱- ۲۲۵، نفحات الانس ص ۳۳۶، ریاض العارفین ص ۴۷ رسائل خواجه عبدالله انصاری، چاپخانه ارمغان ۱۳۱۹ شمسی ص ۵ آتشکدهٔ آذر بخش نخست ص ۵۹

در[1] وی دید که بقای آن با[2] بقای خداست خدائی کنجی یافت که از اوهام و عقول ستر است، ظهورِ سطوت (آ)[3] جمال و جلالِ[4] حاجبِ کمالِ[5] شیخ[6] خرقانی شد[4] و بروزِ سلطنتِ جمال و جلالِ[8] جابرِ کسرِ درویشِ خدائی گشت[9] و تحریر و تقریرِ[10] این نوع کلمات از اهل اللّه بطریق کبر وعجب نباشد بلکه حاصل بدین[11] نوع کلمات غلبهٔ (ب)[12] حالی و ظهورِ غیرتی و رعایتِ منزلی و تحدّثِ نعمتی و تاییدِ عقیدتی باشد چنانکه حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود:

« أَنَا سَیِّد وَلَدِ آدَمَ[13] وَ لَا فَخرَ »

وَ کُنْتُ نَبِیًّا و آدَمَ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ »[14]

---

۱- آ: دردی

۲- ~~ـــ~~ در آ: ندارد -

۳- آ: برگ ۵۸ الف -

٤- آ: جلال جمال

۵- آ: حال

٦- در ب: ندارد -

۷- آ: گشت

۸- آ: جمال جلال -

۹- ب: شد - برای عبارت ورک به رسالهٔ واردات، همدانی برگ ۳۸۷ ب -

۱۰- ب: تقریر کرد و تحریر

آ: تقریر و تحریر -

۱۱- آ: ندارد -

۱۲- ب: برگ ۷٤ ب -

۱۳- المسند احمد بن حنبل ج ٤ ﴿ ۲۵٤٦، ۲٦٩۲. ابن ماجة ج ۱ ص ۵٦٦، مشکوٰة المصابیح ص ۵۰۵ (عن ابی سعید الاتحافات السنیة ص ۱۰۳- تفسیر فرات ص ۱۲۳، فتوحات المکیة ج ۱ ص ۱۵۱- انا سیّد ولد آدم ولا فخر -

۱٤- از حاشیهٔ برگ ۷٤ ب بودم من پیغامبر و حالانکه آدم میان آب و گل بود الفتوحات المکیة ج ۱ ص ۵۱

واصحاب خود را هنر در روی ایشان مدح گفته است با آنکه قرآن نازل است قَوْلُهُ تَعَالَى[1]:

«فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُم[2]»

وحدیث وارد که

«اُحثُوا[3] التُّرَابَ فِي وَجْهِ[4] الْمَدَّاحِين[5]»

فلاجرم آن وجوه مذکوره مشروع (آ: برگ ٨٥ ب) باشد.

«وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ[6]»

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم:

---

١- آ، ب، ن: ندارد و زیادت از روی ل ٢- قرآن مجید ٥٣: (سورة النجم): ٣٢
٣- آ اختوا، ل احبوا.
٤- فقط آ: وجوه از حاشیه ب ٧٤ ب

٥- از حاشیه برگ ٧٤ ب یعنی بپاشید خاک را (... آب زده) ... هس های خود را.

در روی مدح گویان مسلم ج٤ ص٢٢٥٠، ج ٤، ص ٢٢٩٧، احیاء العلوم ج٣ ص ١٥٨، ج ٤ ص ٢٨٢، النووی ج٥ ص ٤٤٠ قب کنز العمال ج٢ ص ١١٦ (مسلم من حدیث المقداد).

٦- قرآن مجید ٩٣: (سورة الضحی): ١١ حاشیه برگ ٧٤ ب یعنی تحدیث نبوت کن که آن اجل نعم است و بتعلم قرآن و بعضی شرایع هنر مراد است و نزد اهل تحقیق مراد از نعمت علم و حکمت که فایض است بر تو در در مقام بقا فمن یتعلیه تعلم الناس و اصلاح ... (قب: الکشاف ج ٤ ص ٧٦٩)

«إنَّ اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ أَحَبَّ أَنْ تُرَى آثَارُ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ»[1]

و این وجوه اگر بطریق کبره و عجب باشد مشروع نباشد چنانکه در آن

آیت و حدیث گذشت ـ

نظم[2]

با دل خود گفتم: ای[3] بسیار گوی

چند گوئی تن زن و اسرار جوی

گفت: غرق آتشم عیبم مکن

من بسوزم گر نمی گویم سخن

---

١- الفتوحات المكية ج - ص ١٠-

مشكوة المصابيح ص ٣٦٧، ابى داود ج ٤ ص ٢٥٤- المسند احمد بن حنبل

الجزء ١٠: ٦٧٠٨ حاشیه ب برگ ٧٤ پ یعنی حضرت حق تعالی چون

انعام کند بر بنده دوست میدارد که آثار نعمت حق بروی هویدا

گردد ـ

~~٢- برص ١١٩ گذشته ـ~~

٢- آ: مثنوی ـ

٣- آ: بادلم گفتم که ای ق: دلم گفتم که این ـ

## (آ)[1] ذِکْرِ أَسْفَارِهِ بِأَمْرِ کِبَارِهِ

قَدَّسَ اللّٰهُ[1] سِرَّهُ وَ رَشَّحَ[2] لَحَابِتِرَهُ

حضرت[3] سعادت فرمود[4] که چون از صحبت اخی[5] باز بصحبت شیخ آمدم خدمت شیخ[6] مرا بسفر اشارت فرمود و این اشارت نتیجهٔ آن واقعه باشد که خدمت اخی وقتی فرمود که با سیّد دیگهای بسیار بر می بینم که در جوش است و تو از هر دیگی کفلیزی[7] می برداری[8]، گفتم: چگونه می باشد[9]؟ گفت: مبارک باشد[10]، زیرا که صورت استفاضه است[11] از اولیا ـ

و نیز[12] آن اشارهٔ شیخ قریب است بدانکه خدمت اخی وقتی فرمود "مردانه باشید و بر مشاق خلوات صبر کنید کسی یک طبقه مانده است (ب)[13] فلاجرم خدمت شیخ مرا بسفر اشارت فرمود تا ازان دیگها (ل)[14] کفلیزها بردارم[15] ـ

---

۱- آ: برگ ۸۵ به ب؛ ل: ۵۸ ب؛ ق: ۱۲۰ ب

۲- ق شیخ ـ رشّخ ۷۵ب     ۳- آ: و حضرت، ل: جناب ـ

٤- ل، ق: فرموده بود ـ     ۵- مراد از اخی، ابوالبرکات اخی علی دوستی است رک به اوراق فوق ص ۸۳

۶- مراد از شیخ، شیخ محمود مزدقانی است رک به اوراق فوق ص ، نفحات الانس ص ۵۴۵ ، مجالس المؤمنین ص ۳۱۱ خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۸، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۳۲۱، ۳۲۹.

۷- ل: کفلیز و کفلیزه کفچه و چمچه سوراخ دار (فرهنگ نفیسی

۸- ل بر نمیداری ـ ۹- ب، ل، ق: ندارد ـ ۱۰- ق: است ـ ۱۱- ق: باشد ـ

۱۲- آ، ندارد ـ     ۱۳- ب برگ ۷۵ الف ـ

۱٤- ل: برگ ۵۹ الف ـ

۱۵- ب: برگیرم از اینجا تا "طریق دیگر دیدم" در آ عبارت مقلوب شده است ـ

و آحادِ طُلاب باوفاق[1] را که در اطراف دعا باشند ارشاد هایم زیرا که در[2] اقامت این نوع استفاضه و افاضه میسر نگردد

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

* فِی آخِرِ الزَّمَانِ لَا يَبْقَى صَاحِبٌ مُوَافِقٌ إِلَّا الْأَحَادُ فِی الْأَطْرَافِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ فِی كُلِّ يَوْمٍ *[3]

حضرت سیادت فرمود که

سه بار از مشرق تا مغرب سفر کردم[4]، بسی عجایب (آ: برگ ۸۶ الف) در بر و بحر[5] دیده شد (ق)[6] و هر بار که بشهری[7] و ولایتی رسیدم[8] رسم و عادت اهل آن موضع طریق دیگر دیدم[9].

حضرت[10] سیادت فرمود که

خواجه خضر را علیه السّلام دیده شده است که در یک[11] کرانهٔ محیط عروس خواسته است و دو[12] فرزند[13] شده و عروس و فرزندان خبر ندارند

---

۱- ل : وقات -
۲- آ: ندارد -
۳-
۴- ق: کرده ام -
۵- ل: بحر و بر -
۶- ق: برگ ۱۲۱ الف -
۷- ق: جهر شری -
۸- ق: رسیده ام
۹- ق : ~~xxxxxxxxx~~ دیده ام -
۱۰- ب، ل، ق، جناب - برای این مطالب قب به ستورات برگ ۳۶۱ ب -
۱۱- آ : ندارد -
۱۲- ب، ل، ق، دو
۱۳ - ل : فرزندان -

که کد خدای خانهٔ ایشان خواجه خضر است - و * حضرت خواجه خضر وقتی در سفر گفت که با سید بر آن بلندی برآی، تا اعجوبه دیده شود[1]، چون اجابت کردم دیدم پلنگی کور[2] در پس سنگی ~~قیممم~~ قایم[3] بود و در این حال کلنگ زاغی آمد و شرحه[4] آورد و در دهان آن[5] پلنگ نهاد و باز رفت -

جناب سیادت فرمود که

وقتی در منزلی نزول[5] حاصل آمد که دَرِ جنب حجره بود قفل کرده گفتم دَرِ این حجره باید گشادن، سُکانِ آن منزل گفتند که هر که درین حجره شب می باشد (آ: برگ ٨٦ ب) بلا شک صباح بر جنازه بُوَد، پس التماس نمودم که باید گشادن، اجابت کردند - و چون پارهٔ[6] از شب بگذشت درگشاده شد و کنیزکی در آمد ~~شمع~~ شمعی در دست و در عقب آن کنیزک مراةِ حسنا و کاملة در حس[7] آمد و بنشست (بَ)[8] و بتدریج سوی من می آمد تا میانِ من و میان آن مراة قدر ذراعی ماند یا هنوز کمتره و مرا از حرکتِ آن مراة غیرت بجوش آمد، بجرات[10] و حمیت بسوی آن مراة

---

١- لَ: بعضی
٢- آ، بَ، نَ: پلنگی -
٣- بمعنی مخفی (فرهنگ نفیسی) -
٤- لَ: در منقار -
٥- لَ: ندارد -
٥٦- نَ: شب و وبا-
٧- لَ: حس -
٨- بَ: برگ ٧٥ ب -
٩- آ: عبرت -
١٠- بَ حرت، نَ: بجرات -

منظر کردم (ل)[1] پس وجودش منتشر گشت مثل ارزنی[2] که در زمین باشد شود باواز و ناپدید شدند و چون مرا اهل آن دیار[3] صباح[4] بسلامت بدیدند و[5] تعجب نمودند و بواسطهٔ آن[5] بمن اعتقاد کردند و آن اعتقادِ ایشان[6] سبب انتقال من آمد ازان منزل[7] -

و بدان که آن نوع حرکت از جنس نصرت جنّ باشد و جنّ بر انواع باشند زیرا که بعضی از لطایف ایشان تحت فلکِ قمر[8] در کرهٔ اثیر مسکن دارند و چون بسوی سَما عروج کنند تا کلامِ ملایکه بشنوند مَرجُوم آیند[9] وگاه بُوَد که آتش را فرو فرستند و برق و صاعقه پدید آید[11] و بعضی چیزها بسوزد وگاه بُوَد که بعضی از کرهٔ

---

۱- ل: برگ ۵۹ ب -　　۲- آ، ل: ارزن -

۳- آ، ب، ق: ندارد -　　٤- ل: ندارد -

۵- ل: ندارد -　　۶- آ: ندارد -

۷- برای این مضمون قب مستورات برگ ۳٦٤ الف، ۳٦٦ الف - که در آن

۸- ل: ندارد -

۹- احمد بن حنبل ج ٤ ص ۲۹۷۹ کانت للشیاطین مقاعد فی السماء فکانوا یستمعون الوحی، قرآن مجید ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلنا ها رجوما* للشیاطین - تفسیرالکشاف ج ۳ ص ۲۲۲ و معنی ونزول شهاب راصدین بالرجم و هم الملائکة الذین یرجمونهم بالغیب ویمنعونهم من الاستماع -

۱۰- آ: آتش فرود - ب، آتش فرو - ل، ق: آتش را فرو -

۱۱- ل: پدید -

ابر را نزدیکِ زمین آرند [1] و زمین سرخ نماید ـ

و بعضی لطایف را مسکن در سحاب بُوَد [2] (آ: برگ ۸۷ الف) و بعضی

بعضی را مسکن در ریاح باشد و در ریاح تصرّف کنند مثلِ گرد باد تا خاک

و برف و گیاه را در سرِ مردم اندازند، و بعضی را مسکن در صَحاری [3] و

جبال و بُیوت باشد و خدّامِ ایشان در مُغْتَسَل و مُتَوضّی [4] باشد و نیز

مراکِب در مَبارز و اصْطَبل ـ

و بعضی کثایف در صورتِ کِلاب [5] بودند [6] و بعضی در صورتِ حُمُر [7]

باشد و بعضی در صورتِ حیّات ـ

فلاجرم اگر ماری [8] پدید آید سه بار بعهدِ سلیمان سوگند دهند

اگر برود نکشند و اگر نرود بکشند [9] ـ

و در بعضی روایت اینست [10] // که در (ب [11]) کرّتِ اول که پدید

---

۱- ل : بعضی از لره ابر را سر سرد مک رمن ارند و ز س سرح ماند

۲- ل، ق: باشد ـ
۳- ل: صحار، ق: صحارا ـ

۴- ل مشوضا ـ
۵- ق: کلدن ـ

۶- آ، ل، ق: بود ـ
۷- ل: حمید ـ

۸- آ، ب، ل: مار
۹-

۹- آ، ب، ل: برود نکشند، ق: نرود بکشند ـ

۱۰- ب: آست ـ

۱۱- ب: برگ ۷۶ الف ـ

آمد سوگند دهند و نکشند و اگر بار دیگر پدید آمد بکشند[1] ـ

و آن جنّ جنّی که بحضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ[2] آمد

و ایمان آورد عبد الرحمان نام هنوز در حیات باشد و هر ملت[3]

که[4] در[6] آدمیان بُوَد[5] درمیان جنّان هم[7] باشد[8] و بعضی از جنان در

اشرعِ زمان خبر آرند و برند[9] از موضع دور و غذاءِ لطیف[10] ایشان آنست

که[11] استخوان را بوی کنند و شاید که ـــــــــــــ

---

۱ـ ترمذی ص ۱۷۹ اذا ظهرت الحیة فی السکن فقولوا اِنا نسالک بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود الا تؤذینا فان عادت فاقتلوها هم قب شرح المثنوی ج ۵ ص ۶۲ ـ کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص ۱۵۲، رسائل مستوفات ۳۶۲ ب

۲ـ ل: صلوات الله ـ ۳ـ مر ۴ـ ب، ل، ق: درمیان ـ

۵ـ مر ل: باشد ـ ۶ـ آ: از ـ

۷ـ ب: ندارد ـ ۸ـ ب، ق: باشند ـ

۹ـ ل: بردند ـ ۱۰ـ ل، ق: لطایف ـ

۱۱ـ ق: ندارد ـ

جن: کشکول ج ۱ ص ۳ ٤ ۳ الصوفیة یقولون ان الجنّ ارواح متجسدة فی اجرام لطیفة الغالب علیه النار والهواء کما ان الغالب علی بدن الانسان التراب والماء و هم قادرون علی التشکل بالاشکال المختلفة و خلع الصور والدخول فی الصورة الاخری، و مزاولة الاعمال الخارجة عن طوق البشر و غذا و هم الهوا المتلئث برائحة الطعام ـ

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(ل) بغیر از سوی استخوان غذاء دیگر جز هم از سویها۔
و آن جنّیان که در جبال و صحاری[2] باشند گاه بُوَد که آدمی را
بخود برند و ازدواج نمایند و فرزند شود (آ: برگ ۸۷ ب) ولیکن غالب
آن بُوَد که چون بآدمیء دیگر باز ازدواج[3] (ق[4]) نمایند، او را هلاک کنند و آن

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فهرست فقه اللغة ص ۹۵

قال انّ العرب تنزل الجن مراتب، فان ذکر والجنس قالوا الجنّ
فان ارادو (۹۱) انه یسکن مع النّاس قالوا عامرٌ الجمع عمّار فان کان
یتعرّض للصّبیان، قالو ارواح۔ فان خبث و تعرّم، قالوا شیطان، فان
زاد علی ذلک قالوا۔ مارد فان زاد علی القوّة، قالوا عفریت۔
رسالة فی لغة ابی علی بن سینا ص ۸۔ الجنّ هم خلق اللّه
مستورون ... و انّ ابلیس کان من الجنّ و الشیاطین کثرة الجن۔
مروج الذهب ج۱ ص ۲۹ و هم حزب ~~العصی~~ ابلیس
علامه ابن جوزی در "ذکر مسلمین من الجنّ" راجع به جنّ چیزی ها
گفته ولی عبدالرحمن نامی جن را اسم برده۔ رک به صفة
الصفوة ج ٤ ص ٤٠٢ برای جن رک به (غلام احمد پرویز) لغات القرآن ج۱
ماده جنّ، ابلیس و آدم۔ ~~کتاب فهرست~~۔
دائره معارف اسلامیه (اردو) تحت کلمه ابلیس۔ بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب ج۲ ص ۳۵۰۔
Macdonald : Religious ~~And~~ Attitude And Life in Islam. P: 144.
رازی سوره احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۳۸۔

۱۔ ب: برگ ۷۰ الف۔ ۲۔ آ، ق: صحارا ـ ل: در جبال باشد و صحارا۔
۳۔ ل: بآدمی دیگر
٤۔ ق برگ ۱۲۱ ب۔ ۵: آ، ب، ل، ق: نماید۔

جنیان که در خانها[1] باشند *تصرفاتِ مختلفه نمایند[2] مثل آنکه از خانها آواز آید و از بالای بام آوازِ رفتن و دویدن آید و مردم را بسنگ و کُلوخ بزنند[3] و زننده پیدا نبُوَد و ابوابِ[4] بیوت را ببندند و بگشایند و کشاینده[5] پیدید[6] نبُود -

و اگر آدمی از ایشان کسی را[7] بکشد بنا حق در دنیا و یا[8] در عالمِ غیب ازو[9] قصاص طلب دارند چنانکه شیخ محیی الدین[10] قَدَّسَ اللّٰه سِرَّه ذکر کرده است که نفری از جنّ آدمی را بمقتل می بردند، گفتم: بروی قصاص نباشد بسببِ تغییرِ صورت بصورتِ کریهه که در حدیث //// چنین آمده[11] است و[12] آن نفران گفتند که بمحکمهٔ[13] قضا باید رفتن، پس برفتیم و حدیث را برقاضی خواندم که در حدیث چنین است[14] که بر قصاص نباشد، فلاجرم آن آدمی را گذاشتند[15] از شرِّ آن جنّ خلاص یافت[16] و مرا دعای خیر کردند[17] -

---

۱- آ: خانه

۲- آ: که تصرفات که مختلفه -

۳- لَ: زدن

٤- نَ: ابوات -

۵- لَ: بندنده و کشاینده -

٦- بَه: پیدا -

۷- لَ: کسی از ایشان را -

۸- لَ، نَ: ندارد -

۹- لَ: ازوی-

۱۰- برای شیخ رک به اوراق فوق ص ۳۳

لَ: محیا الدین-

۱۱- آ: دیگر

۱۲- لَ: ندارد -

۱۳- آ: بمحکم بَ: بمحلـه -

۱٤- لَ، نَ ندارد-

۱۵- لَ: پس آن آدمی را رها کردند

۱٦- آ، بَه لَ: ندارد -

۱۷- لَ گفتند، نَ: کرد -

و شریران[1] (بَ)[2] جنّ را شاطین خواندند، پس شیاطین دو نوع باشند:

ظاهری چنانک آدم، شریران و پریان[3] و

باطنی: چنانک ذکر کرده شده است پیشتر ازین محل.

و مَرَدَه، مُصفده در رمضان،[4] قَالَ النَّبِی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ[5] (آ: برگ ۸۸ الف)

"إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَان صُفِّدَتْ مَرَدَةُ الشَّیَاطِین"

از نوع باطنی باشند.

و شیاطین جنّ بعضی از آدمیان را[6] اضلال کنند، زیرا که گاه باشد

که بصورت اموات ایشان ظاهر شوند و بکلامی که شبیه بود بکلام[7] اموات

ایشان تکلم کنند، فلاجرم عَبَدهٔ اصنام شوند و اگر مخالفت[8] امر شیاطین

کنند مضرّتی بایشان[9] رسد مثل آنکه کور شوند و مال از[10] ایشان برود.

---

۱- ت: شریر - ۲- ب برگ ۷۶ ب -

۳- آ: آدمی شریران - ب: آدمی شریر - ل: آدمیان شریر و پریان - ت: آدمیان شریر و پریان شریر -

٤ - ب: مرده مصفده، ل: ندارد -

۵- ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲٦، ٦۵ - مسلم ج ۱ ص ۲، ٤٦ ص ۱۲٦ - نسائی ص ٤۰۳ - مشکوة المصابیح ص ۱٦۵ (عن أبي هريرة) - ل، ت: از "قال النبی ... شیاطین" را ندارد -

٦- ب: بعضی را از آدمیان - ۷- ل: ندارد -

۸- ب: متابعت - ۹- ل: بدیشان -

۱۰- ل، ت: ندارد -

و بعضی شریرانِ جنّ را «غُول» خوانند وغُول هز[1] بمردم مضرّت رسانند، چنانک آواز دهند[2] بمردی خاصه و یا دُر بادیه (ل)[3] که یا[4] فلان بیا و یا بیرو ومیا کجا میروی؟ و گاه بُوَد که آن[5] بآواز معروفی مانند باشد[6] و گاه باشد که چراغ و آتش بنوی نمایند تا[7] او بدان میل کند، پس آدمی در غلط افتد و برود تا[8] در بادیه هلاک[9] شود یا غول هلاک کند یا[10] مضرّتی بوی رساند اگر بطبعِ او موافق نباشد[11] - و اگر موافق آید اِزدواج کند و بدن او را بلیسد[12] تا موی بر آید برهنه بدان[13] مثل موی بُز -

و این قصر وقتی از قریهٔ[14] خُرّم[15] بجانبِ بغلان[16]

---

۱- آ: کلمه «غول» را ندارد و ل، ن کلمه «هز» را ندارد -

العرب یزعمون ان الغول یتغول لهم فی الخلوات، و یظهر لخواصهم فی انواع من الصور - رک به مروج الذهب ج۲ ص ۱۵۵ -

۲- پ: ندارد - ۳- ل: بیرگ ۶۰ ب -

٤- ل: ای - ۵- آ، پ: ندارد - ۶- ل: بود -

۷- آ، پ: ندارد - ۸- آ، ل: یا، پ: ندارد -

۹- ن: و هلاک ۱۰- ن: تا -

۱۱- ل: ندارد - ۱۲- آ: بلیسد، ل: بلسد -

۱۳- ل: اعضا ١٤- آ: قوی - ن: قرای

۱۵- خرم در افغانستان EI vol.L Times Atlas: 35°55 Nord 68.0

۱۶- بغلان: قال ابوسعد بغلان بلدة بنواحی بلخ و ظنّی انها من طخارستان

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

آمدم[1] از راه میانِ کوه و[2] چون وقتِ عصر درآمد[3] و در منزلی که
* رود[4] شیخ[4] مانند نزول کرده شد و پنج شخص[5] (آ: برگ ۸۸ ب) از خرمیان[6]
که مهتر ایشان را سیّد علی[19] نام بود و در طریق[7] با این[8] فقیر رفیق
بودند و[9] آتش ساختند[10] تا گرم شوند که اول فصلِ ربیع بود و سرما
و[11] چون گرم شدند در وقتِ طعام * خوردن[12] سخنی بغایت[13] غریب گفتند
و[14] این فقیر بشنود ولیکن[15] باور نداشت، امّا چون در غایت حزن شدند
پرسیده آمد از سببِ حزن[16]، گفتند[17]: درین کوه در فصلِ ربیع غُول[18] می باشد

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

و هی العُلیا والسُّفلی و هما من اجزء بلاد اللّه علی ما قیل بکثرة الانهار والنبات

الاشجار و بین بغلان و بلخ ستة ایام معجم البلدان ج ۱ ص ۶۶۵ (طبع ۱۸۶۶) -

۱- آ: می آمدم- ت: می آمد-
۲- آ: ندارد-
۳- آ، ت: زرد شیخ -
٤. آ، ت: [زرد اور شیخ]
۵- ب، ت: شر -
۶- آ، ب: حذ میان -
۷- آ: راه -
۸- آ، ت: با این-
۹- آ، ب، ت: لاجرم
۱۰- ب: ندارد -
۱۱- آ: ندارد -
۱۲- آ، ت: و طعام خوردند-
۱۳- آ: ندارد -
۱٤- آ: که -
۱۵- آ: ندارد -
-**
۱۶- آ: از سبب حزن پرسیدند -
۱۷- آ: گفتند که -
۱۸- ب: غوک -
۱۹: معلوم نشد کیست -

و مردم را میسر نباشد ، پس[1] این فقیر گفت[2] : شما در خواب شوید[3] تا این فقیر پاسبانی نماید[4] و چون رفقاءِ[5] طریق همه[6] در استراحت شدند و این فقیر متوجه بجانب قبله بنشست و " حرز یمانی "[7] خواندن آغاز کرد و تمام بخواند بتأنی و تامل[8] و بار دیگر خواندن آغاز کرد ولیکن[9] چون بصبح رسید ، خواب غلبه نمود[10] ، فلاجرم[11] بعضی از رفقا[12] بپاسبانی قیام نمودند ،

و چون چهار دانگ از شب بگذشت ، بعضی از رفقا فریاد کردند که از جانب ستوران مثل سگی سفید در راه پیدا شد[13] و[14] این فقیر گفت که ازین منزل[15] (آ)[16] باید ارتحال[17] نمودن و[18] چون اندک مسافتی رفتند این فقیر زمانی شوقت نمود ، پس آواز دادند که زود باید آمدن تا غول مضرت نرساند .

---

۱- آ ، ن : ندارد . ۲- آ : گفت که .

۳- ب : روید . ۴- آ : کند ۵- آ : رفیقان .

۶- آ : ندارد .

۷- حرز یمانی معروف به دعای سیفی خطی مندرج در فهرست کتابخانه آصفیه رک به اوراق فوق ۳۷۲

۸- ن : ندارد . ۹- آ : ندارد .

۱۰- ن : کرد . ۱۱- آ : ندارد .

۱۲- آ : رفیقان ۱۳- آ،ب : سگی در آمد . آ : سگ (بجای سگی) .

۱۴- آ : ندارد .

۱۵- آ : مقام ارتحال باید نمودن . ۱۶- آ : برگ ۲۱ الف .

۱۸- آ ، ندارد . ۱۷- ارتحال : از مکان به مکانی دیگر شدن کوچ کردن ( لغت نامه دهخدا ) .

و چون برفقا[1] (ت)[2] وصول بحصول (آ: برگ ۸۹ الف) پیوست[3] صوتی رفیع شدید و[4] باصدای مهیب شهید و پرسید[5] که این چه صوتست؟ گفتند این صوت غول است و در حال مثل قلعهٔ صخرهٔ سفید[6] پدید[7] آمد و بلندی[8] آن بقدر قدی بود و بسوی مردم روان شد (ب)[9] و چون نزدیک آمد مثل آدم بشکم ماده بالا بود و مویها بربدن او بود مثل موی بز و این فقیر او را[10] سوگند داد تا برود و[11] نرفت پس حرز یمانی خواندن آغاز کرد و بلند بخواند هم نرفت[12] و در بعضی راه[13] سایه[14] بود و در بعضی ماهتاب و چون در سایه[15] میرسیدند غول نزدیک میآمد و در ماهتاب دور میرفت و نعره می زد با هیبت[16] و صدای شدید در کوه پدید[17] می آمد وچون صبح نزدیک شد[18] ـ سنگی پدید آمد[19] در راه و

---

-۱ آ: رفیقان ـ -۲ ت: برگ ۱۲۲ الف ـ
-۳ ت: حاصل آمد ـ -٤ آ: ندارد ـ
-۵ آ، ت: شنیده آمد و پرسیده شد از رفقا ـ
-۶ آ، ب: صخره، آ، ت: از صخره سفید ـ -۷ آ: بدید ـ
-۸ آ: درازی ـ -۹ ب: برگ ۷۷ ب ـ
-۱۰ آ: او ازو ـ -۱۱ آ: ندارد ـ
-۱۲ آ "تا برود و" را ندارد ـ -۱۳ آ: ندارد ـ
-۱۳ آ: ماه ـ -۱٤ آ: ندارد ـ
-۱۵ آ: بسایه ـ -۱۶ ب ندارد ـ
-۱۷ ب پیدا، آ: بدید ـ -۱۸ آ: آمد می
-۱۹ آ: بدر آمد ـ آ: بدید آمد ـ

راه را شق کرد و دو شخص کارد گرفتند و در پهلوِ آن سنگ قصدِ غُول کرده و غول بسنگ نزدیک آمد و دراز شد مثل نهنگ و سر خود را از سر سنگ بگذرانید* و آن دو شخص را بدید[1] و زود خود را باز کشید و نعره زد[2]* بلند تر از نعره های سابقه[3] و بشکلِ دلو شکل مستطیل که آسیا را باشد، گشت و رقیق مثل کاغذ و طیران نمود بر سرِ درختی که بر قلهٔ کوه خوردی[4] بود[5] و چون (آ: برگ ۸۹ ب) مردم نزدیک آن درخت بجوی رفتند و سنگ انداختند مثلِ مشکوة کاغذی گشت[6] و طیران نمود و بر قلهٔ کوهِ بلندی بنشست بر سرِ درختی و درین حال صبح پدید آمد و مردم از شرِ او خلاص شدند -

و اگر در بادیه جنّی پدید آید در نظرِ صاحبِ کلب[7] و در حضرت

---

١ - آ ندارد -
٢- پ ، پدر -
٣- ل: ندارد - ن: اجهر از جمهور نعرات سابقه -
٤- ~~ن: خوردی~~ - آ ب: خردی -
٥- ل: بود نشیب -
٦- ل: شد -
٧- ل: هر که سگ داشته باشد - ن: است (بجای کلب)

او کوشد و آن کلب[1] هرگاه نبود که (ق)[2] با جنی موافقت کند و قصد ضرر صاحب خود کند[3]، نعوذ بالله من شرور الشیاطین الجن والانس۔

و منقولست که[4] سعد شامی[5] از صحابه در حالت (ب)[6] بول[7] بی هوش گشت و بمرد و بعضی از صحابه از سوراخی که سعد[8] بول کرده بود آوازی شنیدند که

رمیناه سعدا ولم نخطئ فؤاده [9]

---

۱- ق: سگ -   ۲- ق: برگ ٦١ ب -

۳- ترمذی ج ۲ ص ۱۷۹ ان الكلب الاسود البهيم الشيطان -

۴، ۵- ق، ت ندارد-   ٦- ب: برگ ۷۸ الف -

۷- ق: بول کردن   ۸-

۸- ق: سعد در اینجا

۹- ولی چون حضرت پیغامبر صلوات الله علیه بعالم جاودانی رحلت فرمود، سعد در حین حیات بود چنانکه مولف اسد الغابة مینویسد سعد بن عبادة بن دليم بن حارثة بن ابی حزيمة ... طمع فی الخلافة، جلس فی سقيفة بنی ساعدة ليبايع لنفسه ... فلم يبايع سعدا با بكر ولا عمر و سار الى الشام فاقام به بحوران الى ان مات سنة خمس عشرة و قيل سنة اربع عشرة و قيل مات سنة احدى عشرة ولم يختلفوا انه وجد ميتا على مغتسله و قد اخضر جسده ولم يشعر وا بموته بالمدينة حتى سمعوا قائلا يقول من بئر ولا يرون احدا

نحن قتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادة

فرميناه بسهمين فلم نخط فؤاده

فلما سمع الغلمان ذلك ذعروا فحفظ ذلك اليوم فوجدوه اليوم الذی مات فيه سعد بالشام قيل ان البئر التی سمع منها الصوت بئر منبه و قيل بئر سكن قال ابن سيرين بينا سعد يبول قائما اذ اتكا فات قتلته الجن رك به اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج ۲ ص ۲۸۳ — ۲۸۵ -

و چون بحضرت مصطفی[1] صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم رفع[2] کردند فرمود که سعد را جنیان تیر[3] زدند بسبب بول کردن در مسکنِ ایشان، فلاجرم[4] در سوراخها بول نباید کردن تا بفرمان حضرت نرسانند ـ

و[5] منقولست که جنّیان در وجودِ بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرّف کنند گاه بفرمان و گاه بی‌فرمان مثل آنکه بر وجودِ آدمی [illegible] اِستیلا آرند تا[6] فارسی عربی گویند* و عربی فارسی و غیر[7] این از زبانها و اشیای مختلفه که از آدمی[8] باِستیلاءِ جنّ ظاهر شود[9] نَعُوذُ بِاللّٰه (آ: برگ ۹۰ الف) مِنْ اِستیلاءِ الْجِنّ وَالْاِنس وَ اِستیلاء الْخَلق کُلِّهِم اَجْمَعِین ـ

و خدمت امیر قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّه العزیز[10] فرمودند که این دعا را[11] بر هر[11] دو دستِ مَصْروع* بنویسند و در هر دو گوشِ مَصْروع[12] بخوانند و تعویذ سازند شفا یابد اِن شاءَ اللّٰهُ تَعالی[13] و دعا[14] اینست :

---

١ ـ ل، ن: ندارد ـ

٢ ـ ل: عرضه ـ رفع کردن قضیه پیش حاکم بردن (فرهنگ آنندراج)

٣ ـ پ: قصد کردند و تیر ـ

٤ ـ ل: پس ـ سنن ابی داود ج ١ ص ٧: اتقوا الملاعن الثلاث البراز فی الموارد و قارعة الطریق والظلّ ـ

٥ ـ ل: ندارد ـ ٦ ـ آ: ندارد ـ

٧ ـ پ: آن ـ ل: ازین ـ ٨ ـ ل: آدمی مبتلی ـ

٩ ـ ل: گردد ـ ١٠ ـ ل، ن: ندارد ـ ١١ ـ آ ندارد ـ ١٢ ـ ل: ندارد ـ

١٣ ـ پ: انشاء اللّٰه ـ ل: ندارد ـ ١٤ ل: دعاء صرع ـ

* مصروع: دخول الجن فی المصروع ـ رک به کتاب الروح بشمس الدین ابی عبدالله محمد الشهیر بابن قیم، حیدرآباد دکن ١٣٢٤ هجری. ص ٣٤١ ـ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

أَزْقَاشٍ نَامِشٍ[1] مِرْقَاشٍ[2]

اِتبِكَاشٍ[2] أَتبِكَاشٍ[3] خُطُوشٍ خَطَّاشٍ

شَقْدَاشٍ[4] وَ هِرْدَاشٍ

اَللّٰهُ رَبُّ الْعِزَّةِ[5]

يَا أَهْيَلُوا شَمُوحٍ أَرْقَحٍ شَمُوحٍ أَوْ مُوخِشْتَا[6] الْقَدِيمُ الْأَزَلِيُّ الْأَبَدِيُّ

إِنَّ (ق)[7] الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ[8] عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

أَنْشُدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ الْوَافِي وَ بِالْعَهْدِ

الَّذِي أَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ

أَنْ لَا تَضُرُّوا حَامِلَ هَذَا الْهَيْكَلِ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ

وَأَنْ تَتْرُكُوهُ فِي حِرْزِ اللّٰهِ[9] وَ حِمَايَتِهِ بِحَقِّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ[10] (ب)[11] (ل)[12]

---

۱- آ، ل: ندارد -    ۲- ل: ندارد -

۳- ل: استعطاف / ق: استطقات -    ۴- آ: شقداش ب: سمداش ل: شقداش -

۵- ب: ربّ العرش -    ۶- ل: شموح ارقح ارحشمشا -

۷- ق: برگ ۱۲۲ ب -    ۸- ل: ولهم -

۹- آ: حرزالله    ۱۰- ل، ق: ندارد -

۱۱- ب: برگ ۷۸ الف -    ۱۲- ل: برگ ۶۲ الف -

جناب[1] سیادت فرمود که

وقتی در کشتی نشسته بودم با جمع[2] کثیره ، ناگاه کشتی

بشکست و بر تخته پاره چند روزی در دریا برفتم و[3] چون نجات

یافتم سه ماه بایست رفتن[4] تا بموضعی رسیدم که طعام موجود[3] بود

و در وقتی دیگر در کشتی بودم ناگاه ملاح را اضطرابی

پدید[5] آمد ، پرسیدم که (آ : برگ ۹۰ ب) حال چیست ؟ جواب داد[6] که

درین منزلی که حالی میرسیم قومیست[7] که سر ایشان مثل سر زاغ است و مسکن

ایشان درین جای دریاست و هیچ کشتی از ملاقات ایشان[8] نجات نیافته است،

پس کشتی بان را گفتم که[3] مترس که خدای تعالی مارا معین و یاور[9] و

حافظ است و کشتی بان سر بر[10] قدم این درویش نهاد و عذر ها کرد

و آن جمع کثیر[11] که در کشتی بودند ، در تعزیت شدند و عذر ها

کردند و حال آنکه زاغ سران بیرون نیامدند و کشتی از[12] آن منزل

که خوف بود سلامت بگذشت[13] ـ

و چون آب شیرین تمام شد اهل کشتی بغایت تشنه شدند

---

۱- ل : و جناب ـ ۲- آ ، ن جمعی ـ

۳- ل : ندارد ـ ٤ ـ ل : رفت ـ ۵- ل : بدید ـ ۶- ل : گفت ـ

۷- ل : رسیدیم قومی اند ـ ۸- ل ، ن : این زاغ سران ـ

۹- آ : یار ل ، ن ندارد ـ ۱۰- ب : در ـ

۱۱- آ جمعی کثیر ل آنجماعت ـ ۱۲- آ : ندارد ـ

۱۳- ل : کشتی بسلامت ازان منزل مخوف بگذشت ، کلمه " سلامت " ن ندارد ـ

و از ملاح التماس کرده شد[1] که باید که آبِ شیرین پیدا کنی ملاح مشکها گرفت و دو چشم در دریا نهاد و ساعتی[3] نظر کنان مادر ملاح و ملاح در[4] دریا برفتیم، ناگاه ملاح غوطه خورد و دریا و مشکها را از آب شیرین پر کرده بیرون آورد و ملاح‌را[6] پرسیدند که آب شیرین[5]
+ چگونه حاصل گشت[7]؟ جواب[8] گفت که در کجا[9] این[10] دریا آبِ شیرین است، گفتند: چگونه دانستی؟ گفت: بسوزنی خدای تعالی کشتی را هدایت می بخشد، من خود کمتری[11] از سوزنی باشم.

جناب سیادت (آ: برگ ۹۱ الف) در تشریحِ این سخن فرمود که در[12] تفسیر این آیت که

« قَدَّرَ فَهَدَىٰ »[13]

اهلِ تفسیر گفته اند که بعضی افاعی[14] را هزار سال عمر

---

١- بَ: کرده شد، لَ: کرد - ٢- بَ: ندارد -
٣- لَ: ساعتی - ٤- آ: مشک -
٥- لَ، تَ: ندارد - ٦- لَ، تَ: از ملاح -
٧- لَ: چون پیدا کردی - ٨- بَ: ندارد -
٩- بَ: تة - ١٠- تَ: این محل -

١١ تَ: کمتر - ١٢ آ: فرمود که در تشریح این سخن -
١٣ قرآن مجید: ٨٧ (سورة الاعلی): ٣ - تقدیر کرد پس هدایت نمود (کشف الآیات)
١٤. افاعی: جمع افعی | مار های زهرناک و گویند که افعی از دیدن زمرد کور می گردد (فرهنگ آنند راج) - ونیز رک: EI: Vol I, Fascicule 4. P: 214

(بقیه زیر پاورقی صفحه آینده)

تلک المسافة علی طولها و علی عماها حتی تنجمعهم فی بعض البساتین شجرة الرازیانج لا تمطها فتحک لها عینها و ترجع باصرة باذن الله (تفسیر کشاف طبع مصر ١٣٣٩ هجری ج٣، ٤ ص ٢٦٥ ببعد) - ٥- ل بیت - ٦- ل درایت -
٧ - ل در سفری وقتی ضرورتی بود - ٨- آ، تَ: لا، لَ: ندارد -
٩- بَ: حضرت -

و از ملاح التماس کرده شد[1] که باید که آب[2] شیرین پیدا کنی ملاح

مشکها گرفت و دو چشم در دریا نهاد و ساعتی[3] نظر کنان مادر ملاح

و ملاح در[4] دریا برفتیم، ناگاه ملاح غوطه خورد و دریا و مشکها

را از آب شیرین پر کرده بیرون آورد[5] و ملاح را[6] پرسیدند که آب شیرین

* چگونه حاصل گشت؟[7] جواب[8] گفت که در تک[9] این[10] دریا آب شیرین است، گفتند:
چگونه دانستی؟ گفت: بسوزنی خدای تعالی کشتی را هدایت می

بخشد، من خود کمتری[11] از سوزنی نباشم.

جناب سیادت (آ: برگ ۹۱ الف) در تقریب[12] این سخن فرمود که در

تفسیر این آیت که

* قَدَّرَ فَهَدَى *[13]

اهل تفسیر گفته اند که بعضی افاعی[14] را هزار سال عمر

---

١- بَ: کرده شد، لَ: کرد -
٢- بَ: ندارد -
٣- لَ: مدتی -
٤- آ: مشک -
٥- لَ، نَ: ندارد -
٦- لَ، نَ: از ملاح -
٧- لَ: چون پیدا کردی -
٨- بَ: ندارد -
٩- بَ: ته -
١٠- نَ: این منزل -
١١ نَ: کمتر -
١٢ آ: فرمود که در تقریب این سخن -
١٣ قرآن مجید: ٨٧ (سورة الاعلی) : ٣ - تقدیر کرد پس هدایت نمود (کشف الآیات)
١٤. افاعی: جمع افعی، مارهای زهرناک و گویند که افعی از ویدن زمرد کور می گردد (فرهنگ آنند راج) - و نیز رک: EI: Vol I. Fascicules 4. P: 214

(بقیه در پاورقی صفحه آینده)

باشد و بعد از هزار سال کور گردد (ل)[۱] و از بادیه بعمران آید و سه روز در زیرِ درختِ بادیان باشد[۲] و چشمِ خود را می مالد بر دربادیان و بعد از سه روز، بقدرتِ خدای تعالی قدیر[۳] چشمِ او روشن گردد و باز دربادیه رود[۴] -

نظم[۵]

هر ذره از ذراتِ اجزای کاینات[۶]

در آشکار آدم و در پردهٔ احمدیت

جناب سیادت فرمود که

* وقتی ضرورتی بود در سفر[۷] بیست و چهار فرسنگ راه رفتیم در یک روز بلاطعام و بلا شراب[۸] -

جناب[۹] سیادت فرمود که

---

(~~بقیه از پاورقی صفحه گذشته~~)

۱- ل، برگ ۶۲ ب - ۲- آ: باشند -

۳- ب: خدای قدیر، ل خدای تعالی -

۴- قدّر فهدی: قدر لکل حیوان ما یصلحه فهداه الیه و عرّفه وجه الانتفاع به یحکی ان الافعی اذا اتت علیها الف سنة عمیت و قد اُلهمها اللّه اُن مسح العین بورق الرازیانج الغض یرد إلیها بصرها فربما کانت فی بریة بینها و بین الریف مسیرة ایام فتطوی تلک المسافة علی طولها و علی عماها حتی تهجم فی بعض البساتین شجرة الرازیانج لا تخطیها فتحک لها عینیها و ترجع باصرة باذن اللّه (تفسیر کشاف طبع مصر ۱۳۴۹ هجری ج۴+۳ ص ۲۶۵ بعد) - ۵- ل بیت - ۶- ل ذرات -

۷- ل در سفری وقتی ضرورتی بود - ۸- آ، ت: لا، ل: ندارد -

۹- ب: حضرت -

چون[1] خدمت شیخ مرا بسفر اشارت فرمود وصیت نمود[2]

که با سید آن مُزدِد را[3] از سعادت اشتراک خود محروم

نگردانی، لاجرم مصاحبت او در اسفار واجب گشت ولیکن از دست او در

اکثر اوقات در رنج می بودم بواسطهٔ آنکه علت ردّ[4] ازو زایل نمیشد

و آن علت این بود که چون او را فتح شدی[5] احوال خود را[6] با محرم

وغیر محرم حکایت کردی و بعد از ملالت[7] بسیار چون از آن مُتَزَجِر[8] ماند

(آ، برگ ۹۱ ب) خدمت شیخ او را از صحبت خود ردّ[7] کرد تا باشد که

(ب؟) مُتَزَجِر آمد از آن و مُتَزَجِر می آمد[10] تا وقتی[11] در مسجدی

---

١- آ، ب: ندارد - ٢- ق: کرد -

٣- آ: ندارد، ل: آن در مرد -

٤- رد = الرد فی اللغة الصرف و فی الاصطلاح صرف ما فضل من فرض ذوی الفروض ولا مستحق له أحد من العصبات الیهم بقدر حقوقهم هکذا فی الجرجانی و هو ضد العول اذ بالعول ینقص سهام ذوی الفروض [illegible] و یزداد اصل المسئلة و بالرد یزداد السهام وینقص اصل المسئلة - برای تفصیل رک به کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۲ ص ۵۵۰ - و در فرهنگ آنند راج معنی کلمهٔ ردّ چنین آمده است ردی و زبون و همچکاره مخالف [illegible] سخت و گرفتگی زبان -

٥- ل: شدی - ٦- آ، ب: ندارد -

- ل، ق: ملالت - ٨- باز ایستنده (فرهنگ آنند راج ؟ -

٩- ق: برگ ۱۲۳ الف - ١٠- ل می شد -

۱۱ ل، ق: وقتی که -

نزول کردیم و اهلِ آن مسجد (پ[1]) نماز گذارده بودند و نشسته آواز بلند کرد که فلان درجماعت نماز گذارده است و ایشان سلام نداشتند و بایذاءِ بسیار مارا از مسجد اخراج[2] کردند و در وقت صحبت[3] شیخ محمد خلوتی[4] با او منازعت کرد و چون شب[5] بحجره خود در آمد جمعمان را بایذاءِ او فرستاد و او متغیرالّلون در حجرهٔ من در آمد مرا نیز غیرت بجوش آمد و جمعّمان از جوشِ[6] آن غیرت بگریختند. و در وقت صحبت شیخ تیمی[7] نیز مخاصمت کرد و شیخ در غضب شد (لَ[8]) و او بروی افتاد و می لرزید، فلاجرم بغیرت دست بر پشتِ او زدم، برخاست و همچنان جوشان از صحبت شیخ تیمی* برخاستیم و[9] برفتیم.

و امثالِ این حکایتِ مُشَوَّشه[10] بسیار ازو[11] در وجود می آمد[12] و بضرورت صبر می بایست کردن[13] در تشویشِ صحبتِ او بخاطر وصیّتِ شیخ قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّه.

---

۱- پَ: برگ ۷۹ ب.
۲- نَ: بیرون.
۳- لَ: صبح.
٤- معلوم نشد کیست.
۵- لَ: ندارد.
٦- لَ: ندارد
۷- لَ: با شیخ.
۸- لَ: برگ ٦۳ الف.
۹- لَ، نَ: کلمه * برخاستیم و * را ندارد.
۱۰- نَ: مشوشه.
۱۱- لَ: ازو بسیار.
۱۲- لَ: آمد.
۱۳- بَ، نَ: کرد.

و بدانکه ردّ دو قسم باشد :

قسم[1] اول : ردّ[2] از صحبت شیخ از بهر انزجار مردود از علت رد

با بقای[3] علاقهٔ محبت از جانب شیخ بمردود چنانک ذکر کرده شد-

نظم[4] (آ: برگ ٩٢ ب)

هَلَه خویشی حاشی که ترا[5] یار براند

گرت امروز براند ، نه که فردات بخواند ؟

در اگر بر تو ببندد که برو صبر کن آنجا

که پس از صبر ترا او بسر[6] صدر نشاند[7]

باز[8] اگر بر تو ببندد همه رهها و گذرها

ره پنهان بگشاید که کس آن راه نداند

و قسم دوم[9] ردّیست از صحبت با قطاع علاقهٔ محبت چنانک

حضرت مصطفی صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم مروان[10] و

---

١- ق : ندارد -  ٢- آ ، ق : ردّ است -

٣- آ : با بقا -  ٤- آ ، ق : ندارد - آ : شعر -

٥- آ : اگرت -  ٦- ن بصدر -

٧- آ ، ب : ندارد -  ٨- آ ، ب : در ل اگر او -

٩- آ : دویم -

١٠- مروان : مروان بن حکم بن ابی العاص متوفی ٢٧ رمضان ٦٥ هـ

ق / ٦٨٥ میلادی و هو طرید ابن طرید- (EI. Vol I. P: 306)

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

ثعلبه[1] را ردّ کرد نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ ذَلِکَ -

فرد[2]

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه (ب)[3]

سفید کردن آن شوخی[4] از محالات است

و حضرت سیادت فرمود که[5]

وقتی که[5] بزیارت قوسگاه[6] آدم صفی عَلَیْهِ السَّلام

* بسراندیب میرفتم[7] سه روز درمیان آب و دیوچه بایست رفتن و

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

مروان مدتی در مدینه بالظاهر باسلام مشرف پیغمبر[ص] بود و در دستگاه او برای مشرکان و منافقان مدینه جاسوسی کرده پس پیغمبر او را با پدرش حکم از مدینه تبعید کرد (تاریخ اسلام علی اکبر فیاض ۱۵۷) برای تفصیل رک به أسد الغابه فی معرفة الصّحابة الجزء الثانی ص ۳٤٤ - الجزء ا رابع ص ۳٤۹ قاموس الاعلام الجزء ۸ ص ٩٤

۱- ثعلبه ثعلبه بن ودیعة الانصاری یکی از آنان بود که از غزوه تبوک تخلف ورزیدند و حضرت پیغامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ وَسَلَّم هدایا آنهارا ردّ کرد رک به کتاب الاصابة فی تمیز الصحابة المجلد الاول ص ۱٦٥، ج ۲ ص ٤۰۹ -

۲- آ: شعر - ل: بیت، ق: نظم - ۳- ب: برگ ۸۰ الف -

٤- ل: او شوخی، ق: او شوخ - ۵- آ، ب، ل ندارد - ٦- ل به بارگاه

۷- ل: میرفتم بسراندیب، سراندیب نام کوهی است معروف و

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

جزیره معروف و آن را سیلان گویند بطرف جنوب هندوستان ... و کوهی بلند در وسط آن ملک واقع و اثر قدم آدم علیه السلام در آنجا ظاهر ... اعراب آن را سراندیب و هنود لنکا گویند و گویند آدم ابوالبشر را هبوط است - و در پایان کوه دریای کم پهنای کم عمقی بود و سنگهای بزرگ ازان آب بیرون آمده که آن را پل آدم گویند چه آدم پای خود را بر آن سنگ ها نهاده (فرهنگ آنند راج و هم رک به اردو دائره معارف اسلام جلد ۱ کراسه ۱ تحت آدم، تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۵ - ذکر آدم و حوا . کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص ۱۴۷ ~~ص ۳۴۱~~، ذکر جبل سرندیب و هو من أعلی جبال الدنیا ... و فیه کثیر من الاشجار التی لایسقط لها ورق و لا ازاهیر الملونة ... و فی الجبل طریقان إلی القدم احدهما (ص ۱۲۵) یعرف بطریق (بابا) و الاخر بطریق (ماما) یعنون آدم و حوا علیهما السلام فاما طریق ماما فطریق سهل علیه یرجع الزوار اذا رجعوا و من مضی علیه فهو عندهم کمن لم یزر و اما طریق بابا فصعب وعر المرتقی و فی أسفل الجبل حیث دروازته مغارة تنسب ایضا الی الاسکندر و عین ماء و نحت الاوّلون فی الجبل شبه درج یصعد علیها وغرزوا فیها أوتاد الحدید و علقوا منها السلاسل یتمسک بها من یصعده و هی عشر سلاسل ثنتان فی اسفل الجبل حیث الدروازة و سبع متوالیة بعدها والعاشرة هی سلسلة الشهادة لان الانسان اذا وصل الیها و نظر الی أسفل الجبل ادرکه الوهم فیتشهد خوف السقوط ثم اذا جاوزت هذه السلسلة وجدت طریقا مهملا و من السلسلة العاشرة الی مغارة الخضر سبعة اميال

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

اندک مسافتی پای را بچوب تراشیدن و دیوچه را از پای[2] انداختن و از برای شب باشیدن سمجها کنده اند در جایها که اندک خشکی باشد و چون بقدمگاه شریف آدم[3] علیه السّلام رسیدم، زنجیری

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

وهی فی موضع فسیح عندها عین ماء تنسب الیه ایضا ملآی بالحوت ولایصطاده احد وبالقرب منها حوضان منحوتان فی الحجارة عن جهتی الطریق و بمغارة الخضر یترک الزوار ما عندهم و یصعدون منها میلین الی الی اعلی الجبل حیث القدم (ذکر القدم) و اثر القدم الکریمة قدم ابینا آدم صلی اللّه علیه وسلم فی صخرة سوداء مرتفعة بموضع فسیح و قد غاصت القدم الکریمة فی الصّخرة حتی عاد موضعها منخفضا طولها احد عشر شبرا و اتی الیها اهل الصین قدیما فقطعوا من الصخرة موضع الابهام و ما یلیه و جعلوه فی کنیسة بمدینة الزیتون یقصدونها من اقصی البلاد و فی الصّخرة حیث القدم تسع حفر منحو منحوتة - یجعل الزوار من الکفار فیها الذهب والیواقیت والجواهر فتری الفقراء اذا وصلوا مغارة الخضر یتسابقون منها لاخذ ما بالحفر ولم نجد نحن بها الا یسیر حجیرات و ذهب اعطیناها الدلیل والعادة ان یقیم الزوار بمغارة الخضر ثلاثة ایام یاتون فیها الی القدم غدوة وعشیا (کتاب رحلة ابن بطوطة المسماة تحفة النظار فی غرائب الامصار الجزء الثانی ص ١٣٤ ببعد) - و هز قب

١- ن: ندارد - ٢- ب: همان -

٣- آ، ب: ندارد -

سر دراز[۱] از آهن دیدم[۲] که از قلهٔ صخرهٔ[۳] جبلیه عالیه آویخته است[۴] پس از دلیل پرسیدم که با این[۵] زنجیر بر بالا می باید بر[۳] آمدن ؟ گفت: آری لاجرم آن زنجیر را گرفتم و بر آمدم (ل)[۶] و سه روز بر بالای آن صخره بودم ولیکن یک قدمِ آدم عَلَیْهِ السَّلام[۳] را بریده اند و بدیار دیگر برده اند و آن را هم زیارت کرده ام (آ: برگ ۹۲ ب) و این قدمگاهِ آدم شانِ کفِ پای اوست که در آن صخره فرو[۷] رفته است، در آن وقت که از بهشت بدینجا هبوط شوده از حوا جدا گشته -

فـــــرد[۸]

سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود

بر[۹] زمینی که نشانِ کفِ پای تو بود[۱۰]

منقلست که بعد از هفتاد سال در عرفات[۱۱] همدیگر را دید

---

۱- ب، ل، ق: درازی - ۲- ب: دیدم از آهن -

۳- آ، ب: ندارد - ٤- ل: ندارد -

۵- ق: پاس - ۶- ل: برگ ۶۳ ب -

۷- آ: فرود - ۸- ل: بیت - ۹- ق: بزمینی -

۱۰- ق: خواهد بود- سالها ... بود این بیت با تقدیم و تاخیر مصراعها در دیوان حافظ ص ۱۱۹ مندرج است آقای پژمان بیت مزبور را به همام تبریزی هم انتساب داده است

۱۱- عرفات نام کوهی است که شرق مکه واقع است برای تفصیل رک به اردو دائرهٔ معارف اسلامیه ج ۱ (ا-۱ - تحت کلمه آدم

* دیدند و شناختند[1] و بروایتِ دیگر بعد از سیصد سال و در آن وقت قامتِ آدم علیه السّلام چنان بلند بوده است که تارکِ سرِ مبارکش بآسمان مماس می[2] بوده است[3] و کلامِ ملائکه و سکانِ سموات می شنوده ، اما جبرئیل علیه السّلام بفرمانِ خدای علیم و حکیم[4] بالِ خود را بروی مالید قامتِ او بمقدارِ (ب)[5] شصت گز گشت[7] (ق)[6] ـ

و نیز در بعضی روایات آمده است که اهلِ بهشت بر قامتِ مقصوره آدم[7] باشند[8] علیه السّلام و بر سنِّ عیسی علیه السّلام که سی و سه سال بود[*] ـ

و اُمّ البشر خدمت حوا علیها السّلام هزار شکم فرزند آورده[9]

---

۱ـ ل: شناخته اند ـ ۲ـ ق: ندارد ـ

۳ـ ل: در وصف هیکه (بجای تارک ... است) ـ

۴ ـ ل عزّ و جلّ ـ ۵ـ ب: بزرگ ۸۰ ب ـ

۶ـ ق: بزرگ ۱۲۳ ب ـ

۷ ـ قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلّم :ـ خلق اللّه عزّوجلّ آدم علی صورته طوله ستّون ذراعا ... فکلّ من یدخل الجنّة علی صورة آدم و طوله ستّون ذراعا" فلم یزال الخلق ینقص بعدهُ حتی الان ـ رک به المسلم ج ٤ ص ۲۱۸۳۴۱ صحیح بخاری ج ۲ ص ۲۵۱ مسند احمد بن حنبل الجزء ۱۲ : ۷۱۶۵ ، الجزء ۱۳: ۷٤۲۹ مشکوة المصابیح ص ۳۸۹ (عن ابوهریره) کشف الاسرار وعدة الابرار عبداللّه انصاری ج ۱ ص ۱۶۳ ـ

۸ـ ل ، ق: بیست ـ ۹ـ آ: آمده ـ

است و در[1] هر شکمی دو فرزند بود[2] - یکی پسر و یکی دختر و ابو البشر حضرت[3] آدم عَلَیهِ السَّلام دخترِ شکمِ پیشی را[4] به پسرِ شکمِ پسین میداده است بفرمانِ خدای تعالی فَعّال (آ: بزرگ ۲ الف) مریدِ[5] مُطلق[6] و دخترِ شکمِ پسین را بپسرِ شکمِ پیشین و سببِ[7] عداوتِ قابیل[8] بهابیل این صورت بوده است -

و در خبر است که در ایامِ حیاتِ[9] آدم علیه السلام اولاد و احفاد او بچهل هزار رسیده بوده اند[10] وَاللّٰهُ أَعلَمُ بِالصَّواب وَإِلَیهِ اَلمَرجِع وَالمَآب[11] -

---

۱- بَ: ندارد - ۲- لَ: بوده -

۳- لَ: ندارد - ٤- نَ: ندارد -

۵- قرآن مجید: ۸۵ (سورة البروج) ۱٦: فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ -

٦- لَ: تعالی مرید مطلق - لَ: عزّ و جلّ -

۷- نَ: پیشین می داده است -

۸- قابیل: نام پسر آدم علیه السلام که قاتلِ هابیل بود و اول کسی که قاتل شد از بنی آدم او بود (فرهنگ آنند راج) - رک به تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۳۷، مروج الذهب ج ۱ ص ۳۵ -

۹- لَ: زمان حیات

۱۰- آ، بَ: عبارت (از "خبر تا بوده اند) را ندارد -

۱۱- لَ، نَ: ندارد -

## ذکر حجّة و فخر فتحيّة

### قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ وَزادَ لَنا فُتُوحَهُ[1]

حضرت سیادت فرمود که کرّات بحج رفته‌ام بهر کرّتی که فتا
و قدر بوده است.

و وقتی بتوکل قدم دربادیه نهادم بموافقت حاجیان (لَ)[2] و بیست و
هشت روز بلا طعام و بلا شراب[3] برفتم که نفس هیچ میلی بآن[4] نداشت و
بعده طالب آن گشت و حال آنکه هیچ چیز[5] نبود از دعاوی[6] (کذا) که
بآن[7] طعام کنم[8] و نفس را صبر سازم، پس کاسه پاره گرفتم و بجهد[9] خیمه
رفتم، ناگاه بخیمه عزیزی رسیدم که التماس رعایت نموده بود، در اول بادیه
و من آن را[10] قبول نکرده بودم، لاجرم نفس [illegible] شرمنده شد[11] و آن
کاسه پاره را بر زمین زدم و در گوشه رفتم و مراقب شدم و غَیبت کردم
و[11] چون از آن[12] باز آمدم قافله رفته بود و من نیز (بَ)[13] در عقب
قافله برفتم و[14] بچاهی رسیدم و چیزی[15] نداشتم، که آب را[16] از چاه
بیرون آرم، لاجرم[17] خود را در آن چاه انداختم و آب بسیار خوردم

---

١- لَ: گفتار در حج جناب سیادت مآب - ٢- لَ: برگ ٦٤ الف -
٣- لَ: بی طعام و شراب - ٤- نَ: بآن میل -
٥- بَ: ندارد - ٦- لَ، نَ: دعائی -
٧- لَ: بدان - ٨- لَ، نَ: بکنم -
٩- بَ: بجهد - ١٠- لَ: را ازوی (بجای را) -
١١ لَ: ندارد - ١٢- بَ: ندارد - ١٣- بَ: برگ ٨١ الف -
١٤ - لَ: بر - ١٥- آ: حضرت - ١٦ نَ: ندارد - ١٧- بَ: آب -

خوردم و زادی در چاه[1] توقف نمودم[2] بدان سبب که چاه بلند بود
(آ: برگ ٩٢ الف) و بآسانی بیرون آمدن* ممکن نبود[3] ناگاه دیدم که
برسر چاه شخصی[4] آمد و مرا دید و تبسّم نمود[5] و دستار از سر
خود برداشت و یک سر[6] دستار بطرف[7] من فرو[8] گذاشت و من
گرفتم و از چاه بیرون آمدم وچون خواستم که ازو بپرسم[9] که تو
کیستی؟ او[8] ناپدید شد و[10] من برفتم و بقافله رسیدم و اهل قافله[11]
تعجب نمودند که چگونه سلیم آمدی از شرّ اعراب و چون درمیان قافله
معروف شدم بیشتر اوقات[12] از قافله جدا میرفتم و شب درمیان قافله
می بودم اگرچه شدّت خوف بودی از اعراب -

جناب[13] سعادت فرمود که

چون از قریه* طبشار ولایت ختلان[14] بعد حج بیرون آمدم و
آنچه بود از خرجی بر مستحقان[15] صرف میکردم تا به یَزد[16] رسیدم

---

١- آ: ناه — ٢- ق: ندارد -

٣- لَ: متعذر بود - — ٤ لَ، قَ: شخصی بر سر چاه -

٥- لَ: ایستاده - — ٦- لَ: طرف - ٧ - لَ: بجانب -

٨- آ، بَ، لَ: ندارد - — ٩- لَ، قَ: بپرسم - ١٠- لَ: ندارد -

١١ لَ، قَ: ندارد - — ١٢- لَ: وقت - — ١٣- بَ: حضرت -

١٤ آ، بَ، قَ: طبشاه رحمة الله - لَ: طبشاه ولایت ختلان -

١٥- آ: مستحقان قَ: بمستحقان -

١٦- یزد: مدینة متوسطة بین نیسابور و شیراز و اصبهان معدودة فی اعمال فارس معجم البلدان ج٥ ص ٣٥ - (طبع بیروت) -

خرجی اندک مانده بود، ناگاه صالحهٔ آمد در آن منزل که من
نزول کرده بودم و دوازده[1] هزار دینار نقره[2] آورد و التماسِ قبول نمود
و گفت: این باشارتِ حضرت[3] (لَ) مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم[5] است[6]، لاجرم[7]
قبول کردم و بعده ازان صالحه پرسیدم[8] - که آن اشارت چگونه بود؟
گفت[9] این درمها را[10] به عزمِ حج نگاهداشته بودم و در استعدادِ
(آ: برگ ٩٤ الف) آن بودم که حضرت مصطفی را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم
بخواب[11] دیدم و[12] مرا (بَ)[13] فرمود که این درمها را نگاه دار[14] تا بفرزندی
از فرزندانِ من[15] که بحج رود و درین منزل نزول کند بدهی و[16]
من[16] سوال کردم که آن فرزند را چه نام باشد[17]؟ فرمود که علی
هَمَدانی و ازین خواب تا اکنون یک (تَ)[18] سال تمام است و[12] درین یک
سال دایم ازین منزل[19] باخبر[20] بوده ام و از احوالِ مسافران تفتیش میکرده ام

---

١- لَ: دو هزار -
٢- بَ: از نقره -
٣- آ، بَ، تَ: ندارد -
٤- لَ: برگ ٦٤ ب -
٥- آ: ندارد بَ: علیه السلام -
٦- تَ: باشد
٧- لَ: بجانب -
٨- بَ: سوال کردم -
٩- لَ: گفت که
١٠- لَ، تَ: ندارد -
١١ تَ: در خواب -
١٢ - لَ: ندارد -
١٣ بَ: برگ ٨١ ب -
١٤ - تَ: ندارد -
١٥ لَ: ما -
١٦ - لَ ندارد
١٧ - تَ: نام چه -
١٨ تَ: برگ ١٢٤ الف -
١٩- لَ: ازین منزل -
٢٠ بَ: مخبر -

تا اکنون که بلقای مبارک حضرت[1] سیادت مُشرّف شدم -

و چون آن درمها را به بغداد رسانیدم و در وقتِ آن سال مصلحت نبود رفتن بمکه، لاجرم از بغداد بگذشتم و بشام رفتم و در وقتِ خروج از بغداد سه اشتر را آب و نان[2] بار ساختم و دو اشتر را از حوایج دیگر و برفتم، پس مردمِ کاروان تعجب می نمودند که سیّد چیزی اندک میخورد و توشه بسیار میگیرد و حالانکه در چهارده روز بمعمور[3] میرسیم -

و چون کاروان چند روزی[4] برفتند، راه غلط[5] کردند و چند روزی بیرون از راه تَوَقُّف کردند، پس[6]، توشهها تمام شد و از من توشه طلب داشتند[7] و بقوتِ آن توشه (آ، برگ ٩٤ ب) بمعمور رسیدند و چون بشام رسیدم[8] بغایت عسرت بود، لاجرم ازان درمها هر روز طعامی[9] می گرفتم از برای محتاجان و[10] تا وقتی دیگر نزدیک[9] شد ازان[11] درمها هنوز اندکی[12] مانده بود که[10] متوجه مکه آمدم و حج گذاردم و باز بخطه مبارکه[13] ختلان آمدم[14] بسابقه قضا و قدر -

---

١- ب: ندارد -

٢- آ، آب. ل، ق: نان و آب -

٣- ب: در معمور -

٤- ل: روز - ٥- ل: وراه -

٦- ل: بی راه میرفتند -

٧- ل: می داشتند -

٨- ق: رسید شد -

٩- آ: ندارد -

١٠- ل: ندارد -

١١- ق: و از -

١٢- ق: اندک -

١٣- آ، ب، ل: ندارد -

١٤- آ، ب: رسیدم -

و این فقیر چون در قریهٔ[1] علیشاه* رحمة الله[2] بشرف ملاقات (ب)[3] جناب سعادت مشرّف آمدم[1] در وقت رجوع از حج فرمود که ده ماه است که (ل)[4] هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم مُطلق فرمود که برو[5] مردم را ارشاد کن و امشب که درین قریه رسیدم فتنه در واقعه دیدم و بر اهل این دیار اعتمادی نمیتوان کردن[6]-

و چون آن فتنه نیز واقع شد فرمود که ما را ده ماه هیچ جای قرار ندادند و چون در اندک زمانی متوجه ارشاد آمدیم فتنه برانگیختند که موجب قول

"إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ"[7]

باشد- فلاجرم اگر کسی راسخ باشد در علم و حکمت هرگز بکنه اسرار حکمت حکیم مطلق نرسد وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَسْرَارِهِ وَأَحْكَمُ بِأَقْرَارِهِ-

وخدمت برادر دینی حاجی علی قزوینی نقل کرد که جناب سعادت دوازده بار بحج رفته است وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِالْأَبْرَارِ وَأَحْكَمُ بِالْأَشْرَارِ-

---

۱- ل: شدم - جهل‌بن     ۲- ل: ندارد -

۳- ب برگ ۸۲ الف -     ٤- ل: برگ ٦٥ الف -

۵- ن: رو     ٦- ل: کرد -

۷- قرآن مجید: ۷ (سورهٔ الاعراف) ۱۵۵ نیست آن مگر بلای تو (کشف الآیات) -

۸- ل: ندارد -     ۹- ب: نبود -

مایکروفلم نسخهٔ خطی متعلق موزهٔ بریتانیا.

رسالهٔ لحودیه (برگ ۱٥٦ الف) / * چون جناب سعادت از دوازدهم حج رجوع نمود* -

(آ)[1] ذکر ابتلایه و سبب جلایه

روّح اللّه روحه و بوّح فتوحه[2]

حضرت[3] سیادت فرمود که بسی ابتلا[4] بما رسید در سفر و حضر که[5] بعضی از آن ابتلا بسبب فقها رسید و علما و[6] بعضی بسبب ملوک و امرا و بعضی شاید که بود[7] بشرور نفس ما[8] و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطایه[9] اگرچه بصورت آن بود بلا[10] چنانکه فرمود حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم[11]:

« أَشَدُّ[12] الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ »[13]

---

۱- آ: برگ ۹۵ الف، ب: برگ ۸۲ الف، ل: برگ ۶۵ الف ، ق: برگ ۱۲٤ الف -
۲- ل، ندارد - ۴- ل: جناب -

۳- ابتلا : بلا امتحانِ دوستان خواهند بگونه گونه شقتها(ص ٥٠٤) و بیماریها و رنجها که هر چند بلا بر بنده قوت بیشتر پیدا میکند قربت زیادت میشود ... و فی الجمله بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقتِ آن نعمت بود- کشف المحجوب ص ٥٠٣ ببعد- برای این عبارت قب استورات برگ ۳۹۰ الف - کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۱۵۸ لغت نامه دهخدا- تحت کلمه ابتلا-

۵- ل: و - ۶- ل: فقها و علما رسید- ۷- ل: بود که - ق: باشد-
۸- ل: ندارد- ۹- ل: که بر ما محض عطا باشد-
۱۱ ل: حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم فرموده است - ۱۲- ل، ق: ان اشد-
۱۳- ابن ماجة ج ۲ ص ٤ ۱۳۲- ترمذی ج ۲ ص ۶۲- (بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

نظم[1]

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد
ز شربت[2] بلای دوست بروی صد اثر باشد (ب)[3]

کسی کز غمزه مستش[4] چو زلف او پریشان شد
ز نام و ننگ و کفر و دین بکلی بی خبر باشد

گدایی را که با سلطان بی همتا بُوَد سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد

علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد
کی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد[5] (ت)[6]

وفتنه[6] علما اگرچه[7] بسیار است اما یکی از ان فتنها این بود

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کنوز الحقایق ص ۱۳، مسند احمد بن حنبل الجزء ۳ : ۱٤۸۱، ۱٤۹٤، ۱۵۰۰، ۱٦۰۷- مشکوة المصابیح ص ۱۲۸- السنن الکبری ج ۳ ص ۳۷۲- کنز العمال ج ۲ ص ۲۷-

۱- آ، شعر - ۲- آ : لسرلت -

۳- ب، برگ ۸۲ ب - ٤- چهل اسرار نسخه طبع امرتسر ص۹

[چشمش -]
۵- ابیات فوق از غزل سید علی همدانی منتخب شده است رک به چهل اسرار طبع امرتسر ۹- چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزه سریناگر برگ ۱۸۹ ب - ٦- ت. برگ ۱۲٤ ب - ۷- ت: ندارد

که وقتی مرا زهر دادند و حق تعالی از هلاکت نگاه داشت[1] ولیکن اثرِ آن در تن باقی است[2] تا در سالی[3] یکبار اندک ورمی پیدا می شود[4] و زَرْدآب (آ: برگ ۹۵ ب) میرود[5] (لَ)[6] و باز خشک می شود[7] و قصهٔ آن بود که در بعضی دیار با علما در مجلسی[8] نشسته بودم و چهار[9] کلمه از قولِ حق گفته و علما را[10] ازان سخن[11] نا خوش آمده و باهم دیگر گفته[12] که اگر این نوع سخنان را بارِ[13] دیگر عوام ازین[14] سید بشنوند از علما عقیده بردارند، پس به تدبیری باید کرد تا[15] سیّد دفع شود بحیات یا ممات[16] و بعد از مشورت اتفاق کردند[17] که بیو سیّد را زهر

---

۱- بَ: از هلاک نگاه داشته، ل: نگاه داشت از هلاک، نَ: نگاهش داشت -
۲- لَ، نَ: بود -
۳- لَ: تا در هر سال، ن: در هر سالی -
٤- لَ نَ: می شد -
۵- لَ، نَ: میرفت -
٦- لَ: برگ ٦۵ ب -
۷- لَ: بهتر می شود - نَ: خوش می شود -
۸- لَ: ندارد -
۹- بَ: صد
۱۰- لَ: ندارد -
۱۱- لَ: سخنان، نَ: سخن -
۱۲ لَ: گفتند -
۱۳- نَ: ندارد -
١٤ - آ، لَ ~~(بجای این سید)~~ که از بهر -
۱۵- لَ: ندارد (بجای آن جمله)
۱٦ بَ، نَ: باید کردن -
۱۷ - لَ: کرده بودند -

باید دادن که میراث است[1]، لاجرم دعوتی[2] شگرف ساختند و مرا طلب داشتند و التماس نمودند که البته خدمت سید را باید که حاضر شود در مجلس جمعیت[4] تا برکت صحبت[5] سید باهل مجلس[6] برسد، پس اجابت نمودم و برفتم[7].

و[8] در راه باولی ملاقات افتاد و آن[8] چند دانهٔ[3] حَبّ المُلوک[9] در دهان من نهاد و گفت بخور از برای (ب)[10] خدا و من نیز[8] خوردم و گفتم:

---

۱- کنایه است زهر دادن بحضرت سید امام حسن علیه السلام و // چون بعقیده شیعه دوازده امامی حضرت امام // حسن علیه السلام و همه اما مان دیگر از حضرت سید الساجدین علی زین العابدین تا حضرت امام محمد ~~تقی~~ حسن عسکری علیهم السلام مسموما شهید گردیدند -

۲- ل: دعوتی ۳- آ، ل، ق: ندارد -

٤- ل: در مجلس حاضر شود - ۵- ل: ~~جمعیت~~ - جیت

٦- ل: صحبت -

۷- حکایت در رسالۀ دستورات برگ ۳۹۲ الف - ۳۹۳ ب) و مجالس المؤمنین ص ۲۱۱ از روی خلاصة المناقب درج شده -

۸- ل: ندارد - ۱۰- ب: برگ ۸۳ الف -

۹- ل ندارد - صاحب تحفة المؤمنین تحت کلمه قراصیا گوید، قرصیا اسم رومی است و بعربی حبّ الملوک و بفارسی آلوبالو باشد، ماخوذ از (فرهنگ نفیسی) ذکر حب الملوک: کتاب رحلة ابن بطوطة الجزو الاول ص ٤٦ و در لغت فرس ص اسدی تحت کلمه غنجال آورده است میوه می باشد ترش که آنرا احبّ الملوک خوانند ~~نیز~~ در لغت نامه دهخدا معنی

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده) -

موافقت باید کردن[1]، اجابت نکرد و چون بآن مجلس رسیدم اهل آن مجلس[2] بغایت[3] تعظیم نمودند و در قدح[4] شربت آوردند و بعزت تمام عرضه تشرّب[5] داشتند و من عزِ تشرّب ننمودم ازآن قدح[6] و بعده معلوم شد که در آن شربت زهر بوده است، لاجرم[2] (آ: برگ ٩٦ الف) زود از آن مجلس برخاستم و اهل مجلس[7] هر چه تا شتر بود[2] التماس شوکت نمودند[8] امّا[2] اجابت نکردم[9] بلکه سارعت نمودم تا بحجره خود[10] و قی و اسهال قوی پدید[11] آمد و زهر از من دفع شد و بعد از ازای کثیر[2] خوش شدم، فلاجرم[2] بعد ازآن از صحبت علمای بی دیانت[13]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کلمه منور چنین نگاشته شده است ـ

به یاری ماهوداته گویند گرم و خشک است در دوم سخنی که طبیبان و جراحان به خلق خدا مید هند و بشتری را می کشند و کمتری را که زنده مگذارند چنان معیوب میسازند که به اصلاح نتوان آورد ... و نام دیگر آن ( حبّ الملوک است جعته آمسکه گرد آن نگردند (لغت نامه دهخدا) ـ

| | |
|---|---|
| ١ـ آ: کرد | ٢ـ آ: ندارد ـ |
| ٣ـ ب: بسیار ـ | ٤ـ آ: بعدان ـ ن: در قدحی ـ |
| ٥ـ آ: قدحی پیش من آوردند ـ | ٦ـ آ ازآن قدح شربت خوردند ـ |
| ٧ـ ن: برخواستم ـ | ٨ـ ب، ن: از التماس شوکت بنمودند ـ |
| ٩ـ ن: نمودم ـ | ١٠ آ: مبالغه نمودند ـ |
| ١٠ آ: رسیدم ـ | ١١ ـ آ، ن: پیدا آمد ـ |
| ١٢ آ: خوش تر | ١٣ آ، ب: ندارد ـ |

احتراز کردم اگرچه ایشان در غیبت و تهمت بسیار[1] کوشیدند، جَزَاهُمُ اللّٰهُ بِمَاسُعِيْدُ إِذْ هُمْ أَوْلَادُ وَمُعِرِيْدُ[2] فَعَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِالنَّزِيْدِ -

امیرضیاء الدین کاشغری علیه الرحمه فرماید[3]

بیت[4]

اللَّعْنُ عَلٰى يَزِيْدٍ فِي الشَّرْعِ يَجُوْزُ[5]

وَالْأَجْرُ مِن يُحْيِي حَسَنَاتٍ[6] وَ يَجُوْزُ

و فتنهٔ ملوک و امرا نیز اگرچه بسیارست اما یکی ازان فتنها این بود که در بعضی دیار رسیدم و سلطان آن دیار طالب صحبت آمد (ل)[7] و باکرام و اعظام[8] و اجلالِ تمام بنزدیکِ خود طلب شود و[9] من اجابت نکردم[10] و آن سلطان را غضب آمد و اسبی[11] از من ساختن

---

۱- آ، لَ، نَ: ندارد -

۲- یزید بن معاویه ۲۵- ٦٤ هجری / ٦٤٥ - ٦٨٣ میلادی برایش رک به قاموس الاعلام الجزء ۹ ص ٤٤ ٢، EI. Vol IV. P: 1162 کتاب الاغانی ج ۱۳ + مروج الذهب ج ۳ ص ۸۱

۳- آ، بَ: ندارد، نَ: رحمة اللّه علیه - معلوم نشد کیست

٤- آ، بَ، نَ: ندارد - ۵- بَ: یحول -

٦- آ: یحوی حسنات - ۷- لَ: برگ ٦٦ الف -

۸- لَ، نَ: اعزاز - ۹- لَ: ندارد -

۱۰- آ: اسپ -

فرمود[1] و چون آن اسب تمام شد بر آتش نهادند[2]، تا مس آتش گشت[3] و آن سلطان تهدید شدید میفرستاد و میفرمود[3] که در شهر شهر ندا کنند که سید را باید بصحبت سلطان آمدن و الّا بر آن اسب آتشین[5] او را سوار سازند[6] و همچنین (ب)[7] تا چهل روز اسب را گرم (آ: برگ ۹۱ ب) می ساختند[8] و باز خنک میشد[3] و بعد از تهدید و ندای او[9] من در صحبت آن سلطان نرفتم، و بعد از چهل روز سلطان در صحبت آمد و بادب[10] تمام تمام نمود و عذر ما مَضَی[11] خواست[12]_
خصوصه[14]

و امّا ابتلای شدید و بلای مدید[13] که در دیار بلاد/ ماوراء النهر بآن جناب رسید تا بحدی بود که بآنسبب جلای وطن

---

۱- لَ: و فرمود که اسبی از مس ساختند _
۲- بَ: بر آتش را ند _ لَ: فرمود که آن را باتش بتافتند _
۳- لَ: ندارد _
۴- آ: اسپ _
۵- لَ، قَ: آتش _
۶- لَ: کنند _
۷- بَ: برگ ۸۳ ب _
۸- لَ: می کردند _
۹- قَ: و نداو
۱۰- قَ: با ادب _
۱۱- قَ: ماضی _
۱۲- قب، مستورات برگ ۳۷۲ ب _
۱۳- لَ: ندارد _

وزید[1] و عنانِ براق سیادت را در آن سفر[2] بمحشر (بکشمیر ؟) کشید و اهل بیت شریت که بودند و [3] و احبابِ آن جناب و اجبّا و اخلّا منتظرانِ لقای مبارکش گشتند تا روزِ حساب، برهیچ احدی پوشیده نباشد چنانکه آفتاب إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ وَالْحَكِيمُ الْبَصِيرُ[5] -

نظم[6] (ق)[7]

خوشا سری که بود ذوقِ سرّها[8] دیده | بچشم دل رخِ اسرارِ آن سرا دیده
ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل | وزان دریچه بعین[9] سرّ ماجرا دیده
بر آستانِ وفا هردمی[10] زدشمن و دوست | هزار محنت و ناکامی و جفا دیده[11]
بهر[12] جفا که کشیده بروزگارِ دراز | برای دوست در آن شیوهٔ وفا دیده
بهر وفا که نموده بنزدِ تیغِ جفا | ز روی دوست دو صد خلعتِ صفا دیده
میانِ آتشِ شبهای هجر هردم صبح | هزار روحِ صفا[13] از دم صبا دیده

---

۱- ل: جلای وطن کرد - کلمه وزید در ق "منزید" نوشته -
۲- آ: ندارد، ب: آب زده -
۳- آ، ب، ق: ندارد -
۴- آ: بباش -
۵- آ، ب: الحکیم الوهاب ل: والحکیم البصیر من العلیم الصبیر -
۶- ل: شعر -
۷- ق: برگ ۱۲۵ الف -
۸- چهل اسرار / نسخهٔ خطی موزه سرّهاها - سرا-
۹- ل: بعین -
۱۰- ب: هر زمان- ل: مرد می ز -
۱۱- آ: ندارد، ب: آب زده -
۱۲- / چهل اسرار نسخه خطی سرّهاها - زهر-
۱۳- ل، ق: روح و صفا -

میانِ ظلمتِ امکان و کثرتِ صوری　　نسیمِ صبح وصال از رهِ فنا دمیده[1]
(آ) ۶ الف

چو از رسومِ مجازی فنا شده بکلی　　درونِ زهرِ[2] فنا شربتِ بقا دیده

ز جامِ شوق شده مست و شیشه بشکسته　　میانِ عشر بنده محبوبِ خوش لقا دیده
(لَ)[3]

زرنگِ خود شده یک سو در حریمِ ذات　　جمال آن مه بی چون و بی چرا[5] دیده

ملامی از چه شدی مست چون نخوردی می　　زدیده مست شود[6] هر کس و تو ما دیده[7]"
(بَ) ۸"

---

۱- آ: برگ ۹۷ الف ـ　　۲- آ: چهره، بَ: حرف ـ

۳- لَ: برگ ۲۲ ب ـ　　۴- آ، بَ: قاضی ـ

۵- بَ: چرا (بجای چرا) ـ　　۶- بَ: شود مست ـ

۷- بَ برگ ۸۴ الف ـ

۸- غزل فوق یکی از غزلهای چهل اسرار سید علی همدانی است ـ رک به چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ـ برگ× برگ ۱۹۱ ب ـ چهل اسرار طبع امرتسر ص ۱۰ ـ آتشکده وحدت ص ۳۹۸

## ذکر خاتمهٔ عمره

لاحت[1] الأحوال في قبره كما فاحت[2] الأسرار في صدره

قال الله تعالى:

"الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الأخرى إلى أجل مسمّى"[3]

و قال الله تعالى[3]:

"ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون فرحين"[4] الآية ـ

---

۱- آ: لاح ـ ۲- آ: فاجب ـ

۳- قرآن مجید: ۳۹ (سورة الزمر) ۴۳ ـ

ب حاشیه برگ ۸٤ الف یعنی الله بردارد و بستاند جانها ازتنها بوقت مرگ (آب زده) جانها از جسد تن ها آنک بمیرد در خواب و قبض جان بوقت (مرگ) قبض حقیقی است و در خواب حقیقی نیست چه (آب زده) زندگا نیست ولیکن مراد ازین موت ـ

۳- ب: ندارد ـ آ: عزّاسمه

٤- قرآن مجید: ۳ (سوره آل عمران): ۱۶۳

ب حاشیه برگ ۸٤ الف یعنی مپندارید مرده آدمی را که کشته شدند در راه خدای بلکه ایشان زنده اند خطاب محمد راست یا کل (آب زده) و قاصد او رسول بود یا حبیب او می تواند

(بقیه از بر پاورقی صفحه آینده)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

که الّذین قُتلوا فاعل باشد و بعضی را تشدید و نصب احیاء نیز خوانده‌اند یرزقون (یک دو کلمه آب زده) یرزق سایر الاحیاء یعنی میخوانند و این تاکید است برای حیات ایشان و عزت اهل تحقیق مراد ازین قتل جهاد اکبر است که کسر نفس و تمیع هوا بر (دو سه کلمه آب زده) عبارت ازوست مراد ازین حیات حقیقی است، پس ایشان باین حیات مجرد و مقرب در حضرت قدس و مرزُوق از رزاق معنوی که معارف و حقایق و استشراق انوار عبارت از انست یا مرزوق اند در جنّت صوری چنانچه سایر احیا مرزوقند چه جنان را مراتب است بعضی را معنوی و بعضی را و صوری و هر یکی را ازین بحسب اعمال درجاتست مثل آنکه معنوی جنت ذاتست و جنت صفات و تفاضل درجات ایشان بر حسب درجات اهل جبروت و جنت صوری جنت افعال است و تفاوت درجات ایشان بر حسب تفاوت درجات عالم مُلک از سموات علا و جنات دنیاست و عن النبی لما اصیب اخوانکم باحد جَعَلَ اللّهُ ارواحهم من (دو سه حرف آب زده) طیر خضر یدور فی انهار الجنة و یاکل من ثمارها و یاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش یعنی هرگاه که گشته شده اند برادران شما بجنگ احد حق تعالی کرد و روحهای ایشان را در شکمهای پرندگان که که بر سر جویهای بهشت دایرند و میوهای بهشت می خورند (دو سه کلمه آب زده) جای می گیرند که ان قنادیل معلق اند در ظل عرش- بدانکه پرنده سبز (دو سه کلمه آب زده) سوی اجرام سماوی و قنادیل اشارتست سوی کواکب که معلق اند بآن اجرام و اشارتست بسوی منابع علوم و ثمار آن و ثمار بهشت اشارتست (آب زده).. و یا مراد از انهار و اثمار صوریه است بر حسب جنّت معنوی هر چند

(ادامه دارد در پاورقی صفحه آینده)

و قال صلی اللهُ علیهِ وسلّم:

«أَلَا إِنَّ أَولِيَاءَ اللهِ لا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يَنتَقِلُونَ مِنْ دارٍ إِلَى دارٍ»[1]

نظم[2]

«گر شمس فرو شد بغروب[3]، او نه فنا شد

کز برج دگر آن شه انوار[4] برآمد»[5]

ای دوست بدانکه در اوایل صفر سنه ست و ثمانین و سبعمائة[6] خدمت سید زاده شمس الدین ماخانی[7] فَتَحَ اللهُ عَلَيهِ بابَ الذَّوقِ الوِجدانِی[8] حاضر آمد بخانقاه فتح آباد که[9] در قصبهٔ روستا بازار[10] است

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

(دوسه کلمه محو شده) از مطاعم و مشارب مناکح و ملابس و سایر متعها (کذا). (محو شده ...) موجود است در آخرت نیز موجود گشت بلکه در طبقات آسمان اگر (یک کلمه محو شده) و اصفی است از (...) در دنیا.

۱- اسرار التوحید طبع بهمنیار ص ۱۶۱ کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ج ۲، ص ۳۵، احادیث مثنوی ص ۱۲۹-

۲- آ: بیت - ۳- ب: غروب -

٤- ق: شمس با ظهار - ۵- کلیات شمس تبریزی ص ۳۷۷-

۶- صفر ۷۸۶ هجری (مارس ۱۳۸۵ میلادی) -۷- آ: ندارد - معلوم نشد کیست.

۸- آ، ق: الوجدانی-

۹- برای فتح آباد رک به رحلة ابن بطوطه، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۳۶۸-

Rustak: On the West of Badakhshan: Encyclopaedia of Britannica Vol II (Badakhshan)

آباد و مکتوبی آورد کُشلو از کباد[1] و درد، دجگر[2] (آ: برگ ۹۸ ب) شب شعبه آن مکتوب[4] را باین فقیر[3] داد -

و چون بمکتوب[4] نظر کردم دیدم[5] که بخطِ برادرم[6] قوام الدین[7] رَزَقَنَا اللّٰهُ الاحتظاءِ بأَسْرار[8] الدّین، کتابت یافته بود، فلاجرم باد فهم از کوی فراق آن محبوبِ اعلی وزید و اریجِ[9] عروجِ[10] براقِ آن مطلوبِ اعلی[11] بمشامِ جان رسید -

---

۱- ب: خون کباد - ۲- آ: در درد جگر، ل، ن: ندارد -
۳- آ، ب: بس، ل: بدین فقیر - ٤- ب، ل: در ان مکتوب، ن: در آن -
۵- ن: ندارد - ۶- آ: برادر -
۷- قوام الدین بدخشی یکی از خلفای آنجناب سیادت چهل سال در سفر و حضر در خدمت شریف حاضر بود، رساله مستورات برگ ۲۶٤ ب -
۸- ل: باحتظاء باشرار -
۹- آ، ب: اریج، اریج برانگیخته شدن و بوی خوش دادن و داروی خوشبو که در طعام کنند (فرهنگ آنند راج) -
۱۰- ل: روایح عروق -
۱۱- ل: اصلی - ن: اجلی -

نظم[1]

ساکنانِ فرشِ اَغبر ماه[4] انور بر اُفق[2]
مضطرب چون ماهی در بحر اخضر دیده‌اند
مفرشی[3] در عارضش دیدند از عینِ حَزن
لاجرم خود شمس از دوش اصفر دیده اند (ب)

نظم[5]

در دُرجِ لَحَد گشت نهان گوهرِ شاهی
در پرده شد از دیدهٔ ماسُورِ الهی (ل)[6]
شکرست که رُو سرخ بدیوانِ قضا رفت[7]
آن سبط که بر معرفتش داد گواهی
این اشک که از خرمن[8] چشم نشود پاک
صد دانه بیک جو دهد از چهره کاهی
وین زمرهٔ اخیار که از غربت[9] شمس[10]
از مشرق و مغرب همه گویند آهی
یعنی که خود آن طلعت انگشت نما را
در جان جهان[11] هیچ ندیدم گناهی

---

۱- ل: شعر - ۲- آ، ب، ل: نور ابر -
۳- ل: صورتی - ۴- ب برگ ٨٤ ب - ۵- ل وایضا - ۶- ل: برگ ۹۷ الف
۷- ل رفت - ۸- ل: خدمت - ۹- آ: عرس، ب: غرب - ل، ق: عرس -
۱۰- ل: شمس - ۱۱- آ، ب، ل: جان و جهان -

آن روز که از خاکِ لَحَد روی نماید

خود باز دهد آبِ رُخِ یوسف چاهی

و از صعوبتِ آن رایحهٔ مزلزله نفسِ هَلُوع[2] رخت، حیات بلبِ حرصِ ممات کشاید و صد هزار (آ: برگ ۹۸ الف) قطراتِ حسرت از موجِ بحارِ غمومِ[3] هجران آن حبیبِ حقانی برو وجنات،[4] چشمان[5] چکاند و هزاران هزار[6] لَهَباتِ نارِ فراق از خاصلِ رحمانی بر ظلماتِ جهان شعله زد و[8] سوزاند و از شدتِ احراق[9] آن شعل[10] مجمرهٔ مجمرة[11] شبِ فراق از روز وصال معلوم گشت و از قوتِ آن حیرت ساریه جبلِ وجود را ندکدک حاصل گشت[12] ـ

---

۱-

۲- هلوع: سخت ناشکیبا و ترسنده از بدی و آرزومند و بخیل بر مال و طپان سخت نالان که بر مصیبت صبر نتواند، (فرهنگ آنندراج) قال الله تعالی انّ الانسان خلق هلوعا* (قرآن مجید: ۷۰/سورة المعارج ۱۹)-۳ آ، ن: غموم - ۴. ن: برو جناب -

۵- ن: جسمانی ۶- ل: هزار هزار -

۷ - آ، ب: فرقان - ۸- آ: ندارد -

۹- ل: فراق - ۱۰- آ: شغل - ب: شعلة -

۱۱ آ، ن: مجمرة ، ل: مجمرة - ۱۲- ن: تدکدک را -

شعر

وَلَوْ أَنَّ مَا بِي[1] بِالجِبَالِ وَكَانَ طُو
رُ سِينَا بِهَا قَبْلَ التَّجَلِّي، لَدُكَّتِ
فَطُوفَانُ نُوحٍ عِنْدَ نَوْحِي كَأَدْمُعِي
وَإِيقَادُ نِيرَانِ الخَلِيلِ[2] كَلَوْعَتِي (ب)[3] (ت)[4]
وَلَوْلَا[5] زَفِيرِي أَغْرَقَتْنِي أَدْمُعِي[6]
وَلَوْلَا دُمُوعِي أَحْرَقَتْنِي زَفْرَتِي
وَحُزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَثَّ[7] أَقَلَّهُ
وَكُلُّ بَلَا أَيُّوبُ بَعْضُ بَلِيَّتِي[8، 9]

---

۱- آ، ب: مابی - ل: ما بی - ت: ماشی -
۲-
۳- دیوان ابن الفارض التائیة الکبری المساة بنظم السلوک ص ۵۳ بعد (حاشیه ب برگ ۸٤ ب) یعنی اگر آنچه بمارسیده بکوه طور پیش آمد از تجلی حق یکی ازان کوهها بود هر آینه پاره شود -
(۲) یعنی طوفان نوح نزد گریهای زار من همچو آب چشم منست باد ما آنک آب چشم من اکثر از طوفان نوح است -
(۳) وافروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از اوست -
(٤) از حاشیه برگ ۸۵ الف اگر بالماه زاری نبود، هر آینه غرق کردی وفانی گرداند مرا آب چشم من و بلای که ایوب را بود آن بعض بلاهای ما بود -

۲ - ت: الجلیل -
۳ - ب // برگ ۸۵ الف -
٤- ت: برگ ۱۲۵ ب -
۵ - آ و لا و -
٦ - ب: آد معی -
۷ - آ ثب -
۸- آ: بهتنی -

و بیدانی[1] از اندوهِ آن چنان[2] ضعیف شد که خفقان پدید آمد در جهان ـ

نظم[3]

ای آتشِ فراقت دلها کباب کرده
سیلابِ اشتیاقت جانها[4] خراب کرده ۱۰

و بعده واعظِ عقل بر منبرِ نفس برآمد و بتعمیر[5] وجودِ مذکورک[6] اشتغال نمود وجود نیز متعظ آمد، بانچه فرمود و ثباتِ قدم در مقامِ صبر از حق تعالی طلب نمود و از تثبیت اللّه الحکیم الصبور الجلیل عطای ثبوتِ قدم یافت در مقامِ (آ: برگ ۹۸ ب) صبرِ جمیل[7] چنانکه جنابِ سیادت در اولِ کتاب واردات[8] فرموده است که[9]

---

۱- ق: بیدان ـ ۲- ل: حال ـ
۳- ب: فرد ل: بیت ـ ۴- آ، ب: جان را ـ
۵- ل، ن بتعبیر ـ ۶- ل: مدلول ۸؛ قرآن مجید ـ
ل ندارد ـ قرآن مجید ؛ ۷۰ (سورة المعارج) ۵ فاصبر صبراً جمیلاً ـ
۸- واردات رساله نوشتهٔ سید علی همدانی است رک به رساله واردات نسخه خطی متعلق بکتابخانه موزه بریتانیا، نگارشات همدانی در اوراق فوق ص صد و شصت و چهار ـ
۹- ل، ن ندارد ـ
۱۰ . برای بیت رک حیات امیر خسرو ص ۵۱

ای مرهم جراحت هر دل ریشی
وای مونس و راحت هر درویشی (آ)[1]
ای کرمت[2] دستگیر هر بیچاره[3]
وای راحت بای مرد هر آواره[4]

ای خواطر غیرت بعایر قدسیان را از ملاحظهٔ اسرار جمال[5] شوبر دوخته[6] و
ای خواطر را فتحت[7] هزاران[8] شمع مقادر گوشهٔ دل هر شکسته بر افروخته[9]
ای آثار فتحات لطفت[10] سرمایهٔ هر فتوحی و
ای هبوب[11] نسمات فضلت راحت جان هر مجروحی
ای نسیم صبح وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق و
ای زلال دریای افضالت حیات بخش خستگان[12] بادیهٔ اشتیاق

---

۱- آ : برگ ۶۷ ب - ۲- آ، ب : کرمت و -
۳- بایمرد : شفیع ، خواهشگر ، شفاعت کننده یاری دهنده ، دستگیر -
(لغت نامهٔ دهخدا)
٤- آ، ب، آ، ن رحمت و تصحیح از روی رسالهٔ واردات (برگ ۳۸۵ ب)
۵- آ، ن : ندارد - ۶- ب : بجای بردوختند -
۷- ب : رحمت - ۸- رسالهٔ واردات : هزار -
۹- ب : افروختند - ۱۰- رسالهٔ واردات : مهلت -
۱۱- بجنبش و زیدن باد و بیدار شدن و نشاط رفتن و جز آن (فرهنگ آنند راج)
۱۲- ن : سوختگان -

ای سوابقِ الطاف عنایتت دستگیرِ هریبی قدری و

ای لطایفِ عفوِبی غایتت[1] عذر پذیرِ هر بی عذری[2]

و آنچه در (ب)[3] آن[4] مکتوب نوشته بود بر دیگر باره در نظر آوردم

و این بیت بخواندم۔

نظم[5]

داشتم وقتی نگاری یاد میاید مرا

هر زمان از یادِ او فریاد میاید مرا

های،های، های

و بعضی از الفاظ شریفه آن مکتوب این بود

هُوَ الْبَاقِی، قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی:

"کُلُّ شَیْئٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ (آ: برگ ۹۹ الف) لَهُ الْحُکْمُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ"[6]

---

۱- آ، ن: عنایت۔

۲- مؤلف عبارت فوق[1] از رساله واردات سید علی همدانی (برگ ۲۸۵ ب) (نسخهٔ خطی متعلق موزه بریتانیا) آورده است۔ ۳- ب: برگ ۸۵ ب۔

٤- آ، ل، ن ندارد۔ ۵- ب، ل: بیت۔

۶- قرآن مجید: ۲۸ (سورة العنکبوت): ۸۸۔

ب حاشیه ۸۵ ب یعنی مرا وراست حکم و رجوع الیه هم باوست یعنی هر چیز که فانی شده است مگر ذات حق

(ادامه دارد بر صفحه آینده)

شعــــــر

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ[1] فُرْقَةٌ

وَكُلُّ الَّذِی دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيـــــــلٌ

وَإِنَّ افْتِقَادِیْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ[2]

دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيـــــلٌ[3]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

کسی نبود ساز جدا مانده

من میروم تو رفته و خدا مانده

اینجا هلاک بمعنی فناست هر چه غیر اوست در وفانی است چه موجود حقیقی بجز ذات خدا نیست -

ما هم صفات وصفت از ذات جدا نیست وإلیه ترجعون بالفناء فی ذاته هم بدین ناطق -

۱- ق: خلیل -

۲- مصرعه دوم در دیوان حضرت علی دیوان بدیع البیان ص ۱٤۱ این چنین طور نوشته شده

وإن افتقادی فاطما بعد احمد

خواجه سعدی ۳۵۵ بدرستیکه نایافتن من فاطمه را بعد از احمد دلیل است براینکه دایم نیست هیچ دوست و چگونه باشد اینجا زیستن از پس نایافتن ایشان -

۳- از حاشیه ب: برگ ۸۵ ب -

یعنی هر اجتماعی را فرقتی است و هر اجتماع که بغیر

(ادامه وارد بر پاورقی صفحه آینده)

معلوم فرمایند[1] که در ماه ذی القعده[2] حضرت امیر از ولایت سری[3] به عزم سفر حجاز بیرون آمد و چون در حدود ولایت ملک خضر شاه رسید[4]، خدمت ملک خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر می باید که چند روزی اقامت تشریف فرمایند تا از منبع فیض فواید جناب سیادت فایده گیرد[5] لاجرم[6] اجابت نمود و چون ماه ذی الحج[7] در آمد، حضرت امیر با درویشان بهم[8] صحبت[9] و عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

فراق است قلیل الوجود است

بیت

فلک را زین مهم شر نیست کاری
که گرداند جدا یار از یاری

پدرستی که جنس من یکی را بعد یکی دلیل بر آنست که دوام ندارد در جهان، بیت

فراق را که بیاورد در جهان یار
که باد تا ابد اقبال در جهان فراق

این اشعار گفتهٔ حضرت علی کرم الله وجهه است رک به دیوان حضرت علی ص ۸۹ دیوان بدیع البیان ص ۱٤۱، فواتح میبدی ص ۳۵۵ -
این ابیات در کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ج ۱ ص ۲۲۷ مثل متن درج شده است -

۱- آ، ب، ن فرمائید -

۲- ب، ن بصری- مراد است سرینگر 34.12N, 74.50E (Encyclopaedia of Britannica's Atlas). "Sarinagar means the City of Sri or Lakshami" Gazetteer of India, Kashmir And Jammu: P: 118.

٤- ل، ن رسیده شد- رسالهٔ مستورات ق ٤۲.ب: ولایت سواد و کهر رسیده شد-

۵- آ، ب: گیرم - ۶- ل: ندارد - ۷- ل: ذی حج - ۸- ب، ن: ندارد -

۹- ب، ل: صحت -

نماز پیشین حضرت امیر را ملالتی پیدا شد و تا پنج روز آن ملالت[1] کشید (ل)[2] و درین پنج روز هیچ چیز از طعام دنیاوی[3] تناول نمود[4] مگر در روز آخر که چند کرت آب میخورد[5] و چون شب چهار شنبهٔ ششم[6] ماه ذی الحجة[7] درآمد و وقت نماز خفتن شد،[8] اصحاب را طلب کرد و نصیحت فرمود و وصیت کرد که

همیشه با حق باشید و

بر ملازمت (ب)[9] اوراد و اوقات ثابت قدم باشید و

خاطر با ما دارید و

مارا بحل کنید و

تا یک سال (آ: برگ ۹۹ ب) اگر در وفاداری ثابت قدم باشید نزد مشهد ما مجاور باشید و اوراد میخوانید -

پس این نصایح قبول کنید تا بسعادت دنیا و آخرت برسید و اگر بر غیر این باشید، شاد اید، بعده فرمود که

" خیر باد بروید و نماز بگذارید[10] "

فلاجرم[11] اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و بوظیفه

---

۱- آ، ل، ن: ندارد -
۲- ل: برگ ٦٨ الف -
۳- ب، ن: ندارد -
٤- ل: نخورد -
۵- ب. نوشید -
٦- آ: چهل شنبهٔ -
۷- ل: ذی حج -
۸- ب، ل، ندارد -
۹- ب: برگ ٨٦ الف -
۱۰ ب، ل: بگذارید -
۱۱ فقط ل ندارد -

مشغول شدند و شنوده می آمد که بر زبان مبارک[۱] حضرت امیر این اذکار جاری بود که

«یا اَللّٰهُ یا رَفیقُ یا حَبیبُ»[۲]

تا هم شب و بعده بحکم الهی حضرت امیر از مضیق عالم فانی بفضای سرای باقی رحلت نمود[۳]، اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ[٤]

نظم[۵]

اِنَّ یَوْمَ الْفِرَاقِ اَحْرَقَ قَلْبِیْ

اَحْرَقَ اللّٰهُ قَلْبَ یَوْمِ الْفِرَاقِ[۶]

لَوْ وَجَدْنَا اِلَی الْفِرَاقِ سَبِیْلًا

لَاَذَقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ فِرَاقٍ[۷]

---

۱- فقط ل ندارد -

۲- در رساله مستورات برگ ٤٢١ ب همه این مطالب از روی خلاصة المناقب مندرج شده و در آن این هم شرایند است که نقل کردند که در وقت نزع بزبان مبارک خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم فرمودند - چون درویشان آن را قلم آوردند، تاریخ وفات آنجناب سیادت همان افتاد (رساله مستورات ٤٢١ ب)

۳- ل: فرمودند -  ٤ - قرآن مجید: ۲۰ (سورة البقرة): ۱۵۶

۵- ل: بیت  ۶- ل: یوم فراق -

۷ - ل، این شعر لو وجدنا ... طعم فراق را ندارد - ب: حاشیه برگ ۸۶ الف و سوخته گرداند اللّه روز فراق را، اگر می یافتم سوی فراق راهی هر آینه می چشانیدیم فراق را لذت فراق -

و در آن حال همه اخوان با دیدهٔ گریان و جگرِ بریان و دل پریشان، گشتند حیران
و هر یک بزبانِ حال با خود می گفت[1]

نظـــــــم[2]

آتش داند حالِ دلِ سوختهٔ
کو را هم این سوختگی باشد

* تحریر آن[3] مکتوب*

روز جمعه پانزدهم ذی الحجهٔ[4] سنه ست و ثمانین و سبعمائة
هجریهٔ[5] نبویه. الدّاعی الفقیر قوام الجرمی[6]
تاریخ قتلِ حضرت امیر کهٔ[7] مولانا محمد سرای الصحی[8] راست
سلّمهُ اللّهُ :

---

۱- لَ، ن: می گفتند - ۲- آ، بَ، نَ: ندارد -
۳- آ: آن - بَ، لَ: تحریر، نَ: بر- ۴- لَ ذی حجه -
۵- آ: روضة (بجای نبویة )
۶- لَ: ندارد- مراد از قوام الدین برخشی -
۷- آ، بَ، نَ ندارد -
۸- لَ: مولانا محمد سرای الصحی فرموده - نَ، مولانا سرای
الصحی فرماید- قب رسالهٔ مستورات ۴۲۱ ب - ۴۲۲ الف -
شیخ محمد سر الصفی از علما و بلغاء وقت بود . واقعات کشمیر
اعظم ورق ۳۶ الف -

نظـــــم (آ: برگ ۱۰۰ الف)

* چو شُد از گاهِ احمد خاتمِ دین
ز هجرت هشتصد و شصت و شاهین
برفت از عالمِ فانی بــــباقی
امیرِ هر دو عالم آلِ یـــــس[1] * (ب)[2]

لاغـــــر[3]

شرحِ غمِ تو لذتِ شادی بجان دهد
لعلِ لبِ تو طعمِ شکر * در دهان[4] دهد
طاوسِ جان بجلوه درآید زخـــرّمی
گر طوطی لبت بحدیثی زبان دهد *[5]

و بدان که احوالِ اولیا در زمانِ نزع مختلف باشد زیرا که هیبت غالب بُوَد (ل)[6] بر بعضی ورجا بر بعضی و بر بعضی در آن زمان چیزی کشف شود که موجبِ ثقت[8] باشد

---

۱- سورة (۳۶) قرآن مجید است و لقب حضرت سرور کائنات مُحَمَّد مصطفی صَلّی اللّهُ علیه و ~~علی~~ آله وسلّم -
۲- ب: برگ ۸۲ ب -    ۳- آ، ب، ل: ندارد -
۴- ب: بدهان، ل: بیادهان -
۵- اشعار ظهیر فاریابی که در مدح قزل ارسلان سروده - رک به دیوان ظهیر فاریابی ص ۲۵ -    ۶- ب: باشد -
ل: برگ ۶۸ ب -    ۸- آ، ب: شقة -

حسن بن علی رضی اللهُ عنهما در آن زمان بگریست[1] و

بلال گفت: وَ اَطْرَبَاهُ، در جواب عروس خود که[2] گفته بود وَ اَحُزْناهُ[3] و

عبدالله بن مبارک[4] چشم بگشاد و بخندید.[5]

و خدمت شیخ روز بهان بقلی قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ[6] فرموده است

---

۱- در کتاب کفایه جناده بن امیه روایت کرده که در مرض حضرت امام حسن که بان مرض دنیا برفت بخدمت او رفتم و در پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره جگر مبارکش دران طشت می افتاد ... پس طشت را از پیش حضرت برداشتند، حضرت بگریست - جلاء العیون ص ۱۶۵ - حسن بن علی بن ابیطالب مسموماً شهید گردید بسال ۵۰ هجری - کتاب صفة الصفوة ج ۱ ص ۳۱۹ - قاموس الاعلام ج ۸ ص ۷۲

وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی - مثنوی مولوی - دفتر سوم ص ۹۳
متوفی ۲۰ هجری / ۶۴۱ میلادی ، رک به اُسْد الغابة فی معرفة الصحابة ، الاثیر ج ۱ ص ۲۰۶ ، قاموس الاعلام ج ۷ ص ۴۹ .
EI. Vol I. P. 718

۵- چون وقت وفاتش نزدیک رسید همه مال خود بدرویشان داد پس در وقت مرگ چشمها را باز کرد و می خندید تذکرة الاولیا ۱ ص ۱۷۹ متوفی ۳۳۱ هجری - ابن جوزی صفة الصفوة ج ۴ ص ۱۰۹ المنتظم فی تاریخ الملوک والامم ج ۶ ص ۳۳۲، ~~اسد الغابه فی معرفة الصحابة ج ۱ ص ۲۰۶~~ -

۶- آ. یکی از بزرگان - شیخ روز بهان بقلی ابو محمد بن ابی نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بود و برهان علما و قدوه عشاق در بدایت حال سفر عراق و حجاز و شام کرده است، با شیخ ابوالنجیب سُهْرَوَرْدی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه شریک

(ادامه دارد بر پاورقی صفحه آینده) -

که خدایرا برگزیدگان اند[1] که در هر روزی هزار هزار بار تجلی بر شار ایشان فرماید که نزدیک بود که بگذارند[2] لسبحات جلال الله تعالی، لاجرم چنان لطیف شوند که در وقت رحلت[3] از دار فنا بدار بقا ارواح ایشان اشباح را جذب کنند[4] بسوی جنات نعیم و نعیم مقیم[5] و از تعب موت طبیعی خلاص یابند چنانکه مُحَمَّد رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم در شب معراج بروح و بدن (آ: برگ ۱۰۰ ب) طیران نمودند و عیسی و ادریس عَلَيْهِمَا[6] (السلام) نیز طیران نمودند بهما بروح و بدن.

و[7] نقلست که جوانی از اکراد[8] در هوا طیران نمود و غایب شد و دیگر هرگز[9] باز نیامد و بعضی در جهت مشهوده[10] نمودند[11] بلکه

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

بوده است، وبرا تصنیفات بسیار است، چون تفسیر عرایس و شرح شطحیات عربی و [illegible] فارسی، کتاب الانوار فی کشف الاسرار و غیر آن (نفحات الانس ص ۲۸۸) صاحب فتوحات گفته که وی عمری در مکه مجاور بوده و در حال غلبه سخنان بلند که هرکس فهم آن نداشت ظهور میکرد مجملاً* در سنه ۶۶۵ هجری/ ۱۲ میلادی رحلت کرد فوت یافت - ریاض العارفین ص ۱۲۸ - ورک به طرائق الحقائق ج۲ ص ۶۴۰.

۱- آ: برگزیدگانند - ل: بندگانند برگزیدگان - ۲- ل، ق: بگذارند -
۳- ق: [illegible] رحیل - ۴- ل، ق: کنند - ۵- ب: نعیم، ل: ندارد
۶- آ، ب، ق: ندارد - ۷- آ: ندارد -
۸-
۹- ل: هرگز دیگر - ۱۰- ل: مشهوره - ۱۱- آ: ندارد-

قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ[1]:

«لَایَدخُلُ الجَنَّةَ اَقوَامٌ اَفئِدَتُهُم مِثلُ اَفئِدَةِ الطَّیرِ»[2]

و بعد از آن اتصاظ[3] استعدادِ سفر ساخته آمد[4] از بهر رفتن بولایت کبر[5] امّا حضرت شاه مظفر و سلطان منصور، موید بتایید احد، جناب رفیع[6] شیخ مُحَمَّد یُوَفِّقُهُ اللّٰهُ تَعَالَی بِمَا یُحِبُّ وَ یَرضَی ازان سفر مانع آمد بسابقهٔ قضا و قدر -

وخدمت مولای معظم و مفخرِ کریم که معروفست[8] مُحَمَّد سرائی همیشه بادا محفوظ[9] باسرارِ خدائی با جمعی از سعدای دیگر مشتاق[10] آن سفر اختیار کردند تا بولایتِ کبر و بلقای تابوت معطر و صندوق منور، مشرف آمدند و مظفر[11] و چون تابوت را از آن زمین برداشته اند[12] بوی مشک ناب[13] بدماغ آن خیک بختان رسیده است -

---

۱- آ: علیه الصلوٰة و السلام - ۲-

۲- مسلم ج ٤، ص ۲۱۸۳، ریاض الصالحین ج ۱، ص ۹۳-

۳- آ، ت: اتصاد - [اتحاذ] بعد گرفتن (فرهنگ آنند راج) -

٤- آ، احد - ۵- آ: ~~علیه الصلوٰة والسلام~~ کبر -

٦- آ: ندارد - ۷- آ: شاه شیخ محمد -

۸- آ: مولانا (بجای آن همه عبارت) ۹- آ: باد محفوظ -

۱۰- آ: مشتاق - ۱۱- آ: ندارد -

۱۲- ت: برداشتن - ۱۳- آ: تابوت -

و این فقیر بحضرت[1] شاه دین دار، شیخ مُحَمّد جامدار حاضر بود که روزی[2] یکی از امرای آن حضرت[3] گفت که عجب باشد (لَ)[4] که[5] تابوت سید را در هوای گرم بخواهند آورد بسبب آنکه بوی گرفته باشد (آ:برگ ۱۰۱ الف) لاجرم حضرت (تَ)[6] شاه فرمود که این[7] چنین سخن نشاید گفتن زیرا که خدمت سید صاحبِ کمال بود و مارا اعتقاد آنست که از تابوت سید بوی خوش آید

و بتقریبِ این سخن[8] این فقیر تقریر نمود که صوفیه قَدَّسَ اللّهُ أسرارهم در کتب ذکر کرده اند که

جنتی باشند از طُیور که در هوا پرند و چهل روز چیزی نخورند و بعد از چهل روز بوی مُشکِ اَذْفر از آن جنت می آمد، پس چگونه باشد؟ حال آن صاحبِ کمال که شصت سال در راهِ خدای تعالی بقدمِ اخلاص ثابت قدم بوده باشد و از تشریحِ کمالِ حال او مخلصانِ دیگر را جز اوقات خوشی و اذواقِ دلکش و علومِ نور بخش حاصل آمده باشد۔

---

۱- لَ: بحضور ۔ ۲- لَ: ندارد ۔

۳- لَ: ایشان ۔ ٤- لَ: برگ ۶۹ الف ۔

۵- آ، تَ: ندارد ۔ ٦- تَ: برگ ۱۲۸ الف ۔

۷- آ: ندارد ۔ ۸- لَ: سخن را ۔

۹- لَ: ندارد ۔

فضلست که خدمت شیخ ابوسعید ابوالخیر[۱] قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهٗ چهارده سال در غار خاوران عزلت کرد و چون بیرون آمد و دوازده سال از

---

۱- آ، ق : ندارد -

ابوسعید فضل اللّه بن ابوالخیر ابوسعید در شهر کوچک میهنه در اول محرم ۳۵۷ هجری بجهان آمده قصبه میهنه که زادگاه و آرامگاه ابوسعید است از توابع خاور است ~~...~~ نخست در همان زادگاه خویش ادب آموخته و پس ازانکه صرف و نحو را فرا گرفته، بشهر مَرو رفته و از شاگردان ابوعبداللّه خضری شده، پس از مرگ وی نزدیک ابوبکر قفال شاگردی کرده است، پس از ده سال که در مرو دانش آموخته بسرخس رفته و در آنجا در حلقه شاگردان ابوعلی زاهر بن فقیه آمده است - ازان پس همه عمر را در طریقهٔ تصوف بسر برده و در بازگشت بمیهنه هفت سال را بریاضت گذارنده و باز نزد ابوالفضل سرخسی بازگشته و باشاره وی بنشابور رفته است که از ابوعبدالرحمن سلمی خرقه ارشاد بستانند ابوالعباس قصاب نیز باوی خرقه داده است - مدتی ریاضت کشیده مجلس وعظ ترتیب داده در ۸۳ سالگی بمیهنه بسال ۴۴۰ هجری /۱۰۴۹ میلادی در گذشته است- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید باهتمام احمد بهمنیار، دکتر ذبیح اللّه صفا- مقدمه دیوان ابوسعید ابوالخیر؛ تاریخ ادبیات ایران ج ۱، ص ۲۵۶، ۲۵، ۳۰۸، ۴۵۲ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷، ۵ ، ۶۰۷، تا ۶۰۹، تذکره اولیا چاپ لیدن ج ۲، ص ۳۲۲ تا ۳۳۷ - تذکرة الشعراء ص ۱۴۱، ۸، ۵۲۱، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۲۸، ۲۰۹- لغت نامه دهخدا ؛ دیباچه سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، سعید نفیسی طهران ۱۳۳۴ خورشیدی

(ادامه وارد بر پاورقی صفحه آینده)

آن بگذشت، ولی دیگر در آن غار بزیارت در آمد و بیرون آمد و فرمود که اگر این غار از مشکاب مملو بودی چنین بوی ندادی که بعد از دوازده سال از اثرِ صحبتِ شیخ ابوسعید بوی خوش دلکش می آمد۔[1]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

اردو دائره معارف اسلامیه تحت ابوسعید۔

این واقعه که منسوب به ابوسعید است در اسرار التوحید هیچ جا متذکر شده بود، ولی آنطور که در آن نوشته در تذکرة الاولیا ج ۱ ص ۸۸ مندرج شده ۔ معلوم میشود که نسخه آن صواب ارد۔

۱- آن این واقعه ابوسعید ~~اینطور نوشته~~ چنین آمده است: نقلست که خدمت شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس الله سره در نشاپور بزیارت غاری که سلطان ابراهیم ادهم۔ (ابراهیم بن ادهم بن منصور بن زید بلی، نام یکی از اکابر زهاد و صوفیه اول قرن دوم هجری است که بسال ۱۶۱ هـ/ ۷۷۶ م یا ۱۶۶ هـ/ ۷۸۳ میلادی در غزای بیزنطیه بشهادت رسیده است و گویند او شاهزاده بلخ بود، روزی بشکارگاه ها تفی در گوش سراو ندا اد که ای ابراهیم آیا تو بدین کار آمدی، از شنیدنِ آواز شوری در درونِ او افتاده از اسب بزیر آمد و جامه خویش بشاهی از شاهان بدرداده و پشمینه او در پوشیده او وی بصحرا نهاد دیر زمانی شوریده و پریشان در جبال و مفاوز بسر برد سپس بمکه (۶۵) شد و مجاورت خانه گزید لغت نامه دهخدا ذیل ابراهیم صفة الصفوة ج ۴ ص ۱۲۷ - تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۸۸ - طرائق الحقائق ج۲ ص ۷۹ اردو دائره معارف اسلامیه تحت کلمه ابراهیم بن ادهم

(ادامه وارد بر پاورقی صفحه آینده)

لاجرم از شائبۀ جناب سیادت بوی خوش چه عجب باشد که جناب سیادت (آ: برگ ۱۰۱ ب) دوازده ساله[1] بوده است که بسلوک راه خدای توجّه نموده[2] و در سنّ هفتاد و سه از دار فنا بدار بقا رحلت کرده، پس مدت توجه آن جناب بحضرت ربّ الارباب شصت و یکسال بوده باشد.

و این فقیر که خوشه چین آنجناب است، چون بعضی درویشان را بمنزلت در سحر سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اعضای[3] بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و عطر شنیده[4] و از تک[5] دندان خود عسل سلوک چشیده (ل)[6] و این همه آثار فروغ[7] آنجناب است که با این گدایان[8] خوشه چین رسیده است،

وَ هٰذِهِ آثَارُ أُصُولِهِ الَّتِی رَشَحَتْ[9] مِنْ وُجُودِهِ الْمُبَارَكِ[10].

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

ابراهیم مشهور ست رفت، چون بیرون آمد، فرمود که اگر این غار از مشک مملو بودی، چنین بوی ندادی که از اثر صحبت آن جوانمردی بوی خوش دلکش می آمد. برای این رک به تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۸۸ -

۱- آ: سال -
۲- ب: بوده است -
۳- آ، ت: اجزا -
٤- ل: ندارد -
۵- ل: تـه
٦- ل: برگ ٦٦ ب -
۷- آ، ل: فروغ -
۸- ل: گدای -
۹- ل: رشحت -
۱۰ ل: المبارك -

و بخدمت ملک خضر شاه وَفَقَهُ اللّٰه بِمَا یُحِبّ وَ یَرضیٰ[1] یک روز راه از برای اللّه بتشیعِ تابوت[2] خلاصهٔ موجودات و زبدهٔ کائنات آمده است و ولدِ سعید او که بنام سلطان شاه است درین زمان از سکانِ خانقاه است زَادَ اللّٰهُ صدقا و صفا ورسخ[3] فیه وَقتها وَ وَفا بِمُحَمَّد وَ آلِهِ الاَشفی

و در چهار شنبه بیست و پنجم جمادی الاولیٰ[4] تابوت بر شایع[5] الهی[6] و مخزنِ پادشاهی، بخانقاه میمون که بخطه مبارکه ختلان بیت المعمورست (آ: برگ ۱۰۲ الف) رسید[6] و از لمعانِ نور حضرت جناب سیادت[7] ابصار منتظره و احضار مبصره رخشید[8]۔

نظم

ای دیده ها از روی تو روشن شده

وای روشنان از بوی تو گلشن شده

ای دوست بدان که در آن وقت که تابوت جناب سیادت را از ولایت کهر[9] بجانب ماوراءالنهر آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بی شمار بر مثالِ ابر های سفید متصل بر آسمان روان تشیعِ تابوت

---

۱- آ: ندارد ۔ ۲- ل: ندارد ۔ ملک خضر شاه حاکم

۳- ن: رشح ۔ ٤- آ: جمادی الاول ۔

۵- ک: رایح ۔ ن: بر شامح ۔ ۶- آ، ن ندارد ۔

۷- آ سیادت مآب ۔ معمورست آوردند ۔ ۸- آ: کهر و سواد ۔

۱۰- ن: سپید ۔

حضرت سیادت[1] محسوس شدند و چون بر سر بالای[2] این فقیر رسیدند، حقیقت را در وجودِ ایشان بدیدم و وجودِ سبحانی[3] ایشان بگداخت و بر زمین[4] رسید و بشکل [illegible] مرغانِ سفید و سبز پدید آمد[5] بروی آب[6] بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پیدا شد در غایت صفا و جاری[7] بجانب این فقیر و آن ملایکه این فقیر را بغایت احترام می نمودند و فهم فهم کرده میشد[8] (ن)[9] که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادت است با این فقیر[10] -

نظم[11]

زهی وقت و زهی وقت و زهی وقت
که من قدرش[12] نداشتم جز این وقت

تاخیر رحمة الله[13]

---

۱- آ: سید
۲- ب، ل، ن: بر بالای سر -
۳- آ: سماسی، ب، ن سبحانی
٤- آ برزمین
۵- ل آمدند
٦- آ آبی
۷- آ، ب ندارد
۸- ل: می کردم -
۹- ن برگ ۱۲۷ الف
۱۰ ن: فقیر سلمه الله -
۱۱ ل: بیت
۱۲ آ: می داشتم -
۱۳ ل: شعر -

هر سه قرب مارا خلل از بعد مکان
که[1] میان من و او کون و مکان حایل نیست

نشود از لب او مژدهٔ حل من سایل
آنکه خون جگرش از مژها سایل[2] نیست[3] (آ[4])

رباعی[5]

آنجا که مقام[6] صومعه و دیر(آ)[7] یکیست
در مسجد و بتخانه[8] مرا سیر یکیست

تا یافت دلم خلعت یکتایی را
در چشم دلم حسن[9] یک و غیر یکیست

و حضرت سیادت[10] قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ الکبیر در حال حیات این فقیر را بتاخیر صلات معذور داشته بود، فلاجرم در حال ممات بتاخیر زیارت عذر[11] دارد زیرا که سلطان کمال حالش در جان این فقیر گدا سرا پرده[12] اقامت نصب نموده است.

---

۱- آ: چون، ن: چه
۲- آ، ب، ن، مژده امل
۳- آ، ب، ندارد، زیادت از روی ل، ن
۴- آ، برگ ۷۰ الف
۵- آ، ب، ن: ندارد
۶- آ: مقیم
۷- آ: برگ ۱۰۲ ب
۸- آ، ن: صومعه
۹- آ، ب: حسن
۱۰ آ: حضرت امیر، آ: جناب سیادت
۱۱ ن: اعذر
۱۲ آ: که اسرار برو

نظم[1]

گر آب و گل دور بود پاکی هست | چون جان و دلت[2] عاشق و دیوانهٔ ماست
عاشقان خویشتن[3] آزاد کن | پر امیدی[4] جانشان دلشاد کن[5]

و ایضا[6]

هر کرا در بحرِ عشق آزاد کردی، ای کریم | سوی وصلت دایما در بحر او گردد مقیم

---

۱- آ: بیت -
۲- آ: دل -
۳- آ، ب، آ، ن: خواشتن و صحیح قیاسی-
۴ ل- آ: ص‍ص - امید
۵- ل (این بیت را) ندارد -
۶- آ، ن: ندارد -
۷- آ کرا از، ن: که از -

ای دوست بدان که سعی بلیغ[1] باید نمود و از انوار جناب[2]
سیادت رخشیدن[3]۔

نظم[4]

دل شکسته همین چرائی[5] بر شکن
قلبها و قلبها و قلبها
جزو جزو[6] تو فگنده در فلک
نَحا و نَحا و نَحا[8]

و بقدم اخلاص از برای خلاص بخدمت قرة العین جناب سیادت
که اوست بقیهٔ هدیهٔ الهی و خلعت سُرادِق پناهی، در راه صدق اقبال
نمودند[9] البقیه البقیه البقیه[10]۔

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

"احبّ اللّه[11] (آ: برگ ۱۰۳ الف) لما ارفد کم من نعمه و
احبّونی لحب اللّه و احبّوا اهل بیتی[12] لحبّی[13]۔

---

۱- آ: بسیار ۔
۲- لَ: سیادت مآب
۳- آ: رخشیدن بلیغ ۔
٤ - لَ: شعر
۵- لَ: چرای
٦- لَ چند جزو
۷- آ: بر
۸- ن: ریحانی۔
۹- ن: نمودیر
۱۰ لَ: ندارد ۔
11 ن ندارد
۱۲ آ: شتی ۔
۲۳ بخاری ج ۲، ص ۲۸ - مسلم ج ٤ ص ۲۰۲۲ - ریاض الصالحین ج ۱، ص ۵ ۔

و از حضرت[1] سیادت شنوده آمد که فرمود که در واقعه دیدم که خدمت[2] شیخ محمد ازکانی[4] خَصَّهُ اللّٰهُ بِالفیض السُّبْحانِی باز

---

۱- به آ: جناب - ۲- آ، ق: ندارد -

٤- شیخ محمد ازکانی الا سفراینی: شیخ نجم الدین محمد الازکانی / مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بود و صاحب کشف و کرامات و ریاضت و زهد و تقوی و در سال هفت صد و هفتاد و هشت هجری بعالم باقی شتافت - رک به نفحة الاولیا ص ٤٠٧، خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹ -

۲- این مضمون که مستورات، برگ ٤١٥ ب بقرار زیر آمده - نورالدین جعفر و قوام الدین بدخشی قَدَّس اللّٰه تَعَالَی سِرَّهُمَا در خدمت آنجناب سیادت حاضر بودند و از زبان مبارک ایشان شنیده اند که شبی در خانقاه قطب الواصلین و سلطان العابدین شیخ محمد ازکانی ... بودم در واقعه دیدم که حضرت شیخ مارا باز سفید داد و بزبان مبارک خود فرمود که یا سید بگیر این باز را خدای تعالی این هدیه برای تو فرستاده است در جواب گفتم یا مرشدی باز را چه خواهم کرد؟ فرموده اند که در خانقاه بگذار تا از پس این متن و روشن گردد فلاجرم بر دست خود گرفتم و دیدم که تمام اولیا اللّٰه حاضر آمده بودند (برگ ٤١٦ الف) از برای مبارکباد گویی این هدیه چون در خود فکر کردم دانستم که این اشارت بفرزندی شد، چون صبح روشن شد در خدمت شیخ خبری کردم و پرسیدم که یا بزرگوار چنین درواقعه دیدم تعبیر آن بجز چه باشد از زبان مبارک خود فرموده اند که یا سید اشارت بفرزند شده است و حال آنکه من در

(بقیه بر پاورقی صفحه آینده)

ــــــــــفیدی[1] بمن داد و فرمود که این باز را حضرت حق تعالی[2] جَلّ جَلاله از برای تو هدیه فرستاده است، گفتم: این باز را چه سازم؟ گفت در خانقاه بگذار تا بباشد، وچون از ورای شیخ نظر کردم تا حدِّ[3] بصر اولیا دیدم که حاضر آمده بودند از برای تعظیم این هدیه (ل)[4] و این واقعه اشارت باشد بظهورِ فرزندی-

نظـــــــم[5]

هر کرا خود[6] نورِ عزت پرورد از بیخِ خویش
شاهبازِ قدس گردد ز آشیان و بیخِ خویـــــش

و بعد ازان واقعهٔ[8] خلاصهٔ سادات و زبدهٔ [illegible] مکرمات حضرت[9] امیر سیّد مُحَمَّـــد[10] اَبْقَاهُ اللّٰهُ الْبَاقِی بِمُحَمَّـــدٍ و آلِ مُحَمَّـــدٍ از

---

(بقیه از پاورقی صفحهٔ گذشته)

عالمِ تجرید بودم، بعد ازان به بحکم آن بزرگوار چون در سنِ چهل رسیدم متأهل شدم خدای تعالی مارا فرزندی داد مُحَمَّد نام -

۱- ل، ق: سپیدی -
۲- ل: حضرت جل جلاله ق: حضرت حق -
۳- آ، ن: متّد -
۴- ل برگ ۷۰ الف -
۵- ب، ل: بیت -
۶- ل: که او را -
۷- ب: بیخس -
۸- ل: ندارد -
۹- ل: جناب -

۱۰ میر سید محمد همدانی = فرزند ارجمند حضرت امیر سید علی همدانی و خلیفهٔ ولیست و بعمرِ بیست و در سالگی

(بقیه بر پاورقی صفحهٔ آینده)

آشیانِ[1] غیب طیران نمود[2] و بر کنگرهٔ شهادت نزول فرمود، لاجرم چون جناب سیادت مطلعِ آفتابِ عالمِ حقیقت بود، هر آینه که فرزندِ عزیزش نیز منارِ انوارِ عالمِ حقیقت[3] باشد۔

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم:

" اَلْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ "[4]

یعنی فرزند باطنِ پدرِ خود است۔

---

(بقیه از پاورقی صفحهٔ گذشته)

بعد وفاتِ پدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایتِ خلق و ترویجِ اسلام سعی نمود و چون بعد ادای حج کعبه بمقامِ کولاب جائیکه قبر سید علی همدانی بوده، رسیده رخت بسرای جاوید انگند۔ رک به تاریخ کشمیر، حسن کول برگ ٦١ به تواریخ کشمیر، کرپا رام ص ١٦٢ واقعات کشمیر اعظم برگ ٤٣ ب، خزینة الاصفیا ج ٢، ص ٢٠٥، نزهة الخواطر ج ص مخة الفردوس ص ٨٧، ٩٠۔

١- ن: آشیانه۔ ٢- ب: کرد۔

٣- آ: مظهر عالم تحقیق۔

٤- احادیث مثنوی ص ١٣٥- (مؤلف اللؤلؤ المرصوع ص ٩٩ در باره آن گفته لا اصل له)... آ: الولد سر ابی۔

قطعه[1]

ای سعدی کآفتاب از پی (آ)[2] تحصیل نور[3]

خدمت روی ترا گشته[4] بجـــان مشتری

هیچ شبی نگذرد تا نکند رای تو

کوکبهٔ روز را سوی جهان رهبری

از نام محمد است مشتـــــــی حلقه[5] شده این بلند طارم

تو در عدم و گرفته قدرت اقطاع وجود زیر خاتم

" سعادت بخشایـــش داورســـــــه

نه در چنگ[6] و[7] بازوی زور آور است "

حضرت سعادت فرمود که خدمت بهرامشاه کشمی حاجی رَحِمَهُ اللّه عَلَیهِ[8] سعادتی یافت که از آل ذوالقرص هیچ دیگری[9] نیافت ـ

و خدمت برادر دینی[10] مولانا قوام الدین وَثِقَةُ الثِّقات عَلَی الاطلاع بِأَسرار الدّین مُحَمَّد وَ آلِهِ اَجْمَعِین چنین تقریر کرد که جناب سعادت

---

۱ـ ل. شعر ـ ۲ـ آ: برگ ۱۰۲ ب ـ ۳ـ ق: نور ـ

۴ـ آ: گشت ـ ۵ـ آ: از حلقه ـ

۶ـ ق: ندارد ـ ۷ـ بوستان سعدی (درباره رضا)

۸ـ ل، ق: کشمی ـ آل ذوالقرص ـ ص ۱۵۳ ـ

۹ـ ل. هیچکس دیگر، ق: دیگری ـ ۱۰ آ: دین ـ

فرمود که خدمت بهرامشاه (ق)[1] خواهی[2] سَلَّمَ اللّه عَلَیْه فرزندی پسندیدهٔ ماست و کتاب مرآة التائبین[3] را بالتماس آن فرزند در تحریر آورد م -

جناب سیادت فرمود ، در خطهٔ دشت کولک[5] بشهید شریف امیر * بهرام عَلَیْه الرَّحمة بالاحترام[6] که سرکاً[7] اگرچه بتی مغبر است اما بس باقر[8] است و دست دارندهٔ اهلِ حق[9] است[10] -

وقتی دیگر فرمود که مردمِ ماوراء النهر[11] صادق اند -

وقتی دیگر فرمود که مردم کهستان بدخشان[12] (آ، برگ ۱۰٤ الف) (لَ)[13]

بغایت سکن و عاز مند باشند

---

۱- ق، برگ ۱۲۷ ب -

۲- لَ : ندارد - ق : خواستی سلّم اللّه - محتملاً بهرام شاه الخوشی که یکی از خلفای آنجناب بود و بادشاه تام بدخشان بود - رک به رساله مستورات برگ ۳/۵ الف -

۳- مرآة التائبین به رسالهٔ سید علی همدانی است رک به اوراق فوق ص

٤ - ب، آوردیم - ۵- شامی ص ۲۲، ۲٤ -

۶- ب، والاحترام - ۷- میر زاده (مکتوبات همدانیه )

۸- ب، باقر -

۹- در لَ، این عبارت نوشته (جناب سیادت ... اهل حق ) -

۱۰ ل عبارت از " جناب سیادت تا است را ندارد -

۱۱ نحو خراسان و ولایة خوارزم - معجم البلدان طبع بیروت ج ۵، ص ۵ -

۱۲ آ، ق، کهستان - ب ، کهستان از بدخشان -

۱۳ لَ ، برگ ۷۱ الف - ۱۳ - لَ، ق : عاز مندند -

وقتی دیگر فرمود[1] که درخواست[2] مردم خک بسیار است -

وقتی دیگر فرمود که طَالَقَانیان مردم[2] مخلص باشند -

وقتی دیگر[3] فرمود که سرای اَشیان پهلو اند -

وقتی دیگر این فقیر از جناب سیادت پرسید ا/ که در میان مردم[7] خَتّلان مشهور است که علیشاه رحمة اللّه حضرت خواجه خضر را دریافته است و از حضرت خواجه دین و دنیا و اموال و اولاد[5] طلب نموده این نقل مشهور درست باشد و دریافته بود یا نی ؟[6]

جواب فرمود که دریافته باشد زیرا که علیشاهیان را حق تعالی سعادتی و برکتی بخشیده است در دین و دنیا -[8]

---

۱- آ : فرمودند -

۲- لَ : طالقانیان - نَ : طایقانیان مردمان - طالقان بلدتان احداهما بخراسان بین مروالروذ - بلخ ، بینهما و بین مروالرود ثلاث مراحل معجم البلدان طبع بیروت ج ٤ ص ٦ -

۳- نَ : ندارد - ٤- آ : سرای اشیان بَ:سرای شیشان -

۵- آ : از اموال و اولاد -

- نَ : واولاد و اموال - ٦- آ : ندارد -

۷- مراد از مردم قریه علیشاه -

۸- لَ : جمله عبارات: "وقتی دیگر فرمود که در خواست الخ ، وقتی دیگر فرمود که طالقانیان ... الخ وقتی دیگر این فقیر ... در دین و دنیا" را ندارد -

وقتی دیگر پرسیدم[1] که در اطراف ختلان و غیر آن از اماکن[2] مادقان می باشند که بشما[3] محبت عظیم دارند اما بصحبت شما آمدن نمی توانند بواسطه ما نعی، پس احوال ایشان چگونه باشد؟ جواب[4] فرمود که در آخرت باما باشند، زیرا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمودکه

« یحشر المرء علی دین خلیله فلینظر[5] احد کم من یخالل[6] »

و فرمود که

« أَنتَ مَعَ مَنْ أَحبَبْتَ یا أباذر[7] ». [8]

وقتی دیگر فرمود که اگر نیک باشی، با ما باشی و اگر بدباشی

---

۱- ل: این فقیر از جناب سیادت پرسید که

۲- آ: ماکن - ۳- ل: بماسا -

٤- ل: ندارد - ۵- آ: محالل - ب: محالک -

۶- از ب حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی بر انگیخته شود مرد بر دین دوستر خود، پس بنظر کن کویکی از شما که کرا دوست میدارید - قب ترمذی ج ۲ ص ۶۰. از ب حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی تو با آنکسی که دوست گرفت ترا اباذر -

۷ - ابوذر غفاری جندب بن جناده رضی الله عنه یکی از صحابه کرام رسول الله صلی الله علیه وسلم - متوفی ۳۲ هجری، اصابه ابن حجر ج ٤ ص ۱۱۲ قاموس اعلام ج ۲ ص ۱۳۶ اردو دائره معارف اسلامیه ج ۱ ص ۸۶ -

۸- بخاری ج ۲ ص ٤۲۸، - مسلم ج ٤ ص ۲۰۳۲ - شرح النووی ج ۵ ص ۲۶۷ - احیا العلوم ج ۳ ص ۱۲۶، حلیة الاولیا ج ۳ ص ۱۱۲ -

ترا بما[1] بخشند (هم) (آ: برگ ۱۰۴ ب) و بلفظ جمع نیز فرمود که اگر
نیک باشید از ما باشید و اگر بد باشید (ب)[11] شما را بما بخشند.

وقتی دیگر در صحبت امیر عمر خوشی[2] خدایش بخشد[3]، وقت
خوشی فرمود که

ای عمر اگر نیک باشی از ما باشی و اگر بد باشی ترا بما بخشند.

وقتی دیگر فرمود که محمد ما شک[4] بغایت صادق است بر اما هنوز
بسال خورد[5] است.

وقتی دیگر فرمود که حاجی یحیی اخی[6] بسبب سعادت این[7] دیار
آمده[8] است، زیرا که بیشتر[9] از جمیع اتباع و اصحاب او حقوق صحبت و خدمت
برما ثابت کرده است

و این سخن در آن اوان فرمود که

ستون[10] در خانقاه بسوی اخی افتاد و حضرت امیر باواز بلند اخی را

---

۱- ب: برما.

۳- ل، ن: عبارت «وقتی دیگر ... بخشد» را ندارد.

۲- ~~[illegible]~~ معلوم نشد کیست.

۴- معلوم نشد کیست.

۵- ل: ندارد.

۶- یحیی اخی حاجی بن المرحوم طوطی علیشاه الختلانی رک به اوراق
فوق آ، ب: محدو. ۷- آ، ب، ل، ن: این.

۸- آ: آمده. ۹- آ: بیشتر. ۱۰: آ، ب، ل، ستونی.

را[1] تعبیه کرد تا حذر کند و بعد از حذر او را در کنار گرفت و فرمود که دعوت باید دادن شکرانه خلاص را.

وقتی دیگر فرمود که مولانا محمد سرای مرد[2] ذاکر و ساحر است و لایق خانقاهداری[3] است، اما این معلول چاه هم کاره است که اگر آبهای عالم را دروی ریزند پر نشود.

حضرت[4] سیادت در خانهٔ امیر سرخ رَحمةُ اللّه[5] برین فقیر معلول غضب شود و فرمود که آنچه گفتم چرا چنین[6] نفسی تا ساعة فساعة[7] پر مزید باشی؟ و شمس‌الدین[8] (آ: برگ ۱۰۵ الف) و اسحاق[9] را حضر کن[10] که چگونه مشغّل[11] فرمایند، فلاجرم چنان پیش راه (ل)[12] شما را گرفته‌اند که اگر پنجاه سال ریاضت کشند[13]، با ایشان نرسند.

وقتی دیگر فرمود که شمس‌الدین سالک بقوت[14] است، اما اسحاق هنز

---

۱- ل: اخی را باواز بلند. ۲- ل: مردی.

۳- آ، ب، ل: خانقای داری. ۴- ب: جناب.

۵- ل، ندارد. رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۷ ب وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو بطرف کلاب شود و فلاجرم چون (۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آنشب ضیافت امیر سرخ شد. ۶- ل: ندارد، ت: چنان.

۷- ل: ساعت فیرت. ۸- شمس‌الدین ختلانی رک به رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۲ الف.

۹- اسحاق ختلانی - رک به اوراق فوق. ۱۰ ب کنی.

۱۱ ت: مشل. ۱۲ ل: برگ ۷۱ ب.

۱۳ آ، ب، ل: کشند. ۱۴ ل: سالکی.

پهلوان است ـ

حضرت سیادت فرمود که مولانا بدرالدین وخشی[۱] و محمد بن شجاع[۲] بنزدیک نورالدین چیزی بخواندند[۳] اما محمد بن شجاع را "حلّ فصوص" گویند و مولانا بدرالدین را مقدمه[۴] شرح قصیده[۵] ولیکن سبق مولانا بدرالدین را بحضورِ می گویند تا می بشنوم که او از تَصَوُّف (تَ)[۶] چه فهم کرده است (بَ)[۷] و چون چند سبقی[۸] گفته شد بحضور آن جناب روزی در سبق مولانا بدرالدین، ناگاه بر زبان این فقیر برفت که "و فیها یضلان"[۹] و حالانکه "فصلان" نهایت گفتی[۱۰] و[۱۱] آنجناب تَبَکّی در غایت خوشی فرمود[۱۲] و اصحاب که حاضر بودند نیز[۱۳] موافقت نمودند و این فقیر هم موافقت نمود و مُنْفَعِل

---

۱ـ آ: الوحشی ـ ۲ـ لَ: شجاع کشمی، تَ: شجاع کشح ـ

۳ـ لَ، تَ: خواندند ـ

٤ ـ شرح فصوص الحکم که سید علی همدانی نوشته رک به رسو[۲۲] ۸۳٦ـ

۵ـ قصیده میمیه خمریه عمر بن فرید ابن الفارض که سید علی همدانی شرح آن نیز نوشته و آنرا باسم مشارب الاذواق موسوم کرده رک به نسخه خطی رساله مشارب الاذواق متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب ـ ل مقدمه قیصریه ـ لَ: قیصریه ـ (بجای شرح قصیده) در تَ: کلمه "شرح" را ننوشته

٦ـ تَ: برگ ۱۲۸ الف ـ ۷ ـ بَ: برگ ۹۳ ب ـ

۸ـ لَ: سبق ـ ۹ـ آ: و فیها یصلان، ل و فتها یصلان ـ

۱۰ لَ: گفت ـ ۱۱ـ لَ: ندارد ـ ۱۲ آ: نمود ـ

۱۳ لَ: و اصحاب نیز که حاضر بودند ـ

نشد و بعد ازان فرمود که این ابله هیچ غم ندارد و اگر غیرِ او چنین گفتی شرمنده شدی، بعد از اتمامِ سبق فرمود که

"از مشرق تا بمغرب سفر کردم و هیچ احدی بحضورِ من معرفت نتوانست گفتن اِلّا نور الدین که (آ: برگ ۱۰۸ ب) حقیقتِ تَصَوُّف[1] را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد[2] میگوید و خوب میگوید"

وبدان که این فقیر اگرچه از هر[3] فن از علم حظی داشت اما بصحبتِ کمالِ علم و معرفتِ حضرت امیر قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهٗ چنان شادان بود که غلامِ[4] عجمی بصحبتِ خواجه مُتَبَحِّر در جمیعِ علومِ ظاهر و باطن -

نظم[5]

اهلِ دل کوی ترا جنّت اعلی[6] دانند[7]

پرتوِ[8] روی ترا نورِ تجلّی خوانند[9]

اهلِ فتوی که گذشتند بر اطوارِ علوم

همه در مکتبِ عشقت الف و با[10] خوانند

---

۱- ت: تصوف
۲- آ، ب، ت، ل: گنجد -
۳- ل، ت: درده -
٤- ت: غلامی -
٥- ل: شعر -
٦- ل: اعلا -
٧- ب، ل، ت: خوانند -
٨- ب، ل، ت: پرتوی -
٩- ل: پرده بردار که روشن تر ازین تا خوانند -
۱۰ لا آ، ف، ب، ن: بی -

وقتی جناب سیادت بر سر پالیز[1] رفته بود و سنگ پشتی را در بغل گرفته و برگ پاره[2] بر آن پشت (ل)[3] عرضه میداشت که من حاضر آمدم، جناب سیادت بجابر تقریب[4] سخن گذشته[5] فرمود که

" اگر ٪ نور الدین مارا بفروشد بهای ببر ما[6] او را حلال باشد و هیچ احدی را شک نباشد در آن که این فقیر را استحقاق آن نشرف نباشد، فلاجرم[7] آن سخن از آن جناب اظهار کمال شفقت و ابراز[8] جمال محبت باشد چنانکه وقتی دیگر فرمود که

" بنور الدین بیعت کردن[9] اولی بود از بیعت کردن بمن "

و حال آنکه[10] کیفیت بیعت از تعلیم آن جناب معلوم شده است این فقیر (آ: برگ ۱۰۶ الف) را و پاکی آن جناب از جَلَدهٔ عرش در گذشته و این فقیر معلول در رعایتِ وضو عاجز ست و در اکثر اوقات بیک وضو دو نماز نتواند گذاردن و اکثر اصحاب را معذوری این فقیر معلوم است و فوایدِ دین و دنیا باین فقیر آن جناب بخشیده است ـ

---

۱- ل: خالیزی ـ ۲- ل: برگ و رایه ـ ق: برگ رایه

۳- ل: برگ ۷۲ الف ـ ٤- آ: تقرب ۵- آ: گذشتند ـ

۶- ل: آن ـ ۷- ل: پس ـ

۸- ل: اشر ـ ۹- ل: ندارد ـ

۱۰ آ: ندارد ـ

وصورت تعلیم بیعت آن بود که جماعتی آمدند در خانهٔ امیر سرخوشی[1] تا[2] بخدمت امیر بیعت کنند خدمت امیر فرمود[3] که

دستها بر دستِ[4] نورالدین بدهید

چون فرمان را امتثال نمودند الفاظ بیعت جناب سیادت فرمود و گفت که

دستِ او دستِ ماست دیگران نباید بودن

جناب سیادت این فقیر را دوبار[5] اجازت فرمود بقبولِ توبهٔ[6] طریقت و اشهر آن این بود که جناب سیادت از قریهٔ علیشاه رحمة الله[7] علیه بقصد سفر حجاز بیرون آمد[8] و چون در دشتِ چونک رسید از مرکب فرود آمد بحضورِ اکابرِ اصحاب و دستِ مرا بگرفت و از میانِ اصحاب بیرون آورد و فرمود که

چون من بروم مردم روی بتوخواهند آوردن[9] باید که بخلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم[10] بتحبیبِ[11] حبیبِ حقیقی در دلِ

---

۱- رسالهٔ مستورات برگ ٤١٧ ب هلست که وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر روبطرف کتاب نمودند فلاجرم چون (برگ ٤١٨ الف) در آنجا نزول کردند آنشب ضیافت امیر سرخ شد.

۲- ل: که

۳- ن: فلاجرم خدمت امیر فرمودند.

٤- ل: بدست.

۵- ل: دوبار این فقیر را.

٦- ل: ندارد. ۷- آ: حج.

۸- ن: ندارد. ۹- پ: آورد.

۱۰ آ ، ن: کردم، ل: کرده ام.

۱۱ آ: بحبیب.

طالبان صادق و امیدوارم (آ برگ ۱۰۶ ب) بحضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می باشد از[1] تو عزّ باشد (ل)[2] ان شاء الله اللطیف الخبیر[3] -

و با خلفاء و صحبت پسند نکرد بلکه دست مرا گرفته بنزدیک اصحاب باز آورد و فرمود که ما نور الدین را اجازت کردیم بقبول توبهٔ طالبان و تعلیم ذکر و بیان اسرار بر طالبان صادق و مرا بقوت تمامه در کنار (ت)[4] گرفت[5] و دعای طویل خواند[6] و بر من دمید[7] و بحق تعالی تسلیم نمود[8] و وداع فرمود و مرا گفت[9]: برو بخانه خود بنشین[10] -

فلاجرم بسعادت[11] دین و دنیا متوجه اهل بیت خود آمدم و حال آنکه پوستین مبارک خود[12] و آفتابه شربت خود بمن عطار فرموده بود و در اول[13] پوشیدن آن پوستین امر عجیب در وجود خود یافتم که پیشتر ازان در من نبود -

---

۱- [~~آ~~] نوشته - آ: در -

۲- ل: برگ ۷۲ ب -

۳- آ، ل، ت: ندارد -

٤- [آ/ل] ت برگ ۱۲۸ ب -

۵- آ، ب: گرفته -

۶- [لا، آ، ب، ت]: خواندند -

۷- ب، ت: دمیدند -

۸- ل، ت: نمودند -

۹- ل، ت: گفتند -

۱۰ آ، ل، ت: ندارد -

۱۱ آ، ت: سعادات -

۱۲ ل، ت: ندارد -

۱۳ ت: [اول] اوان -

جناب سیادت چون از سفرِ حج[1] باز آمد، روزی بر من غضب شود[2] فرمود که تصوّر کنی که این[3] سیادت بسعی خود یافتی بلکه مدتهاست که همّت این درویش در سفر و حضر بجانب تو / مصروفست تا در شب جمعه در حرمِ کعبه از برای سیادت یافت[4] تو هزار بار فاتحه خوانده ام و از حضرتِ پروردگار سعادتِ تو خواسته ام[5]

و بعد ازان (آ: برگ ۱۰۷ الف) در واقعه دیدم که حضرت رسول صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ[6] سه چیز بمن داد، بعد از واقعه جناب سیادت خلالی و* چرک گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن که متصل بود بهم دیگر[7] بمن داد و فهم کردم که[8] این سه چیز متصل آن سه چیز است که حضرت رسول صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بمن داده بود - نظم[9]

طوافِ کعبهٔ دل کن اگر دلی داری

دلست کعبهٔ معنی تو گِل چه پنداری

طوافِ کعبه صورت ازان حقت[10] فرمود

که تا بواسطهٔ این[11] دلی بدست آری

---

۱- ب: حجاز ۲- آ، ق: کرد -

۳- آ: ندارد - ٤- ب: ندارد - ۵- آ: خواسته - ۶- آ: حضرت سیادت

۷- آ: چرک گوش گیری و موی گیری از نقره که متصل یکدیگر بود -

۸- ق: ندارد - ۹- آ: شعر - ق: نظم مولانا رومی راست -

۱۰ ق: حقت ازان - ۱۱ آ: برین آ، ق: آن -

برای یکدل موجود گشت هر دو جهان

شعور تو گفته لَولَاکَ را ازان قاری

دل خراب که مظهرگهِ اله بود

زهی سعادت جامی که کرد معماری (آ)[1]

ای دوست بدان که محبتِ دین حق و محبتِ اهلِ دین حق

که[2] همیشه باقی خواهد بود فرض عین است بر هر عاقل بالغ ،

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی :

" وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ[3] مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ

مِنَ الْخَاسِرِينَ "[4] ـ

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

" لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّٰى أَكُوْنَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهٖ وَ وَالِدِهٖ وَ النَّاسِ

أَجْمَعِيْنَ " وَ قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ أَحَبَّ أَنْتَ إِلَيَّ مِنْ وَالِدِي (آ: برگ ۱۰۷ ب)

وَ وَلَدِيْ وَالنَّاسِ أَجْمَعِيْنَ إِلَّا نَفْسِيْ ، فَقَالَ : لَا حَتّٰى أَكُوْنَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ

عُمَرُ : أَنْتَ الْآنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَالِدِيْ وَ وَلَدِيْ وَ نَفْسِيْ وَالنَّاسِ أَجْمَعِيْنَ ، فَقَالَ الْآنَ يَا عُمَرُ ۵

---

۱- آ ، برگ ۷۳ الف ـ ۲- آ ، ب : ندارد ـ

۳- آ : مشتقل ـ

۴ ـ قرآن مجید ۳ (سورۂ آل عمران) ۸۵ و هر که بجوید بجز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود از او و او در آخرت از زیانکاراست ـ

ل ، ب ندارد ـ

۵- ل وقال عمر رضی اللّٰه عنه انت احب الی من والدی و ولدی و الناس اجمعین مشکوة المصابیح ص ٤ شرح النووی ج ۱ ، ص ۱۳۲ - کنزالعمال ج ۱ ، ص ۱۵ - قوت القلوب ج ۳ ، ص ۷٤ ـ

ولیکن اول حق را بشناس تا اهلِ حق را بآن بشناسی،
قَالَ علی[1] کَرّمَ اللّهُ وَجْهَهُ

« لَا تَعْرِفِ الْحَقّ بِالرِّجَالِ اَعْرِفِ الْحَقّ تَعْرِفُ اَهْلَهُ »[2]

نقلست که فقیهی باسلطان العارفین[3] عداوت کردی[4] و چون در حالِ نزع شد، حاضرانِ مجلس را معلوم گشت که آن فقیه تباه رفت نعُوذُ بِاللّهِ مِنْ ذَلِکَ و حاضرانِ مجلس آن حال را مشاهده نمودند[5] که این سوءِ حالِ فقیه مشارٌ الیه بود، در آن کلام که حضرتِ سلطان در زمانِ گذشته فرموده بود[6] که

عداوتِ دوستانِ حق در دل با ایمان جمع نمی آید و اگر آید نمی باید[7]

و بعد ازآن حال[8] حضرت سلطان فرمود که هیچ کاری در دین مردین دار را[9] یاری دهنده تر از تعظیمِ برادران[10] دین نیست و هیچ کاری دین را زیانکار تر از خوارداشت و فرو گذاشتِ حقِ برادرانِ مسلمان نیست ـ

---

١ـ آ : امیر المومنین علی ـ

٢ـ

٣ـ دولتشاه ص ٣٢٥ سید علی همدانی را سلطان السادات و العارفین نوشته ـ

٤ـ آ، ق : کرد ـ

٥ـ آ : نمودند که ـ آ: کردند ـ ق: نمودند گفتند ـ

٦ـ ق: فرمود، آ: حضرت سلطان فرموده در زمان گذشته ـ

٧ـ آ، به، ق: باید ـ

٨ـ آ، ق: ندارد ـ

٩ـ آ : دین دار را ـ

١٠ آ : برادر ـ

فــــرد[1]

مکرست آن روضه مردود و ملعون آمده[2] [3] –

کز حسد همچون سگان از دور عوعو میکند[4]

(آ: برگ ۱۰۸ الف) و این فقیر از جناب سعادت پرسید

که اگر کسی بصدق در صحبت شا حاید بلکه بهوای (تن[5])

نفس خود صحابد حال او چگونه باشد؟ جواب فرمود که

هر که بر ما سنگ زند[6] در بهشت رود زیرا که حرکت حق

باشد –[8]

نظـــم[9]

هر که مارا یاد کرد ایزد مرورا یار باد

هر که مارا خوار کرد از عمر برخوردار بـــاد (آ)[10]

هر که اندر راه ما خاری فکند[11] از دشمنی

هر گلی کز باغ وصلش بشکفد بی خار بـــاد

در دو عالم حصه مارا با کسی گرد و غبار

هر که مارا رنج رنجه دارد راحتش بسیار بـــاد[12]

---

۱– ن نظم مولانا رومی راست –

۲– ل مکرست آن روضه مردود مفد ود اید –

۳– ن آمده – ع – ن بت بت میزند – ۵– ن برگ ۱۲۹ الف –

۶– ل سنگی بر مازند – ن در آید – ۸ ل ندارد –

۹– ل شعر – ۱۰ – ل برگ ۲ ب –

۱۱– ل خاری نهاد – ن خواری فکند –

۱۲ این ابیات سروده سید علی (بقیه بر صفحه آینده) –

و اقسام حبّ و بغض ذکر کرده شده است.* پس این فروع را بان اصول باز بردن باید[1] تا هر یک[2] از فروع یکدام یک از[3] اصول موافق آید. وبدان که[4] هیچ چیزی و هیچ احدی را[5] از موت مانع نخواهد شد[6]

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:

«کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ»[7]

* وقال السید المعروف بناصربن[8] خسرو رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ[9]

---

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

همداني است رک به رسالهٔ مستورات برگ ٤١٥ الف -

١. آ: پس این فروع بدان اصول موافق آید.

٢- آ: که یک -　　٣- ت: ندارد -

٤- ت: که و -　　٥- آ: ندارد -

٥- آ شد اما - ل،ب آمد -　　٧- قرآن مجید ٥٥ (سورة الرحمن)٢٦

٩- ب: وقال السید المعروف بناصربن خسرو رحمة الله مجمل الحجة مثواه حکیم ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی از سخنرایان برجسته و گویندگان درجه اول زبان فارسی است وی در ماه ذی قعده سال ٣٩٤ هجری در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد و در سال ٤٨١ هجری در یمگان بدخشان در گذشت - برای تفصیل رک به به مقدمه آقای سید حسن تقی زاده بر دیوان ناصر خسرو، تهران ١٣٠٤- ١٣٠٧ هجری و تاریخ ادبیات ایران (صفا) ج٢، ص٣ تاریخ ادبیات ایران (براون) ج٢

٨ - ت: سید، کلمه "بن" را ندارد -

منظم[1] (ب)[2]

چهار عالم ترکیب و چرخ هفت اختر
شد آفریده بتدبیر[3] ازان چهار گهر
از آب روشن و از خاک تیره و آتش و باد
چهار جوهر و هر چهار خصم یکدیگر[4]
یکی[5] شناس جهان را و تو رسیده بدو
یکی صارم و بگذار و خوش ازو بگذر
بداچه (آ)[6] داری در دست شادمانه مباش
• و زآنچه رفت ز دست غم و دریغ مدار[7]
ز مرگ امن مجوی و بعمر تکیه مکن
بسیم دین مفروش و ز دیو حشو مخر
• ز شام های کهن شام کهنگان برخوان
یکی جریده پیشینان پیش آور[8]
کرا شنیدی و دیدی که مرگ داد[9] امان

---

۱- آ: شعر - ۲- ب: برگ ۹۰ الف -

۳- [illegible] ۳- ... دیوان ناصر خسرو بترتیب -

۴- آ: هردو بیت را ندارد - ۵: آ: یکی

۶- آ: برگ ۱۰۸ ب - ۷- دیوان ناصر خسرو: وز انچه از کف تو رفت ازان دریغ مدار -

۸- آ، ق: ندارد -

۹- ق: داد مرگ -

زخاص و عام و بد و نیک از صغیر[1] و کبیر[2]

اگر بماندی در دهر خود کسی جاوید[3]

جهان گشتی در خاک هیچ پیغامبر[4]

کجا شد آنکه بُد از خاکِ پاکِ کُن فَیَکُون

نه نطفه[5] پدرش بود[6] نه مایهٔ مادر

بنام آدم و کنیت ابو البشر بُد اُو

که او ز روی زمین ولیعهدست (و اُوست[7]) اصلِ بشر

چو عمر خویش بسر برده نهصد[8] و سی سال

سپرد روز[9] بسر برده را بدستِ پسر

چنانکه آمده از خاک باز رفت[10] بخاک

بلی[11] که باز شود هر عرض[12] سوی جوهر

---

۱- ل: آ کثر -

۲- آ، ب، ل، ن: صغار و تصحیح از روی دیوان -

۳- دیوان: اگر بحرمت و قدر و بجاه کس ماندی -

۴- ل: پیغمبر -

۵- دیوان: طعمه -

۶- دیوان: بد -

۷- دیوان: ازوست -

۸- دیوان هشصد -

۹- دیوان: عمر -

۱۰- ن: رفته -

۱۱- دیوان: بلی -

۱۲- دیوان: کسی -

بشمث آمد دوران ملک هفتصد[1] سال

ماند آخر و خورد از کف اجل خنجر

هزار سال چو بگذشت عمر نوح[2] نبی

که جز عبادت و دعوت نکرد هیچ دگر[3]

بقای صالح اندر جهان صد و هشتاد[4]

خداش ناقه فرستاد از میان حجر؟

کجاست صالح و کو ناقه کجا شد هود؟

کز آتش اجل اندر امل[5] بزد[6] شرر

دویست و پنجه و سه[7] سال عمر هدیه[8] هود

بدست مرگ پدر[9] شد همه هبا و هدر[10]

دویست بود کم از پنج عمر ابراهیم

*گزیده که ز رحمت گل سوختش آذر[11] (آ)[12]

---

١- آ: ششصد - ت: وهشت - ٢- آ: هزار سال و گر بود عمر نوح نبی ت: زعمر

٣- دیوان: جز عبادت ایزد نکرد ~~کار~~ هیچ ~~نبی - بزعمر -~~ کار دگر -

٤ - دیوان: بقای صالح و بد عمر او صد و هشتاد -

٥- آ، ب: اجل - ٦- آ، ت: ندارد -

٧- ت: سی - ٨- آ: مدت - ٩- ت: بدون -

١٠ دیوان: ~~کجاست ناقه و کو صالح و کجا شد هود~~ بیت بعد را ندارد -

~~که ز آتش اجل اندر امل زدند شرر -~~

١١ دیوان: بشد بهر و گل وریحان بسوختش آذر -

١٢ آ: برگ ١٠٩ الف -

ذبیح چون صد و سی و چهار سال بزیست

که بد بنام اسمعیل[1] و مادرش هاجر

سحاق[2] چون صد و سی و چهار سال بماند

بخورد تیر اجل چون برادر مهتر[3]

رسید نوبت یعقوب تا صد و هفتاد

گذشت و رفت و بمرد از جهان دل غمخوار (لَ)[4]

بیوسف آمد چون نوبت نبوت و ملک[5]

جلال و زیب جمالش بملک گشت سمر[6]

چو بر[7] گذشت ز عمر عزیز او صد و بیست

بشد شتاب بتابش ازان رخ چو قمر[8]

ز بعد یوسف ایوب[9] صابر آمد باز

بدهر بد صد و هفتاد و گرد عزم سفر

---

۱- آ، لَ: سماعیل، لَبِ سماعیل، ن: اسماعیل -

۲- ن: اسحاق -

۳- بجای این بیت در دیوان لیصطبهور نوشته

گذاشت ملک و جهان را بماند بر اسحق

سپرد ملک بدست برادر کهتر

۴- آ ~~//////~~ لَ: برگ ۷٤ الف - ۵- دیوان: از و یافت باز نوبت ملک

۶- آ: شمر - ۷- دیوان: در گذشت -

۸- آ، لَ، ن: بتابا که از - ۹- ن: و ایوب -

با بقیه ایوب[۴] صابر سکن

بلای کرم کشید و عقبت بر بستر

بشکر بود بسی سال تا خلاصی یافت

بامر خالق بیچون و واحد اکبر

چو از جهان سوی دارالبقا بشد ایوب[۱]

شعیب آمد با[۲] دختران چک اختر

دویست و پنجه و چارش[۳] ز عمر چون بگذشت

بشد شعیب وصالِ کلیم شد دختر

کلیم آمد و با اوشان[۴] معجزِ حق

عصا و لوح و کلام و ذکرِ کفِ انور[۵]

بقای او چو بصد سال و بیست و سه برسید[۶]

ز شربتِ اجل آخر[۷] بخورد یک ساغر

زدند آنکه سکه بدولت داود[۸]

ز کبا گرفت از و دهر زیب و زینت و فر

---

شده

۱- آ، ب، ل، ق: ندارد و این ابیات از روی دیوان ناصر خسرو نوشته

۲- ق: و با - ۳- ق چهارش -

۴- ل: نه شان - ق: شان و - دیوان: کلیم آمده خود با شان معجز -

۵- دیوان: و کف رخ انور - ۶- ل، ق: بقای او بد صد سال و بیست سال و سه سال -

۷- دیوان: ز جام مرگ بنا کام خود یک ساغر -

۸- دیوان زدند سکه پس آنکه بدولت داود

بقاش بود خود سال شاگهان روزی[1]
عقاب مرگ بکند از همای عمرش پر[2]

رسید از و بسلیمان چو باز شوبحر ملک[3]
ز باختر بگرفت او بحکم تا خاور

هوای[4] انس و وحوش و طیور و دیو و پری
شدند جمله مراورا مطیع و فرمان بر

بدهر چون صد و هشتاد سال عمر براند
گذشت و تخت[5] ازو ماند و خاتم و افسر[6]

ز بعد او زکریا بماند سیصد[7] سال
که شد بریده[8] بدو هم درمیان شجر (آ)[9]

بجای بُد زکریا که کشته شد یحیی
خساره[10] که بپاکی بُد از جهان اُخْتَر

بدار دنیا هشتاد سال عمر براند
که بر طریق[11] خطا خاطرش نکرد گذر

---

۱- دیوان: جهان ـ
۲- دیوان: از خدو عمرش سر ـ
۳- آ: ملکی، ب: و ملک ـ
٤- آ، ب: هواو، دیوان: ز جن و
۵- آ: بخت، دیوان: رفت ـ
۶- آ: گذاشت تخت و ازو ماند خاتم و افسر ـ
۷- دیوان: هفصد ـ
۸- دیوان: بریده گشت ـ
۹- آ: برگ ۱۰۹ ب ـ
۱۰- دیوان: گزیده ـ
۱۱ آ: فریق ـ

ز بعد بعثِ عیسی بماند[1] سی و سه سال
ز بعد سی و سه[2] شبی شد او بگنبدِ اخضر
* پرنده گشت پس آنگاه وحی ششصد سال
سیاه شد همه گیتی ز کفر و از کافر[3]
خدای مهر نبوت نمود باز بخلق[4] (ت)[5]
از آن رسولِ نکو مخبر[6] و نکو منظر
مُحَمّد اسم ابوالقاسم آن خلاصهٔ دین[7]
بجاه و مرتبه از جمله انبیا برتر
چراغِ دولتِ دین مُحَمّدی افروخت
بشرق و غرب جهان یکسر و به بحر و بر[8]
سترد[9] نورِ جمالش ز دهر ظلمتِ[10] کفر
زدند[11] رایت عدلش[12] ز فخر تا محشر

---

۱- دیوان: بکرد　　۲- دیوان: محمر -
۳- آ، ت ندارد - دیوان: ششصد و سی سال - ۴- ت: بخلق -
۵- ت: برگ ۱۲۹ ب -　　۶- دیوان: مجبر -
۷- آ: گزیده خلق -　　۸- آ: بشرق و غرب جهان یکسره بحر و بر -
۹- آ: نور رو زدود -　　۱۰ ت: ز دهر ظلمت و -
۱۱ آ: ز سد -　　۱۲ دیوان: عالمش -

بدان بزرگی و قدر، بلند عزّ و شرف
بسال شصت و سه شد او ازین دیار بدر
اگر بحرمت و قدر و بجاه در عالم[1]
کسی بماندی ماندی رسول تا محشر[2] (آ)[3]
اگر بصدق بماندی کسی[4] بُدی صدیق
و اگر بعدل بماندی کسی[5] بُدی عمر[6]
و گر بشرم بماندی کسی[7] بُدی عثمان
و گر بجود بماندی یقین بُدی حیدر[8]
بحشمت و شرف از دو جهان همی آمد[9]
بخاک تیره کجا مشتدی[10] شبّر و شبر
رسول کو؟ و مهاجر کجا؟ و کو انصار؟
کجا صحابهٔ اخیار و تابعین خیّر؟

---

١- آ: و بجاه در همه عالم - ٭

٢- آ، ت، ق: محشر - دیوان: کسی بماندی ماندی رسول انور -

٣- آ: برگ ٧٤ ب -

٤- آ: کسی ماندی -

٥- ایضا - ایضا -

٦- این بیت در دیوان ناصرخسرو نوشته -

٧- آ کسی ماندی -

٨- آ: و گر بجود و سخا و شجاعت و مردی کسی بماندی ماندی ولی حق حیدر

٩- آ، ق، دیوان: کسی بودی -

١٠ آ: جهان کسی شدی -

اگر هزار بمانی دگر هزار هزار [1]

بعاقبت ملک الموت آیدت ببرد [2]

کجاست رفتن صرامه ز هری (آ) [3]

کجاست اشقر و گلبا نگو هم, پیغامبر

بدان که هیچکس از مرگ جان نخواهد برد

بساز توشه راه و بساز برگ, سفر

بملکت از ملک الموت خامدی نشدی

بملک جمله ملوکان و هر کار پسر [4]

زگفت ناصر خسرو تو بشنوا [5] این پندی

حذر کنید ازین روزگار [6] سفله حذر -

---

۱- آ هزار سال بمانی دگر هزار هزار -

ب: اگر هزار بمانی دگر هز سال -

۲- این بیت در ب بعد از " زگفت ... حذر " نوشته شده -

۳- آ: برگ ۱۱۰ الف -

٤ - آ، ب ( ابیات از کجاست رفتن صر ... هر کار پسر ) را -

۵- آ: شعر تو -

۶- لو آ: بکن تو ازین -

۷ - برای قصیده رک دیوان قصاید و مقطعات ناصرخسرو ، تهران (۱۳۰٤ - ۱۳۰۷ هجری) ص ۱۸۵.

## فی اظهار الحزن علی رحلة حضرة السیادت قدّس اللّه سرّه و زادلنا برّه

ثمّ علی یوسفنا یا أسفی[1] و الف الفی[2] یا اسفا از ذاته مستجمع الأشیاء، اوصافه مقتبس الاضواء و لفظه مروّح الارواح و لحظه مفرّح الأشباح و دأبه محبّب[3]، مرغّب و فعله مرتّب مرصّع و عزمه فی زجرهم اللّه و قصده فی وجههم اللّه[4] فقلبه و فعلیه مجموعه محمّد و فضله[5]۔

اکنون چه ختم کرده آید[6] این کتاب که نام نهاده آمد[7] بخلاصة المناقب، بالفاظ عذب[8] جواذب که صدور یافت از صدر البنین[9] العاقب قدّس اللّه روحه و زادلنا فتوحه۔

## مناجات[10]

کریما و پادشاها! بآب دیدهٔ مهجوران بادیهٔ محبت و بسوز سینهٔ رنجوران هاویهٔ محنت هجران که احوال مارا از ناشایست و نابایست مصون و محفوظ[11] دار و پردهٔ پندار[12] از راه این ضعیفان بی مقدار بردار و[13]

---

۱- قرآن مجید، ۱۲ (سورهٔ یوسف): ۸۴- ۲- ق: الفی الف۔
۳- ق: محبت۔ ٤- آ: وجهه اللّه۔
۵- ل: (فی اظهار الحزن ... فضله) را ندارد۔
۶- ل: آمد۔ ۷- ب، ل: نهاده۔
۸- ل، ق: عذاب۔ ۹- آ، ب، ل، ق: البین، مراد از مناجات
۱۰ آ، ب، ن ندارد۔ مناجات، حمدانی است۔
۱۱- آ، ب محفوظ۔ ن مصون و محفوظ۔
۱۲- ل، ن پرده ا بار۔ ۱۳- آ ندارد۔

آیینه (آ: برگ ۱۱۰ ب) دل ما را بصیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاک گردان[1]

گریبان لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک گردان،

سیمرغ روح را که طایر هوای عالم غیب[2] است در جولان[3] فضای ساحات قدس سرور[4] در دولت قرب کرامت فرمای، طبع ضعیف را که مجاور آستانهٔ عبودیت است بر گوشهٔ بساط اُنس تشریف حضور ارزانی[5] دار -

الهی! مسجونان سجن طبیعت را از عذاب آلام هجران حرمان نجات بخش محبوسان[6] قیود شهوات را از محنت[7] بند غفلت و هوا خلاص ده -

الهی! نواختهٔ لطف تو هرگز نمیرد[8] انداختهٔ قهر ترا کس نتواند که بگیرد -

الهی! سوختگان آتش xxx محنت هجرانیم (آ)[9] بنسیم عنایت (ب)[10] سوختگان خود را[11] بنواز، سرگشتگان بادیهٔ درد حرمانیم، کار ما بساز -

---

آ: ~~رسالهٔ مناجات ندارد~~ -

۱- ت: در طایر -

۲- آ: عالم غیب، رسالهٔ مناجات: هوای غیب -

۳- آ: ندارد -

٤- آ، ب، آ: قدوس سرور - ت: قدوس و سرور -

۵- آ: بارزانی -

۶- آ: محبوشان - ت: محبوسان -

۷- آ: محنت -

۸- آ، ب، ت: نمیرد -

۹- آ: برگ ۷۵ الف -

۱۰ ب: برگ ۹۵ الف -

۱۱ آ: فقط خود (بجای سوختگان xxx خود را) -

الهی! رنجوران امراضِ عصیانیم، شربتی ده، مجروحانِ ضربِ بلائیم مرهمی نه -

الهی! افتادگانِ چاهِ طبیعتیم، بعنایت بی علت دستگیر، ایستادگانِ آستانهٔ ذلت قدم[1] قطیعتیم، عذر ما بپذیر -

روحِ مقدسِ سید انبیا را بصلواتِ زاکیات معطر و منور گردان، آثارِ فیضِ اهل بیتِ او را که سلوکِ عرصهٔ[2] تحقیق اند بر مفارقِ (آ: برگ ۱۱۱ الف) احوالِ سالکانِ راهِ[3] دین و طالبانِ مقصدِ یقین باقی دار، برکاتِ انفاس صحابهٔ کرام[4] را بروزگارِ عامهٔ اهل اسلام در رسان[5] بفضلک و جُودک و کرمک یا حلیم و یا منّان[6] یا أَرْحَمَ الرّاحِمِین و صَلّی اللّٰهُ عَلَی مُحَمّد وآلِهِ أَجْمَعِین الطّیبِین الطّاهِرِین -

---

۱- آ: ندارد -　　　۲- آ، ب، ق: عرضه -

۳- آ: ندارد -　　　٤- ق: کرام او -

۵- آ: صحابه کرام را بروزگار خوانده و صل کننده و ~~[illegible]~~ خویشنده و عامه اهل اسلام در رسان -

۶- ~~آ: رسالهٔ مناجات ندارد -~~

~~آ، ب، ی: ندارد -~~

رسالهٔ مناجات: بحرمت النبی المدنی و آله الکرام و اصحاب العظام و آله الطاهرین الحمد الله وحده والسلام علی من اتبع الهدی - برای رسالهٔ مناجات رک به اوراق فوق نگارشات سید همدانی (نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا - برگ ۲۹۸ الف - ۲۹۹ الف) -

(آ ـ بـرگ ۲۲۲ القلم) وقع[۱] الفراغ من تسوید هذا الکتاب المیمون المعین المسمی

بخلاصة المناقب المشتمل علی الاسرار الالهیة الحاوی الاکثر الاحادیث النبویة، الجامع

لمناقب المرشد للطالبین اعنی الشیخ المحقق الصمدانی

العارف المعروف بسید علی الهمــــدانی

قُدِّسَ سِرُّهُ الشَّهابِیّ

تمت[۳]

تمــــام شــده

---

۱- ق: را وقع -

۲- ب: عوض آن عبارت فقط تمت م" را وارد و در ق: عوض آن جمله ذیل نوشته است من الکتابة فی یوم بیست و عشرین من شهر مبارک محرم سنة -

۲- آ: المناقب -

۳- ل: تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب بتاریخ ۲۱ صفر ختم بالخیر والظفر سنة احدی و ثمانیة هجریة النبویة، بخط العبد الحقیر خاکسار الفقیر عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری اللهم اغفر لمصنفه و صاحبه و ناظره و کاتبه و لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات وسلّم تسلیما" کثیرا کثیرا کثیرا م م -

## مــآخــذ


۱- آب کوثر ، شیخ محمد اکرام ، لاهـــور ۱۹۵۲ میلادی

۲- آتشکده آذر ، بخش هشت و دوم ، لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی شاملو متخلص به آذر ، حسن سادات ناصری ، تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۹ هجری -

۳- آتشکده وحدت (دیوان ستان شاه ) ، محرم علی چشتی ، لاهور ، ۱۳۱۵ هجری -

۴- احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروز انفر ، طهران ، ۱۳۲۴ هجری شمسی -

۵- احیاء علوم الدین ، المجلد الاول - الرابع الامام ابو حامد محمد غزالی ، مصر ۱۹۳۹ م -

۶- الذریعة الی التصانیف الشیعة الجزء السادس ، محمد محسن آقا بزرگ طهرانی ، طهران ، ۱۳۳۶ هجری شمسی -

۷- ارجح المطالب فی اسد الله الغالب ، عبدالله بسمل ، لاهور ، ۱۳۵۱ هجری

۸- اردو دائره معارف اسلامیه ج ۱ ، ج ۴ ، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب ، ۱۹۶۲ م ۱۹۶۱ م -

۹- ارشاد القلوب فی فضایل امیر المومنین ، الجزالثانی ، الزاهد ابی محمد الحسن بن ابی الحسن محمد الدیلمی ، النجف -

۱۰ اسدالغابه فی معرفة الصحابه ، الجزء الثانی - الرابع ، عزالدین ابی الحسن علی بن محمد ، طهران ، ۱۳۳۶ هجری -

١١- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید محمد بن منور باهتمام رسالہ حورانیہ، طهران، ١٣١٣ هجری -

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید محمد بن منور، ذبیح اللہ صفا، تهران، ١٣٣٢ هجری

١٢- اسرار القلوب -

١٣- الاتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة، العلامة محمد المدنی، دائرة المعارف دکن، ١٣٨٥ هجری -

الاتحافات السنیة با الاحادیث القدسیة، محمد عبدالرؤف مناوی بن علی نسخہ خطی متعلق بکتابخانہ شادروان دکتر محمد شفیع -

١٤- الاصابة فی تمیز الصحابة، المجلد الاول، شہاب الدین احمد بن علی المشہور بابن حجر العسقلانی کلکتہ ١٨٩٦ م -

١٥- اصطلاحات الصوفیہ، حافظ شمس الدین احمد، نولکشور ١٩٠٤ میلادی

١٦- اصطلاحات الصوفیہ، سید علی همدانی، نسخہ خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، شیرانی مجموعہ، ٩١٨/٢

١٧- اصطلاحات الصوفیہ، عبدالرزاق کاشی، کلکتہ ١٨٤٥ میلادی -

١٨- الهی نامہ، شیخ فریدالدین عطار بتصحیح فواد روحانی، تهران ١٣٣٩ هجری شمسی

١٩- امالی، ابی جعفر بن محمد بن علی بن حسین، تهران، ١٣٠٠ هجری -

٢٠- اشباه فی ، شاه ولی اللہ، دهلی، ١٩٤٢ میلادی -

٢١- انوار اصفیا مرتبہ ادارہ تصنیف و تالیف ، لاہــــــور

٢٢- اوراد فتحیہ، سید علی ہمدانی، شمس الدین لاہور ، ١٣٠٠ ھ

٢٣- اوراد فتحیہ علی ہمدانی، لاہور ، ١٣٤٤ ہجری -

٢٤- الائمة الاثناعشر، شمس الدین محمد بولون ــــ الدکتور صلاح الدین

بیروت ، ١٩٥٨ میلادی -

٢٥- آئین اکبری، ابوالفضل، نسخہ خطی متعلق بدانشگاہ پنجاب ، لاہور،

Pc II, 8B.

٢٦- ملد بحار الانوار (مجمع ) الجزاء الاول والثانی، شیخ محمد طاہر،

نولکشور ، ١٢٨٣ ہجری -

٢٧- بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب بہ السید محمود شکری الالوسی

البغدادی، مصر، ١٣٤٢ ہجری -

٢٨- بلوغ المرام من ادلة الاحکام، ابن حجر عسقلانی (مترجم حافظ

احمد بن محمد) کراچی -

٢٩- بوستان سعدی باہتمام آقای محمد علی فروغی، طہران ١٣١٦ ہجری

٣٠- تاریخ ادبیات ایران جلد دوم ، ذبیح اللہ صفا ، تہران ١٣٣٦ ہجری -

٣١- تاریخ الرسل والملوک (الجزاء الاول ) ابی جعفر بن محمد بن جریر

الطبری، مصر ، ١٩٦٠ میلادی -

٣٢- تاریخ رشیدی از محمد دغلات، نسخہ خطی متعلق بدانشگاہ پنجاب

لاہور ، P. 106

٣٣- تاریخ فرشته ابراهیمی، ملا محمد قاسم هند و شاه ، نولکشور ، ١٨٦٤ م

٣٤- تاریخ کشمیر، نرائن کول ، نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور،

٣٥- تحائف الابرار (تاریخ کشمیر) ابو محمد حاجی محی الدین، امرتسر، ١٣٢١ م

٣٦- تحفة المومنین بر حاشیه مخزن الادویه، حکیم سید محمد حسین علوی
شیرازی، نولکشور ، ١١٨٥ هجری -

٣- تحقیق اللغات، دکتر شیخ عنایت اللّٰه، لاهور ، ١٩٦٣ میلادی -

٣٨- تذکره جواهر زواهر (یا جواهر موزیم ، اشاوه ) محمد ابرار حسین
فاروقی، اشاوه ١٣٢٨ هجری -

٣٩- تذکرة روز روشن، مظفرحسین بهوپال ، ١٢٩٦ هجری -

٤٠- تذکره شیخ محمد بن صدیق الکججی حسن ابن حمزه ، نجم الدین
طارمی، طهران ١٣٢٦ هجری شمسی -

٤١ تذکره علمای هند ، رحمان علی، نولکشور، ١٩١٤ میلادی -

٤٢- تذکرة الاولیاء شیخ ابی حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم الشهیر
بفرید الدین عطار، بسعی نکلسون، لندن، ١٣٢٥ هجری -
ایضاً تزویجی، تهران، ١٣٢١ هجری -

٤٣- تذکرة الموضوعات، محمد طاهر بن علی الهندی الفتنی، بمبئی، ٣٠ ١٣ م

٤٤- ترجمه (اردو ) تذکره علمای هند رحمان علی، محمد ایوب قادری،
کراچی، ١٩٦١ میلادی -

٤٥- ترجمه (فارسی) تزک بابری، خانخانان بیرم خان، بمبئی ۱۳۰۸ ھ

٤٦- ترجمه ( اردو ) عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی، حافظ رشید احمد ارشد، لاهور ۱۹٦۲ میلادی -

٤٧- ترجمه (اردو ) فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی، محمد بن عبدالقدیر صدیقی، حیدر آباد دکن، ۱۹۲ میلادی -

٤٨- ترجمه (فارسی) کتاب المبدء والمعاد، شیخ الرئیس ابو علی سینا، محمود شهابی، تهران، ۱۳۳۲ هجری -

٤٩- ترجمه (فارسی ) کتاب نفیس عدة الداعی، ابن فهد حلّی، تهران ۱۳۳۹ هجری شمسی -

٥٠- ترجمه (اردو ) مناقب مرتضوی موسوم به کوکب دری، شریف حسین سبزواری، جالندهر، ۱۹۲۷ میلادی -

٥١- ترجمه (اردو ) المنقذ من الضلال، محمد بن محمد الغزالی، مفتی محمد خلیل خان صاحب قادری، حیدر آباد، ۱۹٥۸ میلادی -

٥٢- تزک جهانگیری طبع سید احمد، علیگڑھ، ۱۸٦٤ میلادی -

٥٣- التعرف لمذهب اهل التصوف، ابوبکر محمد الکلاباذی (طه باقی سرور وعبدالحلیم محمود قاهره، ۱۳۸۰ هجری -

٥٤- تفسیر ابن کثیر، الحافظ عماد الدین ابو عمر اسماعیل ابن کثیر، مصر، ۱۳٤۷ میلادی -

٥٥- تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، النجف الاشرف -

٥٦- تلبیس ابلیس مع اردو ترجمہ تجمس تدبس، عبدالرحمن بن علی جوزی، امیر علی لکھنوی، دھلی ۱۳۲۳ ھجری -

٥٧- تھذیب التھذیب ، جلد دوم ، شھاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، حیدر آباد ، ۱۳۲۵ ھجری -

٥٨- تواریخ اقوام کشمیر، محمد الدین فوق ، لاھور ، ۱۹۳٤ میلادی -

٥٩- تواریخ کشمیر، کرپا رام ، [illegible] اودھ ، ۱۹۲۷ میلادی -

٦٠- تواریخ ھزارہ، محمد اعظم بیک ، لاھور، ۱۸۷٤ میلادی -

٦١- تھذیب المتین فی فضایل امیر المومنین جلد اول ، سید مظھر حسین، دھلی ، ۱۹۳۰ میلادی -

٦٢- الثقافة الاسلامیة فی الھند، عبدالحی الحسنی، دمشق، ۱۹٥۸ میلادی -

٦٣- جامع الاخبار از نشریات کتابخانہ مھین، اصفھان ، ۱۳٥ ھجری -

٦٤- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشا پوری، سعید نفیسی، تھران ، ۱۳۲۰ ھجری -

٦٥- جاوید نامہ ، علامہ دکتر محمد اقبال ، لاھور -

٦٦- جلاء العیون، ملا باقر مجلسی ، طھران ، ۱۲ ٦ ھجری -

٦٧- جلاء الغامض فی شرح دیوان ابن الفارض ، امین جوزی، بیروت ۱۸۸۸ میلادی -

٦٨- [illegible] چھل اسرار، سید علی۔ ھمدانی، طبع ھاز علیشان، امرتسر ۱۳۲۳ ھجری -

۶۹- حیات امیر خسرو، خان بهادر محمد تقی خان خورجوی، کراچی، ۱۹۵۶م ۱۹۵۶ میلادی -

۷۰- حرز المؤمنین للسان الغائبین، وزیر الدین حسین، مطبع یوسفی، دهلی ۱۳۳۳ هجری -

۷۱- حصن حصین مع ترجمه و شرح ، محمد عبدالعلیم ندوی، کراچی

۷۲- الحکم الجعفریه للامام جعفر الصادق، بیروت ۱۹۵۷ میلادی -

۷۳- حلیة الأولیاء و طبقات الاصفیا الجزاء الثالث ، ابو نعیم اصفهانی مصر ، ۱۳۵۲ هجری -

۷۴- خاندان پیغامبر (صلوات الله علیهم اجمعین ) محمد علی خلیلی، طهران، تهرمز -

۷۵- خزینة الاصفیا جلد اول و دوم ، غلام سرور، نولکشور، ۱۲۸٤ هجری

۷۶- خلاصة المناقب نورالدین، نسخه خطی متعلق بکتابخانه بدانشگاه پنجاب لاهور ،

- ایضاً نسخه خطی متعلق بکتابخانه استانبول

ایضاً " " " " " " بادلی (آکسفورد )

ایضاً " " " " " " برلین -

۷۷ - دائرة المعارف جلد اول ، کابل ۱۳۲۸ هجری -

۷۸- دفتر کتابخانه آیا صوفیه محمد رنگ، مطبعه سی باب عالی جوازنده ابوالسعود، ۱۳۵٤ هـ هجری -

۷۹- دیوان ابن الفارض بیروت ۱۹۵۷ میلادی -

٨٠- دیوان اشعار حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی، علی اکبر دهخدا سید حسن تقی زاده، ط طهران، ۱۳۰۷ هجری -

٨١- دیوان حافظ شیرازی، ح پژمان، تهران، ۱۳۱۸ هجری -

٨٢- الدیوان بعمدة المطالب سید نا علی بن ابی طالب، بسعی الحاج قاضی محمد ابراهیم بمبئی ۱۲۹۳۰ هجری -

٨٣- دیوان شاه نعمت الله ولی، تهران ۱۲۷۶ هجری -

٨٤- دیوان محتشم بضمیمه تاریخچه ثبوت علی اکبر، تهران، ۱۳۲۸ هجری

٨٥- دیوان ظهیر فاریابی، چاپ نولکشور، ۱۸۸۰ میلادی -

٨٦- دیوان غزلیات و ترجیعات و قصاید فرید الدین عطار، سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۶ هجری شمسی -

٨٧- ذخیرة الملوک علی همدانی طبع نیاز علی خان نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور،

ذخیرة الملوک علی همدانی طبع نیاز علی خان، امرتسر، ۱۳۲۱ هجری -

٨٨- ذریعة النجات مرتبه محمد علی قزلباش لاهور، ۱۳۲۳ هجری -

٨٩- راحة الصدور و آیة السرور، محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، بسعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، ۱۳۳۳ هجری -

٩٠- رجال کتاب و حبیب السیر، عبدالحسین نوائی، طهران ، ۱۳۲٤ هجری

٩١- رسائل خواجه عبدالله انصاری، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۹ هجری

٩٢- رسائل شاه نعمت الله ولی، حاجی میرزا عبدالحسین شیرازی، طهران، ۱۳۱۱ هجری

۹۳- رسائل سید علی همدانی (مائیکرو فلم) نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا - نمره Add 16840

۱- رساله آداب، سید علی همدانی، نسخه خطی متعلق بموزه بریتانیا (۲۲٦ب - ۲۷۹ب)

۲- رساله اربعین امیریه، (برگ ۲۹۵ - ۲۹۸ الف)

۳- * اربعینه امیریه، (برگ ۳۲۱ ب - ۳۲ الف)

٤- * اسناد خلیفه حضرت رسالت علیه الصلوٰة والسلام (برگ ۲۹۱ الف، ب)

۵- * اسناد اوراد فتحیه فی احد من المریدین (برگ ۱۷۱- ۱۷۹ ب)

٦- * اصطلاحات الصوفیه (برگ ۲۷۱ ب - ۲۷۳ الف)

۷- * اعتقادیه امیریه (برگ ۲٤۳ ب - ۲٤۸ الف)

۸- * چهل اسرار (برگ ۱۸۸ - ۱۹۹ب

۹- رساله خطبه امیریه (برگ ۲۹۲ الف - ۲۹۲ ب)

۱۰ * خواطریه (خ برگ ۲۹۲ - ۲۹۵ ب)-

۱۱ داودیه (برگ ۳۲۳ ب -۳۲۵ الف)-

۱۲ * (برگ ۳۹۸ الف - ٤۰۰ ب)

۱۳ در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی (برگ ۲۰۰ - ۲۰ ب)-

۱٤ رساله درباره حفظ صحت (برگ ۳۲٤ - ۳۲۵ ب)-

۱۵ * در معرفت سیرت و صورت انسان (برگ ۱۷۹ - ۱۸۷ ب)

١٦ رسالة درویشیة (برگ ۸ ۲ - ۲۵۳ ب)
(برگ ۲۲۵ ب - ۲۲۸ ب)

١-  « ده قاعده (برگ ۹ ۲ - ۲۸ ب)

١٨ « ذکریه (برگ ۳۴۷ - ۳۷۸ ب)

١٩ « روضة الفردوس (برگ
(برگ ۳۱۶ الف - ۳۲۱ ب)

٢٠ « سبعین مناقب
(برگ ۲۶۸ ب - ۲۷۰ الف)

٢١ « سیر الطالبین
(برگ ۲۶۸ ب - ۲۷۰ الف)

٢٢ « شرح مشکل حل

٢٣ « طایفه مردم (۲۹۶ - ۲۹۸ ب)

٢٤ « مربیه (برگ ۲۱۰ ب - ۲۱۳ الف)

٢٥ « مقبات (درباره اوامر دین) (برگ ۲۱۳ ب - ۲۱۸ الف)

٢٦ « عقلیه (برگ ۳۸۹ ب - ۳۹۵ الف)

٢ « فتحیه (برگ ۱۶۹ - ۱۷۱ الف) -

٢٨ « فتوحیه (برگ ۲۵ - ۲۶۲ الف)

٢٩ « کشف الحقایق (برگ ۲۳۰ + ۲۳۴ ب)

٣٠ « مرآة التائبین (برگ ۳۲۶ الف)

٣١ « مشارب الاذواق علی حداثی نسخه خطی متعلق بموزه برتانیا (برگ ۲۳۵ - ۲۴۳ الف) -

٣٢ « شمه مبرهیه (برگ ۲۷۰ - ۲۷۱ الف)

٣٣ « معاش السالکین (برگ ۲۸۷ - ۲۹۰ الف)

٣٣ مکارم اخلاق (ورق ٢٢٨ الف - ٢٣٠ ب)

٣٥ رسالۀ مکتوبات امیریه (ورق ١٦١ - ١٦٥ ب)

٣٦ " " " (ورق ٠٣ - ٠٥ الف)

" مناجات (ورق ٢٩٨ - ٢٩٩ الف)

٣٨ " منازل السالکین (ورق ٣٨ الف -٣٨٥ ب)

٣٩ " مناسبه (ورق ٢٩١ الوزر - ٣١٦ الف)

. " المودة فی القربی

١ " نوریه (ورق ١٥ ا ١٥٦ الف)

٢ " واردات (ورق ٣٨٥ الف - ٣٨٩ ب)

٣ " هداهیه (ورق ٢٠ الف - ٢٠ ب)

٩٤- الرسالة القشیریة للامام ابی القاسم عبدالکریم ابن هوازن القشیری مصر ١٣٣٠

٩٥ الرسالة فی لغة ابی علی سینا با مقدمه و حواشی دکتر احسان یار شاطر ، تهران ١٣٣٢ هجری -

٩٦ رسالۀ در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین رومی، بدیع الزمان فروزانفر تهران چاپ دوم -

٩٧ رسالۀ فریدون بن احمد سپه سالار در احوال مولانا جلال الدین رومی ، تهران ١٣٢٥ هجری -

٩٨ رسالۀ مستورات مانکرو قلم هفته خطی متعلق به اعدیا آفس (ورق ٣٤٦ الف - ١٤٤ ب)

۹۹ ریاض السیاحة ، حاجی زین العابدین شیروانی، بتصحیح اصغر حامد ، طهران ۱۳۳۹ هجری

۱۰۰ ریاض الصالحین ( با ترجمہ اردو ) امام محی الدین ابی زکریا یحیی بن شرف النووی، مترجم عابد الرحمن صدیقی، کراچی۔

۱۰۱ ریاض العارفین، رضا قلی هدایت، طهران، ۱۳۱٦ هجری -

۱۰۲ ریاض النضرة ج ۱ مصر

۱۰۳ ریحانة الادب فی تراجم المعروف بالکنیة و اللقب ج ۲، محمد علی تبریزی تهران، ۱۳۳۱ هجری شمسی -

۱۰٤ زاد المقین، سید شریف حسین سبزواری، لاهور ، ۱۹٦۰ میلادی -

۱۰۵ زندگانی حضرت موسی بن علی۔ الرضا ج ۱ ، ۲، ابو القاسم سحاب، تهران ۱۳۲۰ هجری شمسی -

۱۰٦ سبک شناسی شاد روان ملک الشعرا محمد تقی بهار جلد سوم، تهران ۳۳ه

۱۰۷ سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر با تصحیح و مقدمه سعیدنفیسی، طهران ۱۳۳٤ هجری شمسی -

۱۰۸ سفینة الاولیاء، دارا شکوه ، نولکشور، ۱۸۷۸ میلادی -

۱۰۹ الجزاء الاول و الثانی السمط المجید، الشیخ صفی الدین احمد بن محمد بن عبدالنبی الانصاری، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۷ میلادی -

۱۱۰ سنن ابن ماجه الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی، قاهره ۱۹۵۳ میلادی -

۱۱۱ سنن ابی داود الجزاء الاول و الثانی والرابع ابی داود سلیمان الاشعث، محمد محی الدین عبدالحمید، مصر ۱۹۳۵ میلادی -
~~[illegible] قاهره ۱۹۵۲ میلادی~~

۱۱۲ سنن نسائی بشرح حافظ جلال الدین سیوطی، الجزا الاول والثانی، قاهره

١١٣ - سنن صحيح مسلم الجزء الاول الثاني والثالث والرابع الامام ابي الحسين مسلم ع
بن الحجاج ، قاهره ١٩٥٠ - ١٩٥٥ ميلادي -

١١٤- السيرة النبوية لا بن هشام ج ١ ، مصر ١٣٧٥ هجري -

١١٥ سير المتاخرين ، غلام حسين طباطبائي ، نولكشور ، ١٨٧٣ ميلادي -

١١٦- شدّ الازار في حط الاوزارعن زور المزار ، معين الدين ابوالقاسم جنيد
شيرازي بتصحيح علامه فقيد محمد قزويني و عباس اقبال ، طهران ١٣٢٨ ش

١١٧- شرح اوراد فتحيه نسخه خطي متعلق بدانشگاه پنجاب
" " " " " " " " معارف اسلاميه دانشكده اسلاميه پشاور
نمبر ٣٠ / ١٩٥١ -

١١٨- شرح چهل اسرار سلطان شاه لاهور ١٨٨٨ ميلادي -

١١٩- شرح ديوان امام عليه السلام حسين ابن معين الدين ميبدي ، تهران ١٢٨٥ هـ
ايضـــــــا " نسخه خطي متعلق بدانشگاه پنجاب لاهور

١٢٠- شرح صحيح مسلم الجزء الاول - الرابع ، محي الدين يحي النووي ، قاهرة ١٢٨٣ هـ
١٢١- شرح منازل السائرين ، ابي القاسم ابن احمد عبدالرزاق الكاشاني ،
تهران ، ١٣١٥ هجري -

١٢٢- شمس اللغات قاضي عبدالكريم ، بمبئي ، ١٣٠٩ هجري -
١٢٣ صبح گلشن سيد محمد صديق حسن خان ، بهو پال ، ١٢٩٤ هجري -
١٢٤- الصواعق المحرقة ، علامه ابن حجر المكي مفتي اول اعظم مكه معظمه ، مصر -
١٢٥- صحيح بخاري ، ابوعبدالله امام بخاري (با ترجمه اردو ، جلد اول و دوم ) ،
امجد علي ابوالفتح ، كراچي -

۱۲۶- طرائق الحقایق ج اول و دوم محمد معصوم علی بتصحیح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳۹ هجری خورشیدی -

۱۲۷- عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات الامام العلامه زکریا بن محمد بن محمود القزوینی، گوتنگم، ۱۸۴۹ میلادی

۱۲۸- عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور

۱۲۹- غیاث اللغات ، سراج الدین علیخان آرزو، نولکشور ۱۸۷۳ میلادی -

۱۳۰- الفتوحات المکیه الجزء الاول - الرابع، محی الدین ابن عربی، مصر ، ۱۲۷۴ هجری

۱۳۱- فارس نامه ابن بلخی

۱۳۲- فرهنگ آنند راج ، محمد پادشاه، تهران، ۱۳۳۶ خورشیدی -

۱۳۳- فرهنگ غفاری

۱۳۴- فرهنگ فارسی و انگلیسی، سلیمان حیم، تهران ۳ ۱۹ میلادی ، ~~فرهنگ غفاری~~
امیر جلال الدین غفاری، تهران ~~xxx~~ ۱۳۳ - ۱۳۳ هجری -

۱۳۵- فرهنگ نفیسی، دکتر علی اکبر نفیسی، تهران ۱۳۲۱ - ۱۳۲ هجری -

۱۳۶- فصوص الحکم للمحیی الدین ابن عربی، ابوالعلا عفیفی، ۶ ۱۹ میلادی -

۱۳۷- فضایح الباطنیه، ابو حامد الغزالی، قاهره ۱۳۸۳ هجری -

۱۳۸- فهرست فقه اللغة للامام ابی منصور الثعالبی مصر، ۱۳۱۸ هجری -

۱۳۹- فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی، جلد چهارم ، مشهد ۱۳۲۵ هجری -

۱۴۰- فهرست کتبخانه آصفیه (سرکار عالی اعلحضرت فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه جلد اول حیدر آباد دکن، ۱۳۳۲ هجری -

۱۴۱- فهرست کتب عربی و فارسی و اردو، مخزونه کتبخانه آصفیه سرکار عالی، سید تصدق حسین، حیدر آباد دکن، ۱۳۳۳ هجری -

۱٤۲- فهرست مخطوطات فارسیه پنجاب پبلک لائبریری مخطور احسن عباسی ، لاهور ۱۹۶۳ میلادی -

۱٤۳- فواتح الجمال و فواتح الجلال ، ۱۹۵۵ م

۱٤٤- قاموس الاعلام الجزء الاول والثانی والخامس والسبع والثامن ، خیر الدین زرکلی مطبعه کوستاتسوماس ، ۱۹۵٤-۱۹۵٦ م -

۱٤۵- قاموس المشاهیر ، مولوی نظام الدین بدایونی ، نظامی پریس بدایونی ۱۹۲٤ م

۱٤٦- قاموس فیروز آبادی ، مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد ابراهیم الفیروزآبادی

۱٤۷- قرآن مجید (فهرست) طبع فلوگل ، لیپزگ ۱۹۳٤ میلادی -

۱٤۸- قصص و تمثیلات مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ۱۳۳۳ هجری -

۱٤۹- قوت القلوب فی معاملة المحبوب الجزء الاول والرابع للامام ابی طالب محمد بن ابی الحسن بن عباس المکی التزام علی بن محمد عبداللطیف ، الازهر (مصر) ۱۳۵۱ هجری -

۱۵۰- کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام سید مرتضی حسین داعی حسنی بتصحیح عباس اقبال ، طهران ۱۳۱۳ هجری -

۱۵۱- کتاب التعریفات ، سید علی جرجانی ، مصر ۱۳۰٦ هجری -

۱۵۲- کتاب الغقال ابی جعفر محمد بن علی بن حسین ، تهران ، ۱۳۳۲ هجری

۱۵۳- کتاب الروح ، شمس الدین ابی عبدالله محمد الشهیر بابن قیم ، حیدر آباد دکن ۱۳۲٤ هجری -

۱۵٤- کتاب صفة الصفوة الجزء الاول - الرابع ، ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی ، حیدر آباد دکن ، ۱۳۵٦ - ۱۳۵ هجری -

١٥٥- كتاب سليم بن قيس الكوفي، النجف الاشرف -

١٥٦- كتاب رحلة ابن بطوطة المسماة تحفة النظار في غرائب الامصار وعجائب الاسفار
قاهرة ١٢٨٧ هجري -

١٥٧- كتاب طبقات الصوفية الامام الزاهد ابي عبدالرحمن محمد بن الحسين بن محمد
محمد موسى السلمي، ليدن، ١٩٢٠ ميلادي -

١٥٨- كتاب الطواسين، لابي المغيث الحسين بن منصور الحلاج، پاريس ١٩١٣ ميلادي

١٥٩- كتاب عيون الاخبار ابي محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري،
قاهرة ، ١٩٢٨ ميلادي -

١٦٠- كتاب كشاف اصطلاحات الفنون، المجلد الاول - والثالث الشيخ الاجل مولوي
محمد علي تهانوي، كلكته ١٨٦٢ ميلادي -

١٦١- كتاب اللآلي المصنوعة في الاحاديث الموضوعة الجزء الاول والثاني الموضوعة العلامة
جلال الدين سيوطي، مطبعة الادبية، ١٣١٧ هجري -

١٦٢- كتاب اللمع في التصوف ابي نصر عبدالله بن علي السراج ، نكلسون،
ليدن ١٩١٤ ميلادي -

١٦٣- كتاب فرق الشيعة ابي محمد الحسن بن موسى النوبختي، استانبول،
١٩٣١ ميلادي -

١٦٤- كتاب مخطوطات الموصل، الدكتور داود الجلبي الموصلي بغداد، ١٩٢٤ ميلادي

١٦٥- كتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار والعلوم، محي الدين ابن عربي،
مصر ١٩٠٧ ميلادي-

١٦٦- الكشاف (تفسير قرآن مجيد ) الجزء الاول- الرابع للامام محمود بن عمر
الزمخشري، قاهرة ١٩ ٦ ميلادي -

١٦٧- کشف الآیات (قرآن مجید) تهران، ١٣٦٨ هجری -

١٦٨- کشف الظنون جلد اول و دوم مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه، فلوگل، لیپزگ ١٨٣٥-١٨٥٨

١٦٩- کشف الاسرار و عدة الابرار جلد اول و دوم و چهارم و پنجم، خواجه عبدالله، علی اصغر حکمت، تهران، ١٣٣١، ١٣٣٨-١٣٣٩ هجری

١٧٠- کشف المحجوب علی بن عثمان بن علی الجلالی الهجویری، محمد عباسی، تهران، ١٣٣٦ هجری -

١٧١- الکشکول الجزء الاول - الرابع لبهاء الدین العاملی، از مصر، ١٣٢٠ هجری -

١٧٢- کلمات قصار بابا طاهر عریان، آقای وحید دستگیری، ضمیمه سال هفتم مجله ارمغان، تهران، ١٣٠٦ هجری شمسی -

١٧٣- کلمات جد و لیة فی احوال اولیاء الله موسوم به تحفة الابرار، میرزا آفتاب بیگ، دهلی، ١٣٢٤ هجری -

١٧٤- کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص بعراقی، سعید نفیسی، تهران ١٣٣٨ هجری شمسی-

١٧٥- کلیات شیخ فرید الدین عطار، نولکشور، ١٨٧٢ میلادی -

١٧٦- کلیات شمس تبریزی، جلال الدین محمد بن شیخ بها الدین، تهران، ١٣٣٦ هـ

١٧٧- کلیات مثنوی مولانا جلال الدین رومی، تهران، ١٣٣٨ هجری -

١٧٨- کنز العمال الکنی والالقاب الجز الثانی، عباس القمی، النجف الاشرف، ١٩٥٦ م

١٧٩- کیمیای سعادت ابو حامد امام محمد غزالی، تهران، ١٣٣٣ هجری -

-١٨٠ گلزار کشمیر، کرپارام، لکھنو، ١٨٧١ میلادی -

-١٨١ اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة للعلامة الامام جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، بالطبعة الادبیة، ١٣١٧ هجری -

-١٨٢ لباب المعارف العلمیة مکتبة دار العلوم اسلامیة پشاور مولوی عبدالرحیم، آگره، ١٩١٨ میلادی -

-١٨٣ لغات الحدیث علامة وحید الزمان، نور محمد، کراچی -

-١٨٤ لغت فرس منسوب به اسدی طوسی بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران ١٣٣٦ هجری خورشیدی -

-١٨٥ لغات القرآن جلد اول غلام احمد پرویز، لاهور، ١٩٦٠ میلادی-

-١٨٦ لغت نامه دهخدا ابو سعد - ابیاحة تهران، ١٣٢٥ هجری
اثبات اختیار ١٣٢٦ هجری
حاصل حب الله ١٣٣٢ هجر ی -

-١٨٧ لوائح جامی عبدالرحمن جامی، نولکشور، ١٩١٢ میلادی -

-١٨٨ لواقح الانوار فی طبقات الاخیار، الجز الاول والثانی، سید عبدالوهاب شعرانی، مصر ١٣٥٥ هجری-

-١٨٩ مثنوی زاد المسافرین، امیر حسینی معروف بهروی، ایران، ١٣٥٢ هجری-

-١٩٠ مجالس العشاق، امیر سلطان حسین ١٢٩٣ هجری -

-١٩١ مجالس المومنین، قاضی نور الله شوشتری، تهران، ١٢٩٩ هجری -

-١٩٢ مجالس النفائس، میر نظام الدین علی شیرنوائی بسعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، ١٣٢٣ هجری -

١٩٣- مجمع الفصحاء رضا قلی هدایت، تهران، ١٢٩٥ هجری -

١٩٤- مجمع النفائس، خان آرزو، نسخه خطی متعلق متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور -

١٩٥- مجموعه زندگانی چهارده معصوم ج٢، صدر الدین حسن اصفهانی، تهران ١٣٣٠ هجری - ١٣٣١ هجری -

١٩٦- محنة فی الفردوس، نور الدین داود، بغداد، ١٩٥٠ میلادی -

١٩٧- محر المواطنين ابوعبدالله محمد فاضل مظهر الحق -

١٩٨- مخزن الغرائب، احمد علی، نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب لاهور

١٩٩- المختار من صحاح اللغة، محمد محی الدین عبدالحمید، محمد عبداللطیف قاهره، ١٣٥٢ هجری -

٢٠٠- مدالافاضل، الله داد فیضی سرهندی، جلد اول، دکتر محمد باقر، لاهور ١٣٣٧ هجری شمسی -

٢٠١- مد القاموس ایدوارد ولیم لین ( Adward William Lane ) ١٢ لندن، ١٨٧٢ م

٢٠٢- مرات العالم، بختاور خان، نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب لاهور آذر مجموعه شماره ١٥-

٢٠٣- مرصاد العباد شیخ اجل ابو بکر عبدالله بن محمد معروف به نجم الدین رازی حسین الحسینی، تهران، ١٣١٢ هجری شمسی

٢٠٤- مروج الذهب الجزء اول والثانی علی بن حسین مسعودی، مصر ١٩٤٨ م

٢٠٥- المسند للامام احمد بن حنبل الجزء الاول - الرابع، مصر ١٩٤٦ میلادی-
" " الجزء ١ - ١٣ - مصر ١٩٤٧ میلادی -

۲۰٦- مشارب الاذواق سید علی همدانی نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب، لاهور

۲۰۷- مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار الغیوب، عبدالرحمن بن محمد الانصاری بیروت، ۱۹۵۹ میلادی -

۲۰۸- مشاهیر کشمیر، محمد الدین فوق، لاهور، ۱۹۳۰ میلادی -

۲۰۹- مشکوة المصابیح الشیخ ولی الدین محمد بن عبدالله الخطیب العمری، دهلی ۱۳٦۸ هجری -

۲۱۰- مشکوة المصابیح با ترجمه انگلیسی،

۲۱۱- مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف، محمود بن علی الکاشانی، نولکشور ۱۳۰۷ هجری -

۲۱۲- مصیبت نامه، فرید الدین عطار، مشهد، ۱۳۵۵ هجری قمری -

۲۱۳- معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی، لندن ۱۸٦۲ میلادی -

**- ایضــــــــــــــــا* بیروت ۱۹۵۰ میلادی -

۲۱٤- المعجم المفهرس - ابی ، و نسک، لندن، ۱۹٤۳ میلادی -

۲۱۵- مغاز الهی، یعقوب صرفی، لاهور -

۲۱٦- مفتاح التواریخ، تامس بیل، نولکشور، ۱۲۸٤ هجری -

۲۱۷- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، الامام ابی الحسن علی بن اسماعیل الا شعری، قاهره ۱۹۵٤ م -

۲۱۸- مکاشفة القلوب امام ابی حامد محمد الغزالی، مصر ۱۳۷۱ هجری -

٢١٩- مناقب العارفین، افلاکی، آگرہ ١٨٩٠ م -

٢٢٠- المنتظم فی تاریخ الملوک والامم ج ٥ ، ٦ ، ٧ ، الشیخ الامام ابی الفرج عبدالرحمن الجوزی، حیدر آباد دکن ١٣٥٦ - ١٣٥٨ میلادی-

٢٢١- المنجد لوئیس معلوت ، بیروت ١٩٥٦ م

" " لاهور -

٢٢٢- منطق الطیر، فرید الدین عطار بمبئی ١٢٤٨ هجری -

٢٢٣- میزان الاعتدال، جلد اول، للذهبی، قاهره ١٣٢٥ هجری -

٢٢٤- ملفوظات سید علاء الدولة سمنانی، نسخه خطی متعلق بدانشگاه اسلامیه پشاور ، نمره ١٠٢٣ -

٢٢٥- میخانه بحنی ساقی نامه ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی باحشا شاد روان دکتر محمد شفیع ، لاهور، ١٩٢٦ میلادی-

٢٢٦- میزان الاعتدال المجلد اول، ذهبی، قاهره ١٣٢٥ هجری -

٢٢٧- نزهة الخواطر جلد دوم علامه شریف عبدالحی، حید ر آباد دکن،

٢٢٨- نزهة الناظرین، تقی الدین عبدالملک، مصر ١٣٠٨ هجری -

٢٢٩- نفائس الفنون فی عرایس العیون، محمد محمود الآملی، نسخه خطی متعلق بکتابخانه شاد روان دکتر مولوی محمد شفیع -

٢٣٠- نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، کلکته ١٨٥٨ میلادی -

٢٣١- نگارستان کشمیر، قاضی ظهور الحسن، دهلی ١٣٥٢ هجری -

٢٣٢- نور الدین نامه نسخه خطی ١١٣ هجری متعلق بکتابخانه مولوی شمس الدین لاهور -

۲۳۳- نهج السلوک (اردو ترجمه) ترجمه ذخیره الملوک ) مولوی غلام قادر، لاهور، ۱۳۳ هجری -

۲۳۴- نهج البلاغة شرح و ترجمه علامه سید شریف رضی، لاهور ۱۹۶۳ م -
ایضا شرح ابن الحدید دار احیاء الکتب العربیه ، ۱۳۸۷ هجری -

۲۳۵- واقعات کشمیر، محمد اعظم کر نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب لاهور

۲۳۶- و فیات الاعیان الجزء الاول و الثانی، قاضی احمد الشهیر بابن خلکان، بولاق، ۲۲۹! هجری -

۲۳۷- هدیة العارفین اسماء المولفین و آثار المصنفین الجلد الاول اسماعیل پاشا البغدادی، استانبول، ۱۹۵۱ میلادی -

۲۳۸- هفت اقلیم، امین احمد رازی، نسخه خطی متعلق بدانشگاه پنجاب لاهور

۲۳۹- ینابیع المودة ج ۱ علامه سلیمان حنفی مطبوعه بیروت -

240. The Encyclopaedia of Islam Vol. I-IV,
London, 1913
Do- Part I, Fascicule 7,
New Edition,
London, 1956 A.D.

241. The Encyclopaedia of Britaninca
Vol. II.
London

242. Abdul Muqtadir, Maulavi: Actalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bamkipore, Vol.I, Calcutta, 1908 A.D.
Vol. IX , Calcutta, 1925 A.D.

243. Ahmad Zubaid: The Contribution of India to the Arabic Literature, Allahabad.

244. Arberry, A. Catalogue of the Library of the India Office, Vol. II Part. VI,London,1937 A.D.

244. Barthold, W. Turkistan Down to the Mongol Invasion, London, 1928 A.D.

245. Bartholomew,G. The Times Survey Atlas of the World, London, 1922 A.D.

246. Beale, Thomas William An Oriental Biographical Dictionary, Calcutta, 1881 A.D

247. Beveridge,Mrs Bah Nama

248. Blochet,E. Catalogue Des Manuscripts Persans De Le Bibliotheque Nationale, Vol.I & IV, Paris, 1934 A.D.

249. Do Bibliotheque Nationale Catalogue Des Manuscrits Tures-Supplement, Tome I, Paris MDccc xxx II.

250. Brockelman,Dr.C. Geschichte Der Arabischen Literature Von Zweiter Supplement Vol.II,Leiden, 1938, A.D.

| | | |
|---|---|---|
| 251. | Browne,Edwad,G. | Handlist of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge, Cambridge, 1896 A.D. |
| 252. | Do | A Supplementary Handlist of the Muhammadan Manuscripts in the Libraries of the University And Colleges of Cambridge, Cambridge, 1922,A.D. |
| | Do | A Literary History of Persia, vol II& |
| 253. | Ethe,Herman | Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol. I, Oxford, 1903 A.D. |
| 254. | Do. | Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Part I, Oxford, 1889 A.D. |
| 255. | Fazl Karim, | Mishkat-ul Masalih (An Enclish Translation) Vol. I,II, III, Calcutta, 1940 A.D. |
| 256. | Fliigel,Dr Gustav | Die Arabischen, Persischen Und Turkischen Handschriften der Kaiserlich-Koniglichen Hofbibliothek Zu Wien: Vol.II, Wien, 1867 A.D. |
| 257 | Hakk, Muhammad Ashraf | A Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Edinburgh University Library, Hartford, 1925 A.D. |

| | | |
|---|---|---|
| 258 | Hitti, Philip K. | Descreptive Catalogue of the Carret Collection of Arabic Manuscripts in the Princeton University Library, Princeton, 1938 A.D. |
| 259 | Hunter, W.W. | The Imperial Gagetteer of India, Vol, I, London, 1885 A.D. |
| 260 | Ivanow, Wladmir | Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curgon Collection; Asiatic Society of Bengal Calcutta, 1926 A.D. |
| 261. | Do | Concise Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924 A.D. |
| 262. | Do | Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of Asiatic Society of Bengal, Special Supplement, Calcutta, 1928, A.D. |
| 263. | Jurji, Edward Jabra | Illumination in Islamic Mysticism London, 1938, A.D. |
| 264. | Lane Poole, Stanley | The Muhammadan Dynesties Paris, 1925 A.D. |
| 265. | Lawrence, Sir Walten | Imperial Gazetteer of India, Kashmir and Jammu, Oxford. |

| | | |
|---|---|---|
| 266. | Do | The Valley of Kashmir, London,1895 A.D. |
| 267. | Macdonald,D.B. | Religious Attitude And Life in Islam, 1912 A.D. |
| 268 | Maitra,K.M. | A Descreptive Catalogue of Persian Manuscripts preserved in the Kapurthala Library. Lahore, 1924 A.D. |
| 269 | Nicholson,Reynold A. | A Descreptive Catalogue of the Oriental MSS. Belonging to the Late E .G.Browne Cambridge, 1932 A.D. |
| 270 | Do | Selected Poems from Diwan-i-Shams Tabriz, Cambridge, 1898 A.D. |
| 271. | Othospies And S.K.Khattak: | The three Treatise on Mysticism by Shihab-ud-Din Suhrawardi Maqtul. Stuttgart, 1935 A.D. |
| 272 | Pertsch,Dr.Wilhelm: | Die Persischen Handschriften der Herzoglichen Bibliothek Zu Ghotha, Verzeichnet, Wein,1859 A.D. |
| 273. | Pertsch,Wilhelm | Verzeichniss Der Persischen Hand-schriften Der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin, Benlin,1888 A.D. |
| 274. | Qaz Vini,Mirza Muhammad | The History of the World Conqueror by Alla-ud-Din, Alta-Malik Juvain, Vol. I, Oxford. |

## مجله ها

| | |
|---|---|
| ارمغان، سال هفدهم شماره ششم | تهران، ۱۳۱۵ هجری - |
| اورینتل کالج میگزین، | لاهور، فروری ۱۹۲۵ میلادی |
| ایضاً | " نومبر ۱۹۲۶ میلادی |
| المشرق ج شماره ۱، | لاهور، اوریل ۱۹۲۵ میلادی |
| برهان | دهلی، ۱۹۵۰ میلادی - |
| فرهنگ ایران زمین ج ۲ | طهران، ۱۳۳۳ هجری شمسی |
| معارف اسلام | لاهور، سپتامبر، ۱۹۶۰ میلادی |
| یغما سال چهارم شماره ششم | تهران، شهریور، ۱۳۳۰ هجری |
| " سال چهارم شماره هشتم | " آبان ، ۱۳۳۰ هجری |
| " سال هفتم شماره هفتم | " آذر ماه، ۱۳۳۳ هجری - |
| " سال هفتم شماره هشتم | " آبان ماه، ۱۳۳۳ هجری - |
| ضمیمه مجله دانشکده ادبیات، سال دهم | تهران ، ۱۳۴۱ هجری - |

The Journal of the Asiatic Society of Bengal, Vol. XXIII
Calcutta, 1853.

do Vol. XXXIII,
Calcutta, 1864.